فرهنگ تاریخ

جلد دوم

(ش-ی)

ترجمه

احمد تدیّن، شهین احمدی

فرهنگ تاریخ

جلد دوم

(ش - ی)

ترجمهٔ

احمد تدین، شهین احمدی



مؤسسهٔ انتشارات آگاه

فرهنگ تاریخ
جلد دوم
(ش — ی)
ترجمهٔ احمد تدیّن و شهین احمدی

چاپ اول، تابستان ۱۳۶۹، صفحه‌آرایی محسن شهلائی
حروفچینی نمونه ایران، لیتوگرافی و چاپ مروی، اصحافی ایران
تعداد: ۳۰۰۰ دوره



شابا، ایالت[1]

ایالت جنوب خاوری **کنگوی بلژیک** (زئیر). این استان به سبب معادن خاصه مس و اورانیوم اهمیت دارد. «یونیون مینر» شرکت بلژیکی، حق انحصاری بهره‌برداری از این معادن را با موافقت دولت استعماری بلژیک به خود اختصاص داده بود و قرارداد امتیاز تا ۱۹۹۰ اعتبار داشت. در ۱۹۶۰ که کنگو در آستانهٔ استقلال قرار گرفت، مقام‌های کمپانی واکنش خصمانه‌ای از خود نشان دادند. آنان در اقدام بعدی، کاتانگا را از جمهوری کنگو جدا کردند (۱۱ ژوئنیهٔ ۱۹۶۰). عامل اجرای کمپانی، **موسی چومبه** بود. **مسألهٔ کنگو** به مدت ۲/۵ سال در صدر مسائل جهان قرار داشت نیروی سازمان ملل متحد برای اعادهٔ نظم به کنگو گسیل شد اما چومبه به یاری مزدوران سفیدپوستی که استخدام کرده بود در برابر نیروهای ملل متحد پایداری نشان داد. در ۱۴ ژانویهٔ ۱۹۶۳ مسألهٔ جدایی کاتانگا منتفی شد و به ظاهر کنگو یکپارچه باقی ماند در ۱۹۷۱ نام کاتانگا به شابا تغییر داده شد و الیزابت ویل، شهر عمدهٔ آن به لوبومباشی تغییر نام یافت. در مارس ۱۹۷۷، «جبهه آزادی‌بخش ملی کنگو» با نیروی ۵ هزار نفری شابا را تسخیر کرد. گفته شد که این نیروها از آنگولا وارد شابا شده بودند. اما این یورش پس از ۱۲ هفته سرکوب شد. در ماه مه ۱۹۷۸ شورش دیگری در شابا منجر به نابسامانی اوضاع در معادن کُلوزی شد. اما نیروهای هوابرد فرانسه و بلژیک به شابا آمدند و نظم مطلوب خود را اعاده کردند.

1- Shaba Province.

شابان - دِلماس، ژاک میشل پی‌یر[1]

سیاستمدار فرانسوی. در ۱۹۱۵ به دنیا آمد. در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس تحصیل کرد. در ۱۹۴۰ در ارتش فرانسه خدمت کرد و در ۱۹۴۴ بازرس کل ارتش شد. در آخرین مراحل مقاومت ملی فرانسه در برابر نازی‌ها، با جنبش همکاری کرد. در ۱۹۴۵ از ارتش کناره گرفت و وارد خدمات دولتی غیرنظامی شد. در۱۹۴۶ نمایندهٔ ژیروند (از حزب رادیکال)و در۱۹۴۷ شهردار بردو شد. درمجمع ملی رهبر گلیست‌ها بود (۶ — ۱۹۵۳). در ۱۹۵۷ وزیر دفاع ملی شد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ رئیس مجمع ملی فرانسه بود. در ۱۹۶۹ از سوی پرزیدنت پمپیدو مأمور تشکیل کابینه شد. در ۱۹۷۲ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و پی‌یر مِشیِه به جای وی نخست‌وزیر فرانسه شد.

شاپلیه، قانون[2]

در ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱ مجمع ملی فرانسه هر نوع اعتصاب یا گردهمایی و میتینگ کارگران یا کارفرمایان را غیرقانونی اعلام کرد. انقلابیون فرانسه برآن بودند که منافع ملت بالاتر از منافع فرقه‌ای و گروهی است و هیچ طبقهٔ محرومی حق ندارد با توسل به اعلامیهٔ حقوق بشر خواستهٔ خود را از طریق اعتصاب پیش ببرد (کارگران پاریس در ۱۷۹۱ تهدید به اعتصاب کرده بودند). اسحاق شاپلیه، حقوقدان اهل برتون این پیشنهاد را در مجمع ملی مطرح کرد. شکل تعدیل شدهٔ این قانون وارد قوانین کیفری ناپلئونی شد. آزادی اجتماعات و تجمع کارگران تا ۱۸۸۴ در این کشور تأمین نشد هرچند از بیست سال قبل از آن، پاره‌ای موانع بر سر راه این آزادی‌ها حذف شده بود.

1- Chaban - Delmas, Jacques Michel Pierre. 2-Loi le Chapelier.

شارپویل، تیراندازی[1]

پلیس افریقای جنوبی در ۲۱ مارس ۱۹۶۰ با استفاده از سلاح اتوماتیک به روی جمعیت تظاهرکننده در شهرک شارپویل، نزدیک فرینگینگ و جنوب باختری ژوهانسبورگ آتش گشود و به گفتهٔ مقام‌های رسمی ۶۷ سیاهپوست کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند. تظاهرات، علیه قانون عبور انجام می شد و این قانون بخشی از قوانین نژادپرستانه و جدایی نژادی — آپارتاید — بود. این وخیم‌ترین رویداد از زمان قانونی شدن آپارتاید در افریقای جنوبی بود. افکار عمومی جهان این حادثه را محکوم کردند. گفته می شد کشور در آستانهٔ جنگ داخلی است. وضع فوق‌العاده اعلام شد. سه هفته بعد یک مزرعه‌دار اروپایی تلاش کرد فورستر نخست‌وزیر نژادپرست افریقای جنوبی را ترور کند. در جرگهٔ مشترک‌المنافع نیز نفرت و خشم علیه رژیم افریقای جنوبی بالا گرفت و همین امر سبب شد تا افریقای جنوبی از جرگهٔ مشترک‌المنافع بگسلد و در ۱۹۶۱ اعلام جمهوری نماید.

شارل[2] (۱۸۸۷ — ۱۹۲۲)

امپراتور اتریش و پادشاه مجارستان (۱۸ — ۱۹۱۶). درپی ترور عمویش فردیناند در سارایوو (۱۹۱٤) ولیعهد اتریش شد و در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۶ به جای فرانسوا ژوزف امپراتور شد. شارل برآن بود تا از طریق مذاکره، اتریش — هنگری را از جنگ جهانی اول خارج سازد و دست به اصلاحات سیاسی در قلمرو امپراتوری بزند. وی از طریق پرنس سیکست آو بوربون - پارما، که برادر زن او بود، با فرانسه و بریتانیا تماس محرمانه برقرار کرد. مذاکرات با آنکه

1- Sharpeville Shootings.   2- Charles.

سرّی بود اما آلمان‌ها از جریان وقایع آگاه شدند و کنترل خود را بر متحدان افزایش دادند. پیشنهادهای اصلاح‌طلبانهٔ او زمانی مطرح شد که امپراتوری در آستانهٔ تجزیهٔ کامل قرار داشت (۱۹۱۸). شارل حاضر به استعفا نشد و در سویس اقامت گزید. در ۱۹۲۱ دو بار مخفیانه به مجارستان آمد تا مگر تاج‌وتخت از دست رفته را بازیابد اما زیر فشار دوگانهٔ **اتفاق صغیر** و دریادار **هورتی**، نایب‌السلطنهٔ مجارستان، مجبور به ترک آنجا شد. وی در یکم آوریل ۱۹۲۲ در تبعید درگذشت. پسر بزرگش آرشیدوک اوتو (متولد ۱۹۱۲) تا مدت‌ها خود را مدعی تاج‌وتخت اتریش می‌دانست.

شارل دهم[1] (۱۸۳۶ــ۱۷۵۷)

پادشاه فرانسه (۱۸۳۰ــ۱۸۲٤). نوهٔ لویی پانزدهم و برادر لویی شانزدهم و لویی هجدهم. در دربار ورسای با عنوان کنت دارتوا زندگی هرزه و سیاست ارتجاعی او شهرهٔ خاص و عام بود. در ۱۷۸۹ به هنگام وقوع انقلاب فرانسه به ادینبورگ اسکاتلند گریخت و رهبر سلطنت‌طلبان افراطی شد. وقتی به عنوان شارل دهم جانشین لویی هجدهم شد به حزب مذهبی کلیسایی نزدیک شد و نسبت به مخالفان کلیسا سیاست وحشیانه‌ای در پیش گرفت. با این سیاست‌ها هر نوع فعالیت سیاسی را در فرانسه از میان برد. ارتش را از طرفداران بناپارت پاکسازی کرد. به فراریان سلطنت‌طلب که در زمان او به فرانسه بازگشته بودند غرامت داد. و مانع هرگونه رفرم سیاسی و اجتماعی شد. وزیر معروف او پولینیاک طی فرامینی که به امضای شاه رسانید (چهار فرمان سن‌کلود) بر شدت سرکوب افزود و زمینهٔ انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ را فراهم کرد. شارل بار دیگر به ادینبورگ فرار کرد و طی دیداری از اتریش، در آن کشور درگذشت.

1- Charles X.

شارنهرشت، گرهارد یوهان فون[1] (۱۸۱۳ – ۱۷۵۵)

نظامی پروسی. در هانوور به دنیا آمد. در ارتش هانوور خدمت کرد (۵ – ۱۷۹۳)، سپس به خدمت ارتش پروس در آمد (۱۸۰۱). وی مسئول تعلیمات به نظامیان پروسی شد. در جنگ ۷ – ۱۸۰۶ زخمی شد. وی رابطهٔ فرماندهان و سربازان را بر پایهٔ جدیدی استوار کرد. بلوخر با همین ارتش در ۱۵ – ۱۸۱۳ بر ناپلئون پیروز شد. شارنهرست در اثر زخمی که در مه ۱۸۱۳ در جنگ سیلزی برداشت در گذشت.

شافتسبری، لرد[2] (۸۵ – ۱۸۰۱)

نامش آنتونی آشلی کوپر. در ۱۸۲۶ ازسوی حزب محافظه کار به پارلمان راه یافت. سال های ۱۸۲۸ و ۱۸۳٤ سمت های اداری کم اهمیتی داشت. او یک محافظه کار سنتی، و مخالف اصلاحات پارلمانی بود اما به رغم این بینش، قهرمان بهبود بخشیدن به وضع کارخانه ها شد. «قانون های کارخانه» در سال های ۱۸۳۳، ۱۸٤٤ و ۱۸۵۰، و نیز «قانون معدن» ۱۸٤۲ از اقدام های اوست.

شاکا[3] (۱۸۲۸ – ۱۷۸۷)

رهبر نظامی افریقا. در میان مولونگوها به دنیا آمد و زندگی کرد و سرانجام رهبر آنان شد در اوایل سدهٔ ۱۹ این مردم به نام زولو معروف شدند و به رهبری شاکا بر بخش عمدهٔ ناتال (در افریقای جنوبی) مسلط گردیدند. در ۱۸۲۸ به دست برادرش دینگانه کشته شد.

1- Scharnhorst, Gerhard Johann von. 2-Shaftesbury, Lord. 3- Shaka.

شاکو، دعوای[1]

شاکو بوریل، جلگه‌ای در دامنهٔ کوه‌های آند از ۱۸۷۹ مورد اختلاف بولیوی و پاراگوئه بود. شایعات مبنی بر وجود ذخایر غنی نفت، بحران دو کشور را در ۱۹۲۷ بسیار حاد کرد و درپی زدوخوردهای مرزی، مسأله به جامعهٔ ملل ارجاع گردید. رأی داوران، در اوت ۱۹۲۹ مورد قبول هیچیک از دو کشور قرار نگرفت. دولت پاراگوئه در ۱۹۳۱ مذاکرات واشنگتن را ترک گفت و در ژوئیهٔ ۱۹۳۲ جنگ بین دو کشور آغاز شد. پیش از برقراری آتش‌بس (ژوئن ۱۹۳۵) ، پاراگوئه شاکو را اشغال کرد و بر نیروهای بولیوی تلفات سنگینی وارد آورد. مذاکرات در بوئنوس‌آیرس منجر به آن شد تا رؤسای جمهور ۶ کشور آمریکای لاتین مسألهٔ ارضی را فیصله دهند. در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۸ تصمیم ۶ رئیس جمهور اعلام شد. بخش بزرگتر جلگهٔ شاکو بوریل به پاراگوئه داده شد و به بولیوی این حق داده شد که از طریق رود پاراگوئه بتواند یک راه تجارتی به آتلانتیک جنوبی داشته باشد. گفته می‌شد جنگ بر سر شاکو ۱۰۰ هزار تلفات انسانی داشته است.

شانزدهم مه[2]

در شانزدهم مه ۱۸۷۷ فرانسه دستخوش بحران سیاسی شد. علت بحران آن بود که پرزیدنت ماکماهون رئیس جمهور فرانسه درصدد برپایی یک دولت سلطنت‌طلب بود.

1- Chaco Dispute. 2- Seize Mai.

شامین، کشتار

در ژوئن ۱۹۲۵ در شامین چین به دستور انگلیسی ها به روی دانشجویان چینی آتش گشوده شد. در این تیراندازی ۵۲ نفر کشته و عده‌ای زخمی شدند. به دنبال این واقعه تحریم کالاهای انگلیسی در کانتون و هنگ کنگ آغاز شد و به تجارت انگلستان آسیب شدیدی وارد آمد.

شبه جزیرهٔ (ایبری)، جنگ[1]

در سال ۱۸۰۸ بریتانیا تصمیم گرفت نیروهایی به شبه جزیرهٔ ایبری اعزام دارد تا اسپانیا و پرتغال را در برابر ناپلئون به مقاومت وادار کند. سر آرتور ولزلی (دوک ولینگتن) در ژوئیهٔ ۱۸۰۸ در لیسبون نیرو پیاده کرد و در ویمیرو به پیروزی رسید. اما بعد بنا به دستور لندن، کنوانسیون سینترا را امضا کرد که طبق آن بنا شد قوای فرانسوی بدون هیچ تعرضی پرتغال را ترک گویند. سر جان مور به جای ولزلی فرماندهی قوای انگلستان در ایبری را برعهده گرفت و در خطوط ارتباطی قوای ناپلئون اختلال هایی ایجاد کرد اما در حین تخلیهٔ قوای خویش از کورونا در ژانویهٔ ۱۸۰۹ کشته شد. سه ماه بعد ولزلی، نیروهای بریتانیا را به لیسبون برد و در تالاورا قوای ناپلئون را شکست داد (ژوئیهٔ ۱۸۰۹) و به خطوط تورس ودِراس عقب نشست. دو سال به جنگ سنگری ادامه داد و استحکامات مرزی اسپانیا - پرتغال را در محاصره گرفت (۱۸۱۱)، به سوی اسپانیا پیش رفت و عازم پیرنه شد. فرانسویان به فرماندهی سولت در سالامانکا (ژوئیهٔ ۱۸۱۲) و ویتوریا (ژوئن ۱۸۱۳) شکست خوردند و سراسر اسپانیا را تخلیه کردند و سرانجام در آوریل ۱۸۱٤ در تولوز مغلوب شدند.

1- Peninsular War.

مورخان اروپایی برآنند که انگلستان در اهمیت جنگ ایبری در شکست نهایی ناپلئون به راه اغراق رفته است. اما باید به خاطر داشت که قوای ولینگتن، ۲۵۰ هزار فرانسوی را در اسپانیا درگیر کرده بود.

شبه نظامی[1]

این صفت به سازمان‌های رسمی یا غیررسمی ای اطلاق می شود که به روال سازمان‌های مسلح رسمی کشور سازماندهی می شوند و برای اعمال فشار بر مخالفان سیاسی داخلی یا خارجی و بیرون راندن رقبای سیاسی از صحنه به کارمی روند. اس. اس و اس. آ. درحکومت نازی ها، پیراهن سیاهان موسولینی در ایتالیا، میلیشیای مردمی پرون و صدها سیاه در روسیهٔ تزاری نمونه هایی از نیروهای شبه نظامی اند. اینان با توسل به وسایل غیرقانونی به ضرب و شتم و جرح و قتل مخالفان سیاسی رژیم می‌پردازند اما رژیم در برابر افکار عمومی مدعی می شود که چنین گروه‌ها یا سازمان‌هایی را نمی شناسد و در صورت شناسایی، آنها را مجازات خواهد کرد.

شِرْمَن، ویلیام تی[2] (۹۱ ــ ۱۸۲۰)

در اُهایو به دنیا آمد و از ۱۸٤۰ تا ۱۸۵۵ در ارتش ایالات متحده خدمت کرد. در شروع جنگ انفصال به ارتش فراخوانده شد. در آن جنگ به سرعت مراتب ترقی را پیمود و عملاً معاون گرانت شد. در تابستان ۱۸٦٤ به جورجیا حمله برد و در نوامبر و دسامبر آن سال در عملیات «راه‌پیمایی به سوی دریا»

1- Para - military. 2- Sherman William T.

سیصدمایل باریکهٔ ساحلی را به سوی جنوب پیمود. سپاهیان شرمن از غارت و تخریب فروگذار نکردند. شرمن در ۲۶ آوریل ۱۸۶۵ پیشنهاد تسلیم ائتلافیه — ایالت‌های جنوبی — را پذیرفت. از ۱۸۶۹ تا ۱۸۸٤ فرمانده کل قوای ارتش ایالات متحده شد.

شَسْتری، لعل بهادر

دومین نخست‌وزیر هندوستان. متولد ۱۹۰٤ از دهات بنارس و فارغ التحصیل فلسفه. در کُنگرهٔ ملی هند (حزب کنگره) فعالانه شرکت کرد و جمعاً ۹ سال در زندان انگلیسی ها بود. نهرو او را به جای خود به سمت دبیرکلی حزب کنگره برگزید. در کابینهٔ نهرو عهده‌دار پست‌های گوناگون وزارت شد و پس از درگذشت وی به نخست‌وزیری هند انتخاب شد (مه ۱۹٦٤). جنگ هند و پاکستان بر سر کشمیر که سرانجام به مصالحهٔ تاشکند انجامید در زمان نخست‌وزیری او بود. وی در ۱۱ ژانویه ۱۹٦٦ در تاشکند درگذشت و ایندیرا گاندی جانشین وی شد.

شش روزه، جنگ[1] (۱۰ — ۵ ژوئن ۱۹٦۷)

ژنرال موشه دایان، وزیر دفاع وقت اسرائیل، درپی بسته شدن تنگهٔ تیران به دستور ناصر، در اقدامی پیشگیرانه و طی حمله‌ای برق‌آسا به اردن، مصر و سوریه هر سه کشور را شکست داد. مصر به قوای صلح سازمان ملل که پس از جنگ سینا (۱۹۵٦) در مرزهای مصر و اسرائیل مستقر شده بودند دستور داد

1-Six-Day War.

خاک مصر را ترک کنند و ارتش‌های مشترک عرب را در مه ۱۹٦۷ در مرزهای خود با اسرائیل متمرکز کرد سپس با بستن تنگهٔ تیران و خلیج عقبه، اسرائیل را در محاصرهٔ دریایی قرار داد. از نظر نظامی پیروزی نصیب اسرائیل شد. ساحل باختری رود اردن، نیمهٔ دیگر شهر اورشلیم (بیت‌المقدس)، تمامی نوار غزه و شبه جزیرهٔ سینا و بلندی‌های جولان را تصرف کرد. و نیروی هوایی مصر، سوریه و اردن را تقریباً نابود ساخت (۵ ژوئن)؛ این حملات هوایی برق‌آسا تا عمق خاک مصر در لوکسور و رأس بناس پیش رفت. تانک‌های مصری در صحرای سینا منهدم شدند و در ۷ ژوئن قوای اسرائیل به کانال سوئز رسیدند. همان روز تمامی غرب رود اردن را تسخیر کرد و در سوریه تا شهر قنیطره پیش رفت. این شکست موقعیت ممتاز و انحصاری ناصر را در خاورمیانه و دنیای عرب تضعیف کرد. اسرائیل موفق شد خلیج عقبه را بگشاید و از محاصرهٔ دریایی بیرون آید. در نتیجهٔ این جنگ ٦۰۰ هزار نفر عرب دیگر در سرزمین‌های اشغالی زیر حاکمیت اسرائیل درآمدند. کشمکش‌های بعدی اعراب— اسرائیل منجر به **جنگ اکتبر ۱۹۷۳** شد.

شلایفن، نقشهٔ [1]

ژنرال کنت آلفردفون شلایفن (۱۹۱۳— ۱۸۳۳) رئیس ستاد ارتش آلمان، در دسامبر ۱۹۰۵ نقشهٔ عملیات جنگی را تهیه کرد. این نقشه هر سال مورد بررسی و تجدیدنظر قرار می‌گرفت اما خود نقشه، پایهٔ تهاجم‌های ۱۹۱٤ به همسایگان بود. شلایفن برآن بود که: ۱) در جنگ آینده، غرب صحنهٔ اصلی عملیات خواهد بود و روسیه را در نخستین هفته‌ها می‌توان با عملیات دفاعی سرگرم کرد؛ ۲) در صورت شکست سریع فرانسه، متحدان آن کشور و از جمله بریتانیا، به فوریت حاضر به انعقاد معاهدهٔ صلح خواهند شد؛ ۳) برای مقابله با

1- Schlieffen Plan.

استحکامات فرانسه در مرز با آلمان، باید این استحکامات را از طریق هلند بلژیک و لوکزامبورگ دور زد. مولتکه (۱۹۱۶ــ ۱۸٤۸) جانشین **شلایفن** با تعدیل نقشه، تنها بلژیک و لوکزامبورگ را مسیر حرکت نیروهای آلمان به فرانسه تعیین کرد و تعهد آلمان بر احترام به بیطرفی این کشورها را نادیده گرفت. این نقشه در ۱۹۱٤ با موفقیت اجرا شد اما ضد حملهٔ ژوفر در **مارن**، رابطهٔ قوای آلمانی را با ستاد آلمان قطع کرد و نیز این پیش‌بینی شلایفن که در هفته‌های نخست جنگ، روس‌ها را سرگرم کنند درست در نیامد و خبر نفوذ قوای روسی به پروس خاوری، مردم برلین را وحشت‌زده کرد و آلمان ناچار به عقب کشانیدن نیروها از جبههٔ باختری شد. درطرح خود،شلایفن، نیروی مقاومت بلژیکی‌ها و اعزام قوای «بریتانیایی» و نیز قدرت شبکهٔ راه‌آهن فرانسه در رسانیدن سریع نیروها به جبهه را دست کم گرفته بود. این نقشه در ۱۹٤۰ عامل پیروزی حملات برق‌آسای هیتلر در باختر شد، در آن هنگام ستون‌های زرهی و قدرت هوایی آلمان، تهاجم را با تحرکی بیش از ۱۹۱٤ عملی ساخت.

شِلْسویگ ــ هُلِشْتاین[1]

منطقه‌ای شامل بخش جنوبی شبه جزیرهٔ ژوتلند که دانمارک و پروس را به یکدیگر متصل می کند. از روزگار قرون وسطا این دو منطقه باپادشاهی دانمارک متحد بوده‌اند. هلشتاین عمدتاً، و شلسویگ بعضاً آلمانی بود. هلشتاین از ۱۸۱۵ جزو کنفدراسیون آلمان شد. در ۱۸٤۸ یک جنبش ملی گرایانهٔ دانمارکی درصدد الحاق این دو منطقه به دانمارک بر آمد. مردم این مناطق مقاومت کردند و مورد حمایت نیروهای پروس قرار گرفتند. در ۱۸۵۲ سازشی به عمل آمد اما دانمارک از فکر الحاق مناطق منصرف نشده بود.

1- Schelz weig - Holstein.

فردریک هفتم پادشاه دانمارک در ۱۸۶۳ درگذشت و کریستیان نهم جانشین وی مورد قبول مردم شلسویگ ــ هلشتاین نبود (زیرا مردم این مناطق بنا به قوانین سالیایی ادعای پادشاهی از جانب خانوادهٔ مادری را قبول نداشتند و کریستیان نهم چنین وضعی داشت). دولت‌های آلمانی برآن بودند که حکمران حقیقی دو منطقهٔ مذکور، دوک اگوستنبرگ است و پروس (به رهبری بیسمارک) و اتریش این مسأله را تبلیغ می کردند. در جنگ مختصری در تابستان ۱۸٦٤ دانمارکی ها دچار شکست شدند و این دو منطقه به دولت‌های آلمانی واگذار شدند. بنا به کنوانسیون گاستاین (۱۸٦۵)، هلشتاین توسط اتریش و شلسویک توسط پروس اداره می‌شد. تبلیغات ضدپروسی در هلشتاین بهانه‌ای به بیسمارک داد تا به جنگ با اتریش بپردازد (۱۸٦٦). در اوت ۱۸٦٦ به موجب پیمان پراگ، شلسویگ ــ هلشتاین تحت حاکمیت پروس قرار گرفت. **پیمان ورسای** ۱۹۱۹ تعیین سرنوشت شمال شلسویگ (که عمدتاً دانمارکی بودند) را به آراء عمومی مردم آنجا واگذاشت در نتیجه منطقهٔ فلنسبورگ فیورد در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ به دانمارک واگذار شد و بقیهٔ این دو منطقه در حاکمیت آلمان باقی ماند.

شمالی، شورای[1]

این شورا نمایندگان دانمارک، فنلاند، سوئد، نروژ و ایسلند را در برمی گیرد و در مورد اقداماتی به منظور پیشبرد همکاری حوزهٔ اسکاندیناوی به دولت‌های این ۵ کشور خدمات مشورتی می دهد. این شورا به دولت‌های عضو توصیه کرده است گام‌های لازم را در راه ایجاد بازار مشترک و حذف تعرفه‌های گمرکی در مورد بعضی کالاها بردارند. اما پیشرفت در این زمینه معوق ماند زیرا در ۱۹۵۹ **اتحادیهٔ تجارت آزاد اروپا** تشکیل شد و دانمارک،

1- Nordic Council.

نروژ و سوئد بدان پیوستند. دانمارک در ۱۹۷۲ به **بازار مشترک اروپا** راه یافت. شورا اقدام‌هایی نظیر همکاری در مورد حذف گذرنامه برای اهالی اسکاندیناوی را به دولت‌های عضو پیشنهاد می کند.

شمعون، کامیل

رئیس جمهور لبنان. در ۱۹۰۰ متولد شد در دانشگاه بیروت تحصیل کرد و در ۱۹۳۴ به پارلمان لبنان راه یافت. در زمان اشغال لبنان توسط فرانسویان با آنان همکاری کرد و به وزارت رسید. در **کنفرانس سانفرانسیسکو** (۱۹۴۵) نمایندۀ لبنان بود. سال‌های ۸— ۱۹۵۲ رئیس جمهور لبنان بود و پس ازپایان دورۀ ریاست جمهوری رهبری حزب راستگرای «لیبرال ملی» را برعهده گرفت.

شوارتسنبرگ، فلیکس[1] (۵۲ — ۱۸۰۰)

دولتمرد امپراتوری اتریش و عضو اشرافیت آن سرزمین. در اواخر دورۀ مترنیخ، در ایتالیا مأموریت دیپلماتیک داشت و در بهار ۱۸۴۸ جزو مشاوران سیاسی **رادتسکی** در لمباردی شد. رادتسکی، شوارتسنبرگ را به وین فرستاد و با اعمال نفوذ فرماندهان نظامی، صدراعظم اتریش شد (نوامبر ۱۸۴۸). وی وسایل کناره گیری امپراتور فردیناند و جانشینی **فرانسوا ژوزف** را فراهم کرد. او سیاست خشن و آشتی‌ناپذیری در پیش گرفت، و در مارس ۱۸۴۹ با استقلال‌طلبان مجارستان با خشونت رفتار کرد. قانون اساسی پیشنهادی او

1- Schwarzenberg, Felix

دولتی متمرکز، حکومتی پارلمانی، و وزیرانی مسئول را وعده می داد. اما امپراتور تا زمان تدوین و تصویب قانون، با فرامین حکومت می کرد. آن قانون اساسی هرگز به اجرا درنیامد. شوارتسنبرگ از وین بر تمامی امپراتوری فرمان می راند و امتیازات داده شده در خلال انقلاب ۱۸۴۸ را پس گرفت (۳۱ دسامبر ۱۸۵۱). شوارتسنبرگ عمدهٔ توجه خود را به مسائل خارجی معطوف داشت و در نوامبر ۱۸۵۰ پروس را وادار کرد رهبری اتریش بر آلمان را به رسمیت بشناسد. در آوریل ۱۸۵۲ در محل کارش ناگهان درگذشت.

شوایتزر، آلبرت[1] (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵)

موسیقیدان و پزشک و متکلم آلمانی. در کایزربرگ، آلزاس به دنیا آمد. کلام، فلسفه و موسیقی را در دانشگاه های استراسبورگ، پاریس، و برلین تحصیل کرد. از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۶ در استراسبورگ به تدریس کلام پرداخت. وی مفسّر معروف آثار باخ و نوازندهٔ ارگ بود. در ۱۹۱۱ درجهٔ دکترای پزشکی گرفت و سال بعد شغل دانشگاهی را ترک گفت تا بقیهٔ عمر را به بشریت خدمت کند. در لامبارنه در افریقای استوایی فرانسه بیمارستانی احداث کرد تا با بیماری خواب و جذام مبارزه کند. به جز سال های ۲۴ - ۱۹۱۷ که در اروپا اقامت داشت بقیهٔ عمر را در لامبارنه ماند و به مردم افریقا خدمت کرد. در ۱۹۵۲ جایزهٔ صلح نوبل را به خاطر انساندوستی و عشق به زندگی دریافت کرد.

1- Schweitzer, Albert

شورای امنیت[1]

رکن اصلی اجرائی سازمان ملل متحد. پیشنهاد ایجاد چنین شورایی در کنفرانس دمبارتن **اوکس** برای نخستین بار مطرح شد زیرا بنیانگذاران سازمان ملل معتقد بودند برای جلوگیری از شکست سازمان، باید یک رکن اجرائی قدرتمند دایر شود تا مانع از آن گردد که **ملل متحد** به سرنوشت تلخ **جامعهٔ ملل** دچار شود. در کنفرانس **یالتا**، اصل **وتو** مورد تصویب قرار گرفت. طبق این اصل، مخالفت یکی از اعضای دائمی شورای امنیت با هرپیشنهاد کافی است تا آن پیشنهاد از دستور کار شورا کنار گذاشته شود. پنج قدرت بزرگ که عضو دائمی شورا هستند (چین، شوروی، انگلستان، ایالات متحده و فرانسه) از حق وتو برخوردارند. جای چین را تا ۲۵ اکتبر ۱۹۷۱، **تایوان** اشغال کرده بود. از آن پس ضمن حسنه شدن مناسبات چین— آمریکا، چین به سازمان ملل و شورای امنیت بازگشت. تا ۱۹٦۵ تعداد اعضای غیردائمی ٦ بود و از آن پس به ۱۰ نفر افزایش یافت. غرب، خاصه ایالات متحده و انگلستان بارها با استفاده از حق وتو مانع محکومیت اسرائیل و افریقای جنوبی در شورای امنیت شده‌اند و شوروی نیز در مواردی نظیر **جنگ کره** از حق وتو استفاده کرده است.

شورای امور ملی (استرالیا)[2]

این شورا درژانویهٔ ۱۹٤٤ به ابتکار دولت **جان کرتین** برپا شد تا بر امور و برنامه‌های عمومی فدرال و ایالتی بعد ازپایان جنگ جهانی دوم نظارت کند. این شورا و برنامه‌هایش انتقاد پاره‌ای از محافل را برانگیخت زیرا متضمن هزینه‌های زیادی بود که عمدهٔ آن بر دوش ایالت‌ها می افتاد.

1- Security Council. 2- National Works Council (Australian).

شورای همکاری خلیج

کشورهای عرب ساحل خلیج‌فارس بجز عراق در واکنش به جنگ ایران و عراق و حمایت از عراق در این جنگ، و نیز اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ رژیم‌های خویش، این شورا را به وجود آوردند. نقش عمده را در این شورا عربستان سعودی برعهده دارد.

شورای همیاری‌های اقتصادی ← کومکون

شوکت ناجی

نخست‌وزیر عراق از ۳ نوامبر ۱۹۳۲ تا ۱۸ مارس ۱۹۳۳.

شومان، ربرت (۱۹۶۳ - ۱۸۸۶)

دولتمرد فرانسوی. متولد لوکزامبورگ. عضو مجلس نمایندگان ۴۰ - ۱۹۱۹. در سیاست، میانه‌رو و محافظه‌کار بود. با ایجاد حزب کاتولیکی «جنبش جمهوری مردمی» در ۱۹۴۴ به آن حزب پیوست و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ از سوی این حزب نمایندهٔ مجلس بود. از نوامبر ۱۹۴۷ تا ژوئیهٔ ۱۹۴۸ نخست‌وزیر فرانسه بود. از ۱۹۴۸ تا ژانویهٔ ۱۹۵۳ وزیر خارجه بود. لهجهٔ آلمانی - لوکزامبورگی او سبب عدم محبوبیت او بین مردم فرانسه شد. وی هوادار وحدت اروپا بود و **طرح شومان** از ابتکارات اوست. مخالفت فرانسه با

پیشنهاد او مبنی بر «نیروی دفاعی اروپا» سبب سقوط وی شد. وی دربرپایی پارلمان اروپا در استراسبورگ فعالیت شایانی کرد.

شومان، طرح[1]

وزیر خارجهٔ فرانسه، ربرت شومان در ۹ مه ۱۹۵۰ پیشنهاد کرد صنایع ذغال و فولاد فرانسه و آلمان فدرال تحت «اقتدار عالی» فرا-ملّی درآید و سایر کشورهای اروپایی هم امکان الحاق به آنانرا داشته باشند. **مونه** بر روی جزئیات طرح کار کرد و **جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا** اجرای آنرا برعهده گرفت. در این جامعه علاوه‌بر فرانسه و آلمان فدرال، ایتالیا، و**بنلوکس** نیز عضویت داشتند. طرح شومان، نخستین گام در راه ایجاد **بازارمشترک اروپا** بود.

شهاب، ژنرال فؤاد (۷۳ــ۱۹۰۲)

رئیس جمهور لبنان. ابتدا به خدمت ارتش فرانسه درآمد. درپی استقلال لبنان به ارتش لبنان پیوست و به درجهٔ ژنرالی رسید. در ۱۹٤۵ فرمانده کل قوای لبنان، و سپس وزیر دفاع، وزیر کشور و نخست‌وزیر آن کشور شد. در ۱۹۵۸ به جای **کامیل شمعون** به ریاست جمهوری لبنان برگزیده شد و تا ۱۹٦٤ در این مقام بود.

1- Schuman Plan.

شهرداری ها، قانون[1]

در سپتامبر ۱۸۳۵ در انگلستان کابینهٔ **ملبورن** ، الگوی واحد شوراهای شهرهای بزرگ، شهرها، و شهرک ها را تصویب کرد. یک شهردار (مدت تصدی یک سال) ، یک رئیس انجمن (که توسط انجمن انتخاب می شد) و تعدادی عضو انجمن، بر امور شهر نظارت می کردند. اعضای انجمن را شهروندانی که مالیات می‌پرداختند انتخاب می کردند. این قانون پایهٔ تحول حکومت های محلی را با توجه به روح «قانون اصلاحات پارلمانی» (۱۸۳۲) تشکیل می داد. شهر لندن مشمول این قانون نمی شد. ۶۰ شهرک نیز از شمول این قانون معاف بودند که قانون های ۳ــ ۱۸۸۲ آن ها را نیز به حیطهٔ قانون شهرداری ها در آورد.

شیراک، ژاک ← حزب اجتماع برای پیروزی

شیرعلی

پسر دوست محمدخان و امیر افغانستان در سال های ۷۹ــ ۱۸۶۳. در سال ۱۸۷۸ میان شیرعلی و دولت انگلستان جنگی به وقوع پیوست که به دومین جنگ افغانستان و انگلیس موسوم شد.

شیشکلی، ادیب[2] (۶۴ــ ۱۹۰۹)

نظامی و دولتمرد سوری. مرد قدرتمند سوریه در سال های ۵۴ــ ۱۹۴۹ و

1- Municipal Corporations Act. 2- Adib Shishakli.

رئیس جمهور این کشور (۴ ــ ۱۹۵۳). در ۱۹۴۵ به همراهی **اکرم حورانی** برضد ارتش اشغالگر و استعماری فرانسه جنگید. او عضو حزب **قومی سوریه** نیز بود. در جنگ فلسطین (۱۹۴۸) از فرماندهان کارآمد بود. در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ ادیب شیشکلی دست به کودتا زد و نقشهٔ طرفداران وحدت سوریه ــ عراق را نقش برآب کرد، که در واقع کودتای علیه **حزب خلق** بود. مدتی در پشت پرده اوضاع کشور را کنترل کرد و دولت های مختلفی در سوریه بر سر کار آمدند تا اینکه در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱ شیشکلی دست به دومین کودتا زد و **معروف دوالیبی** نخست‌وزیر و سایر دولتمردان را دستگیر کرد و با اختیارات تام به یاری فرمان‌های گوناگون و متعدد فرمانروایی بر سوریه را آغاز کرد. در سیاست داخلی دولتی طرفدار رفرم‌های اجتماعی و به نفع زحمتکشان برپا کرد و در سیاست خارجی با مصر، عربستان سعودی و لبنان رابطهٔ صمیمانه‌ای داشت و با بغداد خصومت می‌ورزید. در روز ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ با رأی مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد و در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۵۴ به دنبال یک رشته ناآرامی، کودتایی در سوریه به وقوع پیوست و شیشکلی از کشور خارج شد و از ریاست جمهوری استعفا کرد. رهبران کودتا سرگرد فیصل آتاسی و ژنرال شوکت شقیر بودند. آنان **هاشم آتاسی** را به جای شیشکلی به ریاست جمهوری برگزیدند. شیشکلی به تبعید رفت. و سرانجام در برزیل اقامت گزید. در ۲۷ دسامبر ۱۹۶۴ توسط نواس غزالی ترور شد.

شیلی[1]

جمهوری شیلی در جنوب باختری آمریکای جنوبی در ساحل اقیانوس آرام واقع شده و با آرژانتین، بولیوی و پرو هم مرز است، وسعت ۷۵۶۹۴۵ کیلومترمربع، جمعیت ۱۲میلیون، پایتخت سانتیاگو. از سدهٔ ۱۶ تا سال استقلال

1- Chile.

(۱۸۱۸) ، مستعمرهٔ اسپانیا بود. بنا به قانون اساسی ۱۹۲۵ کنگرهٔ ملی شامل سنا (۵۰ عضو، مدت نمایندگی ۸ سال) و مجلس نمایندگان (۱۵۰ عضو، طول مدت نمایندگی ٤ سال) تشکیل شد. رئیس جمهوری از طریق آرای عمومی برای ٦ سال انتخاب می شود. منبع عمدهٔ درآمد شیلی مس است که با سقوط قیمت آن به دنبال **جنگ کره**، اقتصاد شیلی دچار بحران تورمی شد.

در انتخابات ریاست جمهوری سپتامبر ۱۹٦٤ **ادواردو مونتالوا فرای** از حزب دموکرات مسیحی برنده شد. برنامهٔ او مصادرهٔ زمین های بزرگ و واگذاری به تعاونی های دهقانی بود. او می خواست نرخ بهره را کاهش دهد و بر بودجهٔ آموزش و پرورش بیفزاید. اما برنامهٔ او آنقدر ریشه‌ای نبود که **چپ** شیلی و یا حتی جناح چپ حزب او را راضی کند. این جناح از حزب دموکرات مسیحی جدا شد و «جنبش اقدام برای وحدت خلق» را بنا نهاد و از «جبههٔ وحدت خلق» به رهبری **سالوادور آلنده** حمایت کرد. آلنده در انتخابات ۱۹۷۰ به ریاست جمهوری شیلی برگزیده شد. آلنده از ٤ نوامبر ۱۹۷۰ وظایف ریاست جمهوری را برعهده گرفت اما در کنگره اکثریت نداشت و به حمایت رادومیری تومیک، رقیب انتخاباتی خود، متکی بود. آلنده دولت وحدت خلق را متشکل از «جبههٔ وحدت خلق» ، «حزب سوسیالیست شیلی» (هوادار کاسترو) ، حزب کمونیست (هوادار مسکو و بزرگترین حزب دنیای سرمایه‌داری پس از ایتالیا و فرانسه) ، جناح چپ حزب رادیکال و «جنبش اقدام برای وحدت خلق» تشکیل داد. توزیع مجدد ثروت به نفع دهقانان محروم شیلی، تولید کالا برای مصرف همگانی، ایجاد مسکن، استفاده از صنعت در حد بالای ظرفیت و ایجاد مشاغل، ملی کردن دارایی های خارجی، رئوس اساسی برنامهٔ دولت آلنده بود. در ژوئیهٔ ۱۹۷۱ پنج شرکت درجه اول معدن مس که در مالکیت کمپانی های آمریکایی (که‌نه کات، آناکوندا، سِرُدِ پاسکو) بودند ملی شدند. دولت آمریکا تهدید کرد که اگر در ازای معادن ملی شده، غرامت کافی پرداخت نشود، کمک های اقتصادی به شیلی را قطع خواهد کرد.

آلنده در خلال سال ۱۹۷۲ با مخالفت‌های گستردهٔ کنگرهٔ شیلی روبرو شد. «جبههٔ وحدت‌خلق» آلنده در کنگره در اقلیت بود. کنگره با ملی کردن صنایع سیمان و پارچه‌بافی و نیز بیش از ۹۰ شرکت و بانک خصوصی مخالفت می کرد. هواداران تندرو آلنده در جناح چپ وی را زیرفشار گذاشته بودند تا کنگره را منحل سازد و حکومت پارلمانی را که سدّ راه اصلاحات است، کنار بگذارد. در نوامبر ۱۹۷۲ آلنده مجبور شد از هریک از سه نیروی ارتش، یک نظامی عالیرتبه را وارد کابینه کند. فرماندهٔ کل قوا، ژنرال کارلوس پراتس وزیر کشور شد تا با اعتصاب‌های گسترده مبارزه کند. البته درپشت همهٔ مخالفت‌ها دست سیای آمریکا بود که نمی‌توانست یک مارکسیست را در رأس یکی از کشورهای آمریکای لاتین تحمل کند. سیا که آلنده را کاستروی دومی می‌دانست از آن بیم داشت که راه آلنده ــ که ضمناً از طریق دموکراسی بظاهر موردقبول آمریکا به قدرت رسیده بود ــ سرمشق سایر کشورهای آمریکایی و جهان سوم قرار گیرد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ارتشیان شیلی به فرماندهی ژنرال اگوستوپینوشه (متولد ۱۹۱۵) به کاخ ریاست جمهوری حمله بردند. آلنده را کشتند و حکومت وحشت‌آور نظامی را بر مردم شیلی تحمیل کردند. همهٔ حزب‌های سیاسی منحل شدند. کمونیست‌ها و کلاً جناح چپ مورد سرکوب قرار گرفت و در روزهای اول کودتا اکثر کمونیست‌ها و هواداران آلنده کشته شدند. قانون اساسی جدیدی در ۱۹۸۰ که به صورت پیش‌نویس عرضه شد فعالیت تمامی حزب‌های سیاسی را ممنوع کرده و هیچ چشم‌اندازی از انتخابات آزاد ارائه نمی کند. سال ۱۹۸۵ سال مخالفت‌های گستردهٔ مردم شیلی با رژیم نظامی بود و سقوط ژنرال‌ها در آرژانتین همسایه، مشوق مردم شیلی در مبارزه با نظامیان دست نشاندهٔ سیا بود. در تمامی مدتی که سرکوب نظامیان در شیلی ادامه داشته، ایالات متحده رژیم پینوشه را مورد حمایت کامل قرار داده است. اسناد منتشر شده نشان می دهد که کمپانی آمریکایی آی.تی.تی و کیسینجر وزیر خارجهٔ وقت ایالات متحده، کودتا علیه آلنده را رهبری و توسط نظامیان شیلی اجرا کرده‌اند.

سفر پاپ جان‌پل در مارس ۱۹۸۷ و توصیهٔ او به مردم شیلی در عدم توسل به خشونت که حمایت آشکار از رژیم پینوشه محسوب می‌شد خشم آزادی خواهان شیلی را برانگیخت. و منجر به تظاهرات گسترده‌ای علیه پاپ شد.

شیمونوزکی، پیمان[1]

با پایان گرفتن جنگ چین و ژاپن ـــ که در اوت ۱۸۹۵ بر سر کره آغاز شده بود ـــ این معاهده در ۱۷ آوریل ۱۸۹۵ امضا شد. چین متعهد به پرداخت غرامت سنگین به ژاپن شد و قرارداد بازرگانی به نفع ژاپن را پذیرفت. فُرْمُز، پسکادور، و شبه جزیرهٔ لیائوتونگ (و پورت آرتور) به ژاپن واگذار شد. روسیه، فرانسه، و آلمان با وارد آوردن فشار دیپلماتیک، ژاپن را وادار به دست برداشتن از دعاوی نسبت به شبه جزیرهٔ لیائوتونگ کردند. پورت‌آرتور به چین بازپس داده شد پیمان شیمونوزکی سرآغاز قدرت نمایی و سیطرهٔ ژاپن بر چین بود.

شین فَین، حزب[2]

واژهٔ ایرلندی به معنی «ما خودمان». این حزب جمهوریخواه ایرلندی در ۱۹۰۲ توسط آرتور گریفیث (۱۹۲۲ ـــ ۱۸۷۲) بنا نهاده شد. از زمان اوج گیری ناآرامی ها در ایرلند (۴ ـــ ۱۹۱۳) به بعد بر نفوذ آن افزوده شد. این حزب با جمز کانالی (۱۹۱۶ ـــ ۱۸۷۰)، و دووالرا، رهبر سوسیالیست ها ارتباط نزدیکی داشت و در قیام عید پاک (۱۹۱۶) و به خون کشیده شدن آن قیام،

1- Shimonoseki, Treaty of

2- Sin Féin.

حزب به خاطر آنکه در راه استقلال ایرلند شهیدانی داده بود مشروعیت بیشتری در میان ایرلندی‌ها یافت. در ۲۰–۱۹۱۹ شین فین خود را در جنگ با بریتانیا می‌دید. در ۱۹۲۲ انشعابی در شین‌فین پدید آمد. عده‌ای مانند گریفیث **دولت آزاد ایرلند** را پذیرفتند، و گروهی مانند **دووالرا** خواهان ادامهٔ راه **ارتش جمهوریخواه ایرلند** (آی. آر. اِ.) بودند. این انشعاب از نفوذ شین‌فین کاست هر چند از ۱۹٦۹ به بعد بار دیگر این حزب به عنوان جبههٔ سیاسی **آی. آر. اِ.** نفوذ و قدرت دوباره‌ای یافته است.



صباح [1]

یکی از سه قلمرو تشکیل دهندۀ فدراسیون مالزی. صباح در شمال جزیرۀ بورنئو قرار دارد. و مرکز آن جِسِل‌تُن است و زمانی به سولو سلطان فیلیپین تعلق داشت. در ۱۸۷۸ به شرکت‌های بازرگانی بریتانیایی واگذار شد. فیلیپین بعدها مدعی شد که این واگذاری به صورت اجاره بوده و باید به فیلیپین پس داده شود. کمپانی بورنئوی شمالی انگلیس این سرزمین را به صورت تحت‌الحمایۀ انگلستان از ۱۸۸۱ تا ۱۹۴۶ اداره کرد. از ۱۹۴۶ صباح مستعمرۀ انگلستان شد و از ۱۹۶۳ با مالایا و ساراواک فدراسیون مالزی را تشکیل داد.

صحرای اسپانیا [2]

سرزمینی در غرب مراکش و ساحل اقیانوس اطلس، شامل دو مستعمرۀ سابق اسپانیا، یعنی ریودواورو و ساقی الحمراء. در ۱۹۵۸ این سرزمین همراه با ایفنی، استانی از اسپانیا شد. (ایفنی در ۱۹۶۹ به مراکش پس داده شد) ادارۀ آن با مدیرکل استان‌های افریقای اسپانیا بود که از مادرید اداره می‌شد.

مرکز آن اَلْعُیون است. شوره و نفت از ذخایر معدنی این سرزمین است. با دست کشیدن اسپانیا از صحرا، دولت‌های موریتانی و مراکش مدعی حاکمیت برآن شدند و اما الجزایر خواهان استقلال آن بود و جمهوری

1- Sabah.   2- Spanish Sahara.

دموکراتیک عربی صحرا را مورد شناسایی و حمایت کامل خود قرار داد.
در پی یک کودتای ضد مراکشی، موریتانی، از ادعای خود دست برداشت و در حال حاضر تنها مراکش مدعی الحاق آن به خاک خویش است و بر سر این قضیه به جنگ با میهن‌پرستان صحرا ادامه می دهد.

صحرا، جمهوری دموکراتیک عربی ← صحرای اسپانیا

صحرای باختری ← صحرای اسپانیا

صدها سیاه[1]

باند مسلح و قوی در روسیه که در حکومت تزارها بازوی قدرتمند جناح افراطی راست و ارتجاعی بود و درآستانهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و گشایش پارلمان (دوما) وظیفه داشت با حملات خود به مخالفان سیاسی و ارعاب آنان، روحیهٔ انقلابیون را متزلزل ساخته راه را برای سلطهٔ مجدد ارتجاع هموار سازد.

صدر، سید محمد

در ۲۹ ژانویهٔ ۱۹٤۸ درپی استعفای صالح جبر نخست‌وزیر عراق شد. جنگ ماه مه ۱۹٤۸ اعراب - اسرائیل در همین هنگام روی داد. عراق نیز در

1- Black Hundreds.

این جنگ شرکت کرد. صدر در ۱٦ ژوئن ۱۹٤۸ استعفا داد و مزاحم امین پاچه‌چی جای وی را گرفت. عمر دولت پاچه‌چی نیز کوتاه بود و در ژانویهٔ ۱۹٤۹ کناره‌گیری کرد.

صِربِستان [1]

ترکان عثمانی، امپراتوری قرون وسطایی صرب‌ها را به دنبال نبرد کوسوو در ۱۳۸۹ برانداختند. کلیسای ارتدوکس صِرب به حفظ سنت‌های فرهنگی و مذهبی ادامه داد. اما ناسیونالیسم صرب تا بعد از عصیان پتر کاراجورجه ویچ علیه ترکان عثمانی (۱۳ــ ۱۸۰٤) مطرح نبود. صربستان از آن پس اثری قاطع بر سیاست بالکان داشته و اوج این اثر را در بحران سارایوو و آستانهٔ جنگ اول جهانی می‌توان دید. در امپراتوری عثمانی، صربستان یک امیرنشین خودمختار بود (۷۸ــ ۱۸۳۰)، سپس امیرنشین مستقل (۸۲ــ ۱۸۷۸)، و بعد پادشاهی مستقل (۱۹۱۸ــ ۱۸۸۲)؛ آنگاه بخشی از یوگسلاوی به همراه کرواسی و اسلوونیا (٤۱ ــ ۱۹۱۸)؛ دست نشاندهٔ آلمان نازی (٤ ــ ۱۹٤۱)؛ و سرانجام جمهوری سوسیالیستی در چارچوب فدرال یوگسلاوی (از ۱۹٤۵ به بعد).

صندوق بین‌المللی پول [2]

از کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل متحد که طرح تشکیل آن در کنفرانس برتن وودز ۱۹٤٤ پیشنهاد و در ۲۷ دسامبر ۱۹٤۵ ایجاد شد. کار این صندوق کمک به گسترش دادوستد جهانی از راه تأمین پول نقد برای کشورهایی است که در تراز پرداخت‌های خارجی دچار کسری هستند.

1- Serbia. 2- International Monetary Fund (I.M.F.).

صنفی، دولت[1]

در نظام حکومت صنفی، اصناف حرفه‌ای و کارگری پایهٔ جامعه را تشکیل می‌دهند. در صنف، نمایندگان کارگر و کارفرما حضور دارند و هر صنف در هر شاخهٔ فعالیت اقتصادی نمایندگان خود را معرفی می‌کند و نمایندگان پارلمان به جای آنکه از حوزه‌های انتخابی برگزیده شوند، از سوی اصناف انتخاب می‌شوند. و کار آنان، تصویب مقررات و نظامنامه‌هایی در خط تولید صنعتی و شرایط کار است. هواداران این نظام برآنند که با این نظام سیاست حزبی از کشور زدوده می‌شود و به مردم امکان می‌دهد به راهی واقعگرایانه امور خود را اداره کنند. این نظام از سوی گروه‌هایی هواداری شد که می‌خواستند به مبارزهٔ کارگر و کارفرما پایان داده، افزایش تولید ملی را وجههٔ همت خویش قرار دهند. این‌چنین دولتی درپرتغال و ایتالیای فاشیستی بر سر کار آمد. در واقع صورتی از دیکتاتوری فاشیستی بود که بر ساختار صنفی تکیه داشت. هواداران این نظام، اصناف قرون وسطا را تحسین می‌کردند و خواهان احیای آن نظام بودند. جالب آنکه با روی کار آمدن موسولینی و سالازار در ایتالیا و پرتغال، حکومت دیکتاتوری تک حزبی بر اوضاع مسلط شد و اصناف معناً قدرتی نداشتند.

صهیونیسم[2]

جنبش ملی یهود که خواهان استقرار مجدد دولت یهود در فلسطین بود. این جنبش در واکنش به آنتی‌سمیتیسم در روسیه و لهستان و فرانسه (به دنبال ماجرای دریفوس)، و سایر کشورهای اروپایی ایجاد شد. تئودور هرتصل (۱۹۰٤— ۱۸٦۰) بنیادگذار صهیونیسم جدید (که خود گزارشگر محاکمات

1- Corporate State. 2- Zionism.

دریفوس بود) در کتاب معروفش – «دولت یهود» – برآن بود که تنها راه فرار از آنتی‌سمیتیسم، ایجاد دولت یهود است. وی در ۱۸۹۷ نخستین کنگرهٔ جهانی صهیونیسم را در شهر بال برپا کرد. **چیم وایزمن** (۱۹۵۲–۱۸۷٤) بر استقرار یهود و دولت اسرائیل در فلسطین پافشاری کرد و **اعلامیهٔ بالفور** (۱۹۱۷) صهیونیست‌ها را یک قدم دیگر به هدفشان نزدیک ساخت. با ایجاد دولت اسرائیل و کشمکش دائمی اسرائیل– اعراب، صهیونیسم به تلاش‌های یهودیان شوروی برای مهاجرت، و کسب همدلی یهودیان غیر اسرائیلی جهان الهام می‌بخشد. کنگره‌های صهیونیستی در کارلسباد (۱۹۲۳)؛ وین (۱۹۲۵)؛ بال (۱۹۲۷)؛ زوریخ (۱۹۲۹)؛ بال (۱۹۳۱)؛ پراگ (۱۹۳۳)؛ وین (۱۹۳۵)؛ زوریخ (۱۹۳۷)؛ ژنو (۱۹۳۹) تشکیل شد. در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۵ **مجمع عمومی** با ۷۲ رأی موافق (۳۲ مخالف و ۳۲ ممتنع) صهیونیسم را به عنوان «شکلی از نژادپرستی و سلطهٔ نژادی» محکوم کرد.

صهیونیسم سیاه ← اتیوپی‌زدگی.

ض

ضداستعمار ـ ضدامپریالیست [1]

ضداستعمار و ضدامپریالیست مفاهیمی روشن به نظر می رسند. به هر جنبشی که می خواهد به حکومت اجنبی بر سرزمینی خاص پایان بخشد ضداستعماری گفته می شود. ضدامپریالیسم، مخالفت با هر نوع امپریالیسم است. ضدفاشیسم هم اغلب به همین معنا به کار برده می شود. غربی ها مخالفت با نفوذ شوروی در اروپای شرقی، سلطهٔ چین بر تبت و سلطهٔ نیجریه بر بیافرا را نیز سیاست های ضدامپریالیستی قلمداد می کنند. عموماً ضدامپریالیسم به سیاست ضدآمریکایی و ضدغربی اطلاق می گردد.

ضد تراست [2]

این نام به یک رشته قوانین داده شد که به قصد حمایت از مصرف کننده در برابر تراست ها، یا انحصارها، و قدرت بهره کشی آنان، وضع شده بود. دلایل قانع کننده‌ای وجود دارد که بعضی صنایع در تحول خویش گرایش به انحصار دارند اما تئوری اقتصادی برآن است که قیمت ها در نظام انحصاری بالا تر از حد واقعی اند و محصول رو به کاهش دارد. در رقابت آزاد عکس این حالت اتفاق می افتد. روح قوانین ضد تراست مبنی بر این نظریه بود که انحصارها به زیان منافع عمومی عمل می کنند. در ایالات متحده «قانون

1- Anti - Colonial - Anti - Imperialism.

2- Anti - Trust.

شرمن» ۱۸۹۰، و قانون کلایتون ۱۹۱٤ قوانین ضد تراست‌اند که به موجب آنها کمیسیون بازرگانی فدرال ایجاد شد.« کمیسیون انحصارها» (۱۹٤۸) و « قانون محدود کردن عملیات بازرگانی» (۱۹٥٦) در انگلستان نیز از زمرهٔ قوانین ضد تراست‌اند.

ضد کلیسایی[1]

مخالفت با قدرت سیاسی کلیسا در عصر حاضر منجر بدان شده است تا وظایف غیردینی کلیسا به دولت واگذار شود. اصل جدایی دین از سیاست در انقلاب کبیر فرانسه مطرح و اجرا شد و در **جمهوری سوم فرانسه** نیز **رادیکال‌ها** از این مشی پیروی کردند. در اسپانیا نیز در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۳ — ۱۹۰۱، ٦ — ۱۹۳۱ جنبش جدایی سیاست و کلیسا قوت گرفت و به اجرا درآمد. در آمریکای لاتین نیز این طرز فکر رواج گسترده‌ای دارد. « مبارزهٔ فرهنگی» ۸۷ — ۱۸۷۱ آلمان و سیاست نازی‌ها در ایجاد محدودیت برای رهبران کلیساهای لوتران و کاتولیک در سال‌های ٤٥ — ۱۹۳۷ بخشی از این سیاست در کشور آلمان بود. در ایتالیا سیاست ضد کلیسایی مربوط به دوره‌ای بود که پاپ بر ایتالیا ادعای ارضی داشت کلیسا در ماجرای تصویب قانون طلاق در ۱۹۷۱ نیز واکنش خصمانه‌ای به دولت ایتالیا نشان داده است. در ترکیه نیز از زمان **آتاتورک** جدایی دین از سیاست اساس دولت ترکیه را تشکیل می‌دهد. همکاری رهبران کلیسا با دولت‌های فاشیستی سبب تقویت جنبش ضد کلیسایی در اروپای شرقی شد.

1- Anti - Clericalism.

ضد کُمینترن، پیمان[1]

در ۲۲ نوامبر ۱۹۳۶ آلمان نازی و ژاپن به موجب پیمانی، خصومت عمیق خود را نسبت به **بین‌الملل کمونیسم** (**کمینترن**) ابراز داشتند. این پیمان موفقیتی برای **ربن تروپ** وزیر خارجهٔ هیتلر بود که در سیاست خارجی، مشی شدید ضد کمونیستی را تبلیغ و دنبال می کرد. ایتالیا نیز در ۱۹۳۷ از پیمان هواداری کرد. در عوض، ژاپنی ها از آلمان خواستند رژیم دست نشانده‌شان در **منچوری** را به رسمیت بشناسد.

1- Anti - Comintern Treaty.



طرح دفاع استراتـژیک[1] ← جنگ ستارگان

طلا، معیار[2]

نظـام پولی ای که در آن پـول بـه صورت نامشروط یـا تـحت پاره‌ای شرایط قابل تسعیـر با مقدار معینی طلا است. وقتی می گوییم فلان کشور معیار طلا را می‌پذیرد ممکن است مقصودمان یکی از سه مفهوم زیر باشد: ۱) بانک مرکزی آن کشور می‌تواند درازای اسکناس‌هایش معادل قانونی آنها را به طلا بپردازد و طلا را به قیمت ثابت بخرد یا بفروشد این معیار طلا در شکل کامل آن است و تا ۱۹۱٤ در انـگلستـان معـمول بـود؛ ۲) بانک مرکزی مـکلـف است طلا را به قیـمت ثابت خریـد و فـروش کند. این وضعیـت معیار شمش طلا نام دارد و در انگـلستـان بین سـال‌های ۳۱— ۱۹۲۵ مـعمـول بود؛ ۳) بانـک مرکـزی مکلف است نه طلا، بلکه پول کشورهایی که معیار کاملاً طلا، یا معیار شمش طلا را دارند، بخرد و بفـروشد به این وضعیـت، معیار ارز طـلا می گویند. این نظام در اروپا و امریکـا از نیـمهٔ سدهٔ ۱۹ تا ۱۹۱٤ معمول بود. از نظر بین‌المللی این نظام پولی، بسیار خوب است زیرا هر کشوری پولش را به طلا ارزیابی می کند و ترتیبی مـی دهد که بانـک مـرکزی در موارد مقتضی پول را به طلا یا طلا را به پول تبدیل کـند. و یک بدهکار به راحتی می‌تواند بدهی خود به کشور خارجی را بپردازد. دشـواری این نظام هنگـامی بـود که بدهی های کشـورهای مـختلف

1- Strategic Defense Initiative.
2- Gold Standard.

معادل هم نبودند و موازنهٔ پرداخت‌ها به طلا مشکل می‌شد. از آنجا که قبول معیار طلا در کشوری سبب می‌شود که قدرت خرید و قیمت‌ها تابع موازنهٔ پرداخت‌ها باشد، این نظام جای خود را به نظام متکامل‌تری به نام نرخ‌های نوسانی ارز داده است.

طلال، ملک (۷۲ــ۱۹۰۹)

طلال‌بن عبدالله پادشاه اردن هاشمی. در مکه متولد شد. در سند هرست درس خواند و وارد «لژیون عرب» شد. در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ به دنبال ترور پدرش ملک عبدالله، پادشاه اردن شد. مدت پادشاهی او کوتاه بود و ظاهراً به دلیل بیماری روانی در ۱۱ اوت ۱۹۵۲ از سلطنت خلع شد و پسرش حسین (ملک حسین) به جای وی پادشاه اردن شد. گفته‌اند که وی بیماری روانی نداشته و به دلیل مخالفتش با سیاست‌های انگلستان در اردن و منطقه، مورد غضب بریتانیا واقع شده و با این اتهام از سلطنت برکنار شده است.

طنجه [1]

شهری در مراکش که از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۳ بخشی از مراکش اسپانیا محسوب می‌شد. به موجب کنوانسیون‌های طنجه (۱۸ دسامبر ۱۹۲۳ و ۸ ژوئیهٔ ۱۹۲۵) طنجه و بخشی از سرزمین‌های اطرافش (جمعاً به مساحت ۲۲۵ مایل مربع) منطقه‌ای بین‌المللی، بیطرف و غیرنظامی شناخته شد. یک کمیتهٔ کنترل متشکل از نمایندگان بلژیک، فرانسه، ایتالیا، هلند، پرتغال، اسپانیا،

1- Tangier.

سوئد، بریتانیا و ایالات متحده بر اجرای این کنوانسیون‌ها نظارت می کرد. مجمع قانونگذاری به نمایندگی اروپائیان و جوامع غیر بومی به ریاست یک مندوب (نمایندهٔ پادشاه مراکش) بر شهر حکومت می کرد. در ۱۴ ژوئن ۱۹۴۰ نیروهای اسپانیا ــ در گرماگرم حملات تجاوزگرانهٔ ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی ــ طنجه را تصرف کردند اما در اکتبر ۱۹۴۵ مجبور به تخلیهٔ آنجا شدند و بار دیگر طنجه بین‌المللی شد. با استقلال مراکش در ۱۹۵۶ کمیتهٔ کنترل موافقت کرد که طنجه بخشی از مراکش بشود. در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ اعلامیه‌ای به امضای شاه مراکش و نمایندگان کمیتهٔ کنترل رسید که طی آن حالت بین‌المللی طنجه پایان یافت. در ۱۹ آوریل ۱۹۶۰ طنجه از نظر مالی و اقتصادی در مراکش ادغام گردید. در یکم ژانویهٔ ۱۹۶۲ طنجه بندر آزاد اعلام شد.



ظُفار [1]

بخشی از کشور عمان و مسقط که در نوار ساحلی این کشور قرار دارد. سلاله شهرعمده ومرکز ظفاراست. از۹ ژوئن ۱۹٦٤ یک رشته جنگ های پارتیزانی در ظفار به رهبری استقلال طلبان محلی آغاز گردید. آنان در «جبهۀ آزادی بخش ظفار» تشکل یافته و به هواداری از امام غالب درصدد کسب استقلال عمان بودند. بعدها ۲ سازمان دیگر در ظفار شکل گرفتند که هم علیه سلطان مسقط و هم با امام عمان می جنگیدند: «جبهۀ خلق برای آزادی» ، «جبهۀ دموکراتیک ملی ظفار». در پی به استقلال رسیدن یمن جنوبی، جبهه های مذکور از حمایت دولت یمن نیز برخوردار شدند. قابوس، سلطان عمان و مسقط در پی به قدرت رسیدن از ایران (در زمان شاه) ، اردن، پاکستان، عربستان سعودی، مصر، یمن شمالی کمک خواست و آنان نیز از یاری دریغ نکردند. در این میان کمک های ایران به سلطان قابوس در سرکوب مقاومت مردم ظفار بسیار چشمگیر بود. عملیات نظامی ایران در ظفار در ۱۹۷۷ خاتمه یافت.

1- Dhufar.

ع

عارف عبدالرحمان

رئیس جمهور عراق. در ۱۹۱٦ در عراق متولد شد. وارد خدمت نظام گردید و مدارج نظامی را طی کرد. او به همراه برادرش **عبدالسلام عارف** در کودتای ۱٤ ژوئیه با **عبدالکریم قاسم** همکاری کرد. در کودتای ضدقاسم نیز در کنار برادرش بود. درپی کشته شدن برادرش (۱۹٦٦)، رئیس جمهور عراق شد. در کودتای نظامی ۱۹٦۸ از کار برکنار و از عراق تبعید شد.

عارف، عبدالسلام (٦٦ – ۱۹۲۱)

رئیس جمهور عراق. در کودتای ۱٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ به رهبری **عبدالکریم قاسم** شرکت کرد. و به معاونت قاسم برگزیده شد. او هوادار **عبدالناصر** بود و در حزب سوسیالیست **بعث** نیز عضویت داشت. رابطهٔ او با قاسم تیره شد. و قاسم وی را به اعدام محکوم کرد ولی مورد عفو قرار داد. در کودتای ۸ فوریهٔ ۱۹٦۳ قاسم را کشت و حکومت وی را برانداخت. اما خود نیز در ۱۹٦٦ در حادثهٔ هوایی کشته شد.

عبدالاله، امیر (۵۸ – ۱۹۱۳)

نایب السلطنه (۵۳ – ۱۹۳۹) و ولیعهد (۵۸ – ۱۹۵۳) عراق. علی بن

حسین، پدرش، مدتی پادشاه حجاز بود. با برافتادن سلطنت خاندان هاشمی در حجاز (۱۹۲۵) عبدالاله و پدرش به بغداد رفتند. با درگذشت غازی اول که **فیصل دوم** (پسر ٤ سالهٔ غازی) پادشاه عراق شد، عبدالاله نایب‌السلطنه شد (۱۹۳۹). با به قدرت رسیدن رشید عالی گیلانی، عبدالاله عراق را ترک کرد. انگلیسی ها دوباره او را به عراق بازگرداندند. و با همکاری **نوری السعید** در برابر مردم عراق قرار گرفت. در کودتای ۱۹۵۸ **قاسم**، به همراه **فیصل دوم** و **نوری السعید** کشته شد.

عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی (۱۹۱۵ – ۱۸٤۲)

امپراتور عثمانی (۱۹۰۹ – ۱۸۷۶). او جانشین سلطان مراد پنجم، برادرش شد و از همان آغاز با بحران سیاسی میراث سلطنت برادرش روبرو بود. ابتدا به جنگ با روسیه پرداخت و طبق پیمان **سان استفانو** عثمانی تقریباً تمامی سرزمین های اروپایی اش را از دست داد. قانون اساسی ای را که زیر فشار دولت های بزرگ بر عثمانی اعمال شده بود لغو کرد و در **قصر ایلدیز کیوسک** در قسطنطنیه با خودکامگی به حکومت پرداخت. گرچه در پاره‌ای از قلمروها، نظیر سوریه و فلسطین، دست به اصلاحات اداری زد اما در مجموع، به یاری طبقه‌ای از روحانیون مرتجع و دست‌پرورده، حکومت خودکامه اش را ادامه داد. با قدرت دادن به نیروهای نامنظم کرد مسئولیت بزرگی در **کشتار ارامنه** در سال های ٦ – ۱۸۹۵ برعهدهٔ او ماند. این عملیات سبب شد تا قدرت های بزرگ اروپا که در نبرد عثمانی با روسیه جانب وی را گرفته بودند از او و سیاست هایش دوری گزینند. تنها آلمان مناسبات حسنه را با عثمانی حفظ کرد. در ۱۹۰۸ جنبش **ترکان جوان** سبب شد تا عبدالحمید به گشایش پارلمان تن در دهد و چون در ۱۹۰۹ دست به توطئهٔ ضدانقلابی زد از سلطنت خلع و ازپایتخت تبعید شد.

عبدالرحمان، تانکو [1]

نخست‌وزیر مالایا و مالزی. در ۱۹۰۳ در خانوادهٔ پادشاهی در کوالا کداه از ششمین همسر پدرش (که شاهزادهٔ سیامی بود) به دنیا آمد. در کمبریج تحصیل کرد و وکیل دعاوی شد. در ۱۹۵۲ «حزب ملی مالایا» («اتحاد») را بنا نهاد و با پیروزی در انتخابات ۱۹۵۵ نخست‌وزیر مالایا و در ۱۹۶۳ نخست‌وزیر فدراسیون مالزی شد. و تا ژانویهٔ ۱۹۷۰ در این سمت باقی ماند. ابتدا از طریق کمیته‌های هماهنگی درون حزب اتحاد کوشید بین مالایی ها، چینی ها و هندی ها تفاهم و اتحاد برقرار سازد اما امتیازات منحصربفرد مالایایی ها سبب آشوب‌های نژادی و قومی ۱۵ــ۱۴ مه ۱۹۶۹ در کوالالامپور شد که عده‌ای نیز کشته شدند.

عبدالرحمان خان، امیر (۱۹۰۱ ــ ۱۸۴۴)

حاکم افغانستان (۱۹۰۱ــ ۱۸۸۰). او نخستین امیر افغانستان بود که برای مشاوره با سران کشور سازمانی به نام «لویا جرگه» برپا نمود. در جنگی که روس‌ها در ۱۸۸۵ به افغانستان تحمیل کردند قوای امیر عبدالرحمان از ژنرال علی خانوف شکست خورد. به میانجیگری مورتایمر دُران خط مرزی افغانستان و شبه قارهٔ هند در ۱۸۹۳ تعیین شد و عبدالرحمان خان بناچار پیمان گندمک را مورد تأیید قرار داد. به موجب آن پیمان، افغانستان حق حاکمیت بر پشتونستان را از دست داد. دولت‌های افغانستان از آن پس به این دلیل که عبدالرحمان خان از روی ناچاری به قبول خط مرزی دُران تن در داده است ادعای حاکمیت بر پشتونستان را دارند.

1- Abdul - Rahman Tanku.

عبدالکریم[1] (۱۹۶۳ – ۱۸۸۲)

رهبر استقلال طلبان مراکشی. عرب های ریف ویرا به رهبری سازمان مقاومت علیه سیاست های استعماری فرانسه و اسپانیا در مراکش برگزیدند. در انوال در تاریخ ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ به پیروزی درخشانی بر اسپانیا دست یافت. اسپانیا در آن نبرد ۱۲ هزار تلفات داشت. اوج جنگ های ضداستعماری، در سال های ۱۹۲٤ و ۱۹۲۵ بود. در ۱۹۲٦ عبدالکریم وادار به تسلیم در برابر ارتش مشترک فرانسه– اسپانیا به فرماندهی مارشال پتن شد. عبدالکریم بیش از ۲۰ سال در جزیرهٔ رئونیون زندانی بود و در ۱۹٤۷ اجازه یافت در فرانسه زندگی کند. وی پیش از رسیدن به اروپا به قاهره گریخت و بقیهٔ عمر را با عزت و در مقام بنیادگذار انقلاب استقلال طلبانهٔ شمال افریقا در آن دیار به سر برد و الهام بخش اعراب نسل بعد در مبارزه با امپریالیسم و استعمار شد.

عبدالله بن حسین[2] (۱۹۵۱ – ۱۸۸۲)

پادشاه اردن. او دومین پسر حسین، شریف مکه و امیر حجاز بود. برادرش فیصل اول پادشاه عراق بود. عبدالله نایب رئیس پارلمان ترکیه در ۱۹۱٤، و یکی از رهبران شورش اعراب علیه عثمانی (به تحریک انگلستان) بود. او با تی. ای. لورنس (لورنس عرب) همکاری نزدیک داشت. وی مسئول عملیات پارتیزانی حمله به راه‌آهن حجاز نزدیک ترمینال مدینه بود و با این حمله پادگان عثمانی را در محاصره گرفت. انگلستان در ۱۹۲۱ عبدالله را به پادشاهی کشور جدید ماوراء اردن گماشت. این کشور بخشی از فلسطین بود که درپی سقوط عثمانی تحت سر پرستی انگلستان قرار گرفته بود. جورج پنجم پادشاه انگلستان

1- Abd - el - Krim.
2- Abdullah ibn Hussein.

در ۱۹۲۷ به او لقب سِر داد و یکی از فرماندهان نیروی هوایی بریتانیا شد. با پایان گرفتن سر پرستی انگلستان، پادشاهی ماوراء اردن تشکیل شد (مه ۱۹۴۶). کنگرهٔ پان عرب در ۱۹۴۸ در اورشلیم عبدالله را پادشاه فلسطین اعلام کرد اما این امر مورد قبول بین‌المللی قرار نگرفت. در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ عبدالله ترور شد و امیر طلال فرزند او جانشین وی گردید اما طلال پس از یک سال سلطنت، جای خود را به پسرش حسین (ملک حسین) داد. ظاهراً علت کنار گذاردن طلال، دیوانگی اعلام شد.

عبدالناصر، جمال[1] (۷۰ــ۱۹۱۸)

رهبر ملی مصر. در بنی مور در نیل میانه نزدیک آسیوت به دنیا آمد. در آکادمی نظامی قاهره تحصیل کرد. از ۱۹۴۲ اندیشه‌های جمهوریخواهی را در میان افسران تبلیغ می کرد و جنبشی میهنی، ضد انگلیسی و ضدفئودالی را بنا می نهاد. این جنبش از ۱۹۴۸ به بعد «جنبش افسران آزاد» نام گرفت و بعد از شکست مصر از اسرائیل در ۱۹۴۸ و تشکیل دولت یهود، بر رونق جنبش افزوده شد. ناصر خود درآن جنگ شرکت داشت و از فساد و ناکارآیی ارتش مصر به خوبی وقوف یافت. **محمد نجیب**، سخنگوی افسران آزاد، **فاروق** را وادار به کناره‌گیری کرد و یک شورای نظامی تشکیل داد که ناصر از چهره‌های برجستهٔ آن بود (۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۵۲). در ژوئن سال بعد جمهوری مصر اعلام گردید و ناصر وزیر کشور و معاون پرزیدنت نجیب شد. در ۱۷ آوریل ۱۹۵۴ نخست‌وزیر و در ۱۷ نوامبر به جای نجیب رئیس جمهور مصر شد. و از انگلستان خواست تا قوای خود را از **کانال سوئز** بیرون ببرد. در سیاست داخلی با در هم شکستن قدرت طبقهٔ زمیندار انقلاب اجتماعی محدودی را باعث شد. او می خواست کشور مصر را صنعتی کند و زمین‌های بایر را زیر کشت آورد و

1- Nasser, Gamel Abdel

اجرای این دو هدف را با احداث سد عالی اسوان میسر می دید. هنگامی که بریتانیا و ایالات متحده از حمایت مالی مصر در این زمینه سر باز زدند، ناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد (۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶). به دنبال آن **بحران سوئز** و **نبرد سینا** درگرفت و اعتبار ناصر در میان ملل عرب و خاورمیانه و افریقا بالا رفت زیرا مبارزه با غرب را پیروزمندانه رهبری کرد. این امر ناصریسم یا **پان عربیسم** را نیرویی ساخت که در سال های ۹– ۱۹۵۶ نیروی تعیین کننده در سراسر خاورمیانه بود و به برقراری **جمهوری متحدهٔ عربی** (فدراسیون مصر– سوریه در فوریهٔ ۱۹۵۸ که یمن نیز بدان ملحق شد) و جمهوری عراق در ۱۹۵۸.

ناصریسم به تدریج در خارج از مصر رونق خود را از دست داد اما در افریقا ناصر را به عنوان حامی جنبش مستقل سوسیالیستی می شناختند. در ۱۹۶۶ جناح تندرو عرب ناصر را وا دار به اتخاذ سیاستی خصمانه تر نسبت به اسرائیل کرد. این امر سرانجام **جنگ شش روزهٔ ۱۹۶۷** را درپی داشت. شکست خفت بار مصر در آن نبرد برق آسا، ناصر را به استعفا وا دار کرد (۹ ژوئن) اما به تظاهرات گسترده ای که به حمایت از ناصر در سراسر مصر برپا شد فردای آنروز استعفا را پس گرفت. ناصر مناسبات نزدیک با مسکو را حفظ کرد اما با ایالات متحده نیز در بهبود روابط کوشید و **ساف** در سال های ۷۰– ۱۹۶۹ ناصر را به محافظه کاری متهم کرد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ درپی حملهٔ قلبی و ظاهراً به طرزی مرموز درگذشت و آخرین دستاورد او قبل از مرگ، سازش دادن اردن با فلسطینی ها بود. **انورسادات** دوست نزدیک او به جای وی رئیس جمهور مصر شد.

عثمانی، امپراتوری[1]

خاندان عثمان از سدهٔ سیزدهم بر آناتولی و سرزمین های اطراف

1- Ottoman Empire.

حکومت می‌کرده‌اند و با گسترش حوزهٔ حاکمیت خود بر خاورمیانه و اروپای خاوری و شمال افریقا، امپراتوری عظیمی بنا نهادند که تا استعفای **عبدالحمید دوم** در ۱۹۲۰ ادامه یافت. در ۱۴۵۳ سلطان محمد فاتح،قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را تسخیر کرد و مورخان اروپا تسخیر قسطنطنیه را پایان قرون وسطا در اروپا می دانند. در سدهٔ ۱۶ امپراطوری به اوج قدرت خود رسید زیرا از خلیج فارس تا مراکش و از کریمه تا دامنه‌های خاوری وین گسترش یافته بود. شکست عثمانی ها در تسخیر وین (۱۶۸۳) سرآغاز انحطاط امپراتوری بود. در اواخر سدهٔ ۱۸ امپراتوری رو به احتضار عثمانی که «مرد بیمار اروپا» نام گرفته بود موضوع **مسألهٔ مشرق** شد اما چون هیچیک از قدرت های اروپایی نمی‌خواست انحلال عثمانی به گونه‌ای باشد که کفهٔ قدرت را به نفع یکی از کشورهای **بزرگ** سنگین کند، انحلال آن تا ۱۹۲۰ طول کشید.

عدم تعهد [۱]

خودداری یک دولت از جانبداری این یا آن طرف متخاصم در بحران‌هایی نظیر جنگ گرم یا سرد. «عدم تعهد» با «بیطرفی» این فرق را دارد که مانند بیطرفی حالت منفعل ندارد و بدین معنا می توان آنرا «بیطرفی مثبت» نامید و این حالت مداخلهٔ دسته‌جمعی دولت‌ها به منظور جلوگیری از درگیری دولت قطب متخاصم و برقراری جنگ است. سویس و اتریش دو کشور بیطرف اند در حالی که مثلاً چین، هند یا یوگسلاوی جزو جنبش عدم تعهداند.

1. Non - Alignment

عدم مداخله[1]

قدرت های بزرگ سدهٔ ۱۹ به عنوان بخشی از حقوق بین‌المللی این حق را برای خود محفوظ داشتند که در صورت به خطر افتادن منافع‌شان در هر منطقهٔ عالم دست به مداخله بزنند. سیاست عدم مداخله درست مخالف این بینش سدهٔ نوزدهمی است. حق مداخله در سدهٔ ۱۹ از آن جهت مشروع شمرده می شد که هرگاه کشوری نخواهد یا نتواند از جان و مال تبعهٔ کشورهای دیگر حفاظت و حمایت کند، دولت های ذینفع حق مداخله و احقاق حقوق شهروندان خود را خواهندداشت. یک حقوقدان آرژانتینی در ۱۸٦۸ این حق رانادرست خواندو گفت دولت های مستقل همگی متساویاً قدرت مطلق و فائقه سرزمین خویش اند. دکترین مونرونه حق دول اروپایی در مداخله در قارهٔ آمریکا را مردود شمرد. دکترین کالوو و پیشنهاد ۱۹۰۳ آرژانتین که کنوانسیون لاهه در ۱۹۰۷ به صورت بخشی از مادهٔ یک به تصویب رسانید خواهان مداخله ایالات متحده در امور کشورهای قارهٔ نو بودند. با روی کار آمدن بلشویک ها در روسیه، دولت کمونیستی، عدم مداخله را به صورت اصلی در پیمان های با همسایگان غیرکمونیست گنجانید. در جنگ داخلی اسپانیا — یا نظایر مشابه— قدرت های بزرگ به منظور جلوگیری از افزایش دامنهٔ جنگ، سیاست عدم مداخله را در پیش گرفته اند.

عدن[2]

بخشی از شبه جزیرهٔ عربستان در مدخل باختری دریای سرخ در باب‌المندب. در ۱۸۳۹ انگلستان این بندر استراتژیک را تصرف کرد و تا اول آوریل ۱۹۳۷ از سوی حکومت مستعمراتی هندوستان به ادارهٔ آن پرداخت. عدن از آن پس مستعمرهٔ بریتانیا شد. جزایر پریم، کاماران در دریای سرخ و سوکوترا

1- Non - Intervention. 2- Aden.

در اقیانوس هند نیز به عدن ملحق شدند. بریتانیا تحت‌الحمایگی خود را بر ۱۰۰ هزار مایل از خاک اصلی شبه جزیرهٔ عربستان در جوار عدن گسترش داد. پالایشگاه نفتی عدن نیز بر اهمیت اقتصادی آن افزود. در دههٔ ۱۹۵۰ که تجارت دریایی انگلستان در اقیانوس هند رو به کاهش نهاد از اهمیت استراتژیکی عدن نیز کاسته شد. در این هنگام احساسات ملی عربی عدن را نیز فراگرفته بود. در ۱۹۵۹ انگلستان **فدراسیون عربستان جنوبی** متشکل از امارات عربی متصل به عدن را تشکیل داد و عدن نیز درژانویهٔ ۱۹۶۳ بدان ملحق شد. انگلستان وعده داد که در ۱۹۶۸ فدراسیون درچارچوب جرگهٔ مشترک‌المنافع به استقلال برسد. برپایی این فدراسیون با اعلام جمهوری در یمن شمالی به رهبری سلاّل و با حمایت **عبدالناصر** همراه بود. از سپتامبر ۱۹۶۵ به بعد جنگ داخلی استقلال‌طلبانه در عدن آغاز شد در طول دو سال ۱۲۹ انگلیسی به قتل رسیدند. انگلستان در نوامبر ۱۹۶۷ قوای خود را از عدن بیرون برد و جمهوری خلق یمن‌جنوبی به رهبری فلوسی (جبههٔ آزادی‌بخش یمن‌جنوبی)[1] اعلام شد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰ نام آن به جمهوری دموکراتیک یمن تغییر یافت.

عدن خاوری، تحت‌الحمایهٔ[2]

سرزمین‌های پیشین تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری و عدن باختری (**تحت‌الحمایهٔ عدن**) که به **فدراسیون عربستان** جنوبی ملحق نشدند به این نام خوانده می‌شدند. و عبارت بودند از دولت کویتی شهر مکلاّ، دولت خطیری، سلطان‌نشین مهری قِشْنْ و سوکوترا. با کسب استقلال فدراسیون در نوامبر ۱۹۶۷ این سرزمین‌ها در جمهوری خلق یمن‌جنوبی ادغام شدند.

1- Front for the Liberation of South Yemen (F.L.O.S.Y.).

2- Eastern Aden Protectorate.

عدن، دولت [1]

مستعمرهٔ انگلستان که از نوامبر ۱۹۶۷ بخشی از جمهوری خلق یمن‌جنوبی شد. این دولت شامل شهر و بندر عدن بود و تا قبل از بسته شدن کانال سوئز در ۱۹۶۷ اهمیتی شایان توجه داشت. انگلستان در ۱۸۳۹ عدن را اشغال کرد و تا ۱۹۳۷ دولت استعماری انگلستان در هند، عدن را اداره می کرد. در ۱۹۳۷ عدن در وضعیت مستعمره قرار گرفت. درژانویهٔ ۱۹۶۳ بخشی از فدراسیون عربستان جنوبی شد. فدراسیون در ۱۹۶۷ به استقلال رسید.

عُرابی پاشا، احمد (۱۹۱۱ – ۱۸۳۹)

از رهبران ملی مصر. او عضو انجمنی سرّی بود که برای برانداختن نفوذ نظامیان ترک در مصر فعالیت می کرد. در شورش ۱۸۷۹ افسران مصر دخالت داشت. او که پس از این شورش به درجهٔ سرهنگی رسید، مظهر نارضایتی نظامیان مصری از سلطهٔ عثمانی و اروپاییان بود. درپی پذیرش نظارت فرانسه – بریتانیا بر امور مالی مصر از سوی توفیق پاشا ، عرابی و همفکرانش حزب ملی را تشکیل دادند.در ۱۸۸۲ لقب پاشا گرفت و وزیر جنگ مصر شد. انگلستان که از قدرت و وجاهت ملی عرابی به وحشت افتاده بود اسکندریه را اشغال کرد. عرابی در رأس نیروهای ملی با انگلیسی ها در تل‌الکبیر به نبرد پرداخت و شکست خورد (۱۸۸۲). او را به مرگ محکوم کردند و با یکدرجه تخفیف به سیلان تبعید نمودند. عباس حلمی او را مورد عفو قرار داد و پس از ۱۹ سال به مصر بازگشت. (۱۹۰۱).

1- Aden State.

عراق

جمهوری عراق در جلگهٔ بین‌النهرین در حوضهٔ دجله و فرات و در همسایگی ایران، ترکیه، سوریه، اردن، کویت و عربستان سعودی قرار گرفته ٤٣٦٤٤٨ کیلومترمربع مساحت و حدود ۱۳ میلیون جمعیت دارد. پایتخت آن بغداد است. از ۱٦۳۸ تا ۱۹۱۸ به صورت ایالت‌های موصل، بصره و بغداد جزئی از امپراتوری عثمانی بود. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و تجزیهٔ عثمانی، عراق تحت سر پرستی انگلستان قرار گرفت. انگلستان، **امیرفیصل** پسر **حسین** شریف مکه را به پاس خدماتش در زمان جنگ به پادشاهی عراق برگزید (اوت ۱۹۲۱). تلاش‌هایی برای حصول استقلال کامل عراق صورت گرفت. به موجب پیمان سال ۱۹۳۰ بین عراق و انگلستان اتحاد نظامی ۲۵ ساله برقرار شد و روابط ویژهٔ دو کشور مورد تأیید قرار گرفت. این قرارداد با ورود عراق به **جامعهٔ ملل** به صورت کشوری مستقل، به اجرا در آمد (اکتبر ۱۹۳۲).

از ۱۹۲۷ تولید نفت در عراق آغاز و از ۱۹۳٤ صدور آن شروع شد. لولهٔ نفتی از حوزه‌های نفتی به مدیترانه کشیده شد و در ۱۹٤۹ و ۱۹۵۲ به سبب تغییرمسیرآن ازاسرائیل، خط لولهٔ دیگری ازطریق سوریه احداث گردید. درزمان سلطنت **غازی اول** (پسر و جانشین **فیصل اول**) حزب‌های سیاسی پان‌عرب در عراق فعال شدند و خواهان همکاری این کشور با آلمان و ایتالیا شدند. رشید عالی رهبر این جناح‌ها حکومت هوادار آلمان را در بغداد تشکیل داد اما بریتانیا عراق را در مه ۱۹٤۱ اشغال کرد و تا ۱۹٤۷ باقی ماند.پایگاه حبّانیهٔ عراق تا مدت‌ها بعد در اجارهٔ انگلستان باقی ماند. **فیصل دوم** (پسر و جانشین غازی) و **نوری السعید** نخست‌وزیر عراق و **امیر عبدالاله** نایب‌السلطنهٔ کشور در جریان کودتای نظامی ١٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ به رهبری **عبدالکریم قاسم**، کشته شدند. حکومت پادشاهی در عراق برافتاد و جمهوری اعلام شد. قاسم سیاست ناسیونالیستی عربی رادیکالی را دنبال کرد و رقیب ناصر شد. وی در کودتای **عبدالسلام عارف** در فوریهٔ ۱۹٦۳ کشته شد. حزب سوسیالیست **بعث** در زمان

عارف قدرت فراوانی یافت. صنایع عراق و از جمله نفت ملی شد و عراق با مصر رابطهٔ نزدیکی برقرار کرد. عارف در سانحهٔ هوایی کشته شد و برادرش **عبدالرحمان عارف** جای ویرا گرفت (۱۳ آوریل ۱۹۶۶). کودتای ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۶۷ ژنرال احمدحسن البکر را بر سر کار آورد. کردهای عراق به رهبری بارزانی و به تحریک ایران – طبق قرارداد محرمانهٔ شاه با نیکسون، کیسینجر– جنگی را علیه دولت در کردستان به راه انداختند. هدف ایالات متحده از برپایی این جنگ داخلی آن بود که رژیم عراق را زیر فشار بگذارد و مانع نفوذ بیش از حد شوروی در عراق و خلیج‌فارس شود. درپی توافق شاه ایران با صدام حسین در الجزایر، حمایت شاه از کردها سلب شد. بارزانی به ایالات متحده رفت و در ۱۹۷۹ درگذشت. صدام مرد نیرومند عراق شد و به یاری حزب بعث بر ارتش و پلیس کشور مسلط شد. وی به‌رغم دوستی نزدیک با شوروی، تعدادی از اعضای حزب کمونیست هوادار مسکو را اعدام کرد. او در پی سقوط شاه ایران به فکر احیای قدرت انحصاری عراق در شط‌العرب و زنده کردن ادعای عراق بر سه جزیرهٔ تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی افتاد. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ با بمباران فرودگاه‌های ایران، جنگ تمام عیاری را با این کشور آغاز کرد و بخش‌های وسیعی از غرب ایران را اشغال نمود. حملات عراق با آزاد شدن خرمشهر در مه ۱۹۸۲ سیر معکوسی یافت و با نفوذ قوای ایران در خاک عراق و تصرف جزیرهٔ مجنون و شبه جزیرهٔ فاو، قوای عراق به حالت تدافعی در آمدند.

ځ

عراق – انگلیس، پیمان ۱۹۲۲

در دهم اکتبر ۱۹۲۲ در بغداد پیمانی به امضای **عبدالرحمان نقیب** نخست‌وزیر عراق، و سِر پِرسی کاکْس نمایندهٔ دولت انگلستان رسید. مدت اعتبار پیمان ۲۰ سال بود. دولت عراق متعهد می‌شد در ادارهٔ امور کشور با

بریتانیا مشورت کند و بدون موافقت انگلستان کسی را اعم از عراقی یا خارجی استخدام نکند و در قانون اساسی آینده نیز خلاف این تعهدها را نگنجاند. انگلستان حق دخالت در امور اقتصادی را نیز پیدا می کرد و اصل کاپیتولاسیون بر عراق تحمیل می شد.

عراق – انگلیس، پیمان ۱۹۳۰

این پیمان در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ به امضا رسید و جانشین **پیمان ۱۹۲۲** گردید. **نوری سعید** نخست‌وزیر و وزیر خارجهٔ عراق، و سرفرانسیس هنری همفریز پیمان را امضا کردند. انگلستان متعهد شد به سرپرستی خود بر عراق پایان دهد و عراق متعهد می شد در هنگام بروز جنگ اگر به‌کمک انگلستان نیاز داشته باشد، تسهیلات لازم را دراختیار نیروهای ارتشی انگلستان قرار دهد. مستشاران نظامی را از انگلستان استخدام کند و جنگ‌افزار مورد نیاز را از آن کشور بخرد.

عرب، اتحادیهٔ[1]

نامی بود که در ۱۳ مه ۱۹۵۸ به **فدراسیون عرب** (عراق– اردن) داده شد. یک کابینهٔ مشترک به ریاست **نوری السعید** نخست‌وزیر عراق تشکیل شد. وزارت امور خارجه، دفاع و دارایی نیز به مسائل خارجی، دفاعی و پولی اتحادیه رسیدگی می کرد. درپی کودتای ۱٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ و کشته شدن **ملک فیصل** و نوری السعید، **ملک حسین** مدعی شد که به جای فیصل رئیس اتحادیه

1- Arab Union.

است. عراق رسماً خروج خود از اتحادیهٔ عرب را اعلام داشت. اردن نیز طی صدور اعلامیهٔ رسمی تأیید کرد که از یکم اوت، اتحادیهٔ عرب منحل شده است.

عرب، جامعهٔ[1]

کنفدراسیون سستی از تمامی کشورهای عربی (مصر، عراق، اردن، لبنان، سوریه، عربستان سعودی و یمن) که در ۱۰ مه ۱۹۴۵ تشکیل شد. «کنفرانس تدارکاتی وحدت عرب» درپاییز ۱۹۴۴ در اسکندریه طرح این جامعه را ریخته بود. جامعه بازتاب احساسات مردم عرب نسبت به یکپارچگی تمامی اعراب بود. جامعه به مسائل زیر توجه خاص داشت: ۱) در بحران خاورمیانه‌ای سال ۱۹۴۵ از استقلال سوریه و لبنان دفاع کرد و خواهان خروج قوای فرانسه از این سرزمین‌ها شد؛ ۲) با ایجاد کشور اسرائیل و ادامهٔ موجودیت این کشور مخالف بود؛ ۳) دراشغال الجزایرتوسط فرانسه، جامعه خواهان حکومت مستقیم مردم الجزایر بر سرزمین خود بود؛ ۴) وحدت اقتصادی ملل عرب؛ ۵) و از سال ۱۹۶۷ به بعد تخلیهٔ قوای اشغالگر اسرائیلی از سرزمین‌های اشغالی سوریه، اردن، غزه و مصر. لیبی و سودان هم درپی کسب استقلال به جامعه پیوستند. مراکش و تونس (۱۹۵۸)، کویت (۱۹۶۱)، الجزایر (۱۹۶۲)، یمن جنوبی (۱۹۶۷)، بحرین، عمان، قطر و امارات متحدهٔ عربی (۱۹۷۱) اعضای دیگر جامعه‌اند. موریتانی و جیبوتی آخرین اعضای جامعهٔ عرب‌اند.

عرب، سرزمین‌های اشغالی

سرزمین‌های عربی که اسرائیل درجنگ شش روزهٔ ۱۹۶۷ اشغال کرد.

1- Arab League.

نوار غزه، شبه جزیرهٔ سینا از مصر؛ کرانهٔ باختری رود اردن (که اسرائیل به نام یهودا و شومرون می‌شناسد) و نیمهٔ دیگر شهر اورشلیم (بیت‌المقدس) از اردن، بلندی‌های جولان و مناطق مشرف به دریاچهٔ طبریه از سوریه. نوار غزه ۱۴۰ مایل‌مربع، سینا ۲۳،۶۲۲ مایل‌مربع، ساحل باختری رود اردن ۲۲۷۰ مایل‌مربع و سرزمین‌های سوریه ٤٤٤ مایل‌مربع وسعت دارند. قطعنامهٔ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت از اسرائیل می‌خواهد به مرزهای قبل از جنگ شش روزه برگردد و در عوض استقلال تمام کشورهای منطقه (از جمله اسرائیل) تضمین شود. اسرائیل از پذیرش شرط اول سر باز زده و آنرا مشروط به قبول شرط دوم از جانب اعراب و به رسمیت شناختن حق موجودیت اسرائیل کرده است. به عبارت دیگر اسرائیل خواهان مذاکرهٔ مستقیم با اعراب است. اسرائیل تأکید کرده است که بخش قدیمی شهر اورشلیم را تحت هیچ شرایطی تخلیه نخواهد کرد و در مورد سایر سرزمین‌ها باید با اعراب مذاکره کند. در این راه اسرائیل موفق شد با مصر در زمان سادات پیمان صلح جداگانه ببندد و سرزمین سینا (بجز ناحیهٔ تابا که مورد اختلاف دو طرف است) به مصر بازگردانیده شد. اسرائیل درپی این موفقیت خواهان مذاکرهٔ مستقیم با اردن و انعقاد پیمان صلح جداگانه با ملک حسین است.

عربستان [1]

شبه جزیرهٔ عربستان شامل بحرین، کویت، عمان، قطر، امارات متحدهٔ عربی، عربستان سعودی، یمن‌شمالی و یمن‌جنوبی است. این شبه جزیره به سبب موقعیت استراتژیک، و داشتن ذخایر نفت اهمیت فراوان دارد.

1- Arabia.

عربستان جنوبی[1]

از این اصطلاح برای تعریف فدراسیون عربستان جنوبی، تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری، (و در بعضی موارد) سلطان‌نشین عمان و مسقط استفاده می شود.

عربستان جنوبی، فدراسیون[2]

بخشی از شبه جزیرهٔ عربستان که مستعمرهٔ انگلستان بود و به‌عنوان **جمهوری خلق یمن‌جنوبی** در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ به استقلال رسید. حدود یک میلیون نفر جمعیت داشت و مرکز آن الاتحاد بود. در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۵۹ شش منطقه از سرزمین‌های تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری و باختری (یا **تحت‌الحمایهٔ عدن**) « فدراسیون امارات عربی جنوب» را تشکیل دادند. در آوریل ۱۹۶۲ به نام **فدراسیون عربستان جنوبی**، و در ۱۹۶۳ **دولت عدن** نامیده شد. و همهٔ سرزمین‌های تحت‌الحمایه (بجز بخش کوچکی تحت نام **تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری**) بدان پیوستند. یمن‌شمالی با ایجاد این فدراسیون مخالفت کرد و آنرا نشانهٔ خلف وعدهٔ بریتانیا در حفظ وضع موجود و مرزهای دو یمن دانست. در ۱۹۶۷ تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری و فدراسیون ادغام شدند و جمهوری خلق یمن‌جنوبی ایجاد شد.

عرب، فدراسیون[3]

فدراسیون عراق و اردن که در ۱۴ فوریهٔ ۱۹۵۸ توسط **ملک فیصل دوم** پادشاه عراق و ملک حسین پادشاه اردن اعلام شد. بنا بود امور دفاعی و

1- Arab South. 2- South Arabian Federation. 3- Arab Federation.

خارجی و دیپلماتیک، پول و نظام گمرکی، سازمان آموزشی و قانونگذاری واحدی در هر دو کشور عضو فدراسیون اجرا شود. فیصل رئیس فدراسیون و ملک حسین معاون فدراسیون بود. هر کشور عرب می توانست به عضویت فدراسیون در آید. این فدراسیون در واقع تلاشی برای مقابله با **جمهوری متحدهٔ عربی** (مصر— سوریه— یمن) بود. در ۱۳ مه ۱۹۵۸ به نام **اتحادیهٔ عرب** به مرحلهٔ اجرا در آمد.

عربستان، خط لولهٔ سراسری (تاپ‌لاین)[1]

خط لولهٔ عظیمی که نفت را از حوزه‌های نفتی عربستان سعودی از طریق اردن، سوریه، لبنان و ترمینال صیدا (صیدون) به دریای مدیترانه می رساند. تاپ لاین را آرامکو[2]، صاحب امتیاز انحصاری نفت عربستان سعودی احداث کرده است. به کشورهای اردن، سوریه و لبنان حق عبور پرداخت می شود.

عرفات، یاسر (ابوعمّار)

رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین[3] (ساف). از ۱۹٤۷ مبارزه با صهیونیسم را آغاز نمود او پایه گذار انجمن دانشجویان فلسطینی و بنیانگذار الفتح بود. از دانشگاه قاهره درجهٔ مهندسی گرفت و در کویت مشغول کار شد. در آنجا به انتشار روزنامه‌ای پرداخت و به جنبش اخوان المسلمین پیوست. در ۱۹۵۵ به مصر رفت و دورهٔ افسری تخصصی دید. در ۱۹٦۵ رسماً جنبش الفتح را

1- Trans - Arabian Pipeline Company (Tapline).
2- Arabian - American Oil Company (Aramco).
3- Palestine Liberation Organization (P.L.O).

پایه‌گذاری کرد. در ۱۹٦۷ به جای احمد شقیری رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) شد و از آن تاریخ رهبری سازمان را برعهده داشته است. او علیرغم فراز و نشیب‌های سازمان، و ضرباتی که از ناحیهٔ دوستان عرب و دشمن (اسرائیل) برپیکر فلسطین و سازمان آزادیبخش وارد آمده است، توانسته است مانع از هم پاشیدگی سازمان گردد.

عَسَلی، صَبْری

نخست‌وزیر سوریه. از بنیانگذاران **حزب ملی سوریه**. مدتی دبیرکل این حزب بود. سپس چندبار نخست‌وزیر سوریه شد: مارس— ژوئن ۱۹۵٤؛ فوریه— سپتامبر ۱۹۵۵؛ وژوئن ۱۹۵٦ تا فوریهٔ ۱۹۵۸. او هوادار اتحاد مصر و سوریه بود و درپیمان وحدت دو کشور صمیمانه کوشید و معاون رئیس **جمهوری متحدهٔ عربی** شد. عسلی در ٦ اکتبر ۱۹۵۸ از مقام خود کناره‌گیری کرد.

عَظْم، خالد (٦۵—۱۹۰۳)

نخست‌وزیر سوریه. در آوریل ۱۹٤۱ ژنرال دُنتز کمیسرعالی فرانسه وی را به «ریاست کشور» سوریه برگماشت. در ۱٦ دسامبر ۱۹٤۸ نخست‌وزیر سوریه شد (وزیر دفاع و وزیر خارجه نیز بود). در کودتای ۳۰ مارس ۱۹٤۹ **حسنی زعیم** به زندان افتاد. و در دولت کودتای بعد از زعیم به مقام وزارت رسید. در سال‌های ۵۰— ۱۹٤۹ نخست‌وزیر بود. در کودتای ۱۷ سپتامبر ۱۹٦۲ بار دیگر نخست‌وزیر شد اما در کودتای ۸ مارس ۱۹٦۳ دولت او سقوط کرد و خود او نیز برای همیشه از صحنهٔ سیاسی بیرون رفت.

عَلَمِین (العلمین)[1]

شهرک مصری در ۶۰ مایلی اسکندریه. در خلال جنگ جهانی دوم، در تابستان ۱۹۴۲، ژنرال انگلیسی، **سر کلود اوچینلک**، موضع دفاعی ۳۵ مایلی در نزدیکی این شهرک ایجاد کرد تا پیشروی نیروهای مشترک فاشیستی و نازی به رهبری ژنرال آلمانی **اروین رومل** را به سوی **مصر** و **کانال سوئز** سد کند. در نبرد اول علمین از ۳۰ ژوئن تا ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۲، اوچنیلک مانع از نفوذ رومل به اسکندریه، **قاهره** و دلتای نیل شد و ارتش هشتم را آمادهٔ حمله به فرماندهی **ژنرال مونتگمری** ساخت. دومین نبرد عَلَمِیْن از ۲۳ اکتبر تا ٤ نوامبر ۱۹۴۲، سرآغاز پیشروی ۱۴۰۰ مایلی انگلیسی‌ها بود و ۶ ماه بعد نیروهای آلمان و ایتالیا از شمال افریقا پاک شدند.

عمان[2]

کشوری در بخش خاوری شبه جزیرهٔ عربستان که با **جمهوری دموکراتیک خلق یمن**، **عربستان سعودی** و **امارات متحدهٔ عربی** مرز خشکی دارد. مساحت ۲۱۲٫۴۵۷ کیلومترمربع و جمعیت بیش از یک میلیون، پایتخت مسقط. درژوئیهٔ ۱۹۷۰ سلطان سید **سعیدبن تیمور** (که از ۱۹۳۲ بر این سرزمین فرمانروا بود) در کودتایی به رهبری پسرش **قابوس‌بن سعید** از کار برکنار شد. عمان از ۱۵۰ سال پیش رابطهٔ نزدیک و ویژهٔ خود را با انگلستان حفظ کرده است. در ۱۹۵۷ امام عمان، غالب‌بن علی علیه سلطان مسقط و عمان شورید. در ۱۹۵۱ پیمان دوستی و بازرگانی بین سلطان و بریتانیا منعقد شده بود و به موجب همین پیمان، قوای انگلیسی شورش امام غالب را سرکوب کردند. رابطهٔ بین امام و

1- Alamein (El Alamein).

2- Oman.

سلطان به موجب پیمان سیب در ۱۹۲۰ مشخص شده بود. سلطان قابوس از ۱۹۷۰ به بعد کوشیده است تمامی اختلاف‌های با امام را حل کند تا بهتر بتواند با شورشیان ظفار که مورد حمایت یمن‌جنوبی‌اند مقابله کند. شورش ظفار با لشکرکشی شاه ایران و کمک‌های نظامی انگلیس در نیمهٔ دههٔ ۱۹۷۰ سرکوب شد. این شورش تحت عنوان «جبههٔ خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی» فعالیت می‌کرد. در ۱۹۶۷ جزایر کوریاموریا در ۲۰ و ۴۰ مایلی ساحل عمان — که در ۱۹۵۴ از سوی سلطان به انگلستان واگذار شده بود— به این کشور بازگردانده شد. مسقط و عمان در اوت ۱۹۷۱ تغییر نام داد و به نام سلطان‌نشین عمان عضو سازمان ملل متحد و جامعهٔ عرب شد.

عمر، الحاج (۱۸۶۴ — ۱۷۹۴)

رهبر نظامی سودان باختری (که اینک مالی نام دارد). او در ضمن رهبر مذهبی مردم مالی بود و جنبشی به نام «جهاد بزرگ» را ایجاد کرده بود. در ۱۸۵۷ با فرانسویان روبرو شد و شکست خورد. فرانسویان وی را از نواحی اطراف حوضهٔ رود سنگال بیرون راندند. اما عمر امپراتوری ماسینا را در ۱۸۶۲ به تصرف آورد. در ۱۸۶۳ تمبوکتو را فتح نمود و در ۱۸۶۴ در حین نبرد به قتل رسید. احمدو سکو فرزند و جانشین عمر از ۱۸۸۴ به بعد با ساموری توره در گینه به نبرد پرداخت و این نبردها امپراتوری او را سرانجام از هم پاشید.

عُمری، ارشد

نخست‌وزیر عراق از ژوئن تا نوامبر ۱۹۴۶، و از آوریل تا اوت ۱۹۵۴.

عُمری، مصطفی

نخست‌وزیر عراق (۱۲ ژوئیه تا ۲۲ نوامبر ۱۹۵۲). نخست‌وزیری او با کودتای افسران در مصر همراه بود و عراق نیز به دنبال آن کودتا به ناآرامی کشیده شد. تظاهرات عظیم دانشجویان مسلح در برابر سفارت‌خانه های انگلیس و آمریکا موجب استعفای کابینهٔ العمریُ شد. سرلشکر نورالدین محمود که در پی استعفای مصطفی العمری نخست‌وزیر عراق شد همهٔ احزاب سیاسی را منحل کرد و نظامیان را مأمور سرکوب ناآرامی ها نمود. این کابینه، انتخابات را انجام داد و از کار کناره گرفت.

عوام، مجلس [1]

یکی از دو مجلس قانونگذاری (پارلمان) انگلستان. به موجب قانون های ۱۹۱۱ و ۱۹٤۹ به تناسب کاسته شدن از قدرت **مجلس لردان** بر قدرت مجلس عوام افزوده شد. ٦۳۰ عضو مجلس عوام با رأی همگانی مردم انگلیس برگزیده می شوند. انگلستان ۵۱۱ عضو، ویلز ۳٦ عضو، اسکاتلند ۷۱ عضو، و ایرلندشمالی ۱۲ عضو در مجلس عوام دارند. دورهٔ مجلس عوام ۵ سال است اما قبل از آن هم به تشخیص دولت و افکار عمومی می توان آنرا منحل ساخت. به هر عضو مجلس سالانه ٤۵۰۰ پوند استرلینگ حقوق پرداخت می شود. رئیس مجلس با رأی نمایندگان برگزیده می شود. رهبر حزب مخالف در مجلس عوام سالانه ۹۵۰۰ پوند حقوق از دولت دریافت می کند.

1- House of Commons.



غازی، ملک (۳۹–۱۹۱۲)

پادشاه عراق. پسر و جانشین **ملک فیصل اول** . در مکه متولد شد. در ۱۹۲٤ به عراق رفت و ولیعهد شد. در ۱۹۳۳ درپی درگذشت ملک فیصل، پادشاه عراق شد. اما سیاست‌های مستقل او به مذاق **نوری سعید** و **عبدالاله** خوش نیامد و هنگامی که اعلام شد ملک غازی در اثر تصادف با تیر تلگراف کشته شده است ناظران آنرا توطئه دو سیاستمدار مذکور دانستند.

غرامت جنگی[1]

در پایان جنگ جهانی اول به موجب پیمان‌های صلح ۲۰–۱۹۱۹ دولت آلمان متعهد شد خسارت جنگی متفقین را بپردازد. **جان مینارد کینز**، اقتصاددان برجستهٔ انگلیسی، دریافت خسارت را ازدولت شکست خورده‌ای که بازارهایش را نیز از دست داده است نادرست می‌دانست. اما درآوریل ۱۹۲۱ مبلغی که آلمان می‌بایست از این بابت بپردازد به ۶۶۰۰ میلیون پوند استرلینگ به اضافهٔ بهرهٔ آن می‌شد. قسط ۵۰ میلیون پوندی اولیهٔ آن سریعاً پرداخت شد. **تورم** ۱۹۲۲ مانع از پرداخت اقساط بعدی شد و به همین سبب بلژیک و فرانسه منطقهٔ روهر را اشغال کردند. **برنامهٔ داوس** در ۱۹۲٤ به آلمان امکان داد تا با

1- Reparations.

دریافت وامی، بدهی های خود را بپردازد و **طرح یانگ** در ۱۹۲۹ به آلمان فرصت می داد تا سال ۱۹۸۸ دیون خود را به متفقین پرداخت کند. **بحران بزرگ اقتصادی** و اوج آن در ۱۹۳۱ پرداخت های آلمان را متوقف کرد. در کل آلمان یک هشتم مبلغ تعیین شدهٔ اولیه را پرداخت. به اتریش و هنگری نیز از سوی جامعهٔ ملل وام هایی برای بازسازی و پرداخت غرامت ها داده شد.

غزّه، نوار [1]

منطقه ای به مساحت ۳۵۷ کیلومترمربع درجنوب باختری فلسطین در ساحل دریای مدیترانه و در مرز مصر و فلسطین. با تصمیم سازمان ملل در ۱۹۴۷ دایر به تقسیم فلسطین، به دو بخش اسرائیل و فلسطین، نوار غزه جزو کشور فلسطین شد. نوار غزه شامل شهر غزه است و راه آهن رافا از آن می گذرد. نیروهای مصر در ۱۹۴۹ نوار غزه را اشغال کردند. با برقراری آتش بس نیز، درگیری های مرزی مصر و اسرائیل در این منطقه پایان نگرفت. اسرائیل خط مرزی ۱۹۴۹ با مصر را در این منطقه نمی پذیرفت و خواهان برقراری مرزهای فلسطین به هنگام **سر پرستی** انگلستان بر فلسطین بود. در ۱۹۵۶ اسرائیل ضمن تسخیر نوار غزه تا کانال سوئز پیش رفت و تا ۷ مارس ۱۹۵۷ در آنجا باقی ماند. «نیروی اضطراری ملل متحد» [2] در مرز اسرائیل و غزه مستقر شد و ادارهٔ آنجا به مصر سپرده شد. در ماه مه ۱۹۶۷ به درخواست **ناصر** نیروی اضطراری، نوار غزه و شبه جزیرهٔ سینا را ترک کرد و قوای مصر، عراق و کویت جای آنانرا گرفتند. در **جنگ شش روزهٔ** ۱۹۶۷ اسرائیل نوار غزه را اشغال کرد و از آن پس به صورت «مناطق تحت اشغال» اسرائیل در آمد.

1- Gaza Strip.

2- United Nations Emergency Force (U. N. E.F.)

غلات، جامعهٔ مخالفان قانون[۱]

جنبشی که در ۱۸۳۹ از منچستر آغاز شد و سراسر انگلستان را فراگرفت. هدف جنبش حمایت از تجارت آزاد و لغو حقوق گمرکی بر واردات غلات بود. رهبران جنبش **ریچارد کابدن** و **جان برائت** بودند. این نخستین مبارزهٔ اصلاح‌طلبانهٔ ملی بود و از همهٔ تمهیدهای یک تبلیغ فراگیر خوب سازمان یافته — فشار بر نمایندگان پارلمان، میتینگ های بزرگ، پخش جزوه‌های ارزان قیمت از طریق پست، و نوعی نظرخواهی همگانی در شکل اولیه‌اش— بهره‌گیری می کرد. این جنبش به خاطر قدرت بیان رهبرانش، و روشنی و سادگی هدف‌هایش و نیز وسعت سازماندهی و همزمانی آن با «**قحطی دههٔ ۱۸۴۰**» توانست به پیروزی‌هایی دست یابد. تبلیغات جامعه در سال‌های پر رونق ۴۴ — ۱۸۴۲ به اندازهٔ سال‌های قحطی زدهٔ ۴۱ — ۱۸۳۹ موفق نبود. تابستان پر باران سال ۱۸۴۵ و بدی محصول سیب‌زمینی ایرلند در آن سال، جامعه را قادر ساخت تا مبارزهٔ خود را شدت بخشد و **پیل** را به **طیف هواداران تجارت آزاد** بکشاند. در ژوئن ۱۸۴۶ **قانون غلات** لغو گردید.

غلات، قانون[۲]

نخستین قانون غلات در ۱۸۰۴ در بریتانیا هنگامی مطرح شد که زمینداران مسلط بر پارلمان به منظور حفظ منافع خویش خواهان وضع قانون حمایتی بر غلات وارداتی و حقوق گمرکی شدند. اوضاع جنگی و **نظام قاره‌ای** سبب شدند تا با وضع این قانون مخالفت چندانی صورت نگیرد. اما در ۱۸۱۴ یک کمیتهٔ دولتی توصیه کرد غلات وارداتی تنها در صورتی از حقوق گمرکی آزاد باشند که قیمت گندم هر کوارتر تا ۸۰ شیلینگ افزایش یابد. **قانون غلات**

1- Anti - Corn Law League.
2- Corn Law.

۱۸۱۵ بر پایهٔ همین توصیه تصویب شد. **هوسکیسون** در ۱۸۲۸ کوشید تا با ایجاد یک حقوق گمرکی نوسانی و منطبق با قیمت گندم، از افزایش قیمت نان جلوگیری کند. بحران اقتصادی سال ۱۸۳۹ و خشکسالی سال های بعد و بدی محصول سیب زمینی ایرلند به وخیم‌تر شدن اوضاع کمک کردند. مبارزهٔ **جامعهٔ مخالفان قانون غلات** درچنین شرایطی شدت یافت. **پیل** که در ۱۸٤۲ در قانون **هوسکیسون** تعدیل هایی ایجاد کرده بود در ۱۸٤٦ به‌رغم مخالفت گروهی از هم مسلکانش در حزب ــ که لرد جورج بنتینک و **دیزرائیلی** رهبری آنان را برعهده داشتند و از سیاست حمایتی دولت هواداری می کردند ــ قانون غلات را لغو کرد.

غنا ← گانا

غیردولتی شدن کلیسا، قوانین [1]

در سرتاسر سدهٔ ۱۹ یکی از نارضایتی های عمدهٔ مردم ایرلند آن بود که انگلستان به عنوان یک قدرت استعمارگر، کلیساهای کاتولیک را موظف به حمایت و دنباله‌روی از کلیسای اسقفی ایرلند (نام دیگر «کلیسای انگلستان» در ایرلند) ساخته بود در حالی که تنها یک هفتم ایرلندی ها پیرو کلیسای انگلستان بودند. کابینهٔ **گلادستون** در ۱۸٦۹ به موجب قانونی از یکم ژانویهٔ ۱۸۷۱ کلیساهای کاتولیکی ایرلند را از این کنترل رها ساخت و به روحانیون اجازه داد معادل ۱۳ میلیون لیره از اموال و املاک را نگاه دارند و بقیه را صرف آموزش و بهبود وضع نقاط عقب‌ماندهٔ ایرلند بکنند. «کلیسای

1- Disestablishment Act.

انگلستان» در ایرلند نیز استقلال خود را حفظ می کرد. در انگلستان تصویب این قانون را نشانهٔ مخالفت دولت گلادستون با موجودیت کلیسای رسمی دانستند— که این‌طور نبود. لیبرال‌ها در ۱۸۹۵ و ۱۹۰۹ تلاش همانندی را برای ویلز به عمل آوردند که بی‌نتیجه بود چرا که مجلس لردان شدیداً با این امر مخالفت می‌نمود. با کم شدن قدرت مجلس لردان قانون غیردولتی شدن کلیسای اسقفی ویلز نیز در ۱۹۱٤ به تصویب رسید و از ۱۹۲۰ به اجرا در آمد.

غیرمتعهدها

در پی انجام مقدماتی در تاریخ ٦ — ۱ سپتامبر ۱۹٦۱ با شرکت ۲۵ کشور جهان در یوگسلاوی، جنبش عدم‌تعهد شکل گرفت. تیتو، رهبر یوگسلاوی از بنیانگذاران جنبش و نخستین رئیس غیرمتعهدها شد. غیرمتعهدها باید عضو بلوک‌های نظامی وابسته به شرق یا غرب نباشند. در اجلاس دوم در قاهره به ریاست **جمال عبدالناصر** (۱۰— ۵ اکتبر ۱۹٦٤) ٤۷ کشور شرکت داشتند. ۵۳ کشور در اجلاس سوم در لوزاکا (زامبیا) به ریاست **کِنِت کائوندا** در تاریخ ۱۰ — ۸ سپتامبر ۱۹۷۰ مشارکت کردند. در اجلاس چهارم که از ۹— ۵ سپتامبر ۱۹۷۳ در الجزیره برپا شد ۷۵ کشور عضو شرکت نمودند و هواری بومدین رئیس اجلاس بود. در اجلاس پنجم در کلمبو به ریاست خانم **باندرانایکه** نخست‌وزیر سریلانکا ۸٦ عضو شرکت داشتند (۱۹— ۱٦ اوت ۱۹۷٦). در اجلاس ششم در هاوانا از ۹— ۳ سپتامبر ۱۹۷۹ با شرکت ۹۲ کشور غیرمتعهد، **فیدل کاسترو** رهبر کوبا ریاست جنبش را بر عهده داشت. خانم ایندیرا **گاندی** نخست‌وزیر هند ریاست غیرمتعهدها را در اجلاس هفتم دهلی نو (۱۱— ۷ مارس ۱۹۸۳) برعهده داشت و ۱۰۱ کشور عضو شرکت داشتند. هراره پایتخت **زیمبابوه** میزبان هشتمین کنفرانس غیرمتعهدها بود و **رابرت موگابه** نخست‌وزیر زیمبابوه ریاست اجلاس را برعهده داشت. این

کنفرانس در سپتامبر ۱۹۸۶ برپا شد و ۱۰۱ کشور عضو، ۱۸ سازمان و کشور ناظر، و ۱۷ کشور داوطلب پیوستن به جنبش در آن شرکت نمودند. ۱۰۱ کشور عضو عبارت بودند از: افغانستان، الجزایر، آنگولا، آرژانتین، باهاما، بحرین، بنگلادش، باربادوس، بلیز، بنین، بوتان، بولیوی، بوتسوانا، بورکینافاسو، بوروندی، کیپ ورده، افریقای مرکزی، چاد، کلمبیا، کامرون، کومور، کنگو، کوبا، قبرس، جیبوتی، اکوادور، مصر، گینهٔ استوایی، اتیوپی، گابن، گانا، گامبیا، گرنادا، گینه، گینه بیسائو، گویان، هند، اندونزی، ایران، عراق، ساحل عاج، جامایکا، اردن، کامپوچیا، کنیا، کره، کویت، لائوس، لسوتو، لیبریا، لبنان، لیبی، مالاگاشی، مالاوی، مالزی، مالدیو، مالی، مالت، مراکش، موریس، موریتانی، موزامبیک، نپال، نیکاراگوئه، نیجر، نیجریه، عمان، پاکستان، پاناما، فلسطین (ساف)، پرو، قطر، رواندا، سن لوسیا، سائوتومه و پرنسیپ، عربستان سعودی، سنگال، سیشلز، سیرالئون، سنگاپور، سومالی، سریلانکا، نامیبیا (افریقای جنوب غربی)، سودان، سورینام، سوریه، سوازیلند، توگو، ترینیداد و توباگو، تونس، اوگاندا، امارات متحدهٔ عربی، تانزانیا، وان‌واتو، ویتنام، یمن جنوبی، یوگسلاوی، زئیر، زامبیا، زیمبابوه.

۱۸ کشور و سازمان ناظر زیمبابوه عبارت بودند از: آنتیگوا، برزیل، کستاریکا، دومینیک، السالوادور، مکزیک، گینهٔ جدید، فیلیپین، اوروگوئه، ونزوئلا، سازمان کنگرهٔ ملی افریقایی، سازمان خلق افریقایی — آسیایی، جامعهٔ عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان ملل متحد، سازمان وحدت افریقا، حزب سوسیالیست پورتوریکو. کنگرهٔ پان افریقایی آثانیا.

۱۷ کشور داوطلب برای عضویت عبارت بودند از: برونئی، برمودا، برمه، شیلی، دومینیکن، هائیتی، نائورو، کیریباتی، فیجی، گواتمالا، هندوراس، ساموآی باختری، تایلند، جزایر سلیمان، پاراگوئه، کرهٔ جنوبی، اسن کریستو فرو بن نویس.

دیده می شود که در این جنبش طیف گوناگونی از رژیم ها و ایدئولوژی های متفاوت و ناهمگن و متضاد در کنار هم قرار گرفته اند. کوبای

سوسیالیست و عربستان سعودی، مصر و اندونزی، هند و پاکستان همه عضو این جنبش‌اند. به همین سبب تصمیم‌های این جنبش عمدتاً کلی بوده جنبهٔ اخلاقی و تبلیغی دارد.



فابین، جمعیت[1]

گروهی از روشنفکران طبقهٔ متوسط انگلستان که درژانویهٔ ۱۸۸٤ به منظور گسترش سوسیالیسم و اندیشه های سوسیالیستی در میان مردم تحصیل کرده و تلاش در راه ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی در انگلستان، گردهم آمدند. نام گروه (فابین) از نام کینتوس فابیوس ماکسیموس سردار رومی گرفته شده است زیرا فابیوس در جنگ دوم پونیک با کارتاژی ها از تاکتیک ایذاء و فرسایش دشمن استفاده می کرد و از حملات گستردهٔ رویاروی احتراز می نمود. فابین ها هم از تاکتیک های انقلابی دوری می کردند و بر آن بودند که سوسیالیسم در جریان تحولی بلندمدت و به دنبال برقرار شدن حق رأی همگانی، به پیروزی خواهد رسید. **جورج برناردشاو** (۱۹۵۰ — ۱۸۵٦)، بئاتریس وب (۱۹٤۳ — ۱۸۵۸) و سیدنی وب (۱۹٤۷ — ۱۸۵۹) از چهره های سرشناس جمعیت بودند. در ۱۹۰۰ جمعیت فابین از عناصر اساسی تشکیل دهندهٔ «کمیتهٔ نمایندگی کار» (بعدها **حزب کارگر**) بود. بعدها جمعیت به صورت کارگزار تخصصی **حزب کارگر** در زمینهٔ تحقیق و پژوهش درآمد.

فارادی، مایکل (۱۸٦۸ — ۱۷۹۱)[2]

دانشمند فیزیک ـ شمیی انگلیسی. سال های ۱۸۲۳ — ۱۸۱۲ دستیار سر همفری دِیوی در زمینهٔ پژوهش های شیمیایی اش بر روی گازها بود. در ۱۸۳۱

1- Fabian Society.

2- Faraday, Michael.

با کشف بلندآوازه‌اش در مورد الکترومغناتیس، و در ۱۸۴۵ در مورد دیامغناتیس به توسعهٔ انرژی الکتریکی کمک شایانی کرد. فارادی از نخستین کسانی بود که تئوری اتمی خود را بیان داشت و اتم را محور تمامی نیروها دانست.

فارو (جزایر گوسفند)[1]

تعدادی جزیره که در اقیانوس اطلس و در شمال انگلستان واقع شده‌اند. مساحت ۱۴۰۴ کیلومترمربع، جمعیت حدود ۵۰ هزار نفر. پایتخت: **ترشوان**. این جزایر متعلق به دانمارک‌اند. ۱۸ تا از این جزایر مسکون و ۱۲ تا مرتع گوسفندان و غیرمسکون‌اند. تعدادی از جزایر هم صرفاً صخره‌های سنگی کوچک‌اند. از ۱۰۳۰ تا ۱۸۱۴ متعلق به نروژ بودند. از آن تاریخ به حاکمیت دانمارک درآمدند. دانمارک پارلمان (لاگتینگ) را منحل کرد و سخنرانی و تعلیم به زبان بومی را قدغن ساخت. در ۱۸۱۶ یکی از استان‌های دانمارک شدند. در جنگ جهانی دوم، بریتانیا این جزایر را اشغال کرد. در ۱۹۴۶ لاگتینگ با اکثریت ناچیزی رأی به جدایی از دانمارک و استقلال فارو داد. اما دانمارک به موجب قانونی به فارو استقلال داخلی داد. قانون لاگتینگ در ۱۹۵۸ ماهی گیری در محدودهٔ ۶ مایلی توسط دانمارک و بریتانیا را ممنوع اعلام کرد. دانمارک اعتراض کرد زیرا این امر را مربوط به سیاست خارجی و خارج از صلاحیت لاگتینگ می دانست. در آوریل ۱۹۵۹ سازشی بین فارو با دانمارک و بریتانیا برقرار شد.

1- Faeroe Islands

فاروق[1] (۱۹۲۰ـ۶۵)

پادشاه مصر (۱۹۳۶ـ۵۲). در قاهره زاده شد و در انگلستان تحصیل کرد. در ۱۹۳۶ به جای پدرش **فؤاد اول**، پادشاه مصر شد. و در ۱۹۳۸ حکومت **حزب وفد** به رهبری نحّاس پاشا را برکنار کرد. فاروق می خواست دست به اصلاحات ارضی و اقدام به منظور بهبود وضع اقتصادی مصر بزند اما فساد دستگاه دولتی مانع این کار شد. وی با عبور قوای ایتالیای **فاشیستی** از مصر، و لیبی مخالف بود و با ایتالیا همکاری نکرد. انگلیسی ها توانستند فاروق را وادار به برکناری نخست وزیر او ــ که هوادار ایتالیا بود ــ و روی کار آوردن حزب وفد و نحّاس پاشا نمایند. فاروق که از این تحقیر توسط بریتانیا ناخشنود بود از افکار عمومی مردم مصر ــ که وفد را آلت سیاست استعماری انگلیس می دانستند ــ استفاده کرد و وزیران ضد انگلیسی را به کار گمارد (اکتبر ۱۹۴۴ـ۵۲).

شکست ارتش مصر در **فلسطین** در ۱۹۴۸ انتقادها را متوجهٔ فاروق کرد. در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۵۲ «افسران آزاد» مصر به رهبری **نجیب** در قاهره قدرت را به دست گرفتند و فاروق را به ایتالیا تبعید کردند و مصر جمهوری شد.

فاسِت، هانری[2] (۱۸۴۷ـ۱۹۳۹)

نام اصلی اش میلیسنت گارت. رهبر مبارزهٔ زنان در زمینهٔ تحصیلات عالی و حق رأی همگانی. در سافولک انگلستان زاده شد و خواهر کوچکتر خانم الیزابت گارت آندرسون (۱۸۳۶ـ۱۹۱۷) بود. خانم آندرسون نیز در زمینهٔ شرکت زنان در خدمات پزشکی و اشتغال آنان به حرفهٔ پزشکی فعالیت گسترده‌ای داشت. خانم فاست که به طور خصوصی تحصیل کرده بود از

1- Farouk. 2- Fawcett, Henry (Millicent Garrett)

بنیانگذاران کالج نیونهام کمبریج بود (۱۸۷۱)، «قانون مالکیت زنان» ۱۸۸۲ نیز تا حدی حاصل فعالیت های او بود. اما مهم‌ترین فعالیت او از ۱۸۶۷ به بعد تلاش در کسب حق رأی برای زنان است. از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۸ رئیس «اتحادیهٔ ملی مجامع طرفداران حق رأی زنان» بود و با زیر فشار گذاشتن دولت ها می کوشید نظر آنان را در مورد تأمین خواسته های اتحادیه، خاصه حق رأی زنان، جلب نماید. روش مسالمت‌آمیز او با روش خانم **پانکهرست** مغایرت داشت و از درگیری و مبارزهٔ ستیزه‌جویانه احتراز می کرد. شوهرش آقای فاست (۱۸۳۳ــ۸۴) که در جوانی در سانحه‌ای نابینا شده بود یکی از اقتصاددانان برجستهٔ کمبریج و عضو مجلس عوام بود. در ۱۹۲۵ به عنوان بانوی امپراتوری بریتانیا برگزیده شد.

فاسی، علال [1]

میهن‌پرست استقلال‌طلب مراکشی. او هوادار اتحاد اعراب بود و از ۱۹۲۶ در این راه فعالیت کرد. مدتی در خارج از مراکش زندانی بود (۱۹۳۷ ــ ۴۶)، آنگاه به مصر تبعید شد (۱۹۴۷ ــ ۵۶). علال الفاسی درپی استقلال مراکش به کشور بازگشت و رهبر حزب **استقلال** مراکش شد. هستهٔ مرکزی این حزب، انجمن مخفی الزّاویه بود.

فاشودا [2]

شهرکی در سودان در نیل علیا. این شهر در ماه های سپتامبر ــ نوامبر ۱۸۹۸ کانون تشنج در مناسبات انگلستان و فرانسه شد. سربازان انگلیسی به

1- Al - Fasi, Allal
2- Fashoda.

فرماندهی کیچنر در پی تسخیر ام‌دورمان در امتداد نیل به سوی جنوب روان بودند و با سربازان فرانسوی به فرماندهی مارشان که طی سفری ۸ ماهه از برازاویل بدانجا رسیده بودند، برخورد کردند. انگلیسی‌ها نگران آن بودند که فرانسه بر روی نیل سدی ببندد و در نظام آبیاری مصر (تحت اشغال انگلستان) اخلالی ایجاد شود. انگلیسی‌ها این ادعای فرانسه را نپذیرفتند که چون منطقهٔ فاشودا از قبل توسط فرانسه تسخیر شده بنابراین جزو مستعمره‌های فرانسه است. انگلیسی‌ها آمادهٔ جنگی تمام عیار با فرانسه شدند. فرانسه در پی ماجرای دریفوس از نظر داخلی تضعیف شده بود و آمادگی جنگی نداشت. به متحد روسی خود هم اعتماد چندانی نمی‌کرد. بناچار بنا به قرارداد مارس ۱۸۹۹ فرانسه از کلیهٔ دعاوی خود نسبت به درهٔ نیل چشم‌پوشی کرد. مارشان فراخوانده شد. فرانسویان این قرارداد را شکستی بزرگ برای خود تلقی کردند. در ۱۹۰٤ لرد کرومر دستور داد نام فاشودا به کودوک تغییر یابد تا اسمی که مترادف با اهانت ملی به فرانسویان بود، از سر زبان‌ها بیفتد.

فاشیسم[1]

۱) به طور اخص، جنبش فاشیسم در ۱۹۱۹ در ایتالیا ایجاد شد و **موسولینی** را به قدرت رسانید (۴۵ — ۱۹۲۲). واژهٔ ایتالیایی فاشیسمو نام آرمی بود که در روم قدیم به نشانهٔ اقتدار دولت پیشاپیش کنسول‌ها حمل می‌شد.

۲) در معنای عام‌تر، به جنبش‌های سلطه‌جو و ضددموکراسی در کشورهای دیگر اروپا اطلاق می‌شد. نازیسم آلمان، **گارد آهنین** رومانی، **فالانژیسم** اسپانیا، فاشیسم پرتغال، اتریش، **اوستاشای** کرواسی، **آکسیون فرانسهٔ** فرانسه، «اتحاد فاشیست‌های بریتانیا» (**سر أسوالد موزلی**)، فاشیست‌های **دولت ویشی** به رهبری ژاک دوریو، وجوه گوناگون فاشیسم اند.

1- Fascism.

۳) در عرف سیاسی، کمونیست‌ها در فاصلهٔ دو جنگ جهانی و بعد از آن، برای بی‌آبرو کردن مخالفان سیاسی از واژهٔ «فاشیست‌ها» استفاده می کردند و طیفی از فاشیست‌ها، محافظه کاران و حتی سوسیال دموکرات‌ها را در برمی گرفت. کمونیست‌ها برای ائتلاف نیروهای ضدفاشیست نیز فعالیت می کردند.

فاشیسم محصول بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی اروپای بعد از ۱۹۱۸ بود. فاشیسم نظام منسجمی از اندیشه‌ها را ایجاد کرد و فاشیست‌های هر کشور با توجه به زمینهٔ فرهنگی، تاریخی و اقتصادی– اجتماعی محیط خویش، به شکلی خاص درآمدند و فعالیت کردند. اما وجوه مشترکی بین همهٔ انواع فاشیسم وجود داشت. ضد کمونیست، ضد مارکسیست، ضد لیبرالیسم، ضد دموکراسی، ضد حکومت مردم برمردم (پارلمانی) و همراه با احساسات افراطی قومی و ملی. آنان حکومتی تک حزبی می خواستند (و برپا می کردند)، که همان حزب خودشان بود، تمامی قدرت را قبضه می کردند، دارای رهبری فرهمند و پر جاذبه بودند (هیتلر، موسولینی، فرانکو) که با دیکتاتوری حکومت می کرد.

از خشونت و جنگ ستایش می کردند. مخالفان خود را به طرق غیرقانونی توسط گروه‌های اوباش و آدمکش از بین می بردند. دارای لباس یکسان، سلام، و آداب و تشریفات خاص بودند. و بسیاری از کارها را توسط افراد شبه نظامی اجرا می نمودند. از تبلیغات حداکثر استفاده را می کردند و تروریسم وسیلهٔ عادی نیل به اهدافشان را تشکیل می داد. و بدون توجه به قانونی که خود وضع کرده بودند مخالفان سیاسی خود را با ترور، ارعاب، و تبلیغات و فحاشی از صحنه بیرون می کردند.

فالانژ، حزب (لبنان)، یا حزب کتائب

پیِر جُمیّل، جوان مارونی لبنانی، در ۱۹۳۶ برای شرکت در المپیک راهی برلین شد و تحت تأثیر حزب نازی و سازماندهی آن قرار گرفت. در بازگشت به لبنان، نگران از اوجگیری ناسیونالیسم عربی و ترس از اینکه مبادا لبنان تحت تأثیر سوریه و مصر هویت کاملاً عربی پیدا کند، اقدام به ایجاد حزب کتائب (فالانژ) نمود. علاوه‌بر آن، فعالیت‌های حزب **قومی - اجتماعی لبنانی - سوری** به رهبری آنتوان سعاده از ۱۹۳۲ به بعد، مارونی های لبنان را نگران کرده بود و درصدد مقابله با پان‌عربیسم برآمدند. در ۲۱ نوامبر ۱۹۳۶ پیِر جُمّیل، شارل حلو، جورج نقاش، شفیق نصیف، و امیل یارد حزب فالانژ را در چنان هنگامه و اوج ناآرامی در لبنان ایجاد کردند و شعار «امت لبنانی» را به جای «امت عربی» مطرح ساختند. و «العمل» ارگان رسمی این حزب بود. پیر جمیل تا آخر عمر در رهبری حزب باقی ماند. پسرش، بشیر جمیل با پایان گرفتن دورهٔ ریاست جمهوری الیاس سرکیس به جای وی انتخاب شد اما با انفجار مقر حزب، با عده‌ای از رهبران کتائب کشته شد و برادر بزرگترش، امین جُمّیل که نمایندهٔ المتن (منطقهٔ مسیحی نشین لبنان) بود به ریاست جمهوری انتخاب گردید.

فالانژیست‌ها[1]

این اصطلاح در مورد فاشیست‌های اسپانیا و دارودستهٔ ژنرال **فرانکو** به کار برده شده است. در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۳ توسط **خوزه آنتونیو پریمو دریویرا**، فرزند **پریمو دریویرا** دیکتاتور اسپانیا (۳۱ — ۱۹۲۳) بنا نهاده شد. جمهوریخواهان خوزه آنتونیو را اعدام کردند. در ۱۹ آوریل ۱۹۳۷ گروه‌های دست راستی و از

1- Falangists.

جمله «فالانژ اسپانیا» — که ژست های رادیکالی می‌گرفت— در یکدیگر ادغام شدند و سازمان فالانژیستی جدید و گسترده‌تری بنا نهادند که از ژوئن ۱۹۳۹ تا ژوئیهٔ ۱۹٤۲ به جای کورتس (پارلمان) انجام وظیفه می کرد. در اسپانیای فرانکو این تنها سازمان سیاسی مجاز بود.

فالکلند، جزایر[1]

مستعمرهٔ انگلستان در جنوب اقیانوس اطلس شامل دو جزیرهٔ بزرگ فالکلند خاوری و باختری، و تعدادی جزیرهٔ کوچک. فالکلند خاوری در ۳۰۰ مایلی شرق تنگهٔ ماژلان قرار دارد. این جزایر که به اسپانیولی، مالویناس گفته می شود، در اواخر سدهٔ ۱۸ مورد مشاجرهٔ اسپانیا— انگلستان بوده و آرژانتین که وارث اسپانیا در این منطقه بوده ادعای حاکمیت بر جزایر فالکلند را داشته اما چون اوضاع نابسامان داخلی آرژانتین مانع از استقرار حاکمیت این کشور بر جزایر بوده، سلطهٔ انگلستان با استقرار نیروی دریایی این کشور (۳— ۱۸۳۲) مستحکم شده است. در ۱۹٤٦ آرژانتین مسألهٔ مالویناس را به سازمان ملل برد و گهگاه به تناسب سیاست دولت های وقت، تظاهرات ضد انگلیسی عظیمی در بوئنوس‌آیرس روی داده است. در ۱۹۷۷ دولت کارگری کالاهان ضمن مذاکره با دولت آرژانتین به منظور تخفیف تشنج، ناوگانی درآن حوالی مستقر کرد. دولت محافظه کارتاچر وزیری به آرژانتین فرستاد (۱۹۸۰) تا با آن دولت برسر جزایر مذاکره کند، اما در ۲ دسامبر ۱۹۸۰ مجلس عوام، این سیاست او را مورد انتقاد قرار داد. انگلستان از قوای موجود در جزایر کاست و همراه با آن تشنج در آرژانتین بالا گرفت. وقتی که در ۱۹ مارس ۱۹۸۲ دولت نظامی آرژانتین قوایی برای تصرف فالکلند فرستاد، نیروی

1- Falkland Islands.

انگلیسی محافظ جزایر در حداقل خود بود. نظامیان آرژانتین برای جلب توجه مردم به یک مسألهٔ خارجی و کسب اعتباری برای خود در ۲ آوریل ۱۹۸۲ جزایر را اشغال کردند. و **کشمکش فالکلند** در واقع واکنش بریتانیا به این حمله بود.

فالکلند، کشمکش[1] (۱۹۸۲)

درگیری ۱۰ هفته‌ای که به دنبال جنگ اعلام نشدهٔ آرژانتین و بریتانیا برسر جزایر **فالکلند** در گرفت. آرژانتین در ۲ آوریل ۱۹۸۲ دست به اشغال جزایر زد. **الکساندر هیگ** وزیر خارجهٔ آمریکا کوشید با مذاکره، مسأله را فیصله دهد. اما نظامیان آرژانتینی به رهبری ژنرال گالتیری از تخلیهٔ جزایر سر باز زدند درحالی که **تاچر** بر حاکمیت انگلستان بر جزایر اصرار می ورزید. انگلستان با ۳۰ فروند نبرد ناو، نیروی هوایی، ناوها و کشتی های کمکی، و ۶ هزار تفنگدار به زور اسلحه موفق شد جزایر را پس بگیرد. در ۲۵ آوریل جورجیای جنوبی و در یکم مه فالکلند خاوری، و در ۱٤ مه فالکلند باختری تسخیر شدند. ۱۳ ژوئن بندر استانلی مرکز جزایر به دست انگلیسی ها افتاد. تلفات دو طرف ۱۰۰ نفر بود. موشک فرانسوی اگزوست که توسط آرژانتین در این نبرد به کار گرفته شد توانست ناو جنگی «آتلانتیک» متعلق به انگلستان را غرق کند. در این ماجرا ایالات متحده از انگلستان حمایت کرد در حالی که کوبا جانب آرژانتین را گرفت و حق حاکمیت آرژانتین بر جزایر رامورد تأیید قرار داد. از عواقب فوری نبرد فالکلند، تحکیم موقعیت **تاچر** در انگلستان و تنش در روابط آرژانتین و ایالات متحده، سقوط حکومت نظامیان و روی کار آمدن دولت غیرنظامی و محاکمهٔ رهبران دولت نظامی بود.

1- Falkland Conflict.

فالکلند، نبرد جزایر[1] (۸ دسامبر ۱۹۱٤)

درگیری ناوگان بریتانیا در حوزهٔ اقیانوس اطلس جنوبی به فرماندهی دریاسالار استوردی، با اسکادران آلمانی به فرماندهی دریادار فون اسپی. در این نبرد، انگلیسی ها در نزدیکی سواحل شیلی شکست سختی به ناوگان آلمانی وارد آوردند. این نبرد به تلافی نبردی بود که یک ماه قبل از این، منجر به شکست انگلستان شده بود. با این نبرد، فعالیت آلمان علیه ناوگان انگلیسی در این منطقه پایان یافت و انگلیسی ها توانستند نیروی دریایی خود را تا پایان جنگ جهانی اول در منطقهٔ مدیترانه متمرکز و مستقر سازند.

فالو، قانون (فرانسه)[2]

در ژوئن ۱۸٤۹ فالو، نمایندهٔ مجمع قانونگذاری، قانونی درخصوص آموزش و پرورش پیشنهاد کرد که به نام او شهرت یافت. فالو گرایش های لیبرالی ـ کاتولیکی داشت. پیشنهاد او در مارس ۱۸۵۰ به صورت قانون درآمد. بنا به این قانون دولت موظف بود مبالغی برای ایجاد و ادارهٔ مدرسه های کلیسایی تخصیص بدهد و با این قانون، نفوذ کلیسا بر آموزش و پرورش افزایش یافت. تصویب این قانون در مجمعی زیر سلطهٔ بناپارتیست های جمهوری دوم فرانسه نشان دهندهٔ توجه آنها به کلیسای کاتولیک و نیاز به جلب حمایت آن است. قانون فالو تقسیم مدارس فرانسه را به مدارس خصوصی (عمدتاً زیر سلطهٔ کلیسا)، و مدارس دولتی جنبهٔ همیشگی داد. این قانون مدام مورد انتقاد رادیکال ها قرار می گرفت و در ۱۹۰۵ وزیر ضد کلیسایی، امیل کومب (که خود از مزایای قانون فالو بهره‌مند شده و در مدارس یسوعی درس خوانده بود) قانون مذکور را لغو کرد.

1- Falkland Islands, Battle of.　　2- Loi Falloux.

فایده گرایی[1]

مشرب فلسفی جرمی بِنْتام و هوادارانش. اساس این مشرب براین اصل اخلاقی متکی بود که راهنمای مردم در کارهایشان باید تأمین «بیشترین خوشی برای بیشترین افراد» باشد. این مشرب هر نوع مداخله در مالکیت خصوصی را مردود می شمرد. البته از دولت می خواست آثار فقر و فساد و بیماری را ریشه کن سازد اما در امر تجارت و کسب و کار دخالتی نکند. اوج رواج این مشرب دو دهۀ ۵۰ — ۱۸۳۰ بود.

فایک روزلر[2]

حزب فاشیست مجارستان که در۱۹۳۶ ایجاد شد در سال ۱۹٤٤ با اشغالگران آلمان نازی همکاری کرد و با ورود ارتش سرخ ساقط شد.

فتح یا الفتح[3]

سازمان پارتیزانی فلسطینی که در۱۹۵٦ درنوار غزه ایجاد شد. در آن هنگام بیشتر آوارگان فلسطینی که از خانه و کاشانۀ خود رانده شده بودند به نوار غزه رفته بودند. فتح به صورت بزرگترین سازمان فلسطینی در آمد و یاسر عرفات رهبر آن، رئیس ساف شد. در۱۹۵۹ فتح، سازمان فرماندهی نظامی صاعقه را ایجاد کرد و در۱۹٦٤ دست به عملیاتی علیه اسرائیل زد. از ۱۷ ژانویۀ ۱۹٦۵ تا جنگ شش روزۀ ۱۹٦۷، فتح مرتباً از سواحل دریای طبریه و

1- Utilitarianism.
2- Pfeilkreuzler.
3- Fatah, Al Fatah.

در امتداد رود اردن به اسرائیل حمله می کرد. با اشغال ساحل غربی رود اردن توسط اسرائیل، فتح مقر خود را به اردن منتقل کرد و از سپتامبر ۱۹۶۹ عملیات را از اردن علیه اسرائیل آغاز نمود. فتح در ۱۹۷۰ قصد سرنگونی ملک حسین را داشت که ناموفق ماند اما در عوض در سپتامبر ۱۹۷۱ مورد انتقام اردن قرار گرفت. فتح گرچه نابودی اسرائیل را هدف اصلی خود می دانست اما با عملیات خشونت‌آمیز جناح های تندرو فلسطینی (نظیر جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین) مخالف است. در پی اخراج فلسطینی ها از لبنان، یاسر عرفات در رأس الفتح و **ساف** کوشیده است با دولت‌های میانه‌رو و محافظه کار عرب نظیر مصر، اردن و عربستان سعودی راهی برای تشکیل دولت فلسطین — حتی با قبول موجودیت اسرائیل — پیدا کند. این امر سبب جدا شدن عناصر تندرو از **ساف** وفتح بوده است.

فدراسیون افریقای مرکزی[1]

فاصلهٔ سال های ۶۳ — ۱۹۵۳ تحت‌الحمایه های **نیاسالند** (مالاوی)، **رودزیای شمالی** (زامبیا)، و مستعمرهٔ خودمختار **رودزیای جنوبی** (زیمبابوه) این فدراسیون را با نظر دولت بریتانیا ایجاد نمودند. در ۱۹۳۸ کمیسیونی به ریاست لرد بلدیسلوه برپا گردید و درپی آن شورای افریقای مرکزی در ۱۹۴۵ به صورت سازمانی مشورتی ایجاد شد. دولت کارگری بریتانیا طرح ایجاد فدراسیونی از سه کشور را بررسی نمود و طی رفراندومی در ۱۹۵۳ در رودزیای جنوبی، این نظر پذیرفته شد. و دولت بریتانیا نیز با آن موافقت کرد. فدراسیون به نام **فدراسیون رودزیا و نیاسالند** نیز شهرت یافت.

1- Central African Federation.

فدراسیون کار آمریکا[1]

اتحادیهٔ کارگری در کانادا و ایالات متحده که به هنگام ادغام در **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی** در دسامبر ۱۹۵۵ حدود ۱۰ میلیون عضو داشت. **فدراسیون** در ۱۸۸۱ به رهبری ساموئل گُمپرز و آدولف استراسر (اعضای اتحادیهٔ دخانیات) تشکیل شد. نجّاران، اتحادیهٔ کارگران چاپ، دخانیات، آهن و فولاد و قالبگیران، بدنهٔ بزرگ این فدراسیون را تشکیل می دادند. در ۱۹۳۵ بخشی از کارگران صنایع بزرگ، «کمیتهٔ سازمان های صنعتی» را برپا کردند و در ۱۹۳۶ تحت نام **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی** از آن جدا شدند. **کنگره** در سیاست‌ها و مبارزاتش تا حدی از **فدراسیون** تندروتر است. فدراسیون سنتاً هوادار حزب دموکرات بوده است. بعد از جنگ جهانی دوم، **فدراسیون** حاضر به پیوستن به **فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری** نشد، به این دلیل که معتقد بود کارگران شوروی در تشکیل اتحادیه های خود آزادی عمل ندارند و اتحادیه های این کشور سازمان‌هایی فرمایشی و دولتی اند. جورج مینی رئیس **فدراسیون** در فوریهٔ ۱۹۵۵ توافق ادغام **فدراسیون** و **کنگره** را امضا کرد.

فدراسیون کار آمریکا و کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی[2]

در فوریهٔ ۱۹۵۵ با ادغام **فدراسیون** کار آمریکا با **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی**، اتحادیهٔ کارگری جدید ایالات متحده ایجاد شد. تعداد اعضای این اتحادیه به ۱۷ میلیون تخمین زده می شد. جورج مینی رهبر **فدراسیون** و والتر ریوتر رهبر **کنگره** متفقاً ادغام دو اتحادیه و ایجاد اتحادیهٔ جدید به ریاست

1- American Federation of Labor (A. F. L.).
2- A. F. L., C. I. O. (American Federation of Labor and, Congress of Industrial Organization).

جورج مینی را پذیرفتند. مشی سیاسی این اتحادیهٔ بزرگ کارگری، همگامی با دولت در مسائل جاری، خاصه مسائل خارجی و بین‌المللی، و ضدیت شدید با بلوک شرق است. در مسائل داخلی نیز خواهان پیشبرد منافع کارگران عضو، عمدتاً از طریق مسالمت‌آمیز، مماشات و چانه‌زنی است و رویارویی با کارفرما و دولت را توصیه نمی کند.

فدرالیست، حزب[1]

یکی از دو حزب عمدهٔ ایالات متحده در زمان استقلال این کشور. فدرالیست‌ها محافظه‌کار و خواهان حکومت مرکزی مقتدر بودند. **الکساندر هامیلتون** تا ۱۸۰۴ رهبر حزب بود. رقیب این حزب، جمهوریخواهان دموکرات (**حزب جمهوریخواه**) به رهبری **توماس جفرسون** بود. ثروتمندان شمالی ارکان عمدهٔ حزب فدرالیست بودند و از برقراری مناسبات بازرگانی با بریتانیا هواداری می کردند. دِوویت کلینتن (۱۸۲۸ — ۱۷۶۹) کاندیدای آنان با آنکه آرای مخالفان جنگ را به خود اختصاص داد اما از **مدیسون** شکست خورد (۱۸۱۲). از ۱۸۱۶ حزب فدرالیست برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدایی معرفی نکرد ولی تا سال‌ها بعد در سنا و مجلس نمایندگان حضور داشت.

فرانسوا ژوزف (۱۹۱۶ — ۱۸۳۰)

امپراتور اتریش (۱۹۱۶ — ۱۸۴۸). درپی کناره‌گیری عمویش فردیناند، در انقلاب ۱۸۴۸، جانشین وی گردید. در ۱۸۶۷ و به دنبال **مصالحه** پادشاه

1- Federalis Party.

هنگری نیز شد. او خود را «آخرین پادشاه مکتب قدیم» توصیف می کرد. بینش سیاسی او طی نخستین سال های حکومتش و همزمان با صدارت شاهزاده شوارتسنبرگ شکل گرفت. دولت دیوان‌سالار خیرخواه را بر دولت حزبی ترجیح می داد. برادرش ماکسیمیلیان در ۱۸۶۷ در مکزیک اعدام شد. پسرش رودلف در ۱۸۸۹ در مایرلینگ خودکشی کرد؛ همسرش الیزابت به دست آنارشیست ها در ۱۸۹۸ به قتل رسید؛ برادرزاده‌اش فردیناند ولیعهد امپراتوری در سارایوو در آستانهٔ جنگ جهانی اول ترور شد. فرانسوا ژوزف بیش از هر پادشاه اروپایی حکومت کرد. شارل ، برادرزاده‌اش جانشین وی شد.

فرانسوا فردیناند، آرشیدوک اتریش[1] (۱۹۱۴ - ۱۸۶۳)

برادرزادهٔ فرانسوا ژوزف و وارث تاج وتخت امپراتوری اتریش (از ۱۸۹۹). او نسبت به قدرت گیری مجارها در سلطنت دوگانهٔ اتریش — هنگری در پی مصالحهٔ ۱۸۶۷ خوشبین نبود و برعکس خواهان افزایش قدرت سیاسی اسلاوهای درون حوزهٔ امپراتوری خاصه چک ها بود. در ۱۹۰۰ با دختری که عضو خاندان سلطنتی نبود (کنتس سوفی چوتک از اهالی چک) ازدواج کرد و توهین درباریان نسبت به همسر او، و مراعات آداب و سنن کهنه شده، سبب تیرگی مناسبات او با درباریان و عمویش فرانسوا ژوزف شد. اینکه اگر فردیناند به حکومت می رسید چه می کرد، بحثی بی مورد است چرا که در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ هنگام دیدار از سارایوو به دست یک میهن‌پرست بُسنی کشته شد و قتل او بهانه‌ای برای آغاز جنگ جهانی اول شد.

1 - Francis Ferdinand, Archiduke of Austria

فرانسهٔ آزاد[1]

در پی شکست فرانسه از آلمان نازی و متارکه و مصالحهٔ **دولت ویشی** با نازی ها، آن عده از فرانسویان که با پیمان متارکه و همکاری فرانسه– هیتلر موافق نبودند جنبش **فرانسهٔ آزاد** را تشکیل دادند. رهبری این جنبش با **ژنرال دوگل** بود که در ژوئن ۱۹٤۰ به لندن رفت. هواداران فرانسهٔ آزاد ابتدا در «شورای دفاع امپراتوری» شامل نمایندگان افریقای فرانسه گرد آمدند (۲۷ اکتبر ۱۹٤۰)؛ سپس «کمیتهٔ ملی فرانسه» را که یک دولت در تبعید بود در ۲٤ سپتامبر ۱۹٤۱ تشکیل دادند و با سازمان های مقاومت در داخل خاک فرانسه ارتباط برقرار کردند. وقتی متفقین در نوامبر ۱۹٤٤ شمال افریقا را از سلطهٔ نازی ها آزاد کردند در اثر فشارهای ایالات متحده نفوذ فرانسهٔ آزاد موقتاً کاهش یافت اما دوگل توانست موافقت متفقین را در مورد شناسایی «کمیتهٔ فرانسوی آزادی بخش ملی» – که مقر آن در الجزیره بود– جلب کند. همین «کمیته» سال بعد به عنوان دولت موقت فرانسه اعلام شد.

فرانسه، انقلاب[2] (کبیر)

معمولاً انقلاب کبیر فرانسه را رویدادی می دانند که از تابستان ۱۷۸۹ تا پاییز ۱۷۹۹ ادامه یافته است. بعضی تاریخ نگاران، آغاز انقلاب را سال ۱۷۸۷ و برنامهٔ اصلاحات کالن، و عده‌ای هم اوت سال ۱۷۹٤ می دانند. برای راحتی کار، انقلاب را به هشت دوره تقسیم می کنیم که هرچند ساختگی است اما به هر حال مراحل مهم آنرا نشان می دهد:

۱) ورشکستگی سیاسی– اقتصادی نظام سلطنتی (۹– ۱۷۸۷)، نظامی که ۱۰۰ سال پیش به وسیلهٔ لویی ۱٤ بنا شده بود دیگر یارای ادارهٔ کشور را

1- Free French.

2- French Revolution.

نداشت. جنگ های طولانی بر قرض های کشور افزوده بود و قدرت سیاسی در دست گروه کوچکی از نجبا قرار داشت. دهقانان با شیوهٔ سنتی زمین را کاشت می کردند و فئودالیسم و تورم مهار نشده بر فقر آنان می افزود. کالن و نکر وزیران اصلاح طلب لویی ۱۶ درصدد بهبود بخشیدن به نظام حکومتی برآمدند اما چون اقدام آنان با منافع اشرافیت زمیندار در تعارض بود کاری از پیش نبردند. اشراف، لویی ۱۶ را وادار کردند تا مجمع همگانی را به پاریس فراخواند به این امید که برآن اعمال کنترل کنند. اما برخلاف انتظارشان نمایندگان طبقهٔ سوم یعنی طبقهٔ متوسط شهرنشین با آشنایی با افکار روسو و منتسکیو و نیز آگاهی از انقلاب استقلال آمریکا درصدد کنترل نمایندگان اشرافیت بودند.

۲) انقلاب ورسای (۵ مه تا ۱۵ اکتبر ۱۷۸۹). درپی تشکیل مجمع همگانی، سی یس رهبر طبقهٔ سوم کوشید تا مجمع همگانی به منزلهٔ مجمع ملی شناخته شود. شاه در سومین هفتهٔ ماه ژوئن به این درخواست تن در داد. در ۹ ژوئیه نام آن به مجمع مؤسسان تبدیل شد. مشکلات کشاورزان، سقوط باستیل، هراس بزرگ، فرمان لغو فئودالیسم (۴ اوت)، اعلامیهٔ حقوق بشر از جمله رویدادهای این مرحله اند. بالا رفتن قیمت نان و شایعهٔ توطئه‌چینی خاندان پادشاهی برضد انقلاب سبب تظاهرات و «راه‌پیمایی زنان به خاطر نان» از پاریس به ورسای شد. شاه ناچار شد از ورسای به پاریس نقل مکان کند و مجمع مؤسسان نیز چنین کرد و با جایگزین شدن مجمع درپاریس، هرگونه تهدیدی نسبت به انقلاب بی اثر ماند.

۳) دورهٔ میرابو (اکتبر ۱۷۸۹ تا آوریل ۱۷۹۱). در این دوره گفتگوهایی در مورد تغییر قانون اساسی، تغییر نظام اداری فرانسه، اوج گیری احساسات ضد کلیسایی و **«نظامنامهٔ کلیساییان»**، فروش املاک کلیسا و زمین‌های شاه به دهقانان خرده‌پا، انجام شد. میرابو تا آن زمان سابقهٔ کار دولتی را نداشت اما در این زمان شخصیت مطلوب مشروطه‌خواهان میانه‌رو بود. مرگ او در آوریل ۱۷۹۱ پیوند موجود میان مجمع و شاه را گسست.

۴) رشد گرایش‌های جمهوری‌خواهانه (آوریل ۱۷۹۱– سپتامبر ۱۷۹۲). انقلاب در آغاز ضد پادشاهی نبود اما با حمایت شاه از کلیسا، و تلاش خاندان سلطنتی در فرار از پاریس (۲۱–۲۰ ژوئن ۱۷۹۱)، و نیز پافشاری لوئی ۱۶ در وتو کردن قوانین ضد کلیسایی مجمع مؤسسان – پس از آنکه به قانون اساسی با اختیارات محدود شاه گردن نهاده بود– به انقلاب جنبهٔ ضد سلطنتی داد. اتریش کشور زادگاه ملکه ماری آنتوانت و آلمان، پناهگاه نجبای فراری، با سلطنت ابراز همدلی می کردند. در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ فرانسه به اتریش اعلان جنگ داد. پروس و اتریش برای تهاجم به فرانسه نقشهٔ مشترکی کشیدند، پاریس متشنج شد و در ۱۰ اوت مردم به کاخ تویلری هجوم بردند و خاندان سلطنتی را در آنجا زندانی کردند. خبر سقوط وردن سبب کشتار جنون‌آسای خائنان مظنونی شد که در زندان نگهداری می شدند (۲ سپتامبر). و در این شرایط، کنوانسیون انقلابی تشکیل جلسه داد و در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ رژیم پادشاهی را ملغی ساخت.

۵) کشمکش ژاکوبن - ژیروندن (اکتبر ۱۷۹۲ تا اکتبر ۱۷۹۳). در زمستان ۳–۱۷۹۲ هجوم قوای خارجی با شکست روبه‌رو شد و قدرت در دست ژیروندن‌ها قرار گرفت. اینان پادشاه را محاکمه و اعدام کردند (۲۱ ژانویهٔ ۱۷۹۳). به بریتانیا، هلند و اسپانیا اعلان جنگ داده شد (فوریه– مارس ۱۷۹۳). شکست ارتش فرانسه در کشورهای سفلی و خیانت فرماندهٔ آن دوموریه در آوریل ۱۷۹۳ بهانه به دست ژاکوبن‌ها داد تا ژیروندن‌ها را کنار بزنند و دولت انقلابی اضطراری تشکیل دهند. در ۳۱ اکتبر ۱۷۹۳ ژیروندن‌ها محاکمه و اعدام شدند.

۶) ظهور و سقوط رُبسپیر (نوامبر ۱۷۹۳ تا ژوئیهٔ ۱۷۹۴). ژاکوبن‌ها در طول ۹ ماه قدرت بی‌چون‌وچرای خویش کوشیدند جامعه‌ای به سیاق آنچه در «قرارداد اجتماعی» روسو آمده بنا کنند. رُبسپیر بر اِبِر و دانتُن فائق آمد و هر دو را با طرفدارانشان اعدام کرد. در جنگ با خارجیان به پیشرفت‌هایی نائل آمدند اما در پاریس و نانت عدهٔ زیادی به تیغهٔ گیوتین سپرده شدند.

پرستش «هستی متعال» به جای مسیحیت تشویق می‌شد. مصادرهٔ اموال شدت گرفت و آخرین تأمین‌های فردی در قبال ایراد اتهام نادرست خیانت سیاسی یا صدور فرمان‌ها از میان رفت. همهٔ اینها سبب شد تا اعضای کنوانسیون علیه ربسپیر دست به اقدام زنند و در ۲۸ــ ۲۷ ژوئیه ۱۷۹٤ وی را محاکمه و اعدام کنند (ترمیدور).

۷) جمهوری میانه‌رو (اوت ۱۷۹٤ تا اکتبر ۱۷۹۵). درپی اعدام رُبسپیر و بسته شدن کلوب ژاکوبن‌ها جمهوریخواهان به اصول آزادیخواهانهٔ اعلامیهٔ حقوق بشربرگشتند و حال آنکه توده‌های پاریسی خواهان پیشبرد انقلاب بودند. آنان در وانده مر قیام کردند اما بارا و ناپلئون بناپارت با بیرحمی به سرکوبشان پرداختند و از این بابت دیگر برای میانه‌روها مسأله‌ای باقی نماند. قانون اساسی‌ای به رأی نهاده شد که دو مجلس قانونگذاری و یک هیأت مدیرهٔ ۵ نفری انتخابی را پیش‌بینی کرده بود (۲۲ اوت ۱۷۹۵).

۸) دیرکتوار (هیأت مدیره، اکتبر ۱۷۹۵ تا نوامبر ۱۷۹۹). بارا و کارنو برجسته‌ترین اعضای دیرکتوار بودند. آنان در یکی دو سال اول در زمینه‌های نظامی و دیپلماسی موفق بودند. و پیروزی‌های ناپلئون در ایتالیا عامل موفقیت‌شان محسوب می‌شد. سال‌های ۹ــ ۱۷۹۷ اعضای دیرکتوار به جان هم افتادند. روستاها دچار هرج‌ومرج شدند. سلطنت‌طلبان سر بلند کردند و شکست‌های تابستان ۱۷۹۹ آثار فتوحات پیشین را زدود. تفرقه در دیرکتوار نشان داد که جامعه برای پیشبرد مقاصد خود به وحدت و انسجام نیاز دارد. کودتای ۱۸ برومر بناپارت این هدف را تأمین کرد.

انقلاب کبیر فرانسه نه فقط در این کشور بلکه در سراسر اروپا رویدادی عظیم و تاریخی بود. تجارب در زمینه‌های قانون اساسی و مشروطیت، و به جان هم افتادن فرقه‌ها و رهبران سیاسی مانع شد تا دستاوردهای عظیم آن آنچنانکه شاید، تجلی کند. طبقهٔ متوسط در شهرها به حاکمیت رسید و روستاییان دارای زمین شدند. به‌رغم تندروی‌های ژاکوبن‌ها، از نظر اروپاییان انقلاب، نمایشگر ایده‌آل حاکمیت مردمی و برابری در برابر قانون بود.

انقلاب، نخستین بار تودهٔ مردم را به عنوان «ملّت» به نمایش می‌گذاشت. دو ویژگی نمایان سدهٔ ۱۹ اروپا — یعنی لیبرالیسم و ناسیونالیسم— میراث‌های این انقلاب بودند.

فرانسه — پروس، جنگ ۱۸۷۰[1]

رقابت امپراتوری دوم فرانسه با پروس — که در رأس کنفدراسیون آلمان شمالی بود— برای ایفای نقش رهبری در اروپا، علت اصلی این جنگ بود. مناسبات فرانسه- پروس در اثر گزارش‌های مربوط به حمایت پروس از یک شاهزادهٔ هوهنزولرن تیره شد و با دستکاری بیسمارک در تلگرام امس ، فرانسویان چنین پنداشتند که به حیثیت ملی شان توهین شده است. فرانسویان که به قدرت نظامی برتر خویش زیاده از حد خوشبین بودند، به پروس اعلان جنگ دادند (۹ ژوئیه). بیسمارک منتظر چنین فرصتی بود. نیروهای فرانسه به فرماندهی ماکماهون در ماه اوت در امتداد مرزهای خاوری دچار شکست‌های پیاپی شدند و در یکم سپتامبر در سدان تسلیم پروسی ها گردیدند. امپراتور ناپلئون سوم به اسارت پروسی ها درآمد. مارشال بازن با قوای ۱۷۳۰۰۰ نفری خود در متس تسلیم شد. پاریس از ۱۹ سپتامبر تا ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ با سازماندهی مردمی و ایجاد کمون جانانه مقاومت کرد. نیروهای تحت فرماندهی گامبتا مقاومت سایر شهرها را سازمان دادند. درپی سقوط پاریس مذاکرات صلح آغاز گردید. فرانسه شرایط آلمان‌ها را به موجب پیمان فرانکفورت پذیرفت (۱۰ مه ۱۸۷۱). به موجب پیمان، آلزاس و لرن از فرانسه جدا و به پروس ملحق شد. فرانسه تعهد کرد ۵ میلیارد فرانک به پروس غرامت جنگی بپردازد و تا پایان پرداخت غرامت، قوای پروس در خاک فرانسه باقی بمانند.

1- Franco - Prussian War of 1870.

فرانسه — روسیه، اتحاد[1]

یا اتحاد دو جانبه. در ۱۸۹۱ روسیه از اتحاد آلمان— اتریش خشمگین بود و فرانسه نیز وعدهٔ وام بزرگی را به روسیه داده بود. این دو عامل زمینه را برای تفاهم روسیه— فرانسه هموار نمود و پیشنهاد فرانسه از سوی روسیه پذیرفته شد که دو کشور در بحران جنگی با یکدیگر به مشورت بپردازند. در دسامبر ۱۸۹۳ و ژانویهٔ ۱۸۹٤ این تفاهم‌ها به یک رشته پیمان نظامی محرمانه علیه اتحاد سه گانه (آلمان، اتریش- هنگری، ایتالیا) انجامید. در اوت ۱۸۹۹ این پیمان‌ها مجدداً مورد تأیید قرار گرفت و با کنوانسیون دریایی ۱۹۱۲ استحکام یافت. ماهیت دقیق این پیمان‌ها تنها درپایان جنگ مشخص گردید اما آلمان‌ها آنقدر از اتحاد فرانسه- روسیه مطمئن بودند که ٤۸ ساعت پس از اعلان جنگ به فرانسه با روسیه نیز وارد نبرد شدند.

پیمان دیگری نیز در ماه مه ۱۹۳۵ میان فرانسه و شوروی بسته شد که همکاری دو کشور را در صورت تجاوز به یکی یا هر دوی آنها پیش‌بینی کرده بود.

فرانسه، جامعهٔ[2]

به موجب قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه که ازپنجم اکتبر ۱۹۵۸ به اجرا در آمد، این جامعه ایجاد شد. گینه که علیه قانون اساسی رأی داده بود در ۲ اکتبر ۱۹۵۸ استقلال یافت. بقیهٔ دپارتمان‌ها و سرزمین‌ها می بایستی یکی

1- Franco - Russian Alliance(Dual Alliance).

2- French Community.

از دو شق زیر را انتخاب می کردند: ۱) به موجب مادهٔ ۷٦ قانون اساسی به همان وضع بمانند؛ ۲) عضو جامعهٔ فرانسه شوند و استقلال کامل داخلی داشته باشند (مادهٔ ۷۷) و مسائل دفاعی، پولی، خارجی و آموزش عالی شان در کنترل جامعهٔ فرانسه باشد (مادهٔ ۷۸). مارتینیک، گوادلوپ، رئونیون، و گویان شق اول را پذیرفتند، جمهوری افریقای مرکزی، چاد، کنگو، داهومی (بنین)، گابن، ساحل عاج، ماداگاسکار، موریتانی، نیجر، سنگال، سودان (مالی)، ولتای علیا (بورکینا فاسو) شق دوم را پذیرفتند و عضو جامعه شدند. اما محدودیت قدرت حاکمیت این کشورها برای مردم آنجا قابل قبول نبود و گرچه به موجب مادهٔ ۸٦ قانون اساسی عضویت در جامعه مغایر با استقلال کامل این کشورها بود اما استقلال مسأله‌ای مبرم و حیاتی شده بود. در ۳ ژوئن ۱۹٦۰ سنای جامعه طی اصلاحیه‌ای بر قانون اساسی اعلام کرد که کشور مستقل نیز می‌تواند عضو جامعه باشد. بین آوریل ونوامبر ۱۹٦۰ همهٔ اعضا اعلام استقلال کامل کردند و «دولت های متحد» (بنین، ساحل عاج، نیجر، ولتای علیا) در ژوئن ۱۹٦۰ جامعه را ترک کردند. این دولت ها و نیز کامرون (تحت قیمومت) و موریتانی رابطهٔ خاصی با جامعه ایجاد کردند و بقیه ضمن حفظ مناسباتی نزدیکتر با جامعه، «قراردادهای شرکت در جامعه» را امضا کردند.

ارگان های جامعه عبارتند از: ۱) رئیس جمهور فرانسه؛ ۲) شورای اجرایی شامل نخست وزیر فرانسه، رؤسای کشورهای عضو جامعه، و وزیران مسئول جامعه در امور مشترک؛ ۳) سنا شامل هیأت های نمایندگی پارلمان های فرانسه و دولت های عضو (از ۱۹٦۱)؛ ٤) دیوان داوری (که در ژانویهٔ ۱۹٦۱ منحل شد).

فرانسه، جمهوری دوم[1]

از ۲۵ فوریهٔ ۱۸٤۸ تا اعلام برپایی امپراتوری دوم (۲ دسامبر ۱۸۵۲)

1- Second Republic of France.

حکومت فرانسه به این نام بود. پاریسی ها علیه لویی فیلیپ (آخرین پادشاه فرانسه) قیام کردند و با سرنگونی او، مناطق مختلف فرانسه تابعیت جمهوری را پذیرفتند و همین امر از رادیکالیسم قیام کاست. در ژوئن ۱۸٤۸ «کارگاه های ملی» **لویی بلان** در به دست گرفتن قدرت ناکام ماندند و جنگ خیابانی در پاریس شروع شد و طبقهٔ سرمایه دار با کمک اوباش «۲ دسامبر» و نظامیان، بر قیام کارگری غلبه کرد و حکومت را به دست گرفت. سال بعد در انتخابات ریاست جمهوری، **لویی ناپلئون بناپارت** با آرای چشمگیری به کاخ ریاست جمهوری راه یافت. قانون اساسی جمهوری دوم، طول مدت تصدی هر رئیس جمهور را به ٤ سال محدود کرده بود و بناپارت که موفق به اصلاح قانون اساسی به نفع خویش و تمدید مدت ریاست جمهوری نشد طی کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ قانون اساسی را اصلاح کرد و بنابر آن اصلاحیه، طول مدت زمامداری رئیس جمهور ۱۰ سال شد. اما به این اصلاحیه هم بسنده نکرد و در سال ۱۸۵۲ این «شاهزاده— رئیس جمهور» پیشنهاد امپراتور شدن خود را به رأی عمومی گذاشت و با اکثریت عظیمی برنده شد (۸ میلیون رأی مثبت و ۲۵۰ هزار رأی منفی). جمهوری اول از ۱۷۹۲ تا ۱۸۰٤ دوام آورد و با کودتای ۲ دسامبر ناپلئون بناپارت به پایان رسید.

فرانسه، جمهوری سوم[1]

از ٤ سپتامبر ۱۸۷۰ تا ژوئیهٔ ۱۹٤۰ دورهٔ سومین جمهوری فرانسه است. در پی شکست **ناپلئون سوم** و دستگیری وی در **سدان**، **امپراتوری دوم** منقرض شد و تا ۱۹٤۰ که فرانسه به اشغال نازی ها در آمد و **پتن**، حکومت **ویشی** را تشکیل داد فرانسه تحت عنوان **جمهوری سوم** اداره می شد. در سال های

1- Third Republic of France.

۷۹ـ ۱۸۷۱ سلطنت طلبانی نظیر **تی یر**، و **ماکماهون**، به نام رئیس جمهور بر فرانسه حکومت کردند. جمهوریخواهان میانه رو نظیر **گامبتا**، **فری** ضمن مخالفت با دیکتاتورهایی نظیر **بولانژه**، به خاطر فساد سیستم (خاصه برسر ماجرای **پاناما**) بی اعتبار شدند. در پی **ماجرای دریفوس**، رادیکال ها فرصت یافتند مدتی کنترل دولت را به دست گیرند، اما از ۱۹۱۵ به بعد به سبب درگیری شان با سوسیالیست ها ضعیف شدند. جمهوری سوم در جنگ جهانی اول به رهبری **کلمانسو** پیروز شد و در فاصلهٔ دو جنگ جهانی° به سبب تعدد احزاب و گروه ها، دولت های کوتاه مدتی یکی پس از دیگری برسر کار آمدند و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۰ جمعاً ۴۴ کابینه توسط ۲۰ نخست وزیر تشکیل شد. عده ای عمر جمهوری سوم را (از نظر حقوقی) تا دسامبر ۱۹۴۶ و آغاز **جمهوری چهارم** می دانند.

فرانسه، جمهوری چهارم[1]

نظام حکومتی فرانسه در فاصلهٔ ۲۴ دسامبر ۱۹۴۶ و ۵ اکتبر ۱۹۵۸ (و آغاز **جمهوری پنجم**). حکومت موقت در اکتبر ۱۹۴۵ با آزاد شدن پاریس از سلطهٔ نازی ها رفراندومی برگزار کرد که مردم رأی به پایان گرفتن **جمهوری سوم** دادند. بحث برسر شکل جمهوری جدید بیش از یک سال طول کشید. پیشنهاد **دوگل** در مورد ایجاد یک ریاست جمهوری مقتدر، رد شد. قانون اساسی پیشنهادی ۱۹۴۶ نیز در رفراندوم ماه مه رد شد زیرا **قوهٔ قانونگذاری** را به یک مجلس داده بود. قانون اساسی بعدی، یک «مجمع ملی» و یک مجلس دوم «شورای جمهوری» با اقتدارات کمتر را پیش بینی کرده بود. این قانون با اکثریت عظیمی به تصویب رسید. این جمهوری با **جمهوری سوم** تفاوت های

1- Fourth Republic of France.

چندانی نداشت. هر دو رئیس جمهور آن، وَنسان اوریول (۵۳ — ۱۹۴۷)، و رِنه کوتی (۸ — ۱۹۵۳) رئیس اسمی دولت بودند و قدرتی نداشتند. در طول ۱۲ سال ۳۳ دولت و کابینه برسر کار آمد که در تمامی اینها چهره‌های ثابتی مرتباً جا عوض می کردند. **جمهوری چهارم** به کوشش چهره‌هایی چون **رُبرت شومان** در اروپا وجهه‌ای یافت اما در خارج از اروپا — مثلاً ویتنام و **دین‌بین‌فو**، و **الجزایر**— اعتبار خود را از دست داد. در برابر **کمونیست‌ها** و **پوژادیست‌ها** ایستاد. و اقتصاد جنگ‌زده و ویران شدهٔ فرانسه را احیا کرد. **مندس فرانس** از حزب سوسیالیست از رجال بزرگ این دوره بود. بن‌بست سیاسی **قانون اساسی** و نبرد الجزایر که فرانسه را در خطر جنگ داخلی قرار داده بود سبب شد تا فرانسویان پیشنهاد **دوگل** مبنی بر رئیس جمهور **قوی** را بپذیرند و جمهوری پنجم را ایجاد کنند.

فرانسه، جمهوری پنجم[1]

نام نظام حکومتی فرانسه از ۱۹۵۸ به بعد که **دوگل**، **پُمپیدو**، **ژیسکاردستن** و **میتران** به نام رئیس جمهور بر فرانسه حکومت کرده‌اند. **قانون اساسی** جمهوری پنجم — که بازتاب نظر **دوگل** بود— در ۶ اکتبر ۱۹۵۸ اعلام شد. تفاوت آن با **جمهوری چهارم** آن بود که قدرت رئیس جمهور در این جمهوری بسی بیش ازقدرت رئیس جمهوردرجمهوری‌چهارم است. واومی توانددر مواقع اضطراری از طریق فرامین حکومت کند، پارلمان را منحل سازد و نخست‌وزیر را پیشنهاد کند. به آرای عمومی مراجعه و نظرخواهی نماید. در قانون اساسی تشکیل **جامعهٔ فرانسه** اعلام شد و مستعمره‌های پیشین فرانسه به طور قانونی هم به این کشور پیوند یافتند. میراث **جنگ الجزایر**، تاپایان گرفتن شکست توطئه‌گران **ارتش سرّی** در بهار ۱۹۶۳ نیز ادامه یافت. از ویژگی های

1- Fifth Republic of France.

جمهوری پنجم، تأکید بر استقلال کشور در زمینه های اقتصادی، دفاعی، اتمی، و عضویت در بازار مشترک اروپا است. دوگل فرانسه را از پیمان ناتو خارج کرد. و مقر این سازمان از پاریس به بروکسل منتقل شد. از وقایع مهم جمهوری پنجم شورش ۱۹۶۸ دانشجویان پاریس بود که سرانجام درهم شکسته شد. در انتخابات مه ۱۹۸۱ میتران از حزب سوسیالیست بر رقبای خود پیروز شد و دولتی با شرکت کمونیست ها تشکیل داد.

فرانشه دو اسپری، لویی فلیکس[1] (۱۹۴۲ - ۱۸۵۶)

مارشال فرانسوی. در الجزایر به دنیا آمد و از سن سیر فارغ التحصیل شد. در الجزایر، تونس، هندوچین، مراکش خدمت کرد. در سرکوب قیام مشت زنان پکن شرکت داشت. در ۱۹۱٤ ژنرال فرماندهٔ ارتش پنجم شد و در مارن لیاقت خود را نشان داد. در بهار ۱۹۱۸ فرمانده ارتش نهم بود اما نتوانست جلو نفوذ قوای لودندرف به جبههٔ باختری را بگیرد. کلمانسو وی را به فرماندهی عالی نیروهای متفقین در مقدونیه انتخاب کرد و او مقر خود را در سالونیک قرارداد. به موقعیت بالکان و اروپای مرکزی آگاهی کامل داشت. جبههٔ مقدونیه را فعال کرد و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸ خط حمله را در نواحی کوهستانی دو بروجا آغاز کرد و ظرف دو هفته بلغارستان را از صحنهٔ نبرد بیرون راند. پیشرفت بعدی صرب ها و فرانسویان در تاریخ جنگ جهانی اول بی سابقه بود و قوای متفقین از بالکان به مجارستان رسیدند. به هنگام خاتمهٔ جنگ، فرانشه آماده شده بود تا از بوداپست و درسدن به برلین وارد شود. در ۱۹۲۲ درجهٔ مارشالی گرفت. سال ها در شمال افریقا خدمت کرد. در دهٔ ۱۹۳۰ در ارتباط نزدیک با راست های افراطی فرانسه بود اما از کمک به تنها مارشال باقیماندهٔ ارتش فرانسه (پتن) و «انقلاب ملی ویشی» خودداری ورزید.

1- Franchet d'Esperey, Lóuis Felix.

فرانکفورت، پارلمان[1]

در سرآغاز انقلاب ۱۸٤۸ آلمان، یک پارلمان موقت به نمایندگی مردم سراسر آلمان در فرانکفورت تشکیل جلسه داد و مقرر داشت انتخابات اتریش و آلمان با حق رأی همگانی تمامی مردان برگزار گردد. پارلمان فرانکفورت بدین ترتیب از ۱۸ مه ۱۸٤۸ تا ۱۸ ژوئن ۱۸٤۹ دایر بود. این پارلمان ارگان طبقهٔ متوسط شهری بود. ۲۰۰ حقوقدان و وکیل، ۱۰۰ معلم و استاد دانشگاه، و تنها یک کشاورز در آن عضویت داشتند. پارلمان بیشتر توجه خود را به تدوین قانون اساسی فدرال برای سراسر خاک آلمان معطوف داشت. در پی بحث‌های طولانی، در مارس ۱۸٤۸ قانون اساسی به تصویب رسید و فردریک ویلهلم پادشاه پروس به عنوان امپراتور آلمان شناخته شد. اما قیصر ویلهلم، پذیرش تاج پادشاهی از سوی مجمع منتخب ملی را مغایر با حقوق الهی سلطنت دانست و از پذیرش آن سرباز زد. نمایندگان هم که می دیدند بدین ترتیب همهٔ تلاش‌شان برای ایجاد آلمانی متحد و دموکراتیک به هدر رفته است کناره‌گیری کردند. کوشش مجدد نمایندگان در برپا کردن جلسات خود در اشتوتگارت نیز به دلیل ممانعت نظامیان با شکست روبه‌رو شد (ژوئن ۱۸٤۹). قانون اساسی فرانکفورت هرچند بدین ترتیب به اجرا در نیامد اما مبنای کنفدراسیون آلمان شمالی در ۱۸٦۷ شد.

فرانکفورت، پیمان ← فرانسه ـ پروس، جنگ ۱۸۷۰.

1- Frankfurt Parliament.

فرانکو (ای باهاموندِه)، فرانسیسکو[1] (۱۹۷۵ ـ ۱۸۹۲)

ژنرال و رئیس دولت اسپانیای فاشیستی (۷۵ــ۱۹۳۶). در الفرول در گالیسیا زاده شد. در تولدو آموزش نظامی دید (۱۰ ــ ۱۹۰۷)، و از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۷ در ارتش استعماری اسپانیا در مراکش خدمت کرد و در نبرد با عبدالکریم، میهن‌پرست مراکشی، شهرت یافت. در ۱۹۲۷ درجهٔ ژنرالی گرفت و رئیس آکادمی نظامی ساراگوسا شد. تا ۱۹۳۴ خود را از سیاست دور نگاه داشت. در اکتبر ۱۹۳۴ مأمور سرکوب کردن شورای معدنگران آستوریاس شد و در این مأموریت سرکوبگرانه به دلیل رفتار وحشیانه‌اش با معدنگران، شهرتی بسزا یافت. از زمستان ۱۹۳۵ به بعد که اوضاع سیاسی اسپانیا بحرانی بود رئیس ستاد کل ارتش اسپانیا شد. در این سمت به نمایندگی کشورش در مراسم تدفین جورج پنجم به لندن رفت (۲۸ ژانویهٔ ۱۹۳۶). شش ماه بعد در ۱۸ ژوئیه در سمت فرماندار جزایر قناری شورش ضد سوسیالیستی را آغاز کرد و منجر به جنگ داخلی اسپانیا شد. در یکم اکتبر ۱۹۳۶ یک باند نظامی در سالامانکا فرانکو را «ژنرالیسیموی اسپانیای ناسیونالیست» و رئیس دولت اعلام کردند. ماه بعد هیتلر و موسولینی دولت او را به رسمیت شناختند. فرانسه و انگلستان هم در فوریهٔ ۱۹۳۹، یعنی در پی تسخیر بارسلونا از سوی فاشیست ها، و ایالات متحده در یکم آوریل ۱۹۳۹، یعنی ٤ روز بعد از سقوط مادرید، حکومت فرانکو را به رسمیت شناختند. در جریان جنگ جهانی دوم، اسپانیا را به تقلید از الگوی ایتالیای فاشیست به صورت دولت صنفی درآورد. در این زمان تنها حزب موجود کشور حزب فالانژ بود. فرانکو در ۲۳ اکتبر ۱۹٤۰ در هِندایه با هیتلر دیدار کرد اما در جنگ جهانی مشارکت نکرد. رژیم های غربی بظاهر رژیم فرانکو را محکوم کردند (۶۰ ــ ۱۹٤۵) اما در ژوئیهٔ ۱۹٤۷ فرانکو رئیس دولت اسپانیا شد و عنوان کادیلو (معادل فوهرر آلمانی و دوچهٔ ایتالیایی به معنی پیشوا و رهبر) را برای خود انتخاب کرد. او رهبر مادام‌العمر

1- Franco (y Bahamonde), Francisco

اسپانیا شد. ایستادگی او در برابر نوسازی و دموکراتیزه کردن نهادهای سیاسی به تدریج اعتراض گروه‌ها و طبقات مختلف مردم اسپانیا را برانگیخت، حتی کلیسای کاتولیک هم فریادش از دیکتاتوری فرانکو بلند شد. مهم‌ترین صدای اعتراض در این دوره، صدای اعتراض جدایی خواهان باسک بود. اما فرانکو مورد حمایت دول غرب خاصه ایالات متحده بود. دالس وزیر خارجهٔ آمریکا به نشانه پشتیبانی از رژیم فرانکو در نوامبر ۱۹۵۵ از مادرید دیدار کرد. در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۶۹ فرانکو، شاهزاده خوان کارلوس، نوهٔ آلفونسوی سیزدهم را به جانشینی خود برگزید. کارلوس (متولد ۱۹۳۸) سه هفته پیش از مرگ فرانکو به عنوان پادشاه اسپانیا سوگند یاد کرد (۳۰ اکتبر ۱۹۷۵). با مرگ فرانکو نظام حکومت دیکتاتوری تک حزبی و فرمانروایی فالانژها به پایان رسید و کودتاهای نظامیان دست راستی هوادار فرانکو نیز برای بازگرداندن فاشیسم و نظام تک حزبی تاکنون به جایی نرسیده است.

فرای، ادواردو مونتالوا[1] (۱۹۸۲ ــ ۱۹۱۱)

رئیس جمهور شیلی. فرای حقوق‌دان و سیاستمدار برجسته‌ای بود. در ۱۹۷۳ به رهبری حزب دموکرات مسیحی رسید و سپس رئیس جمهور شد (۷۰ ــ ۱۹۶٤). وی در سال‌های ٤۵ ــ ۱۹٤٤ وزیر حمل‌ونقل بود. انتخابات ۱۹۷۰ بین او و آلنده منجر به پیروزی سالوادور آلنده شد. وی یکی از چهره‌های برجستهٔ گروه ۷۷ بود.

1- Frei, Eduardo Montalva

فرای، الیزابت[1] (۱۸۴۵ ــ ۱۷۸۰)

اصلاح‌طلب انگلیسی. نام اصلیش الیزابت گرنی بود. در ناریچ به دنیا آمد. با ژوزف فرای بازرگان لندنی در ۱۸۰۰ ازدواج کرد. رهبر و خطیب فرقهٔ کویکر بود اما شهرتش مدیون مبارزات او در اصلاح زندان‌ها است. در سال‌های ۱۸ ــ ۱۸۱۷ رهبری مبارزه برای بهبود شرایط زندان زنان را برعهده گرفت و توانست وضع بهتری را در امر انتقال محکومان به نیوسوث ویلز (استرالیا) ایجاد نماید. در ایجاد نظامی مسئولانه‌تر در پرستاری زنان و دوشیزگان پیشاهنگ بود و در زمینهٔ آموزش و تحصیل زنان لندن، خاصه زنان منطقهٔ ایست‌اِند تلاش‌های پر ثمر زیادی به خرج داد. در سال‌های ۹ ــ ۱۸۳۸ به خواست لویی فیلیپ پادشاه فرانسه از زندان‌های این کشور دیدار کرد و گزارشی که دربارهٔ وضع زندان‌ها و زندانیان فرانسه داد در بهبود شرایط آنان مؤثر بود. وی از زندان‌های بلژیک، هلند، دانمارک و پروس نیز بازدید نمود.

فردیناند[2] (۱۹۴۸ ــ ۱۸۶۱)

پادشاه بلغارستان (۱۹۱۸ ــ ۱۸۸۷). در وین زاده شد. پسر ارشد شاهزاده اگوستوس (ساکس- کوبورگ) عموزادهٔ ملکه ویکتوریا بود. مادرش شاهدخت کلمانتین دختر لویی فیلیپ پادشاه فرانسه بود. فردیناند در ارتش اتریش خدمت کرد. در اوت ۱۸۸۷ پادشاه بلغارستان شد. به او لقب «روباه بالکان» را داده بودند. با اقدامات بعدی وی، بلغارستان از ترکیه جدا شد و در اکتبر ۱۹۰۸ اعلام استقلال کرد. پارلمان بلغار در ژوئیهٔ ۱۹۱۱ عنوان پادشاهی وی را تأیید کرد هرچند مردم به او لقب «تزار» داده بودند. اشتباه

1- Fry, Elizabeth 2- Ferdinand

محاسبهٔ فردیناند در طول جنگ‌های بالکان سبب از دست رفتن مقدونیه و دوبروجا شد.

در اکتبر ۱۹۱۵ متحد آلمان، اتریش- هنگری و عثمانی شد و در جبههٔ سالونیک به پیروزی‌هایی دست یافت اما با شورش سپاهیان او در سپتامبر ۱۹۱۸، وی مجبور به کناره‌گیری (٤ اکتبر) به نفع پسرش بوریس شد.

فرلیمو[1]

یا جبههٔ آزادی‌بخش موزامبیک[2]. ادوارد دوموندلان در ۲۵ ژوئن ۱۹۶۲ با عده‌ای از آزادیخواهان مستعمرهٔ پرتغال دست به ایجاد این جبهه زد و هدفش کسب استقلال موزامبیک بود. مقر فرلیمو ابتدا در تانزانیا بود و سامورا ماشل، یواکیم چیسانو نیز از بنیانگذاران آن بوده‌اند. فرلیمو به تدریج به صورت تنها سازمان سیاسی- نظامی ضد استعماری موزامبیک تبدیل شد و نبرد پارتیزانی را علیه پرتغال آغاز کرد. در ۳ فوریهٔ ۱۹۶۹ موندلان به قتل رسید و از میان کسانی که برای رهبری فرلیمو رقابت می کردند سامورا ماشل، مارسلینودس- سانتوس و اوریا سیمانگر چهره‌های برجسته به حساب می‌آمدند. ماشل در آن رقابت پیروز شد و دومین رهبر فرلیمو گردید.

در فوریهٔ ۱۹۷۷ جاسوسان دولت استعماری پرتغال به رهبری یک ناراضی فرلیمو به نام آندره ماتادی ماتسانگس جبهه «مقاومت ملی موزامبیک» (رنامو) را تشکیل دادند و به حمله علیه فرلیمو دست زدند. رنامو مورد حمایت مالی، سیاسی و نظامی دولت سالازار درپرتغال و رژیم نژادپرست رودزیای جنوبی بود. از رهبران دیگر رنامو ارلاندو کریستینا بود. درپی استقلال موزامبیک، فرلیمو به صورت تنها حزب سیاسی کشور در آمد و رهبران آن ماشل و چیسانو یکی پس از دیگری به رهبری کشور و ریاست جمهوری رسیدند.

1- Frelimo 2. Fronte de Libertacáo de Mocambique.

فُرمُز[1]

جزیره‌ای در دریای چین که جمعیت آنرا چینی ها تشکیل می دهند. این جزیره از ۱٦۸۳ تا ۱۸۹۵ بخشی از امپراتوری مانچو بود. به موجب پیمان شیمونوزکی به ژاپن واگذار شد. در مارس ۱۸۹٦ ژاپنی ها با ایجاد یک فرمانداری کل، کنترل خود را تا سپتامبر ۱۹٤٦ بر این جزیره حفظ کردند. قوای وفادار به چیانکای شک در ۱۹٤۹ به فرمز گریختند و تحت حمایت آمریکا دولتی تشکیل دادند که خود را نمایندهٔ تمامی چین می دانست و نام جزیره را به تایوان تغییر دادند.

فروورد، هنریک فرنش[2] (٦٦ ـ ۱۹۰۱)

نخست‌وزیر افریقای جنوبی. در آمستردام زاده شد. وقتی کودک بود خانواده‌اش به افریقای جنوبی مهاجرت کردند. وی در افریقای جنوبی، و نیز در دانشگاه‌های هامبورگ، لایپزیک ، برلین تحصیل کرد. در دانشگاه استلن‌بوش استاد جامعه‌شناسی شد (۳۷ ـ ۱۹۲۷) و در اعتراض به ورود یهودیان فراری از آلمان نازی به دانشگاه مزبور، از استادی آنجا استعفا کرد. تا ۱۹٤۸ سردبیر روزنامه‌ای در ژوهانسبورگ بود و با مشارکت افریقای جنوبی در جنگ جهانی دوم مخالفت کرد. در ۱۹٤۸ سناتور و در ۱۹۵۰ وزیر امور بومیان و مسئول اجرای هر چه سریع‌تر آپارتاید شد. سپس رهبر حزب ناسیونالیست و نخست‌وزیر افریقای جنوبی شد (۲ سپتامبر ۱۹۵۸). در ۹ آوریل ۱۹٦۰ از سوءقصدی در ژوهانسبورگ و درپی کشتار شار پویل جان سالم به دربرد. در ٦ سپتامبر ۱۹٦٦ یکی از اهالی افریقای خاوری پرتغال، وی را کشت و مقام‌های افریقای جنوبی، ضارب را دیوانه اعلام کردند.

1- Formosa

2- Verwoerd, Hendrik Frensch

فروید، زیگموند[1] (۱۹۳۹ ــ ۱۸۵۶)

بنیانگذار روانکاوی. در مُراوی (چکسلواکی) زاده شد،در دانشگاه‌های وین و پاریس تحصیل کرد. در ۱۸۹۳ متخصص برجستهٔ اعصاب و بیماری‌های کودکان بود. مقالات مربوط به روانکاوی او نخست به صورت «مطالعهٔ تاریخ» (۱۸۹۵) و سپس در کتاب «تعبیر رؤیا» (۱۹۰۰) منتشر شد و سبب شهرت جهانی او گردید. بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۱ وین را کانون بررسی های روانکاوی کرد هرچند دو تن از همکاران او، آلفرد آدلر (۱۹۳۷ــ ۱۸۷۰) و کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱ــ ۱۸۷۶) در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ از او بریدند و راه خود را جدا کردند. نظریه‌های فروید صرفنظر از جنبه‌های روان- درمانی، بر هنر، ادبیات، جامعه‌شناسی و تمامی حوزه‌های اندیشهٔ اجتماعی تأثیر نهاد. هیتلر اندیشه‌های فروید را به جرم آنکه عقاید فاسد یک جهودند مردود و ممنوع ساخت. با اتحاد اتریش و آلمان (انخلوس)، فروید و خانواده‌اش وین را ترک گفتند. فروید در همپستد سه هفته پس از آغاز جنگ دوم جهانی درگذشت. فروید در توجیه رفتار انسان، تأکید را بر امیال جنسی دورهٔ کودکی می گذارد و معتقد است آداب و رسوم و سنت‌ها برسر راه ارضای این امیال، موانعی (تابو) ایجاد می کنند. در مورد «ناخودآگاه» فروید نظریه‌ای را عرضه می کند که با تجربه قابل اثبات یا رد نیست و به همین جهت با مخالفت شدید روبرو می‌شود. تفسیر فروید از مذاهب و اینکه مذهب شکل تعلیه یافتهٔ غریزهٔ جنسی است با مخالفت کلیسا روبرو شد. کلیسا با نظر یونگ همراهی بیشتری داشت یونگ برآن بود که اصول باورها و مراسم مذهبی، برای وحدت دادن به زندگی انسان لازم‌اند و آنها را تأمین‌های روانی می نامید.

1- Freud, Sigmund.

فریزر، پتر[1] (۱۸۸٤ – ۱۹۵۰)

نخست‌وزیر زلاندنو. در راس‌شایر، اسکاتلند زاده شد. در ۱۹۱۰ به اوکلند مهاجرت کرد و کارگر بندر شد و سال بعد رهبری یک اعتصاب موفقیت‌آمیز را برعهده گرفت. در جنگ جهانی اول به اتهام تحریک و مخالفت با خدمت نظام به زندان افتاد. هنگامی که در **حزب کارگر زلاندنو** عضویت یافت، رادیکالیسم «فدراسیون سرخ» او تعدیل شد. در ۱۹۳۳ معاون اول حزب کارگر، و در ۱۹۳۵ وزیر کابینه، و در مارس ۱۹٤۰ به جای **ساویج** نخست‌وزیر شد. در خلال جنگ جهانی دوم کنترل دومینیون بر تمامی زلاندنو را حفظ کرد. چرچیل با نظر او در مورد وحدت امپراتوری موافق بود. در ۱۹٤۱ به لندن رفت و در دیدار سال بعد از واشنگتن با روزولت همکاری نزدیکی را آغاز نمود. در ۱۹٤۳ مسئولیت وزارت خارجه را نیز پذیرفت و با **اِوات** وزیر امور خارجهٔ استرالیا همکاری نزدیکی را شروع کرد. در **کنفرانس سانفرانسیسکو** رئیس کمیته‌ای بود که **شورای قیمومت** را ایجاد کرد. تا ۱۹٤۹ نخست‌وزیر زلاندنو بود و یک کمک ۱۰ میلیون لیره‌ای از جانب مردم زلاندنو برای بازسازی انگلستان تخصیص داد. در سیاست داخلی هوادار کنترل دولت بر صنایع بود. در انتخابات دسامبر ۱۹٤۹ شکست خورد.

فریزر، (جان) مالکوم[2]

نخست‌وزیر استرالیا. در ۱۹۳۰ در ملبورن به دنیا آمد. در ۱۹۵۵ به نمایندگی پارلمان فدرال استرالیا، از سوی حزب لیبرال، انتخاب شد. در ۱۹٦٦ در کابینهٔ ائتلافی احزاب لیبرال- کاونتی به ریاست هارولد هولت،

1- Fraser, Peter

2- Fraser, (John) Malcolm.

وزیر جنگ شد. سمت‌های بعدی او وزارت آموزش و علوم (۹ـ ۱۹۶۸، ۲ـ ۱۹۷۱)، وزارت دفاع (۷۱ـ ۱۹۶۹) بود. در مارس ۱۹۷۵ دبیرکل حزب لیبرال شد و ۸ ماه بعد به جای **گاف ویتلام** نخست‌وزیر و مسئول برگزاری انتخابات شد. وی در انتخابات مزبور حزب خود را به پیروزی رهبری کرد و کابینهٔ ائتلافی لیبرال- کاونتی را در ۱۳ دسامبر ۱۹۷۵ تشکیل داد. او از «فدرالیسم نو» و دادن اختیارات بیشتر به ایالت‌ها هواداری می کرد. در گردهمایی فوریهٔ ۱۹۷۸ ریاست کنفرانس عالی سران کشورهای منطقهٔ آسیا- اقیانوسیه، و در سپتامبر ۱۹۸۱ ریاست کنفرانس مشترک‌المنافع ملبورن را برعهده داشت. در انتخابات ۱۹۸۰ درمجلس نمایندگان حائز اکثریت شد اما در مجلس سنا اکثریت به دست نیاورد.

فری، ژول[1] (۹۳ ـ ۱۸۳۲)

نخست‌وزیر فرانسه. در وُژ متولد شد و در رشتهٔ حقوق تحصیل کرد. در جریان حملاتی که به بارون هوسمان در مورد ارتکاب نامبرده به اختلاس می شد، به سیاست علاقمند گردید. در ۱۸۶۹ از سوی جمهوریخواهان پاریس به نمایندگی پارلمان برگزیده شد. در جریان محاصرهٔ پاریس و **کمون پاریس** ۱۸۷۱ مسئول حفظ نظم منطقهٔ سن بود. در سال‌های ۸۵ـ ۱۸۷۹ در دولت‌های جمهوری عضویت داشت. و در ۱ـ ۱۸۸۰ و ۵ـ ۱۸۸۳ نخست‌وزیر فرانسه شد. او به آموزش و پرورش، گسترش نفوذ استعمار فرانسه و محدود کردن قدرت کلیسا توجهی خاص داشت. قانون ماندگار ۲۸ مارس ۱۸۸۲ در مورد رایگانی، اجباری و غیرمذهبی شدن آموزش و پرورش از دستاوردهای اوست. بر آموزش اخلاق مسیحیت بدون تبلیغ عقاید مذهبی تأکید

1- Ferry, Jules

داشت و این اقدام او بر نظام آموزشی فرانسه اثر زیادی برجای نهاد. تونس در زمان او به استعمار فرانسه در آمد. و نیز در هندوچین، ماداگاسگار و کنگو منطقهٔ مستعمراتی فرانسه گسترش یافت. در رابطه با بیسمارک و تفاهم با او (در کنفرانس برلین) در میان رجال فرانسه یگانه بود. و این امر به مذاق ناسیونالیست‌های ضد آلمان خوش نمی‌آمد. توجه زیاد او به توسعهٔ مستعمرات سبب انتقاد شدید ناسیونالیست‌ها و رادیکال‌ها شد و این عوامل به سقوط او در ۱۸۸۵ منتهی گردید. در مارس ۱۸۹۳ به دست یک دیوانه ترور شد و در اثر زخم ناشی از گلوله جان سپرد.

فَشتَ‌الدّبیل

جزیرهٔ کوچکی در حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس که در سال ۱۹۸۶ بحرین و قطر بر سر تصاحب آن با یکدیگر به جنگ پرداختند و بحرین قطر را به اشغال و تصاحب جزیره متهم ساخت. اختلاف دو امیرنشین همچنان ادامه داد.

فضای حیاتی[1]

دکترینی که در آلمان نازی به منزلهٔ یکی از هدف‌های دولت آلمان مورد تبلیغ قرار می‌گرفت. آلمان‌ها برای توجیه مقاصد توسعه‌طلبانه‌شان معتقد بودند که با افزایش جمعیت آلمان، این کشور گنجایش چنان جمعیتی را ندارد. هیتلر و هیملر برآن بودند که آلمان باید در شرق خود خاصه در لهستان، روسیهٔ سفید و اوکراین، فضای حیاتی داشته باشد. به زعم نازی‌ها مردم این مناطق از نظر نژادی پست‌تر از نژاد آلمانی هستند و باید همچون برده و بنده در

1- Lebensraum.

خدمت نژاد برتر (آلمان‌ها) قرار گیرند. اصل واژهٔ فضای حیاتی یک اصطلاح زیست‌شناسی است که از دههٔ ۱۸۷۰ وارد ادبیات سیاسی شد.

فلسطین[1]

سرزمین فلسطین در ۱۵۱۷ جزو امپراتوری ترکان عثمانی درآمد و تا ۱۸ــ ۱۹۱۷ که آلن‌بی سردار انگلیسی آنجا را تسخیر کرد و تحت سرپرستی بریتانیا درآمد بخشی از عثمانی محسوب می‌شد. دورهٔ سرپرستی بریتانیا از ۱۹۲۰ تا ۱۹٤۸ طول کشید. انگلستان از یک‌سو با دعاوی اعراب نسبت به سرزمین فلسطین روبرو بود در حالی که از سوی دیگر بنا به **اعلامیهٔ بالفور** تأسیس خانهٔ ملی یهود را در فلسطین به یهودیان وعده داده بود. در ۱۹۲۱ برخوردهایی در فلسطین بین دو جامعهٔ عرب و یهود روی داد اما در ۹ــ ۱۹۲۸ اوضاع آرام‌تر به نظر می‌رسید. در ۲٦ــ ۲۳ اوت ۱۹٤۵ طی زدوخوردی در اطراف اورشلیم حدود ۲۰۰ نفر کشته شدند. علت این زدوخورد آن بود که اعراب متوجه شدند که طی ۱۰ سال جمعیت یهودیان فلسطین (از طریق مهاجرت) ۲ برابر شده است. سخنان پرشور مفتی اعظم فلسطین، حاج امین الحسینی (۷۵ــ ۱۹۰۰) سبب برانگیخته شدن احساسات ناسیونالیستی اعراب گردید. مهاجرت یهودیان که در سال ۱۹۳۱ حدود ٤۰۷۵ نفر بود به ٦۱۸۵٤ نفر در ۱۹۳۵ رسید و در آن هنگام معادل یک سوم جمعیت اعراب فلسطین بود و بنا به برآورد مفتی اعظم در ۱۹٤۰ تعداد یهودیان از اعراب زیادتر می‌شد و موجودیت عربی فلسطین را تهدید می‌نمود. از مه تا اکتبر ۱۹۳٦ زدوخوردهای یهود- عرب شدت گرفت. انگلستان ناچار به مداخله شد و ۳٤ سرباز انگلیسی در این ماجرا جان خود را از دست دادند. **گزارش پیل** موافق تقسیم فلسطین بود

1- Palestine.

اما به دنبال انتشار این گزارش زدوخوردها شدت گرفت (۱۹۳۷ و ۱۹۳۸).

افراطیون صهیونیست ضمن حمله به اعراب فلسطین به نیروهای انگلیسی هم حمله می کردند تا بدین وسیله بریتانیا را وادار به ازدیاد سهمیهٔ مهاجران یهود به فلسطین سازند. اعراب شکوه داشتند که انگلستان در مورد یهودیان کوتاه می آید و مهاجرت غیرمجاز آنان را نادیده می گیرد. تروریسم یهود که در جریان جنگ دوم جهانی متوقف مانده بود در۱۹۴۶ از سر گرفته شد. **ایرگون زوای لومی** و **دستهٔ اشترن** از سازمان های تروریستی و فعال صهیونیستی بودند. ارنست بوین امیدوار بود که در فلسطین دولتی دو ملیتی برسر کار آید اما این امید بر باد رفت چون فعالیت تروریست های یهود هرگونه امکان همزیستی دو ملت را از میان برد. دولت دموکرات آمریکا هم که به رأی یهودیان آمریکا در انتخابات نیازمند بود حاضر نشد با انگلستان همکاری کند و یهودیان را زیر فشار بگذارد. اعراب هم اصولاً به چنان دولتی (دو ملیتی) روی خوش نشان ندادند. سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ رأی به تقسیم فلسطین داد. سرپرستی بریتانیا بر فلسطین به طور رسمی در ۱۴ مه ۱۹۴۸ پایان یافت اما اعراب از شناسایی دولت جدید اسرائیل سرباز زدند. جنگ فلسطین که از مه ۱۹۴۸ تا ژانویهٔ ۱۹۴۹ ادامه یافت آتش بس شکننده‌ای را به دنبال آورد. اعراب فلسطین امید به مفتی اعظم بسته بودند که در سال های ۵ــ ۱۹۴۲ در آلمان اقامت داشت و بعد در غزه، خود را «رئیس حکومت تمامی فلسطین» اعلام کرد و حملهٔ فداییان فلسطینی را به اسرائیل تشویق نمود. امید فلسطینی ها به مفتی به نومیدی تبدیل شد و فلسطینی ها در فکر برپا کردن سازمان های رزمنده‌ای افتادند که به یاری آنها بتوانند سرزمین غصب شده‌شان را بازپس بگیرند. **الفتح** تبلور این امید فلسطینی ها بود.

فلسطین، قطعنامهٔ تقسیم

مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ زیر فشار ایالات متحدهٔ آمریکا طرح تقسیم فلسطین را به دو کشور یهود و عرب به تصویب رساند. در این طرح، بین‌المللی شدن اورشلیم (بیت‌المقدس) پیش‌بینی شده بود. ترکیب آراء چنین بود: ۲۵ رأی موافق، ۲ غایب، ۱۳ مخالف و ۱۷ ممتنع. ترکیه، افغانستان، ایران و کشورهای عرب رأی مخالف دادند؛ انگلستان، فرانسه، چین و یوگسلاوی رأی ممتنع دادند. در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ با استناد به این قطعنامه، موجودیت اسرائیل اعلام شد.

فلمینگ، الکساندر[1] (۱۹۵۵ ـ ۱۸۸۱)

باکتری‌شناس انگلیسی و کاشف پنی‌سیلین. در لودون، آیرشایر متولد و در کیلمارناک تحصیل کرد. در ۱۹۰۲ در بیمارستان سنت ماری، پَدینگتُن مشغول کار گردید و در ۱۹۳۸ استاد باکتری‌شناسی دانشگاه لندن شد. در ۱۹۲۸، شاید به تصادف، به مطالعهٔ پنی‌سیلین و قدرت میکرب کشی بی‌نظیر آن پرداخت. همراه با فلوری و چِین در ۱۹۴۰، داروی پنی‌سیلین را ساخت و دو سال بعد تولید دارو در مقیاس گسترده آغاز گردید. کشف فلمینگ به عنوان مهم‌ترین کشف در میکرب‌شناسی، بعد از کشف میکرب مالاریا توسط رونالد راس (۱۸۹۷) مورد تحسین جهانیان قرار گرفت. فلمینگ، چِین و فلوری جایزهٔ شیمی نوبل ۱۹۴۵ را به خاطر کشف پنی‌سیلین دریافت کردند.

1- Fleming, Alexander

فِلویدِک[1]

نامی که مقام‌های مجار به اسلواک و روثنیای جنوبی داده‌اند. این مناطق در نوامبر ۱۹۳۸ طبق به اصطلاح نخستین جایزهٔ وین از چکسلواکی جدا و به مجارستان منضم شد. دو شهر کاسا (کوزیچ) و اونگوار (اوژگرود) در این مناطق واقع شده‌اند. فلویدک تا انعقاد پیمان تریانُن (۱۹۲۰) جزو پادشاهی مجارستان بود. مساحت منطقه ۵ هزار مایل‌مربع است و سه‌چهارم جمعیت آن به زبان مجاری سخن می گویند، در مارس ۱۹۳۹ مجارها بقیهٔ روثنیا را به فِلویدک منضم ساختند. در زمستان ۵ــ ۱۹۴۴ ارتش سرخ شوروی وارد منطقه شد و در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۴۵ جمهوری مجارستان اعلام گردید. در پایان ژوئن ۱۹۴۵ چکسلواکی روثنیا را به شوروی واگذار کرد و روثنیا به اضافهٔ جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین، به نام سرزمین ماورای کارپات خوانده شد.

فنلا ← آنگولا

فنلاند[2]

جمهوری فنلاند در دریای بالتیک با ۳۳۷۰۰۹ کیلومترمربع مساحت، جمعیت ۵ میلیون نفر، پایتخت: هلسینکی. از ۱۱۵۴ تا ۱۸۰۹ بخشی از سوئد بود. در ۱۸۰۹ گراندوکی روسیه شد. در ۱۹۱۷ از روسیه جدا شد. روسیه تا ۱۸۹۸ خودمختاری فنلاند را محترم می شمرد اما به مدت ۷ سال سیاست

1- Felvidék. 2- Finland.

روسی کردن فنلاند به شدت ادامه یافت. در **انقلاب ۱۹۰۵** فنلاندی ها اجازه یافتند پارلمانی (دیت) از آن خود از طریق رأی همگانی زن و مرد برگزینند. بازگشت دوبارهٔ ارتجاع به روسیه، بر فنلاند هم تأثیر نهاد و یک دورهٔ اختناق تا ۱۹۱۶ بر کشور حکمفرما شد. این امر احساسات ملی فنلاندی ها را برانگیخت و در ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ با استفاده از فرصت انقلابی در روسیه استقلال خود را اعلام کردند. در طول سال ۱۹۱۸ میان بلشویک های فنلاند از یکسو و «**سفیدها**» به رهبری **مانرهایم** از سوی دیگر زدوخورد بود. محافظه کاران به رهبری پِرسوین هوف‌وود در سال های ۱۸ــ۱۹۱۷ خواهان همکاری با آلمان بودند. اما با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، اینان از صحنه کنار زده شدند. در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ فنلاند دارای قانون اساسی دموکراتیک شد. در سیاست خارجی با سوئد برسر جزایر **آلاند**، و با شوروی برسر منطقهٔ کارلی ــ ۱۸ مایلی لنینگرادــ درگیری داشتند. در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ جنبش فاشیستی (لاپو) کوشید با کودتا و تصویب قوانین ضد کمونیستی حکومت فنلاند را به دست گیرد. شوروی خواهان تجدیدنظر در مرزها و منطقهٔ کارلی بود اما فنلاند این پیشنهاد را رد کرد (نوامبر ۱۹۳۹). این امر سبب جنگی ۱۵ هفته‌ای (۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ تا ۱۲ مارس ۱۹۴۰) بین دو کشور شد. «خط دفاعی مانرهایم» مانع پیشروی شوروی شد اما فنلاند در فاصلهٔ سه ماه یک پنجم نیروی رزمی اش را از دست داد. به موجب پیمان صلح مسکو فنلاند ۱۶ هزار مایل‌مربع از مناطق مرزی را به شوروی واگذاشت. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ دولت فنلاند متحد هیتلر در حمله به شوروی شد به امید اینکه مناطقی از شوروی را ضمیمهٔ کشور سازد. فنلاند باز هم از شوروی شکست خورد و در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ تقاضای صلح کرد.

فنلاند به مرزهای ۱۹۴۰ بازگشت و پتسامو را به شوروی واگذاشت و بدین طریق شوروی با نروژ هم مرز شد. در پورک کالا تسهیلات بندری در اختیار شوروی نهاد. جوهو پاسیکیوی نخست‌وزیر (۶ــ۱۹۴۴)، و رئیس جمهور (۵۶ــ۱۹۴۶) مناسبات دوستانه‌ای با شوروی برقرار کرد و اصل

بیطرفی را در سیاست خارجی پذیرفت. این سیاست را دولت سوسیال دموکرات از پایان جنگ دوم به بعد ادامه داده است. فنلاند در۱۹۵۶ با سوئد، نروژ، ایسلند و دانمارک در «شورای شمالی» شرکت کرد این شورا در زمینه های اقتصادی، فرهنگی و حقوقی فعالیت دارد و از نظر نظامی و سیاسی دارای اهمیت نمی باشد. در ژوئن ۱۹٦۱ فنلاند عضو وابستهٔ **جامعهٔ تجارت آزاد اروپا** شد و در یکم ژانویهٔ ۱۹۷٤ اصل مبادلهٔ آزاد کالاهای صنعتی را با **بازار مشترک اروپا** تصویب نمود. این تعهدات با بیطرفی فنلاند مغایرتی نداشت و اُرهو ککونن رئیس جمهور فنلاند میزبان کنفرانس سران ۳۵ کشور در هلسینکی بود (ژوئیه– اوت ۱۹۷۵). در کنفرانس، مسائل همکاری های مسالمت آمیز در اروپا مورد بحث قرار گرفت (به **کنفرانس هلسینکی** رجوع کنید). **موانو کوئیویستو** از حزب سوسیال دموکرات که برای دو دور به جای ککونن رئیس جمهور فنلاند شده، همان سیاست پیشین کشور را ادامه می‌دهد.

فنیان، انجمن برادری[1]

فنیان قهرمانان افسانه ای ایرلند در سده های دوم و سوم میلادی. در سال ۱۸۵۸ جیمز استفنس در میان مهاجران ایرلندی در ایالات متحده انجمن برادری فنیان را بنا نهاد. این یک سازمان مخفی و انقلابی بود که می خواست با سلطهٔ بریتانیا بر ایرلند مبارزه کند. در مه ۱۸٦٦ انجمن آمریکایی در مرز با کانادا دست به حمله زد. و شاخهٔ انجمن در ایرلند کوشید شهر چستر را در فوریهٔ ۱۸٦۷ تسخیر کند؛ به مقر پلیس حمله برد و با حمله به زندان کلارکن ول و کشتن ۱۲ نفر، زندانیان را آزاد سازد. تفرقه میان استفنس و دیگر رهبران تندرو، و طرد انجمن از سوی کلیسای کاتولیک مانع گسترش این جنبش شدند و در سال ۱۸٦۸ به تدریج به زوال رفت. تأثیر انجمن بر سیاست انگلستان آن بود که **گلادستون** را به چاره‌جویی در مورد ایرلند و حل مشکل آن وادار نمود.

1- Fenian Brotherhood.

فؤاد اول[1] (۱۹۳۹ ـ ۱۸۶۸)

پادشاه مصر (۳۶ـ ۱۹۲۳). نام اصلیش احمد فؤاد و برادر کوچکتر اسماعیل، خدیو مصر ـ فروشندهٔ سهام کانال سوئز به انگلیسی ها ـ و برادر خدیو توفیق ـ که ناکامی اش در ادارهٔ کشور مصر سبب مداخلهٔ انگلیسی ها و اشغال این کشور در ۱۸۸۳ شد ـ بود. در ۱۹۱۷ سلطان، و در ۱۵ مارس ۱۹۲۳ پادشاه مصر شد. دوران پادشاهی او دورهٔ درگیری پادشاه با **حزب وفد**، روابط نه چندان حسنه با بریتانیا، تحسین پادشاه از موسولینی، و آز پایان ناپذیر او به گردآوری ثروت خانوادگی هر چه بیشتر، بود. ملک فؤاد در حالی که هنوز زنده بود از سلطنت برکنار شد و پسر خردسالش **فاروق** جانشین وی گردید.

فورت سومتر[2]

استحکامات و پادگان مدخل بندر چارلستون، کارولینای جنوبی. در واقع می توان گفت **جنگ داخلی آمریکا** از این نقطه آغاز شد. هنگامی که کارولینای جنوبی به برده‌داران جنوب پیوست پادگان مقیم به فرماندهی رابرت آندرسن تسلیم برده‌داران نشد. پرزیدنت بوکانان به او فرمان مقاومت داده بود. **لینکلن** ناوگانی برای یاری رساندن به پادگان محاصره شده گسیل داشت. جنوبی ها در ۱۳ـ ۱۲ آوریل ۱۸۶۱ جزیره را گلوله‌باران کردند و این گلوله‌باران سرآغاز جنگ شد.

فورد، جرالد رودلف[3]

سی و هشتمین رئیس جمهوری ایالات متحده. در ۱۹۱۳ در اُماها نبراسکا

1- Fuad I. 2- Fort Sumter. 3- Ford, Gerald Rudolph

متولد شد. در دانشگاه‌های ییل و میشیگان تحصیل حقوق کرد. در جنگ جهانی دوم در نیروی دریایی کشورش خدمت کرد. عضو مجلس نمایندگان از سوی حزب جمهوریخواه بود (۷۳ — ۱۹٤۸). در سال‌های ۷۳ — ۱۹٦۵ رهبر جمهوریخواهان در مجلس نمایندگان بود. در دسامبر ۱۹۷۳ و به دنبال ماجرای **واترگیت** که ابتدا منجر به استعفای اسپیرو آگنیو معاون **نیکسون** گردید، نیکسون وی را به جای آگنیو برای معاونت ریاست جمهوری به کنگره پیشنهاد کرد. آگنیو به سوء استفاده‌های کلان مالی در زمان تصدی فرمانداری مریلند متهم شده بود. با استعفای نیکسون از مقام ریاست جمهوری در ۹ اوت ۱۹۷٤، فورد جانشین وی شد. او تنها رئیس جمهور تاریخ آمریکاست که بدون رأی مستقیم مردم به این سمت برگزیده شده است. شکست نهایی آمریکا در هندوچین در زمان فورد بود. در ۱۹۷٦ کاندیدای ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه بود اما از رقیب دموکرات خود، کارتر، شکست خورد.

فورد، هانری[1] (۱۹٤۷ — ۱۸٦۳)

کارخانه‌دار آمریکایی. در دربورن، میشیگان، به دنیا آمد و در همانجا درگذشت. پنج سال در دترویت شاگرد کارخانهٔ ماشین‌سازی بود. نخستین اتومبیل را در سال‌های ۳ — ۱۸۹۲ ساخت. در ۱۹۰۳ کمپانی **موتور فورد** را در دترویت بنا نهاد و در ۱۹۰۹ نخستین اتومبیل‌های ارزان و استاندارد را روی خط تولید بیرون داد و با این شیوه یک تکنیک جهانی را بنا نهاد که توسعهٔ سریع صنعت اتومبیل را ممکن ساخت. از لحاظ اجتماعی نیز فورد در صنایع پیشگام بود. ساعات کار روزانهٔ کارگران را به ۸ ساعت کاهش داد و کارگران را در سود کارخانه سهیم نمود و حداقل یک لیره را دستمزد تعیین کرد. در سیاست نیز اقداماتی کرد که بی‌حاصل بود. در ۱۹۱۵ یک «کشتی

1- Ford, Henry

صلح» به اسکاندیناوی اعزام داشت و هدفش میانجیگری بیطرفانه در جنگ جهانی اول بود. با ورود ایالات متحدهٔ آمریکا به صحنهٔ جنگ، تمامی امکانات صنعتی فورد در اختیار ارتش آمریکا قرار گرفت. وی در سال‌های ۱۹-۱۹۰۳ و ۷-۱۹٤۳ رئیس کمپانی فورد بود.

فورستر، بالتازار یوهانس[1]

نخست‌وزیر افریقای جنوبی. در ۱۹۱۵ در ایالت کیپ به دنیا آمد. پس از تحصیلات دانشگاهی به جنبش دست راستی افراطی آفریکانر پیوست و رهبر جناح ستیزه‌جوی آن جنبش (گروه توفان) شد و در سال‌های ۳-۱۹٤۲ به دستور دولت اسموتس توقیف گردید. در ۱۹۵۳ عضو پارلمان افریقای جنوبی از «حزب ناسیونالیست» شد. در ۱۹٦۱ وزیر دادگستری، و مسئول امور زندان‌ها و پلیس شد و اقداماتی برای امنیت کشور علیه «براندازی» انجام داد. در ۱۳ سپتامبر ۱۹٦٦ در پی ترور دکتر فروورد نخست‌وزیر افریقای جنوبی شد. سیاست‌های خشن و ضد مردمی او در اجرای کامل آپارتاید سبب محکومیت رژیم در سراسر جهان شد اما رأی دهندگان سفیدپوست افریقای جنوبی از سیاست‌هایش پشتیبانی کردند و در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۷ با اکثریت عظیمی در انتخابات برنده شد. در سپتامبر ۱۹۷۸ به سبب بیماری از نخست‌وزیری استعفا داد و پست تشریفاتی ریاست جمهوری به وی واگذار گردید. در ٤ ژوئن ۱۹۷۹ از ریاست جمهوری استعفا داد. رسوایی مولدرگیت عامل استعفای وی بود (←افریقای جنوبی).

1- Vorster, Balthazar Johannes

فوزی، محمود

نخست‌وزیر مصر. در ۱۹۰۰ به دنیا آمد در ۱۹۴۰ و نیز سال‌های ۵۸ — ۱۹۵۲ وزیر خارجهٔ مصر بود، و از ۱۹۵۸ تا ۱۹٦٤ وزیر خارجهٔ **جمهوری متحدهٔ عربی**. در سال‌های ۲— ۱۹۷۰ نخست‌وزیر مصر و سپس معاون ریاست جمهوری شد. او در ۱۹٤٦ نمایندهٔ مصر در سازمان ملل و در ۱۹۵۲ سفیر مصر در انگلستان بود.

فوش، فردیناند[1] (۱۹۲۹ — ۱۸۵۱)

مارشال فرانسوی. در تاربه، واقع در ارتفاعات پیرنه زاده شد. پدرش کارمند دولت بود. فوش در جنگ **فرانسه — پروس** ۱۸۷۰ شرکت داشت. در ستاد کل، کارشناس توپخانه بود. بر مانوورهای ارتش آلمان در ۱۹۱۳ از سوی دولت فرانسه نظارت داشت. در سپتامبر ۱۹۱٤ فرمانده ارتش نهم فرانسه در **مارن** بود، سپس در فلاندر فرماندهٔ ارتش فرانسه در **سُم** شد (ژوئیهٔ ۱۹۱٦). در ماه مه ۱۹۱۷ رئیس ستاد **مارشال پتن** شد. اما به دلیل برتری ابتکارهایش نسبت به **پتن** مورد توجه متفقین قرار گرفت و در حملهٔ بزرگ آلمان در آوریل ۱۹۱۸ فرمانده کل ارتش‌های متفقین در جبههٔ باختری شد. و در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ دست به ضد حمله علیه آلمان زد. درپی این ضد حمله و حملهٔ اوت فرانسویان بود که آلمان پیشنهاد متارکه داد (نوامبر ۱۹۱۸). فوش در کنفرانس **صلح پاریس** نقش برجسته‌ای ایفا کرد و **کلمانسو** را تشویق می کرد تا شرایط سنگین‌تری را بر آلمان شکست خورده تحمیل کند. او تنها فرمانده فرانسوی است که انگلیسی ها به وی درجهٔ فیلد مارشالی افتخاری داده و به یادبودش در لندن مجسمه‌ای برپا کرده‌اند.

1- Foch, Ferdinand.

فوشه، ژوزف[1] (۱۸۲۰ – ۱۷۵۹)

سیاستمدار فرانسوی. در نانت زاده شد. در سال‌های ۳ – ۱۷۹۲ از طرفداران دو آتشهٔ روبسپیر بود. به نمایندگی **ژاکوبن‌ها** به ایالت‌های فرانسه سفر می‌کرد و به سبب اعمال خشونت در لیون، سرشناس شد. در ۱۷۹٤ با رُبسپیر در افتاد و به تالین در سقوط رُبسپیر یاری داد. در زمان **دیرکتوار** از طرفداران **باراس** شد. در ژوئیهٔ ۱۷۹۹ وزیر پلیس شد و در زمان ناپلئون نیز عهده‌دار همین سمت بود. نظام جاسوسی‌ای که او در داخل فرانسه ایجاد کرده بود آنقدر برای ناپلئون ارزش داشت که در ژوئیهٔ ۱۸۰٤ وی را وزیر کشور و وزیر پلیس کرد. فوشه پس از ٦ سال به اتهام داشتن مناسبات مخفیانه با انگلستان از سمت خود برکنار گردید. در دوران حکومت صد روزه در ۱۸۱۵ بار دیگر وزیر پلیس شد اما به روابط سرّی خود با **مترنیخ** و لویی هجدهم ادامه داد و همین امر سبب بقای او بعد از سقوط ناپلئون شد. در دوران سلطنت بوربون‌ها نیز مدتی سفیر فرانسه در درسدن بود.

فوکس، چارلز جیمز[2] (۱۸۰٦ – ۱۷٤۹)

وزیر خارجهٔ بریتانیا، او پسر دوم لرد هانری فوکس (۷٤ – ۱۷۰۵) بود. لرد فوکس در پی سوءاستفاده از مشاغل سیاسی‌اش ثروت زیادی اندوخت. فوکس جوان در ایتون و آکسفورد تحصیل کرد. کار سیاسی‌اش را با حمایت از لرد نورث در ۱۷٦۸ آغاز نمود. در ۱۹ سالگی نمایندهٔ مجلس عوام شد. در ۱۷۷٤ در مخالفت با سیاست دولت در آمریکا، به ویگ های راکینگهام پیوست. در سال‌های ۱۷۸۲ و ۱۷۸۳ دو بار وزیر خارجه شد و با لرد نورث از در دوستی درآمد. شکست لایحهٔ هند در ۱۷۸۳ که مورد حمایت فوکس بود

1- Fouché, Joseph   2- Fox, Charles James

سبب شد تا در ۲۰ سال بعدی رابطهٔ او با پیت جوان خصمانه باشد. این خصومت با علاقه‌ای که فوکس به انقلاب کبیر فرانسه نشان می داد و مخالفتش با مشارکت بریتانیا در جنگ با فرانسه، شدت گرفت. فوکس قهرمان دفاع از آزادی های فردی و مطبوعاتی شد. سنتی که برجای نهاد شالودهٔ لیبرالیسم قرن ۱۹ شد که دوستش گری قهرمان آن بود. مخالفتش با جنگ بریتانیا- فرانسه سبب شد تا در سال های ۱۸۰۰ — ۱۷۹۷ از شرکت در مجلس عوام خودداری ورزد. درپی مرگ پیت، فوکس وزیر خارجه شد اما نه ماه بعد درگذشت.

فونیکس پارک، کشتار[1]

گروهی از تندروهای ایرلندی در٦ مه ۱۸۸۲ به توماس برک معاون امور ایرلند و لرد فردریک کاوندیش وزیر جدید امور ایرلند حمله کردند و هر دو را کشتند. یازده ماه بعد ۹ نفر از اعضای گروه ایرلندی محاکمه شدند و ۵ نفرشان به دار آویخته شدند. این کشتار زمانی روی داد که گلادستون و پارنل با یکدیگر همکاری می کردند. پارنل، کشتار انگلیسی ها را محکوم کرد اما این امر موضع مخالفان استقلال ایرلند در انگلستان را سرسخت‌تر کرد. دولت به موجب قانونی — که ۳ سال اعتبار داشت— به پلیس قدرت فوق‌العاده داد و محاکمه توسط هیأت منصفه را منسوخ کرد.

فوهرر[2]

این واژه در آلمانی به معنی «پیشوا» و « رهبر» است. آدولف هیتلر (۱۹٤۵ — ۱۸۸۹) که در ۱۹۳۳ در آلمان به قدرت رسید، این عنوان را برای خود برگزید.

1- Phoenix Park Murders. 2- Führer.

فیشر، جان آربوتنات[1] (۱۹۲۰ ــ ۱۸٤۱)

دریاسالار انگلیسی. در سیلان متولد شد. در ۱۸۵٤ به نیروی دریایی انگلستان پیوست و در ۱۸۵۹ در عملیات نظامی در چین شرکت داشت. در سال های ۱۹۰۲ ــ ۱۸۹۹ فرمانده قوای بریتانیا در مدیترانه، و از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۰ لرد اول دریاداری انگلستان بود. او در این سمت مسئول آماده سازی نیروی دریایی برای مقابله با آلمان در دریای شمال بود. در امر تولید **دردنات ها** نیز فعال بود. فیشر را پس از **نلسون** بزرگترین دریاسالار انگلیسی دانسته اند. اما به سبب تندخویی اش دشمنان فراوانی داشت و با لرد چارلز برسفورد فرمانده ناوگان بریتانیا در کانال مانش در ۹ ــ ۱۹۰۷ درگیری و کشمکش داشت. و در ۱۹۱۰ بازنشسته شد اما در اکتبر ۱۹۱٤ از سوی چرچیل لرد اول دریاداری شد. او به سبب اصرار چرچیل در اعزام ناوگان مدیترانه به **داردانل** و شرکت در عملیات **گالیپولی**، در مه ۱۹۱۵ استعفا داد.

فیصل بن تُرکی

حکمران **آل سعود** (٦ ــ ۱۸۳۱ و ٦٤ ــ ۱۸٤۰). درپی درگذشت **ترکی بن عبداله**، پدرش، جای وی را گرفت. خالدبن سعود با یاری مصر، درعیه را تسخیر نمود و در جنگ ریاض، فیصل را شکست داد. فیصل به اسارت مصری ها در آمد اما پس از آزادی دوباره حکمران شد و سلطهٔ خود را بر نجد گسترش داد. عبداله بن فیصل با درگذشت او، جانشین وی گردید.

1- Fisher, John Arbuthnot

فیصل اول[1] (۱۹۳۳ - ۱۸۸۵)

پادشاه عراق (۳۳- ۱۹۲۱) در طائف به دنیا آمد. سومین پسر حسین، شریف مکه و امیر حجاز، و برادر امیرعبداله پادشاه اردن بود. دوران کودکی را در قسطنطنیه گذرانید. و شورش اعراب علیه عثمانی را در ژوئن ۱۹۱۶ و به همراه پدرش رهبری کرد. مشهورترین فرماندهٔ نظامی اعراب شد و به همراه لورنس در ۳ اکتبر ۱۹۱۸ وارد دمشق گردید. در ۱۹۱۹ مسألهٔ اعراب را در کنفرانس صلح پاریس مطرح کرد. و در ۱۰ مارس ۱۹۲۰ خود را پادشاه سوریه و فلسطین خواند. فرانسویان- که به موجب قرارداد محرمانهٔ سایکس - پیکو سوریه را جزو مناطق نفوذ خود می‌دانستند- فیصل را از سوریه بیرون راندند و انگلیسی ها برای راضی کردن فیصل، با ایجاد کشور عراق، ویرا به پادشاهی آن کشور گماشتند. رفراندومی هم در عراق برگزار شد و با پادشاهی فیصل موافقت گردید. در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ فیصل در عراق تاجگذاری کرد و تا هنگام مرگ بر عراق حکومت کرد. او از یاران و هواداران صمیمی انگلستان در منطقه بود.

فیصل دوم[2] (۵۸ - ۱۹۳۵)

پادشاه عراق (۵۸- ۱۹۳۹). نوهٔ فیصل اول و پسر ملک غازی بود. ملک غازی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ پادشاه عراق بود و هنگامی که در یک سانحه به قتل رسید فیصل که کودک خردسالی بود جانشین وی گردید و امیر عبدالاله برادر ملک غازی نیابت سلطنت را عهده‌دار شد. فیصل با عموزادهٔ خود، ملک حسین، پادشاه اردن مناسبات دوستانه و بسیار نزدیک داشت. این دوستی و قرابت خانوادگی یکی از عوامل ایجاد فدراسیون عراق- اردن بود که انگلستان

1- Feisal I. 2- Feisal II.

در برابر جمهوری متحدهٔ عربی در منطقه علم کرد (فوریهٔ ۱۹۵۸). این اقدام عراق و اردن با استقبال سیاستمدار کهنه کار عراق، نوری سعید نیز مواجه شد. در واکنش به این اقدام، عبدالکریم قاسم و گروهی از افسران میهن‌پرست عراقی دیگر در ۱٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ طی کودتای خونینی فیصل، عبدالاله، نوری السعید و دیگر زمامداران عراق را کشتند و به عمر حکومت سلطنتی خاتمه دادند.

فیصل، ملک

فیصل بن‌عبدالعزیز (۷۵–۱۹۰٦) پادشاه عربستان سعودی (۷۵–۱۹٦٤). در جنگ های بدر با آل‌رشید و خاندان شریف شرکت داشت. پیش از رسیدن به پادشاهی، وزیر خارجه و نخست‌وزیر بود. در ۲۵ مارس ۱۹۷۵ توسط برادرزاده‌اش فیصل‌بن مساعد ترور شد. قاتل در ملاء عام گردن زده شد. فیصل درچارچوب وضع موجود خواهان نوسازی عربستان سعودی و رواج تمدن در این کشور بود.

فیلمور، میلارد[1] (۷٤–۱۸۰۰)

سی امین رئیس جمهور ایالات متحده (۵۲–۱۸۵۰). در نیویورک به دنیا آمد و در بوفالو به وکالت پرداخت. سال های ۵–۱۸۳۳ و ٤۳–۱۸۳۷ عضو مجلس نمایندگان بود. زاکاری تیلور وی را به معاونت خود برگزید و در پی درگذشت تیلور در ژوئیهٔ ۱۸۵۰، فیلمور رئیس جمهور آمریکا شد. او کوشید در مسألهٔ برده‌داری بیطرف بماند و همین امر سبب شد تا در انتخابات ۱۸۵٦ ریاست جمهوری (از حزب «هیچ ندان‌ها») در برابر فرمونت و بوکانان به سختی شکست بخورد.

1- Fillmore, Milard.

فیلیپین[1]

مجمع الجزایر فیلیپین در اقیانوس آرام و در خاور دریای چین واقع شده، شامل ۷ هزار جزیره به مساحت ۳۰۰۰۰۰ کیلومترمربع، با ٤٥ میلیون جمعیت است پایتخت · شهر کوزن. اسپانیا در ١٥٦٥ فیلیپین را مستعمرهٔ خود ساخت و در ۱۰ دسامبر ۱۸۹۸ به دنبال جنگ اسپانیا— ایالات متحده، آنرا به آمریکا واگذار کرد. امیلیو آگوینالدو (١٩٦٤— ١٨٦٩) رهبر میهن‌پرستان فیلیپینی، که در ١٨٩٦ شورشی را علیه اسپانیا رهبری کرده بود از فوریهٔ ۱۸۹۹ تا آوریل ۱۹۰۲ جنبش مقاومتی در برابر اسپانیا به وجود آورد. قانون جونز (ایالات متحده، ١٩١٦) حق تعیین سرنوشت و استقلال مردم فیلیپین را به رسمیت شناخت. در مارس ١٩٣٤ قانون تایدینگز— مک دافی، تضمین دولت ایالات متحده (در ۱۹۳۳) را مبنی اعطای استقلال کامل به فیلیپین در ١٩٤٦، تأیید کرد و یک دورهٔ موقت «مشترک المنافع» را مقرر داشت که در خلال آن، فیلیپین دارای رئیس جمهور و حکومت خودمختار می شد اما کمیسر عالی آمریکایی در زمینه هایی حق وتو داشت. در دسامبر ١٩٤١ ژاپنی ها ضمن حمله به فیلیپین، مانیل، پایتخت کشور را اشغال کردند (۲ ژانویه ١٩٤٢). ژنرال مک آرتور در خلیج مانیل، مقاومتی را سازمان داد که تا مه آن سال ادامه یافت. در ژوئن ١٩٤٤ قوای آمریکایی بار دیگر به فیلیپین آمدند و در فوریهٔ ١٩٤٥ مانیل را تسخیر نمودند و تا ژوئیهٔ آن سال تمامی کشور بجز بعضی مناطق دوردست کوهستانی را تصرف کردند. در ٤ ژوئیهٔ ١٩٤٦ جمهوری مستقل فیلیپین اعلام گردید اما ایالات متحده پایگاه‌های نظامی ای را در نقاط مختلف فیلیپین برای خود حفظ کرد. جنبش کمونیستی **هوکابالاهاپ** با عملیات گستردهٔ پارتیزانی از ١٩٤٦ تا ١٩٥٠ موجودیت رژیم هوادار آمریکا را تهدید می نمود. ماگ سای‌سای، رئیس جمهور دست نشاندهٔ آمریکا در مه ١٩٥٧ در یک سانحهٔ هوایی کشته شد و کارلوس گارسیا معاون وی رئیس

1- Philipine.

جمهور شد. دیوسدادو ماگاپاگال از حزب لیبرال در ۱۹٦۲ جای گارسیا را گرفت و در نوامبر ۱۹٦۵ در رقابت با مارکوس از «حزب ناسیونالیست» شکست خورد. مارکوس از ۱۹٦۵ به بعد با قبضه کردن تمامی قدرت سیاسی، بر کشور حکومت می‌کرد. درژانویهٔ ۱۹۷۲ ضمن اعلام حالت فوق‌العاده، در فیلیپین حکومت نظامی اعلام شد و طبق تجدیدنظر در قانون اساسی، مقرر شد که فرمان‌های رئیس جمهور در حکم قانون باشد. بحرانی که در ۱۹۸۳ درپی کشته شدن بنینو آکینو ــ که از ایالات متحده به قصد مبارزهٔ سیاسی با فردیناند مارکوس به فرودگاه فیلیپین وارد شد و در همانجا به وضع مرموزی به قتل رسید ــ مارکوس و تمامی هیأت حاکمه را با دردسر بزرگی مواجه ساخت. همسر آکینو به نام کورازون آکینو در مخالفت با دیکتاتوری وابستهٔ مارکوس در رأس «جنبش شهروندان ملی و مستقل برای انتخابات آزاد» قرار گرفت و در ۲۹ فوریه در انتخابات ریاست جمهوری، بر مارکوس پیروز شد. مارکوس فرار کرد و احزاب و سازمان‌های سیاسی آزادی خود را بازیافتند.

فیومه (رایکا)[1]

یافیوم بندر عمدهٔ بازرگانی هنگری در اواخر سدهٔ نوزدهم. جمعیت آن بیشتر کروات و ایتالیایی هستند. در کنفرانس صلح پاریس یوگسلاوی و ایتالیا هر دو مدعی حاکمیت براین بندر بودند. هنگامی که بحث برسر آیندهٔ بندر جریان داشت دانونتسیو ناسیونالیست ایتالیایی، شهر و بندر فیومه را تسخیر کرد و تا ۱۹۲۱ آنرا در کنترل خویش نگاه داشت. با به قدرت رسیدن موسولینی نقشهٔ اعلام فیومه به عنوان بندر آزاد کنار نهاده شد و درژانویهٔ ۱۹۲٤ یوگسلاوی

1- Fiume (Rijka).

الحاق بخش اعظم آنرا به ایتالیا پذیرفت و بندر کوچک سوشاک به یوگسلاوی داده شد.

فیومه در زمان موسولینی از رونق افتاد زیرا موسولینی نمی‌خواست فیومه رقیب تریست و ونیز گردد. از ۱۹۲۷ مجارهای مقیم بندر از امتیازهای ویژهٔ تجاری برخوردار شدند و با شکست ایتالیا، یوگسلاوی مدعی حاکمیت بر فیومه شد (۱۹٤۵) و پیمان‌های صلح پاریس در ۱۹٤۷ رسماً الحاق آنرا به یوگسلاوی اعلام نمودند.



قابوس، سلطان

قابوس بن سعید پادشاه عمان و مسقط. در ۱۹۴۲ متولد شد در سند هرست انگلستان تحصیل کرد. در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۷۰ با محاصرهٔ کاخ سطنتی پدرش در سلاله (پایتخت مسقط)، وی را از سلطنت برکنار کرد و خود جانشین وی شد. قابوس به نوسازی کشور پرداخت و با برخی ممالک رابطهٔ سیاسی فعال برقرار کرد. برای سرکوب جنبش انقلابی ظفار از شاه ایران و دولت انگلستان کمک نظامی خواست و به یاری این دو، جنبش را سرکوب کرد. عمان از زمان به قدرت رسیدن قابوس، دیپلماسی فعالی را در سطح منطقه در پیش گرفته است.

قاره‌ای، نظام[1]

محاصرهٔ دریایی انگلستان توسط ناپلئون اول و به موجب فرمان برلین مورخهٔ ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶. بنا به فرمان مذکور بندرهای قارهٔ اروپا به روی کشتی های انگلیسی بسته می شد و هر کشتی بیطرفی نیز که وارد بنادر بریتانیا می شد با آن به منزلهٔ یک کشتی انگلیسی رفتار می کردند. روسیه پس از پیمان **تیلسیت** در ۱۸۰۷، و اسپانیا و پرتغال نیز در ۱۸۰۸ به نظام قاره‌ای پیوستند. در سال ۱۸۰۸ نظام قاره‌ای کارآیی خود را نشان داد اما به تدریج ابتدا اسپانیا و پرتغال و سپس روسیه از اجرای مقررات آن طفره رفتند. در

1- Continental System.

خود فرانسه نیز طبقهٔ متوسط که پایه‌های حکومت ناپلئون را تشکیل می‌دادند چون از نظام قاره‌ای زیان می‌دیدند خواهان لغو آن شدند و سرانجام در مارس ۱۸۰۹ ناپلئون اجازهٔ دادوستد با انگلستان را صادر کرد.

قاسم، عبدالکریم (۶۳ــ ۱۹۱٤)

رهبر عراق (۶۳ــ ۱۹۵۸). پدرش مقصود قاسم در ۱۹٤۱ از موصل در برابر قوای انگلیسی دفاع کرد. عبدالکریم قاسم وارد خدمت نظام شد. در جنگ با کردهای عراق و در نبرد ۱۸٤۸ فلسطین شرکت کرد و به اخذ نشان‌های لیاقت نائل آمد. او حتی فرمان آتش‌بس دولت عراق با اسرائیل را برای چند ماهی ناشنیده گرفت. در کودتای نظامی ۱٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ **فیصل**، **نوری السعید** و **عبدالاله** را کشت و اعلام جمهوری کرد. قاسم خود را نخست‌وزیر و فرماندهٔ کل قوا خواند. روابط او با **عبدالناصر** تیره شد. عراق را از پیمان بغداد خارج ساخت. با شوروی و دیگر کشورهای کمونیست رابطهٔ فعال برقرار نمود و به کمونیست‌های عراق نیز آزادی فراوانی داد. دوست و همکارش **عبدالسلام عارف** و **رشیدعالی گیلانی** را از کار برکنار و زندانی نمود. شورش ۱۹۶۱ کردان عراق را سرکوب کرد. و در همان سال مدعی حاکمیت عراق بر کویت شد و خلیج فارس را خلیج عربی نامید. او موفق شد ۹۹/۵ درصد از اراضی تحت امتیاز شرکت نفت عراق را از آن شرکت پس بگیرد. در کودتای ۸ فوریهٔ ۱۹۶۳، به رهبری **عبدالسلام عارف** کشته شد.

قاهره، کنفرانس[1]

کنفرانس عالی چرچیل- روزولت و مقدمهٔ برگزاری **کنفرانس تهران** . این کنفرانس که از ۲۲ تا ۲۶ نوامبر ۱۹۴۳ در قاهره برپا شد بیشتر به مسائل خاوردور پرداخت و **چیانکای شک** رهبر وقت چین نیز در کنفرانس شرکت کرد. در کنفرانس تسلیم بی قیدوشرط ژاپن، و پس گرفتن تمامی سرزمین‌هایی که از ۱۸۹۴ به بعد به ژاپن الحاق شده بود، مورد تأکید قرار گرفت.

قبرس[2]

جزیره‌ای در مدیترانهٔ خاوری به مساحت ۹۲۵۱ کیلومترمربع با جمعیتی حدود یک میلیون نفر، مرکز: نیکوزیا. در ۱۵۷۱ ترکان عثمانی، قبرس را از تصرف ونیزی‌ها خارج کردند و تا ۱۹۱۴ برآن حکمروایی داشتند. کنوانسیون ۱۸۷۸ قبرس به بریتانیا اجازه داد تا به منظور حمایت از عثمانی در برابر روسیه، **قوایی** در جزیره نگاه دارد. با ورود عثمانی به جنگ جهانی اول در کنار آلمان، انگلستان قبرس را به تصرف خود درآورد. **کنستانتین اول** پادشاه یونان در ۱۹۱۵ با پیشنهاد بریتانیا مبنی بر ورود یونان به جنگ با آلمان به ازای پس گرفتن قبرس مخالفت کرد و بدین ترتیب در ۱۹۲۵ قبرس رسماً مستعمرهٔ بریتانیا شد. یونانی‌ها به این عنوان که چهارپنجم جمعیت جزیره را تشکیل می‌دهند خواهان الحاق به یونان (**انوزیس**) بودند، آشوب‌های سال ۱۹۳۱ سبب انحلال شورای قانونگذاری جزیره شد. دولت کارگری بریتانیا در ۱۹۴۸ قانون اساسی جدیدی برای قبرس پیشنهاد کرد اما یونانیان جزیره به این دلیل که قانون مزبور در مورد پیوند مخصوص قبرس با یونان سخنی نگفته است با آن به مخالفت برخاستند. در ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳ **ایدن** وزیر خارجهٔ بریتانیا

1- Cairo Conference.

2- Cyprus.

پیشنهاد جامعهٔ یونانی قبرس را رد کرد. بنا به این پیشنهاد، قبرس به یونان ملحق می شد (اِنوزیس). افراطی های اِ.او.کا. به رهبری گریواس به مدت چهار سال فعالیت تروریستی و بمب گذاری کوشیدند اوضاع قبرس را ناآرام کنند. درگیری ا.او.کا. با بریتانیا سبب بحرانی شدن مناسبات یونان- بریتانیا گردید و عزم ترکیه بر حمایت از حقوق اقلیت ترک جزیره بر وخامت اوضاع افزود و مناسبات یونان- ترکیه را تنش‌آلود ساخت. اسقف ماکاریوس رهبر دینی جامعهٔ یونانی در ۱۹۵۶ از سوی فرماندار انگلیسی قبرس به سیشلز تبعید شد زیرا بیم آن می رفت که ماکاریوس با ا.او.کا. در ارتباط باشد. او در آوریل ۱۹۵۷ اجازه یافت به آتن بازگردد. ماکاریوس مسألهٔ قبرس- یونان را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد. به ابتکار سرِ هیو فوت، فرماندار انگلیسی قبرس، و به دنبال یکرشته مذاکره در زوریخ و لندن (فوریهٔ ۱۹۵۹)، قبرس در ۱۴ اوت ۱۹۶۰ جمهوری مستقل و عضو مشترک‌المنافع گردید.

در انتخابات دسامبر ۱۹۵۹ ماکاریوس رئیس جمهور و فاضل کوچوک رهبر ترک های جزیره معاون وی شد. مناسبات رئیس جمهور و معاون او به همان تیرگی مناسبات دو جامعهٔ ترک و یونانی جزیره بود. سازمان ملل متحد در آوریل ۱۹۶۴ قوای حافظ صلح به قبرس اعزام داشت تا مانع درگیری و جنگ یونان و ترکیه برسر قبرس گردد. در همین اوان میان ا.او.کا و هواداران ماکاریوس نیز درگیری‌هایی روی می داد. ماکاریوس از چند توطئهٔ ترور جان به در برد. در ۱۹۷۰ جامعهٔ ترک جزیره اعلام کرد که مجلس نمایندگان نیکوزیا را قبول ندارد و در شمال قبرس برای خود مجلسی انتخاب کرد. در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۷۴ هواداران یونانی ا.او.کا که در گارد ملی قبرس خدمت می کردند علیه ماکاریوس دست به کودتا زدند. ماکاریوس فرار کرد و به خارج از کشور رفت. با این کودتا آشوب، قبرس را فرا گرفت. دولت ترکیه فرصتی مناسب برای مداخله در قبرس یافت و به یاری نیروهای مسلح، قسمت شمالی جزیره را اشغال کرد. ترک ها در این بخش «دولت فدرال ترک» را ایجاد کردند و یونانی ها را مجبور به تخلیهٔ این قسمت کردند. قبرس عملاً تجزیه شد.

تلاش‌هایی برای سازش میان ماکاریوس ـ که از تبعید بازگشته و به قدرت رسیده بود ـ و ترک‌ها در جریان بود که ماکاریوس بناگهان درگذشت (۳ اوت ۱۹۷۷) و سیپروس کیپریانو جانشین وی گردید. در فوریهٔ ۱۹۸۸ طی انتخاباتی جورج واسیلیوف (منفرد) بر رقیب خود گلانکاس کلریدس از حزب محافظه کار پیروز شد و به ریاست جمهوری رسید. در ۱۹۸۵ ترک‌ها «دولت مستقل ترک‌های قبرس» را اعلام کردند اما بجز ترکیه کسی این دولت را به رسمیت نشناخته است.

قدرت سیاه[1]

مبارزان فعال جنبش سیاهان در ایالات متحده از ۱۹۵۷ با به کار گرفتن این اصطلاح، کوشیدند تا نشان دهند **جنبش حقوق مدنی** در کنترل سیاهان این کشور است و اعلام کردند که از تمامی وسایل و امکانات ـ هم قدرت رأی‌دهی سازمان یافتهٔ سیاهان، و هم توسل به اقدام‌های خشونت‌آمیز ـ به منظور پیشبرد و حفظ منافع سیاهان آمریکا استفاده خواهند کرد. جنبش با مسأله جذب و همگونگی سیاهان در جامعهٔ آمریکا مخالف بود در حالی که سازمان‌های پیشین درچنان مسیری فعالیت می کردند.

قُدسی، ناظم

رئیس جمهور سوریه. در ۱۹۰۵ در حلب زاده شد و در ۱۹۳۶ به نمایندگی از همین شهر به پارلمان راه یافت. سال‌های ۵ ـ ۱۹۴۴ سفیر سوریه

1- Black Power.

در ایالات متحده؛ سال ۱۹٤۹ وزیر امورخارجه؛ سال‌های ۵۱ــ ۱۹۵۰ نخست‌وزیر؛ و سال‌های ٦ ــ ۱۹۵٤ رئیس پارلمان بود. درپی وحدت سوریه ــ مصر، ناظم القدسی از سیاست کناره‌گیری کرد. درپی کودتای ۲۸ سپتامبر ۱۹٦۱ که سوریه از مصر جدا شد ناظم القدسی معاون دبیرکل حزب خلق به ریاست جمهوری سوریه برگزیده شد و به دنبال کودتای بعثی ۸ مارس ۱۹٦۳ از سمت خود برکنار و زندانی شد.

قرارداد دولت‌ها با پاپ[1]

قراردادی میان پاپ و یک قدرت این جهانی (که معمولاً یک دولت است) به منظور حل مسائل کلیسایی. مشهورترین قراردادها قرارداد پاپ پی هفتم و ناپلئون اول در ۱۸۰۱ بود. مشاوران ناپلئون با این قرارداد مخالف بودند اما ناپلئون در این رهگذر دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی جدا کردن کلیسا از سلطنت‌طلبان، و دیگری ایجاد نگرانی و احساس عدم اطمینان در میان خریداران املاک کلیسا. ناپلئون اسقف‌ها را «کمال اخلاقی»، و کشیشان روستا را نمایندگان دولت، و کاتولیسیسم را مذهب اکثریت فرانسویان دانست. آزادی عبادت تضمین شد و سازمان اسقفی جدیدی ایجاد شد و مقرر گردید اسقف‌ها از سوی ناپلئون نامزد و توسط پاپ منصوب گردند. مقرری اسقف‌ها و کشیش‌ها به عهدهٔ دولت افتاد. این قرارداد در آوریل ۱۸۰۲ به صورت بخشی از «قانون عمومی عبادت» به تصویب رسید و وجود سایر مذاهب و فرقه‌های مذهبی نیز به رسمیت شناخته شد. و ناپلئون بی مشورت با پاپ، موادی را در قانون مذکور گنجانید که کلیسا را تابع نظارت دقیق دولتی می‌کرد. مناسبات کلیسا ــ ناپلئون خاصه در دورهٔ ۱٤ ــ ۱۸۰۹ که ناپلئون، پاپ را درساووی‌زندانی کرد به تیرگی گرایید، جز دورهٔ کوتاه ۱٤ ــ ۱۹۰۵ و

1- Concordat.

سلطهٔ حکومت ضد کلیسائی جمهوری سوم، دولت‌های بعد از ناپلئون همگی مواد قرارداد ۱۸۰۱ را محترم شمرده و مراعات کرده‌اند. قراردادهای دیگری نیز میان پاپ و سایر دولت‌ها منعقد شده است از آن جمله‌اند: با اسپانیا در ۱۸۵۱؛ با اتریش در ۱۸۵۵؛ با موسولینی در ۱۹۲۹ (پیمان‌های **لاتران**)؛ با آلمان نازی در ۱۹۳۳.

قسطنطنیه، قراردادهای[1]

در مارس— آوریل ۱۹۱۵ بریتانیا و فرانسه به موجب یک رشته تعهدات سرّی پذیرفتند که در پایان جنگ، قسطنطنیه و زمین‌های اطراف داردانل و بسفر به روسیه واگذار شود به شرط آنکه دو دولت انگلستان— فرانسه نیز به هدف‌های خویش در خاوردور و جاهای دیگر دست یابند. این قراردادها از آن‌رو اهمیت داشتند که در سیاست سنتی دو دولت فرانسه و انگلستان نسبت به **مسألهٔ مشرق** تغییر عمده‌ای را نشان می‌دادند. فرانسه و بریتانیا از آن بیم داشتند که اگر پاداش پر ارزشی به روسیه ندهند آن دولت به صلح جداگانه با آلمان اقدام کند و آنها را در برابر آلمان تنها بگذارد. البته این قراردادها بعداً باعث دردسر دو دولت شد زیرا درپی وقوع انقلاب بلشویکی ضمن اینکه کمونیست‌ها همهٔ معاهده‌های تزاری را بی‌اعتبار اعلام کردند، با انتشار همهٔ موافقت‌نامه‌های سری در بهار ۱۹۱۸ هم خشم لیبرال‌های دو کشور مذکور و نیز ایالات متحده را برانگیختند و هم بر مقاومت عثمانی‌ها در برابر متفقین افزودند.

1- Constantinople Agreements.

قوّت‌لی، شُکری[1] (۱۹۶۷ – ۱۸۹۱)

رئیس جمهور سوریه. از فعالان مبارزه با استعمار فرانسه که به خاطر این مبارزه‌ها چندین بار به زندان افتاد. در ۱۹۲۰ در حکومت ملک فیصل شرکت کرد. اما فرانسه، فیصل را از سوریه بیرون راند و قوّت‌لی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به حالت تبعید در مصر و عربستان به سر برد. در ۱۹۳۶ بار دیگر وارد دولت شد و پست وزارت دارایی به وی سپرده شد. سال‌های ۴۹ – ۱۹۴۳ و ۸ – ۱۹۵۵ رئیس جمهور سوریه بود. در ۱۹۵۸ به دنبال وحدت سوریه و مصر به ریاست عبدالناصر، قوت‌لی از پست خود کناره گرفت.

قومی (سوریه)، حزب

آنتوان سعاده (۴۶ – ۱۹۰۴). در ۶ نوامبر ۱۹۳۲ این حزب را به صورت مخفی بنا نهاد. این حزب دست راستی افراطی خواهان ایجاد سوریهٔ بزرگ شامل سوریهٔ کنونی، لبنان، اردن، فلسطین، عراق و قبرس بود. این حزب بیشتر هوادار آلمان بود و در لبنان و سوریه هواداران مؤمن و سرسختی داشت. سیاستمداران سوریه و لبنان از این حزب برای اعمال فشار بر یکدیگر استفاده می‌کردند. حزب در تمامی جریان‌های سوریه و لبنان رویاروی نیروهای ترقی خواه بود. حسنی زعیم رهبر سوریه با وساطت ملک فاروق پادشاه مصر، آنتوان سعاده را دستگیر و به لبنان تحویل داد (حزب قومی در لبنان جنگ مسلحانه‌ای به راه انداخته بود) سعاده در دادگاه صحرایی لبنان محاکمه و در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۴۶ اعدام شد. هواداران او حسنی زعیم و ریاض الصلح رهبران سوریه و لبنان را – که در قتل او دست داشتند– در اندک مدتی ترور کردند. حزب سرانجام در ژانویهٔ ۱۹۶۲ از سوی دولت لبنان غیرقانونی اعلام شد و فعالیت‌های آن پایان یافت.

1- Quwatli, Shukri.

قیمومت، سرزمین های تحت[1]

به سرزمین‌هایی گفته می شود که تحت سرپرستی بین‌المللی قرار می گیرند و سازمان ملل متحد بر ادارهٔ سرزمین غیرخودمختار نظارت می‌کند. سرزمین گینهٔ جدید تحت قیمومت استرالیا، جزایر اقیانوس آرام تحت سرپرستی ایالات متحده از جمله چنین سرزمین هایی بوده اند.

هر قلمرو تحت قیمومت تابع قرارداد قیمومت بین سازمان ملل متحد و کشور اداره‌کننده است. کشور اداره کننده باید با اجرا و پیشبرد حقوق بشر، و آزادی های اساسی در سرزمین تحت قیمومت موافقت داشته باشد و مردم سرزمین را برای استقلال یاری دهد و آماده سازد. و هر ساله وضعیت سرزمین را به سازمان ملل گزارش دهد. شورای قیمومت یکی از ٦ رکن اصلی سازمان ملل متحد است که در نظارت بر سرزمین‌های تحت قیمومت به مجمع عمومی یاری می دهد.

شورا شامل: (۱) کشورهای اداره کننده؛ (۲) اعضای دائمی شورای امنیت که جزو کشورهای اداره کننده نیستند؛ (۳) و تعدادی اعضای دیگر (به مدت ۳ سال) است که از سوی مجمع عمومی برگزیده می‌شوند تا ترکیب کشورهای اداره کننده و غیراداره کننده را متعادل سازند.

تا زمانی که سرزمین تحت قیمومت به استقلال یا خودمختاری نرسیده است دولت اداره کننده حق قانون‌گذاری و ادارهٔ سرزمین را طبق قرارداد قیمومت برعهده دارد. مگر مناطقی از سرزمین که از سوی دولت اداره کننده «استراتژیک» اعلام شود که در آن صورت ادارهٔ آن قسمت ها برعهدهٔ شورای امنیت و شورای قیمومت است.

1- Trusteeship Territories.



کائوتسکی، کارل[1] (۱۹۳۸ — ۱۸۵۴)

سوسیالیست اروپایی. در پراگ متولد شد. در جوانی از دوستان مارکس بود. از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۸ در مقام عضو برجستهٔ حزب سوسیال دموکرات آلمان، با رویزیونیسم برنشتاین از یکسو، و تندروی مارکسیستی از سوی دیگر مخالفت می‌ورزید. به عنوان یک صلح‌طلب، جنگ جهانی اول را مردود شمرد، اما در همان حال با انقلاب بلشویکی و تبدیل جنگ جهانی به انقلاب جهانی نیز مخالف بود و دیکتاتوری پرلتاریا را انحرافی از مارکسیسم می‌دانست. در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ با نشر اسناد دیپلماتیک آلمان، چهرهٔ رسوای رژیم پادشاهی آن کشور را برملا نمود. به وین رفت و مورد استقبال سوسیال دموکرات‌های این شهر قرار گرفت و مقدمش به عنوان نظریه‌پرداز سوسیالیسم گرامی داشته شد. در ۱۹۳٤ شهروندی چکسلواکی را پذیرفت اما تا اشغال وین توسط نازی‌ها در این شهر باقی ماند و از آنجا به هلند رفت و سال بعد در این کشور درگذشت. لنین که بسیاری از نظریه‌های کائوتسکی را در مباحث مارکسیستی می‌پذیرفت، خودداری وی را در تحریم جنگ امپریالیستی نشانهٔ گرایش کائوتسکی به رویزیونیسم دانست و از آن پس از کائوتسکی در دنیای کمونیستی به عنوان یک رویزیونیست نام برده شد.

1- Kautsky, Karl.

کائوکی، نگوین[1]

نخست‌وزیر ویتنام‌جنوبی. وی در ۱۹۶۵ با حمایت آمریکا و به همراه ژنرال نگوین وان‌تیو قدرت را در ویتنام جنوبی به دست گرفت و تا آزاد شدن سایگون در ۱۹۷۵ براین کشور حکومت کرد.

کائوندا، کِنِت داوید[2]

رئیس جمهور زامبیا. در ۱۹۲٤ در لوبوا در رودزیای شمالی تولد یافت. ابتدا معلم و مدیر مدرسه بود، سپس در معادن مس زامبیا مسئولیت‌های رفاهی برعهده گرفت. در ۱۹۵۸ به جرم سازماندهی کنگرهٔ ملی افریقایی زامبیا زندانی شد. در ۱۹۶۰ آزاد شد و رهبری «حزب مستقل ملی متحد» را برعهده گرفت. این حزب با **فدراسیون رودزیا و نیاسالند** مخالفت می کرد. پیروزی انتخاباتی او منجر به از هم پاشیده شدن فدراسیون در دسامبر ۱۹۶۳ گردید. دکتر کائوندا در ژانویهٔ ۱۹۶٤ نخست‌وزیر رودزیای شمالی شد و بر تدوین قانون اساسی ای که استقلال کامل جمهوری زامبیا را تأمین می کرد، نظارت نمود (مارس ۱۹۶٤). در دورهٔ ریاست جمهوری‌اش کوشید تندورهای زامبیا را – خاصه در اوج تنش در **رودزیای جنوبی** – کنترل نماید. تلاش در راه وحدت کشوری که ۷۰ قبیله را در برمی گیرد، ظاهراً بهانه‌ای به دست کائوندا داده تا با ایجاد نظام تک حزبی و حکومت خودکامه، آزادی‌های اساسی کشور، را زیرپا بگذارد (۱۹۷۲). قانون اساسی ژوئیهٔ ۱۹۷۳ بر موقعیت ممتاز و منحصر به فرد حزب «مستقل ملی متحد» صحه نهاد.

1- Caoky, Nguyen 2- Kaunda, Kenneth David.

کابِت، ویلیام[1] (۱۸۳۵ – ۱۷۶۳)

روزنامه‌نگار و نویسندهٔ انگلیسی. پدرش کارگر کشاورزی در فارنهایم، ساری بود. سال های ۹۱ – ۱۷۸٤ را در خدمت ارتش انگلستان در کانادا به سربرد. در۱۷۹۲ درپی افشا کردن فساد ارتش درجزوه ای، به فرانسه رفت وازآنجا به خاطروضع انقلابی این کشورعازم ایالات متحده شد. هفت سال درفیلادلفیا روزنامه‌نگاری کرد و مدافع سیاست بریتانیا بود و عقاید تام پین، نظریه‌پرداز انقلاب آمریکا را مورد انتقاد شدید قرار داد. در ۱۸۰۰ به لندن بازگشت و در پال‌مال کتابفروشی دایر کرد و هفته‌نامهٔ «ویکلی رجیستر» را منتشر ساخت. این مجله بازتاب کنندهٔ نظریات رادیکال و فردگرایانه بود. سپس نشریهٔ «مذاکرات پارلمانی» را منتشر کرد. در ۱۸۱۰ به خاطر حمله به سیاست شلاق زدن در ارتش، به دو سال زندان و پرداخت هزار لیره محکوم گردید. سال های ۱۹ – ۱۸۱۷ را در آمریکا گذرانید و در بازگشت به انگلستان، استخوان های تام پین، رقیب قلمی سابقش را به انگلستان آورد. در ۱۹۲۰ تصمیم گرفت از لندن و زندگی شهری دست بردارد و به روستا پناه ببرد. در این رهگذر دفاع از نظام رو به مرگ کشاورزی سنتی را برعهده گرفت. در ۱۸۳۱ به خاطر تبلیغ اصلاحات، از سوی دولت متهم به تحریک شد اما با مهارت از خود دفاع کرد و تبرئه شد. در ۱۸۳۲ درپارلمان اصلاح شده عضویت یافت. از لحاظ عشق به زندگی ایدآلی روستایی بیشتر به یک توری شباهت داشت اما اندیشه های او در مورد رفرم پارلمانی و افکار رادیکالی و نفرت از مظاهر بی‌عدالتی، رادیکال بود.

1- Cobbett, William

کابْدِن، ریچارد[1] (٦٥ – ١٨٠٤)

سیاستمدار رادیکال انگلیسی. در یک خانوادهٔ کشاورز در ساسکس زاده شد. در منچستر انتشار جزوه‌های سیاسی را با دو هدف عمده دنبال می کرد (١٨٣٥): خلع سلاح و تجارت آزاد. در سیاست اقتصادی معتقد بود که دخالت دولت در این زمینه باید به حداقل برسد. در **جامعهٔ مخالفان قانون غله** به همراه **برایت** سمت رهبری داشت. در این راه مبالغ چشمگیری از ثروت شخصی را خرج کرد. او و **برایت** با **جنگ کریمه** به مخالفت برخاستند. کرسی نمایندگان مجلس عوام را که از ١٨٤١ به خود اختصاص داده بود از دست داد. در ١٨٥٩ بار دیگر به مجلس عوام راه یافت ولی دعوت **پالمرستون** را برای عضویت در کابینه نپذیرفت. او ترجیح داد سیاستمداری مستقل بماند تا در مواقع مقتضی از سیاست‌های نادرست دولت به انتقاد بپردازد. مسئولیت انعقاد پیمان تجاری با فرانسه در ١٨٦٠ با او بود. این قرارداد تعرفه‌های گمرکی بین دو کشور را کاهش داد. در جریان **جنگ داخلی آمریکا** در تحکیم روابط دولت پالمرستون با **آبراهام لینکلن** کوشید.

کابرال، آمیلکار (٧٣ – ١٩٢٥)

از رهبران «حزب افریقائی استقلال گینهٔ بیسائو و دماغهٔ سبز». در ١٩٥٦ رهبر جنبش رهایی‌بخش خلق گینه شد. او تحصیل کردهٔ لیسبون بود و درجهٔ مهندسی کشاورزی داشت. به «جبههٔ استقلال ملی» به رهبری دوکوناکری پیوست. در سال ١٩٦٣ جنگ مسلحانه را آغاز نمود و در ١٩٦٤ در نواحی آزاد شده از سلطهٔ استعمار پرتغال دست به تشکیل «حزب افریقائی استقلال گینهٔ بیسائو و دماغهٔ سبز» زد. و در همین مناطق جمهوری گینهٔ بیسائو را اعلام کرد (١٩٧٢). عوامل دولت پرتغال در ژانویه ١٩٧٣ او را ترور کردند.

1- Cobden, Richard

کابینه‌ای، نظام[1]

کابینهٔ بریتانیا، به صورت کمیتهٔ عالی اجرایی پارلمان، از اوایل سدهٔ هجدهم از درون «شورای سلطنتی» پدید آمد و در زمان نخست‌وزیری والپول در دهه ۱۷۲۰ موقعیتی قانونی در قانون اساسی یافت. اما در آغاز از سازماندهی درستی برخوردار نبود و تنها به روزگار پیل و بعد از آن به صورت امروزی آن در آمد. تا ۱۹۱۶ که کابینه دارای یک دبیرخانه شد مذاکرات آن سرّی بود و ثبت نمی‌شد. در آن هنگام کابینهٔ جنگی به عنوان یک گروه اجرایی درون پارلمان که می‌بایست در مواقع اضطراری تصمیم‌های مهمی بگیرد تشکیل گردید. در این کابینه سیاستمداران جرگهٔ مشترک‌المنافع نیز عضویت داشتند و عضو کابینه موظف نبود در رأس وزارتخانه‌ای انجام وظیفه نماید. در ایالات متحده، جورج واشنگتن در پایان سال ۱۷۹۱ سران وزارتخانه‌ها را به تشکیل جلسه‌ای فراخواند و از آن به بعد سران وزارتخانه‌ها و رئیس جمهور، کابینهٔ این کشور را تشکیل می‌دهند. اما تنها در زمان ریاست جمهوری آدامز (۱۸۰۱ — ۱۷۹۷) جلسات منظم کابینه تشکیل شد. کابینهٔ ایالات متحده هم از نظر تعداد (حداکثر ۱۲ نفر) و هم از نظر قدرت، محدودتر از کابینهٔ انگلستان است.

*

کاپوره‌تّو، نبرد[2]

۲۴ اکتبر تا ٤ نوامبر ۱۹۱۷. در دو سال نخست جنگ اول جهانی نیروهای ایتالیا در امتداد رود ایزونتسو یازده بار با اتریشی ها درگیر شدند و تنها ۱۰ مایل پیشروی کردند. در پاییز سال ۱۹۱۷ **دولت های مرکز** با ٦ لشکر آلمانی و ۹ لشکر اتریشی در ایزونتسو به خطوط دفاعی ایتالیا در کاپوره‌تّو حمله کردند و آنها را

1- Cabinet System. 2- Caporetto, Battle of

درهم شکستند. در یک روز به اندازهٔ ۲ سال ونیم ایتالیا پیشروی کردند. سیصد هزار ایتالیایی اسیر و به همین تعداد فراری شدند و تنها رسیدن قوای کمکی انگلستان و فرانسه، به همراه ناتوانی اتریشی ها در رساندن سازو برگ جنگی، سبب تثبیت قوای ایتالیا گردید و جلوپیشروی اتریش— آلمان سد شد. این شکست بازتاب سیاسی گسترده‌ای داشت. ارتش ایتالیا تحقیر شده بود و فاشیست ها با انگشت گذاشتن برروی این نقطه ضعف در سال های بعد خواهان زدودن اثرات لکهٔ ننگ کاپورهتّو شدند.

کاتربراس، نبرد[1] (۱۶ ژوئن ۱۸۱۵)

پیش زمینهٔ نبرد واترلو. ناپلئون به مارشال نی فرمان داد در کاتربراس جلو پیشروی نیروهای ولینگتن را بگیرد. خود ناپلئون در فاصلهٔ ۱۰ کیلومتری با پروسی ها درگیر بود. او پروسی ها را شکست داد اما مقاومت ولینگتن و مخدوش شدن فرمان های صادر شده از سوی ناپلئون، مانع از آن شدند که نی به پیروزی قاطع موردنظر دست یابد.

کاتو، توطئهٔ خیابان[2]

عده‌ای از رادیکال های تندرو انگلستان در ۱۸۲۰ توطئهٔ قتل اعضاء کابینهٔ توری لرد لیور پول را ریختند. آنان تصمیم داشتند سر میز شام با لرد هارو بی همه شان را بکشند و لندن را به تصرف درآورند. مقام ها از همان مراحل ابتدایی در جریان توطئه بودند و احتمالاً یک عامل نفوذی در شکل بخشیدن به

1- Quatre Bras, Battle of

2- Cato Street Conspiracy.

توطئه، رادیکال ها را یاری می داد. آرتور تیستل وود رهبر این حادثه بود. آنان در خیابان کاتو دستگیر شدند. پنج نفر از توطئه گران به دار آویخته شدند و پنج نفر برای همیشه تبعید شدند. این حادثه به خوبی نارضایتی مردم را از رهبران توری نشان می دهد. اروپا در این زمان در ناآرامی بود و بیکاری بعد از جنگ در انگلستان به سرعت افزایش می یافت.

کاتولیک ها، آزادی مذهبی[1]

در انگلستان قانون آزمون مذهبی سال ۱٦۷۳ مقرر می داشت کلیهٔ دارندگان مشاغل دولتی باید به سبک انگلیکن سوگند یاد کنند. با این قانون، پیروان کلیسای کاتولیک و پرتستان های خارج از کلیسای رسمی انگلیس از عضویت در پارلمان و سایر مشاغل دولتی محروم بودند. در اواخر سدهٔ هجدهم برخی نواقص قانون بر طرف گردید اما با تصویب قانون وحدت با ایرلند در ۱۸۰۰ قضیه دشوارتر شد. پیت تلویحاً وعده داده بود که قانون آزادی مذهبی کاتولیک ها به زودی به تصویب خواهد رسید اما جورج سوم آزادی مزبور را مغایر با سوگند پادشاهی می دانست و از امضای آن خودداری می کرد. **دانیل اُکونِل** در ۱۸۲۳ «انجمن کاتولیک ها» را به منظور مبارزه برای تأمین آزادی کاتولیکی برپا کرد. وی در ۱۸۲۸ به نمایندگی پارلمان برگزیده شد اما نتوانست به پارلمان راه یابد. ولینگتن و پیل گرچه با آزادی کاتولیک ها مخالف بودند اما از این نگران بودند که اگر قانون ۱٦۷۳ برداشته نشود در ایرلند جنگ داخلی درگیرد. در ۱۸۲۸ قانون مزبور لغو گردید و سال بعد لایحهٔ آزادی کاتولیک ها به رغم مخالفت توری ها از پارلمان گذشت. به کاتولیک ها امکان عضویت در پارلمان و ادارات دولتی داده شد به شرط آنکه ضمن ادای سوگند متعهد شوند که با مداخلهٔ پاپ در امور داخلی بریتانیا موافق نیستند. تا

1- Catholic Emancipation.

سال ۱۸۷۱ که **گلادستون** قانون آزمون مذهبی دانشگاهی را لغو نمود، کاتولیک ها حق ورود به دانشگاه های آکسفورد، کمبریج و دورام را نداشتند.

کاتولیک های قدیم[1]

گروه های ملی ناراضی از کلیسای کاتولیک که در سده های ۱۸ و ۱۹ از آن کلیسا بریدند و به موجب اعلامیهٔ اوترشت ۱۸۸۹ با یکدیگر پیوندی برقرار کردند. گروه های نامبرده بیشتر آلمانی، اتریشی، و سویسی بودند و به دنبال صدور نظر شورای واتیکان مبنی بر خطاناپذیری پاپ (۱۸۷۰)، گروه های کاتولیک آلمانی زبان ضمن رد نظریهٔ مزبور، از سال های ۵ــ ۱۸۷٤ به بعد پیوندهای خود را محکم‌تر کردند. فون دولینگر (۱۸۹۰ــ ۱۷۹۹) مورخ و چهرهٔ برجسته این گروه ها خواهان کاتولیسمی بود که از خشک اندیشی به دور باشد. وی رئیس نخستین کنگرهٔ **کاتولیک های قدیم** بود (البته وی هرگز رسماً پیوستن خود را به این گروه ها نپذیرفت). در هلند (از ۱۷۲٤ به بعد) و نیز در میان مهاجران اسلاو به ایالات متحده نیز کاتولیک های قدیم فراوان بودند.

کاتین، کشتار[2]

در ۱۳ آوریل ۱۹٤۳ وزارت تبلیغات نازی ها اعلام داشت که گورهزاران افسر لهستانی که توسط روس ها در ۱۹٤۰ کشته شده ودرجنگل کاتین، نزدیک اسمولنسک دفن شده بودند پیدا شده است. **ژنرال سیکورسکی** رئیس حکومت درتبعید لهستان از صلیب سرخ جهانی خواست تا در مورد ادعای آلمان تحقیق کند زیرا

1- Old Catholics. 2- Catyn Massacre.

روس‌ها در مورد نابودی ده‌هزار سرباز لهستانی مفقود شده در ۴۰ — ۱۹۳۹ حاضر به جوابگویی نبودند. استالین به خاطر این همگامی سیکورسکی با دولت آلمان، مناسبات خود را با دولت در تبعید لهستان قطع کرد. گزارش آلمان از سوی شوروی قویاً تکذیب شد و این کشور مسئولیت آن کشتار جمعی را به گردن خود نازی‌ها انداخت. دولت‌های بعد از جنگ لهستان با شوروی در این زمینه موافق بوده‌اند هر چند بعضی گزارش‌های موجود دال بر تأیید نظر نازی‌ها بود.

کاخ سفید[1]

مقر رسمی رئیس جمهور آمریکا در واشنگتن دی‌سی پایتخت ایالات متحده. کاخ سفید در ۱۷۹۲ ساخته شد اما واشنگتن نخستین رئیس جمهور پیش از سکونت در آن، درگذشت. جان آدامز نخستین رئیس جمهوری بود که در کاخ سفید سکونت گزید (۱۸۰۰) در ۱۸۱۴ در جریان جنگ با انگلستان بخشی از کاخ خراب شد و دیوارهای خاکستری آن به منظور از بین بردن دود و علائم سوختگی به رنگ سفید نقاشی شد و از آن هنگام کاخ سفید نامیده شد.

کادار، یانوس[2]

رهبر مجارستان. در ۱۹۱۲ در کاپولی زاده شد. در ۱۹۳۲ به جنبش مخفی کمونیستی پیوست. او که در نهضت پایداری زمان جنگ بسیار فعال بود به عضویت کمیتهٔ مرکزی برگزیده شد (۱۹۴۲). در سال‌های ۵۰—۱۹۴۸

1- White House.

2- Kádár, János

وزیر کشور مجارستان بود. در آوریل ۱۹۵۱ توقیف و توسط پلیس امنیتی شکنجه شد. چند ماهی در زندان واچ بود و در ژوئیهٔ ۱۹۵٤ آزاد شد. با سقوط **راکوشی** در ژوئیهٔ ۱۹۵٦، پست اجرایی مهمی در حزب کمونیست به وی سپرده شد. ابتدا در اصلاحات پاییزی آن سال با **ایمره ناگی** همکاری نمود و در ۲۵ اکتبر دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب شد. در آستانهٔ **قیام مجارستان** و پیدایش احزاب سیاسی قدیمی، کادار، بوداپست را ترک گفت و در یکم نوامبر با حمایت شوروی، جمهوری «انقلابی دهقانان و کارگران» را در شرق مجارستان اعلام کرد و وعده داد جمهوری را از شر «فاشیست‌های ارتجاعی دارودسته هورتی» نجات دهد. کادار از مداخلهٔ شوروی و درهم شکستن قیام مجارستان پشتیبانی نمود. وی از ۱۹۵۸ به بعد ضمن حفظ مقام دبیراولی حزب، نخست‌وزیری کشور را برعهده داشت. کادار از ۱۹۵۹ روند احترام به آزادی بیان را مراعات نمود و از زمان تصدی دور دوم نخست‌وزیری (۱۹٦۱ ـ ۵) اقدام‌های سازنده‌ای در راه احترام به آزادی‌های اساسی به عمل آورد. تا سال ۱۹۸۸ کادار رهبر حزب، گورکی لازار نخست‌وزیر و پل لوسونچی رئیس جمهور، کشور را اداره می‌کردند. در ۲۳ مه ۱۹۸۸ پست خود را در پولیت بورو دبیرکلی حزب از دست داد و کارولی گروس دبیرکل حزب شد.

کارائیب، فدراسیون[1]

بنا بود مستعمره‌های انگلستان در دریای کارائیب در ۱۹٤۵ به پیشنهاد بریتانیا فدراسیونی تشکیل دهند که مقدمه‌ای برای به استقلال رسیدن آنها باشد. در ۱۹٤۷ «کمیتهٔ دائمی همبستگی نزدیک‌تر مستعمره‌های آنتیل انگلیس» در جامایکا توصیه کرد در این جامعه، پول، خدمات عمومی،

1- Caribbean Federation.

مهاجرت، تعرفهٔ گمرکی، یکسان باشد و قانون اساسی فدراسیون هم در ۱۹۵۰ تدوین گردید. اما در کنفرانس‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۶ مقرر شد تنها باربادوس، جامایکا، ترینیداد، جزایر لیوارد (بجز جزایر ویرجین) و جزایر ویندوارد فدراسیونی تشکیل دهند. **فدراسیون آنتیل** از ۳ ژانویهٔ ۱۹۵۸ تا ۳۱ مه ۱۹۶۲ برقرار بود.

کارائیب، منطقهٔ تجارت آزاد (کاریفتا)[1]

در یکم مه ۱۹۶۸ آنتیگوا، گویان، باربادوس، ترینیداد و توباگو پیمانی را امضا کردند که به موجب آن تجارت تمامی کالاها — بجز مواردی که در پیمان صریحاً مشخص شده بود— بین همهٔ کشورهای امضا کننده آزاد شد. در یکم ژوئیهٔ ۱۹۶۸ گرنادا، دومینیکا، سن‌لوسیا، سن کیتس‌نویس— آنگویلا، و سن‌ونسان، و در یکم اوت ۱۹۶۸ جامایکا و مونتسرات بدان پیوستند. مقرر شده بود که بین کشورهای پیشرفته‌تر در فاصلهٔ یک دورهٔ پنج ساله، و برای کشورهای عقب‌مانده‌تر در یک دورهٔ ۱۰ ساله تمامی تعرفه‌ها حذف شوند. در ۱۹۷۰ بلیز به این موافقت‌نامه پیوست و در اکتبر ۱۹۷۲ تمامی امضاکنندگان و نیز باهاما تصمیم به ایجاد بازار مشترک کارائیب گرفتند که از ماه مه ۱۹۷۳ به مرحلهٔ اجرا درآمد.

کارامانلیس، کنستانتین[2]

دولتمرد یونانی. در ۱۹۰۷ در روستای پورتی، در خاور مقدونیه به دنیا آمد. در آتن به شغل وکالت پرداخت. در ۱۹۳۵ به پارلمان راه یافت. از ۱۹۴۶

1- Caribbean Free Trade Area (Carifta).

2- Caramanlis, Constantine

تا ۱۹۵۵ تصدی پست های دولتی را عهده دار شد. در پست وزارت امور عامه شهرتی کسب نمود و به دنبال جنگ داخلی یونان و همکاری با آمریکایی ها، اعتماد این دولت را به خود جلب کرد. در اکتبر ۱۹۵۵ به دنبال مرگ **پاپاگوس**، پل پادشاه یونان، وی را به نخست‌وزیری برگزید و در بنیاد جنبش محافظه کارانه در یونان وی را تشویق کرد و یاری داد. «**اتحاد رادیکال ملی**» تجسم این جنبش بود. کارامانلیس تا ژوئن ۱۹۶۳ نخست‌وزیر بود در این تاریخ در اعتراض به دیدار شاه یونان از انگلستان، از سمت خویش کناره گیری کرد. یونان برسر مسألهٔ **قبرس** با انگلستان اختلاف هایی داشت. آمریکا به دولت کارامانلیس کمک های اقتصادی شایانی کرد اما کارامانلیس موفق نشد یونان را عضو **جامعهٔ اقتصادی اروپا** سازد. انتخابات پارلمانی سال ۱۹٦٤ نشان داد که رأی دهندگان یونان به چپ متمایل شده‌اند. اما **سرهنگ‌ها** با کودتای ۱۹٦۷ دموکراسی را برانداختند و حکومت را در دست گرفتند. کارامانلیس از همکاری با سرهنگ ها خودداری نمود و به خارج از یونان رفت. در پاریس به حکومت سرهنگ ها اعتراض کرد (ژوئیهٔ ۱۹۷٤) و با سقوط حکومت آنان، در رأس حکومت پارلمانی یونان قرار گرفت. او در این دوره از نخست‌وزیری اش تلاشی در راه احیای «اتحاد رادیکال ملی» نکرد و به جای آن «حزب دموکراسی نو» را بنا نهاد. در انتخابات ۱۷ نوامبر ۱۹۷٤، حزب او ۲۲۰ کرسی از ۳۰۰ کرسی پارلمان را برد. در زمان نخست‌وزیری او قانون اساسی جمهوری یونان تدوین گردید (ژوئن ۱۹۷۵) و در ۵ مه ۱۹۸۰ رئیس جمهور یونان شد. او دومین رئیس جمهور یونان بود.

کاربوناری[1]

یا ذغال سوزان ها. مشهورترین جمعیت سرّی ایتالیا که هدفش ایجاد

1- Carbonari.

وحدت ایتالیا و سرنگونی حکومت های موجود بود. در پی بازگشت فرمانروایان به ناپل در ۱۸۱۵ تشکیل شد و گرایش جمهوریخواهی داشت. از انسانگرایی مسیحی الهام می گرفت ولی نمادها و مناسک خویش را از فراماسون ها تقلید می نمود. شورش های ناموفق ناپل و پی مون در سال های ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱، و شورش های پر دامنه تر ۱۸۳۱ توسط کاربوناری ها رهبری می شد.

جنبش از رهبری روشن برخوردار نبود و به شورش های پراکنده و گهگاهی متوسل می شد که آنهم به راحتی سرکوب می گردید. در پی شکست های سال ۱۸۳۱، جنبش جذب نهضت برادری «ایتالیای جوان» مازینی شد. در فرانسه نیز در سال های ۲۰—۱۸۱۶ چنین جنبشی وجود داشت.

کارترایت، ادموند[1] (۱۸۲۳ – ۱۷٤۱)

مخترع انگلیسی. در ناتینگهام شایر به دنیا آمد. در آکسفورد تحصیل کرد و کشیش شد. در لسترشایر ماشینی را تکمیل کرد که در بافندگی به کار می رفت (۱۷۸۵). وقتی کشیش کلیسای جامع لینکلن شد درصدد برآمد نخستین کارخانهٔ بافندگی را که با نیروی ماشین بخار کار می کرد به راه اندازد (۱۷۸٦) ولی در این زمینه ناکام بود. اما در ۱۲— ۱۸۰۰ دستگاه بافندگی او مورد اقتباس کارخانه های بافندگی انگلستان قرار گرفت.

کارتر، جیمی (جیمز اِرل)[2]

سی ونهمین رئیس جمهور آمریکا. در ۱۹۲٤ در آرچری، جورجیا زاده شد. در دانشگاه جورجیا و نیز آکادمی نیروی دریایی ایالات متحده تحصیل کرد.

1- Cartwright, Edmund.

2- Carter, Jimmy (James Earl).

در ۱۹٤۷ وارد خدمت نیروی دریایی شد و تا ۱۹۵۳ در خدمت نیروی دریایی بود. از آن تاریخ به جورجیا بازگشت و به امر تولید پسته‌شامی پرداخت (۶۲ – ۱۹۵۳). در سنای ایالتی سناتور (حزب دموکرات) بود (۶۶ – ۱۹۶۱). در ۱۹۷۱ فرماندار جورجیا شد. در کنوانسیون ١٤ ژوئیهٔ ۱۹۷۶ حزب دموکرات در نیویورک توانست کاندیداتوری ریاست **جمهوری** را کسب کند و سناتور والتر موندیل را به معاونت خود برگزینند. در انتخابات ۳ نوامبر ۱۹۷۶ کارتر بر رقیب جمهوریخواه خود، **جرالد فورد** — که در آن هنگام رئیس جمهور بود— پیروز شد (۵۱ درصد در برابر ٤۸ درصد کل آراء). مذاکرات **کمپ دیوید** از **موفقیت‌**های کارتر در سیاست خارجی است. هرچند توانست در مذاکرات **سالت ۲** با شوروی به توافقی برسد اما کنگره به این توافق روی خوش نشان نداد. برسر دخالت شوروی در مسألهٔ افغانستان با شوروی در افتاد و این آغاز **دومین جنگ سرد** جهانی بود (۱۹۷۹).

سقوط حکومت شاه ایران و اشغال سفارت آمریکا در تهران (٤ نوامبر ۱۹۷۹) و ناکامی در نجات گروگان‌ها از طریق مداخلهٔ نظامی در طبس (۲۵ – ٢٤ آوریل ۱۹۸۰) از رویدادهای خارجی سیاست کارتر بود. سقوط **سوموزا** در نیکاراگوئه و روی کار آمدن دولت ساندینیستی در آن کشور از ناکامی های کارتر در سیاست آمریکای لاتین بود. در انتخابات نوامبر ۱۹۸۰ کارتر از رونالد ریگان رهبر راست جدید، و کاندیدای جمهوریخواهان به سختی شکست خورد. همزمان با ترک کاخ سفید توسط کارتر، گروگان‌های سفارت آمریکا آزاد شدند (۲۰ ژانویهٔ ۱۹۸۰).

کارخانه، قوانین[1]

در اواخر سدهٔ هجدهم در انگلستان نظام تولید کارخانه‌ای سریعاً رشد کرد و نبود مقررات دولتی در کارخانه‌ها به یک رشته مشکلات اجتماعی منجر شد.

1- Factory Acts.

کار کودکان، ساعت‌های طولانی کار، عدم رعایت بهداشت و بیمه... از جمله این مشکلات بود. این مشکلات، درمانی را می‌طلبیدند. نخستین لایحه در این زمینه ساعات کار را در شبانه‌روز به ۱۲ ساعت کاهش داد. این لایحه که به پیشنهادات سر رابرت پیل - پدر نخست‌وزیر آیندهٔ انگلستان- تنظیم شده بود در ۱۸۰۲ از تصویب پارلمان گذشت. قانون سال ۱۸۱۹ استخدام کودکان کمتر از ۹ سال را قدغن ساخت. قوانین دیگری در این زمینه طی سال‌های ۱۸۲۰، ۱۸۲۵ و ۱۸۳۰ گذشت اما کارفرمایان راه‌های فرار از قوانین را می‌دانستند. **شافتسبری** در ۱۸۳۳ طی اقدام مهمی «قانون کارخانه» را از تصویب گذرانید و استخدام کودکان کمتر از ۹ سال را بار دیگر ممنوع ساخت و ساعات کار اشخاص ۹ تا ۱۳ ساله را به ۹ ساعت و اشخاص ۱۲ تا ۱۸ ساله را به ۱۲ ساعت در شبانه‌روز کاهش داد و بازرسانی را برای تضمین اجرای قانون در نظر گرفت. شافتسبری در ۱۸۴۰ قانون دیگری را از تصویب پارلمان گذرانید که استخدام کارگران کم سن و سال را برای پاک کردن دودکش‌ها ممنوع ساخت و قانون ۱۸۴۴ ساعات کار زنان را روزانه به ۱۲ ساعت کاهش داد و برای کار با ماشین‌های خطرناک، پیش‌بینی مسائل ایمنی را ضروری ساخت. «قانون معدن» (۱۸۴۲) استخدام زنان و پسران کمتر از ۱۳ سال را در معدن ممنوع کرد. در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰، و نیز در ۱۸۷۴ قوانینی به تصویب رسید که کار روزانهٔ زنان و کودکان را به ۱۰ ساعت کاهش داد. قانون سال ۱۸۹۱ استخدام کودکان کمتر از ۱۱ سال را ممنوع کرد و این محدودیت سنی در ۱۹۰۱ به ۱۲ سال و در ۱۹۲۰ به ۱۴ سال افزایش یافت.

کاردوِل، ادوارد[1] (۱۸۱۳-۸۶)

وزیر جنگ انگلستان. در لیورپول متولد شد و در وینچستر و بالیول

1- Cardwell, Edward.

تحصیل کرد. در ۱۸۴۲ به مجلس عوام راه یافت. و از هواداران **پیل** بود. در کابینه های آبردین و **پالمرستون** پست های کم اهمیتی به وی سپرده شد. **گلادستون** وی را به وزارت جنگ برگماشت (۷۴–۱۸٦۸). او ارتش انگلستان را نوسازی کرد تا با مقتضیات عصر جدید تطابق پیدا کند. اصلاحات کاردول، ارتش انگلستان را برای قبول وظایف مربوط به عصر امپریالیسم و استعمار آماده کرد.

کارسون ادوارد[1] (۱۹۳۵ – ۱۸۵٤)

دادستان کل بریتانیا. در دوبلین متولد گردید و نمایندهٔ دانشگاه دوبلین در مجلس عوام شد (۱۸۹۲). ابتدا وکیل دادگستری، و سال های ۵– ۱۹۰۰ دادستان کل کشور شد. در زمان دولت لیبرال ۱۵–۱۹۰۵ رهبری مخالفت پرتستان ها را با قانون خودمختاری ایرلندی ها را برعهده داشت. در ۱۹۱۱ «انجمن وحدت طلبان اُلستر» را برپا کرد و طرح قانون اساسی اُلستر توسط این انجمن تهیه شد. در ۱۹۱۵ یک نیروی داوطلب ۸۰ هزار نفری، که نوعی ارتش خصوصی بود فراهم آورد تا با خودمختاری ایرلند به مخالفت جدی برخیزد. در ۱۹۱۵ در کابینهٔ **آسکویث** دادستان کل شد اما پس ازچندی رهبر توری های ناراضی شد. در ۱۹۱٦ به **بونارلا** و **للوید جورج** پیوست و دولت آسکویث را ساقط نمود. سپس عضو کابینهٔ جنگی شد. پس از جنگ کوشید راه مصالحه ای برای مسأله ایرلند بیابد. سال های ۲۹– ۱۹۲۱ رئیس دیوان عالی کشور بود.

1- Carson, Edward.

کار، سازمان بین‌المللی[1]

در ۱۹۱۹ به صورت یک نهاد مستقل وابسته به جامعهٔ ملل به وجود آمد تا در بهبود شرایط کار، بالا بردن سطح زندگی، پیشبرد ثبات اقتصادی و اجتماعی اقدام کند. **سازمان ملل متحد** در ۱۹٤٦ با به رسمیت شناختن مسئولیت‌های سازمان بین‌المللی کار در زمینه‌های یاد شده، آنرا به عنوان کارگزاری تخصصی خود مورد تأیید قرار داد. ساختار سه وجهی آن (متشکل از نمایندگان دولت، کارگر، کارفرما) این سازمان را در نوع خود بی‌نظیر ساخته است. سازمان بین‌المللی کار به این زمینه‌ها توجه خاصی دارد: تنظیم ساعت‌های کار؛ تنظیم عرضهٔ کار و جلوگیری از بیکاری؛ تأمین و پیش‌بینی حداقل مزد؛ بیمهٔ کارگران در قبال بیماری و آسیب‌های ناشی از کار؛ حمایت از کودکان، زنان و نوجوانان، بیمهٔ سالخوردگان و آسیب دیدگان؛ حمایت از منافع کارگرانی که در خارج از میهن خود کار می‌کنند؛ تضمین مزد برابر در قبال کار برابر؛ آزادی برپا کردن اتحادیه‌ها و سازمان‌های شغلی و آموزشی.

کنفرانس بین‌المللی کار که سالی یکبار تشکیل جلسه می‌دهد ارگان تصمیم‌گیری سازمان است. این کنفرانس متشکل از ۲ هیأت نمایندگی از هر کشور (یکی از جانب کارفرمایان و دیگری از جانب کارگران)، است. ارگان حاکم متشکل از ۲٤ نماینده (۱۲ نمایندهٔ کارگران و ۱۲ نمایندهٔ کارفرمایان)، مدیرکل سازمان را تعیین می‌کند و بر کار ادارهٔ سازمان نظارت عالی دارد. مقر سازمان در ژنو است. ده کشور چین، کانادا، انگلستان، ژاپن، فرانسه، آلمان فدرال، هند، ایتالیا، شوروی، آمریکا به دلیل اهمیت و مقام صنعتی‌شان در ارگان حاکم همیشه حضور دارند. هریک از سه گروه (دولت، کارگر، کارفرما) ۳۸ کرسی باقی مانده در ارگان حاکم را بین خود تقسیم می‌کنند.

1- International Labour Organization (I. L .O.).

کارگر (استرالیا)، حزب[1]

با ایجاد **مشترک‌المنافع استرالیا** در ۱۹۰۱، حزب کارگر از روی الگوی انگلستان سازماندهی شد و در مناطق کوچک شهری پایگاه‌های محکمی به دست آورد. در ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ دولت‌های ناپایداری توسط این حزب تشکیل گردید تا اینکه در انتخابات آوریل ۱۹۱۰ حائز اکثریت چشمگیری شد که در سپتامبر ۱۹۱۴ نیز تکرار گردید. در حکومت **هیوز** برسر مسألهٔ نظام وظیفه حزب دچار دو دستگی شد و برای ۱۲ سال از حکومت برکنار بود. در ۱۹۲۱ حزب بینش **سندیکالیستی** داشت ولی در ۷–۱۹۲۶ این بینش تعدیل شد و سوسیالیزه شدن صنعت از مجاری اداری و پارلمانی تجویز گردید. از اکتبر ۱۹۲۹ تا دسامبر ۱۹۳۱ دولت کارگری **جمزاسکولین** قدرت را در دست داشت اما بحران اقتصادی بار دیگر این حزب را به مدت ۱۰ سال از حکومت دور نگاه داشت. **کرتین** از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ و **چیفلی** از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ دولت‌های کارگری استرالیا را تشکیل دادند. از این پس بجز دورهٔ کوتاه **حکومت ویتلام** (۵– ۱۹۷۲) حزب کارگر در اقلیت بوده است.

کارگر (اسرائیل)، حزب[2]

«حزب کارگر اسرائیل» یا ماپای در ۱۹۳۰ در فلسطین ایجاد شد. **بن گوریون** مهم‌ترین چهرهٔ این حزب در سال‌های ۶۵ – ۱۹۳۰ بود. در ژانویهٔ ۱۹۶۸ ماپای با دو گروه سوسیالیستی کوچک دیگر متحد شد و رسماً «حزب کارگر اسرائیل» به رهبری **لوی اشکول** (۱۹۶۹ – ۱۸۹۵) ایجاد گردید. اشکول در آن هنگام نخست‌وزیر بود. با درگذشت اشکول در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۶۹ خانم **گلدامایر** رهبر حزب و نخست‌وزیر اسرائیل شد. وی موضع حزب را میانه،

1- Labour Party (Australia).
2- Labour Party (Israel).

و سوسیالیسم دموکراتیک معتدل توصیف کرد. در آوریل ۱۹۷۴ مایر از رهبری حزب کناره‌گیری کرد و ژنرال اسحاق رابین جای وی را گرفت. کشمکش‌های درونی، حزب را تضعیف کرد و در انتخابات مه ۱۹۷۷ از جناح دست راست لیکود و مؤتلفان آن شکست خورد و تا ۱۹۸۵ در نقش اپوزیسیون در پارلمان باقی ماند در ۱۹۸۵ دولت ائتلافی کارگر– لیکود به نخست‌وزیری شیمون پرز رهبر حزب کارگر تشکیل شد و مقرر شد پس از دو سال، اسحاق شامیر، رهبر لیکود و معاون نخست‌وزیر به جای پرز عهده‌دار پست نخست‌وزیری گردد. این تغییر از سال ۱۹۸۶ به اجرا در آمد.

کارگر (بریتانیا)، حزب[1]

حزب بزرگ سیاسی بریتانیا. در فوریهٔ سال ۱۹۰۰ از اتحاد تمامی گروه‌های سوسیالیست بریتانیا «کمیتهٔ نمایندگی کار» تشکیل شد. از جملهٔ این گروه‌ها، «حزب مستقل کار»، «**جامعهٔ فابین‌ها**»، «اتحادیه‌های کارگری» و «فدراسیون سوسیال دموکراتیک» را می‌توان نام برد. **رامسی مکدونالد** دبیر این گروه حزبی در پارلمان بود. نخستین قطعنامه‌های «کمیتهٔ نمایندگی کار» ملایم بود و خواهان بهبود وضع زندگی، و محکوم کردن نابرابری در ثروت بود اما از جنگ طبقاتی و سوسیالیسم مارکسیستی حمایت نمی‌کرد از همین‌رو «فدراسیون سوسیال دموکراتیک» که خواهان سوسیالیسم مارکسیستی بود در ۱۹۰۱ از آن جدا شد. جنبش کارگری در آن سال‌ها تا حدی به خاطر سیاست خصمانه و ضد کارگری دولت **بالفور** رشد کرد (به دعوای **تف ویل** رجوع کنید). در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۰۶ از ۵۰ کاندیدای کارگری ۲۱ نفر به مجلس عوام راه یافتند و از همان سال «کمیتهٔ

1- Labour party.

نمایندگی کار» به «حزب کارگر» تغییر نام داد. در سال‌های ۱۴–۱۹۰۶ این حزب از رفرم‌های اجتماعی لیبرال‌ها حمایت نمود. در «دعوای اُزبرن» در ۱۹۰۶، دادگاه مخالفت خود را با استفاده از کمک‌های اتحادیه‌های کارگری به منظورهای سیاسی، اعلام نمود و این محدودیت عمل اتحادیه‌ها و حزب کارگر تا تعیین حقوق برای نمایندگان پارلمان در ۱۹۱۱ ادامه یافت. در خلال جنگ اول جهانی دو نماینده از حزب کارگر به کابینه راه یافتند، یکی آرتور هندرسن (۱۹۳۵–۱۸۶۳) از دسامبر ۱۹۱۶ تا اوت ۱۹۱۷؛ و دیگری جورج بارنس (۱۹۴۰–۱۸۵۹) از مه ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۹. در ۱۹۱۸ حزب کارگر برنامه‌ای سوسیالیستی را اعلام کرد و «از بنای نظم اجتماعی جدید بر پایهٔ همکاری برنامه‌ریزی شده در تولید و توزیع» جانبداری نمود. استقبال گستردهٔ کارگران بعد از جنگ جهانی اول و تفرقه در حزب لیبرال سبب شد تا حزب کارگر حزب اپوزیسیون رسمی گردد (۱۹۲۲)، و مکدونالد رهبری حزب را برعهده گیرد. در انتخابات دسامبر ۱۹۲۳ حزب کارگر با ۱۹۱ کرسی در پارلمان کابینهٔ اقلیت را به نخست‌وزیری مکدونالد تشکیل داد (۲۳ ژانویهٔ ۱۹۲۴). ده ماه بعد از این تاریخ و چهار روز پس از انتشار **نامه‌های زینوویف** حزب کارگر در انتخابات ۴۰ کرسی را از دست داد. اما افزایش رقم بیکاری در ۵ سال بعد سبب افزایش اعتبار حزب کارگر و تشکیل دومین کابینهٔ کارگری به ریاست مکدونالد شد. تصمیم مکدونالد مبنی بر تشکیل کابینهٔ ائتلافی در ۱۹۳۱ سبب انشعاب در حزب شد. در سال‌های جنگ جهانی دوم هم دو وزیر کابینهٔ چرچیل از حزب کارگر بود. در انتخابات عمومی ۱۹۴۵ حزب کارگر با اکثریت قاطع ۳۹۸ کرسی — در برابر ۲۱۳ کرسی محافظه‌کاران و ۱۲ کرسی لیبرال‌ها— حکومت را در دست گرفت و کابینه به ریاست **اتلی** تشکیل گردید. یک رشته اصلاحات داخلی و نیز اعطای استقلال به مستعمره‌ها در زمان حکومت کارگری انجام شد. حزب در انتخابات ۱۹۵۱، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ شکست خورد. در این سال‌ها **گیتسکل** و **بوان** رهبران حزب، رهبری اپوزیسیون را برعهده داشتند. حزب به رهبری **هارولد**

ویلسون در انتخابات ۱۹۶٤، ۱۹۶۶ و ۱۹۷٤ پیروز شد. در پی کناره گیری ویلسون، جیمز کالاهان رهبر حزب و نخست‌وزیر شد. حزب در انتخابات مه ۱۹۷۹ شکست خورد و کالاهان در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰ جای خود را به مایکل فوت داد. در این زمان شکاف جناح‌های راست و چپ حزب وخیم‌تر از آن شده بود که بتواند یکپارچگی سابق را در صحنهٔ سیاسی حفظ کند. سه تن از رهبران جناح راست حزب (شرلی ویلیامز، روی جنکینز، دیوید اوئن) از حزب جدا شدند و **حزب سوسیال دموکرات** را تشکیل دادند (۲۵ ژانویهٔ ۱۹۸۱). تفرقه و انشعاب در حزب کارگر خیال حزب رقیب محافظه کار را آسوده کرد و در انتخابات نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰ و نیمهٔ اول دههٔ ۱۹۸۰ با کسب برتری چشمگیر، حکومت را در دست گرفت. حزب کارگر در زمان رهبری میانه‌رو نیل کیناک نیز نتوانست مواضع از دست رفتهٔ گذشته را بازیابد.

کارگر (زلاندنو)، حزب[1]

هواداران طبقهٔ کارگر زلاندنو ابتدا درچارچوب حزب لیبرال درپارلمان فعالیت می کردند و از ۱۸۹۰ به بعد درصدد ایجاد اصلاحات اجتماعی برآمدند. در دولت ریچارد سدون (۶ — ۱۸۹۳) تا حدی در اجرای این منظور موفق بودند. در ۱۹۱۶ حزب کارگر سازمان یافته در زلاندنو تأسیس شد. به‌رغم قدرت عظیم مزرعه‌داران، کارگران شهری، حزب اپوزیسیون کشور را از ۱۹۲۵ تشکیل می دادند. حزب کارگر در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۵ برای نخستین بار حائز اکثریت پارلمانی گردید و تا ۱۹٤۹ دولت در دست این حزب بود (ابتدا به رهبری **مایکل ساویج** تا ۱۹٤۰، و بعد **پیتر فریزر**). ملی کردن بانک ها، ایجاد نظام وام دولتی، حداقل حقوق، کنترل دولت بر راه‌آهن، و بیمه های اجتماعی از اقدامات حزب در دورهٔ مذکور بود. خدمات درمانی در ۱۹٤۱ ارائه شد اما از

1- Labour Party (New Zealand)

آن پس از اقدامات اصلاحی حزب کاسته شد و حزب در ۱۹٤۹ در انتخابات شکست خورد. در ۱۹۵۹ حزب دوباره به قدرت رسید و والترناش رهبر حزب نخست‌وزیر شد. از نوامبر ۱۹۷۲ تا نوامبر ۱۹۷۵ دولت کارگری به رهبری نُرمان کِرک و والاس رُولینگ قدرت را به دست گرفت.

کارگر (مالت)، حزب[1]

حزب عمدهٔ مالت که از ۱۹٤٦ به رهبری دام مینتوف قدرت را در دست گرفت. این حزب در ۵۸ — ۱۹٤۷ و نیز از ۱۹۷۱ به بعد دولت مالت را تشکیل داده است.

کارگر (نروژ)، حزب[2]

در آستانهٔ جنگ جهانی اول نروژ نیز حزب سوسیالیست خود را بر پایهٔ حزب کارگر انگلستان بنا نهاد. حزب کارگر نروژ از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ عضو کمینترن بود، سپس سیاست خود را معتدل کرد و به موضع سوسیال دموکراسی نزدیک شد. در ۱۹۲۸ دولت نروژ را تشکیل داد که تنها ۱۸ روز دوام آورد. از ۱۹۳۵ تا ۱۹٦۳ نیز حزب کارگر برسر قدرت بوده است.

1- Labour party (Malta). 2- Labour Party (Norway).

کارگر (هلند)، حزب[1]

حزب عمدهٔ سوسیالیستی هلند که تا ۱۹۵۹ در تمامی کابینه‌های ائتلافی، شریک اصلی بود. در دههٔ ۱۹۶۰ از نفوذ این حزب کاسته شد. پس از انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ بار دیگر قدرت این حزب احیا شد.

کارگران صنعتی جهان[2]

جنبش کارگران انقلابی و بسیار سازمان یافتهٔ ایالات متحده. در کنگره ۱۹۰۵ شیکاگو بنای این سازمان نهاده شد. اعضای بنیانگذار آن، خود را به سرنگون‌سازی سرمایه‌داری از طریق اعتصاب‌ها و اقدام‌های اقتصادی متعهد کردند. در بطن سازمان، میان سندیکالیست‌ها و طرفداران سوسیال دموکراسی اختلاف افتاد و در کنفرانس ۱۹۰۹ دیترویت جناحی از سازمان طرفدار اقدام سیاسی بود و از پیشگام سوسیال دموکراسی آمریکا، اوژن دبس (۱۹۲۶ — ۱۸۵۵) و مبارزه در فعالیت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری هواداری می کرد. جناح های دیگر هوادار خرابکاری بودند و بهانه‌ای به دولت فدرال دادند تا بر اقدام‌های سرکوبگرانهٔ ضد کارگری بیفزاید دولت فدرال از ۱۹۱۷ (به دنبال انقلاب اکتبر شوروی) «کارگران صنعتی جهان» را به عنوان نمونهٔ «رادیکالیسم سرخ» مورد تهاجم پلیسی قرارداد. درفاصلهٔ سال‌های ۱۵ — ۱۹۱۲ سازمان با ۱۰۰ هزار عضو مبارز در اوج قدرت بود. سازمان‌های گستردهٔ کارگران ماهر و غیرماهر و نیز ترانه‌های انقلابی کارگری از میراث‌های «کارگران صنعتی جهان» در ایالات متحدهٔ آمریکاست.

1- Labour Party (Netherlands).

2- Industrial Workers of the World (I. W. W.).

کارلایْل، توماس[1] (۱۸۸۱ – ۱۷۹۵)

مورخ انگلیسی. در اککلفشان، دومفریس‌شایر به دنیا آمد در دانشگاه ادینبورگ تحصیل کرد و مدیر مدرسه شد. در اسکاتلند موفقیتی در زمینهٔ شهرت علمی و ادبی به دست نیاورد در ۱۸۳٤ به لندن رفت و کتاب «انقلاب فرانسه» را نوشت. این کتاب کارلایل را در شمار پیشگامان ادب و نویسندگی قرار داد (۱۸۳۷). «سارتور دسارتوس» (۱۸٤۳)؛ «قهرمانان، قهرمان‌پرستی و قهرمانیگری در تاریخ» (۱۸۱٤)؛ «گذشته و حال» (۱۸٤۳)؛ و زندگی فردریک کبیر از نوشته‌های پر آوازهٔ اوست. بینش فلسفی او در آثار اولین و آخرین او متفاوت است ولی در مجموع، نسلی از لیبرال‌های انگلیسی از اندیشه‌های او تأثیر پذیرفتند. او به خاطر بینش کالوینیستی اش به عنصر فرد در تاریخ پر بها می دهد.

کارلسباد، منشورهای ۱۸۱۹[2]

نمایندگان ایالت‌های آلمانی در اوت ۱۸۱۹ در کارلسباد (کارلُوی وری کنونی) به ریاست مترنیخ، صدراعظم اتریش گردآمدند و تصمیم‌هایی را تحت عنوان منشورها (یا فرمان‌های) کارلسباد اتخاذ کردند که در ماه بعد دستور کار کنفدراسیون آلمان شد. هرنوع گردهمایی سیاسی ممنوع گردید، بر نظام آموزشی نظارت کلی اعمال شد و مطبوعات زیر سانسور شدید قرار گرفتند. آنچه این اقدام‌ها را فوریت می بخشید جنبش میهن‌پرستانهٔ دانشجویان آلمانی به رهبری بورشن شافتن بود. جنبش مذکور مسئولیت قتل کوتزبو جاسوس تزاری را برعهده گرفته بود. منشورهای کارلسباد سرآغاز سلطهٔ ۳۰ سالهٔ اتریش بر آلمان و فشار اختناق سیاسی بر مردم آلمان بود.

1- Carlyle, Thomas

1- Carlsbad, Decrees of 1819

کارلیست ها[1]

هواداران دون کارلوس (۱۸۵۵ — ۱۷۸۸) و پشتیبانی از این ادعا که وی و بازماندگانش صاحب تاج وتخت اسپانیا هستند. به موجب «قانون سالیایی» دختران پادشاه وارث تاج وتخت سلطنت نمی شدند (سالی ها فرانک هایی بودند که در زویدرزی می زیستند و سلسلهٔ مروو ینژ ین/از میان آنها برخاست). اما فردیناند هفتم در ۱۸۳۳ اعلام کرد که ایزابلا دخترش را به جانشینی خود برمی گزیند و «قانون سالیایی» را منسوخ می کند. دون کارلوس برادر فردیناند هفتم این وصیت را نپذیرفت و با حمایت اشرافیت محافظه کار اسپانیا به جنگ داخلی پرداخت. در همان حال که سیر ترقی در اروپا شتاب می گرفت کارلیست ها اسپانیا را در جنگی بی هدف درگیر کردند. در ۱۸۳۷ نخستین جنگ داخلی پایان یافت و دون کارلوس از کشور خارج گردید اما ناآرامی ها در سراسر دورهٔ سلطنت ایزابلا (٦٨ — ۱۸۳۳) ادامه یافت. در ۱۸۷۰ نوهٔ دون کارلوس— که او هم دون کارلوس (۱۹۰۹ — ۱۸٤۸) نام داشت از سوی پاپ به نام شارل هفتم شناخته شد و بار دیگر جنگ درگرفت. پس از شکست های نظامی ۱۸۷۲ و ۱۸۷٤ و جلوس آلفونسوی دوازدهم به تخت پادشاهی، بسیاری از حامیان دون کارلوس از او جدا شدند. در فوریهٔ ۱۸۷٦ وی به فرانسه گریخت. اما در کوهستان های شمال اسپانیا تا بیست سال بعد هم اغتشاش های کارلیستی ادامه یافت.

کارمل، ببرک

رئیس جمهور افغانستان. او در ۱۹۲۹ در افغانستان متولد شد. از فعالان حزب دموکراتیک خلق شد. در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ درپی به قتل رسیدن

1- Carlists.

حفیظ‌الله امین به ریاست جمهوری افغانستان برگزیده شد و همزمان با این عمل، قوای شوروی برای پشتیبانی از دولت وی به افغانستان وارد شدند. در ٤ مه ۱۹۸٦ درهجدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب از رهبری آن استعفا داد و نجیب‌الله جای وی را گرفت. در ۲۰ نوامبر ۱۹۸٦ از ریاست جمهوری نیز کناره گیری کرد و حاج محمد چمخانی به جای وی رئیس جمهور شد.

کارناوون، هانری مولینو هربرت[1] (۹۰ – ۱۸۳۱)

از پیشگامان پر حرارت گسترش استعمار بریتانیا. در کابینهٔ دربی معاون وزارتخانهٔ مستعمرات بود (۹– ۱۸۵۸). و در ۷– ۱۸٦٦ و ۸– ۱۸۷٤ وزیر مستعمرات شد.«قانون آمریکای شمالی بریتانیا» در ۱۸٦۷، خرید گریکالند غربی توسط مهاجرنشین کیپ و الحاق ترانسوال در ۱۸۷۷ در زمان او صورت گرفت و از اقدام های او بود. او طرحی هم برای فدراسیون جنوب افریقا داشت.

کارنس، اینگوار

نخست وزیر سوئد ← پالمه، اولاف.

کارْنگی، آندرو[2] (۱۹۱۹ – ۱۸۳۵)

سرمایه دار آمریکایی. در دونفرملاین زاده شد. فقر شدید وی را به مهاجرت به آمریکا وادار کرد (۱۸٤۸). درپیتسبورگ در ادارهٔ تلگراف

1- Carnavon, Henry Molyneux Herbert.

2- Carnegie, Andrew.

استخدام شد. در ۱۹ سالگی منشی رئیس راه‌آهن پنسیلوانیا بود. مدارج ترقی اداری را به سرعت پیمود. درجنگ داخلی آمریکا در سرویس تلگرافی خدمات شایانی به شمالی‌ها کرد. خیلی زود تشخیص داد که آیندهٔ سرمایه‌داری آمریکا در توسعهٔ صنایع آهن و فولاد است. از ۱۸۷۳ تمامی توجهش را روی صنعت فولاد متمرکز کرد. ظرف بیست سال کار به جایی رسید که تولید فولاد آمریکا از انگلستان یا آلمان بیشتر بود. امپراتوری عظیم فولاد در کنترل کارنگی بود. اما در ۱۹۰۱ سهام خود را به «شرکت فولاد ایالات متحده» فروخت و بقیهٔ عمرش را وقف امور بشر دوستانه، بنیادهای خیریه و پیشبرد صلح جهانی کرد.

کارنو، لازار[1] (۱۸۲۳ـ۱۷۵۳)

عضو کمیتهٔ امنیت ملی در جریان انقلاب کبیر فرانسه. او در ۴ ــ ۱۷۹۳ نخستین ارتش «شهروندان فرانسوی» را ایجاد کرد و چون مسئول امور دفاعی فرانسه بود تا ۱۷۹۷ در دیرکتوار باقی ماند. در آن سال به سویس گریخت. ناپلئون اول در سال‌های ۱ ــ ۱۸۰۰ او را وزیر جنگ کرد. درحکومت صد روزه وزیر کشور بود، لوئی هجدهم وی را تبعید کرد.

کارول دوم[2] (۱۹۵۳ـ۱۸۹۳)

پادشاه رومانی (۴۰ ــ ۱۹۳۰). فرزند ارشد فردیناند، شاه رومانی (از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۷) و ملکه ماری. همسر کارول پرنسس هلن از خاندان

1- Carnot, Lazare
- Corol II.

پادشاهی یونان بود. فردیناند که از رفتار کارول رضایت نداشت در ۱۹۲۵ او را از ولایتعهدی برکنار کرد. با درگذشت فردیناند، پسر ۶ ساله‌اش میشل به پادشاهی رسید و شورای نیابت سلطنت عهده‌دار امور شد. کارول تا ژوئن ۱۹۳۰ در پاریس به سر برد و سپس با حمایت ژولیو مانیو، نخست‌وزیر رومانی به بخارست آمد و به پادشاهی رسید. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۷ رومانی به ظاهر دارای حکومت دموکراسی بود اما از آن پس کارول به تقلید **موسولینی** دیکتاتوری سلطنتی برقرار کرد و از ۱۹۳۸ تمامی اختیارات حکومتی در دست کارول متمرکز گردید و احزاب سیاسی رومانی را سرکوب نمود. در دیدار سال ۱۹۳۹ از لندن و پاریس به این گمان افتاد که با بهره‌گیری از نفت و گندم رومانی، می‌توانند غرب را به جان هیتلر بیندازد. اما هنگامی که قصد تجدیدنظر در مرزهای رومانی با بلغارستان، مجارستان و شوروی (به نفع رومانی) را کرد ناچار شد به هیتلر امتیازهایی بدهد (۴۰ — ۱۹۳۹). کارول در فاصله ژوئن— اوت ۱۹۴۰ ناچار به واگذاری بسارابی، بوکووینای شمالی، دوبروجای جنوبی و نیمی از ترانسیلوانیا گردید. ملت رومانی که این ضایعه‌ها را با سخنرانی های پر آب‌وتاب میهن‌پرستانهٔ کارول در تضاد می دید علیه او برخاست. کارول در ۶ سپتامبر ۱۹۴۰ به نفع پسرش میشل استعفا کرد و به تبعید رفت.

کارولیی، میهالی[1] (۱۹۵۵ — ۱۸۷۵)

رئیس جمهور مجارستان. در بوداپست در خانواده‌ای اشرافی از زمینداران مجار متولد شد. کنت کارولیی در ۱۹۰۵ با اندیشه‌های لیبرالی به پارلمان راه یافت و به تدریج به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کرد. در سال‌های جنگ جهانی اول **حزب مستقل** را که طرفدار متفقین بود در بوداپست رهبری کرد.

1- Kärolyi, Mihäly

شارل امپراتور اتریش و پادشاه هنگری در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ وی را به نخست‌وزیری هنگری برگماشت.

کارولیی بلافاصله درصدد متارکهٔ جنگی برآمد. او در نظر داشت به متفقین بقبولاند که مجارستان با آنکه در جنگ در کنار اتریش بوده اما در واقع قربانی سلطهٔ آلمان– اتریش شده است. این تلاش او بیهوده بود. روز ۱۶ نوامبر رئیس جمهور موقت مجارستان شد و دست به اصلاحاتی زد از جمله زمین‌های خانوادگی را میان دهقانان تقسیم نمود. در مارس ۱۹۱۹ رژیم کمونیستی بلاکون در مجارستان مستقر گردید و کارولیی از کشور بیرون رفت. هورتی، جانشین بلاکون نیز کارولیی را خائن می‌دانست به همین سبب تا ۱۹۴۶ در تبعید به سر برد. در آن سال به فعالیت‌های دیپلماتیک پرداخت ولی پس از سه سال خدمت در وزارت خارجه، رژیم کمونیستی مجارستان به مذاقش خوش نیامد و ترجیح داد بقیهٔ عمر را در خارج از کشور بسر برد.

کازابلانکا، قدرت های[1]

یا دولت‌های کازابلانکا عنوانی است که به اتحادیهٔ نه چندان محکم دولت‌های افریقایی الجزایر، گانا، گینه، مالی، مراکش، و جمهوری متحدهٔ عربی داده شد. درژانویهٔ ۱۹۶۱ در کازابلانکای مراکش تصمیم گرفته شد یک فرماندهی نظامی افریقایی ایجاد گردد و برای ایجاد بازار مشترک افریقا گام‌هایی برداشته شود. دبیرخانهٔ این اتحادیه در باکوموپایتخت مالی بود. در برابر این اتحادیه، قدرت های مونروویا صف‌آرایی کردند.

1- Casablanca Powers (Casablanca States).

کازابلانکا، کنفرانس[1]

۲۴—۱٤ ژانویهٔ ۱۹٤۳. دیدار چرچیل با روزولت در مراکش فرانسه در اوان جنگ جهانی دوم. در این کنفرانس نقشهٔ حمله به سیسیل، بمباران بیشتر آلمان توسط آمریکا، و انتقال توان نظامی انگلستان به خاوردور بعد از شکست دادن ایتالیا و آلمان، ریخته شد. روزولت طی انتشار بیانیه‌ای که چرچیل هم با آن موافقت داشت، بر تسلیم بی‌قیدوشرط دول محور— و بر مذاکرات صلح— تاکید کرد. تلاش‌هایی نسبتاً موفق به عمل آمد تا نظر روزولت نسبت به فرانسهٔ آزاد مثبت شود. دوگل که برای نخستین بار با روزولت دیدار می‌کرد، از اینکه بدون اطلاع او کنفرانسی در مستملکات فرانسه تشکیل شده و سپس او را دعوت کرده‌اند ناخرسند بود.

کازمنت، راجر دیوید[2] (۱۹۱٦ — ۱۸٦٤)

دیپلمات انگلیسی. در کینگزتاون نزدیک دوبلین زاده شد. در ۱۸۹۲ به خدمت کنسولی در وزارت خارجهٔ بریتانیا درآمد. به خاطر گزارش‌های تکان‌دهنده‌اش در ۱۹۰۳ و ۱۹۱۰ از شرارت بلژیک و پرتغال در مناطق تهیهٔ کائوچو در کنگو و برزیل، و مرارتی که بومیان از استعمار می کشیدند، شهرت یافت. درپی بازنشسته شدن از خدمات دیپلماتیک، یک ناسیونالیست دوآتشه شد. در آستانهٔ جنگ جهانی اول از ایالات متحده به برلین رفت تا حمایت آلمان را از استقلال ایرلند به دست آورد. ۱۸ ماه بیهوده کوشید تا اسیران جنگی ایرلندی را — که در دست آلمان بودند— به جنگ با انگلستان در کنار سربازان آلمانی تشویق کند. در شروع قیام عید پاک ۱۹۱٦ با یک کشتی

1- Casablanca Conference.

2- Casement, Roger David.

آلمانی نزدیک ترالی به خاک ایرلند قدم نهاد و توقیف شد. او را به لندن اعزام کردند و به جرم خیانت به دار آویختند. «یادداشت های سیاه» او که توسط عوامل دولت انگلستان منتشر شد در جهت بی اعتبار کردن او بود. ایرلندی ها وی را شهید راه وطن می دانند.

کاسینو[1]

شهر کوچکی بین ناپل و رم در کوه های شمال خاوری لاتیوم. در اوایل سدهٔ ششم میلادی بندیکت قدیس صومعهٔ کازینو را در آنجا بنا نهاد. در نوامبر ۱۹۴۳ فیلد مارشال کسرلینگ دستور ایجاد استحکاماتی را در اطراف کازینو صادر کرد و این بخشی از «خط گوستاو» آلمان بود که در برابر ارتش های متفقین ساخته می شد زیرا متفقین ۳۰۰ مایل در شبه جزیرهٔ ایتالیا پیشروی کرده بودند. کازینو با این استحکامات مانع ورود متفقین به درهٔ لیدی و جادهٔ رم بود. در فوریه و مارس ۱۹۴۴ آلمان ها در برابر رشته حمله های قوای کانادا، بریتانیا، زلاندنو، آمریکا و هند مقاومت کردند. ژنرال الکساندر در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۴۴ دستور تخریب صومعه را توسط بمباران صادر کرد تا خط دفاعی مدافعان کاسینو را درهم شکنند. در ۱۸ مه ۱۹۴۴ قوای لهستان و بریتانیا کاسینو را تسخیر کردند و راه رم را گشودند. رم ۱۷ روز بعد به دست متفقین افتاد.

کاسا، رویداد ← کوشیس، رویداد

1- Cassino.

کاسترو، فیدل[1]

رهبر کوبا. در ۱۹۲۷ در یک خانوادهٔ مهاجر اسپانیایی به دنیا آمد. در مدرسه کاتولیکی سانتیاگو و کالج بِلِن (متعلق به ژزوئیت‌ها) و سپس در دانشگاه هاوانا (۵۰–۱۹۴۵) تحصیل کرد. در ۱۹۴۷ در هجوم ناموفقی به جمهوری دومینیکن شرکت داشت. در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ حملهٔ مسلحانه‌ای را به پادگان مونکادا در سانتیاگو سازمان داد. حمله به شکست انجامید، فیدل به ۱۵ سال و برادرش رائول به ۱۳ سال زندان محکوم شدند اما نام ۲۶ ژوئیه بعدها نام جنبش انقلابی ای شد که کاسترو بنیان نهاد. **باتیستا** رئیس کشور کوبا ضمن اعلام عفو عمومی در ۱۹۵۵ کاسترو را مشمول بخشودگی قرار داد. وی پس از رهایی به مکزیک رفت و جنبش پارتیزانی را علیه رژیم باتیستا سازمان داد. در ۲ دسامبر ۱۹۵۶ مخفیانه با قایق «گراما» به همراهی ۱۸ پارتیزان از جمله رائول و **چه گوارا** در استان اُرینته پیاده شد و در کوه‌های سیراماسترا مأمن گزید. ۱۸ ماه از همین پایگاه عملیات چریکی را رهبری کرد. با این عملیات چهره‌ای افسانه‌ای نظیر **گاریبالدی** شد. چهره‌ای رمانتیک، آزادی‌بخش، انقلابی، میهن‌پرست و اسرارآمیز. در مارس ۱۹۵۸ کاسترو به موجب «مانیفستی» از مردم کوبا خواست تا جنگ تمام عیاری را با رژیم باتیستا پیگیری کنند. قیام مردم به حمایت از پارتیزان‌ها به قدری موفقیت‌آمیز بود که کاسترو و یاران در ۸ ژانویهٔ ۱۹۵۹ وارد هاوانا شدند. کاسترو ماه بعد نخست‌وزیر شد. ایالات متحده که از اصلاحات کاسترو نگران شده بود کاسترو را عامل چین و شوروی خواند و سیاست بسیار خصمانه‌ای را علیه او در پیش گرفت. حادثهٔ **خلیج خوک‌ها** در آوریل ۱۹۶۱ کاسترو را بیش از پیش متوجه شوروی کرد و در پنجمین سالگرد انقلاب اعلام کرد که از زمان دانشجویی یک مارکسیست بوده است. **بحران موشکی کوبا** در ۱۹۶۲ بار دیگر این بحث را در آمریکا مطرح کرد که کوبا خطری و تهدیدی

1- Castro, Fidel

جدی برای ایالات متحده است. در آن هنگام کاسترو با آنیبال اسکالانته، نظریه‌پرداز مارکسیست دچار اختلاف شده بود و اسکالانته کشور را ترک کرده بود. توجه شدید او به یاری دادن به نهضت‌های رهایی‌بخش آمریکای لاتین و افریقا هرچند در قارهٔ آمریکا ثمری جدی به بار نیاورد اما در آنگولا، موزامبیک و اتیوپی مثمرثمر بود. کوبا عضو برجستهٔ جنبش غیرمتعهدها است و کاسترو مدت دو سال رئیس این جنبش بود.

کاسلری، ربرت استیوارت[1] (۱۸۲۲ — ۱۷۶۹)

وزیر خارجهٔ بریتانیا. در دههٔ ۱۸۰۰ — ۱۷۹۰ در زمینهٔ اتحاد ایرلند و انگلستان فعالیت داشت. و در ۱۸۰۱ — ۱۷۹۸ وزیر مسئول ایرلند شد. هنگامی که جورج سوم لایحهٔ آزادی کاتولیک‌ها را رد کرد از این سمت استعفا داد. در کابینهٔ ادینگتن مسئول امور هندوستان بود و در همین کابینه در سال‌های ۹ — ۱۸۰۵ وزیر جنگ شد. در ۱۸۰۹ با کانینگ وزیر خارجه به دنبال یک دوئل به مشاجره پرداخت و هر دو موقتاً بازنشسته شدند. در ۱۸۱۲ وزیر خارجه شد و تا اوت ۱۸۲۲ که خودکشی کرد در این سمت باقی بود. معاصرانش تلاش‌های وی را در ایجاد اتحادیهٔ چهارم علیه ناپلئون و درکی که از موازنهٔ قدرت در اروپا داشت دست کم گرفتند. میراثی را که از پیت در مورد دیپلماسی اروپا به وی رسیده بود حفظ نمود و در کنگرهٔ وین شرکت کرد.

1- Castlereagh, Robert Stewart

کاسیگین، الکسی نیکولایویچ[1] (۸۰ – ۱۹۰۴)

نخست‌وزیر شوروی. در سن‌پترزبورگ به دنیا آمد و در همانجا تحصیل کرد. در کارخانهٔ پارچه‌بافی لنینگراد کارگر بود. در کمیتهٔ سیاسی شهر انجام وظیفه کرد و سال‌های ۹ – ۱۹۳۸ شهردار آن شهر شد. در ۱۹۳۹ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و کمیسر صنایع پارچه‌بافی شد. در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم وزیر دارایی، وزیر صنایع سبک (۵۳ – ۱۹٤۸)، و عضو پولیت‌بورو بود. در ۷ – ۱۹۵٦ وزیر مسئول برنامه‌ریزی، و در ۱۹٦۰ رئیس کمیسیون برنامه‌ریزی اقتصادی دولتی و نیز معاون اول نخست‌وزیر شوروی بود. در اکتبر ۱۹٦٤ به جای **خروشچف** رئیس شورای وزیران (نخست‌وزیر) شوروی شد و با **برژنف** و **گرومیکو** همکاری نزدیک داشت. کاسیگین در سیاست داخلی کوشید صنعت و کشاورزی را از حالت تمرکز شدید رها سازد. در سیاست خارجی، درپی **جنگ شش روزهٔ ۱۹٦۷** در گلاسبورو به دیدار **پرزیدنت جانسون** رفت. در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۰ به سبب بیماری استعفا داد و دو ماه بعد درگذشت. نیکلای تیخونف به جای وی نخست‌وزیر شوروی شد.

کاکس، سِر پرسی زکریا[2] (۱۹۳۷ – ۱۸٦٤)

نمایندهٔ استعمار بریتانیا در خاورمیانه. در ۱۸۸٤ خدمت خود را در مستعمرهٔ هند آغاز کرد و در سرکوب شورش‌های محلی موفقیتی کسب نمود. در ۱۸۹۵ نمایندهٔ انگلیس در مسقط شد. در آنجا با بسیاری از رهبران عرب از جمله **عبدالعزیز آل سعود** و خاندان شریف مکه آشنا شد. در ماجرای دخالت بریتانیا در ایران، او نیز شرکت داشت و در لشکرکشی ۱۹۰۹ به بوشهر، ۱۹۱۱

1- Kosygin, Alexi Nikolayevich   2- Cox, Sir Percy Zachariah

به شیراز، آشتی دادن ابن‌سعود با شریف حسین، امضای موافقت‌نامه با شیخ خزعل در مورد نفت جنوب، نقش فعالی داشت. او که ۱۹۱۷ وزیر مختار انگلیس در ایران بود توانست قرارداد معروف به قرارداد ۱۹۱۹ را با وثوق‌الدوله ببندد که این امر سبب برانگیخته شدن اعتراض‌ها و پیامدهای گستردهٔ بعدی شد. در سمت کمیسرعالی انگلیس در بغداد، فیصل رانده شده از سوریه را به عراق آورد و پادشاه آن کشور کرد.

کالاهان، (لئونارد) جیمز[1]

نخست‌وزیر بریتانیا. در ۱۹۱۲ به دنیا آمد. پدرش افسر جزء نیروی دریایی بود. در جنگ جهانی دوم در نیروی دریایی خدمت کرد. در ۱۹٤۵ از کاردیف به نمایندگی مجلس عوام (از حزب کارگر) راه یافت. از ۱۹٤۷ تا ۱۹۵۱ پست‌های جزئی به وی محول شد. در ۱۹٦۳ کوشید رهبری حزب کارگر را — در پی درگذشت گیتْسکل — به دست گیرد اما از هارولد ویلسون شکست خورد. او در سمت‌های وزیر خزانه‌داری (۷—۱۹٦٤)، وزیر کشور (۷۰—۱۹٦۷)، وزیر امورخارجه (٦—۱۹۷٤) انجام وظیفه کرده است. وقتی در ۱٦ مارس ۱۹۷٦ ویلسون از رهبری حزب و نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد، کالاهان به رهبری حزب و نخست‌وزیری برگزیده شد. در انتخابات عمومی مه ۱۹۷۹ ازمارگارت تاچر، رهبر حزب محافظه‌کار، شکست خورد. و در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰ از رهبری حزب کارگر کناره‌گیری کرد.

کال‌وِل، آرتور[2](۱۹۷۳ — ۱۸۹٦)

دولتمرد استرالیایی. در ملبورن زاده شد. عضوحزب کارگر بود. در ۱۹٤۳

1- Callaghan, (Leonard) James　　2- Calwell, Arthur

وزیر اطلاعات، و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ وزیر امور مهاجرت در کابینهٔ **چیفلی** شد. او در سیاست مهاجرت هوادار «**استرالیای سفید پوست**» بود اما بیش از هر وزیری با مهاجرت کارگران جنوب و خاور اروپا موافقت کرد. از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰ معاون حزب کارگر، و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ رهبر این حزب — اپوزیسیون — بود.

کامبوج[1]

سرزمینی که در سال‌های ۱۲۸۰— ۱۰۱۰ کانون امپراتوری بزرگی در آسیای جنوب خاوری بود. در ۱۸۶۳ تحت‌الحمایهٔ فرانسه شد و از ۱۸۸۴ به صورت بخشی از هندوچین در آمد اما دودمان پادشاهی برسر قدرت باقی ماند. شاهزاده **نورودوم سیهانوک** که از ۲۶ آوریل ۱۹۴۱ به پادشاهی کامبوج رسیده بود در ۱۹۴۷ با انتشار قانون اساسی جدید، حکومت پارلمانی را وعده داد. کامبوج دو سال بعد درچارچوب **اتحادیهٔ فرانسه** به استقلال رسید (۱۹۴۹). اما استقلال کامل کشور در ۱۹۵۳ برقرار گردید و از ژانویهٔ ۱۹۵۵ به بعد همهٔ پیوندهای محدود کننده را گسست و به صورت پادشاهی مشروطه در آمد. کامبوج خواه ناخواه از مبارزهٔ کمونیست‌ها با استعمار فرانسه و سپس آمریکا متأثر می‌شد. سیاست بیطرفی سیهانوک به مذاق آمریکایی‌ها خوش نیامد و در مارس ۱۹۷۰ به دستور نیکسون، حکومت او طی کودتای نظامی به رهبری **لون نول** سرنگون گردید. لون نول حکومت «جمهوری خمر» را رسماً اعلام کرد. لون نول به یاری آمریکایی‌ها مبارزهٔ خونینی را با خمرهای سرخ آغاز کرد که سه سال ادامه یافت و سیهانوک از پکن مبارزهٔ خمرهای سرخ را رهبری می‌کرد. خمرهای سرخ بر روستاها، و لون نول درپنوم‌پن پایتخت کامبوج

1- Cambodia.

مسلط شدند و در آوریل ۱۹۷۵ پنوم‌پن هم به تصرف خمرهای سرخ در آمد. خمرهای سرخ حکومت «دموکراتیک کامبوچ» را اعلام کردند و مردم پایتخت را وادار به ترک شهر و اقامت در روستاها نمودند و تحت بازسازی و بازآموزی سیاسی قرار دادند. در سپتامبر ۱۹۷۵ سیهانوک سمت خود را به عنوان رئیس دولت مجدداً به دست آورد اما چون نتوانست با خمرهای سرخ همکاری کند ۷ ماه بعد کناره‌گیری کرد. پول‌پوت همه کارهٔ کامبوج شد و کشتاری بیرحمانه را در کشور آغاز نمود. درگیری‌های مرزی در حوضهٔ رود مکونگ منجر به رویارویی با ویتنام شد و در دسامبر ۱۹۷۷ این رویارویی شدت یافت. ویتنام به جای حمایت از پول‌پوت «جبههٔ متحد ملی کامپوچیا برای نجات ملی» به رهبری هِنگ سامرین را مورد حمایت قرار داد. ارتش ویتنام، «جبههٔ متحد...» را در به دست گرفتن قدرت در کامبوج یاری داد و از دسامبر ۱۹۷۸ تا ۷ ژانویهٔ ۱۹۷۹ تمامی کامبوج از کنترل خمر سرخ خارج گردید و «جمهوری خلق کامپوچیا» اعلام شد. چین، ایالات متحده و دست نشاندگان آمریکا در منطقه نظیر تایلند، پول‌پوت و نیروهای او را مورد حمایت قرار دادند و پول‌پوت را که تا پیش از سقوط، خونخوارترین حکومت روی زمین می‌خواندند، تنها حکومت مشروع و قانونی کامبوج شناختند. در ۱۹۷۹ چنین برآورد می‌شد که نیمی از جمعیت ۷ میلیونی کامبوج در خلال حکومت خمرهای سرخ کشته شده یا در اثر قحطی و بیماری جان سپرده‌اند. در سال‌های ۱ ـ ۱۹۸۰ کمک‌های بین‌المللی به منظور بازسازی اقتصاد کامپوچیا ارسال شد. سیهانوک بار دیگر با خمرهای سرخ دولت ائتلافی در تبعید تشکیل داد و از ژوئن ۱۹۸۲ با اشغال نقاط مرزی کامبوج و تایلند با حمایت چین و آمریکا اقدام‌های خرابکارانه‌ای را در کامبوج رهبری می‌کند.

کامبون، پل[1] (۱۹۲۴ — ۱۸۴۳)

دیپلمات فرانسوی برادر **ژول کامبون** متولد پاریس. سال‌های ۹۱ — ۱۸۸۶ سفیر فرانسه در مادرید؛ سال‌های ٤ — ۱۸۹۱ سفیر فرانسه در قسطنطنیه و سال‌های ۱۹۲۰ — ۱۸۹۸ سفیر فرانسه در لندن بود. مأموریت او در لندن همراه با تنش‌های شدید رقابت امپریالیستی دو کشور فرانسه — بریتانیا در مسائل افریقا بود. کامبون توانست **تفاهم مودت‌آمیز** ۱۹۰٤ را بین فرانسه و انگلستان، و نیز همکاری نظامی دو کشور در جنگ جهانی اول را ایجاد کند. برادران کامبون از ورزیده‌ترین و کارکشته‌ترین دیپلمات‌های زمانهٔ خود بوده‌اند.

کامبون، ژول[2] (۱۹۳۵ — ۱۸٤۵)

دیپلمات فرانسوی و برادر **پل کامبون**. فرماندار الجزایر (۷ — ۱۸۹۱)؛ سفیر فرانسه در واشنگتن (۱۹۰۳ — ۱۸۹۷)؛ در مادرید (۷ — ۱۹۰۳)؛ در برلین (۱٤ — ۱۹۰۷)؛ و عضو هیأت نمایندگی فرانسه در **کنفرانس صلح پاریس**.

کامپوفورمیو، پیمان[3]

در اکتبر ۱۷۹۷ میان بناپارت و اتریشی ها پیمانی منعقد گردید که از هر جهت معرّف شخصیت سیاسی ناپلئون بود و در آن تلاش شده بود یکی از رقیبان فرانسه علیه دیگری برانگیخته شود. بلژیک از اتریش جدا و به فرانسه

1-Cambon, Paul. 2-Cambon Jules. 3-Campo-Formio, Treaty of

منضم شد جزایر ایونی نیز به فرانسه داده شد. در شمال ایتالیا «جمهوری سیزالپین» ایجاد گردید. اتریش، ونیز و زمین‌های اطراف آنرا به چنگ آورد. مقرر شد کنگره‌ای در راشتات، سرنوشت آیندهٔ آلمان را تعیین کند. به موجب بخش‌های محرمانهٔ پیمان، فرانسه به اراضی وسیعی در کرانهٔ چپ رود راین دست می‌یافت و سالزبورگ و بخشی از باواریا به اتریش تعلق می گرفت. به پروس چیزی داده نشد. امتیازهای ارضی فرانسه در ایتالیا منشأ کشمکش‌های بعدی این دو کشور شد.

کامرون[1]

سرزمین کامرون در ساحل باختری افریقای مرکزی در ۱۸۸٤ تحت‌الحمایهٔ آلمان شد. درجنگ جهانی اول نیروهای انگلیسی ـــ نیجریه‌ای و فرانسوی آنجا را اشغال کردند (۱٦ـــ ۱۹۱۵). به موجب پیمان ورسای (۱۹۱۹) کامرون تجزیه شد و بخش بزرگتر آن به نام **کامرون فرانسه** تحت سرپرستی فرانسه در آمد. انگلیسی‌ها سرپرستی بخش کوچکتر (**کامرون انگلیس**) را برعهده گرفتند. کامرون انگلیس از نظر اداری با همسایه‌اش نیجریه مربوط می شد. در ژانویهٔ ۱۹٦۰ کامرون فرانسه به استقلال رسید و طیّ همه‌پرسی با نظارت سازمان ملل متحد، مردم کامرون انگلیس رأی به اتحاد و وحدت با کامرون شرقی (فرانسه) دادند و در اکتبر ۱۹٦۱ جمهوری فدرال کامرون به وجود آمد.

کامرون انگلیس[2]

سرزمینی که تا ۱۹٦۱ تحت سرپرستی و قیمومت بریتانیا بود و با نیجریه

1-Cameroon.   2- Comeroons, British.

مرز مشترک داشت و مرکز آن بوئه‌آ بود. این سرزمین بخشی از تحت‌الحمایهٔ پیشین آلمان بود که جامعهٔ ملل سرپرستی آنرا به انگلستان داد (۱۹۲۲). و در ۱۹۴۶ سازمان ملل نیز قیمومت آنرا به انگلستان واگذار کرد. به دلیل هم‌مرزی با نیجریه ادارهٔ این بخش کامرون با دولت انگلیسی نیجریه بود. در همه‌پرسی ۷ نوامبر ۱۹۵۹ اکثریت مردم نارضایتی خود را از اتحاد با نیجریه ابراز داشتند. در یکم اکتبر ۱۹۶۰ نیجریه به استقلال رسید. ناحیهٔ شمالی و کامرون انگلیس به نام «استان تحت قیمومت منطقهٔ شمالی» باقی ماند. در دومین همه‌پرسی (۱۱ فوریهٔ ۱۹۶۱) مردم با اکثریت قاطعی به وحدت با نیجریه رأی دادند و سال بعد ضمیمهٔ نیجریه شد. ناحیهٔ جنوبی کامرون انگلیس نیز به عنوان منطقه‌ای از نیجریه به حساب می‌آمد. در انتخابات عمومی ۱۹۵۹ «حزب دموکراتیک ملی کامرون» که خواهان وحدت با کامرون بود به پیروزی رسید. «کنگرهٔ ملی کامرون» به رهبری امانوئل اِندِلی که بازندهٔ آن انتخابات بود هوادار وحدت با نیجریه بود. در ۱۹۶۰ «کنگره» با «حزب خلق کامرون» ادغام گردید و «کنفدراسیون ملی خلق کامرون» به وجود آمد. در دومین همه‌پرسی ۱۱ فوریهٔ ۱۹۶۱ ناحیهٔ جنوبی به وحدت با کامرون رأی داد و از یکم اکتبر ۱۹۶۱ این وحدت به مورد اجرا درآمد. و اکنون ایالت باختری کامرون نامیده می‌شود.

کامرون، جمهوری متحد[1]

درحاشیهٔ خلیج گینه ودرجنوب باختری نیجریه قرار گرفته و با نیجریه، گینهٔ اسپانیا، گابون، کنگو برازاویل همسایه است مساحت ۴۷۵٫۴۴۲ کیلومترمربع، جمعیت حدود ۱۰ میلیون، پایتخت یاائونده. استان خاوری کامرون

1- Cameroon, United Republic of.

بخشی از **کامرون تحت الحمایهٔ آلمان** که از ۱۹۲۲ تا ۱۹٤٦ از سوی **جامعهٔ ملل** و **تحت سر پرستی فرانسه**، و از ۱۹٤٦ تا یکم ژانویهٔ ۱۹٦۰ **تحت قیمومت** آن کشور اداره می شد و **کامرون فرانسه** نام داشت در یکم ژانویهٔ ۱۹٦۰ به استقلال رسید. بخش کامرون باختری به نام **کامرون انگلیس** تحت سرپرستی و قیمومت انگلستان بود و در یکم اکتبر ۱۹٦۱ به نام کامرون جنوبی به استقلال رسید. کامرون از دسامبر ۱۹٦٤ به همراه چاد، جمهوری افریقای مرکزی، گابن و کنگوی برازاویل اتحادیهٔ گمرکی و اقتصادی تشکیل داده است. در مرز با نیجریه قبیلهٔ بزرگ بامیلکه سکونت دارد که یک ششم جمعیت کشور را تشکیل می دهد. این قبیله و قبیله های باسا و بائوم برسر زمین با دولت در کشمکش اند. بامیلکه از **اتحاد مردم کامرون**[1] حمایت می کند این اتحاد سازمان افراطی چپ کشور است که در سال های ٦۰ — ۱۹۵۵ منحل اعلام گردید و ارنست اواندیه رهبر آن در ۱۹۷۰ به اتهام برپا کردن شورش اعدام شد. به موجب قانون اساسی ۱۹٦۱ کشور دارای یک رئیس جمهور، یک معاون رئیس جمهور و ۹ وزیر فدرال می شد. مجمع قانونگذاری فدرال با ٤۰ عضو از کامرون خاوری و ۱۰ عضو کامرون باختری تشکیل می شد. در انتخابات ۱۹٦۰ آمادو آهیجو، رهبر اتحاد مردم کامرون با کسب اکثریت به ریاست جمهوری رسید و در ۱۹٦۵ و ۱۹۷۰ نیز مجدداً انتخاب شد. حزب او در مجمع فدرال نیز ٤۰ کرسی به دست آورد. جان نگوفونچا معاون رئیس جمهور و رهبر «حزب دموکراتیک ملی کامرون» در ایالت باختری حائز اکثریت (۱۰ کرسی) گردید و از دولت فدرال پشتیبانی کرد. در ۱۹٦٦ دو حزب مزبور در دو حزب دیگر به نام های «کنوانسیون ملی خلق کامرون» و «کنگرهٔ متحد کامرون» ادغام شدند و حزب «وحدت ملی کامرون» را ایجاد کردند. این حزب تنها حزب قانونی کامرون شد. در ۱۹۷۲ پرزیدنت آهیجو اعلام کرد که کامرون کشوری واحد و غیرفدرال است و مجمع ملی با ۱۲۰

1- Union des Populations Camérounaise (U.P.C).

عضو جایگزین دولت فدرال و دو دولت عضو (کامرون خاوری و باختری) گردید. کودتای سال ۱۹۸۶ منجر به سقوط آهیجو و روی کار آمدن پل بیه شد.

کامیکازه[1] («توفان خدایی»)

نام خلبانان متعصب ژاپنی که با پرواز افتخاری، هواپیمای خود را به ناوهای آمریکا، انگلستان و استرالیا می‌زدند و با این عمل و ایجاد حریق در ناو سبب غرق آن می‌شدند و خود نیز کشته می‌شدند. نخستین این حمله‌ها علیه ناوگان لایت گلف بود که در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴ انجام شد. در ٤ ژوئیهٔ ۱۹٤۵ که آمریکایی‌ها در فیلیپین قوا پیاده کردند حملات کامیکازه‌ها شدت گرفت. در نزدیکی سواحل اُکیناوا نیز حملات کامیکازه‌ها در آوریل و مه ۱۹٤۵ بسیار شدید بود و بر ناوهای «خستگی ناپذیر»، «دهشت» و «پیروزی» بریتانیا تلفات سنگینی وارد آورد. کامیکازه یادآور افسانه‌ای در قرن ۱۳ ژاپن بود در آن هنگام توفانی، نیروی دریایی قوبیلای قاآن، خان مغول را که آمادهٔ حمله به ژاپن بود، نابود ساخت.

کانادا، دومینیون[2]

کشور کانادا عضو جامعهٔ مشترک المنافع در آمریکای شمالی واقع شده و بین آلاسکا، ایالات متحدهٔ آمریکا، اقیانوس آرام و اطلس قرار گرفته است. مساحت ۹،۹۷٦،۱۳۹ کیلومترمربع، جمعیت حدود ۲۵ میلیون نفر، مرکز: اتاوا. در سدهٔ ۱٦ به تصرف فرانسه در آمد. در سدهٔ ۱۹ بجز سن‌پییر و میکلون، بقیهٔ

1-Kamikaze. 2- Canada.

سرزمین به انگلستان واگذار شد. به موجب **قانون آمریکای شمالی ۱۸۶۷** پارلمان بریتانیا، ۴ ایالت کِبک، اُنتاریو، نووا اسکاتیا و برونشویک نو دومینیون کانادا را تشکیل دادند. کلمبیای انگلیس در ۱۸۷۱، جزیرهٔ پرنس ادوارد در ۱۸۷۳، مانیتوبا در ۱۸۷۰، آلبرتا و ساسکچوان در ۱۹۰۵، نیوفوندلند در ۱۹۴۹، و نیز سرزمین های یوکون و قلمروهای شمال باختری با ۴ ایالت پیشین، فدراسیون کانادا را به وجود آوردند. قانون اساسی دومینیون مقرر می دارد که قوهٔ مجریه در دست پادشاه انگلستان و نمایندهٔ او— فرماندار کل— و کابینه است، قوهٔ مقننه در دست پارلمان — سنا و شورا— است. بر هریک از ده ایالت فدرال، یک قائم‌مقام فرماندار کل ریاست دارد. هر ایالت (بجز کِبک که دو مجلس دارد) دارای یک مجلس قانونگذاری و یک کابینه است. در ایالت کِبک به دلیل سلطهٔ فرهنگ و زبان فرانسوی، جنبش جدایی خواهانه‌ای از ابتدا وجود داشته است. در سال های ۷۰— ۱۹۶۷ **ژنرال دوگل** مشوق این جنبش بوده است. ترور پییر لاپورته نخست‌وزیر کِبک، و ربودن جیمز کراس دیپلمات انگلیسی توسط «جبههٔ آزادی‌بخش کبک» در ۱۹۷۰ منجر به اعلام وضع فوق‌العاده در کِبک شد. از۱۸۹۶ تا ۱۹۱۱ **حزب لیبرال** به رهبری **لوریه** حکومت را در دست داشت و با گرایش های جدایی خواهانه به شدت مبارزه کرد. از ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ حزب محافظه کار به رهبری **سر ربرت بوردن** دولت را تشکیل داد. در دهٔ ۱۹۲۰ حزب لیبرال عمدتاً حزب حاکم، و**مکنزی کینگ** نخست‌وزیر کانادا بود. در ۱۹۳۰ محافظه کارها به رهبری **ریچارد بِنِت** به قدرت رسیدند. اما در ۱۹۳۵ بار دیگر حزب لیبرال به رهبری **کینگ** دولت را تشکیل داد. کینگ تا ۱۹۴۹ نخست‌وزیر کانادا بود و از آن پس تا ۱۹۵۷ لویس سن لوران رهبر جدید حزب لیبرال جای وی را گرفت. کانادا در این سال ها قدرتی صنعتی شدو به تدریج ازانگلستان دوروبه ایالات متحده نزدیک گردید. در جنگ جهانی دوم به دفاع از قارهٔ آمریکا در کنار آمریکا جنگید و بعد نیز عضو پایه گذار **ناتو** شد. عضو فعال سازمان ملل و مدافع **طرح کلمبو** گردید. محافظه کاران به رهبری**دیفین بیکر** در ۱۹۵۷ جای لیبرال ها را گرفتند و سیاست

نزدیکی به انگلستان را دنبال کردند. لیبرال‌ها به رهبری **لستر پییرسون** در ۱۹٦۳ به قدرت رسیدند. در دورهٔ ۵ سالهٔ نخست‌وزیری پییرسون، کانادا در صحنهٔ جهانی فعال‌تر شد. از اعزام نیرو به ویتنام خودداری نمود، فعالیت فرانسوی زبانان کانادا برای ایجاد **کِبک آزاد** شدت یافت و دوگل در ۱۹٦۷ ضمن دیدار از کانادا، جدایی خواهان را مورد تشویق قرار داد. حزب لیبرال در زمان **پییرالیوت ترودو** (۷۹ — ۱۹٦۸) نیز با چنان مسائلی درگیر بود. محافظه کاران به رهبری جوکلارک از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰ دولتی تشکیل دادند. و در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۲ ملکهٔ انگلستان با مسافرت به اتاوا استقلال کامل کانادا را مورد تأیید قرار داد.

کاناگاوا، پیمان

در ۳۱ مارس ۱۸۵٤ به دنبال سه سال مذاکرهٔ دشوار و خسته کننده میان ژاپن و ایالات متحده قراردادی امضا شد و به موجب آن، ژاپنی ها دو بندر خود را برای دادوستد با آمریکا به روی کشتی های آمریکایی گشودند. دریادار پِری از سوی آمریکا در مذاکرات شرکت داشت. ژاپن متعهد می شد با دریانوردان آمریکایی رفتار بهتری داشته باشد. طی هشت ماه بعد، ژاپنی ها نظیر این امتیازها را به انگلستان، روسیه و هلند نیز دادند و این سرآغاز مراودهٔ جدی ژاپن با دنیای غرب بود.

کانتربرِی، اسقف اعظم[1]

پیشوای روحانی کلیسای انگلیکن در سراسر جهان و رئیس کلیساهای انگلستان. در آغاز قرن حاضر فردریک تمپل (۱۹۰۲ — ۱۸۲۱) سراسقف کلیساهای انگلیکن بود (از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۲). او نودو پنجمین اسقف کانتربری از سال ۵۹۷ (زمان برپایی کلیسا توسط سن اگوستین) بود. راندال داویدسون (۱۹۳۰ — ۱۸٤۸) از ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۷ اسقف کانتربری بود. او نخستین اسقفی بود که به خاطر سالخوردگی استعفا داد. کامپوگوردون لانگ (۱۹٤۵ — ۱۸٦٤) از ۱۹۲۸ تا ۱۹٤۲ اسقف کانتربری بود و در **بحران کناره گیری** ۱۹۳٦ نقش فعالی داشت. جانشین او ویلیام تمپل (۱۹٤٤ — ۱۸۸۱) فرزند فردریک تمپل (نودو پنجمین اسقف کانتربری) ابتدا سراسقف منچستر و یورک بود. او در زمان تصدی سراسقفی کشور با عقاید سوسیالیسم مسیحی همراهی نشان داد و با توده‌های زحمت‌کش همدلی کرد. در ۱۹٤٤ درپی درگذشت او، اسقف لندن، ژئوفری فیشر (۱۹۷۲ — ۱۸۸۷) به جای وی تعیین گردید. او نخستین اسقف کانتربری بود که از استانبول و پاتریارک کلیسای قسطنطنیه دیدار کرد و به دیدار پاپ رم رفت. مایکل رامسی جانشین فیشر نیز بر همکاری همهٔ کلیساهای مسیحی تاکید می کرد. وی ضمن دیدار با **پاپ جان پل اول** خواهان وحدت کلیساهای انگلیکن با کلیساهای متدیست شد. دونالد کوگان (۸۰ — ۱۹۷٤) و رابرت رِنسی نیز بعد از رامسی به ترتیب اسقف کانتربری شدند.

کاندومینیون[2]

حکومت مشترک دو یا چند کشور بر یک **دومینیون** یا سرزمینی که دارای وضعی نظیر دومینیون است. هبریدزنو تحت کاندومینیون بریتانیا — فرانسه، و سودان تحت کاندومینیون مصر — بریتانیا بود.

1- Canterbury, Archbishop of.   2- Condominion.

کانزاس ــ نبراسکا، قانون[1]

به موجب طرحی که استفن داگلاس در سنای ایالات متحدهٔ آمریکا ارائه نمود (۳۰ مه ۱۸۵٤) مقرر شد مردم سرزمین‌های کانزاس و نبراسکا خود در مورد مجاز یا غیرمجاز بودن برده‌داری در آن مناطق تصمیم بگیرند. این قانون با **مصالحهٔ میسوری** و نیز مصالحهٔ ۱۸۵۰ مغایرت داشت زیرا اصل حاکمیت مردم ایالت‌ها را در مورد برده‌داری می‌پذیرفت. نگرانی از اینکه کانزاس بار دیگر کانون بزرگ برده‌داری گردد، احزاب مخالف برده‌داری ــ جمهوریخواه، دموکرات مستقل، ویگ ــ را به اتحاد و وحدت عمل واداشت. در انتخابات ۱۸۵٦ قانون داگلاس یکی از موضوع‌های داغ مورد بحث جمهوریخواهان بود. در ۱۸٦۰ کانزاس و در ۱۸٦۷ نبراسکا به عنوان ایالت‌های غیر برده‌دار وارد اتحادیه شدند.

کانینگ جورج[2] (۱۸۲۷ ــ ۱۷۷۰)

نخست‌وزیر بریتانیا. در لندن متولد شد و در ایتون تحصیل کرد. ابتدا عضو حزب ویگ بود سپس در طول انقلاب فرانسه از **پیت** هواداری کرد سال‌های ۱۸۰۰ ــ ۱۷۹٦ و ٦ ــ ۱۸۰٤ در مشاغل کم‌اهمیت به **پیت** یاری داد. در ۱۸۰۷ وزیرخارجه شد. اودستوردومین بمباران **کپهناگ** رادادومسئول **جنگ** شبه جزیره ایبری بود. سال‌های ۱٦ ــ ۱۸۰۹ به سبب نزاع با **کاسلری** ــ که به دوئل منجر شد ــ از دولت کناره‌گیری کرد. در ۱۸۸۲ در آستانهٔ قبول فرمانداری کل هندوستان بود که کاسلری خودکشی کرد و کانینگ بار دیگر به وزارت خارجه بازگشت و ۵ سال در این سمت باقی بود. او هم مانند کاسلری به **نظام کنگره** بی‌اعتنا بود. در اجرای **دکترین مونروئه** آشکارا با

1- Kansas - Nebraska Act.
2- Canning, George

آمریکاییان ــ و علیه اسپانیا ــ همکاری کرد. در جنگ استقلال یونان جانب یونانیان را گرفت و در پنج ماه آخر عمرش نخست وزیر شد و سیاست ترقی خواهانه اما معتدل توری ها را آغاز کرد.

کاول، ادیت[1] (۱۸۶۵ – ۱۹۱۵)

پرستار انگلیسی. در نورفالک به دنیا آمد و در ۱۹۰۷ مسئول آموزش پرستاری در بیمارستان بروکسل، بلژیک، شد. بدنبال اشغال بلژیک توسط آلمان ها در ۱۹۱٤، در بلژیک ماند و سربازان زخمی بلژیکی، فرانسوی و انگلیسی را یاری داد تا به هلند و از آنجا به انگلستان بگریزند. در اوت ۱۹۱۵ توسط آلمان ها دستگیر و تحویل دادگاه صحرایی شد. وی اعتراف کرد که ۲۰۰ نفر را در فرار از بلژیک یاری داده است. در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ به جوخهٔ اعدام سپرده شد. از مرگ این پرستار، دولت انگلستان برای مقاصد تبلیغاتی علیه آلمان بهره برداری وسیعی کرد. نه قیصر و نه فرماندهی عالی آلمان در بلژیک مسئولیت قتل را برعهده نگرفتند و اعلام کردند که از جریان محاکمه و اعدام بی خبر بوده اند. قیصر این اعدام را ناشی از اشتباه نظامیان دانست و آنرا محکوم کرد.

کاونتی (استرالیا)، حزب[2]

جامعهٔ مزرعه داران نیوسوث ویلز (استرالیا). از ۱۹۱۳ به بعد فعالانه هوادار آن دسته از دولتمردانی شدند که در برابر شهرنشینان و کارگران، از منافع مزرعه داران و جامعهٔ کشاورزان حمایت می کردند. در ژانویهٔ ۱۹۲۰ ده نمایندهٔ

1- Cavell, Edith. 2-County Party (Australian).

محافظه‌کار به مجلس فدرال استرالیا راه یافتند و در آنجا تحت سازماندهی و.ج. مک ویلیامز[1] - سیاستمدار تاسمانی[2] - حزب پر قدرت اقلیت را تشکیل دادند. حزب جدید که حزب کاونتی نام گرفت در انتخابات دسامبر ۱۹۲۲ به رهبری اِرل پیج[3] ۱٤ کرسی را تصاحب کرد و میان دو حزب اکثریت ناسیونالیست و کارگر موازنه‌ای ایجاد نمود. رهبر جدید ناسیونالیست‌ها، بروس با حزب کاونتی دولت ائتلافی را تشکیل داد و در سال‌های ۲۹- ۱۹۲۲ و ٤۱ - ۱۹۳٤، و ۷۲- ۱۹٤۹، و از ۱۹۷۵ به بعد (این بار به رهبری مالکوم فریزر) قدرت در دست این دو حزب بود. آرتور فدن رهبر حزب کاونتی در ۱۹٤۱ نخست‌وزیر شد. قدرت‌گیری این حزب سبب تثبیت قیمت پشم و گندم گردید و شاهد خوبی براین مدعاست که حزب کوچک اما خوب سازمان یافته می‌تواند در نظام پارلمانی دو حزبی تا چه حد ابراز قدرت کند.

کاوور، کامیلو (٦۱ - ۱۸۱۰)[4]

سیاستمدار ایتالیایی. در خانوادهٔ اشرافی پی‌مون زاده شد. عقاید آزادیخواهانه‌اش موجب شد تا مشاغل نظامی را رها کند و به مطالعهٔ کشاورزی علمی بپردازد. در سفر به انگلستان به بررسی نظام پارلمانی آن کشور علاقمند شد. در ۱۸٤۷ روزنامهٔ ریسور جیمنتو را که ناشر آرمان‌های ایجاد یک ایتالیای سلطنتی و لیبرال بود منتشر کرد. در انقلاب ۱۸٤۸ نقش فعالی نداشت اما به زودی وارد سیاست شد و در اکتبر ۱۸۵۰ وزارت کشاورزی و دریاداری، و تجارت پی‌مون را برعهده داشت سپس وزیر دارایی شد. از نوامبر ۱۸۵۲ تا ژوئن ۱۸٦۱ (زمان مرگش) نخست‌وزیر پی‌مون بود. کاوور در سیاست

1- W. J. Mc Williams.
2- Tasmani.
3- Earle Page.
4- Cavour, Camillo.

داخلی به گسترش بازرگانی، اصلاح نظام پولی، بازسازی ارتش و ایجاد جاده‌های استراتژیک راه‌آهن، و کانال‌های آبی اقدام نمود و در محدود کردن قدرت کلیسا کوشید. به اعتقاد او وحدت ایتالیا تنها از راه کمک یک کشور خارجی امکان‌پذیر بود. از همین رو نیرویی به کمک متفقین به جنگ کریمه فرستاد تا در کنفرانس صلح بتواند مسائل ایتالیا را مطرح سازد. برای جلب کمک فرانسه در پلومبیر با ناپلئون سوم دیدار و قراردادی محرمانه منعقد کرد (ژوئیهٔ ۱۸۵۸) که جنگ مشترک پی‌مون— فرانسه با اتریش از مواد مهم آن بود. اما ناپلئون سوم بدون اطلاع کاوور با اتریش صلح کرد و کاوور بناچار از مقامش کناره گرفت. در ژانویهٔ ۱۸۶۰ دوباره به قدرت بازگشت تا با پارما، توسکانی، مودنا برای ایجاد یک دولت واحد مذاکره کند. لشکرکشی سال ۱۸۶۰ گاریبالدی به سیسیل و ناپل، کاوور را بر سر دو راهی قرار داد. از یک سو او هم مانند گاریبالدی خواهان وحدت ایتالیا بود و از سوی دیگر نگران پیشروی گاریبالدی، به شهر رم. او می‌ترسید ورود گاریبالدی به رم، دولت‌های کاتولیک اروپا را علیه ایتالیا برانگیزد. کاوور پیشدستی کرد و قوای پی‌مون را به «ایالت‌های پاپی» فرستاد و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۶۰ در مرز املاک خصوصی پاپ متوقف شد. سربازان پی‌مون و گاریبالدی با حرکتی گازانبری در کنار رود ولترنو به هم پیوستند و در ۱۷ مارس ۱۸۶۱ یعنی ۱۱ هفته پیش از مرگ کاوور کشور پادشاهی متحد ایتالیا را اعلام نمودند.

کایتانو، مارچلو خوزه داس نوَس[1]

نخست‌وزیر پرتغال. در ۱۹۰٤ به دنیا آمد. پدرش معلم بود. در دانشگاه لیسبون تحصیل حقوق کرد. در ۱۹۲۹ مشاور حقوقی وزارت دارایی شد. در آن

1- Caetano, Marcelo José das Neves.

سال سالازار وزیر دارایی پرتغال بود. در ۱۹۳۳ در دانشگاه لیسبون سمتی به وی محول شد و از آن پس به دلیل اشتغال در فعالیت‌های جوانان، رئیس سازمان جوانان شد. در ۱۹۴۴ وزیر مستعمرات شد و «قانون ارگانیک» را به تصویب رسانید که مستعمره‌های پرتغال را ایالت‌هایی از این کشور قلمداد می کرد. در ۱۹۴۷ از کابینه بیرون آمد تا رهبر تنها حزب دولتی (و فاشیستی) پرتغال شود. تا ۱۹۵۵ که معاون نخست‌وزیر شد رئیس مجلس صنفی بود. این مجلس لایحه‌های پیشنهادی به مجمع ملی را مورد بررسی قرار می داد. مدتی از شغل دولتی کناره‌گیری کرد. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ با مرگ دیکتاتور فاشیست پرتغال، سالازار، از سوی پرزیدنت توماس مأمور تشکیل کابینه شد. کایتانو، هم در ایجاد و تضمین آزادی های سیاسی، و هم در تقویت روحیهٔ ارتشیان ناراضی از جنگ مستعمراتی در افریقا، ناموفق بود. در فوریهٔ ۱۹۷۴ ژنرال گومش و ژنرال اسپینولا با حمایت افسران جوان ضد فاشیست، «جنبش نیروهای مسلح» را ایجاد کردند و در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ کودتا کردند. این کودتا به «انقلاب گل میخک» معروف شد زیرا مردم پرتغال به حمایت از نیروهای مسلح، بر تفنگ سربازان گل میخک می زدند.

کایو، ژوزف[1] (۱۹۴۴ – ۱۸۶۳)

دولتمرد فرانسوی. در له‌مان زاده شد و پیش از آنکه نمایندهٔ پارلمان شود (۱۸۹۸)، بازرس مالیاتی بود. در دولت ائتلافی رادیکال – سوسیالیست والدک- روسو وزیر دارایی شد (۱۸۹۹). کایو در زمامداری هفت نخست‌وزیر در سمت وزیر دارایی انجام وظیفه کرد (۱۹۰۲ – ۱۸۹۹، ۹ – ۱۹۰۶، ۱۴ – ۱۹۱۱، ۱۹۲۵، ۱۹۲۶، ۱۹۳۵). در دولت کلمانسو، کایو برای افزایش درآمد دولت، مالیات بر درآمد را پیشنهاد کرد که مورد نفرت

1- Caillaux Joseph.

مردم قرار گرفت (۱۹۰۶). او در سال‌های ۱۲ــ ۱۹۱۱ نخست‌وزیر فرانسه شد و کابینهٔ او را اکثراً رادیکال‌ها تشکیل می‌دادند. در آستانهٔ جنگ جهانی اول در محافل فرانسه به هواداری از سازش با آلمان معروف شد و همین اتهام بود که سبب شد در ۱۹۱۸ کلمانسو وی را زندانی کند. در ۱۹۱۹ از عضویت در مجلس نمایندگی محروم گردید اما در ۱۹۲۵ از زادگاهش به سناتوری برگزیده شد و تا زمان مرگ سناتور بود. نقش کایو در سنا در سقوط دولت **جبههٔ خلق** بسیار تعیین کننده بود.

کِبِک، کنفرانس[1]

در جریان جنگ جهانی دوم **روزولت** و **چرچیل** در دو کنفرانس در کبک حاضر شدند:

۱) در کنفرانس نخست با نام رمزی کواد رانت ــ دربارهٔ طرح پیاده کردن قوا درنرماندی و عملیات جنگی در قارهٔ آسیا (خاصه نبرد برمه) و گسترش جنگ در ایتالیا صحبت و تصمیم گیری شد (۱۹ تا ۲۴ اوت ۱۹۴۳).

۲) در این کنفرانس با نام رمزی اکتاگون، در مورد تغییر موازنه در اقیانوس آرام و پایان دادن به جنگ ژاپن بعد از شکست **نازی‌ها** تصمیم گیری به عمل آمد. اما در ضمن مؤثرترین راه شکست هرچه سریع‌تر آلمان نازی، **طرح مورگنتا**، و عملیات فیلیپین نیز مذاکره شد (۱۶ــ ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۴).

کِبِک آزاد[2]

آرزوهای استقلال‌طلبانهٔ مردم فرانسوی زبان ایالت کِبِک کانادا یکی از

1-Quebec Conference

1- Quebec Libré.

ویژگی های سیاست کانادا بوده است. فرانسویان کانادا به طور سنتی از لیبرال ها حمایت کرده اند: لوریه، سن لوران، وترودو، سه نخست وزیر لیبرال کانادا از اعقاب فرانسویان بوده اند. در نیمهٔ دههٔ ۱۹٦۰ حمایت لیبرال ها از فرهنگ و ارزش های فرانسوی کانادا آنقدر نبود که جوانان کِبک را خشنود سازد. جنبش جدایی خواهانه، «حزب کبک» را به رهبری رِنه لِه وِسک ــ لیبرال سابق ــ تشکیل داد. دیدار دوگل از کِبک در ۲٤ ژوئیهٔ ۱۹٦۷ و شعار او «زنده باد کبک آزاد!» خطاب به جمعیت انبوه شهر مونرآل، این جنبش جدایی خواهانه را قوت بخشید. دولت های مرکزی کانادا در سال های ۹ ــ ۱۹٦۸ شکوه داشتند که دولت ایالتی کبک مستقیماً با دولت های خارجی تماس می گیرد و این امر در ۱۹۷۷ تجدید شد در آن هنگام رِنه لِه وِسک به هنگام دیدار از پاریس، مانند یک رئیس دولت، با سفیران خارجی دیدار کرد. در دههٔ ۱۹۷۰ حمایت سیاسی از «حزب کبک» افزایش یافت. حزب که در ۱۹۷۱ فقط ٦ کرسی در مجمع ایالتی به دست آورده بود در ۱۹۷٦ توانست ۷۰ کرسی را از آن خود سازد.

کپ، کودتای[1]

توطئهٔ محافل راستگرای آلمان بعد از جنگ جهانی اول برای سرنگونی حکومت جمهوری. روزنامه نگار آمریکایی تبار، ولفگانگ کپ (۱۹۲۲ ــ ۱۸٦۸) رهبری کودتایی را برعهده داشت که ژنرال فون لوت ویتس (۱۹٤۲ ــ ۱۸۵۹) مسئول انجام آن و تهیه و تدارکات و نقشهٔ آن بود. با انحلال قوای نامنظم ارتشی که در بالتیک می جنگیدند، نیروی پشتیبانی کودتا تأمین گردید. در ۱۳ـ مارس ۱۹۲۰ لوت ویتس برلن را اشغال کرد و حکومت

1- Kapp Putsch.

جدیدی را اعلام نمود که ولفگانگ کپ صدراعظم آن بود. مقام‌های جمهوری به ایالات آلمانی گریختند، و پلیس مخفی به مبارزه با کودتاگران برخاست. هر چند ژنرال **لودندروف** از کپ حمایت کرد اما ارتش در مجموع بیطرف بود. هیچ دولت خارجی دولت کپ را به رسمیت نشناخت و اعتصاب کارگران نیز دولت کودتا را فلج و ناچار به فرار ساخت (۱۷ مارس ۱۹۲۰)، کودتا شکست خورد اما نشان داد در ارتش، محافلی وجود دارند که شدیداً با «جمهوریخواهی بلشویکی» مخالفند. بریگاد ارهارد که نیروی اصلی لوت و یتس را تشکیل می داد از بالتیک علامت جدیدی را به ارمغان آورد که سربازان بر کلاه خود نصب می کردند. این علامت صلیب شکسته بود که بعداً نشان رسمی نازیسم شد.

کپنهاگ، نبردهای[1]

در ۱۸۰۱ و ۱۸۰۷ در سلسله جنگ های بریتانیا با ناپلئون دو نبرد دریایی با کپنهاگ مربوط می شد:

۱) ۲ آوریل ۱۸۰۱، ناوگان انگلیسی به فرماندهی سِرهاید پارکر قسمت اعظم ناوگان دانمارک را نابود کرد. دانمارکی ها در اجرای فرمان‌های «بیطرفی مسلح» می خواستند ناوگان انگلیسی ها را از بالتیک بیرون برانند. **نلسون** نیز در این نبرد، فرماندهی بخش کوچکی از عملیات را برعهده داشت.

۲) دوم تا هفتم سپتامبر ۱۸۰۷، نیروی دریایی و زمینی انگلستان کپنهاگ را گلوله‌باران کرد زیرا سرویس‌های جاسوسی انگلستان خبر داده بودند که ناپلئون درصدد تسخیر دانمارک است. این اقدام انگلستان علیه یک کشور کوچک بیطرف، به فرانسه فرصتی داد تا در اجرای **نظام قاره‌ای** بکوشد. اما در هر حال حملهٔ انگلیسی ها فرانسه را از پنجاه فروند ناو جنگی دانمارک محروم کرد.

1- Copenhagen, Battles of.

کتائب، حزب ← فالانـژ، حزب

کَخیا، رشدی

سیاستمدار سوری و رهبر حزب خلق. در ۱۹۰۰ در حلب زاده شد و در ۱۹۳۶ به نمایندگی از این حزب به پارلمان راه یافت و برای استقلال سوریه مبارزه کرد. در ۱۹٤۸ حزب خلق سوریه را به همراه عده‌ای دیگر بنا نهاد. در دورهٔ زمامداری حناوی وزیر کشور بود و به دنبال برگزاری انتخابات نوامبر ۱۹٤۹ و پیروزی حزب خلق، رئیس مجلس مؤسسان شد و تا روی کار آمدن ادیب شیشکلی در این سمت باقی بود. از آن پس با روی کار آمدن شیشکلی و سپس وحدت سوریه— مصر، حزب خلق از رونق افتاد و با انحلال حزب در پی کودتای ۸ مارس ۱۹٦۳ کخیا نیز زندانی شد.

کراکو[1]

پایتخت لهستان در قرون وسطا. سابقهٔ دانشگاه کراکو به سدهٔ چهاردهم می رسد. در سومین تقسیم لهستان (۱۷۹۵) کراکو جزو اتریش شد. در ۱۸۰۹ ناپلئون آنجا را به دست نشاندهٔ خود دوک ورشو داد. هم روسیه و هم اتریش در کنگرهٔ وین مدعی حاکمیت بر کراکو بودند. در ۱۱ فوریهٔ ۱۸۱۵ در کراکو و حومه یک جمهوری مستقل ایجاد گردید. در این زمان روشنفکران لیبرال و ملی گرای اتریش از اختناق مترنیخ می گریختند و به کراکو می رفتند. مترنیخ که از نفوذ آزادیخواهان کراکو به هراس افتاده بود در ۱۸٤٦ آنجا را به اتریش ضمیمه ساخت و تا برپایی جمهوری لهستان در ۱۹۱۸، کراکو جزئی از گالیسی اتریش باقی ماند و از آن پس به جمهوری لهستان پیوست.

1- Cracow.

کِرِت[1]

جزیره‌ای درمدیترانهٔ خاوری. این جزیره در قرون وسطا مورد مشاجرهٔ عثمانی‌ها و جمهوری ونیز بود و عثمانی‌ها سرانجام در ۱۶۶۹ کرت را تصرف کردند. تا دسامبر ۱۹۱۳ که کرت در یونان ادغام شد اسماً جزو عثمانی بود. اما عملاً از ۱۸۲٤ تا ۱۸٤۰ زیر سلطهٔ مصر بود و در پی شورش‌های ناسیونالیستی یونانی در جزیره، در سدهٔ ۱۹، پادگان عثمانی آنجا را ترک گفت (نوامبر ۱۸۹۸). از آن پس کرت در حد گسترده‌ای از استقلال داخلی بهره‌مند شد و فرزند دوم پادشاه یونان (پرنس ژرژ) به نام کمیسرعالی برآن حکومت می کرد (۱۹۰٦ — ۱۸۹۸). در دسامبر ۱۹۱٦، ونیز لوس، سیاستمدار شهیر یونانی — متولد کرت— حکومت هوادار متفقین را در جزیره به راه انداخت و این حکومت پایگاه محکمی برای او در ۲۰ سال بعدی بود. با سقوط یونان در ۱۹٤۱، آلمان‌ها به کرت حمله بردند. چتربازان و سایر نیروها در ۵ مه در کرت پیاده شدند و به‌رغم مقاومت نیروهای دریایی بریتانیا، یونان، استرالیا، و زلاندنو، جزیره در یکم ژوئن به تصرف آلمان درآمد. در تاریخ نیروهای هوایی، جنگ کرت نخستین اقدام موفق از این نوع محسوب می شود. جنبش پارتیزانی کرت علیه نازی‌ها تا آزادی جزیره در ۱۹٤۵ فعال بود.

کِرتین، جان (۱۹٤۵ — ۱۸۸۵)

نخست‌وزیر استرالیا. در ایالت ویکتوریا به دنیا آمد. پدرش پلیس بود. او در ۱۹۰٦ سوسیالیست شد. در ویکتوریا دبیر اتحادیهٔ کارگران الوار شد و تا ۱۹۱۷ در این اتحادیه فعالیت داشت. بعد به استرالیای باختری رفت و یازده سال از عمر خود را صرف ایجاد تشکیلات حزب کارگر در فرمانتل کرد. و

1- Crete. 2- Curtin, John.

نمایندهٔ این شهر در پارلمان شد (۳۱ — ۱۹۲۸ و ۴۵ — ۱۹۳۴). در ۱۹۳۵ رهبر حزب کارگر شد و در اکتبر ۱۹۴۱ برسر لایحهٔ بودجه، آرتور فدن رهبر حزب کاونتی و نخست‌وزیر استرالیا را شکست داد و نخست‌وزیر شد. او که در دوران جوانی با خدمت نظام وظیفه مخالفت می کرد در زمان جنگ (جهانی دوم) رهبری لایق بود. و با ایالات متحده در اقیانوسیه همکاری می کرد و در مقابل ژاپن ایستادگی نمود. اما از ۱۹۴۳ درصدد بر آمد از انگلستان بخواهد تا نیروی دریایی خود را در اقیانوسیه تقویت کند و جلو نفوذ ژنرال مک آرتور را بگیرد. در مه ۱۹۴۴ در کنفرانس نخست‌وزیران امپراتوری حضور یافت و خواهان ایجاد همکاری بریتانیا و دومینیون‌ها از طریق ایجاد یک نهاد دائمی شد. بسیاری از همکارانش این پیشنهاد را کهنه شده تلقی می کردند و بیماری کرتین هم به او مجال تعقیب این نقشه را نداد. وزیر خارجهٔ او اِوات همکاری با ایالات متحده را به پیوند نزدیک با مشترک‌المنافع بریتانیا ترجیح می داد. کرتین در آستانهٔ پایان جنگ جهانی دوم در آسیا، درگذشت و چیفلی جانشین وی شد.

کِرزُن، جورج ناتانیل[1] (۱۹۲۵ — ۱۸۵۹)

نایب‌السلطنهٔ هندوستان. در ایتون و آکسفورد تحصیل کرد. سال‌های ۹۸ — ۱۸۸۶ نمایندهٔ محافظه‌کار مجلس عوام بود. طی مسافرت‌های گسترده‌اش دربارهٔ ایران کتابی نوشت. سال‌های ۲ — ۱۸۹۱ معاون وزارت خارجه در امور هند، و در سال‌های ۸ — ۱۸۹۵ وزیر امور خارجهٔ انگلستان بود. و آنچنان در این سمت لیاقت نشان داد که نایب السلطنهٔ هند شد در حالی که هنوز ۴۰ سال نداشت. در دورهٔ ۷ سالهٔ نایب‌السلطنگی به اصلاحات

1- Curzon, George Nathaniel.

اداری، طرح های آبیاری، بهبود بخشیدن به وضع کشاورزی علمی، گسترش راه‌آهن و تقویت مرز شمال باختری هندوستان پرداخت. غرور او سبب اتخاذ تصمیم نادرستی در مورد تقسیم بنگال شد. با کیچنر در مورد کنترل ارتش هند در افتاد. سال های ۱۵ــ ۱۹۰۵ کرزن از سیاست کناره گرفت و تنها ریاست دانشگاه آکسفورد را از ۱۹۰۷ به بعد برعهده داشت. در کابینهٔ ائتلافی آسکویث (۱۶ــ ۱۹۱۵) سمت کوچکی به وی داده شد در کابینهٔ جنگی للوید جورج نیز شرکت داشت (۱۹ــ۱۹۱۶). درژانویهٔ ۱۹۱۹ وزیر خارجه شد و پنج سال در آن وزارتخانه ماند. در این زمان نقش مهمی در مصالحهٔ لوزان ایفا کرد و فرانسویان را از تلاش های جدایی خواهانه دراین لند بر حذر داشت. در پی کناره گیری بونارلا از نخست‌وزیری بریتانیا، امید کرزن در کسب مقام وی نقش برآب شد چرا که بونارلا معتقد بود عدم تماس کرزن با مردم مانع موفقیت او در پست نخست‌وزیری خواهد شد. کرزن نسبت به بالدوین، نخست‌وزیر جدید وفادار بود. مدت ۸ ماه به عنوان وزیر خارجه در کابینهٔ بالدوین ماند و از نوامبر ۱۹۲٤ تا پایان عمرش ــ مارس ۱۹۲۵ــ لرد رئیس شورا بود.

کرزن، خط مرزی[1]

در ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ للوید جورج برای فیصلهٔ اختلاف های مرزی روسیه- لهستان، پیشنهادی به لهستان داد. وزیر خارجهٔ انگلستان، لرد کِرزُن در این مورد و به منظور روشن‌تر کردن قضیه به مکاتباتی دست زد و به همین سبب خط مرزی تعیین شده به نام او نامیده شد. این خط از گرودنو به برست لیتوفسک و پرتزمیسل تا کارپات پیش می رود و مناطقی از لهستان را

1- Curzon Line.

که سکنهٔ آن روس، لیتوانی و اوکراینی هستند به روسیه ضمیمه می سازد. لهستان این خط مرزی را نپذیرفت و مناطقی دو برابر آنچه را که للوید جورج پیشنهاد کرده بود به دست آورد. در سپتامبر ۱۹۳۹ خط کرزن با تعدیلات اندکی مرز میان مناطق اشغالی شوروی و آلمان نازی در لهستان شد. در ۱۹٤۵ لهستان و شوروی خط کرزن را به عنوان مرز دو کشور پذیرفتند.

کِرِنسکی، الکساندر[1] (۱۹۷۰ــ۱۸۸۱)

انقلابی سوسیال دموکرات روسی. در سیمبرسک تولد یافت. پدرش مدیر مدرسه‌ای بود که لنین در آن تحصیل می کرد. در دانشگاه سن‌پترزبورگ به تحصیل حقوق پرداخت و نمایندهٔ سوسیال دموکرات‌ها در دوما شد (۱۷ــ۱۹۱۲). او یکی از معاونان غیر مارکسیست شورای پتروگراد بود. در پی وقوع انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه وزیر دادگستری دولت موقت شد، سپس به وزارت جنگ (۱٦ مه)، و نخست‌وزیری (۲۵ ژوئیه) رسید. او جنگ علیه آلمان را با شدت ادامه داد در حالی که افکار مردم روسیه با جنگ همراه نبود. در ۷ نوامبر و به دنبال انقلاب اکتبر بلشویکی از کار برکنار شد. و بیهوده کوشید در برابر بلشویک‌ها مقاومتی را سازماندهی کند. ابتدا به فرانسه گریخت، سپس تا ۱۹٤۰ در استرالیا اقامت گزید و ۲٤ سال از سال‌های آخر عمرش را در ایالات متحده گذرانید.

1- Kernsky, Alexander F.

کرواسی[1]

منطقه‌ای در یوگسلاوی که زاگرب (یا واگرام) پایتخت آن است. در سدهٔ دهم میلادی دارای استقلال بود. از ۱۱۰۲ تا ۱۹۱۸ بخشی از هنگری بود و در پنجاه سال آخر این دوره از نوعی خودمختاری برخوردار گردید. در جریان انقلاب ۱۸٤۸ جوزپ یلاشیک فرمانروای کرواسی جنبشی را برضد مجارها و به سود خودمختاری کرواسی تحت حمایت هابسبورگ‌ها رهبری کرد. در ۱۸٦۸ از خودمختاری محدودی برخوردار شد اما اکثریتی از مردم کرواسی از وضعیت کشورشان در چارچوب امپراتوری اتریش— هنگری راضی نبودند و به رهبری اسقف استراس مایر برای ایجاد یک کشور از اسلاوهای جنوبی «یوگسلاوی» به تلاش پرداختند. در ۱۹۱۷ به موجب پیمان کورفو، نمایندگان کرواسی با صرب‌ها برای تشکیل دولت یوگسلاوی متحد شدند. هر چند از نظر فرهنگی، کروات‌ها کاتولیک و به غرب نزدیکتر بودند در حالی که صرب‌ها بیشتر ارتدوکس و شرقی بودند. کروات‌ها از این امر که تا ۱۹۳۹ در حکومت‌شان مداخله‌ای نداشته‌اند گله‌مند بودند. فاشیست‌های متعصب (اوستاشا) به رهبری آنته پاولیچ (۱۹۵۹ — ۱۸۸۹) با توسل به ترور علیه کمونیست‌ها، صرب‌ها و یهودیان، کینهٔ ملی را برانگیختند و با تعیین یک دوک ایتالیایی به عنوان شاه در ۱۹٤۱ استقلال کرواسی را اعلام نمودند. در ۱۹٤٦ کرواسی یکی از «جمهوری‌های خلق» تشکیل دهندهٔ جمهوری فدرال یوگسلاوی شد. استقلال‌طلبان کروات هنوز هم گهگاه با توسل به عملیات تروریستی خواهان جدایی کرواسی از یوگسلاوی‌اند و در ۱۹۷۲ در سوئد و آلمان باختری به عملیاتی دست زدند.

1- Croatia.

کروپ[1]

خانوادهٔ آلمانی و قطب بزرگ صنعتی کشور که از سدهٔ ۱۶ در اِسِن مقیم شدند و به مدت سه قرن از سازندگان عمدهٔ اسلحه بودند. آلفرد کروپ (۸۷—۱۸۱۲) در زمان مدیریت خویش، کروپ را به صورت اولین کمپانی تولید جنگ‌افزار در سطح جهانی درآورد و در همان حال معادن و صنایع حوضهٔ روهر را نیز در کنترل داشت. پسرش فردریک آلفرد کروپ (۱۹۰۲—۱۸۵٤) فعالیت شرکت را به قلمرو کشتی‌سازی نیز گسترش داد. با افشا شدن سوءاستفاده‌های او، دست به خودکشی زد و دخترش برتا (۱۹۵۷—۱۸۸٦) امور شرکت را در دست گرفت. برتا در ۱۹۰٦ با گوستاو فون بوهلن اوندهالباخ (۱۹۵۰—۱۸٦۹) ازدواج کرد وی نام خود را به گوستاو کروپ فون‌بوهلن تغییر داد و از ۱۹۰٦ تا ۱۹٤۳ مدیریت شرکت عملاً با او بود. کروپ در جنگ جهانی اول انحصار فروش اسلحه به آلمان و متحدان آن کشور را در دست گرفت و در جمهوری وایمار به جای سلاح، تولید تراکتور و ماشین‌های کشاورزی را برعهده گرفت. از ۱۹۳۲ به بعد کروپ هوادار سرسخت هیتلر شد و آلفرد فلیکس کروپ (٦۷—۱۹۰۷) فرزند گوستاو، با هیتلر رابطهٔ ویژه و نزدیکی برقرار کرد تا کنترل خانوادهٔ کروپ و سود سرشار آن در هر حال محفوظ بماند. در ۱۹٤۵ گوستاو کروپ در **دادگاه نورنبرگ** به اتهام جنایتکار جنگی و همدست هیتلر محاکمه شد. فلیکس در ۱۹٤۷ به اتهام رفتار غیرانسانی با کارگران خارجی، استفاده از اسیران اردوگاه‌های کار اجباری در کارخانه‌های کروپ در اِسِن، و**آشویتس** محکوم شد. او متهم بود که ۱۳۰ هزار «کارگر— برده» را در ۱۹٤٤ به کار گرفته است. فلیکس به ۱۲ سال زندان محکوم گردید اما در ۱۹۵۱ از زندان آزاد شد تا در احیای اقتصادی جمهوری فدرال آلمان، دولت را یاری دهد. کروپ در ۱۹٦۳ قدرتمندترین کارتل صنعتی **بازار مشترک** بود. از ۱۹٦۸ کروپ از حالت یک شرکت خانوادگی بیرون آمده است.

1- Krupp.

کروگر، پائولوس[1] (۱۹۰۴ – ۱۸۲۵)

رئیس جمهور ترانسوال و سیاستمدار برجستهٔ بوئر. درمهاجرنشین کیپ در یک خانوادهٔ متعصب کالوینیستی متولد گردید. درمهاجرت بزرگ (۷–۱۸۳۶) همراه پدر و مادر از رود وال گذشت و در ترانسوال مقیم شد. در جنگ اول بوئرها (۱۸۸۱) در صف مخالفان انگلستان بود. در ۱۸۸۲ رئیس جمهور ترانسوال شد و در همان زمان کشف معادن طلای ویت واترزراند سبب تحولی گسترده در ترانسوال گردید (۱۸۸۶). همان اندازه که از بریتانیا نفرت داشت آلمان را تحسین می کرد و از آن کشور اسلحه می خرید (۱۸۹۵) و از ترس حملهٔ انگلستان در سپتامبر ۱۸۹۹ به کیپ و ناتال حمله برد (جنگ بوئرها). در ماه مه ۱۹۰۰ به اروپا رفت تا از آنان در مبارزه با انگلستان یاری بخواهد. اما آلمان دیگر به مسألهٔ بوئرها علاقه‌ای نداشت. فرانسه هم از هر گونه کمکی در این زمینه خودداری کرد. کروگر در هلند اقامت گزید و در سویس درگذشت.

کروگر، تلگرام[2]

ویلهلم دوم قیصر آلمان درژانویهٔ ۱۸۹۶ طی پیامی برای پرزیدنت کروگر رئیس جمهور افریقای جنوبی، موفقیت آن کشور را در شکستن تهاجم جیمسون تبریک گفت و از اینکه کروگر بدون یاری گرفتن از قدرت‌های دوست توانسته است استقلال ترانسوال را تأمین کند وی را مورد تحسین قرار داد. این اقدام قیصر سبب ناخشنودی محافل بریتانیا شد، آنان تا این زمان با آلمان همدلی نشان داده بودند. محافل انگلیسی این تلگرام را تلاش آلمان در ایجاد اختلال

1 Kruger, Paulus.
2- Kruger Telegram.

در مناسبات مستعمراتی به حساب آوردند. تلگرام این امید واهی را در بوئرها پدید آورد که در مبارزه با انگلستان می‌توانند روی قدرت نظامی آلمان تکیه کنند.

کرومر، ارلِ[1] (۱۹۱۷ – ۱۸٤۱)

نام اصلی اش اِولین بارینگ. در هندوستان به خدمات نظامی و اداری اشتغال داشت. سپس در ۱۸۸۳ سرکنسول بریتانیا در مصر شد، و در این سمت به عنوان «کارگزار» انگلستان فرمانروای واقعی این سرزمین بود. وی تا زمان بازنشستگی اش در ۱۹۰۷ در مصر باقی ماند. اصلاحات اداری و نظامی او راه را برای تسخیر سودان توسط کیچنر هموار ساخت. او ضمن مبارزه با دسیسه های فرانسه، تا حد امکان در جلب همکاری فرانسه و انگلستان کوشید و در امضای **تفاهم انگلستان ـ فرانسه** در ۱۹۰٤ نقش فعالی داشت.

کره[2]

شبه جزیره‌ای در خاور چین که از ۱٦۳۷ تا ۱۸۹۳ تابع امپراتوری چین بود. پیمان شیمونوزکی در آوریل ۱۸۹۳ به کره استقلال داد. از ۱۸۹۳ تا ۱۹۰٤ دولت های رقیب، کره را دستخوش ناآرامی کردند. روس ها از شمال، و ژاپنی ها از بنادر جنوبی کره رخنه را آغاز نمودند. **جنگ روس – ژاپن** در ۵ – ۱۹۰٤ پیامد همین رقابت بود. در نوامبر ۱۹۰۵ دولت ژاپن کنترل سیاست

1- Cromer, Earl of (Evelyn Baring). 2- Korea.

خارجی کره را به نفع خویش در دست گرفت و از اوت ۱۹۱۰ رسماً کره را بخشی از ژاپن اعلام کرد. مهاجران ژاپنی در سراسر کره خاصه اطراف سئول مستقر شدند. در کنفرانس یالتا (۱۹۴۵) موافقت شد که شوروی و آمریکا کره را اشغال کنند و مدار ۳۸ درجه را مرز بین دو نیرو قرار دهند و این مقدمهٔ استقرار دولت مستقل، ملی و واحد کره باشد. نیروهای شوروی از اوت ۱۹۴۵ تا سپتامبر ۱۹۴۸ کرهٔ شمالی را در اشغال خود داشتند. جمهوری دموکراتیک خلق کره در همین منطقه اعلام و پیونگ یانگ به عنوان پایتخت آن تعیین گردید (۹ سپتامبر ۱۹۴۸). رهبری این دولت با فرماندهٔ ارتش سرخ کره سرهنگ کیم ایل سونگ (متولد ۱۹۱۲) بود. قوای آمریکایی از اوت ۱۹۴۵ تا ژانویهٔ ۱۹۴۹ در کرهٔ جنوبی باقی ماندند و جمهوری کره به پایتختی سئول در این قسمت دایر گردید (۱۵ اوت ۱۹۴۸). سینگمان ری (۱۹۶۵ــ ۱۸۷۵) رئیس این دولت از رهبران جناح راست بود. کرهٔ شمالی که ادعای حاکمیت بر تمامی شبه جزیره را داشت در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ به جنوب نیرو اعزام داشت و این سرآغاز جنگ کره بود. ورود داوطلبان چینی به حمایت از کرهٔ شمالی به میدان کارزار، عامل سیاسی جدیدی را وارد صحنه ساخت. با پایان یافتن جنگ، فرماندهان نظامی کرهٔ شمالی، چین و سازمان ملل، پیمان متارکه را امضا کردند. نمایندهٔ سینگمان ری در مراسم امضا حضور نداشت. کنفرانس ژنو (۱۹۵۴) نتوانست زمینه‌های وحدت دو کره را فراهم سازد. کیم ایل سونگ رهبر حزب کارگران و نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک، دولتی به سبک شوروی‌ها بنا کرد اما در نبرد ایدئولوژیک چین ــ شوروی بیطرفی خود را حفظ نمود. فساد نظام حکومتی کرهٔ جنوبی سبب شورش مردم و سقوط رژیم در آوریل ۱۹۶۰ گردید. ژنرال پارک چونگ‌هی با استفاده از هرج‌ومرج و ناآرامی دست به کودتا زد و در ۲۲ مارس ۱۹۶۲ خود را رئیس جمهور نامید و در انتخابات ۱۹۶۳، ۱۹۶۷، ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ نیز به این سمت برگزیده شد. در ژوییهٔ ۱۹۷۲ دو کره سندی را امضا کردند که بر وحدت شبه جزیرهٔ کره در کشوری واحد از راه مسالمت‌آمیز تأکید شده بود.

کره، جنگ[1] (۵۳ ـ ۱۹۵۰)

این جنگ بظاهر کشمکش میان دو کره برسر حاکمیت تمامی شبه جزیرهٔ کره بود اما درپشت آن کشمکش جهانی ایالات متحده با شوروی جریان داشت. شوروی و چین از کرهٔ شمالی، و ایالات متحده و غرب از کرهٔ جنوبی حمایت می کردند. تلاش سازمان ملل در برگزاری انتخابات سراسری کره به نتیجه نرسید. در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ کرهٔ شمالی نیروهای خود را از مدار ۳۸ درجه عبور داد. این مدار، خط مرزی حائل بین کرهٔ شمالی و جنوبی بود. سئول پایتخت کرهٔ جنوبی سه روز بعد به دست کمونیست‌ها افتاد. شورای امنیت که تحت سلطهٔ آمریکا بود با نادیده گرفتن مخالفت شوروی، از تمامی دولت های عضوخواست به کرهٔ جنوبی یاری کرده در دفع تهاجم بکوشند. ۱۵ عضو سازمان ملل قوایی به فرماندهی عالی و واحد ژنرال آمریکایی مک آرتور به کره اعزام داشتند البته بخش عمدهٔ این نیروها آمریکایی بودند. کرهٔ شمالی تمامی خاک کره بجز بندر مهم پوسان را تا پایان اوت آن سال تصرف کرد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰ ژنرال مک آرتور قوای آمریکایی و کرهٔ جنوبی را در ۲۰۰ مایلی پشت جبهه در ایکون پیاده کرد و روز بعد به پوسان حمله برد. کرهٔ شمالی در خطر محاصره بود. مک آرتور جنگ را به کرهٔ شمالی کشانید و در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۰ تا چوزان در ساحل رود یالوپیش رفت. یالو مرز کره و چین (منچوری) بود. چوئن لای نسبت به مداخلهٔ چین هشدار داد اما مک آرتور این هشدار را ناشنیده گرفت و قدرت نظامی چین را دست کم انگاشت. در نیمه های اکتبر، آمریکایی ها به حضور داوطلبان چینی مطمئن شدند. چینی ها در واؤن ۷۵ مایلی مرزچین با قوای ترکیه روبه‌رو شدند (۲۷ نوامبر ۱۹۵۰). چینی ها نیروی ۱۸۰ هزار نفره و ذخیرهٔ ۱۰۰ هزار نفری در کره متمرکز ساختند. این نیروها بار دیگر قوای آمریکا و متحدان را به جنوب پس راندند. و درژانویهٔ ۱۹۵۱ بار دیگر سئول به دست کمونیست ها افتاد و چینی ها در ۶۰ مایلی آن

1- Korean War.

سوی مدار ۳۸ درجه متوقف شدند. در نیمهٔ دوم ژانویه ضد حملهٔ آمریکایی ها آغاز شد و قوای سازمان ملل، دو حملهٔ بزرگ چین را در آوریل و مه ۱۹۵۱ دفع کرد و در ماه ژوئن دست به ضد حمله‌ای زد که توانست خط دفاعی ای در نزدیکی مدار ۳۸ درجه ایجاد نماید. در نوامبر ۱۹۵۱ ضد حملهٔ دیگری در اطراف خط مرزی صورت گرفت و از آن به بعد جنگ حالتی عادی و روزمره را پیدا کرد که هیچ یک از دو طرف به موفقیت چشمگیری دست نیافت. در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ مذاکرات صلح در کایسونگ آغاز شد و در پانمونجوم ادامه یافت. مذاکرات ۲ سال به درازا کشید. در آمریکا آیزنهاور (جمهوریخواه) جای ترومن (دموکرات) را گرفت و در شوروی به دنبال درگذشت استالین، جانشینان او نرمش بیشتری نشان دادند. موافقت‌نامهٔ صلح با قبول دو کره در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ امضا شد. از آن پس تلاش‌های بسیاری برای وحدت مسالمت‌آمیز دو کره صورت گرفته که همگی ناموفق بوده است. ۱۴۲ هزار آمریکایی، و ۱۷ هزار سرباز از سایر کشورها جان خود را در این جنگ از دست دادند. حدس زده می شود تلفات جنگ در کل بین ۳/۵ تا ٤ میلیون نفر بوده است.

کرهٔ جنوبی[1]

یا جمهوری کره در ۱۵ اوت ۱۹٤۸ با پایان یافتن حکومت نظامی کره پا به عرصهٔ وجود نهاد و به جز شوروی و کشورهای بلوک شرق از سوی دیگر کشورها به رسمیت شناخته شد. مساحت ۹۸,٤۸٤ کیلومترمربع، جمعیت ٤۰ میلیون نفر، پایتخت: سئول. از اوت ۱۹٤۵ تا اوت ۱۹٤۸ کشور در اشغال ارتش آمریکا بود. در آن هنگام امید می رفت که دو کره با یکدیگر کشور واحدی را

1- South Korea.

تشکیل دهند. در انتخاباتی که زیرنظر سازمان ملل در ۱۰ مه ۱۹٤۸ در کرهٔ جنوبی برگزار شد ۲۳۰ نماینده مجمع ملی برگزیده شدند و ۱۰۰ کرسی هم به نمایندگان کرهٔ شمالی اختصاص یافت. نخستین قانون اساسی در تاریخ ٤ هزار سالهٔ کره تدوین شد و با اعلام جمهوریت، سینگمان ری رئیس جمهور کشور گردید.

به دنبال جنگ کره و خرابی کشور «کارگزاری ملل متحد برای بازسازی کره» کمک های مالی فراوانی در اختیار دولت این کشور گذاشت. وجود کارگر ارزان، ژاپنی ها را به سرمایه گذاری های کلان در کرهٔ جنوبی تشویق کرد. سینگمان ری نخستین رئیس جمهور کره جنوبی و چانگ میون نخست وزیر در کودتای اکتبر ۱۹۶۳ به رهبری ژنرال پارک چونگ هی از صحنهٔ سیاست کنار زده شدند. پارک تا ۱۹۷۹ رئیس جمهور کره بود و در آن تاریخ با توطئه ای مرموز به قتل رسید و چون دوهوان جانشین وی شد. کیم سانگ هیوپ نخست وزیر این کشور در ۱۹۸۲ جای دولت یوچونگ سون را گرفت.

کرهٔ شمالی[1]

جمهوری دموکراتیک خلق کره که درپی تجزیهٔ شبه جزیرهٔ کره در ۱۹٤۵ ایجاد شد و دولت های غربی آن کشور را به رسمیت نشناخته اند. مساحت ۱۲۰،۵۳۸ کیلومترمربع، جمیعت ۱۳ میلیون نفر، پایتخت: پیونگ یانگ. از ۱۹۱۰ تا ۱۹٤۵ زیر سلطهٔ ژاپن بود و از اوت ۱۹٤۵ تا دسامبر ۱۹٤۸ در اشغال ارتش سرخ شوروی. در خلال این سال ها دولت موقت به رهبری حزب کمونیست کره تشکیل شد و مجمع ملی مأمور تدوین قانون اساسی نیز گرایش

1- North Korea.

کمونیستی داشت. مجمع در ۱۲ سپتامبر ۱۹٤۸ جمهوری دموکراتیک خلق کره را اعلام کرد و کشورهای بلوک شرق آنرا به رسمیت شناختند. دفتر سیاسی «حزب کارگران کره» شامل ۱۱ عضو دائم و ٤ علی البدل، به جای دولت، بر کشور حکومت می کند. نخست‌وزیر و فرماندهٔ کل قوای کره، مارشال کیم ایل سونگ عضو دفتر سیاسی است. کیم ایل سونگ در دسامبر ۱۹۷۲ از سوی مجمع ملی به ریاست جمهوری کره برگزیده شد. در سال‌های ۸ــ ۱۹٤۷ مناسبات دو کره تیره شد. سازمان ملل انجام وحدت دو کره را طی انتخابات آزاد تأیید کرد و کمیسیونی را بدین منظور به کره اعزام کرد. این انتخابات در ۱۹٤۸ در کرهٔ جنوبی برگزار شد و با توجه به جمعیت زیادتر کرهٔ جنوبی نسبت به کرهٔ شمالی، ازپیش معلوم بود که وحدت دو کره، کمونیست‌ها را در اقلیت قرار خواهد داد. اوضاع دو کره درپی بحران‌های مرزی ۱۹٤۸ و ۱۹٤۹ سرانجام در ۱۹۵۰ (۲۵ ژوئن) به جنگ تمام عیار میان آمریکا و متحدان از یکسو (تحت عنوان نیروهای ملل متحد)، و کرهٔ شمالی و چین از سوی دیگر آغاز شد. درپی متارکهٔ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ مدار ۳۸ درجه خط مرزی دو کره تعیین شد و از ۱۹۷۲ مذاکرات برای وحدت آغاز شد که تاکنون بی‌نتیجه بوده است.

کریپس، (ریچارد) استافورد[1] (۱۹۵۲ ــ ۱۸۸۹)

سیاستمدار انگلیسی و عضو حزب کارگر. در لندن زاده شد. برادرزادهٔ بئاتریس وب (فابین، جمعیت) بود. در رشتهٔ شیمی و حقوق تحصیل کرد. در جنگ جهانی اول در فرانسه در جمعیت صلیب سرخ خدمت کرد و مراقبت از کارخانه‌های تسلیحاتی را برعهده داشت. در دههٔ ۱۹۳۰ نظریه‌پرداز نمایندگان

1- Cripps, (Richard) Stafford

جناح چپ بریتانیا بود. در ۱۹۳۹ به جرم طرفداری از «جبههٔ خلق» از حزب کارگر اخراج شد اما در ۱۹۴۵ مجدداً به عضویت حزب پذیرفته شد. سال‌های ۴۲ – ۱۹۴۰ سفیر انگلستان در مسکو بود در بازگشت از شوروی سخنگوی آرمان سوسیالیسم مسیحی شد. در سمت‌های مُهردار مخصوص، رهبر مجلس عوام، عضو کابینهٔ چرچیل (۱۹۴۲) خدمت کرد. در آوریل ۱۹۴۲ به مأموریت ویژه‌ای به هند گسیل شد تا حمایت کنگره را از جنگ هند به سود متفقین جلب کند و در عوض، هندوستان از استقلال داخلی بهره‌مند گردد. این مأموریت کریپس ناموفق ماند. سال‌های ۵ – ۱۹۴۲ وزیر تولید هواپیما (بدون حق حضور در کابینه) شد. در دولت اتلی وزیر خزانه‌داری شد (۵۰–۱۹۴۷). او سیاست ضد تورمی و ریاضت کشانه را پیروزمندانه اجرا کرد و در سپتامبر ۱۹۴۹ ارزش پوند استرلینگ را پایین آورد. در اکتبر ۱۹۵۰ به سبب بیماری از کار سیاسی کناره گرفت.

کریسپی، فرانچسکو[1] (۱۹۰۱ – ۱۸۱۹)

نخست‌وزیر ایتالیا. در سیسیل زاده شد. در ۱۸۴۸ به جرم انقلابی بودن از ناپل، و سپس به جرم طرفداری از مازینی از پی‌مون اخراج گردید. او یکی از اعضای سرشناس گروه «هزار» گاریبالدی بود. در پارلمان ایتالیا چپ افراطی بود اما سه سال بعد به این انگیزه که پادشاه تنها عامل وحدت‌بخش ایتالیا است طرفدار سلطنت شد. در اواخر دههٔ ۱۸۶۰ با تسخیر رم از سوی گاریبالدی مخالفت ورزید. اتهام دو زنه بودن با آنکه اثبات نشد مدتی او را از صحنهٔ سیاست دور ساخت اما بار دیگر به میدان آمد و نفوذ از دست رفته را بازیافت. سال‌های ۹۱ – ۱۸۸۷ و ۶ – ۱۸۹۳ نخست‌وزیر ایتالیا بود. اتحاد ایتالیا–

1- Crispi , Francesco.

آلمان را استحکام بخشید. نخستین مستعمره را برای ایتالیا دست و پا کرد (اریتره)، سپس درصدد تسخیر حبشه برآمد اما شکست ننگین آدُوا (مارس ۱۸۹۶) مانع این امر شد. این شکست و اتهام مخالفان مبنی بر وجود فساد و اختلاس در دستگاه دولتی، کریسپی را از صحنهٔ سیاست خارج کرد. او پرانرژی‌ترین سیاستمدار ایتالیا درفاصلهٔ تأسیس پادشاهی تا ظهور فاشیسم است.

کریمه، جنگ[1] (۵۶ – ۱۸۵۳)

علت ظاهری جنگ آن بود که عثمانی ها پیشنهاد دولت تزاری روسیه را مبنی بر قرار دادن اتباع مسیحی عثمانی تحت حمایت امپراتور روس رد کردند اما دلیل عمده و اصلی آن نگرانی بریتانیا از نفوذ فزایندهٔ روسیه در بالکان بود. روس‌ها در ۹ – ۱۸۴۸ انقلاب مجارستان را درهم کوبیدند و تزار بارها در مورد تقسیم سرزمین‌های عثمانی سخن گفته بود. روابط فرانسه و روسیه نیز به خاطر امتیازهایی که راهبان کاتولیک و اُرتدکس در اماکن مقدس فلسطین داشتند تیره بود. البته پیش از درگیری جنگ کریمه این اختلاف دو کشور حل شد. عثمانی در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۳ به روسیه اعلان جنگ داد و پیش از آنکه اتریش، روسیه را وادار به تخلیهٔ مناطق حوضهٔ دانوب کند، درگیری‌هایی در امیرنشین‌های دانوب پیش آمد. ناوگان عثمانی در سینوپ نابود گردید (۳۰ نوامبر). فرانسه و بریتانیا ناوگان خود را به دریای سیاه فرستادند تا از پیاده شدن روس‌ها جلوگیری کنند. در مارس ۱۸۵٤ فرانسه و بریتانیا با روسیه وارد جنگ شدند. در سپتامبر آن سال نیروهای فرانسه — بریتانیا در کریمه پیاده شدند و یک سال سباستوپول را در محاصره گرفتند. دو نبرد مشهور بالاکلاوا و اینکرمان در طی دو ماه نخست همین محاصره روی

1- Crimean War.

داد. کاوور نیز در ژانویهٔ ۱۸۵۵ ده هزار سرباز پی‌مون را به کمک متفقین فرستاد تا اعتبار بین‌المللی کشورش را بالا ببرد. روز یکم فوریهٔ ۱۸۵۶ اتریش تهدید کرد که با روسیه وارد جنگ خواهد شد. روس‌ها شرایط مقدماتی صلح را پذیرفتند و چند هفته بعد در کنگرهٔ پاریس پیمان صلح به امضا رسید.

کُسوت، لایوس[1] (۱۸۰۲-۹۴)

انقلابی مجار. خانوادهٔ او اصلاً اسلواک و از رده‌های پایین نجبای زمیندار بودند. در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ به عنوان نویسندهٔ نشریات آزادیخواهانه و میهنی، و نیز به عنوان وکیل دعاوی شهرتی به هم رسانید. سال‌های ۴۰ - ۱۸۳۷ به اتهام خیانت در زندان بود و هنگامی که آزاد شد در ۱۹۴۱ سردبیری روزنامهٔ ناسیونالیستی «پِستی هیرلاپ» را برعهده گرفت و کاردانی خود را در رهبری مردم مجار نشان داد. سال ۱۸۴۷ به نمایندگی دیت هنگری برگزیده شد و سخنرانی‌های میهنی‌اش نشان داد که او هم با سلطهٔ اتریش، و هم با سلطه اسلاوها بر مجارستان مخالف است. سخنرانی ۳ مارس ۱۸۴۸ او در مورد استقلال مجارستان سرآغاز انقلاب ۱۸۴۸ بود. کسوت در ژوئیهٔ آن سال هُنوِد، یا ارتش دفاعی شهروندان را علیه تهاجم اتریشی‌ها و کروات‌ها سازماندهی کرد. دو ماه بعد در صدر کمیتهٔ دفاعی ملی، خلع خاندان سلطنتی هابسبورگ و استقلال مجارستان را اعلام داشت (۱۹ آوریل ۱۸۴۹). مداخلهٔ روسیه در مجارستان سبب شد تا کسوت ابتدا به عثمانی (۱۸۵۱)، و سپس به فرانسه و بریتانیا و ایالات متحده پناهنده شود. او هرگز اجازهٔ بازگشت به کشورش را نیافت.

1- Kossuth, Lajos.

کشتی ربایی ← الیکه لائورو

کشمیر، منازعه[1]

پیش از تقسیم شبه قارهٔ هند، ایالت شمالی کشمیر در تحت فرمانروایی موروثی مهاراجهٔ هندو بود گرچه سه‌چهارم جمعیت آنرا مسلمانان تشکیل می دادند. مهاراجهٔ مزبور پس از چند ماه بی تصمیمی، الحاق کشمیر به هند را امضا کرد (اکتبر ۱۹۴۷). در جامو زد و خورد هندوها و اکثریت جمعیت مسلمان منطقه شدت گرفت. هر دو دولت پاکستان و هند ارتش خود را به ایالت اعزام داشتند. هند از دست پاکستان به سازمان ملل شکایت کرد و آن دولت را تجاوزکار خواند. کمیسیون نظارت ملل متحد در ۱۹۴۹ خط مرزی ای تعیین کرد که قسمت اعظم کشمیر را به هند وا می‌گذاشت و به پاکستان اجازه می داد باریکهٔ کوچکی در غرب ایالت را اشغال کند. هند هر گونه پیشنهاد حکمیت را رد کرد زیرا اگر قضیه با مراجعه به آرای اکثریت مردم کشمیر حل می شد بخش بزرگی از سرزمین به پاکستان تعلق می‌گرفت. در ژانویهٔ ۱۹۵۷ دولت هند رسماً کشمیر را بخشی از کشور تلقی کرد و به اعتراض های پاکستان — که مورد قبول سازمان ملل هم بود— وقعی نگذاشت. در ۱۹۶۵ درگیری دو کشور شدت یافت و به جنگ دو کشور با موفقیت برتر هند انجامید. در ژانویه ۱۹۶۶ به موجب قرارداد تاشکند، **ایوب خان** و شستری میانجیگری شوروی را پذیرفتند و به پذیرش آتش بس رضا دادند. در ۱۹۷۱ بار دیگر جنگ هند و پاکستان بر سر **بنگلادش** آغاز شد. در ژوئیهٔ ۱۹۷۲ هند و پاکستان پذیرفتند که قضیه به طور دوجانبه و از راه مذاکرهٔ دو کشور حل شود گرچه شیخ عبدالله رهبر ملی کشمیر— که دولت هند در سال های

1. Kashmir Dispute

۶۸ – ۱۹۵۴ وی را در بازداشت نگاه داشته بود– خواهان حل مسأله از طریق مراجعه به آرای عمومی بود، کشمکش همچنان ادامه دارد.

کلافام، فرقهٔ[1]

یک گروه مذهبی مهم در درون جنبش انجیلی روحانیون انگلیکن. اکثر اعضای این فرقه در فاصله سال های ۱۸۱۳ – ۱۷۹۲ در کلیسای کلافام (محلهٔ جنوبی لندن) مراسم مذهبی خود را به جا می‌آوردند. عالیجناب جاون وِن رئیس کلیسای کلافام بود. اعضای فرقه بر آن بودند که مذهب باید با انجام کارهای خوب، خود را نشان بدهد. ویلبر فورث یکی از اعضای پرنفوذ این فرقه نقش بس فعال در لغو تجارت برده توسط دولت انگلستان، ایفا نمود. در میسیونر اعزامی به هند نیز این گروه شرکت داشت و خواهان بهتر شدن شرایط زندگی و افزایش آسودگی نادارهای هند بود.

کُلچاک، الکساندر واسیلیویچ[2] (۱۹۲۰ – ۱۸۷۰)

دریاسالار روسی و از فرماندهان ضدانقلابی، در کریمه به دنیا آمد. از اعقاب تاتارها بود. در دفاع پورت آرتور در جنگ روس- ژاپن فعالانه جنگید. در ۱۹۱۶ ترفیع گرفت و فرمانده ناوگان روسیه در دریای سیاه شد. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ به «حکومت سراسر روسیه» در سیبری پیوست و به نبرد با بلشویک ها پرداخت، و وزیر جنگ دولت ضد انقلابی شد. در ایجاد مزاحمت در خط آهن

1. Clapham Sect 2. Kolchak, Alexander Vasilievich

ماورای سیبری به موفقیت‌هایی دست یافت. از نوامبر ۱۹۱۸ تا دسامبر ۱۹۱۹ کلچاک خود را «فرمانروای عالی» روسیه قلمداد کرد و به نفع **دنیکین** ژنرال ضدانقلاب، از فرماندهی «سفیدها» کناره گرفت. در اوایل فوریهٔ ۱۹۲۰ کلچاک در ایرکوتسک به دست بلشویک ها گرفتار و اعدام شد.

کلمانسو، ژرژ[1](۱۹۲۹ ـ ۱۸٤۱)

نخست‌وزیر فرانسه. در وندی در خانواده‌ای غیر مذهبی و جمهوریخواه زاده شد و به تحصیل پزشکی پرداخت. در ۱۸۷۰ شهردار مونمارتر، و در زمان محاصرهٔ پاریس مسئول ادارهٔ بخشی از شهر بود. از حادثهٔ **کمون پاریس** جان سالم به در برد. سال‌های ۹۳ــ ۱۸۷٦ نمایندهٔ رادیکال و ضد کلیسایی بود و زبان نیشدارش لقب «ببر فرانسه» را برای او به ارمغان آورد. در ماجرای **رسوایی پاناما** بی اعتبار گردید اما با استفاده از مطبوعات در**ماجرای دریفوس** دوباره اعادهٔ حیثیت کرد. در ۱۹۰۳ سناتور شد ولی تا ۱۹۰٦ سمت اجرائی مهمی نداشت. در مارس آن سال وزیر کشور و در اکتبر نخست‌وزیر شد. مدت نخست‌وزیری او دو سال و ۹ ماه طول کشید که در**جمهوری سوم** کم سابقه بود. در زمان نخست‌وزیری اش حمله به سوسیالیست ها و اعتصابگران در دستور دولت بود. با آغاز جنگ جهانی اول سخنگوی مخالفان دولت بود و از عدم کارآیی ماشین نظامی ناراضی بود. در نوامبر ۱۹۱۷ نخست‌وزیر شد و شجاعت و لجاجت او سبب شد تا فرانسه در زیر ضربه‌های سنگین مارس ۱۹۱۸ سرانجام به پیروزی برسد. در **کنفرانس صلح پاریس** ۱۹۱۹ سمت ریاست داشت و گرچه موضعی سخت‌تر از **للوید جورج** و **وودرو ویلسون** در برابر آلمان شکست خورده داشت اما هموطنان او را به نرمش متهم می کردند. این

1- Clemenceau, George

خرده گیری ها و نیز خشم پارلمان از اوج گیری قدرت او سبب شد تا در ژانویهٔ ۱۹۲۰ از نخست وزیری کناره بگیرد. او همیشه در مورد خطر احیاء میلیتاریسم آلمان هشدار می داد و حتی سال ۱۹۴۰ را سال خطر پیش بینی کرده بود. «شکوه و نکبت پیروزی» نوشتهٔ او در مورد سرخوردگی اش از جهان بعد از جنگ است.

کلمبو، طرح[1]

در ژانویهٔ ۱۹۵۰ وزیران خارجهٔ کشورهای مشترک المنافع در کلمبو، سیلان، دیدار کردند تا راه های کمک کشورهای غنی تر جرگه (استرالیا، کانادا، انگلستان، زلاندنو) به اقتصاد کشورهای فقیر آسیای جنوب خاوری را بررسی نمایند. در «کمیتهٔ مشورتی مشترک المنافع» در فوریهٔ ۱۹۵۱ در کلمبو جزئیات این طرح بررسی شد. در طرح، کمک پولی و فنی به هند، پاکستان، سیلان، برمه و مالایا و سایر مناطق وابسته به انگلستان، مورد تأیید قرار گرفت. دولت استرالیا به رهبری منزیس برآن بود که آمریکا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کشورهای فقیر مشترک المنافع باید طرحی نظیر طرح مارشال را اجرا کند، آمریکا وارد طرح شد و مبالغی بیش از جمع کمک کشورهای عضو جرگه، به این منظور اختصاص داد. بر وسعت حوزهٔ طرح نیز افزوده شد و فیلیپین، کرهٔ جنوبی، دولت های غیرکمونیست هندوچین، تایلند، اندونزی، افغانستان و نپال نیز مشمول کمک های طرح شدند.

1- Colombo Pain.

کلمبیا، جنبش های مبارز

در کلمبیا چهار جنبش عمدهٔ چریکی شهری و روستایی علیه سلطهٔ غیرمستقیم آمریکا مبارزه می کنند:

۱ــ جنبش ۱۹ آوریل
۲ــ نیروهای مسلح کلمبیا (فارک)
۳ــ ارتش آزادی بخش ملی
٤ ــ ارتش آزادی بخش خلق

کلمبیا، ناحیهٔ[1]

واشنگتن دی. سی. پایتخت ایالات متحدهٔ آمریکاومقردولت فدرال. تا ۱۷۹۰ بخشی از ایالت مریلند بود. مساحت آن جمعاً ۱۷۹ کیلومترمربع است. دولت ایالات متحده این منطقه را از ایالت مریلند خریداری کرد و پایتخت فدرال را در آن بنا نهاد. منطقه به نام کریستف کلمب، کاشف آمریکا، کلمبیا نام گرفت و نام شهر به یاد نخستین رئیس جمهور ایالات متحده، واشنگتن نهاده شد. برای آنکه این شهر با ایالت واشنگتن اشتباه نشود. معمولاً واشنگتن دی. سی. گفته می شود.

کِلوگ، پیمان[2]

۲۷ اوت ۱۹۲۸. پیمانی که به موجب آن، جنگ به عنوان ابزار پیشبرد

1- District of Colombia (D. C.).
2- Kelogg, Pact of.

سیاست ملی محکوم گردید و برای حل اختلافات، توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز توصیه شد، این میثاق را ابتدا نمایندگان ۹ کشور شرکت کننده در کنفرانس پاریس امضا کردند، سپس ۵۶ کشور دیگر از اصول آن حمایت نمودند. در آوریل ۱۹۲۷ وزیر خارجهٔ فرانسه، آریستید بریان به فرانک ب. کلوگ (۱۹۳۷—۱۸۵۶) وزیر امور خارجهٔ آمریکا پیشنهاد کرد که دو کشور آمریکا— فرانسه باید با صدور اعلامیه‌ای دایر برمردود شناختن جنگ، سرمشق دیگر کشورها گردند. کلوگ با قرارداد دو جانبه مخالف بود و عقیده داشت که حوزهٔ قرارداد باید بسی بیش از آنکه بریان می گوید گسترش یابد. با پیوستن آلمان و نیز دو کشور آمریکا و شوروی که عضو جامعهٔ ملل نبودند، به منشور کلوگ، اهمیت آن افزایش یافت و امید به صلح زیادتر شد. پیمان محدودیت هایی داشت: درست است که جنگ را مردود می شمرد اما برای متجاوز و آغازگر جنگ مجازاتی و ضمانت اجرایی در نظر نمی گرفت. تشدید مبارزات ناسیونالیستی دههٔ بعد بیفایدگی پیمان را نشان داد.

کلیولند، (استفن)، گروور[1] (۱۹۰۸ — ۱۸۳۷)

بیست‌ودومین (۹— ۱۸۸۵) و بیست‌وچهارمین (۹۷— ۱۸۹۳) رئیس جمهور ایالات متحده. در نیوجرسی به دنیا آمد و در نیویورک به شغل وکالت پرداخت. سال های ٤ — ۱۸۸۳ فرمانـدار نیویورک بود. در ۱۸۸٤ کاندیدای دموکرات‌ها برای ریاست جمهوری شد و برندهٔ آن انتخابات بود. پس از ۲۸ سال او نخستین دموکراتی بود که به کاخ سفید راه می‌یافت. در این دوره کوشید با ایالت‌های جنوبی سیاست مدارا و مصالحه درپیش گیرد و قدرت ریاست جمهوری را گسترش دهد و در این راه حدود دوسوم لوایح کنگره را وتو

1- Cleveland, (Stephen) Grover

کرد. مخالفت سرمایه‌داران و دولتیان کهنه کار سبب شکست او در انتخابات ۱۸۸۸ شد و هاریسون به ریاست جمهوری انتخاب گردید. اما چهار سال بعد کلیولند دوباره برندهٔ انتخابات شد. موضوع سیاست‌های پولی و هراسی که در وال استریت از این بابت پدید آمده بود در دورهٔ دوم ریاست جمهوری مسألهٔ عمده‌ای بود. سیاست ضد تورمی کلیولند و اعزام قوا برای سرکوب اعتصاب ایلینویز سبب شد تا بسیاری از هواداران او از او روی برگردانند و در کنوانسیون ۱۸۹۸ دموکرات‌ها ویلیام جنینگز بریان را نامزد احراز مقام ریاست جمهوری کنند ــ که البته از مک کینلی شکست خورد. کلیولند در سیاست خارجی ضد امپریالیست بود و با سلطهٔ آمریکا بر هاوایی مخالفت می کرد. او خواهان حل وفصل مسألهٔ مرزی انگلستان ــ ونزوئلا شد ولی بریتانیا حکمیت او را رد کرد و وزیر خارجهٔ آمریکا ــ اُلنی ــ پیام شدیداللحنی برای آن کشور فرستاد (ژوئیه ۱۸۵۹) و تهدید کرد که درصورت پافشاری انگلستان، آمریکا این فشار بر ونزوئلا را نقض دکترین مونروئه می داند. در دسامبر ۱۸۹۵ پیامی با همین مضمون به کنگرهٔ آمریکا فرستاد. انگلیس در این جریان کوتاه آمد و با قبول حکمیت آمریکا در ۱۸۹۷ اختلافات مرزی با ونزوئلا را حل کرد.

کمال، مصطفی ← آتاتورک

کَمْپبِل ــ بَنِرْمَن، هانری[1] (۱۹۰۸ ــ ۱۸۳۶)

نخست‌وزیر انگلستان. نامش هانری کمپبل و فرزند لرد پرووُست (گلاسگو) بود. بنرمن نام خانوادگی عمویش بود که از ۱۸۷۱ به نام

1- Campbell - Bannerman, Henry

خانوادگی اش اضافه شد. در کالج گلاسگو و دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در ۱۸٦۸ از حزب لیبرال به مجلس عوام راه یافت و ٤۰ سال بعد را در عضویت پارلمان بود. در کابینهٔ گلادستون وزیر امور ایرلند بود (۵ — ۱۸۸٤). در ۱۸۸٦ وزیر جنگ شد و این سمت را در سال‌های ۵ — ۱۸۹۲ نیز برعهده داشت. در ۱۸۹۸ رهبر لیبرال ها درپارلمان شد و در این سمت در ضمن رهبری جناح مترقی این حزب را برعهده گرفت. با جنگ بوئرها مخالف و خواهان تسریع اصلاحات اجتماعی بود. در دسامبر ۱۹۰۵ از او دعوت شد کابینه را تشکیل دهد و این اولین بار بود که در انگلستان به رئیس کابینه، رسماً «نخست‌وزیر» گفته شد. دولت او در اجرای اصلاحات ارضی و وضع قوانین به نفع اتحادیه‌های کارگری فعال بود. با افریقای جنوبی به مصالحه رسید و به دولت‌های شکست خوردهٔ بوئر استقلال داد. او یکی از محبوب‌ترین رهبران حزبی بود اما به خاطر بیماری ناچار شد در ۳ آوریل ۱۹۰۸ استعفا دهد و سه هفته بعد در خانهٔ شمارهٔ ۱۰ داونینگ استریت — مقر کنونی نخست‌وزیران انگلستان — درگذشت.

کمپ دیوید، گفتگوهای[1]

گفتگوهای مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل و انورسادات رئیس جمهور مصر در کمپ دیوید، مریلند. ریاست جلسهٔ گفتگوها را جیمی کارتر برعهده داشت و منظور، فیصلهٔ اختلافات مصر و اسرائیل در پی ابتکار صلح سادات (نوامبر ۱۹۷۷) بود. این گفتگوها از ۵ تا ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ طول کشید و مقرر شد پیمان صلح مصر و اسرائیل به فاصلهٔ سه ماه امضا شود و مناسبات دو کشور به حالت عادی درآید؛ منطقهٔ غیرنظامی در مرز دو کشور ایجاد گردد؛ اسرائیل

1- Camp David Talks.

مرحله به مرحله از صحرای سینا خارج شود و ساحل باختری رود اردن به فاصلهٔ ۵ سال به اردن مسترد گردد تا دولت خودمختار فلسطین در آنجا ایجاد شود. ساف این گفتگوها را محکوم کرد. در ۲٦ مارس ۱۹۷۹ در واشنگتن پیمان نهائی صلح امضا شد. اسرائیل در ۲۵ آوریل ۱۹۸۲ صحرای سینا را به مصر بازپس داد اما اختلاف دو کشور بر سر منطقهٔ تابا (طبا) ادامه یافت. در ۱۹۸۸ تابا به مصر بازپس داده شد.

کمون پاریس[1] ۱۸۷۱

در پی شکست ناپلئون سوم از نیروهای بیسمارک در ۱۸۷۰، میهن‌پرستان رادیکال پاریس درصدد بودند حکومت جمهوری به ریاست تی‌یر را هر طور که هست نگاه دارند. پاریس یک محاصرهٔ چهار ماهه را تحمل کرد اما شرایط خفت‌بار پیمان صلح توسط مجمع ملی و ورود قوای آلمانی به شهر مورد قبول آنان واقع نگردید. در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کارگران پاریس در محلهٔ مونمارتر نه تنها سلاح‌هایشان را به سربازان دولت بُردو (دولتی که در پی سقوط ناپلئون سوم، در شهر بردو تأسیس شده بود)، تحویل ندادند بلکه دو تن از ژنرال های دولتِ تسلیم‌طلب را به دار آویختند. تی یر همهٔ سربازان دولتی را از پاریس فراخواند و کمیتهٔ مرکزی‌ای توسط اهالی پاریس و به رهبری کارگران برای ادارهٔ شهر تشکیل شد که به یاد کمون ۱۷۹۳ ژاکوبن‌ها، کمون نامیده شد. نیروی اشغالگر آلمانی در حومهٔ پاریس ماند و نیروهای دولت بردو تحت فرماندهی ماکماهون و گالیفت به پاریس هجوم بردند. مقاومت کمون قهرمانانه بود. آنها خیابان به خیابان، محله به محله، کوچه به کوچه و خانه به خانه با نظامیان به نبرد پرداختند اما سرانجام در برابر سرکوب بی رحمانهٔ ارتش از پای در آمدند. خسارت وارد بر شهر حتی بیش از خسارتی بود که شهر در جریان

1-Paris Commune.

انقلاب ۱۷۸۹ تحمل کرده بود. تعداد کشته شدگان از تلفات دورهٔ انقلاب بسی بیشتر بود. کموناردها در میان اقدام‌های خود اسقف پاریس را اعدام کردند. بعد از تسلیم شهر نیز کینه کشی ارتش از کموناردها ادامه یافت و بی رحمی ارتش آنقدر شدید بود که تا سی سال بعد نیز میان مردم و مقام‌های دولتی تفاهم برقرار نشد. با آنکه شکست کمون، سیر رو به پیشرفت سوسیالیسم را در فرانسه برای سه دهه شدیداً کند کرد اما تجربهٔ کارگران پاریس در ایجاد نخستین حکومت کارگری، در جنبش سوسیالیستی از ارج والایی برخوردار شد. مارکس و لنین همیشه از تجربهٔ پر ارزش کمون به عنوان درسی برای کارگران جهان یاد می کردند.

کمونیست، احزاب [1]

به خلاف کاربرد واژهٔ «کمونیسم» که در ۱۸٤۰ برسر زبان‌ها افتاد، حزب کمونیست تا ۱۹۱۸ پا به عرصهٔ وجود ننهاد. در ۱۹۱۸ هنگامی که بلشویک‌ها از **سوسیال دموکرات‌ها** —برسر شرکت یا عدم شرکت کارگران در جنگ جهانی اول— جدا شدند حزب خود را کمونیست نامیدند. هنگامی که مسکو مرکز تنها کشور کمونیست جهان، کانون **بین‌الملل سوم** شد نفوذ شوروی بر احزاب کمونیست عالم بسیار بالا بود: در آغاز، مسائلی که احزاب کمونیست جهانی می بایست درباره‌شان تصمیم می گرفتند عبارت بودند از: (۱) رقابت **ترتسکی** با استالین؛ (۲) تصفیه های دوران استالین (یا **یژوفشچینا**)؛ (۳) واکنش در برابر استقلال طلبی **تیتو** از مسکو؛ (٤) مردود شمردن «**کیش شخصیت**» در شوروی توسط **خروشچف** در کنگرهٔ بیستم (فوریهٔ ۱۹۵۰)؛ و بعد هم مبارزه‌طلبی چین با شوروی.

در کشورهای انگلیسی زبان، احزاب کمونیست قدرت چندانی نداشته اند. در بریتانیا در ژوئن ۱۹۲۰ این حزب بنا نهاده شد تا به توصیهٔ **لنین** با طبقهٔ

1- Communist Parties

کارگر پیوند برقرار کنند. این اقدام حزب در ۱۹۲۲، ۱۹۲۳، ۱۹۳۶ با شکست همراه بود. حزب هرگز نتوانست اتحادیه های کارگری را تحت کنترل درآورد و هیچ وقت هم بیش از دو نماینده در پارلمان نداشته است. ویلیام گالاچر (۱۹۵۵ — ۱۸۸۱) رهبر کارگران کلایدساید و نمایندهٔ مجلس عوام مشهورترین نمایندهٔ حزب کمونیست در پارلمان بوده است.

حزب کمونیست ایالات متحده در ۱۹۱۹ بنا شد. سال های ۳۴— ۱۹۱۹ و ۴۸ — ۱۹۴۵ توسط ویلیام فوستر، و سال های ۴۵ — ۱۹۳۴ توسط ارل برودر رهبری شد. هر دوی اینها کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری بودند. فوستر در انتخابات ۱۹۳۲ تنها ۱۰۲ هزار رأی آورد. هیستری ضد سرخ **مک کارتیسم** در سال های ۵۳— ۱۹۵۰ به حزب کمونیست آمریکا لطمهٔ زیادی زد. حزب کمونیست کانادا هم در ایالت کِبِک توانست آراء محدودی را در انتخابات ۱۹۴۴ کسب نماید. حزب کمونیست استرالیا در ۱۹۲۰ در سیدنی دایر شد و تنها در میان باراندازان بنادر نفوذ اندکی داشت این حزب در زمان جنگ جهانی دوم ممنوع شد (از مه ۱۹۴۰ تا دسامبر ۱۹۴۲). تلاش **منزیس** در آوریل ۱۹۵۰ در انحلال حزب با مقاومت سیاستمدار برجستهٔ کشور و دفاع **هربرت اوات**، خنثی شد. در زلاندنو حزب کمونیست در ۱۹۲۱ دایر شد اما نفوذی بر سیاست کشور ندارد.

در اروپای باختری. درفرانسه در ۱۹۲۰ جناح چپ حزب سوسیالیست از آن حزب جدا شد و حزب کمونیست را ایجاد کرد. موریس تورز (۶۴ — ۱۹۰۰) از ۱۹۳۲ تا زمان مرگ دبیرکل حزب بود. والدک روشه جانشین تورز که در سال های ۸— ۱۹۶۴ رهبر حزب بود در سیاست های حزبی نرمشی ایجاد کرد اما ژرژ مارشه (متولد ۱۹۲۰) که از ۱۹۶۸ دبیرکل حزب بوده است سیاست اتحاد با سایر احزاب سیاسی چپ را وجههٔ همت خود قرار داد و اعضای این حزب در نخستین کابینهٔ فرانسوا میتران شرکت کردند. در بیست ودومین کنگرهٔ حزب (فوریهٔ ۱۹۷۶) دکترین مارکسیسم—

لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا مردود شناخته شد. حزب کمونیست ایتالیا به رهبری آنتونیو گرامشی (۱۹۳۷—۱۸۹۱) در ۱۹۲۱ بنا نهاده شد. اما در زمان موسولینی غیرقانونی شد و گرامشی تا پایان عمرش در زندان فاشیست‌ها ماند. حزب که در جنبش مقاومت ضد فاشیستی شرکت داشت پایه‌های گسترده‌ای در جامعهٔ ایتالیا ایجاد نمود و دومین حزب بزرگ ایتالیا شد. پی‌یترو تولیاتی (۱۹٦٤— ۱۸۹۲) رهبر حزب در سال‌های ٦٤—۱۹۵٦ از «چند مرکزی» بودن جامعهٔ سیاسی و شرکت دیگر احزاب در قدرت حمایت کرد. او خواهان آن بود که هر حزب کمونیست دارای خط‌مشی جداگانه‌ای از مسکو باشد. حزب در زمان انریکو برلینگوئر (۸۵— ۱۹۲۲) با بیش از ۲ میلیون عضو، در انتخابات به پیروزی‌هایی دست یافت و کنترل ادارهٔ شهرهای رم، فلورانس، ناپل و بولونیا را به دست گرفت. حزب کمونیست اسپانیا که در ۱۹۲۳ تشکیل شد در زمان سلطهٔ فاشیست‌های فرانکو (۷۷— ۱۹۳۹) منحل بود و از نظر تعداد اعضا و نفوذ در انتخابات هم حزب کوچکی است. مقاومت حزب کمونیست اسپانیا به رهبری لاپاسیوناریا «دولورس ایباروری» در زمان جنگ داخلی برای این حزب اعتباری دست و پا کرده بود اما انفعال حزب در دورهٔ فرانکو از نفوذ آن کاسته و تحت رهبری سانتیاگو کاریلو (متولد ۱۹۱۵) خواسته است به راه حزب کمونیست ایتالیا برود. در پرتغال نیز در تمامی دوران سلطهٔ فاشیست‌ها به رهبری سالازار و جانشینانش، حزب فعالیتی نداشت. در انقلاب ضد فاشیستی پرتغال که ارتشیان چپگرا در شورای انقلابی نفوذ داشتند در مورد نفوذ و قدرت حزب کمونیست گزافه‌گویی می‌شد. حزب تحت رهبری کونیال، کمونیست قدیمی اداره می‌شود و نفوذ چندانی در مقایسه با حزب سوسیالیست کشور ندارد.

در اروپای مرکزی و خاوری. حزب کمونیست آلمان در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ به رهبری اسپارتاکیست‌ها تشکیل شد اما ترور رهبران آن، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت سبب توقف رشد آن گردید. تا ظهور هیتلر، حزب

هنوز قدرتی به حساب می‌آمد — و شاید تقویت هیتلر توسط سرمایه‌داری نیز به خاطر نگرانی از نفوذ حزب کمونیست بود— اما حزب با صدراعظم شدن هیتلر مخالفتی نکرد زیرا براین امید بود که به زودی هیتلر سقوط می کند و انقلاب کمونیستی کشور را فرامی گیرد. این یک خطای بزرگ حزب بود. **والتر اولبریشت** از بنیانگذاران بازماندهٔ حزب، در ۱۹۴۵ در آلمان شرقی به بازسازی حزب کمونیست پرداخت. سقوط هیتلر و تقسیم آلمان، این حزب را در آلمان شرقی حزب حاکم کرد ولی در آلمان غربی اعتبارچندانی ندارد. حزب کمونیست مجارستان در ۱۹۱۹ دولت را در کنترل گرفت اما با سقوط **بلا کون** در همان سال، دورهٔ فترتی برای حزب پدید آمد که تا ۴۵ — ۱۹۴۴ و ورود ارتش سرخ به مجارستان ادامه یافت. از آن پس کمونیست‌ها قدرت را در این کشور به دست گرفتند. در لهستان به رهبری **گومولکا**، و در رومانی به رهبری **گئورگی دژ** نیز احزاب کمونیست درپایان جنگ دوم جهانی به قدرت رسیدند هرچند بنیاد حزب به سال ۱۹۲۰ می رسد. حزب کمونیست بلغارستان در ۱۹۱۹ ایجاد گردید در ۱۹۲۳ دست به قیامی زد که بیرحمانه سرکوب شد. **دیمیتروف** رهبر حزب، از چهره‌های برجستهٔ **کمینترن** بود و در نوامبر ۱۹۴۵ پیروزمندانه به بلغارستان بازگشت و قدرت را به دست گرفت. حزب کمونیست چکسلواکی هم مانند فرانسه از انشعاب حزب سوسیالیست در ۱۹۲۱ پدید آمد. در انتخابات ۱۹۲۵ یک میلیون رأی به دست آورد و در انتخابات مه ۱۹۴۶ با کسب اکثریت پارلمانی دولت را در این کشور به دست گرفت. در ۱۹۴۸ **گوتوالد** رهبر حزب به شکلی دموکراتیک به قدرت رسید. حزب کمونیست یوگسلاوی در آوریل ۱۹۱۹ تشکیل شد و در انتخابات شهرداری‌های بلگراد زاگرب و نیش اکثریت را به خود اختصاص داد (۲۰— ۱۹۱۹). اما به دنبال ترور وزیر کشور منحل اعلام شد (تابستان ۱۹۲۱). کمونیست‌های یوگسلاوی از ۱۹۴۱ در سازماندهی مقاومت پارتیزانی علیه نازی‌ها فعال بودند و هنگامی که تیتو به قدرت رسید به جای هواداری از مسکو به انتقاد آن پرداخت (۱۹۴۵). حزب کمونیست یونان در ۱۹۲۰ تشکیل شد و درپارلمان تعدادی

نماینده داشت اما فراخوانی آن به اعتصاب عمومی در ۵ اوت ۱۹۳۶ منجر به روی کار آمدن یک دیکتاتوری راست خشن و سرکوب حزب شد. در جنبش مقاومت یونان علیه اشغال کشور توسط نازی‌ها، حزب کمونیست نقشی قاطع داشت و تحت عنوان «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» فعالیت می‌کرد. بازوی نظامی اش «ارتش آزادی‌بخش ملی» بود و در جنگ داخلی یونان نقش فعالی برعهده داشت.

در کوبا حزب رسمی کمونیستی هوادار مسکو مورد اعتنای انقلابیون کشور و شخص فیدل کاسترو نبود. با به قدرت رسیدن کاسترو «حزب انقلابی سوسیالیستی» وی تحت عنوان «حزب کمونیست کوبا» شروع به فعالیت کرد و حزب رسمی کمونیستی منحل شد و عناصر آن به حزب کاسترو پیوستند (۱۹۶۵). در بیشتر نقاط آسیا و افریقا حزب کمونیست نخستین شکل مارکسیسم سازمان یافته بود بجز در هند و اندونزی که از رشد و بهم پیوستگی اتحادیه‌های کارگری تشکیل شد. مهم‌ترین حزب کمونیست خارج از شوروی، درچین شکل گرفت. درژوئیهٔ ۱۹۲۱ دو استاد دانشگاه پکن، چن توهسیو و لی تاچائو حزب را بنا نهادند. حزب درسال های ۷–۱۹۲۶ درنبرد با کومیندان متحمل تلفات سنگینی شد اما تحت رهبری مائوتسه‌دون تجدید سازمان کرد. مائو به یاری رفیق حزبی اش چوئن لای درپاریس با هوشی مین تماس گرفت. هوشی مین نیز با اعزام هیأت نمایندگی به کنفرانس تورز از بنیانگذاران حزب کمونیست فرانسه و سپس هندوچین بود. درویتنام، کامبوج و لائوس نیز کمونیست‌های این کشورها ضمن مبارزهٔ سرسختانه و قهرمانانه در برابر استعمار فرانسه و آمریکا و اخراج آنان از سراسر خاک هندوچین قدرت حکومتی را به دست گرفتند. در کامبوج ابتدا خمر سرخ به رهبری پول‌پوت که ازچین حمایت می‌شد قدرت را در دست گرفت اما به سبب سیاست سبعانه ای که خمرها نسبت به مردم کامبوج درپیش گرفتند توسط ویتنام از کشور رانده شدند و در حال حاضر حزب کمونیست هوادار شوروی و ویتنام بر کشور حکومت می‌کند.

کُمُوی[1]

جزیره‌ای نزدیک سرزمین چین. این جزیره همراه با سه جزیرهٔ کوچکتر — که ۶ مایل از سرزمین چین فاصله دارند— توسط قوای چیانکای شک (چین ملی یا حکومت تایوان) اشغال شد. نیم بیشتر جمعیت جزیره را نظامیان تشکیل می دهند. مرکز آن شهر کموی است.

کمیتهٔ امنیت عمومی[2]

در پی شکست نظامی **ژیروندن‌ها** در بهار ۱۷۹۳ کنوانسیون ملی فرانسه به جای قوهٔ مجریه یک کمیتهٔ امنیت عمومی ایجاد کرد که ابتدا ۹ عضو داشت و سپس تعداد اعضا به ۱۲ نفر رسید. **رُبسپیر** از این کمیته به عنوان وسیلهٔ اعمال سیاست **ژاکوبن‌ها** استفاده می کرد. تعدادی از رهبران بعدی فرانسه از جمله **لازار کارنو** — «سازمان دهندهٔ پیروزی» — عضو کمیته بودند. در ۱۷۹۵ کمیته منحل گردید اما در سراسر سدهٔ ۱۹ اندیشهٔ برپایی چنان کمیته‌ای بارها ذهن سیاستمداران و انقلابیون را به خود مشغول می داشت.

کمیسیون عالی، سرزمین های[3]

باسوتولند، مستعمره و **بچوانالند**، و سوازیلند، تحت‌الحمایه‌های بریتانیا در همسایگی **افریقای جنوبی** به این نام خوانده می شدند. «قانون اتحاد» (۱۹۰۹) مقرر کرده بود که این سه سرزمین — که توسط کمیسیون عالی در

1- Quomoy. 2- Committee of Public Safety.

3- High Commission Territories.

مافه کینگ، ایالت کیپ اداره می شدند— جزو افریقای جنوبی بشوند. از ۱۹۰۹ تا ۱۹۶۰ دولت های افریقای جنوبی پیوسته خواهان اجرای قانون اتحاد بوده اند. اما رؤسای قبایل سرزمین های نامبرده با ادغام در افریقای جنوبی مخالف بودند. مقر اداری کمیسیون در ۱۹۶۵ به گابرونز در بچوانالند منتقل شد. بچوانالند به نام جمهوری **بوتسوانا**، و باسوتولند به نام جمهوری **لسوتو** در ۱۹۶۶ مستقل شدند و سوازیلند در ۱۹۶۸ به صورت پادشاهی مستقل در آمد.

کُمینفُرم[1]

ادارهٔ اطلاعات کمونیستی که در اکتبر ۱۹۴۷ به پیشنهاد حزب کمونیست اتحاد شوروی در بلگراد تشکیل شد تا به هماهنگ سازی فعالیت احزاب سیاسی بلغارستان، چکسلواکی، فرانسه، مجارستان، ایتالیا، هلند، رومانی، شوروی و یوگسلاوی بپردازد. در پی اخراج یوگسلاوی از کمینفرم، مقر آن از بلگراد به بخارست منتقل شد. در ۱۹۵۶ به دنبال بهبود مناسبات شوروی— یوگسلاوی، کمینفرم منحل گردید تا غرب نسبت به شوروی اعتماد پیدا کند.

کناره گیری از تاج وتخت، بحران[2]

این بحران در نتیجهٔ تمایل **ادوارد هشتم** به ازدواج با خانم سیمپسون ایجاد شد. با توجه به روح قانون اساسی بریتانیا، روال معمول چنان بود که شاه در چنین موردی با وزیران کابینه اش مشورت کند. **بالدوین**، نخست وزیر براین

1- Cominform (Communist Imformation Bureau).

2- Abdication Crisis of 1936.

عقیده بود که ازدواج مورد قبول مردم واقع نخواهد شد نه به این سبب که خانم سیمپسون، آمریکایی بود بلکه به این علت که وی در دو ازدواج قبلی خویش نیز ناموفق بوده و طلاق گرفته است، وانگهی این ازدواج با مقام شاه به عنوان «فرمانروای عالی» کلیسای انگلستان مغایرت دارد. پس از بررسی مسأله، حتی ازدواج شاه به این شرط که خانم سیمپسون از حقوق یک شهبانو برخوردار نباشد درپی مشورت با دولت‌های مشترک‌المنافع رد شد. شاه برسر دو راهی دست شُستن از تاج‌وتخت یا از خانم سیمپسون قرار داشت و او راه نخست را برگزید و در ۱۱ دسامبر ۱۹۳٦ از سلطنت کناره گرفت. برادرش دوک یورک به نام جورج ششم جانشین وی شد. ادوارد هشتم به فرانسه رفت و با عنوان دوک ویندسور در آن کشور اقامت گزید.

کِنت، تیراندازی دانشگاه ایالتی[1]

در ٤ مه ۱۹۷۰ حدود ۵۰۰ نفر دانشجوی دانشگاه ایالتی کنت، اُهایو، در اعتراض به تجاوز نظامی آمریکا به ویتنام و کامبوج دست به تظاهرات زدند. گارد ملی ایالتی اُهایو برای حفظ نظم به دانشگاه فراخوانده شد و درپاسخ به پرتاب سنگ از سوی دانشجویان، به گلوله‌باران تظاهرکنندگان پرداخت دو دانشجوی پسر و دو دانشجوی دختر جان سپردند و عدهٔ زیادی زخمی شدند. این فاجعه، اوج درگیری دولت با مخالفان سیاست جنگی نیکسون در دانشگاه‌ها بود. کشتار بر بی‌اعتبار شدن هرچه بیشتر رژیم آمریکا در اذهان جهانیان افزود. البته تظاهرات ضد جنگ تا ۱۹۷۳ و خروج نهایی نیروهای آمریکا از هندوچین ادامه یافت.

1- Kent State University Shootings.

کُنتراها[1]

نامی که به مخالفان دولت ساندینیستی نیکاراگوا داده شده است، این مخالفان از حمایت کشورهای همسایه (کستاریکا– گواتمالا) و نیز کمک های مالی ایالات متحدهٔ آمریکا برخوردارند. اینان بازماندهٔ گارد ملی سوموزا دیکتاتور سابق نیکاراگوا هستند که از ۱۹۸۲ با حمایت آمریکا تجدید سازمان کرده و از سازمان های داخلی زیر نیز حمایت می شوند: «نیروی دموکراتیک نیکاراگوا»؛ «هماهنگ کنندهٔ دموکراتیک نیکاراگوا» که خود شامل چهار حزب سیاسی، دو اتحادیهٔ کارگری و نیز شورای عالی بخش خصوصی است. کلیسا نیز به رهبری اسقف اوباندو براوو از کنتراها حمایت معنوی می نماید. افشای ماجرای کمک های پنهانی کاخ سفید آمریکا به کنتراها در ۱۹۸۶ سبب بی اعتباری این گروه‌ها در داخل خاک نیکاراگوا شد.

کندی، جان فیتزجرالد[2] (۶۳–۱۹۱۷)

سی و پنجمین رئیس جمهور آمریکا. در بروکلین، ماساچوست به دنیا آمد و در هاروارد و دانشکدهٔ علوم اقتصادی لندن تحصیل کرد. سال های ۵۲–۱۹۴۶ عضو مجلس نمایندگان کنگره از ماساچوست بود. در ۱۹۵۲ سناتور این ایالت شد و در ۱۹۵۷ در کمیتهٔ روابط خارجی سنا شهرت فراوانی کسب کرد. در ۱۹۶۰ از سوی حزب دموکرات کاندیدای ریاست جمهوری شد و با اکثریت ناچیزی، رقیب جمهوریخواه خود، **ریچارد نیکسون** را شکست داد. او جوان‌ترین رئیس جمهور آمریکا و تنها رئیس جمهور کاتولیک کشور بود. او

1- Contras. 2- Kennedy, John Fitzgerald

در سخنرانی های خود «**مرزهای جدید**» را به ملت آمریکا وعده می داد. منظور او از این اصطلاح، پیشبرد حقوق مدنی و برنامه های اصلاحات اجتماعی بود اما کنگره با این برنامه ها مخالفت کرد. در سیاست خارجی، وی موفق شد **بحران موشکی کوبا** را با پیروزی پشت سر گذارد (اکتبر ۱۹٦۲). در ژوئن ۱۹٦۳ پیشنهاد مذاکره در مورد **منع آزمایش های اتمی** را داد. برنامهٔ «**اتحاد برای پیشرفت**» برنامهٔ کمک به متحدان آمریکای لاتین بود و «سپاه صلح» او ظاهراً به قصد کمک به کشورهای عقب مانده طرح شده بود. در ۲٦ ژوئن ۱۹٦۳ از دیوار برلین بازدید نمود. در ۲۲ نوامبر ۱۹٦۳ به هنگام بازدید از دالاس، تکزاس، ترور شد. پلیس تکزاس مردی به نام لی هاروی أُسوالد را به عنوان قاتل او دستگیر کرد که او نیز دو روز بعد در جلوچشمان پلیس به دست جک روبی کشته شد. جک روبی مدتی بعد در زندان درگذشت و قتل کندی هم بدین ترتیب لوث شد. لیندن **جانسون** معاون وی رئیس جمهور شد.

کِنِدی، دور[1]

دیدارهای مرتب ششمین کنفرانس مذاکره دربارهٔ **گات** در ۱۹٦٤ ژنو اصطلاحاً به این نام خوانده شدند. این مذاکره ها درژوئن ۱۹٦۷ به پایان رسید و همزمان بود با پایان یافتن مدت «قانون گسترش تجارت» ایالات متحده. دور کندی که در ۱۹٦۲ به ابتکار **کندی** رئیس جمهور آمریکا ایجاد شد مزایای قابل ملاحظه ای را در زمینهٔ تعرفه ها برای دولت آمریکا به همراه داشت. تعرفه ها به نحو بیسابقه ای کاهش یافتند و موافقت نامهٔ عمومی ای امضا شد و قانون ضد دامپینگ مورد قبول کشورهای عضو قرار گرفت. تعرفه های کالاهای صنعتی گاه تا ۱۰۰ درصد کاهش یافتند.

1- Kennedy Round.

کندی، رابرت فرانسیس (۶۸–۱۹۲۵)

سناتور آمریکایی و برادر **جان اف کندی**. تحصیل کردهٔ دانشگاه‌های هاروارد و ویرجینیا بود. سال‌های ۶ – ۱۹۴۴ در نیروی دریایی خدمت کرد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۵۹ مدیر انتخاباتی برادرش جان کندی بود. در سال‌های ٤ – ۱۹۶۱ وزیر دادگستری ایالات متحده شد و برای پیشبرد حقوق مدنی سیاهان فعالیت شدیدی کرد. در ۱۹۶۵ سناتور نیویورک شد و برای کسب نامزدی از حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۸ فعالیت می کرد. در ۵ ژوئن ۱۹۶۸ در آستانهٔ انتخابات، یک مهاجر اردنی به نام سرهان بشاره در لوس‌آنجلس وی را ترور کرد. قاتل انگیزهٔ خود را حمایت کندی از صهیونیسم اعلام کرد.

کنستانتین اول[2] (۱۹۲۳–۱۸۶۸)

پادشاه یونان (۱۷ – ۱۹۱۳ و ۲۲ – ۱۹۲۰). فرزند ارشد ژرژ اول (۱۹۱۳ – ۱۸٤۵) بود. با سونیا خواهر **ویلهلم دوم** ازدواج کرد (۱۸۸۹). در سمت ولیعهدی، ارتش یونان را در **جنگ‌های بالکان** با پیروزی رهبری کرد. وقتی در ۱۸ مارس ۱۹۱۳ پدرش در **سالونیکا** ترور شد کنستانتین به پادشاهی رسید. مخالفت او با سیاست‌های **ونیز لوس**، سیاستمدار هوادار متفقین، منجر به مداخلهٔ نظامی فرانسه و بریتانیا در آتن (ژوئن ۱۹۱۷) و کناره گیری کنستانتین به نفع الکساندر، پسر دومش گردید. الکساندر در اکتبر ۱۹۲۰ در نتیجهٔ ضربهٔ یک میمون کشته شد. دو ماه بعد طی یک نظرخواهی، مردم یونان با اکثریت قاطعی رأی به بازگشت کنستانتین دادند اما شکست نظامی یونان از ترکیه در آناتولی وازمیر در ۱۹۲۲ همهٔ ملامت‌ها را متوجهٔ پادشاه کرد– که شاید هم

1- Kennedy, Robert francis   2- Constantine I.

حقیقت نداشت. کنستانتین در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۲ از سلطنت کناره گیری کرد و سال بعد در سیسیل درگذشت.

کنستانتین دوم[1]

پادشاه یونان (۷۳—۱۹٦٤). نوهٔ کنستانتین اول و فرزند پل اول (٦٤—۱۹۰۱). مادرش ملکه فردریکا (۸۱—۱۹۱۷) بود. وقتی پل اول در ٦ مارس ۱۹٦٤ در اثر مرض سرطان درگذشت، کنستانتین به پادشاهی رسید. وی با آن ماری دختر پادشاه دانمارک ازدواج کرد. بحران قبرس و نارضایی گسترده از سیاسیون رادیکال در میان ارتشیان یونان، از وقایع مهم دورهٔ پادشاهی او به‌شمار می روند. **کودتای سرهنگان** در ۲۱ آوریل ۱۹٦۷ به حکومت ملی **ژرژ پاپاندرئو** پایان داد. شاه تا ۱۳ دسامبر ۱۹٦۷ با سرهنگان همکاری کرد و بعد از ناکام ماندن اقدام‌هایش علیه سرهنگان به رم گریخت. در تابستان ۱۹۷۳ سرهنگان ادعا کردند که شاه قصد کودتا داشته است در پی آن جمهوری یونان را اعلام کردند (۱ ژوئن). با سقوط سرهنگان در ۸ دسامبر ۱۹۷٤ رفراندمی برای تعیین سرنوشت شاه برگزار شد و ٦۹ درصد مردم رأی به جمهوری دادند و با این رأی، حکومت پادشاهی در یونان به آخر رسید.

کنسولی، دورهٔ[2]

مرحله‌ای از انقلاب کبیر فرانسه که از کودتای **برومر** (نوامبر ۱۷۹۹) ناپلئون آغاز و با امپراتوری ناپلئون در مه ۱۸۰٤ پایان می گیرد. طرح حکومت

1- Constantine II.

2- Consulate.

سه نفره از سی‌یس بود. او می‌خواست با ایجاد حکومت کنسولی با سه کنسول که در تمامی زمینه‌ها با یکدیگر برابرند، از قدرت گیری بیش از حد ناپلئون جلوگیری کند، اما ناپلئون که کنسول اول بود با تغییراتی در قانون اساسی، دو کنسول دیگر را تابع خود ساخت و در اصلاحات ۱۸۰۲ قانون اساسی و طی یک همه‌پرسی مقام کنسول مادام‌العمری و حق تعیین جانشین را برای خود کسب کرد. **جنگ اتحادیهٔ چهارم** (با اتریش، انگلستان، عثمانی، ناپل، پرتغال و روسیه) که با پیروزی فرانسه پایان یافت، سرکوب شورش **وندی**، تدوین **قانون ناپلئونی**، عقد **قرارداد با پاپ** (**کنکوردا**) و شرکت در مذاکرات **صلح آمین** از رویدادهای عمدهٔ دورهٔ کنسولی اند.

کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری[1]

این سازمان بین‌المللی کارگری را در ۱۹۴۹ **فدراسیون کارگران آمریکا**، **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی**، **کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری**، و سایر اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده که می‌خواستند در جنبشی بین‌المللی غیر از **فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری** فعالیت کنند، دایر نمودند. در فوریهٔ ۱۹۴۹ **فدراسیون کارگران آمریکا** و **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی** از این کنفدراسیون خارج شدند زیرا «اتحادیهٔ کارگران متحدهٔ اتومبیل» با جدا شدن از سازمان کارگری آمریکا خواهان پیوستن به این کنفدراسیون شده بود. با این کار، کنفدراسیون یک‌پنجم درآمد خود را از دست داد اما هنوز ۴۷ میلیون کارگر در ۹۳ کشور را ظاهراً نمایندگی می‌کند.

1- International Confederation of Free Trade Unions.

کنفرانس عالی سران، دیپلماسی[1]

مذاکرات شخصی و رویاروی سران کشورهای بزرگ به امید یافتن راه‌حل‌هایی برای جلوگیری از درگیری و خروج از بحران. چرچیل در سخنرانی انتخاباتی ۱۵ فوریهٔ ۱۹۵۰ خواهان «مذاکره در کنفرانس عالی سران» کشورها شد و از آن پس این اصطلاح در عرف سیاسی رایج شد. کنفرانس عالی سران، مجاری سنتی دیپلماتیک و مذاکرات از طریق سفیر یا نمایندهٔ ویژه را نادیده می‌گیرد و برای تسریع در رفع بحران‌های جهانی اقدامی مؤثر است.

کنکورد[2]

نام هواپیمای مسافربری مافوق صوت که با شرکت انگلستان و فرانسه تولید می‌شود. نقشهٔ تولید آن در نوامبر ۱۹۶۲ تصویب شد و مورد حمایت دو دولت قرار گرفت. در ۲ مارس ۱۹۶۹ نخستین کنکورد آزمایشی تولید شده در فرانسه، و در ماه بعد کنکورد انگلیسی به پرواز درآمدند. البته توپولف ۱۴۴ شوروی که نظیر کنکورد بود سه ماه قبل از کنکورد فرانسوی آزمایش شده بود. در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۷۶ کنکورد رسماً در خطوط هوایی ارفرانس و بریتیش اِرْوِیْز مشغول کار شد.

کنگرهٔ ملی افریقا[3]

در سال ۱۸۸۲ با عنوان «انجمن آموزش بومی» در کیپ ایجاد شد تا از

1- Summit Diplomacy. 2- Concorde.
3- African National Congress (A. N. C.).

منافع بومیان در برابر اروپاییان حمایت کند. «کنگرهٔ ملی بومی» که بعداً به «کنگرهٔ ملی افریقا» تغییر نام داد در ۱۹۱۲ در بلوم فونتاین تشکیل گردید. از هدف‌های کنگره ایجاد افریقای جنوبی متحد است. آلبرت جان‌لوتولی از رهبران برجستهٔ کنگره در سال‌های دههٔ ۱۹۵۰ بود. الیور تامبو رهبر کنونی کنگره است.

کنگره‌ای، نظام[1]

پیشبرد کار دیپلماسی از راه برپایی کنگره. مادهٔ ۶ پیمان چهار جانبهٔ انگلستان، اتریش، پروس و روسیه که در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ در پاریس امضا شد نظام کنگره‌ای را پایه‌ریزی کرد. به موجب این ماده، دولت‌های بزرگ اروپا در فواصل معین برای مذاکره دربارهٔ مسائل جاری اروپا در کنگره حضور خواهند یافت. کنگره‌هایی که به موجب این توافق برپا شدند عبارت بودند از: **اِکْسْ لاشاپل** (۱۸۱۸)؛ **ترو پو** (۱۸۲۰)؛ **لایباخ** (۱۸۲۱) و **ورونا** (۱۸۲۲). انگلستان برخلاف سه متحد قاره‌ای‌اش مایل به مداخله در امور کشورها و سرکوبی انقلاب‌ها نبود به همین جهت این دولت در کنگرهٔ **ورونا** کناره گیری خود را اعلام کرد. تنها سه دولت استبدادی اروپای خاوری (اتریش، روسیه، پروس) در کنگره سن‌پترزبورگ حاضر شدند و در این کنگره نیز شدت اختلاف‌های اتریش و روسیه مانع از به ثمر رسیدن کار کنگره شد و از آن پس نظام کنگره منسوخ گردید. **کنگره وین** که پیش از برپایی نظام کنگره دایر شد هم از لحاظ ترکیب و تعداد اعضاء و هم از لحاظ هدف‌ها با کنگره‌های بعدی تفاوت‌های آشکاری داشت.

1- Congress System.

کنگره، حزب[1]

حزبی که از ۱۹٤۷ تا ۱۹۷۷ دائماً حکومت هندوستان را در دست داشته است. در دسامبر ۱۸۸۵ «کنگرهٔ ملی هند» به عنوان نهادی آموزشی ایجاد گردید تا رجال آیندهٔ هند را تربیت کند. حاکم انگلیسی هند هم تا زمان کرزُن (۱۸۹۸) از کنگره حمایت می کرد. تصمیم کرزن به تقسیم بنگال به دو ایالت سبب شد تا کنگره به رهبری یک هندوی افراطی به نام بال گانگادهار تیلاک به مبارزهٔ قهرآمیز با استعمار انگلستان بپردازد. تیلاک در ۱۹۱۵ جای خود را به رهبری میانه‌رو به نام **موهانداس کارامچاند گاندی** داد. گاندی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مشی عدم توسل به خشونت، و مبارزهٔ منفی را مشی رسمی حزب کنگره قرار داد. این حزب در انتخابات ۱۹۳۷ به موجب **قانون هند، ۱۹۳۵** در ٦ ایالت قدرت را به دست گرفت. رهبران کنگره حاضر به همکاری با استعمار بریتانیا در هند و شرکت در جنگ جهانی دوم نشدند زیرا انگلستان پیش از ورود به جنگ با مردم هند مشورت نکرده بود. از اوت ۱۹٤۲ تا ۱۹٤۵ رهبران کنگره به زندان افتادند اما زمانی که بریتانیا بناچار تصمیم به ترک شبه قاره گرفت همگی را از زندان آزاد کرد. هند به رهبری نهرو، نخست‌وزیر، از ۱۹٤۷ تا ۱۹٦٤ (مرگ نهرو) با حکومت پارلمانی اداره شد و تنها به افراطیون راست و چپ اجازهٔ فعالیت داده نشد. این روش در حکومت ۲ سالهٔ **شستری** جانشین نهرو نیز ادامه یافت اما در زمان نخست‌وزیری **ایندیرا گاندی** حزب کنگره دچار تفرقه شد و در انتخابات ۱۹٦۷ تعدادی از کرسی هایش را در پارلمان از دست داد. حزب کنگره در ۱۹۷۷ از **ائتلاف جاناتا** شکست خورد ولی در انتخابات ژانویهٔ ۱۹۸۰ بار دیگر با اکثریتی کوبنده به حکومت رسید. در انتخابات ۱۹۸٤ درپی ترور **ایندیرا گاندی** نیز حزب به رهبری **راجیو گاندی** پسر ایندیرا با اکثریتی قاطع در قدرت باقی ماند.

1- Congress Party.

از ۱۹۷۸ که ایندیرا گاندی هواداران خود را در «حزب ملی کنگره» گردآورد حزب کنگره به دو جناح تقسیم شد و جناح حاکم و هوادار گاندی به نام «حزب کنگرهٔ ایندیرا» موسوم شد.

کنگو[1]

زئیر کنونی. در سال‌های ۸۴–۱۸۷۹ به فرمان لئوپولد دوم پادشاه بلژیک، یک کمپانی بلژیکی در بخش سفلای رود کنگو دست به ایجاد یک ایستگاه تجاری زد و این با اقدام فرانسویان در ایجاد تحت‌الحمایه‌ای در بخش علیای رود، همزمان بود. کنفرانس برلین دربارهٔ آیندهٔ کنگو تصمیم‌هایی گرفت و از جمله «دولت آزاد کنگو» را به عنوان ملک شخصی لئوپولد دوم به رسمیت شناخت. مساحت دولت آزاد هشتاد برابر خاک بلژیک بود. و لئوپولد در کنفرانس برلین توانسته بود با ایجاد نفاق میان فرانسه و بریتانیا، بهره‌گیری کند و حق حاکمیت خود را براین منطقهٔ وسیع و زرخیز به تصویب دول بزرگ برساند (۱۸۹٤). در سال ۱۹۰۳ گزارش‌هایی از رفتار وحشیانهٔ بلژیکی‌ها با بومیان کنگو در مطبوعات انگلستان و آمریکا منتشر شد. لئوپولد هیأتی را مأمور رسیدگی به این گزارش‌ها کرد. از آن پس دولت بلژیک به جای کمپانی مسئولیت ادارهٔ کنگو را برعهده گرفت. تا ۱۹۵٦ بومیان از تمامی حقوق سیاسی محروم بودند و در آن سال به معدودی بومیان حق رأی داده شد. بلژیک در ۱۹٦۰ استقلال کنگو را به رسمیت شناخت و این حرکت عجولانه و حساب شده در داخل کنگو به جنگ داخلی منجر شد و بحران بین‌المللی را به دنبال آورد و در ایالت **کاتانگا** جنبش جدایی‌خواهی به تحریک غربیان و به دست **چومبه** ایجاد شد.

1- Congo.

کنگو، مسألة[1] (۵ـ۱۹۶۰)

تصمیم دولت بلژیک به اعطای استقلال به کنگوی بلژیک در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰ توأم با یکرشته هرج‌ومرج و ناآرامی در کنگو بود. در اصل بنا بود جمهوری جدید کنگو کشوری واحد باشد و از لئوپولدویل (کینشازا) اداره شود. کازاووبو (۶۸ ـ ۱۹۱۷) رئیس جمهور و پاتریس لومومبا نخست‌وزیر جمهوری جدید بودند. در ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۰ چومبه تحت حمایت غرب، استقلال استان غنی کاتانگا را اعلام نمود و رهبری آن سرزمین را برعهده گرفت. شورای امنیت ملل متحد برای حفظ نظام در کنگو قوایی اعزام داشت اما این اقدام نیز سودی نبخشید. درگیری و اختلاف‌نظر بین لومومبا و کازاووبو منجر به مداخلهٔ سرهنگ موبوتو و اعلام تشکیل دولتی تازه بدون لومومبا و با شرکت کازاووبو شد. در ایالت دیگر کنگو (استانلی ویل یا کیزانگانی کنونی) دولت رادیکالی به حمایت از لومومبا برسر کار آمد. لومومبا به چومبه تحویل داده شد و او در ژانویهٔ ۱۹۶۱ به دستور چومبه و توسط مزدوران سفیدپوست به قتل رسید. چومبه در ماه اوت با مزدوران خود به قوای ملل متحد حمله برد. داگ هامر شولد، دبیرکل سازمان ملل متحد، به منظور مذاکره عازم کنگو شد اما در ۱۷ سپتامبر در نزدیکی مرز کنگو ـ رودزیا در سانحهٔ هوایی کشته شد. نبرد نیروهای سازمان ملل با مزدوران چومبه تا ۱۹۶۳ ادامه یافت در آن تاریخ چومبه به اروپا گریخت. در ۱٤ ژانویهٔ ۱۹۶۳ کاتانگا مجدداً به کنگو ملحق شد و قوای سازمان ملل تا سال بعد نیز در آنجا باقی ماندند، آمریکا به بهانهٔ آنکه چینی ها در استانلی ویل نفوذ کرده‌اند و منافع آمریکا و بازرگانان بلژیکی به خطر افتاده چومبه را به لئوپولدویل بازگرداند و او در ژوئیهٔ ۱۹۶٤ از سوی کازاووبو نخست‌وزیر کنگو شد و با یاری سربازان بلژیکی و مزدوران سفیدپوست تمامی شورش‌ها را سرکوب نمود. (۱۹۶٤). در ماه مه ۱۹۶۵ بار

1- Congo Problem.

دیگر آشوب در چند ایالت آغاز شد. در اوت همان سال کازاوو بوچومبه را از نخست وزیری برکنار کرد. موبوتو که از عوامل فعال سیا در افریقا بود در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۵ در دومین کودتای نظامی، خود را رئیس کشور اعلام کرد. طی انتخاباتی در ۱۹۷۰ ظاهراً مردم رأی به رژیم جمهوری دادند و در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۱ نام زئیر برای کشور و برای رودخانهٔ کنگو انتخاب شد.

کنگوی بلژیک[1]

در کنفرانس برلین (۱۸۸۵)، قدرت های بزرگ اروپایی، منطقهٔ وسیع جنوب رود کنگو در منطقهٔ استوایی افریقا را «دولت آزاد کنگو» اعلام کردند. این سرزمین غنی و وسیع ملک شخصی لئوپولد دوم پادشاه بلژیک (از ۱۸۶۵ تا ۱۹۰۹) بود. لئوپولد دوم در ضمن سهامدار عمدهٔ شرکت بلژیکی بود که در فاصلهٔ سال های ۸۴ــ ۱۸۷۹ در مناطق کنگوی سفلی مناطق تجاری دایر کرده بود. دولت های بریتانیا و ایالات متحده ناگهان در سال های ٤ ــ ۱۹۰۳ از رفتار نادرست بلژیکی ها با بومیان کنگو ابراز شکوه کردند و لئوپولد بناچار، «دولت آزاد» را به دولت بلژیک واگذار کرد. از ۱۹۰۸ تا ۱۹۶۰ کنگو مستعمرهٔ دولت بلژیک بود و در حالی که ۸۰ برابر بلژیک وسعت داشت. تا ۱۹۵٦ بلژیکی ها مردم بومی را از تمامی حقوق خود محروم کرده بودند. در آن تاریخ به معدودی از بومیان حق رأی داده شد. آشوب در لئوپولدویل (اکنون کینشازا) در ژانویهٔ ۱۹۵۹ بالا گرفت. بلژیکی ها از ترس آنکه مبادا کار بالا بگیرد و آشوب ها کنترل کامل اوضاع را از دستشان خارج سازد میزگردی در بروکسل تشکیل دادند (ژانویهٔ ۱۹۶۰) و تصمیم گرفته شد در خلال ٦ ماه بعد کنگو به استقلال برسد. در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰ جمهوری

1- Belgian Congo.

کنگو اعلام شد. اما هرج ومرج سراسر کنگو را فرا گرفت ومسألهٔ کنگو تا ۱۹۶۴ مسأله مهم سازمان ملل متحد بود. در همین آشوب ها بود که چومبه با حمایت غرب ابتدا درصدد جدا کردن کاتانگا (اکنون شابا) برآمد و سپس لومومبا رهبر ملی کنگو را کشت. در اکتبر ۱۹۷۱ نام کشور به زئیر تغییر یافت.

کنیا[1]

جمهوری کنیا در افریقای خاوری در ساحل اقیانوس هند واقع شده و با کشورهای سومالی، اتیوپی، سودان، اوگاندا، و تانزانیا هم مرز است. مساحت،٦٤٦, ۵۸۲ کیلومترمربع، جمعیت ۱۷ میلیون نفر، پایتخت نایروبی. در دهۀ ۱۸٤۰ انگلیسی ها در کرانۀ افریقای خاوری به دادوستد پرداختند و تا ۱۸۷۵ بر مناطق اطراف مومباسا مسلط شدند. در ماه مه ۱۸۸۷ کمپانی انگلیسی افریقای خاوری باریکۀ ساحلی را از سلطان زنگبار اجاره کرد و در ۱۸۹۳ آنرا به دولت انگلستان تحویل داد. از این پس نام آن «تحت الحمایۀ افریقای خاوری» شد. در جنگ جهانی اول از این تحت الحمایه به تانگانیکا، مستعمرۀ آلمان حمله می شد. در ۱۹۲۰ کنیا مستعمرۀ انگلستان شد. شورای قانونگذاری که در ۱۹۰٦ ایجاد شده بود در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۳٤ اختیارات بیشتری یافت اما قدرت در انحصار اروپاییان سفیدپوست بود. سفیدپوستان در اوایل قرن بیستم شروع به ایجاد مزارع بزرگ در «فلات های سفید» کردند.

کیکویو، قوی‌ترین قبیله از قبایل ۱۳ گانۀ کنیا، یک اتحادیۀ مرکزی ایجاد کرد وجوموکنیاتا در ۱۹۲۸ دبیر این اتحادیه شد. اتحادیه که پیشگام پان‌افریکانیسم بود هم نگران مهاجرت سفیدپوستان و هم هندیانی بود که در دهۀ ۱۹۲۰ در کنیا اقامت می کردند. کشمکش های نژادی، این سرزمین را در

1- Kenya.

دهۀ ۱۹۵۰ در آستانۀ جنگ داخلی قرار داد و مقام‌های استعماری اقدام‌هایی را علیه **مائومائو** به عمل آوردند (۱۹۵۲). خشم مردم بومی از خبر کشته شدن ۱۱ زندانی مائومائو در زندان هُلا سبب شد تا دولت بریتانیا سیاست خود را در مورد کنیا تغییر دهد و درژانویۀ ۱۹۶۰ یان‌مک‌لئود (۷۰–۱۹۱۳) وزیر مستعمرات زمینۀ حکومت اکثریّت را در کنیا فراهم کرد. قانون اساسی‌ای که برابری همۀ نژادها را تضمین می کرد در کنیا به اجرا گذاشته شد و در انتخابات فوریۀ ۱۹۶۱ بومیان افریقایی اکثریت کرسی های شورای قانونگذاری را به خود اختصاص دادند. درژوئن ۱۹۶۳ کنیا خودمختار شد و در ۱۲ دسامبر ۱۹۶٤ درپی اعلام حکومت جمهوری استقلال کامل کشور اعلام گردید و **جوموکنیاتا** رئیس جمهور شد. کنیاتا کوشید تا از راه تدوین قانون اساسی‌ای که دولت متمرکزی را پیش‌بینی می کند قبیله‌گرایی را در کشور از میان بردارد. در این زمینه سخنگوی قبیلۀ «لو»، **توم‌مبویا** با رئیس جمهور همکاری نزدیک داشت. ترور مبویا درژوئیۀ ۱۹۶۹ تظاهرات گستردۀ افراد «لو» را به دنبال داشت. سه ماه بعد به دستور کنیاتا حزب کمونیست («وحدت خلق کنیا») به رهبری اُگینگا اُدینگا (که او هم از قبیلۀ «لو» بود) منحل گردید. سیاست افریقایی کردن کنیا که به زیان هندیان و دیگر خارجیان بود، سبب فروکش کردن خصومت‌های قبیله‌ای شد و بسیاری از آسیایی های کنیا به انگلستان رفتند (۸–۱۹۶٦).

با درگذشت کنیاتا در ۲۲ اوت ۱۹۷۸ دانیل آراپ موی (متولد ۱۹۲٤) به ریاست جمهوری انتخاب شد. موی که قبلاً معلم و سپس معاون رئیس جمهور شده بود از قبیلۀ کالنجین بود. در یکم اوت ۱۹۸۲ کودتای افسران جوان کنیا علیه آراپ موی درهم شکست و اقدام‌های احتیاطی منع عبورومرور در کشور برقرار شد.

کنیاتا، جومو[1] (۱۹۷۸ – ۱۸۹۷)

رئیس جمهور کنیا. در قبیلهٔ کیکویو در نگندا در ساحل رود تیریریکا زاده شد. در مدرسهٔ میسیون مذهبی اسکاتلندی‌ها تحصیل کرد. فعالیت سیاسی را با کار در «مجمع مرکزی کیکویو» در ۱۹۲۸ آغاز نمود. و به نمایندگی از همین قبیله در ۳۰– ۱۹۲۹ به لندن رفت تا با ادارهٔ مستعمرات مذاکره کند. پس از یک دیدار کوتاه از مسکو، بار دیگر در سال‌های ۳– ۱۹۳۲ در مسکو اقامت گزید. در بازگشت از مسکو به لندن به مطالعهٔ مردم‌شناسی پرداخت. در جنگ جهانی دوم دربارهٔ مسائل افریقا سخنرانی هایی کرد، خبرنگار شد و مدتی در ساسکس و استورینگتون انگلستان زندگی کرد. در اکتبر ۱۹۴۵ در کنگرهٔ پان افریکانیسم منچستر حضور یافت. نکرومه نیز در آن کنگره بود. در بازگشت به نایروبی در سپتامبر ۱۹۴۶ رهبری ملت کنیا و ریاست «اتحاد کنیای آفریقا» را پذیرفت (ژوئن ۱۹۴۷). در فاصلهٔ سال‌های ۵۰– ۱۹۴۸ مبارزان تندرو کنیا جنبش **مائومائو** را بنا نهادند. کنیاتا به سبب خصلت خشونت‌آمیز و تروریستی این جنبش در ۲۲ اوت ۱۹۵۲ آنرا محکوم کرد. اما مقام‌های انگلیسی او را به جرم دست داشتن در فعالیت‌های مائومائو توقیف کردند و در ۸ آوریل ۱۹۵۳ به ۷ سال زندان با اعمال شاقه محکوم گردید. در ۱۴ آوریل ۱۹۵۹ با پایان یافتن مدت محکومیتش آزاد شد اما تحت‌نظر قرار گرفت و در ۲۲ اوت ۱۹۶۱ آزادی کامل خود را بازیافت. پنج ماه بعد به عضویت شورای قانونگذاری برگزیده شد. کنیاتا نخستین نخست‌وزیر دولت خودمختار کنیا (در ۱ ژوئن ۱۹۶۳) و نیز نخستین رئیس جمهور کشور (در دسامبر ۱۹۶۴) شد.

1- Kenyatta, Jomo.

کوبا[1]

کشوری در جزایر کارائیب. از ۱۵۱۵ تا ۱۸۹۸ مستعمرهٔ اسپانیا بود. ایالات متحده ضمن پشتیبانی از مبارزات استقلال‌طلبانهٔ مردم کوبا در بیرون راندن اسپانیا، از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ خود جای اسپانیا را گرفت. قانون اساسی ۱۹۰۱ کوبا به ایالات متحده اجازه می‌داد به هنگام نابسامان شدن اوضاع سیاسی کوبا، دست به مداخلهٔ نظامی بزنند. این حق که به موجب «قرارداد پلات» به آمریکا داده شد تا ۱۹۳۴ به اعتبار خود باقی ماند. در ۱۹۳۴ قرارداد تجاری بین دو کشور امضا شد و حق مداخلهٔ نظامی ملغی گردید. نیروی دریایی ایالات متحده در۱۹۰۶ و ۳ــ ۱۹۱۲، ۱۹۱۷ و ۱۹۳۳ در کوبا مداخله کرد و در خلال جنگ جهانی دوم، دست به ایجاد پایگاه نظامی در گوانتانامو زد. در سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۳ با ظهور دیکتاتورها و تغییر حکومت‌ها، کوبا دستخوش هرج‌ومرج شد. به دنبال حکومت **باتیستا** در سال‌های ٤٤ ـــ ۱۹۳۳، دو رئیس جمهور از طریق انتخابات بر کشور حکومت کردند: گراو سان مارتین (۸ــ ۱۹٤٤)، و پریو سوکاراس (۵۲ــ ۱۹٤۸). اما در مارس ۱۹۵۲ بار دیگر باتیستا به قدرت رسید و دیکتاتوری خشنی به راه انداخت که حتی آمریکا هم برای حفظ ظاهر ارسال جنگ‌افزار را به کوبا قطع کرد. جنبش چریکی به رهبری **فیدل کاسترو** واکنشی به دیکتاتوری فاسد باتیستا بود. پیروزی نهایی و درخشان کاسترو در ۱۹۵۹ و فرار باتیستا ایالات متحده را در وضعیت دشواری قرار داد. سیاست خشن و خصمانهٔ آمریکا نسبت به حکومت کاسترو، کوبا را به شوروی نزدیک کرد. ملی کردن مالکیت‌های بزرگ و صنایع کوبا توسط رژیم کاسترو عامل مهم دشمنی دولت آمریکا با کوبا بود. در ژانویهٔ ۱۹۶۱ مناسبات سیاسی دو کشور قطع شد. **بحران خلیج خوک‌ها** در آوریل ۱۹۶۱ زمینه‌ساز **بحران موشکی کوبا** در اکتبر ۱۹۶۲ گردید. در فاصله سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ از جنبش چریکی **چه گوارا** در آمریکای

1- Cuba.

لا تین حمایت کرد و در اجرای این سیاست و صدور انقلاب، مستقل از سیاست پکن و مسکو عمل می کرد. در ۱۹۷۲ به کومکون پیوست. سیاست حمایت از انقلاب های جهان سوم هر چند در آمریکای لا تین (بجز مورد نیکاراگوا و گرنادا) ثمری به بار نیاورد اما در افریقا موجب تثبیت حکومت های رادیکال در آنگولا، اتیوپی، و موزامبیک گردید. در ۱۹۷۵ در آستانهٔ استقلال آنگولا، کوبا به حمایت از مپلا مداخلهٔ نظامی کرد و جنبش فنلا مورد حمایت زئیر و سیا، و نیز یونیتا مورد حمایت سیا و آفریقای جنوبی را از صحنه بیرون راند. «حزب متحد انقلاب سوسیالیستی» کوبا در اکتبر ۱۹۶۵ به «حزب کمونیست کوبا» تغییر نام داد و در همان سال صنایع کوبا تماماً ملی شد و در کنترل دولت قرار گرفت. کنگرهٔ حزب در دسامبر ۱۹۷۵، برپا شد و قانون اساسی سوسیالیستی نیز در فوریهٔ ۱۹۷۶ به مورد اجرا گذاشته شد.

کوبا، بحران موشکی[1] (اکتبر ۱۹۶۲)

منابع جاسوسی ایالات متحده در خلال بهار و تابستان سال ۱۹۶۲ متوجه فعالیت های پر دامنه و مخفیانهٔ شوروی در کوبا شدند. در ۲ سپتامبر ۱۹۶۲ شوروی اعتراف کرد که به کوبا سلاح هایی داده است اما اعلام کرد که این جنگ افزارها همه تدافعی بوده خصلت تهاجمی ندارند. عکس های فضایی ماهواره های جاسوسی آمریکا در ۱۶ اکتبر کندی را قانع کردند که موشک های قاره‌پیمای شوروی با کلاهک اتمی در کوبا مستقر شده‌اند. منابع جاسوسی برآن بودند که ۴۲ موشک قاره‌پیمای شوروی در کوبا مستقر شده، یا در راه‌اند و به زودی به کوبا می رسند. بنا به محاسبهٔ آنان تمامی شهرهای ایالات متحده در تیررس موشک های شوروی قرار می گرفت. کندی در ۲۲ اکتبر

1- Cuban Missile Crisis.

اعلام کرد که ناوگان ایالات متحده به محاصرهٔ کوبا پرداخته‌اند و به دنبال آن، از خروشچف خواست تمامی موشک‌ها را از کوبا بیرون ببرد. شوروی در ۲٦ اکتبر اعلام کرد شوروی به شرطی موشک‌هایش را از خاک کوبا خارج می‌کند که ناتو نیز متقابلاً موشک‌هایش را از ترکیه بیرون ببرد. کندی این شرط را نپذیرفت. چنین گمان می‌رفت که دنیا در آستانهٔ جنگ موشکی و انهدام قطعی است. خروشچف در ۲۸ اکتبر اعلام کرد شوروی به شرطی موشک‌ها را از کوبا خارج خواهد ساخت که ایالات متحده دست از محاصرهٔ کوبا برداشته قول بدهد دست از تهاجم به کوبا بردارد و سازمان ملل براین امر نظارت کند. کاسترو با نظارت سازمان ملل مخالفت کرد. ایالات متحده در نخستین هفتهٔ نوامبر اعلام کرد که موشک‌ها از کوبا خارج شده و در ۲۰ نوامبر محاصرهٔ دریایی برداشته شد. این عمل اعتبار کندی را در میان تندروهای راست آمریکا بالا برد و سبب خفت خروشچف گردید.

کوت العماره[1]

شهر عراق که در ساحل دجله دارای اهمیت نظامی است. در ۱۹۱۵ نیروهای انگلیسی در هندوستان به منظور حفظ چاه‌های نفت بصره عازم بین‌النهرین شدند و به فرماندهی ژنرال تاون سند، عثمانی را (که فرمانروای سرزمین‌های عربی از جمله عراق بود.) در کوت‌العماره شکست دادند (۲۸ سپتامبر)، اما موفق به تسخیر بغداد نشدند. کوت‌العماره از ۷ دسامبر به مدت ٤/۵ ماه در محاصرهٔ عثمانی بود و سه حملهٔ ترک‌ها برای بازپس گرفتن آن ناکام ماند (سیلاب‌ها یکی از دلایل این ناکامی بودند). اما در ۲۹ آوریل ۱۹۱٦ که تاون سند تسلیم شد ترک‌ها ۱۰ هزار اسیر گرفتند که بسیاری‌شان در

1- Kut - el Amara.

اثـر بد رفتاری در اسارت مردنـد. درژانـویهٔ- فـوریه ۱۹۱۷ در سـومیـن جنگ کوت‌العماره، این شهـر به دست نیروهای انگلیسی به فرماندهی سِراستانلی مود افتاد. او دو هفته بعد نیز بغداد را تسخیر کرد.

کو پر- چِرْچْ، اصلاحیهٔ[1] (ایالات متحده)

در سال ۱۹۷۰ به موجب این اصلاحیه که از سنای آمریکا گذشت حضور قوای آمریکا در کامبوج ممنوع گردید.

کوتوزوف، میخائیل لاریونوویچ[1] (۱۸۱۳ - ۱۷٤۵)

سردار روسی. در سن پترزبورگ تـولد یافت. در نبرد با تـرک‌های عثمانی بسال ۱۷۷٤ چشم راستش را از دست داد. و در حملـه به استحکامات عثمانی در ۱۷۹۱ شجاعتی بی‌نظیر نشان داد و از سوی مارشال **سوورف** نشان لـیاقت گرفت. در **جنگ اتحادیهٔ سوم** فرمانده ارتش روسیه در اتریش بود. او با مهارت زیاد سربازان روسی را از رود راین به عقب برد و تا مُراوی عقب‌نشینی کرد. آنجـا بـه‌رغم دستـور فـرمانـدهـان بالاتر در نـبـرد أسـترلیتز درگـیـر شد و اعتبار نظامی اش زایل شـد. اما شهـرتی که در میان مردم داشت سبب شد تا در اوت ۱۸۱۲ دوباره به فرمانـدهی قوا و نبرد بـا تهاجم ناپلئون به روسیه منصوب شود. کوتوزوف بظاهر در **بورودینو** از ناپلـئون شکست خورد ولـی عقب‌نشینـی حساب شـده اش از مسکـو و حفظ نـیروهـایش جهت وارد آوردن حـملات نـاگهـانی به نـاپـلـئون در جریان عـقـب‌نشینی از مسکوپـیـروزی روس‌هـا و شکست واقعی

1- Kutuzov, Mikhail Llarionovich.

ناپلئون را به دنبال آورد. در سپتامبر ۱۸۱۲ به درجهٔ فیلد مارشالی رسید و چهار ماه بعد عنوان پرنس اسمولنسک به او اعطا گردید. در ۲۸ آوریل ۱۸۱۳ در سیلزی درگذشت.

کوچ[1] (یا، ران کوچ)

مساحتی به وسعت ۱۸۱٤٤ کیلومترمربع در مرز شمال باختری هند با پاکستان. پاکستان مدعی حاکمیت بر بخشی از این سرزمین در شمال مدار ۲٤ درجه بود که نیمی از این سرزمین را در برمی گیرد. دعوا به دادگاه بین‌المللی ارجاع شد و در ۱۹ فوریهٔ ۱۹٦۸، ۸۲۹۰ کیلومترمربع آن به هند و ۹۰۷ کیلومترمربع به پاکستان واگذار شد و سرانجام به‌رغم پاره‌ای مخالفت‌ها در هند، هر دو دولت رأی دیوان را پذیرفتند.

کورا، رویداد[2] (مارس ۱۹۱٤)

مخالفت اُلستر با لایحهٔ خودمختاری ایرلند آن چنان شدید بود که در بهار ۱۹۱٤ کابینهٔ آسکویث به بررسی استفاده از نیروی نظامی در ایرلند شمالی پرداخت. به افسران پادگان کورا نزدیک دوبلین اطلاع داده شد که اگر مایل نیستند به روی مردم اُلستر آتش بگشایند بهتر است از ارتش استعفا دهند وگرنه اخراج خواهند شد. پنجاه‌وهشت نفر از هفتادویک افسر تیپ سوم سواره نظام به همراه فرمانده‌شان ژنرال هیوبرت گاف، کناره گرفتن را ترجیح دادند. اقدام این افسران مورد حمایت افسران پیاده نظام و بعضی امیران ارتش در سایر نقاط

1- Kutch. 2- Curragh Incident.

کشور شد و از رئیس ستاد تعهد کتبی گرفتند که آنان را به اعمال زور در اُلستر و تحمیل خودمختاری در آن منطقه وادار نخواهند کرد. این رویداد را نمی‌توان طغیان و سرکشی ارتشیان قلمداد کرد بلکه رویداد نادری است که نشان می دهد در یک حکومت دموکراسی چگونه افسران ارتش بردولت فشار می‌آورند تا از وادار کردنشان به ارتکاب اعمال ناخواسته و نفرت‌انگیز جلوگیری کنند.

کورسک، نبرد[1]

در بخش جنوبی جلگهٔ روسیهٔ مرکزی و تقاطع مهم راه‌آهن شوروی. کورسک در ۳ نوامبر ۱۹۴۳ توسط نازی‌ها اشغال شد اما در ۸ فوریهٔ ۱۹۴۳ ارتش سرخ آنجا را آزاد کرد. شکست فاجعه‌آمیز آلمان‌ها در استالینگراد، شکست‌شان در کورسک را تسریع کرد. منطقهٔ آزاد شده اطراف کورسک ۱۰۰ مایل در ۸۰ مایل بود. هیتلر در تابستان ۱۹۴۳ دستور بازپس گیری این نقطهٔ حساس را صادر کرد. ۱۷ لشکر زرهی ۲۵۰۰ تانک و ۱۰۰۰ فروند هواپیما برای این مأموریت در نظر گرفته شد. شوروی که حملهٔ آلمان را پیش بینی می کرد نیروی عظیمی در ناحیه مستقر ساخت. جنگ کورسک ـــ که البته به دور از کورسک و در ۵۰ مایلی شهر روی داد ـــ بزرگترین نبرد تانک در تاریخ بود و از ۵ ژوئیه تا ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۳ طول کشید. حملهٔ آلمان‌ها در اطراف پروخوروا در جنوب منطقه شدیدتر بود و در روز اول ۳۰۰ تانک از دست دادند. ضد حملهٔ شوروی‌ها سبب آزاد شدن اُرل در ٤ اوت و بلگرود ۵ اوت گردید. تلفات آلمان‌ها آنقدر سنگین بود که دیگر در جبههٔ جنوبی عرض اندام نکردند.

1- Kursk, Battle of

کورفو، پیمان[1]

منشور اساسی وحدت یوگسلاوی که در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ امضا شد. در پی اشغال صربستان توسط اتریش در جنگ جهانی اول، دولت تبعیدی صربستان در جزیرهٔ یونانی کورفو تشکیل شد. درآنجا میان **پاشیچ** نخست‌وزیر صربستان، و آنته ترومبیچ (۱۹۳۸— ۱۸۶۸) رهبر اسلاوهای جنوبی آواره شده از اتریش- هنگری، پیمانی بسته شد. به موجب پیمان تمامی اسلاوها جنوبی — شامل صرب‌ها، کروات‌ها، اسلوان‌ها و مونته‌نگروها— در یک کشور واحد متحد می‌شدند و دودمان پادشاهی کاراجورجه‌ویچ صربستان بر کشور سلطنت خواهند کرد. حکومت کشور مشروطه بوده و دولت‌های محلی از خودمختاری برخوردار خواهند بود. هنگامی که در دههٔ ۱۹۲۰ سلطهٔ صرب‌ها بر تمامی یوگسلاوی گسترش می‌یافت رهبران سایر ملیت‌ها مدعی شدند که پاشیچ در کورفو موفق شده است ترومبیچ را فریب دهد.

کورفو، رویداد[2]

در ۲۷ اوت ۱۹۲۳ یک ژنرال ایتالیایی همراه چهار عضو ستادش در حین تعیین خط مرزی یونان- آلبانی به ضرب گلوله کشته شدند. **موسولینی** این حادثه را توهینی به ملت ایتالیا قلمداد کرد و برای نشان دادن منطق قدرت فاشیستی ضمن هشداری به یونان در مورد پرداخت خسارت، دستور بمباران جزیرهٔ یونانی کورفو را صادر کرد (۳۱ اوت). جزیرهٔ کورفو به اشغال فاشیست‌ها در آمد و یونان به **جامعهٔ ملل** شکایت برد و موسولینی زیر فشار فرانسه و انگلستان در ۲۷ سپتامبر جزیره را تخلیه کرد. **جامعهٔ ملل** مسأله را به شورای سفیران واگذار کرد و این شورا یونان را به قبول اغلب درخواست‌های ایتالیا از جمله پرداخت خسارت قابل ملاحظه‌ای وادار نمود.

1- Corfu, Pact of 2- Corfu Incident.

کوری، ماری[1] (۱۹۳۴ ـ ۱۸۶۷)

فیزیکدان لهستانی ـ فرانسوی. ماری اسکلودوفسکا در ورشو متولد گردید، خانواده‌اش اکثراً معلم یا پزشک بودند. در ورشو و سوربون تحصیل کرد و در ۱۸۹۵ با پی یر کوری (۱۹۰۶ــ ۱۸۵۹) استاد برجستهٔ فیزیک سوربون ازدواج کرد. پژوهش های مشترک این دو منجر به کشف رادیم شد و جایزهٔ فیزیک نوبل ۱۹۰۳ را نصیب آنان ساخت. وقتی پی یر در تصادف با کالسکه کشته شد ماری به جای او کرسی سوربون را اشغال کرد. این نخستین بار بود که زنی به چنان مقام بلند علمی می رسید. پژوهش های بعدی ماری دربارهٔ رادیم منجر به اکتشاف های جدیدی شد و برای دومین بار جایزهٔ فیزیک نوبل ۱۹۱۱ را نصیب او ساخت. جهانیان به این امید که اکتشاف های او در زمینهٔ علمی منجر به پیدا شدن درمان سرطان گردد، پژوهش های او را با علاقه دنبال می کردند. در سفری به آمریکا توانست مبلغی کمک و هدایا گردآوری کند و مؤسسهٔ تحقیقاتی ای به نام ماری کوری با همان پول ها دایر گردید. او هم به خاطر مقام بلندش در علم و هم به خاطر اینکه با پژوهش هایش توان علمی زنان را اثبات نمود محبوبیت کم‌نظیری در میان دانش‌دوستان و هواداران برابری زن و مرد و نیز مردم عادی کسب کرده است. دخترش ایرن ژولیو کوری (۱۹۵۶ــ ۱۸۹۷) و دامادش ژان فردریک ژولیو کوری (۵۸ــ ۱۹۰۰) نیز در ۱۹۳۵ مشترکاً برندهٔ جایزهٔ شیمی نوبل شدند. جایزه به خاطر تلاش مشترک این دو در تولید مصنوعی عناصر رادیواکتیو بدانان تعلق گرفت.

کوشیس، رویداد[2]

کوشیس، شهر بزرگ اسلواک خاوری، به عنوان بخشی از **فِلویِدِک** در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۸ به هنگری ملحق گردید و از آن پس به مدت ۶ سال به نام

1- Curie, Marie. 2- Košice Incident.

کاسا — نام آن به زبان هنگری— خوانده شد. در ۲٦ ژوئن ۱۹٤۱ چهار روز پس از حملهٔ هیتلر به شوروی، کوشیس نیز توسط سه هواپیما بمباران شد. هنگری در آن تاریخ هنوز وارد جنگ نشده بود. در بوداپست، نظر مقام‌های دولتی آن بود که هواپیماها به شوروی تعلق داشته، و همین امر انگیزهٔ هنگری در اعلان جنگ به شوروی در ۲۷ ژوئن شد. شوروی ادعای هنگری را رد کرد و بمباران کوشیس را به گردن آلمان انداخت. به عقیدهٔ مقام‌های شوروی، هیتلر برای جلب همکاری هنگری دست به بمباران آن شهر زده بود. در واقع هم حق با شوروی بود زیرا تمامی شواهد حاکی از تعلق هواپیماها به آلمان بود و شوروی در آن هنگام هدف‌های استراتژیک مهم‌تری داشت و بمباران کوشیس نفعی برای این کشور نداشت.

کوکلوکس کلان[1]

یک سازمان آدمکش زیرزمینی ایالات متحدهٔ آمریکا. به دنبال شکست برده‌داران ایالت‌های جنوبی در **جنگ انفصال**، برده‌داران با بازسازی این سازمان مخوف، آنرا در خدمت هدف‌های خود به کار گرفتند تا سلطهٔ از دست رفته‌شان را بازیابند.

کوکلوکس کلان با کشتار سیاهان و آتش زدن خانه‌ها، مزارع و دارایی‌های متعلق به آنان، و ترور عناصر مخالف برده‌داری رفته‌رفته سلطهٔ سفیدپوستان زمیندار را بر ایالت‌های جنوبی اعاده کرد. کلان در ۱۸٦۹ رسماً منحل شد اما در ۱۸۷۱ نیز کمیته‌ای از کنگره که مأمور بررسی شرارت‌های آن بود وجود فعال آنرا مورد تأیید قرار داد. در ۱۹۱۵ بار دیگر بازسازی گردید و در سال‌های ۳۰— ۱۹۲۲ در کشتار سیاهان و آزادیخواهان جنوبی شدیداً فعال بود. دشمنان اعلام شدهٔ کلان عبارتند از سیاهان، هواداران کلیسای کاتولیک، یهودیان،

1- Ku Klux Klan (K K K).

کمونیست ها (یا انترناسیونالیست ها) و داروینیست ها. در نیمه های دهۀ ۱۹۵۰ نیز علائم فعالیت گستردۀ کلان کاملاً محسوس بود.

کولاک ها[1]

طبقه‌ای از دهقانان روسیه که در نتیجۀ اصلاحات **استولیپینی** (۱۹۰۶) و تقسیم املاک بزرگ، به مالکان میان حال تبدیل شده بودند. **استولیپین** با کمک به دهقانانی که حاضر به ترک زمین های مزروعی مشترک آبادی بودند، در نظر داشت طبقۀ متوسطی از دهقانان مرفه فراهم آورد تا بدین وسیله با استفاده از محافظه کاری طبیعی چنان طبقه‌ای ثبات جامعۀ و تداوم حکومت را تأمین نماید. استولیپین تا حدی موفق شد اما دامنۀ کار محدود بود چرا که در ۱۹۱٤ تنها ۱۵ درصد دهقانان روسیه جزو کولاک ها بودند. درپی انقلاب بلشویکی این طبقه مزاحمت گسترده‌ای را برای شوروی در دورۀ **لنین** و دهۀ اول حکومت **استالین** فراهم کرد. کولاک ها با اشتراکی کردن زمین ها شدیداً مخالفت می ورزیدند و تا ۱۹۲۹ نفوذ قابل ملاحظه شان را حفظ کردند اما **استالین** برای نابودی طبقۀ کولاک در**برنامۀ پنج سالۀ** اول مجدانه کوشید و سرانجام مقاومت کولاک ها را درهم شکست.

کولیج، (جان) کالون[1] (۱۹۳۳ ــ ۱۸۷۲)

سی امین رئیس جمهور ایالات متحده (۸ــ ۱۹۲۳). پدرش در ورمونت مغازه‌دار بود. کولیج حقوق دان و از طرفداران مشهور حزب جمهوریخواه در

1- Kulaks.

1- Coolidge, (John) Calvin

نیوانگلند بود. در ۱۹۱۹ فرماندار ماساچوست بود و با درهم شکستن اعتصاب پلیس، شهرتی به هم زد. در انتخابات ۱۹۲۰ نامزد معاونت ریاست جمهوری بود. و با درگذشت پرزیدنت **هاردینگ** در ۱۹۲۳ کولیج رئیس جمهور آمریکا شد. در انتخابات ۱۹۲٤ برای یک دورهٔ دیگر انتخاب گردید. اما در انتخابات ۱۹۲۸ شکست خورد. هواداران او رونق دورهٔ کولیج را رونقی همیشگی اعلام کرده بودند اما هنوز یکسال از دورهٔ بازنشستگی کولیج نگذشته بود که **سقوط وال استریت** منجر به فروپاشی اقتصاد آمریکا شد.

کولینز، مایکل[1] (۱۹۲۲ ــ ۱۸۹۰)

ناسیونالیست استقلال طلب ایرلندی. پدرش کشاورز اهل کُرک بود. او به لندن رفت و در ادارهٔ پست و بانک استخدام شد. سپس به ایرلند بازگشت و به عنوان یک استقلال طلب تندرو در سازماندهی **قیام عید پاک** شرکت داشت. در سال‌های ۱۹۱٦ و ۱۹۱۸ زندانی شد. در ۱۹۱۸ به نمایندگی مجلس ایرلند برگزیده شد و در ۱۹۲۱ به نمایندگی ایرلندی‌ها به لندن رفت تا دربارهٔ مشکل ایرلند مذاکره کند. در بازگشت به ایرلند کوشید تا حمایت مردم را از «دولت آزاد ایرلند»، که خود در ۱۹۲۲ نخست‌وزیر آن شد جلب نماید. «جامعهٔ جمهوریخواه ایرلند» در مخالفت با او دست به یک رشته عملیات تروریستی زد و گروه تندروی از همین افراد در اوت ۱۹۲۲ هنگامی که از قوای ایرلند سان می دید وی را ترور کردند.

1- Collins, Michael

کومکون[1]

شورای همیاری متقابل اقتصادی. درژانویهٔ ۱۹۴۹ توسط کشورهای اروپای خاوری ایجاد گردید تا در زمینه های اقتصادی همان نقشی را ایفا کند که **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** در اروپای باختری در ۱۹۴۸ برعهده گرفته بود. چکسلواکی، بلغارستان، شوروی، مجارستان، رومانی، آلبانی، لهستان اعضای اولیهٔ کومکون بودند. آلبانی تا اکتبر ۱۹۶۱ عضو کومکون بود و در آن سال کناره گیری کرد. آلمان شرقی در ۱۹۵۰، مغولستان در ۱۹۶۲، کوبا در ۱۹۷۲، و ویتنام در ۱۹۷۸ به عضویت کومکون در آمدند. **استالین**، **کومکون** را به منزلهٔ حربه‌ای در تحریم یوگسلاوی به کار گرفت. اما در زمان **میکویان** و **خروشچف** وسیلهٔ رقابت اقتصادی شرق و غرب بود. در فاصلهٔ سال های ۶۰ — ۱۹۵۵ شوروی ها سیاست اقتصادی مشترکی را اتخاذ کردند که الگوی واحد همهٔ کشورهای عضو باشد. در ۱۹۶۰ قانون‌های بنیادی و اصول همیاری اعضا تدوین گردید. بلغارستان و رومانی از سپتامبر ۱۹۶۲ با برنامه ریزی اقتصادی فرا ـ ملّی خروشچف به مخالفت برخاستند. در آن هنگام این دو کشور عمدتاً کشاورزی بودند در حالی که چکسلواکی و آلمان شرقی صنعتی بودند. شوروی در سال های بعد اصول سیاست خود در رابطه با کومکون را تعدیل کرد.

کومیندان[2]

یا کومین‌تانگ، حزب ناسیونالیست چین. در ۱۸۹۱ به خاطر دفاع از دموکراسی و اصلاحات اجتماعی توسط **سون یات‌سن** ایجاد شد و در **انقلاب چین** (۱۹۱۱) نقش مهمی داشت. و در نتیجهٔ قدرت نظامیان چین فعالیت

1- COMECON (Council For Mutual Economic Assistance).

2- Kuomintang.

خود را در ۷ـــ ۱۹۲۶ درچین جنوبی متمرکز کرد. در آن هنگام **چیانکای شک** جانشین **سون یات‌سن** با حمایت شوروی، نفوذ خود را در نانکن (نانکینگ) افزایش داد. در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۸ کومیندان دولت مقتدری تشکیل داد و در مه ۱۹۳۱ قانون اساسی دموکراتیکی را پذیرفت. در دههٔ ۱۹۳۰ کومیندان در برابر تجاوز ژاپنی ها مقاومت کرد اما به تدریج از اصول مورد قبول خود عدول نمود و در ۱۹۴۵ فساد تا عمق ارکان حزب رخنه کرد. در جنگ داخلی ۸ـــ ۱۹۴۵ کمونیست‌ها به رهبری **مائو** کومیندان را شکست دادند و رهبرش را به فرمز فراری دادند.

کون، بِلا[1] (۱۹۳۷ ـ ۱۸۸۶)

کمونیست انقلابی مجارستان، در یک خانوادهٔ یهودی به دنیا آمد. در جنگ جهانی اول در ارتش اتریش‌ـ هنگری خدمت می کرد و اسیر روسیه شد. درپی انقلاب بلشویکی روسیه، به مجارستان برگشت و به تبلیغ پرداخت و موجبات سقوط دولت لیبرالی **کارولیی** را فراهم ساخت (مارس ۱۹۱۹). بلا کون به مدت چهارماه‌ونیم در رأس یک دولت کمونیستی مجارستان را اداره کرد و این دومین کشور پس از روسیه بود که در آن کمونیست‌ها به قدرت می رسیدند. وی به اصلاحات اساسی دست زد. اما دولت‌های چک و رومانی با تهاجم به مجارستان دولتی ضد انقلابی به ریاست **هورتی** تشکیل دادند و در اوت ۱۹۱۹ رومانیایی ها ضمن تسخیر بوداپست دولت بلا کون را ساقط کردند. وی به وین فرار کرد و سپس به روسیه رفت. در تصفیه های استالینی (یژوفشچینا) اعدام شد ولی در ۱۹۵۸ رسماً از وی اعادهٔ حیثیت شد.

1- Kun, Béla.

کونتادورا، گروه

در ژانویهٔ ۱۹۸۳ چهار کشور ونزوئلا، کلمبیا، پاناما، مکزیک در بندر کونتادورا در پاناما گرد آمدند و پیش‌نویس معاهدهٔ صلح و تفاهم را امضا کردند. از جمله مواد تفاهم، قطع صدور تسلیحات، اخراج مستشاران نظامی، پایان دادن به حمایت از چریک‌ها، توقف قاچاق اسلحه، منع مانورهای نظامی، کاستن از تعداد نیروهای مسلح و تشکیل گروهی از کارشناسان برای حل مسائل جاری، بود.

بعداً برزیل، اوروگوئه، پرو، آرژانتین نیز در ژانویهٔ ۱۹۸۶ در کارابلدا ونزوئلا ضمن اعلام گروهی بنام گروه پشتیبان، کونتادورا را مورد حمایت قرار دادند.

کوو دومورویل، موریس[1]

دولتمرد فرانسوی. در ۱۴ ژانویهٔ ۱۹۰۷ در خانوادهٔ ثروتمند فرانسوی زاده شد. از مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس دکترا گرفت. وارد خدمت دولتی شد. ابتدا بازرس مالیاتی بود (۱۹۳۰) و ۸ سال بعد معاون یکی از ادارات «بانک فرانسه» شد. به هنگام اشغال فرانسه توسط نازی‌ها، به الجزایر گریخت و به ژنرال ژیرو پیوست و در ۱۹۴۳ رئیس دفتر او شد. او عضو «کمیتهٔ آزادی‌بخش ملی» و «کمیتهٔ مالی» بود. در ۱۹۴۴ به عنوان سفیر فوق‌العاده به ایتالیا رفت و سال بعد مدیرکل امور سیاسی وزارت خارجه شد. سفیر فرانسه در مصر (۵۴–۱۹۵۰)؛ در ایالات متحده (۱۹۵۵)؛ آلمان فدرال (۸–۱۹۵۶) و سپس در دولت دوگل وزیر امورخارجه شد. ده سال در این سمت بود (بجز

1- Couve de Murville, Maurice.

ورژن وزیر امورخارجهٔ لویی چهاردهم کسی قبل از کوودوموروویل چنین مدت طولانی در این سمت انجام وظیفه نکرده بود). در ۱۹۶۷ در مبارزهٔ انتخاباتی نمایندگی مجمع ملی شکست خورد. در ۱۹۶۸ وزیر دارایی شد (به جای میشل دبره). درژوئیهٔ همان سال به جای **ژرژ پمپیدو** نخست‌وزیر فرانسه شد اما با کناره‌گیری دوگل و ریاست جمهوری **پمپیدو**، جای خود را به **ژاک شابان دِلماس** داد (ژوئن ۱۹۶۹).

کویت[1]

امیرنشین مستقل کویت در انتهای شمال باختری خلیج‌فارس واقع شده است مساحت ۱۷۸۱۸ کیلومترمربع، جمعیت بیش از یک میلیون نفر، پایتخت، کویت. به موجب پیمان ۱۸۹۹ میان امیر کویت و بریتانیا، کویت تحت‌الحمایهٔ انگلستان شد— یعنی رسماً از امپراتوری عثمانی جدا گردید. امور سیاست خارجی کویت با انگلستان بود. در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ سیاست خارجی نیز در اختیار دولت کویت قرار گرفت و کشور استقلال کامل یافت. کویت از نظر درآمد سرانه نخستین کشور جهان است. در منطقهٔ بیطرف که در مالکیت مشترک کویت و عربستان سعودی قرار دارد مخازن سرشار نفت یافت شده است. به موجب پیمان سال ۱۹۲۲ دو کشور مزبور در نفت این منطقه سهم مساوی دارند.

عراق تا ۱۹۶۳ مدعی بود که کویت بخشی از ایالت بصره است اما بعداً استقلال این کشور همسایه را به رسمیت شناخت. شیخ عبدالله السالم الصباح از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵ امیر و رئیس کشور بود.با مرگ وی پسرش شیخ صباح السالم الصباح (نخست‌وزیر)، امیر کویت شد و شیخ جابر به سمت

1- Kwait.

نخست‌وزیری انتخاب گردید. خاندان صباح از ۱۷۵٦ بر کویت حکومت می کرده‌اند. در ژوئن ۱۹٦۱ کویت طبق پیمان دفاعی با بریتانیا، سیاست دفاعی خود را براساس سیاست بریتانیا تنظیم کرد اما از مه ۱۹۷۱ در تعقیب سیاست بیطرفی و عدم تعهد، به عمر این پیمان پایان داده شد. کویت عضو جامعهٔ عرب و جنبش غیرمتعهدهاست.

کیائوچو[1]

یکی از خورهای خلیج پچیلی درچین شمالی. در نوامبر ۱۸۹۷ ناوگان آلمانی آنجا را تسخیر و برای ۹۹ سال ازچین به اجاره گرفت. آلمان‌ها در تسینگ تائو در مدخل خور دست به ایجاد پایگاه دریایی زدند. ژاپنی ها در ۱۹۱٤ پایگاه را اشغال نمودند. اعتراض چین به اقدام ژاپنی ها درژانویهٔ ۱۹۱۵ منجر به «بیست و یک درخواست» و درگیری دو کشور شد. در کنفرانس واشنگتن (۱۹۲۲) ژاپنی ها با تخلیهٔ کیائوچو موافقت کردند اما درژانویهٔ ۱۹۳۸ بار دیگرپایگاه را به اشغال خود در آوردند و تا پایان جنگ جهانی دوم در آنجا ماندند. اقدام آلمان و ژاپن در تسخیر بنادرچین سبب شد تا روسیه پورت‌آرتور و انگلستان وی‌های‌وی را در خاک چین تسخیر کنند (۱۸۹۸).

کیپ، مهاجرنشین[2]

کیپ تاون در۱۷۹۵ به‌چنگ انگلستان، در۱۸۰۱ به‌چنگ هلندودر۱۸۰٦بار دیگر به چنگ انگلستان افتاد. در۱۸۱٤ برای همیشه در اختیار انگلستان قرار

1- Kiaochow.		2- Cape Colony.

گرفت. در این سال ها مناسبات میان بوئرها (مهاجران هلندی مقیم کیپ)، و مهاجران انگلیسی، و نیز هجوم قبیله های «کافر» — که به پنج درگیری نظامی انجامید— مسأله های عمدهٔ مهاجرنشین بود و به مهاجرت بزرگ در ۱۸۳۵ منتهی گردید. در ۱۸۳۷ شورای قانونگذاری، و در ۱۸۵۳ حکومت مبتنی بر انتخابات درکیپ تاون برقرار گردید. در ۱۸۴۳ مسئولیت ادارهٔ ناتال به کیپ واگذار شد و برسر تصرف سرزمین های حوضهٔ رود اُرانژ درگیری انگلیسی ها با بوئرها طولانی شد و سرانجام مقرر گردید «دولت آزاد ارانژ» ایجاد شود. موج جدیدی از مهاجرت درپی کشف الماس درسال های ۷۰ — ۱۸۶۷ انجام شد. **سیسیل رودس** که از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ نخست‌وزیر کیپ تاون بود تصرف **ترانسوال** را وجههٔ نظر قرار داد و این امر سرآغاز **جنگ بوئرها** در ۱۹۰۲ — ۱۸۹۹ گردید. با تشکیل اتحادیهٔ افریقای جنوبی در ۱۹۱۰ کیپ تاون و سرزمین های اطراف آن ایالتی از این جمهوری را تشکیل دادند.

کیچنر، هوراشیو هربرت[1] (۱۹۱۶ — ۱۸۵۰)

وزیر جنگ بریتانیا. در ایرلند زاده شد. در ۱۸۷۱ به خدمت ارتش انگلستان در آمد و در فلسطین، قبرس و سودان خدمت کرد. سپس «سردار» یا فرمانده کل قوای بریتانیا در مصر شد (۱۸۹۰). سال های ۹— ۱۸۹۶ مجدداً سودان را تسخیر کرد و پس از ام دورمان به **فاشودا** رفت. در **جنگ بوئرها** ابتدا رئیس ستاد (۱۹۰۰ — ۱۸۹۹) و سپس فرمانده کل قوا شد (۲— ۱۹۰۰). با ایجاد **اردوگاه های کار** سبب انزوای بوئرها شد و مقاومتشان را درهم شکست و از این حیث مورد انتقاد بود. سال های ۹— ۱۹۰۲ فرمانده قوای بریتانیا در هندوستان بود و برسر کنترل ارتش با نایب السلطنه — **کرزن** —

1- Kitchner, Horatio Herbert

اختلاف داشت (۵ــ ۱۹۰۳). از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱٤ فرمانروای واقعی مصر ــ و «کارگزار» دولت بریتانیا در آن سرزمین ــ بود. **آسکویث** در ۵ اوت ۱۹۱٤ وی را به سمت وزیر جنگ کابینه منصوب کرد. او نخستین ارتشی بود که ضمن خدمت نظامی وارد کابینه می‌شد. در بهار ۱۹۱٦ به مأموریتی به روسیه فرستاده شد بدین امید که روس‌ها را به مقاومت هرچه بیشتر در برابر آلمان وادار کند. اما در ۵ ژوئن، کشتی «همپشایر» متعلق به نیروی دریایی انگلیس که حامل او و همراهانش بود در اُرکنی به مین برخورد کرد و کیچنر کشته شد.

کیسینجر، هنری آلفرد[1]

دیپلمات و وزیر خارجهٔ ایالات متحده. در ۱۹۲۳ در فورت، آلمان در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. درپی مهاجرت به آمریکا و تحصیل در دانشگاه هاروارد استاد علوم سیاسی شد (۷۱ــ ۱۹۵۸) و در احوال **مترنیخ**، **کاسلری** و صلح‌سازان ۱۵ــ ۱۸۱٤ مطالعه کرد. در مبارزات انتخاباتی ۱۹٦۸ به یاری **نیکسون** برخاست و مشاور ویژهٔ امنیت ملی شد (۷۳ــ ۱۹٦۹). در این پست، او بیشتر نقش سفیر سیار رئیس جمهور را داشت و سفرهای متعددی به پایتخت‌های دنیا از جمله پکن و مسکو کرد و در راه **تنش‌زادیی** در جهان و حل اختلافات خاورمیانه این اقدام‌ها مؤثر افتاد. تلاش در برقراری صلح در ویتنام، جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۷۳ را نصیب وی ساخت و این جایزه مشترکاً به او و له‌دوک‌تو نمایندهٔ ویتنام در کنفرانس صلح پاریس تعلق گرفت. کیسینجر در ۳ سپتامبر ۱۹۷۳ وزیر امور خارجهٔ آمریکا شد و در تمامی دوران ریاست جمهوری نیکسون (۱۱ ماه) و **جرالد فورد** (۲۷ ماه) مسئول دیپلماسی ایالات متحده بود.

1- Kissinger, Henry Alfred

کیش شخصیت[1]

ستایش بیش از حد از یک فرد و اغراق گویی دربارهٔ نبوغ و رهبری شخصیتی که برسر قدرت است. خروشچف رهبر شوروی این اصطلاح را در مورد ژوزف استالین به کار برد. به عقیدهٔ خروشچف درپی درگذشت لنین ستایش بیش از اندازه از استالین منجر به کیش شخصیت در شوروی شد و تمامی تلاش‌های لنین را برای ایجاد رهبری جمعی و جلوگیری از دیکتاتوری فردی عقیم گذاشت. این امر رهبری حزب، دموکراسی درون حزبی، و آزادی اظهارنظر در مجامع حزبی را از میان برد و قوانین انقلاب را نقض کرد و سرکوب شدید و ترور را درپی داشت. درعرف سیاست هر جا از رهبر سیاسی ستایشی بیش از اندازه شود و همهٔ آنچه را که دریک جامعه اتفاق می افتد به رهبر و نبوغ بی‌نظیر او نسبت دهند، می گویند جامعه دچار کیش شخصیت شده است.

کیلومتر ۱۰۱[2]

موافقتنامهٔ مصر و اسرائیل دربارهٔ نخستین عقب‌نشینی اسرائیل از شبه جزیرهٔ سینا. درپی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ سادات رئیس جمهور مصر، سیاست مبارزه و مواجهه با اسرائیل را کنار گذاشت و تصمیم به سازش با آن دولت گرفت. مذاکرات کیلومتر ۱۰۱ که در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۸٤ بین نمایندگان دو طرف پیگیری شد سرآغاز مناسبات دوستانهٔ مصر و اسرائیل و رفع تشنج و در نهایت، مذاکرات **کمپ دیوید** گردید.

1- Personality Cult.
2- Kilometer 101.

کینز، جان مینارد[1] (۱۹۴۶ — ۱۸۸۳)

اقتصاددان بزرگ انگلیسی. در کمبریج به دنیا آمد و تحصیل کرد. در کنفرانس صلح پاریس حضور داشت. انتشار «پیامدهای اقتصادی صلح» (۱۹۱۹) برای او شهرت زیادی به همراه داشت. او در این تحلیل به اثرات سوء دریافت غرامت جنگی پرداخت. سیاست‌های اقتصادی اروپای بین دو جنگ را مورد انتقاد قرار می‌داد و درپی ایجاد سنتزی از سوسیالیسم و سرمایه‌داری بود. نوآوری او برای اقتصاد کلاسیک آن بود که اشتغال کامل را می‌توان با تولید کالاهای سرمایه‌ای، اتخاذ سیاست‌های پولی، و برنامهٔ سرمایه‌گذاری دولتی به دست آورد. این نظریه‌ها به طور کامل در کتاب پر آوازهٔ کینز «نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره پول» (۱۹۳۶) آمده است. در جریان جنگ جهانی دوم مشاور مالی دولت و از حامیان ایجاد بانک جهانی بود. او ایجاد چنان بانکی را برای جلوگیری از بحران‌های بین‌المللی ضروری می‌دانست. کینز از اعضاء «گروه بلومزبری» بود. در ۱۹۲۵ با بالرین روسی، لیدیا لوپوکودا ازدواج کرد.

کینگ، مارتین لوتر[2] (۶۸ — ۱۹۲۹)

رهبر مسالمت‌جوی سیاهان ایالات متحدهٔ آمریکا. در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۲۹ در آتلانتا، جورجیا زاده شد. پدرش کشیش کلیسای باپتیستی بود. مارتین در دانشگاه بوستون به تحصیل کلام پرداخت و در ۱۹۵۵ کشیش کلیسای مونتگمری، آلاباما شد. در همان اوان بود که سیاهان نسبت به جدایی سیاه و سفید در اتوبوس‌ها اعتراض داشتند و دیوان عالی رأی به ممنوعیت جدایی داده

1- Keynes, Jonh Maynard
2- King, Martin Luther

بود. پیروزی سیاهان در این مبارزهٔ منفی و مسالمت‌آمیز علیه جدایی نژادی، مارتین لوتر کینگ را به ادامهٔ چنین مبارزه‌ای دلگرم نمود. وی تظاهرات متعدد و مسالمت‌آمیزی را به نفع حقوق مدنی رهبری کرد و در ۱۹٦٤ جمعیت عظیم راه‌پیمایان ۲۰۰ هزار نفری سیاهان در واشنگتن، در ۱۹٦٥ راه‌پیمایی از سلما به مونتگمری، و در ۱۹٦٧ راه‌پیمایی از ممفیس به جکسون را رهبری کرد. لوتر کینگ رفته‌رفته سخنگوی سیاهان آمریکا می‌شد. به خاطر تلاش‌های مسالمت‌آمیزش در راه احقاق حقوق برابر سیاهان، جایزهٔ صلح نوبل ۱۹٦٤ به وی تعلق گرفت. در ٤ آوریل ۱۹٦۸ در ممفیس، تنسی هدف گلولهٔ تروریست‌های ناشناس قرار گرفت و کشته شد.

کینگ، و.ل. مکنزی[1] (۱۹۵۰ – ۱۸۷۸)

نخست‌وزیر کانادا. در انتاریو متولد شد. پدر مادرش ویلیام لیون مکنزی (۱۸٦۱ – ۱۷۹۵) اسکاتلندی مهاجر به کانادا بود که رهبری شورش ۱۸۳۷ در کانادای علیا را برعهده داشت. کینگ در تورونتو به تحصیل پرداخت و وارد خدمت دولتی شد. در ۱۹۰۸ از حزب لیبرال به پارلمان فدرال راه یافت و چهل سال نمایندهٔ پارلمان بود. او به روابط صنعتی علاقمند بود و سال‌های ۱٤ – ۱۹۰۹ وزیر کار شد. سپس در ۱۹۱۹ به جای لوریه رهبر حزب لیبرال شد. کینگ جمعاً به مدت ۲۱ سال نخست‌وزیر کانادا بود: از دسامبر ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲٦؛ از سپتامبر ۱۹۲٦ تا اوت ۱۹۳۰؛ از اکتبر ۱۹۳۵ تا نوامبر ۱۹٤۸. در فاصلهٔ دو جنگ جهانی از سیاست انزواطلبی حمایت می کرد و ضمن آنکه می خواست صدای کانادا را به گوش جهانیان برساند نگران دودستگی فرانسوی– انگلیسی های کانادا بود. در آستانهٔ جنگ جهانی دوم

1- King, William Lyon Mackenzie

نیز محتاطانه گام برمی داشت و تا ۱۹۴۲ که از حمایت عامهٔ مردم مطمئن شد از «نظام وظیفه» سخنی به میان نیاورد. با آنکه در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ میزبان **کنفرانس‌های کِبِک** بود اما متفقین به او اعتماد چندانی نداشتند. در کنفرانس پایه گذاری **سازمان ملل متحد** حضور داشت.



گئورگیو- دژ، گئورگه[1] (۶۵-۱۹۰۱)

رهبر حزب کمونیست رومانی و رئیس جمهور کشور. نام اصلی او گئورگه گئورگیو بود. در بیرلاپ زاده شد. در گالاتی کارگر تراموا بود و در همان جا به حزب زیرزمینی کمونیست پیوست (۱۹۲۹). از ۱۹۳۳ تا اوت ۱۹۴۴ در زندان بود و چون سال های مزبور را در زندان «دژ» در ترانسیلوانیا سپری کرد این نام به صورت پسوندی به نام اصلی اش اضافه شد. در مارس ۱۹۴۵ در دولت ائتلافی ای که میشل شاه رومانی تشکیل داد گئورگه وزیر اقتصاد ملّی بود و مسئول برنامه ریزی جمهوری رومانی شد. او نیز مانند آناپاوکر، وزیر خارجهٔ رومانی (۵۲-۱۹۴۷)، در ابراز نفرت از تیتو و نزدیکی به استالین درنگ نکرد. هنگامی که کنترل حزب در دست او بود دست به تصفیهٔ ضدیهود زد و بدین ترتیب همهٔ هواداران آناپاوکر را تصفیه کرد و بدین وسیله رهبر بدون رقیب کشور شد (۱۹۵۲). گئورگه از نخستین هواداران تز همزیستی مسالمت آمیز خروشچف بود. همکاری نزدیک او با خروشچف، شاید عامل مهمی بود که شوروی در ژوئن ۱۹۵۸ همهٔ سربازانش را از رومانی خارج سازد. سال های ۵-۱۹۶۱ رئیس جمهور بود. هنگامی که درگذشت (مارس ۱۹۵۶)، رومانی از حد بالای آزادی و استقلال بهره مند بود و این سیاست گئورگه از سوی چائوشسکو نیز دنبال می شود.

1- Cheorghiu - Dej, Gheorghe

گات[1]

موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت. موافقت‌نامهٔ بین‌المللی بازرگانی در امر تعرفه‌ها. این موافقت‌نامه به دنبال رشته مذاکراتی درژنو (۱۰ آوریل – ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷) صورت گرفت که کمیتهٔ تدارکاتی **سازمان بین‌المللی تجارت** برپا کرد. موافقت‌نامه از یکم ژانویهٔ ۱۹۴۸ به مورد اجرا گذاشته شد. چهارپنجم دادوستد جهان در کنترل کشورهای عضو گات بود. بسیاری از موافقت‌نامه‌های تعرفه که بین کشورهای عضو به صورت ۲ جانبه بسته شده بود با اجرای اصل کاملة الوداد همهٔ کشورهای عضو را شامل شد. **دور کندی** که ششمین دور از این نوع مذاکرات بود در سال‌های ۵– ۱۹۶٤ انجام گردید. و به کاهش بی‌سابقهٔ نرخ تعرفه‌ها منجر شد. با پیوستن بلوک شرق به گات، این مسأله در برابر سازمان قرار گرفت که چگونه گات را با نظام غیرپولی دولت‌های بلوک شوروی تلفیق و دمساز سازند.

گادریچ، جان رابینسون[2] (۱۸۵۹ – ۱۷۸۲)

نخست‌وزیر بریتانیا. در لندن متولد شد. پدرش لرد گرانتام بود. در۱۸۰٦ از حزب توری به مجلس عوام راه یافت. سیاست تجاری‌اش در مقام وزیر بازرگانی (سال‌های ۲۳– ۱۸۱۸) و وزیر دارایی (٤ – ۱۸۲۳) آنقدر خوب بود که **کابت** اصطلاح «رونق رابینسونی» را برای آن دوره به کار می‌برد. در دورهٔ کوتاه نخست‌وزیری **کانینگ**، رئیس مجلس لردان و وزیر جنگ بود. درپی مرگ **کانینگ**، جورج پنجم گادریچ را مأمور تشکیل کابینه کرد. اما

1- G. A. T. T. (General Agreement on Tarriffs and Trade).
2-Goderich , Fredrick John Robinson

او کسی نبود که بتواند بر کابینه‌ای با شرکت **پالمرستون** و **هوسکیسون** ریاست کند. سال‌های ۳۳– ۱۸۳۰ عضو دولت اصلاح‌طلب **گری** بود و در کابینهٔ محافظه‌کار **پیل** در ۱۸۴۱ وزیر بازرگانی شد.

گارفیلد، جیمز آبرام[1] (۸۱ – ۱۸۳۱)

بیستمین رئیس جمهور ایالات متحده. در اُهایو متولد شد و در همانجا به وکالت پرداخت. در دو سال نخست **جنگ داخلی** رهبری دسته‌ای از داوطلبان را برعهده داشت. از حزب جمهوریخواه به مجلس نمایندگان راه یافت. در کنوانسیون حزبی جمهوریخواهان ۱۸۸۰ نامزد این حزب در انتخابات ریاست جمهوری شد و در انتخابات نیز برنده شد. چهار ماه بعد در ۲ ژوئیهٔ ۱۸۸۱ چارلز گیتو وی را ترور کرد. گارفیلد در ۱۹ سپتامبر در اثر زخم گلوله درگذشت و چستر **آرتور** جای وی را گرفت.

گاریبالدی، جوز په[2] (۸۲ –۱۸۰۷)

میهن‌پرست ایتالیایی. در نیس که آنزمان جزو پی‌مون بود به دنیا آمد و از هواداران جنبش **ایتالیای جوان** به رهبری **مازینی** شد. در ۱۸۴۳ به آمریکای جنوبی فرار کرد و در دفاع از شهر مونته‌ویدئو در برابر تهاجم آرژانتین لیاقت زیادی به خرج داد و شهرت زیادی کسب کرد. در ۱۸۴۸ به ایتالیا بازگشت و در آوریل ۱۸۴۹ دفاع از جمهوری رم را در برابر فرانسویان برعهده گرفت. و پس از دو ماه پایداری در برابر محاصرهٔ شهر دست به عقب‌نشینی زد و به خارج از کشور رفت. در ۱۸۵۹ عملیات پارتیزانی اطراف دریاچهٔ کومو علیه

1- Garfield, James Abram   2- Garibaldi, Giuseppe

اتریش را فرماندهی کرد و در مه ۱۸۶۰ با گروه «صدسرخ جامه» از جنوا به سیسیل و ناپل رفت تا در ایجاد کشور ایتالیای متحد بکوشد. ناپل را درپی نبردهای کالا تافیمی (سیسیل)، و ولترنو تسخیر کرد و به دولت پی مون تحویل داد (پادشاه پی مون پادشاه ایتالیای متحد شده بود). و خود به کاپررا رفت. در ۱۸۶۲ و ۱۸۶۷ دو بار تلاش کرد رم را تسخیر کند اما موفق نشد (**مسألهٔ رم**). در جنگ فرانسه– پروس در کنار فرانسهٔ جمهوریخواه جنگید.

گاریسون، ویلیام لیون[1] (۷۹ – ۱۸۰۵)

از قهرمانان مبارزه با برده داری در آمریکا. او متولد ماساچوست بود. سال های ۶۵ – ۱۸۳۱ سردبیری هفته نامهٔ ضد برده داری «لیبراتور» (آزادی بخش) را برعهده داشت.

گاگارین، یوری آلکسیویچ[2] (۶۸ – ۱۹۳۴)

نخستین انسان فضانورد جهان. در گژاتسک نزدیک اسمولنسک (شوروی) به دنیا آمد. در ۱۹۵۵ به مدرسهٔ هواپیمایی وارد شد و از ۱۹۵۷ در نیروی هوایی شوروی به خدمت مشغول بود. گاگارین در ۲ آوریل ۱۹۶۱ به فضا پرواز کرد و با سفینهٔ وُستوک در مدار زمین یکبارچرخید. این نخستین بار بود که انسانی از جو زمین بیرون می رفت و وارد فضا می شد. گاگارین در مارس ۱۹۶۸ هنگام یک پرواز آموزشی دچار سانحه شد و بلافاصله درگذشت.

1- Garrison, william Lyon.
2- Gagarin, Yuri Alexeyevich

گالیپولی[1]

شبه جزیره‌ای در منتهی الیه سواحل اروپا در کرانهٔ باختری داردانل. در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ گروهی از نیروهای متفقین — عمدتاً استرالیایی و بریتانیایی — در گالیپولی پیاده شدند تا استحکامات مشرف بر قسطنطنیه را تصرف کرده راه را برای ارسال کمک به روسیه در کنترل بگیرند. ترک ها که از ٦ هفته پیش آمادهٔ دفاع بودند دست به حمله زدند و متفقین را درموقعیت سختی قراردادند. ژنرال سریان هامیلتون فرماندهٔ قوای متفقین، و مصطفی کمال (آتاتورک) فرمانده قوای عثمانی را برعهده داشت. ژنرال آلمانی، لیمان فون ساندرز به عثمانی کمک می کرد. نبرد چند ماهی بی نتیجه ادامه یافت. بار دوم نیروهای متفقین در سولوا، بالا ترین نقطهٔ گالیپولی پیاده شدند (٦ اوت) اما این بار نیز موفقیتی به بار نیاوردند. در نوامبر آن سال کیچنر از گالیپولی بازدید کرد و چون موقعیت را برای متفقین نومید کننده دید دستور تخلیه را صادر کرد. بین ۱۰ دسامبر و ۹ ژانویهٔ ۱۹۱٦ تخلیه بدون هیچگونه تلفاتی صورت گرفت. بدی فرماندهی، ناهماهنگی و مخالفت فرماندهی که تنها نبرد در جبههٔ باختری را تعیین کننده می دانستند، از عوامل شکست عملیات گالیپولی بود.

گامبتا، لئون[2] (۱۸۳۸—۸۲)

جمهوریخواه معروف فرانسوی. در جنوب فرانسه متولد شد و در ۱۸۵۹ به شغل وکالت پرداخت. با ناپلئون سوم دشمنی داشت. در ۱۸٦۹ از مارسی به مجمع ملی راه یافت. در سپتامبر ۱۸۷۰ و به دنبال شکست ناپلئون سوم از آلمان، گامبتا از هتلی درپاریس تشکیل جمهوری سوم را اعلام کرد. سپس از

1- Gallipoli. 2- Gambetta, Léon

پاریس با بالون به تور گریخت و در مقام وزیر کشور و وزیر جنگ جمهوری، آخرین مرحله های جنگ فرانسه— پروس را سازماندهی کرد. درپی انعقاد صلح استعفا داد و شش سال بعد را صرف مبارزه با حکومت بظاهر جمهوری اما قلباً سلطنت‌طلب **ماکماهون** کرد. وی در ضمن مبارزه با محافظه کاران، جلو تندروی های افراطیون را نیز می گرفت. سال های ۸۱— ۱۸۷۹ برجسته ترین چهرهٔ جمهوریخواهان بود اما وقتی در ۱۸۸۱ نخست‌وزیر شد بیش از دو ماه در این پست دوام نیاورد. در ٤ مه ۱۸۷۷ طی خطابهٔ معروفش کلیساییان را «دشمن» جمهوری اعلام کرد و بدین وسیله راه را برای حملهٔ تندروها به کلیسا در دورهٔ بعد هموار کرد. در ۱۸۸۲ در اثر اصابت گلولهٔ هفت‌تیر و بطور تصادفی درگذشت.

گانا (غنا)[1]

جمهوری گانا در افریقای باختری با ساحل عاج، بورکینافاسو، و توگو همسایه است و در ساحل اقیانوس اطلس واقع شده است. مساحت ۲۳۸٫۵۳۷ کیلومترمربع، جمعیت ۱۰ میلیون نفر، پایتخت، آکرا. گانا از سدهٔ نهم تا ۱۲٤۰ میلادی امپراتوری بزرگی بود که تا سودان باختری ادامه می یافت. سوئدی ها، دانمارکی ها و هلندی ها در سدهٔ ۱۷ مهاجرنشین های تجاری را در سواحل خلیج گینه ایجاد نمودند. انگلستان در ۱۸۲۱ نوار ساحلی را از دانمارکی ها و سایر مهاجرنشینان گرفت و مستعمرهٔ **ساحل طلا** را در ۱۸۷٤ ایجاد کرد سپس در ۱۹۰۱ **آشانتی** و سرزمین های شمالی را بدان ضمیمه نمود و به دنبال پایان گرفتن جنگ جهانی اول و شکست آلمان، بخش اداری **توگوی آلمان** نیز بدان ملحق شد. در مارس ۱۹٤٦ با برقراری قانون اساسی

1- Gana (Ghana).

مستعمرهٔ ساحل طلا نخستین گام در راه استقلال گانا برداشته شد. تشکیل «حزب میثاق خلق» به رهبری قوام نکرومه در ۱۹٤۹ گام دیگری در این راه بود. در ٦ مارس ۱۹۵۷ گانا استقلال یافت و نکرومه و حزب او به قدرت رسیدند و در یکم ژوئیهٔ ۱۹٦۰ جمهوری گانا اعلام شد. در ۱۹٦٤ نظام تک حزبی معمول گردید. نکرومه از چهره‌های برجسته و مترقی افریقا و از رهبران جنبش عدم‌تعهد بود. هنگامی که برای سامان بخشیدن به وضع آشفتهٔ اقتصادی به بلوک شرق روی آورد با کودتای ۲٦ فوریهٔ ۱۹٦٦ نظامیان، دولت او ساقط شد و به گینه رفت. قانون اساسی جدیدی تدوین شد و «حزب مترقی» دکتر کوفی بوسیا برندهٔ انتخابات آن سال بود. حکومت غیرنظامی بوسیا هم در رفع بحران اقتصادی ناتوان بود و همین بهانه‌ای به ارتش داد تا دو سال بعد کودتای نظامی دیگری به رهبری ژنرال ایگناسیوس آچیم پونگ (۷۹ــ ۱۹۳۷) قدرت را به شورای عالی نظامی بسپارد. این شورا در ۵ ژوئیهٔ ۱۹۷۸ توسط ژنرال آکوفو سرنگون گردید و یازده ماه بعد افسران جوان ارتش به رهبری جری راولینگ «شورای انقلاب نیروهای مسلح» را ایجاد کردند. شورا تعهد کرد فساد را براندازد و انتخابات آزاد انجام دهد. شورا آچیم پونگ، آکوفو و ٤ افسر عالیرتبهٔ دیگر را اعدام کرد و دولت انتخابی غیرنظامی به ریاست هیلا لیمان برپا گردید.

گاندی ــ ایروین، پیمان ۱۹۳۱

در ماه مارس ۱۹۳۱ میان گاندی از سوی «کنگرهٔ ملی»، و ایروین نمایندهٔ دولت استعماری انگلستان موافقت‌نامهٔ موقتی منعقد شد تا زمینهٔ مذاکره‌های بعدی فراهم گردد با این پیمان نافرمانی عمومی پایان یافت. زندانیان سیاسی آزاد شدند و مقررات فوق‌العاده ملغی گردید.

گاندی، ایندیرا پریوادارشینی[1] (۸۴ – ۱۹۱۷)

نخست‌وزیر هند. در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷ در الله‌آباد به دنیا آمد. پدرش **جواهر لعل نهرو** اولین نخست‌وزیر هند بود. همسرش فیروز گاندی بود. فیروز گاندی در ۱۹۴۱ با ایندیرا ازدواج کرد و در ۱۹۶۰ درگذشت. **راجیو گاندی** که پس از ترور مادر جانشین او شد حاصل این ازدواج است. ایندیرا در هند، سویس و انگلستان تحصیل کرد. سازمان کودکان (وانار سنا) را به منظور یاری دادن به جنبش مبارزهٔ منفی **کنگره** بنا نهاد (۱۹۲۹). در ۱۹۳۸ عضو کنگره شد. در ۱۹۴۲ به مدت ۱۳ ماه زندانی انگلیسی‌ها بود. از ۱۹۴۶ به بعد در کنار پدرش نهرو بود و در مبارزات ۱۹۴۷ برهبری **مهاتما گاندی** شرکت داشت. در سال‌های ۶۰ – ۱۹۵۹ رئیس کنگرهٔ سراسری هند شد. در سال‌های ۶ – ۱۹۶۴ وزیر اطلاعات و سخن‌پراکنی بود. در ۱۹۶۶ درپی درگذشت **لعل بهادر شستری** رهبر حزب **کنگره** و نخست‌وزیر هندوستان شد و تا ۱۹۷۷ در این سمت باقی بود در انتخابات سال ۱۹۷۷ از ائتلاف جاناتا به رهبری **موراجی دسای** شکست خورد. اما در انتخابات ۱۹۸۰ با اکثریت چشمگیری حزب رقیب را شکست داد و مجدداً نخست‌وزیر هندوستان شد و در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۴ درپی ناآرامی‌های فرقه‌ای سیک‌ها توسط محافظان سیک ترور شد و **راجیو گاندی** تنها فرزند بازمانده‌اش جانشین او شد. ایندیرا در ژانویهٔ ۱۹۷۸ از **حزب کنگره** کناره‌گیری کرد و در ژانویهٔ ۱۹۸۰ رهبر کنگرهٔ ملی هند (حزب کنگرهٔ ایندیرا) شد.

گاندی، راجیو[2]

نخست‌وزیر هند. پدرش فیروز گاندی و مادرش **ایندیرا گاندی**. در ۱۹۴۵

1- Gandhi, Indira Privadarshini.
2- Gandhi, Rajiv

زاده شد. در کمبریج تحصیل کرد و تعلیمات خلبانی را فراگرفت. مدتی خلبان خطوط هوایی هند بود. در ۱۹۸۱ وارد سیاست شد و طی انتخابات پارلمانی از لاک سابها به پارلمان هند راه یافت. در ژوئن ۱۹۸۱ عضو بخش اجرایی کنگرهٔ جوانان هند شد. در ۱۹۸۳ دبیرکل حزب کنگرهٔ ایندیرا شد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۸٤ درپی درگذشت مادرش، نخست‌وزیر هندوستان شد و در انتخاباتی که ماه بعد برگزار شد.حزب او با اکثریتی قاطع پیروز گردید. او رئیس جنبش غیرمتعهدها نیز بود.

گاندی، موهانداس کارامچاند[1] (۱۹٤۸ ـ ۱۸۶۹)

رهبر ملی هندوستان. در هند متولد شد. در رشتهٔ حقوق از لندن فارغ‌التحصیل گردید و ابتدا در بمبئی و سپس در افریقای جنوبی به شغل وکالت پرداخت. هدفش از خدمت در افریقای جنوبی سازماندهی هندیان مقیم آن سرزمین در مبارزه با بوئرهای نژادپرست بود. در مارس ۱۹۰۷ مبارزهٔ مقاومت منفی را علیه دولت نژادپرست ترانسوال ــ که قوانینی در مورد تبعیض علیه هندی‌ها گذرانده بود ــ آغاز نمود. در ژوئیهٔ ۱۹۱٤ از دولت اسموتس تضمینی در مورد رفع تبعیض دریافت کرد و به هندوستان بازگشت در حالی که به عنوان یک رهبر ملی میانه‌رو اما کارآمد شناخته شده بود. در خلال دههٔ ۱۹۲۰ گاندی همان روش مقاومت منفی را در هند گسترش داد و در نقش رهبر «کنگرهٔ ملی هند» که یک مجمع قانونگذاری عمدتاً هندو بود خواهان ایجاد مجمع قانونگذاری سراسری هند شد. با تحریم کالاهای انگلیسی، به صنایع روستایی هند رونق بخشید و مبلغ مبارزهٔ گستردهٔ منفی شد. در ۱۹۲۲، ۱۹۳۰، ۱۹۳۳، ۱۹٤۲ از سوی استعمار انگلستان زندانی شد و اعتصاب غذا را

1- Gandhi, Mohandas Karamchand

به عنوان حربهٔ جدید مبارزه به کار گرفت. در ۱۹۳۱ برای شرکت در کنفرانس میزگرد به لندن رفت. اما این کنفرانس بی ثمر بود. در ۱۹٤۲ استقلال هند را تنها راه‌حل برای کشور هندوستان دانست. با آخرین نایب‌السلطنه های هند (**ویول** و **مونتباتن**) در مورد تدارک استقلال هند و تقسیم شبه قاره همکاری کرد (۱۵ اوت ۱۹٤۷). بسیاری از هواداران او را یک قدیس (مهاتما) می دانستند اما هندوهای افراطی که مخالف تقسیم هند و ایجاد پاکستان بودند با وی از در مخالفت در آمدند و در ۳۰ ژانویه ۱۹٤۸ یک هندی متعصب به ضرب گلوله، رهبر هند را از پای در آورد.

گتیسبورگ[1]

شهری در پنسیلوانیای جنوبی. این شهر عرصهٔ نبردی سه روزه (۳ـــ ۱ ژوئیهٔ ۱۸٦۳) در **جنگ داخلی آمریکا** بود. نیروهای ایالت‌های طرفدار برده‌داری جنوب به فرماندهی لی با عبور از پوتوماک می خواستند نبرد را به ایالت های شمالی بکشانند. اما قوای ژنرال جورج مید فرماندهٔ شمالی که از گتیسبورگ دفاع می کرد نیروهای جنوب را عقب راند. مید سه هزار نفر، و لی چهار هزار نفر تلفات داشتند. اما نبرد گتیسبورگ نقطهٔ عطفی در جنگ و سرآغاز شکست جنوب شد. **آبراهام لینکلن** در مراسم بزرگداشت جانباختگان گتیسبورگ با ستایش از «حکومت مردم، توسط مردم، و برای مردم» از «تولد جدید آزادی» ابراز شادمانی کرد.

گراتان، هانری[2] (۱۸۲۰ ـــ ۱۷٤٦)

سیاستمدار ایرلندی. متولد و تحصیل کردهٔ دوبلین بود. در ۱۷۷۵ به

1- Gettysburg.   2- Grattan, Henry

نمایندگی پارلمان ایرلند برگزیده شد و رهبری جنبش لغو «قانون پوی‌نینگ» را برعهده گرفت. طبق قانون پوی‌نینگ مصوبات پارلمان ایرلند در صورتی قانونی بود که مورد تأیید شورای سلطنتی بریتانیا قرار گرفته باشد. گراتان سرانجام در مبارزه‌اش پیروز شد و از ۱۷۸۲ به مدت ۱۸ سال قانون پوی‌نینگ اجرا نشد. در این مدت «پارلمان گراتان» عملاً از استقلال برخوردار بود. گراتان در مبارزهٔ منفی ایرلندی‌ها با انگلیسی‌ها سهم اساسی داشت و در ۱۸۰۰ این مبارزه به تصویب قانون وحدت منجر شد. گراتان از ۱۸۰۶ تا ۱۸۲۰ (زمان مرگش) نمایندهٔ ایرلند در مجلس عوام انگلستان بود.

گرامشی، آنتونیو (۱۹۳۷ – ۱۸۹۱)

انقلابی و نظریه‌پرداز ایتالیایی. گرامشی بنیانگذار حزب کمونیست ایتالیا است. و به همین جرم به زندان موسولینی افتاد. در زندان با نگارش «یادداشت‌های زندان» بینش جدیدی را در مارکسیسم ارائه کرد. او کوشید سنت فلسفی ایتالیا را با اندیشه‌های مارکسیستی وفق دهد. گرامشی براین باور بود که برخلاف شوروی، در دموکراسی های غربی، کمونیست‌ها به جای توسل به خشونت و انقلاب و برقراری دیکتاتوری تک حزبی، باید موازین دموکراسی را بپذیرند و از طریق آرای عمومی به قدرت برسند. لازمهٔ این کار آن است که آنان در تمامی صحنه‌های اجتماعی از اقتصاد گرفته تا آموزش و پرورش و اخلاق و سیاست، فعالانه شرکت کنند و به کسب هژمونی در این زمینه‌ها نائل آیند آنگاه که در بعد فرهنگی به هژمونی برسند پیروزی در دسترس آنهاست.

گرامشی در زندان‌های مختلف فاشیست‌ها و نیز در تبعیدگاه‌ها دست از فعالیت فکری برنداشت. نیروی او که در شرایط بسیار بد زندان‌ها به تحلیل رفته بود مرگ زودرس او را به دنبال داشت. وی اندکی پس از آزادی از زندان درگذشت.

گرانت، اولیسس سیمپسون[1] (۸۵ – ۱۸۲۲)

هجدهمین رئیس جمهور ایالات متحده. نام اصلی او هیرام اولیسس. ژنرال جنگ‌های داخلی آمریکا بود. در اُهایو متولد شد. در جنگ با مکزیک شرکت داشت و ۶ سالی را به مزرعه داری گذرانید. با آغاز شدن جنگ داخلی به ارتش بازگشت و در نبردهای ویکسبورگ و چاتانوگا به پیروزی رسید (۱۸۶۳). در مارس ۱۸۶۳ فرماندهٔ کل ارتش ایالت‌های شمالی شد و نیروهای جنوبی به فرماندهی لی را در آوریل ۱۸۶۵ در اپوماتوکس مجبور به تسلیم کرد. سال های ۸– ۱۸۶۷ وزیر جنگ بود. در انتخابات ۱۸۶۸ به ریاست جمهوری برگزیده شد و دو دوره در این مقام بود. اصلاحاتی در ادارهٔ کشور و بهبود مناسبات با بریتانیا از اقدام های دولت اوست. بحران شدید مالی ۱۸۷۳ و یک رشته رسوایی ها مربوط به رشوه گیری اعضای برجستهٔ کابینه اش از مشکلات دولت او بود. در ۱۸۷۷ از سیاست کناره گرفت و در پی کشیده شدن به ماجراهایی به ورشکستگی دچار شد و تنها با فروش خاطرات خود توانست جلو ورشکستگی رسمی را بگیرد.

گِرتسِن، الکساندر ایوانوویچ[2] (۷۰ – ۱۸۱۲)

یا، هرتسن متفکر، نویسنده و انقلابی روس. در دانشگاه مسکو تحصیل کرد و سال های ۴۲ – ۱۸۳۵ کارمند دولت بود. اما چون به عنوان آزادیخواه غرب زده مورد سوء ظن پلیس بود در ۱۸۴۷ با درآمد ناچیزی که به ارث به او رسیده بود در لندن و ژنو اقامت گزید. او نیز ابتدا خوشبینی انقلابیون رمانتیک را داشت اما به جهاتی از جمله مشاهدهٔ شکست انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه خوشبینی خود را

1- Grant, Ulysses Simpson
2- Herzen, Alexander Ivanovich

از دست داد. تلاش او از آن پس صرف این شد که برخورد واقع بینانه تری را نسبت به انقلاب، به تبعیدیان روسی آموزش دهد. اغلب نوشته های او به صورت مقاله هایی بود که در نشریات ادواری چاپ و مخفیانه به روسیه فرستاده می شد. خانهٔ او در لندن محفل انقلابیون تبعیدی بود و به بسیاری از آنها از جمله باکونین کمک مالی می کرد. در سال های نخست حکومت الکساندر دوم و زمینهٔ اندیشه های آزادیخواهانه بر روسیه تأثیر خاصی برجای نهاد. گرتسن نخستین متفکر سیاسی بود که اعتقاد داشت کمون های بدوی روستاهای روسیه بیش از غرب صنعتی آمادگی پذیرش سوسیالیسم را دارند.

گرسنگان، راه پیمایی های[1]

در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی، در انگلستان خاصه در مناطق محروم بیکاری به اوج خود رسیده بود. گناه این امر به گردن ثروتمندان این کشور در مناطق مرفه تر می افتاد. گروهی از سوسیالیست ها و کمونیست های گلاسگو در اکتبر ۱۹۲۲ در اعتراض به وضع نابسامان محرومان، و جلب توجه افکار عمومی اقدام به ترتیب یک «راه‌پیمایی گرسنگان» به سوی لندن کردند. این نوع تظاهرات از آن پس معمول شد و درژانویهٔ ۱۹۲۹ راه‌پیمایی عظیم تری از گلاسگو به لندن ترتیب داده شد و به برقراری «جنبش ملی کارگران بیکار» منجر شد. مبتکر این جنبش یک کمونیست ۳۰ ساله به نام وال هنینگتن بود. در اکتبر ۱۹۳۲ بیکاری در بریتانیا از مرز ۲/۵ میلیون نفر گذشت. و «جنبش» راه‌پیمایی بزرگتری به راه انداخت. بیش از سه هزار مرد و زن از ویلز جنوبی، گلاسگو و مناطق شمالی و مرکزی و مناطق ساحلی به لندن رفتند. و در هایدپارک اجتماع کردند و درخواست هایشان را به پارلمان دادند.

1- Hunger Marches.

این راه‌پیمایی هاتا آغاز دورهٔ رونق در ۸– ۱۹۳۷ ادامه یافت. مهم‌ترین این راه‌پیمایی ها در سال‌های آخر، «جهاد جَرُ» بود که در ٦ – ۵ اکتبر با شرکت کارگران کشتی سازی جَرُ به لندن آمدند. رهبری این گروه با اِلِن ویلکینسون (۱۹٤۷ – ۱۸۹۱) عضو مجلس عوام از حزب کارگر بود.

گرنادا[1]

جزیره و کشوری در دریای کارائیب. این جزیره جزو مجمع الجزایر ویندوارد در آنتیل است و در جنوبی ترین قسمت این جزایر واقع شده است. گرنادا بخشی از **کشورهای متحد آنتیل** بود. مساحت ۳۳٤ کیلومترمربع، جمعیت ۱۱۰ هزار و مرکز: ژرژ تاون. در سال ۱۹۷٤ استقلال گرنادا از انگلستان اعلام شد و سر اریک **گیری** رهبر حزب کارگر که از ۱۹٦۷ نخست‌وزیر این کشور بود در سمت خود باقی ماند. او به یاری باند مخوف «راسو»[2] که پلیس مخفی او بودند، به ارعاب مخالفان می‌پرداخت. و با تقلب گسترده در انتخابات، در قدرت باقی مانده بود. در ۱۳ مارس ۱۹۷۹ جنبش مترقی **نیوجیوِل**[3] به رهبری **موریس بیشاپ** حکومت گیری را سرنگون کرد. گیری در آمریکا اقامت گزید و شورای انقلاب ۱٤ نفره به ریاست بیشاپ تشکیل گردید. بیشاپ حقوقدان و تحصیل کردهٔ بریتانیا بود و رهبری اعتصاب گستردهٔ سال ۱۹۷۳ علیه گیری را برعهده داشت. حکومت موریس بیشاپ در اوایل سال ۱۹۸٤ توسط گروهی از تندروهای کشور به رهبری **هادسن آستین** سرنگون گردید. ایالات متحده این عمل را بهانه کرد و **ریگان** با اعلام اینکه امنیت ایالات متحده از سوی گرنادا تهدید می شود!! تفنگداران دریایی را در گرنادا پیاده کرد، حکومت آستین درپی اشغال تمامی جزیره سرنگون شد و سراریک گیری به گرنادا بازگردانده شد و در رأس حکومت قرار گرفت.

1- Grenada 2- Mongoose. 3- New Jewel Movement.

گرنویل، ویلیام ویندهام[1] (۱۸۳۴ ــ ۱۷۵۹)

نخست‌وزیر بریتانیا. پدرش جورج گرنویل نیز سال های ۶۵ ــ ۱۷۶۳ نخست‌وزیر بود. پیت جوان پسر عموی وی نیز نخست‌وزیری انگلستان را برعهده داشت. نه سال نمایندهٔ مجلس عوام بود سپس عضو مجلس لردان شد. سال های ۹۱ــ ۱۷۸۹ وزیر کشور و سال های ۱۸۰۱ــ ۱۷۹۱ وزیر امور خارجه بود. از دولت پیت انتقاد می کرد و در نتیجه در آن کابینه سمتی نداشت. با مرگ زودرس پیت جورج سوم او را به تشکیل کابینه دعوت کرد. سال های ۷ــ ۱۸۰۶ نخست‌وزیر بود و لایحهٔ **لغو تجارت برده** را در پارلمان به جریان انداخت. ابتدا از حمایت طرفداران **فوکس** وزیر خارجه برخوردار بود اما با مرگ فوکس در ۱۸۰۸ دولت گرنویل نیز دوام نیاورد. برسر **آزادی کاتولیک ها** با **جورج سوم** به مخالفت برخاست. و با کناره گیری اش از نخست‌وزیری، دوک پورتلند جای وی را گرفت.

گرومیکو، آندری آندریوویچ[2]

رئیس جمهور شوروی. در ۱۹۰۹ در منطقهٔ گوهل در روسیهٔ سفید به دنیا آمد. در دانشکدهٔ کشاورزی شهر مینسک و دانشکدهٔ اقتصاد لنین مسکو تحصیل کرد. و از سال ۱۹۳۶ به عنوان کارشناس ارشد یک مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی به کارپرداخت و همزمان در یک نشریهٔ رسمی اقتصادی به نام «مشکلات اقتصادی» سردبیر بود. در ۱۹۳۹ رئیس بخش آمریکا در وزارت امور خارجه شد. سپس کنسول شوروی در واشنگتن و سفیر کشور خود در آمریکا شد. سال های ۹ــ ۱۹۴۶ نمایندهٔ شوروی در سازمان ملل بود. چندی

1- Grenville, William Wyndham.

2- Gromyko, Andrey Andreyevich

معاون وزارت خارجه و سال های ۳— ۱۹۵۲ سفیر شوروی در انگلیس بود. وقتی دیمیتری شپیلف در ۱۹۵۷ از وزارت خارجه رفت گرومیکو جای وی را گرفت و تا ۱۹۸۵ در این مقام باقی ماند. با روی کار آمدن میخائیل **گورباچف**، رهبر شوروی، گرومیکو از وزارت خارجه کنار رفت و ادوارد شوارنادزه جای وی را گرفت. گرومیکو صدر هیأت رئیسهٔ شورایعالی اتحاد جماهیر شوروی شد و در ۱۹۸۸ بازنشسته گردید.

گری، ادوارد[1] (۱۹۳۳ — ۱۸۶۲)

وزیر خارجهٔ بریتانیا. در فالودون در نورثمبرلند تولد یافت. از خانوادهٔ **چارلز گری** بود. در ۱۸۸۵ از حزب لیبرال به مجلس عوام راه یافت و ۳۱ سال در مجلس عوام باقی ماند. سال های ۹۵— ۱۸۹۲ معاون وزارت خارجه، و سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۶ وزیر خارجه بود. این طولانی ترین دوره‌ای است که کسی یکباره در این مقام خدمت کرده است. گری همان سیاستی را که محافظه کاران آغاز کرده بودند ادامه داد. **تفاهم روس — انگلیس** در ۱۹۰۷ و مذاکرات نظامی با فرانسه، بلژیک و روسیه از اقدام های گری بود. از جنگ بیزار بود وعقیده داشت بریتانیا باید آزاد از هر نوع تعهدی، ضامن صلح اروپا باشد اما در ۱۹۱٤ به پارلمان اطلاع داد که بریتانیا در قبال تجاوز به بلژیک ناچار است از آن کشور دفاع کند و بدین ترتیب انگلستان را وارد جنگ جهانی اول کرد. به داوری بین المللی عقیده داشت و در **جنگ بالکان** از این حکمیت استفاده کرد. با آنکه چشم انداز **جامعهٔ ملل** چندان امیدبخش نبود اما در اواخر عمر از آن سازمان طرفداری می کرد. در ۱۹۱۹ برای یک مأموریت سیاسی به آمریکا رفت.

1- Grey, Edward

گری، چارلز[1] (۱۸۴۵ – ۱۷۶۴)

نخست‌وزیر انگلستان. در ایتون و کمبریج تحصیل کرد. در ۱۷۸۶ به مجلس عوام راه یافت. او مدافع اصلاحات پارلمانی، حامی **فوکس** و مخالف جنگ با جمهوری فرانسه بود. اما درپی استقرار حکومت کنسولی در فرانسه از جنگ با آن کشور طرفداری کرد. در کابینهٔ ائتلافی ۷–۱۸۰۶ به جای فوکس وزیر خارجه شد. تلاش او در تصویب نهایی **قانون آزادی مذهبی کاتولیک ها** سبب مخالفتش با **جورج سوم** و سقوط کابینه در ۱۸۰۷ شد. بیست‌وسه سال از مقام‌های وزارتی برکنار ماند و در نقش اپوزیسیون خواهان انجام اصلاحات پارلمانی و آزادی کاتولیک‌ها بود. در ۱۸۲۰ به سبب جانبداری از ملکه کارولین، دشمنی **جورج چهارم** را با خود برانگیخت. ویلیام چهارم در ۱۸۳۰ از گری دعوت کرد در رأس کابینهٔ حزب ویگ قرار گیرد. دو سال بعد نخستین قانون اصلاحات پارلمانی را به تصویب رسانید. در ۱۸۳۴ از سیاست کناره گرفت.

گری، سر جورج[2] (۹۸ – ۱۸۱۲)

از مقام‌های مستعمراتی بریتانیا. تحصیل کردهٔ سندهرست بود. سال‌های ۳۹– ۱۸۲۸ در ارتش خدمت کرد. در ۱۸۴۱ فرماندار کل استرالیای جنوبی شد و طی چهار سال دستگاه اداری استرالیا را بازسازی کرد و امور مالی را سامان داد. سال‌های ۵۳– ۱۸۴۵ فرماندار زلاندنو شد و با **مائوری‌ها** به خوبی رفتار کرد. برای تهیهٔ مقدمات فدراسیون افریقای جنوبی به فرمانداری مستعمرهٔ **کیپ** منصوب شد (۵۹– ۱۸۵۳) و بار دیگر به زلاندنو بازگشت و سال‌های ۰– ۱۸۶۱ فرماندار آنجا بود. جنگ **مائوری** را با پیروزی به انجام رسانید.

1- Grey, Charles

2- Grey, Sir George

مدتی در لندن برای جلب کمک دولت به مهاجران به زلاندنو کوشید و سپس به زلاندنو آمد و در آنجا مقیم شد. سال های ۹٤ —۱۸۷٤ عضوپارلمان زلاندنو، و سال های ۷۹— ۱۸۷۷ نخست‌وزیر آنجا بود. پاره‌ای اصلاحات را در زلاندنو آغاز کرد که پس ازپایان دورهٔ نخست‌وزیری اش به انجام رسید از آن جمله: حق رأی بزرگسالان، مالیات زمین.

گریواس، ژرژ تئودوروس[1] (۱۹۷٤ — ۱۸۹۸)

افسر ارتش یونان. در قبرس زاده شد. در جنگ جهانی دوم در ارتش یونان خدمت کرد و یک سازمان چریکی راستگرا بنا نهاد. در **جنگ داخلی یونان** در کنار سلطنت‌طلبان بود و با درجهٔ سرهنگی بازنشسته شد. با اسقف **ماکاریوس** و نیز با مارشال **پاپاگوس** رهبر یونان در مورد آغاز یک نبرد چریکی در قبرس به حمایت از **انوزیس** مذاکره کرد (۱۹۵۳). هر دو رهبر با ایدهٔ گریواس مخالفت کردند. اما گریواس با برپایی سازمان **اِ.اُ.کا** زیر نام دیگنیس (قهرمان ملی یونان که اعراب را شکست داده بود) فعالیت تروریستی را آغاز نمود. انگلستان که در آغاز از یونانیان حمایت می کرد به سبب فعالیت‌های تروریستی اِ.اُ.کا از یونانیان قبرس رو گردان شد. گریواس برخلاف میل ماکاریوس فرمانده یونانی گارد ملی قبرس شد و درجهٔ ژنرالی گرفت. حمله به روستاهای ترک‌نشین قبرس در نوامبر ۱۹٦۷ سبب آنچنان بحران بین‌المللی شد که گریواس را به یونان فراخواندند. گریواس ماکاریوس را به دلیل قبول عضویت قبرس در جامعهٔ مشترک‌المنافع و رد **اِنُوزیس** خائن قلمداد می کرد. در ۱۹۷۱ گریواس مخفیانه به قبرس رفت و هواداران خود را برای مخالفت با ماکاریوس سازمان‌دهی کرد. در ژانویهٔ ۱۹۷٤ به سبب بیماری سرطان در مخفی گاهش در لیماسول درگذشت.

1- Grivas, George Theodoros

گِشتاپو[1]

مخفف نام پلیس مخفی آلمان که بلافاصله پس از به قدرت رسیدن حزب نازی و هیتلر در ۱۹۳۳ پلیس رسمی رژیم شد. وظیفهٔ این پلیس کشف و خنثی سازی توطئه علیه نازی‌ها بود. عوامل این پلیس عضو نفوذی بیشتر سازمان‌های ضد نازی شدند و بدین وسیله همهٔ آنها را خنثی کردند. گشتاپو با فروپاشی نازی‌ها از هم پاشید (۱۹٤۵) اما در عرف سیاسی به پلیس هر رژیمی که به روش پلیس نازی‌ها عمل کند گشتاپو گفته می شود.

گلادستون، ویلیام ایوارت[1] (۹۸ ــ ۱۸۰۹)

نخست‌وزیر بریتانیا. پدرش بازرگان اهل لیورپول بود. گلادستون در ایتون و آکسفورد تحصیل کرد. به نامزدی حزب توری در ۱۸۳۲ به مجلس عوام راه یافت. سال های ٦۵ ــ ۱۸٤۷ طرفدار **پیل** بود. سال های ۸ــ ۱۸٦۵ نمایندهٔ لیبرال ها در مجلس عوام بود. در ۱۸٤۳ **پیل** وی را به وزارت بازرگانی منصوب کرد. سال های ۵۲ــ ۱۸٤٦ به دلیل هواداری از تجارت آزاد از کابینه کناره گرفت. سال های ۵ــ ۱۸۵۲ وزیر خزانه داری بود. او در بودجه هایش از تعرفه ها کاست و بر هزینه های دولتی افزود. از ۱۸٦٦ رهبر لیبرال ها و در ۱۸٦۸ نخست‌وزیر شد. در این زمان دست به اصلاحاتی در ارتش، آموزش و پرورش، و نظام حقوقی زد و یک رشته بی عدالتی ها را از میان برداشت. **قانون زمین در ایرلند** ، **قانون رأی گیری مخفی** ، **قانون غیردولتی کردن کلیسای ایرلند** از آن جمله بود. در انتخابات ۱۸۷٤ شکست خورد اما در ۱۸۸۰ مجدداً به نخست‌وزیری رسید. در دومین دور نخست‌وزیری‌اش «سومین قانون اصلاحات» (۱۸۸٤) را به تصویب رسانید اما موفق به حل مسألهٔ ایرلند نشد.

1- Gestapo (Geheime Staatspolizeei).

2- Gladstone, William Ewart

کشته شدن **گوردون** چارلز در سودان، و جنگ **بوئرها** سبب بی اعتباری وی گردید. در سومین دورهٔ نخست‌وزیری اش (از۱۸۸٦) مسألهٔ ایرلند و قانون خودمختاری آن سرزمین که مورد حمایت گلادستون بود سبب شد تا **چمبرلین** به رهبری جناح رادیکال حزب، انشعابی در حزب پدید آورد و دولت ساقط شود. درچهارمین دور نخست‌وزیری (٤ — ۱۸۹۲)، به سبب مخالفت مجلس لردان باز هم موفق به از تصویب گذراندن قانون خودمختاری ایرلند نشد. گلادستون بیش از هر سیاستمداری بر شکل حزب لیبرال در اواخر عصر ویکتوریا تأثیر نهاد. بزرگترین انتقادی که از وی کرده‌اند آن است که وی با تمرکز بر روی یک مسأله، سایر مسائل را مورد غفلت قرار می داد. در زمینه های انسانی، به جنایات عثمانی در بلغارستان و ارمنستان اعتراض کرد. رقابت پارلمانی او با **دیزرائیلی** سبب شد تا مذاکرات مجلس عوام مورد توجه همگان قرار گیرد.

گلدمن، اِما[1] (۱۹٤۰ — ۱۸٦۹)

آنارشیست آمریکایی. در روسیهٔ سفید (بیلو روسی) زاده شد. در۱٦ سالگی خانواده را ترک کرد و به نیویورک رفت. با درک ماهیت غیرآزاد و غیردموکرات نظام حکومتی ایالات متحده، به عقاید آنارشیستی کروپاتکین گروید و با برقراری کمون‌های تعاونی و برپا کردن آشوب همدلی نشان داد. در۱۸۹۳ به همین جرم زندانی شد. او در نطق‌ها و مقاله‌هایی که در«مادر زمین» ، ارگان آنارشیست‌ها منتشر کرد از کنترل موالید و حق مالکیت زن دفاع نمود. با جنگ، مجازات اعدام و خشونت سرکوبگرانهٔ پلیسی مخالف بود. در۱۹۱٦ به جرم حمایت از کنترل موالید برای بار دوم به زندان افتاد و با آنکه

1- Goldman, Emma.

خود او از نظر مراعات قوانین و اصول اخلاقی وسواس عجیبی به خرج می داد اما نمونه و نماد یک زن فاسدالاخلاق آمریکایی شناخته شد. دولت آمریکا سرانجام در ۱۹۱۹ وی را از کشور اخراج کرد. دو سال در روسیه ماند اما از حکومت بلشویکی خوشش نیامد و دو دههٔ بقیهٔ زندگی را در اروپا و بدون تابعیت کشوری گذرانید. او به عنوان قهرمان مبارزه در راه آزادی زنان مورد احترام محافل چپ اروپا بود. در ۱۹۳٤ بار دیگر به آمریکا و از آنجا به کانادا رفت. شرح زندگی خود را نگاشت و از آنجا به اسپانیا رفت در جمهوری اسپانیا به عنوان آنارشیستی صلح طلب قلمداد شد. در ۱۹٤۰ در تورنتوی کانادا درگذشت.

گلدواتر، باری موریس[1]

از سران راستگرای افراطی حزب جمهوریخواه آمریکا. در ۱۹۰۹ در فونیکس، آریزونا زاده شد. منشأ خانواده اش لهستانی است. در سال های ۵ــ ۱۹٤۲ خلبان بمب افکن های آمریکایی بود. در ۱۹۳۵ سناتور ایالت آریزونا شد. او در حیات سیاسی اش نمایندهٔ ارتجاعی ترین قشرهای حزب جمهوریخواه بوده است. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹٦٤ کاندیدای حزب شد و در برابر **لیندون جانسون** قرار گرفت. او به خاطر مخالفت بی چون وچرایش با کمونیسم و تهدید به استعمال بمب هیدروژنی در ویتنام ــ در صورتی که رئیس جمهور می شد ــ شهرتی به هم زد. با قدرت دولت فدرال مخالف است. او در آن انتخابات به سختی از جانسون شکست خورد و در ۱۹٦۹ بار دیگر به سنا راه یافت و راه سقوط **نیکسون** را درپی **واترگیت** هموار کرد.

1- Goldwater, Barry Morris.

گِلِن، جان هرشل[1]

نخستین فضانورد آمریکایی. در ۱۹۲۱ در کمبریج، اوهایو زاده شد و به خدمت نیروی دریایی، بخش هوایی در آمد (۶۵ — ۱۹۴۳). در جنگ جهانی دوم و نیز در جنگ کره به اخذ مدال نایل شد. در ۱۹۵۷ به نخستین پرواز مافوق صوت از لوس‌آنجلس به نیویورک مبادرت کرد. در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۶۲ با سفینهٔ «مرکوری» سه بار مدار زمین را دور زد. در ۱۹۷۴ به نمایندگی حزب دموکرات از اُهایو به سنای ایالات متحده راه یافت و از آن پس سناتور این ایالت بوده است.

گلوب پاشا

سر جان بیگوت گلوب[2]. افسر انگلیسی که پس از جنگ جهانی اول مأمور خدمت در خاورمیانه شد. ملک عبدالله برای تأسیس ارتش عربی اردن ویرا استخدام کرد و او «لژیون عرب» را بنا نهاد. افراد لژیون در آن زمان از زبده‌ترین ارتش‌های عربی بودند. او سربازان لژیون را از میان عقب مانده‌ترین قشرهای بدوی اردن برمی گزید و با موفقیت تمام، ارتشی غیرسیاسی به وجود آورد. در ۱۹۵۶ به کشورش انگلستان بازگشت. در ۱۷ مارس ۱۹۸۶ درگذشت.

گندمک، پیمان ← افغانستان و یعقوب خان

1- Glenn, John Herschel

2- Sir John Bagot Glubb.

گوئرنیکا[1]

پایتخت قدیمی باسک که درجنگ داخلی اسپانیا و بمباران ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ توسط فاشیست‌های تحت فرمان فرانکو ویران گردید.

گوا[2]

بندری در کرانهٔ باختری هندوستان. وسعت ٤۱۹۷ کیلومترمربع، جمعیت حدود یک‌میلیون. این منطقه با بندرمورموگائوودوناحیهٔ داماٹو و دیو از دیر زمان تا ۱۹٦۱ مستعمرهٔ پرتغال بود. دولت هند از ۱۹۵۳ تلاش‌هایی به عمل آورد تا گوا را به خاک هندوستان ملحق سازد. کنگرهٔ هند اجرای این مقصود را از طریق مسالمت‌آمیز و عدم توسل به خشونت اعلام کرد و به دنبال این تصمیم خطوط ارتباطی و پستی و حمل‌ونقل قطع شد. دولت پرتغال اجازه داد در گوا شورای قانونگذاری برگزیدهٔ مردم ایجاد شود. دراوت ۱۹۵۵ انتخابات برگزارشدو بدون نتیجه پایان گرفت. پرتغال تهدید کرد که برای استمرار حاکمیت بر گوا به دو راه متوسل خواهد شد: ۱) پیمان پرتغال— بریتانیا در ۱٦٤۲؛ ۲) مادهٔ ٤ پیمان ناتو که تمامیت ارضی همهٔ کشورهای عضو را در برابر تجاوز خارجی تضمین می کند. در ۱۹۵۱ گوا از حالت «مستعمره» به صورت «سرزمین ماوراءدریا» درآمد. در ۱۸ دسامبر ۱۹٦۱ ارتش هند گوا را اشغال کرد و این سرزمین در ۱٤ مارس ۱۹٦۲ ضمیمهٔ خاک هند شد. در رفراندوم ۱٦ ژانویهٔ ۱۹٦۷ نیز اکثریت عظیمی به پیوستن گوا به هند رأی دادند.

1- Cuernica. 2-Goa.

گواتمالا [1]

جمهوری گواتمالا در آمریکای مرکزی بین مکزیک، بلیز، السالوادور، و هندوراس واقع شده است مساحت، ۱۰۸۸۸۹ کیلومترمربع، جمعیت ۷ میلیون نفر، پایتخت: گواتمالاسیتی. این سرزمین از ۱۵۴۳ تا ۱۸۲۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. در ۱۸۲۳ گواتمالاسیتی پایتخت فدراسیون مستقل «ایالت‌های متحدهٔ آمریکای مرکزی» شد. این فدراسیون در ۱۸۳۸ با دسیسهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا از هم پاشید و گواتمالا به صورت کشوری در آمد که نظامیان به تناوب برآن حکومت کردند. در ۲— ۱۹۲۱ انقلابی به منظور احیای فدراسیون نامبرده صورت گرفت که عقیم ماند. دیکتاتور راستگرا، ژنرال او بیکو، در سال‌های ۴۴ — ۱۹۳۱ بر گواتمالا حکومت کرد. انتخابات آزاد ۱۷ دسامبر ۱۹۴۴ که نخستین انتخابات از نوع خود در گواتمالا بود حکومت میانه‌روی به رهبری رئیس جمهور آروالو روی کار آورد. در ۱۹۵۰ سرهنگ آربنز جانشین آروالو شد. حکومت آربنز دست به مصادرهٔ «کمپانی یونایتدفروت» متعلق به ایالات متحده زد و ایالات متحده که طاقت چنان ضربه‌ای را نداشت با برپایی کودتای ضد انقلابی ژوئن— ژوئیهٔ ۱۹۵۴ به این اقدام پاسخ داد. آربنز ناچار به فرار شد و یک نظامی راستگرا به نام کاستیلو آرماس قدرت را به دست گرفت که ۲ سال طول کشید. آنگاه حکومت غیرنظامی مِندِز به روی صحنه آمد که ارتش بار دیگر در ۱۹۷۰ دست به کار شد و سرهنگ آنارا طی کودتا قدرت را قبضه کرد. در ۱۹۷۴ کودتای دیگری توسط ژنرال رومئو گارسیا صورت گرفت. این کشور درپی روی کار آمدن کاسترو در کوبا، صحنهٔ حضور مخالفان و موافقان او شده است. از یکسو جنبش‌های چریکی هوادار کاسترو و از سوئی عملیات مخالفان کاسترو— و اکنون مخالفان نیکاراگوای ساندنیست— شده است. «جوخه‌های مرگ» گارسیا مأمور نابودی کمونیست‌ها هستند و از سوی ایالات متحده پشتیبانی می‌شوند. رژیم گارسیا را یک

1- Guatemala.

کودتای نظامی میانه‌روتر به رهبری ژنرال مهیا در ۱۹۸۳ سرنگون ساخت. از ۱۹۴۶ به بعد که گواتمالا مدعی حاکمیت بربلیز شده است رابطهٔ این کشور با حکومت بریتانیا دستخوش نوسان و بحران بوده است.

گوارا، ارنستو «چه»[1] (۱۹۲۸–۶۷)

انقلابی آمریکای لاتین. در روساریو، آرژانتین زاده شد. تحصیل پزشکی کرد و در ۱۹۵۳ دکتر طب شد. از تمامی کشورهای آمریکای لاتین دیدار کرد مشاهدهٔ فقر مردم از یکسو، و دخالت سیا در سرنگونی حکومت آربنز در گواتمالا از سوی دیگر از او یک انقلابی ساخت. ازمکزیکو گذشت و در تبعید به فیدل کاسترو ملحق شد. کاسترو در آن هنگام طرح انقلاب کوبا را می ریخت و چه گوارا با وی همکاری کرد. از دسامبر ۱۹۵۶ که همکاری جدی این دو آغاز شد عملیات پارتیزانی در کوبا نیز شدت گرفت و در اوج آن به سقوط نظام باتیستا و روی کار آمدن کاسترو منتهی شد (ژانویهٔ ۱۹۵۹). چه گوارا در ۱۹۶۰ به چین و شوروی سفر کرد و در آن هنگام رئیس بانک ملی کوبا بود. او در زمینهٔ نیروهای پارتیزانی کارشناسی برجسته بود و عقیده داشت که نبردهای پارتیزانی باید ابتدا تمامی دولت‌های ضد مردمی آمریکای لاتین را ساقط سازند و سپس نظام‌های سوسیالیستی برقرار گردد و در این رهگذر به حرکت در آوردن دهقانان از راه نبردهای پارتیزانی را مؤثرتر می دانست تا شرکت آنان در احزاب کمونیست مرسوم. گوارا از فوریهٔ ۱۹۶۱ تا آوریل ۱۹۶۵ وزیر صنایع کوبا بود در این تاریخ از وزارت کناره گرفت تا برای به راه انداختن انقلاب از راه نبرد پارتیزانی به بولیوی برود. او امیدوار بود که بتواند معدنگران فقیر بولیوی را به حرکت در آورد و در این رهگذر بر کمک جناح‌های چپ هوادار مسکو و پکن که در بولیوی مبارزهٔ مخفیانه را آغاز کرده

1- Guevara, Ernesto «Che».

بودند، حساب می کرد. آمریکا که درپی ماجرای کوبا هشیار شده بود با تمام قوا وارد صحنه شد و جنبش چریکی بولیوی را درهم شکست. چه گوارا در اکتبر ۱۹۶۷ دستگیر و به دست نظامیان بولیوی اعدام شد. شهرت افسانه‌ای او سراسر آمریکای لاتین را فراگرفت. راه او در ردّ سرمایه داری و نیز کمونیسم مسالمت جو، وی را نماد مبارزهٔ دانشجویان چپ سراسر جهان قرار داد. او هوادار برپا کردن «ویتنام» های متعدد در سراسر جهان برای به زانو در آوردن «امپریالیسم تجاوزگر غرب» بود.

گوآم، دکترین[1]

یا دکترین نیکسون. در ۱۹۶۹ نیکسون رئیس جمهور ایالات متحده در گوام، اساس این دکترین را اعلام داشت. با توجه به تلفات فزایندهٔ سربازان آمریکایی در جنگ ویتنام و اوج گیری مخالفت‌های داخلی با سیاست‌های استعماری این کشور، طراحان سیاست خارجی در فکر چاره‌جویی برآمدند زیرا بیم آن می رفت که اگر در نقطه‌ای منافع سرمایه داری آمریکا به خطر افتد دولت ایالات متحده نتواند به روال گذشته به اعزام تفنگدار و نیروهایی از این قبیل اقدام کند. نیکسون در گوام اعلام کرد که ایالات متحده در نظر دارد از این پس عملیات خط اول جبهه را در ویتنام (و به دنبال آن در دیگر نقاط جهان) به نیروهای محلی واگذار کند. یعنی وظیفه مبارزه با دشمنان و مخالفان سلطهٔ آمریکا ـــ که در زبان دیپلماسی آمریکا همگی از کمک های شوروی و کمونیست‌ها برخوردارند ـــ به عهدهٔ نیروهای مزدور و سرسپردهٔ همان محل واگذار شود. و به جای اینکه سرباز آمریکایی در اجرای منافع هیأت حاکم بر جهان غرب، کشته شود نیروهای محلی خود وظیفه مبارزه با دشمنان

1- Guam Doctrine.

منافع آمریکا، از جمله کمونیست‌ها را برعهده گیرند. این دکترین به «ویتنامی کردن» جنگ نیز مشهور شده است. شرکت ۳۰۰ هزار سرباز کرهٔ جنوبی در جنگ ویتنام، شرکت شاه ایران در سرکوب جنبش‌های عمان، پاکستان و عراق، سرکوب جنبش تیمور توسط اندونزی (سوهارتو)، سرکوب جنبش شابا در زئیر توسط مراکش، مشارکت ارتش برزیل در سرکوب انقلاب اوروگوئه و بولیوی و آرژانتین نمودهای بارز این دکترین اند.

گوبلز، ژوزف پل[1] (۱۹۴۵ـ۱۸۹۸)

وزیر تبلیغات هیتلر. در وستفالی متولد شد در هایدلبرگ تحصیل کرد و در ۱۹۲۰ دکترای فلسفه را از دانشگاه هایدلبرگ گرفت. در حزب نازی از هواداران جناح گرگور اشتراسر بود. و در فوریهٔ ۱۹۲۶ به جناح هیتلر پیوست. در سال‌های ۹ـ ۱۹۲۶ به سازماندهی نازی‌ها در برلین پرداخت و در مه ۱۹۲۸ و سپتامبر ۱۹۳۰ به عضویت رایشتاگ انتخاب گردید. در ۱۹۲۹ مسئول تبلیغات حزبی شد و در هنگام ایجاد رایش سوم در ۱۹۳۳، هیتلر و یرا وزیر ارشاد و تبلیغات کرد و تا ۱۹۴۵ در این پست باقی ماند. هنر او برانگیختن توده‌ها بود و در تحمیق توده‌ها و تحریک آنان به اعمال مورد نظر حزب نازی استاد بود. درپی شکست استالینگراد خواهان «جنگ تام» شد و در اوت ۱۹۴۴ به منظور بسیج عمومی به سمت کمیسر رایش منصوب گردید. در یکم ماه مه ۱۹۴۵ ابتدا ۶ کودک خود را مسموم کرد همسرش را با تیر زد و خود نیز با گلوله خودکشی کرد.

1- Goebbels, Joseph Paul.

گوتوالد، کلمنت[1] (۱۹۵۳ ـ ۱۸۹۶)

رئیس جمهورچکسلواکی. درمُراوی زاده شد. در جنگ جهانی اول در ارتش اتریش- هنگری در جبههٔ خاوری جنگید. در ۱۹۲۱ به حزب کمونیست چکسلواکی ــ که خود از بنیانگذاران آن بود ــ پیوست. در ۱۹۲۷ دبیرکل حزب شد و در دههٔ ۱۹۳۰ نمایندهٔ **کمینترن** درچکسلواکی بود. درپی **توافق مونیخ** (۱۹۳۸) به مسکو رفت در آنجا با **بنش** به مذاکره پرداخت (دسامبر ۱۹۴۳). در ۱۹۴۵ به پراگ بازگشت و با پیروزی انتخاباتی کمونیست‌ها در مه ۱۹۴۶ در رأس دولت ائتلافی قرار گرفت. نگرانی گوتوالد از شکست حزب در انتخابات ۱۹۴۸ سبب شد تا نظام تک حزبی را برقرار سازد و در آخرین هفتهٔ ماه فوریه با استفاده از میلیشیای کارگری و پلیس، نیروهای غیرکمونیست را از صحنه بیرون سازد. اودرواقع نوعی کودتا انجام داد. گوتوالد به جای **بنش** به ریاست جمهوری برگزیده شد (ژوئن ۱۹۴۸) و تا زمان مرگش (مارس ۱۹۵۳) در این سمت باقی بود. گوتوالد سیاست‌های استالینی را در چکسلواکی اعمال کرد. او با ایجاد اردوگاه‌های کار و دادگاه‌های نمایشی، چهرهٔ وحشتناکی از بلوک شرق را به غربی‌ها نشان داد.

گودریان، هاینز[2] (۱۹۵۴ ـ ۱۸۸۸)

ژنرال آلمانی. در کولم، حوضهٔ رود ویستول زاده شد و در مدرسهٔ نظام پروس تحصیل کرد و در ۱۹۰۸ وارد خدمات ارتشی شد. در جنگ جهانی اول در فنلاند خدمت کرد سپس رئیس ستاد ارتش شد. او شاگرد و پیرو **سیکت** بود و به پیروی از او ارتش کاملاً مکانیزه‌ای بنا نمود. ازژوییهٔ ۱۹۳۴ به بعد

1- Gottwald ،Klement 2- Guderian, Heinz

مسئول آموزش نیروهای زرهی شد و تکنیک نبرد برق‌آسا را توسعه داد. در ۱۴ مه ۱۹۴۰ نیروی تانک گودریان وارد سدان شد و با پیشرفتی برق‌آسا به طول یک هفته به سواحل مانش رسید و سرنوشت نبرد آلمان- فرانسه را ازپیش تعیین کرد. در ۱۹۴۱ مسئول حملهٔ نیروهای زرهی به شوروی شد ولی چون موفق به تسخیر مسکو نشد از کار برکنار گردید. در مارس ۱۹۴۳ بازرس کل و درپی شکست توطئه ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۴ رئیس کل ستاد ارتش آلمان شد. گودریان به هیتلر وفادار بود هرچند استراتژی‌های وی را مورد انتقاد قرار می‌داد. سرانجام در ۲۸ مارس ۱۹۴۵ به دلیل آنکه نتوانسته بود جلوپیشروی ارتش سرخ را به برلین بگیرد، از کار برکنار گردید.

گورباچف، میخائیل[1]

نهمین دبیرکل حزب کمونیست شوروی. در ۱۹۳۱ در استاوروپول متولد شد. مدتی رانندهٔ تراکتور بود. در ۱۹۵۲ به حزب کمونیست پیوست. او از هوادارن سوسلف، نظریه‌پرداز حزب بود و با حمایت او در ۱۹۷۸ عضو دبیرخانهٔ کمیتهٔ مرکزی و در ۲۱ اکتبر ۱۹۸۰ عضو دفتر سیاسی شد. در سال‌های ۸۴ــ ۱۹۷۸ مسئول امور کشاورزی شوروی بود. درپی درگذشت برژنف، یوری آندروپوف را در رسیدن به مقام رهبری شوروی یاری داد و در دورهٔ زمامداری او مشاور و یاور او بود. با درگذشت کنستانتین چرنینکو در ۱۰ مارس ۱۹۸۵، گورباچف به جای وی به دبیرکلی حزب کمونیست رسید. او تغییراتی را در دستگاه رهبری آغاز کرد. نخست‌وزیر، وزیر خارجه و سایر مقام‌ها تغییر کردند. گورباچف در کنفرانس عالی ژنو در ۱۹۸۵ و نیز در کنفرانس عالی ریکجاویک (ایسلند، اکتبر ۱۹۸۶) با ریگان دیدار کرد و در مارس ۱۹۸۶

1- Gorbachev, Mikhail.

کنگرهٔ حزب کمونیست را در مسکو رهبری کرد. اقدام‌های او در دموکراتیزه کردن جامعهٔ شوروی و اروپای شرقی در سال ۱۹۸٦ از سوی ناظران به منزلهٔ نوعی انقلاب در این کشورها تلقی شده است. (نگاه کنید به **پرسترویکا**)

گورچاکف، الکساندر[1] (۱۸۸۳ ــ ۱۷۹۸)

صدراعظم روسیه و عضو اشرافیت کهن آن کشور. در کنگره‌های **لایباخ** و **ورونا** نقش‌های کوچکی به وی سپرده شد. درپی تلاش موفقیت‌آمیزش در بیطرف نگه‌داشتن اتریش در **جنگ کریمه**، سفیر کبیر شد (۱۸۵٤). سال‌های ۸۲ــ ۱۸۵٦ سیاست خارجی روسیه را اداره می‌کرد و رهانیدن روسیه از مقررات **پیمان پاریس** را وجههٔ همت قرار داد و در ۱۸۷۰ با همکاری گسترده با پروس به این هدف دست یافت. درچارچوب **اتحاد سه امپراتور** حاضر به همکاری با بیسمارک بود اما به موقعیت بین‌المللی او حسادت می‌ورزید و در **کنگرهٔ برلین** هم نتوانست کاری انجام دهد.

گوردون، چارلز[2] (۸۵ ــ ۱۸۳۳)

ژنرال انگلیسی. در**جنگ کریمه** کفایت زیادی نشان داد. پیروزی سال‌های ٦۵ ــ ۱۸٦۰ او درچین سبب شد تا به او لقب «گوردون چینی» داده شود. قوای تحت فرماندهی اش **شورش تایپینگ** را سرکوب کرد. سپس به مصر رفت و به خدمت **اسماعیل** خدیو مصر درآمد. سال‌های ۸۰ــ ۱۸۷٤ سودان را اداره کرد و برغم منافع بومیان برده‌فروش، تجارت برده را در سودان

1- Gorchakov, Alexander 2- Gordon, Charles

لغو کرد. دو سال در افریقای جنوبی خدمت کرد و باز به سودان بازگشت (۱۸۸٤) تا شورش مهدی را سرکوب کند و پادگان‌های مصر را از محاصره نجات دهد. گوردون نه مایل به عقب‌نشینی در برابر بومیان بود و نه نیروی کافی برای مقابله داشت. در خارطوم محاصره شد و پس از ده ماه، دو روز پیش از رسیدن نیروهای کمکی به ضرب تیری از پای درآمد. در انگلستان عصر ویکتوریا، گوردون یکی از قهرمانان شایان احترام بود و به تحریک **ملکه ویکتوریا** انتقادهای شدیدی از **گلادستون** که در اعزام قوای کمکی درنگ کرده بود به عمل آمد.

گورینگ، هرمان[1] (۱۹٤٦ــ۱۸۹۳)

از رهبران طراز اول حزب نازی. در رُزنهایم، باواریا متولد شد. پدرش در خدمت ادارهٔ مستعمرات آلمان در افریقا بود. گورینگ به خاطر ابراز شجاعت در جنگ جهانی اول نشان شجاعت گرفت. سال‌های ۲۱ــ ۱۹۲۰ دانشجوی دانشگاه مونیخ بود. در اکتبر ۱۹۲۲ به **حزب نازی** پیوست. در **کودتای مونیخ** زخمی شد. چهار سال در سوئد اقامت گزید. در ۱۹۲۸ به نمایندگی رایشتاگ برگزیده شد. در ۱۹۳۲ رئیس رایشتاگ شد. با ایجاد **رایش سوم**، گورینگ نخست‌وزیر و وزیر کشور پروس شد. درپی انتصاب به وزارت نیروی هوایی رایش، **لوفت وافه** (نیروی هوایی) را بنا نهاد و گهگاه به مأموریت‌های دیپلماتیک می رفت. در ۱۹٤۰ درجهٔ «مارشال رایش» منحصراً برای گورینگ ایجاد گردید. او در میان همقطاران حزبی دشمنان فراوانی داشت و ناکامی های جنگی را به گردن علم کارآیی نیروی هوایی می انداختند. اعتیاد او به مواد مخدر نیز در تضعیف او تأثیر داشت. در مه ۱۹٤۵ خود را به نیروهای

1- Goering, Hermann.

آمریکایی در اتریش تسلیم کرد. وی در دادگاه نورنبرگ محاکمه و به اعدام محکوم گردید. اما چند ساعت پیش از آنکه حکم اعدام دربارهٔ او اجرا گردد با خوردن سم خودکشی کرد (۱۵ اکتبر ۱۹۴۶).

گومولکا، ولادیسلاو[1] (۸۲ – ۱۹۰۵)

رهبر حزب کمونیست لهستان. در گالیسیای اتریش به دنیا آمد. در دههٔ ۱۹۳۰ از چهره‌های فعال جنبش اتحادیه‌های کارگری بود. در ۱۹۴۳ دبیرکل حزب کارگران لهستان شد. این حزب در همان سال تأسیس شد و مخفیانه فعالیت می‌کرد. در سال‌های ۷– ۱۹۴۵ در «دولت وحدت ملی» وزیر مسئول سرزمین‌هایی بود که از آلمان به لهستان واگذار شده بود. در تابستان ۱۹۴۸ طی یک سخنرانی از «سنن تاریخی جنبش کارگری لهستان» یاد کرد این نطق او در مسکو نوعی انحراف ملی گرایانه قلمداد شد. به این جرم از حزب اخراج شد و در سال‌های ۵– ۱۹۵۱ تحت نظر بود. در اوت ۱۹۵۶ که استالین زدایی در بلوک شوروی آغاز شد گومولکا رهبر شورش‌های ضد شوروی پُزنان بود. در نیمهٔ اکتبر آن سال دبیر اول حزب شد و با درس گیری از حوادث مجارستان کوشید ضمن تقویت مناسبات دفاعی لهستان با شوروی، سوسیالیسم را با توجه به اوضاع لهستان در آن کشور معمول دارد. اشتراکی کردن کشاورزی را متوقف ساخت و در دورهٔ زمامداری او چهارپنجم زمین‌های زیر کشت در دست بخش خصوصی ماند. گومولکا کوشید قدرت پلیس امنیتی را کاهش دهد و رفرم‌های محدودی را به انجام رساند. این رفرم‌ها از ۱۹۶۲ به بعد از ترس آشوب‌های داخلی متوقف شدند. در دسامبر ۱۹۷۰ درپی یکرشته آشوب و نابسامانی ناشی از بالا رفتن قیمت بعضی کالاهای غذایی، در گدانسک، گدینا و چشین، گومولکا از رهبری حزب کناره گرفت و ادوارد گیرک از سیلزی جای وی را گرفت.

1- Gomulka, Wladyslaw

گویان (گویان انگلیس)[1]

جمهوری مستقل گویان در آمریکای جنوبی بین سورینام، ونزوئلا و برزیل در ساحل اقیانوس اطلس واقع شده است مساحت ۲۱۴۹۶۹ کیلومترمربع، جمعیت حدود یک میلیون نفر، پایتخت: جورج تاون. گویان عضو **جامعهٔ مشترک المنافع** است. هلندی‌ها در سدهٔ ۱۷ به گویان کوچ کردند و انگلستان در ۱۷۹۶ آنجا را تصرف نمود. در ۱۸۱۴ رسماً ضمیمهٔ بریتانیا شد. عمده‌ترین محصول گویان، شکر است.

چهار سال پیش از استقلال این مستعمره (۲۶ مه ۱۹۶۶ روز استقلال)، قوای بریتانیا در این سرزمین مستقر شدند تا ظاهراً مانع درگیری گروه‌های رقیب بشوند. حزب مترقی خلق به رهبری چدی جاگان مورد حمایت سرخپوست‌های کشور بود در حالی که حزب «کنگرهٔ ملی خلق» به رهبری فوربس برنهام ازپشتیبانی سیاهان برخوردار بود. در هر صورت برنهام نخست‌وزیر شد و مدت ۱۶ سال او و حزب کنگرهٔ ملی خلق بر گویان حکومت کردند. از اکتبر ۱۹۸۰ قانون اساسی سوسیالیستی در گویان به اجرا در آمد و برنهام به عنوان رئیس اجرایی کشور با در دست گرفتن قدرت فائقهٔ سلطهٔ خود را بر حیات سیاسی کشور ادامه داد. ونزوئلا مدعی حاکمیت بر دوسوم اراضی این سرزمین است و همین ادعاها گاه و بیگاه بحرانی را در مناسبات دو کشور ایجاد می کند.

گیتْسکِل، هیوتاد نیلور[2] (۶۳ – ۱۹۰۶)

رهبر حزب کارگر بریتانیا. در لندن به دنیا آمد. در وینچستر و آکسفورد تحصیل کرد. در جریان **اعتصاب عمومی** او یک دانشجو بود که به سوسیالیسم

1- Guyana. 2- Gaitskell, Hugh Todd Naylor.

گرایش یافت. در ۱۹٤۵ از سوی حزب کارگر نماینـدهٔ مجلس عوام شد (ازلیدز). دو سال بعد وزیر سوخت و نیرو و در اکتبر ۱۹۵۰ به جای کریپس وزیر خزانه‌داری شد. او نمایندهٔ برجستهٔ سنت سوسیال دموکراسی در حزب کارگر بود. با کناره‌گیری **اتلی** در دسامبر ۱۹۵۵ گیتسکل با **بوان**، و هربرت موریسون برسر رهبری حزب به مبارزه برخاست و پیروز شد. با بوان متفقاً سیاست **ایدن** در حمله به **کانال سوئز** را محکوم کردند. گیتسکل در مورد ملی کردن صنایع و نیز خلع سلاح یکجانبه با دیگر رهبران حزب خود اختلاف داشت. حزب کارگر در انتخابات ۱۹۵۹ شکست خورد. با مرگ ناگهانی گیتسکل در ۱۹٦۳، **هارولد ویلسون** رهبر حزب کارگر شد و یک سال‌ونیم بعد با پیروزی چشمگیر حزب در انتخابات عمومی، به نخست‌وزیری رسید.

گیری، سِراریک[1] ← گرنادا

گیزو، فرانسوا[2] (۱۸۷٤ — ۱۷۸۷)

نخست‌وزیر فرانسه. در نیمس در خانوادهٔ پرتستان به دنیا آمد. در ۱۸۱۲ استاد تاریخ شد. در ۱۸۳۰ به دنیای سیاست پای نهاد و در ۱۸۳۲ وزیر شد. نخستین قانون آموزش ابتدایی فرانسه را در ۱۸۳۳ ارائه کرد. سال‌های ٤۷ — ۱۸٤۰ وزیر خارجه و سال‌های ٤۸ — ۱۸٤۷ نخست‌وزیر بود. در سیاست بینشی محافظه‌کارانه داشت و با خودداری از امتیاز دادن به طبقه‌ای که در نتیجهٔ قانون آموزش ابتدایی او انتظاراتش بالاتر رفته بود، به شتاب انقلاب ۱۸٤۸ و سقوط سلطنت **ژوئیه** کمک نمود. درپی آن انقلاب به تبعید رفت و آخرین سال‌های عمرش را صرف نگارش کتاب‌های تاریخی، از جمله تاریخ انگلستان قرن هفدهم نمود.

1- Gairy, Sir Eric   2- Guizot, Francois

گیلانی، رشیدعالی (۱۹۶۵ – ۱۸۹۳)

دولتمرد عراقی. در بغداد متولد شد و در همان شهر تحصیل کرد. از ناسیونالیسم عربی هواداری می‌نمود. از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ وزیر دادگستری عراق، و از آن پس رئیس دفتر و مشاور **ملک فیصل اول** بود. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ سه بار به نخست‌وزیری عراق رسید. در ۱۹۴۱ کودتای ضد انگلیسی عراق را رهبری نمود و نخست‌وزیر حکومت «دفاع ملی» شد. این حکومت با هیتلر و آلمان نازی همدلی نشان می‌داد. این امر انگلیسی‌ها را نگران ساخت که مبادا آلمان‌ها از این طریق به مخازن نفت خاورمیانه دسترسی پیدا کنند. در ژوئن همان سال انگلستان با حملهٔ مستقیم به عراق، حکومت دفاع ملی را برانداخت. رشیدعالی به ایران پناهنده شد. درپی به ثمر رسیدن کودتای ۱۹۵۸ **عبدالکریم قاسم** به بغداد بازگشت اما در دسامبر همان سال به اتهام توطئه علیه قاسم محاکمه و به اعدام محکوم شد، که این حکم به اجرا در نیامد. رشیدعالی در ۱۹۶۵ در بیروت درگذشت.

گینهٔ جدید[1]

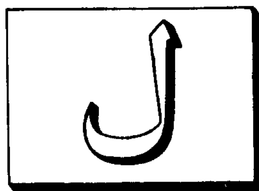
جزیرهٔ گینهٔ نو در جنوب خاوری آسیا پس از **گرین‌لند** بزرگترین جزیرهٔ جهان است. بخشی از جزیره را گینهٔ جدیدپاپوآمی‌گویند، بقیهٔ جزیره تا ۱۹۶۳ قسمتی از هندشرقی هلند بود و در آن سال به نام **ایریان باختری** به اندونزی پیوست. دولت اندونزی بعداً آنرا ایریان جایا نامید. از ۱۹۴۲ که ژاپن جزیره را اشغال کرد تا هنگام تسلیم آن کشور، در سپتامبر ۱۹۴۵، جنگ علیه اشغالگران در گینهٔ جدید ادامه داشت.

1- New Guinea.

گینهٔ جدید (استرالیا)[1]

بخش خاوری جزیرهٔ گینهٔ جدید شامل پاپوا، و نیز تحت الحمایه های پیشین آلمان به نام های پومرن نو (بریتانیای نو)، بوگن ویل، بوکا، اراضی قیصر ویلهلم (از ۱۸۸٤ تا ۱۹۱٤) است. پاپوا در ۱۹۰٦ توسط بریتانیا به دولت استرالیا تحویل شد و استرالیا به موجب تصمیم جامعهٔ ملل، سرپرستی سرزمین های تحت الحمایهٔ آلمان را نیز از ۱۹۲۰ برعهده گرفت. در زمان تصدی ج.ه.مورای وسایل استقلال داخلی مناطق مذکور فراهم آمد اما استرالیا مایل نبود دست از آن سرزمین ها بردارد زیرا در نظر داشت به منزلهٔ پست دفاعی در برابر ژاپن از آنها استفاده کند. در فوریهٔ ۱۹٤۲ ژاپنی ها در پومرن نو پیاده شدند و در رابائول پایگاهی ایجاد کردند سپس به لای در شمال خاوری گینهٔ جدید رسیدند (مارس ۱۹٤۲). در نبرد دریای مرجان، انگلستان توانست جلو تهاجم دریایی ژاپن را بگیرد و در همان حال قوای استرالیا حمله به بندر حیاتی مورسبی را دفع کرد. در سال های ۵ـ ۱۹٤۲ نبرد پارتیزانی علیه ژاپنی ها ادامه داشت. درپایان جنگ جهانی دوم قیمومت این سرزمین ها از سوی سازمان ملل به استرالیا واگذار شد. مجموعهٔ سرزمین های گینهٔ خاوری به نام گینهٔ جدید پاپوآ در سپتامبر ۱۹۷۵ به استقلال کامل رسید.

1- Australian New Guinea.



لا، آندریو بونار[1] (۱۹۲۳ ــ ۱۸۵۸)

نخست‌وزیر بریتانیا. در رِکْسْتون، برونشویک نو (کانادا) متولد شد. پدرش کشیش فرقهٔ پرسبیتر بود. در ۱۲ سالگی از کانادا به اسکاتلند رفت. در گلاسگو تحصیل کرد. وارد دادوستد آهن شد و در ۱۹۰۰ از حزب محافظه‌کار به مجلس عوام راه یافت و تا آخر عمر سمت نمایندگی پارلمان را حفظ کرد. در میان اعضای حزب که از سیاست **بالفور** ناراضی بودند، هوادارانی یافت. در ۱۹۱۱ بونارلا رهبر حزب شد و در بحران ۱۴ــ ۱۹۱۲ ایرلند از مردم **اُلستر** حمایت جانانه‌ای به عمل آورد. در ۱۹۱۵ در دولت ائتلافی **آسکویث** وزیر مستعمرات شد و در کابینهٔ **للوید جورج** وزیر خزانه‌داری و رئیس مجلس عوام بود (۱۹ــ ۱۹۱۵). سال‌های ۲۲ــ ۱۹۱۹ مُهردار مخصوص بود. در اکتبر ۱۹۲۲ نخست‌وزیر شد اما پس از ۷ ماه به خاطر بیماری از پست خود کناره گرفت.

لائوس[2]

جمهوری لائوس در آسیای جنوب خاوری بین ویتنام، کامبوج، تایلند، برمه و چین واقع شده و به دریا راه ندارد. مساحت ۲۳۶۸۰۰ کیلومترمربع، جمعیت ۴ میلیون نفر، پایتخت: وین تیان.

1- Law,Andrew Bonar 2- Laos.

از سدهٔ ۵ تا سدهٔ ۱۹ در لائوس دو پادشاهی و یک امیرنشین (لوآنگ پرابانگ، وین‌تیان و چامپاساک) حکومت می کردند. در ۱۸۹۳ استعمار فرانسه این سه منطقه را تحت کنترل ادارهٔ واحدی در آورد. در ۱۹٤۷ لائوس ضمن آنکه تحت‌الحمایهٔ فرانسه باقی ماند دارای استقلال داخلی شد. از ۱۹٤۷ تا ۱۹۵٤ عضو اتحادیهٔ فرانسه بود. در ۱۹۵٤ به موجب قرارداد ژنو مستقل شد. اما جنگ ویتنام، اثر شدیدی براین کشور کوچک همسایه نهاد و سراسر مدتی که ویتنام دچار بحران و جنگ بود لائوس نیز گرفتار بحران و جنگ داخلی بود. در این زمان سه جریان عمده تلاش می کردند کنترل سیاسی لائوس را در دست گیرند: ۱) بیطرف ـ سلطنتی به رهبری شاهزاده سوانا فوما؛ ۲) کمونیست‌ها به رهبری برادرش، سوانافونگ، شاهزادهٔ سابق (یا جنبش پاتت لائو)؛ ۳) افسران ارتشی تحت حمایت آمریکا. در فوریهٔ ۱۹۷۳ پاتت لائو کنترل بیشتر مناطق را در دست داشت و امضای پیمان آتش‌بس در وین‌تیان نیز براین امر صحّه می نهاد. کودتای ژنرال تواما عقیم ماند و در سپتامبر ۱۹۷۳ به موجب پیمانی مقرر گردید حکومت ائتلافی مرکب از نمایندگان سلطنت‌طلب و کمونیست‌ها به طور برابر تشکیل شود. اما درپی آزاد شدن سایگون و پایان یافتن حکومت هوادار آمریکا در ویتنام جنوبی (بهار ۱۹۷۵) حکومت لائوس کلاً در کنترل کمونیست‌ها قرار گرفت. پادشاهی لائوس در ۲ دسامبر ۱۹۷۵ رسماً ملغی شد و سوانافونگ به عنوان رئیس جمهور دموکراتیک خلق لائوس زمام امور را به دست گرفت. در دسامبر ۱۹۸٦ طی تغییراتی در کادر رهبری، کاسیون فوم ویهان رهبر حزب کمونیست و زمامدار کشور گردید.

لاپو[1]

جنبش ناسیونال سوسیالیستی (نازی) فنلاند. این جنبش در ۱۹۲۹

1- Lappo.

پایه‌گذاری شد و در سراسر فنلاند گسترش یافت. در ۱۹۳۰ به ابتکار این جنبش بود که کشاورزان به سوی هلسینکی راه‌پیمایی کردند و پارلمان منحل شد. در پارلمان بعدی قانون‌های ضد کمونیستی چندی به تصویب رسید. دزدیدن رهبران جنبش‌های چپ و مجبور کردنشان به ترک فنلاند از جمله اقدام‌های این جنبش بود.

لاتران، پیمان‌های[1] (۱۹۲۹)

این معاهده‌ها که در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۲۹ میان پاپ پی یازدهم و موسولینی امضا شد مناسبات واتیکان— رم را مشخص کرد. دولت مستقل واتیکان به رسمیت شناخته شد و به موجب قرارداد دیگری مقام کلیسای کاتولیک در ایتالیا مشخص گردید. پاپ در ازای سرزمین‌هایی که به هنگام وحدت ایتالیا و اشغال رم در ۱۸۷۰ از دست داده بود از موسولینی غرامت هنگفتی دریافت کرد و مناسبات فاشیست‌ها با پاپ حسنه شد.

لاتْویا[2]

یکی از سه جمهوری بالتیک که طی سال‌های ۴۰ — ۱۹۲۱ مستقل بودند. پایتخت ریگا. از ۱۹۴۰ یکی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی شد. تا ۱۹۱۷ سرزمین بزرگ مالکان، یا «بارون‌های بالتیک»، یعنی آلمانی‌هایی بود که در خدمت تزار روسیه بودند. لاتویا شامل بخشی از ایالت‌های لِیُونیا و کورلاند (مربوط به روسیه) بود. در آوریل ۱۹۱۸ استقلال

1- Lateran Treaties.   2- Latvia.

لا تویا اعلام شد. در داخل کشور مقاومت‌هایی در برابر بلشویک ها و نیز قوای نامنظم آلمانی، صورت گرفت و درژانویهٔ ۱۹۲۱ از سوی کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شد. بحران اقتصادی ۱۹۳٤ منجر به تعلیق نهادهای دموکراتیک لا تویا و برقراری دیکتاتوری کارلیس اولمانیس نخست‌وزیر (در سال های ۶ – ۱۹۳٤)، و پرزیدنت کارلیس اولمانیس از۱۹۳۶ به بعد شد؛ اولمانیس بیهوده می کوشید پای آلمان ها را در لا تویا باز کند تا بدین وسیله در برابر نفوذ فزایندهٔ شوروی توازنی ایجاد گردد. **پیمان نازی – شوروی**، لا تویا را جزو حوزهٔ نفوذ شوروی شناخت. درژوئن ۱۹٤۰ شوروی لا تویا را اشغال کرد و دو ماه بعد جمهوری شوروی لا تویا ایجاد گردید. آلمان نازی دریکم ژوئیهٔ ۱۹٤۱ ریگا را تسخیر کرد و تا اکتبر۱۹٤٤ در لا تویا باقی ماند. با عقب‌نشینی نازی‌ها بار دیگر جمهوری شوروی لا تویا به وضع قبل از جنگ برگشت.

لاداخ[1]

منطقه‌ای در خاور کشمیر و پیوسته به **تبّت** که عمدهٔ سکنهٔ آنرا بوداییان تشکیل می دهند. در ۱۹۶۲ دولت چین ضمن ادعای حاکمیت بر لاداخ، بخشی از آنرا اشغال کرد. سپس پست‌های مراقبتی در درهٔ گالوان و رود چیپچاک (از شعبه‌های رود سند) برپا نمود. بعضی از این پست‌ها در مسیر راه قدیمی کاروان‌رو هندی‌ها به گذرگاه قراقوم بود. هندوستان با تکیه بر گفتهٔ دولت چین در ۱۹۵۰ – که لاداخ را بخشی از هندوستان شناخته بود– چین را متهم به تصرف اراضی به یاری نیروهای مسلح کرد. هند ادعا کرد که چین عمداً خواهان ایجاد بحران مرزی است، سرانجام در نوامبر ۱۹۶۲ چینی ها تن به قبول آتش‌بس دادند اما قضیهٔ مرزی و ادعاهای ارضی هنوز فیصله نیافته است.

1- Ladakh.

لادیت‌ها [یا لادی‌ها][1]

به کارگرانی گفته می شد که در سرآغاز انقلاب صنعتی-انگلستان از ترس آنکه ماشین جای آنان را بگیرد و بیکار شوند، دسته‌جمعی مبادرت به شکستن ماشین‌ها می کردند. کشبافان ناتینگهام شایر، دربی شایر و لسترشایر در این زمینه پیشقدم بودند (۱۸۱۱)؛ سپس در میان پشمبافان یورکشایر و لانکاشایر نیز رواج پیدا کرد. به‌رغم اعمال مجازات‌های شدید دولتی، این شورش‌ها تا ۱۸۱۸ ادامه یافت و از آن پس لادیت‌ها جذب جریان‌های رادیکال سیاسی شدند. لادي از نام «نِدلاد» یا «شاه‌لاد» گرفته شده است. او کارگری بود که نخستین بار به شکستن ماشین مبادرت کرد و از آن پس هواداران او نام وی را درپای درخواست‌ها و نامه‌های خود به رسم امضا می نوشتند.

لافایِتْ، مارکی دو[2] (۱۸۳۴ ـ ۱۷۵۷)

ماری ژوزف پل ایْوْ راش گیلبرت موتیه. از اشراف فرانسه که در ارتش انقلابی ایالات متحده در ۱۷۷۷ نامنویسی کرد. در ۱۷۸۰ به مأموریتی دیپلماتیک به پاریس اعزام شد. به آمریکا بازگشت و در نبرد یورک‌تاون در ۱۷۸۱ شرکت کرد. او بدین وسیله درپاریس و میان انقلابی ها اعتبار زیادی کسب نمود و فرماندهٔ نخستین گارد ملی فرانسه شد (۱۷۸۹). در ۱۷۹۲ در برابر اتریشی ها شکست خورد و از سوی کنوانسیون استیضاح شد او به خطوط مرزی فرانسه- اتریش گریخت اما در ۱۷۹۹ به فرانسه بازگشت. در ۱۸۱۵ که سلطنت اعاده شد رهبر لیبرال ها بود. توطئهٔ نظامی او در ۱۸۲۱ شکست خورد اما به سبب شهرت بین‌المللی اش از حبس و تعقیب در امان ماند. وی

1- Luddites. 2-Lafayette, Maryuis de (Marie Joseph Paul Ives Roch Gilbert Motier)

درپادشاهی ارلئان‌ها نقش اپوزیسیون را ایفا کرد. و در ۱۸۳۰ ازلویی **فیلیپ** حمایت نمود. او بیشتر از آنکه یک رهبر باشد یک سمبل بود.

لامارتین، آلفونس دو[1] (۱۸۶۹ ــ ۱۷۹۰)

شاعر و سیاستمدار فرانسوی. در ماسون در خانواده‌ای اشرافی چشم به جهان گشود. در دهۀ ۱۸۲۰ به عنوان شاعر طراز اول سبک رمانتیسیستی عضو آکادمی فرانسه شد و شهرت ملی کسب کرد. او را بایرون فرانسه می گفتند. در ۱۸۳۳ نمایندۀ مجلس قانونگذاری فرانسه شد و دربارۀ **ژیروندن‌ها** و در همدلی با آنان مطالبی نوشت. در ۱۸٤۸ یکی از مخالفان میانه‌رو سلطنت ارلئان بود. در**جمهوری دوم** فرانسه مسئول امور خارجه و قهرمان محبوب پاریسی‌ها شد. اما به زودی معلوم شد که وی قادر به کنترل منازعۀ سوسیالیست‌ها و میانه‌روهای کابینۀ موقت نیست: او شدیداً مخالف کمک دولت فرانسه به جنبش‌های انقلابی بود. درژوئن ۱۸٤۸ در جریان انتخابات ریاست جمهوری با کسب ۲/ ۰ درصد کل آراء بی اعتبار شد و از آن پس ترجیح داد به کارهای ادبی روی بیاورد هرچند در این زمینه هم دستاوردی نداشت.

لامِنِه فلیسیته[2] (۱۸۵٤ ــ ۱۷۸۲)

کشیش کاتولیک، و نویسندۀ فرانسوی. پدرش ناوگان تجاری داشت. در سن‌مالو به دنیا آمد و در۱۸۱٦ به جامعۀ روحانیت پیوست. تا ۱۸۳۵ شهرتی

1- Lamartine, Alphonse de
2- Lamennais, Felicite de

نداشت. او ضمن حمله به فردگرایی عصر روشنگری سدهٔ ۱۸، کوشید تا حمایت کلیسای کاتولیک را به لیبرالیسم سیاسی جلب کند. پاپ گریگوری شانزدهم در بخشنامه های میراری وُس (۱۸۳۲) و سینگولاری نُس (۱۸۳۴) به رد اندیشه های او و پیروان برجسته اش (مونتالمبر، لاکورده) پرداخت زیرا از آن بیم داشت که پخش اندیشه های آزادیخواهانه در میان پیروان کلیسا و مناطق تحت سلطهٔ پاپ، موقعیت کلیسا را به خطر بیندازد. لامنه در کتابی که در سال ۱۸۳۳ انتشار داد از اندیشه های خود با حرارت تمام دفاع کرد. مخالفانش او را «رُبسپیری در ردای کشیشی» می نامیدند. سرانجام از کلیسای کاتولیک برید و ۲۰ سال آخر عمر را در فقر و آزادگی گذراند. او پس از مرگ الهام بخش جنبش دموکرات مسیحی شد.

لانگ، هویی پییرس[1] (۱۹۳۵ - ۱۸۹۳)

سیاستمدار اهل لوییزیانا. در وینفیلد لوییزیانا زاده شد و تحصیل حقوق کرد. در ایالت خود ماشین سیاسی عظیم و خشنی به راه انداخت. عوامفریبی اش او را تا رسیدن فرمانداری ایالت کمک کرد (۳۱ - ۱۹۲۸)، و پس از آن از ایالت لوییزیانا به سنای فدرال راه یافت (۵ - ۱۹۳۱). مجمع قانونگذاری لوییزیانا قوانینی به حمایت از شعار «تعدیل ثروت» او در ۱۹۳۵ گذرانید و او رفته رفته چهره ای ملی شد، برنامه های او عمدتاً فاشیستی بودند. او با مطبوعات دشمنی عجیبی داشت و مالیات سنگینی به پیشنهاد و اقدامات فعالانهٔ او بر روزنامه هایی با تیراژ بیش از ۲۰ هزار بسته شد. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۵ در باتون روژ جسد او را که با گلوله کشته شده بود پیدا کردند.

1- Long , Huey Pierce

لاوال، پی‌یر[1] (۱۹۴۵ ــ ۱۸۸۳)

نخست‌وزیر فرانسه. در شاتل دون به دنیا آمد. به شغل وکالت پرداخت و در ۱۹۰۳ به حزب سوسیالیست پیوست. از اوبرویه به نمایندگی مجلس ملی انتخاب شد (۱۹۱٤). اوبرویه محلهٔ کارگرنشین شمال- خاوری پاریس بود و لاوال در سال‌های ۱۹ــ ۱۹۱٤ و ۷ــ ۱۹۲٤ نماینده، و سال‌های ٤٤ ــ ۱۹۲۳ شهردار آنجا بود. سال‌های ۳٦ــ ۱۹۲۷ سناتور منطقهٔ سن و سال‌های ٤٤ ــ ۱۹۳٦ سناتورپی دودام بود. در ۱۹۱۸ به خاطر تبلیغ علیه سیاست جنگ دولت تحت پیگرد بود اما به زندان نیفتاد. در ۱۹۲۰ حزب سوسیالیست را رها کرد و به عنوان سیاستمدار مستقل به کارپرداخت. سال ۱۹۲۵ وزیر امور عامه، سال ۱۹۲٦ وزیر دادگستری، سال ۱۹۳۰ وزیر کار بود. ازژانویهٔ ۱۹۳۱ تا فوریهٔ ۱۹۳۲ نخست‌وزیر بود. از اکتبر ۱۹۳٤ تا ژانویه ۱۹۳٦ وزیر امور خارجه بود بار دیگر در ۱۹۳٦ نخست‌وزیر شد. به خاطر این شایعه که او می‌خواسته است با تقسیم اتیوپی **موسولینی** را راضی کند، ناچار به کناره‌گیری از نخست‌وزیری شد. چهار سال در صحنهٔ سیاسی ظاهر نشد اما بعد از شکست ۱۹٤۰ سخنگوی عمدهٔ دولت ویشی بود. از آوریل ۱۹٤۲ تا اوت ۱۹٤٤ رئیس وزیران دولت ویشی بود. پس از روز ــ ر کوشید مجمع ملی را به عنوان تجسم قانونی تمامی فرانسه احضار کند. آلمان‌ها او را توقیف کردند. او به اسپانیا گریخت و به فرانسه بازگشت و به اتهام خیانت به میهن در ۱۵ اکتبر ۱۹٤۵ در زندان فرنسس اعدام شد.

لاهه، کنفرانس‌های[2]

۱ــ در اوت ۱۸۹۸ تزارنیکلای دوم پیشنهاد یک کنفرانس به منظور

1- Laval Pierre.	2- The Hague Conferences.

محدود کردن مسابقهٔ تسلیحاتی را به دول اروپا داد. کنفرانسی که از مه تا ژوئیهٔ ۱۸۹۹ در لاهه برپا شد در مورد تسلیحات کارچندانی نکرد. ۲۶ کشور شرکت کننده پیشنهاد تزار را از روی حسن‌نیت نمی دانستند و برآن بودند که مسابقهٔ تسلیحاتی، اقتصاد روسیه را به خطر انداخته است. اما کنفرانس با برپایی یک **دیوان داوری بین‌المللی** در لاهه موافقت کرد تا به «مسائلی که به شرف یا منافع حیاتی کشورها مربوط نمی‌شود» رسیدگی کند. دیوان در ۱۹۰۱ تأسیس گردید.

۲ــ درژوئن ۱۹۰۷ کنفرانس لاهه برپا شد و در مورد محدود کردن خطرات جنگ یک رشته میثاق ها را تدوین نمود.

لایباخ (لیوبلیانا)، کنگرهٔ[1]

این کنگره که درژوئیهٔ ۱۸۲۱ برپا گردید ادامهٔ کار **کنگرهٔ ترو پو** بود که به حالت تعلیق درآمده بود. سه ماه از مداخلهٔ اتریش در سرکوب شورش‌های ضد امپریالیستی بخش‌های ایتالیا می گذشت و نیروی ۸۰ هزار نفری اتریش بی رحمانه به کشتار میهن‌پرستان ایتالیا پرداخته بود. روسیه هم آمادهٔ مداخله در ایتالیا و سرکوب نهضت‌ها بود. در کنگرهٔ لایباخ اختلاف نظر میان انگلستان از یکسو و روس، پروس و اتریش (متحدان سابقش در نبرد با ناپلئون) از سوی دیگر شدیدتر شد. نمایندهٔ بریتانیا کنگره را به حالت اعتراض ترک گفت. شورش یونان و اسپانیا سبب شد تا از مداخلهٔ حساب نشده در خارج از ایتالیا خودداری شود. برای برپایی کنگرهٔ دیگری درپاییز ۱۸۲۲ توافق به عمل آمد و در **ورونا** چنین کنگره‌ای تشکیل گردید.

1- Laibach (Ljubljana), Congress of

لایپزیگ، نبرد[1] (۱۹ ـ ۱۶ اکتبر ۱۸۱۳)

اوج درگیری‌های ناپلئون با دول اروپایی در **اتحادیهٔ چهارم**. نیروهای اتریش، روسیه و پروس از شمال و جنوب به سوی لایپزیگ پیشروی کردند و از لحاظ نفرات دو برابر ارتش ناپلئون بودند. فرانسویان در نخستین روز نبرد برتری داشتند اما نیروهای ساکسونی از صف متحد ناپلئون خارج شدند و به دشمن پیوستند. ناپلئون به زحمت توانست نیروی ۷۰ هزار نفری را از تنها پل رود پلیسه عبور دهد و به راین عقب‌نشینی کند. سربازان ناپلئون اغلب دچار بیماری تیفوئید بودند. نبرد لایپزیگ تمامی آلمان را از سلطهٔ ناپلئون نجات داد. تاریخ‌نویسان آلمانی بعدها این نبرد را نبرد ملت‌ها نام نهادند.

لبنان

جمهوری لبنان در خاور مدیترانه با سوریه و اسرائیل مرز مشترک دارد. مساحت ۱۰۴۰۰ کیلومترمربع، جمعیت ٤ میلیون نفر، پایتخت بیروت. از ۱۵۱٦ تا ۱۹۱۸ بخشی از خاک عثمانی بود و مردم آن در مقایسه با مردم سوریه از آزادی بیشتری برخوردار بودند. در ۱۹۲۰ فرانسه از سوی **جامعهٔ ملل سرپرستی** لبنان را برعهده گرفت. هرچند از ۱۸٦۰ به بعد نفوذ استعمار فرانسه در لبنان سبب ایجاد فاصلهٔ طبقاتی عظیمی میان مسیحیان ثروتمند و حاکم بر لبنان با اعراب مسلمان و تهیدست این کشور شده بود. در ۱۹۲٦ تحت حمایت فرانسه، در لبنان حکومت جمهوری اعلام گردید. در خلال جنگ جهانی دوم **فرانسهٔ آزاد** به رهبری **دوگل** با حمایت نیروهای انگلیسی، لبنان را اشغال کرد و دوگل در یکم ژانویهٔ ۱۹٤٤ استقلال کامل جمهوری لبنان را به رسمیت شناخت. بنا به مصالحه‌ای که در قانون اساسی لبنان بازتاب یافت مقرر شد

1- Leipzig, Battle of

رئیس جمهور از مارونی های مسیحی، نخست‌وزیر از مسلمانان سنی و رئیس مجلس از شیعیان باشد. اما این مصالحه نیز همه جا کارگر نمی افتاد. مثلاً درپی ترور ریاض الصلح نخست‌وزیر لبنان درژوئیهٔ ۱۹۵۱، اکراه **کامیل شمعون** در تحویل پست ریاست جمهوری به ژنرال **شهاب** در سپتامبر ۱۹۵۸؛ و ناتوانی رئیس جمهور سلیمان فرنجیه در جلوگیری از نبرد **فالانژیست‌ها** و فلسطینی ها (آوریل ۱۹۷۵ تا آوریل ۱۹۷۶) مصالحه کارگر نیفتاد و پس از آن جنگ داخلی تمام عیار و هرج‌ومرج لبنان را فراگرفت. الیاس سرکیس، و امین جمیل، رئیس جمهورهای بعدی نیز نتوانستند در زمینهٔ آشتی ملی به جایی برسند و گروه‌های رقیب با حمایت مالی و سیاسی و نظامی کشورهای خارجی به جان یکدیگر افتادند. اسرائیل از جنگ داخلی لبنان استفاده کرد و با بمباران وحشیانهٔ بیروت، فلسطینی ها را از لبنان بیرون راند. سوریه برای حفظ نظم قوای خود را به لبنان گسیل داشت (ژوئیهٔ ۱۹۷۶). آتش‌بس های مکرر بین دسته‌های رقیب به جایی نرسید و اسرائیل نیز در رقابت با سوریه، قوای خود را به نوار مرزی لبنان اعزام داشت و یک منطقهٔ حائل («لبنان آزاد») به وجود آورد و با کمک شبه دولتی دست نشانده، کوشید جلو رخنهٔ فلسطینی ها را به خاک اسرائیل سد کند. این شبه دولت که به توسط سعد حداد، ارتشی لبنانی هوادار اسرائیل ایجاد شد در واقع منطقهٔ نفوذ اسرائیل شده و نظامیان آن کشور به خود حق می دهند هر آنگاه که بخواهند وارد خاک لبنان شوند و به تعقیب مخالفان بپردازند. کشتار فلسطینیان در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا توسط قوای مشترک اسرائیلی- فالانژیست، یکی از آخرین صحنه‌های تراژدی لبنان بود (۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲) که درپی ترک خاک لبنان توسط پارتیزان‌های فلسطینی انجام شد و عدهٔ زیادی از مردم غیرمسلح بدین طریق قربانی جنگ داخلی شدند.

لردان، مجلس[1]

مجلس اعلای پارلمان بریتانیا شامل مقام‌های عالیرتبهٔ روحانی وسیاسی. ۲ اسقف اعظم و ۲٤ اسقف کلیسای انگلستان، لردان روحانی را تشکیل می دهند و تعداد زیادی از اشراف و سیاستمداران لردهای غیرروحانی را (در ۱۹۷۲ حدود ۸۳۰ لرد غیرروحانی — که لقب را به ارث برده بودند— در انگلستان وجود داشت). لردهای غیرروحانی نیز درجاتی دارند: دوک سلطنتی، دوک غیرسلطنتی و سایر لردان (شامل اِرْل، مارکی، وِیْکونْت، بارون). گرچه اعضای مجلس لردان از هزار تجاوز می کند اما به ندرت بیش از ۵۰ نفر در جلسه های مجلس مذکور حاضر می شوند. علت آنهم سلب شدن اختیارات فائقهٔ این مجلس است. مجلس لردان حق داشت مصوبه های مجلس عوام را وتو کند. قانون های ۱۹۱۱ و ۱۹٤۹ این حق را بسیار محدود کرده اند. رئیس مجلس لردان از اعضای کابینه است.

لِسِپْس، فردیناند دو[2] (۹٤ — ۱۸۰۵)

مهندس فرانسوی و سازندهٔ کانال های سوئز و پاناما. در ورسای متولد شد و در ۱۸۲۵ به خدمت وزارت خارجه در آمد. در ۱۸٤۹ از سوی دولت فرانسه با جمهوریخواهان ایتالیا وارد مذاکره شد اما درپی فراخوانی ناگهانی اش به پاریس از وزارت خارجه کناره گیری کرد. هنگامی که کنسول فرانسه در اسکندریهٔ مصر بود طرح حفر کانال سوئز را مورد توجه قرار داد و درپی ترک مشاغل سیاسی دنبال طرح کانال را گرفت. او از دوستان اسماعیل خدیو مصر و اوژنی ملکهٔ فرانسه بود و این دو از طرح او پشتیبانی کردند. در نوامبر ۱۸۵٤

1- House of Lords. 2- Lesseps, Ferdinand de.

امتیاز احداث کانال سوئز به او داده شد. کانال در نوامبر ۱۸۶۹ رسماً گشایش یافت. سپس به فکر حفر کانال پاناما افتاد اما در این رهگذر مرتکب چهار اشتباه شد: هزینهٔ عملیات را خیلی کم برآورد کرد؛ دست سرمایه‌گذاران بدنام را در طرح باز گذاشت؛ کانال هم‌سطح اقیانوس بود و سد و بندهای زیادی لازم می‌شد؛ و سرانجام با توجه به گرایش انساندوستانه‌اش حاضر نشد در شرایطی کار کند که تب‌زرد کارگرانش را تهدید می‌کرد. کمپانی ورشکست شد و با **رسوایی کانال پاناما** لسپس زندانی گردید او در حکم تجدیدنظر دادگاه تبرئه شد.

لِسِه‌فِر[1]

آزادی عمل و کسب و کار. شعار اقتصاددانان کلاسیک یا لیبرال. آنان به آزادی کسب و کار و آزادی دادوستد عقیده داشتند و شعار «لسه‌فر، لسه‌پاسه» (آزادی کسب و کار، آزادی دادوستد) مشی این اقتصاددانان را از طرفداران نظام صنفی و مرکانتیلیستی ازیکسووطرفداران سوسیالیسم از سوی دیگر متمایز می‌ساخت. در نظام صنفی ماقبل انقلاب صنعتی آزادی کسب و کار وجود نداشت و اصناف در این زمینه تصمیم می‌گرفتند. در اقتصاد مرکانتیلیستی نیز مشی تجاری و دادوستد را دولت تعیین می‌کرد. **آدام اسمیت**، **دیوید ریکاردو**، و **مالتوس** از طرفداران این نظریه در انگلستان بودند. ریشهٔ فلسفی این نگرش به بنتام و رادیکال‌های فلسفی (**مکتب منچستر**) می‌رسید.

1- Laissez - Faire.

للوید جورج، دیوید[1] (۱۹۴۵ – ۱۸۶۳)

درسال ۱۸۹۰ ازطرف حزب لیبرال نمایندهٔ مجلس عوام شد و تا پنجاه سال این سمت را حفظ کرد. در آوریل ۱۹۰۸ وزیر خزانه داری شد. للوید جورج رهبر جناح رادیکال حزب لیبرال بود و از رفرم های اجتماعی حمایت می کرد. در ۱۹۰۹ «بودجهٔ مردم» را ارائه کرد. این بودجه بر مالیات های کلان و عوارض سنگینی از سرمایه داران و زمینداران متکی بود و به همین سبب مجلس لردان در ۳۰ نوامبر ۱۹۰۹ آنرا رد کرد. از اینجا درگیری دو مجلس آغاز شد و در مورد **قانون پارلمان** (۱۹۱۱) به اوج خود رسید. در ۱۹۱۳ از اتهام دست داشتن در فساد در **رسوایی مارکنی** تبرئه شد و تا ۱۹۱۵ وزیر خزانه داری بود. به محافظه کاران در سقوط دولت **آسکویث** کمک کرد. از دسامبر ۱۹۱۶ تا اکتبر ۱۹۲۲ نخست وزیر دولت ائتلافی بود. رابطهٔ او با امیران ارتش انگلستان چندان حسنه نبود اما به هر حال رهبری کشورش را در جنگ ۱۸–۱۹۱۴ برعهده داشت و به خوبی از عهدهٔ ایفای آن برآمد. در **کنفرانس صلح پاریس** حضور یافت و در تعدیل کردن **پیمان های ورسای** نقش قاطعی داشت. «قانون حکومت ایرلند» در ۱۹۲۰ با برپایی **دولت آزاد ایرلند** و **ایرلند شمالی** راه را برای یک دورهٔ طولانی تشنج و زدوخورد گشود. دولت ائتلافی للوید جورج به تدریج زیر سلطهٔ **محافظه کاران** قرار می گرفت آنان با استفاده از **بحران چاناک**، للوید جورج را مجبور به کناره گیری کردند. للوید جورج از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ رهبر حزب لیبرال و از آن پس رهبر «لیبرال های مستقل» بود. اما رفتار بد او با **آسکویث** سبب انزوای او شد. در سال های ۸–۱۹۳۲ با نازی ها همدلی نشان می داد و با هیتلر در ۱۹۳۶ دیدار کرد اما با **قرارداد مونیخ** و سیاست تسکین مخالف بود.

1- Lloyd George, David

لَنْدز داوْن، لرد[1] (۱۹۲۷ — ۱۸٤۵)

هانری پِتی فیتز موریس. دولتمرد انگلیسی. نسبش از مادر به **تالیران** می رسید. ابتدا عضو حزب لیبرال بود. در ۱۸۸۳ از طرف **گلادستون** فرماندار کل کانادا شد. مناسبات خوبش با وحدت طلبان لیبرال سبب شد تا **سالیسبوری** او را به نایب السلطنگی هندوستان منصوب سازد (۹٤— ۱۸۸۸). در ۱۸۹۵ وزیر جنگ کابینهٔ سالیسبوری شد و به خاطر عدم آمادگی بریتانیا در آغاز **جنگ بوئر** (۱۸۹۹) مورد شماتت قرار گرفت. در ۱۹۰۰ جای سالیسبوری را در وزارت خارجه گرفت و مذاکرات دشواری را با فرانسه آغاز کرد که به **تفاهم فرانسه — انگلستان** در ۱۹۰٤ انجامید. در سال های ۱۵— ۱۹۰۵ رهبر اپوزیسیون محافظه کار در مجلس لردان بود و با ردّ لایحه هایی که لیبرال ها در مجلس عوام تصویب کرده بودند مخالفت آنها را برانگیخت. در ۱٦— ۱۹۱۵ در کابینهٔ ائتلافی وزیر مشاور شد.

لندن، پیمان های[2]

۱— آوریل ۱۸۳۹. با این پیمان به اختلافات هلند با تبعهٔ بلژیکی سابق این کشور— که در ۱۸۳۰ ضمن مخالفت با حکومت هلند برای خود پادشاهی مستقلی ایجاد کرده بودند— پایان داده شد. دیپلماسی موفق **پالمرستون** در انعقاد این پیمان نقش اساسی را داشت. پادشاه هلند استقلال بلژیک را پذیرفت و بلژیکی ها گراندوشهٔ لوکزامبورگ را به رسمیت شناختند و مقرر شد رود شلت برای فعالیت های بازرگانی هلند و بلژیک باز باشد. پادشاه هلند در ضمن دوک لوکزامبورگ شد. استقلال و بیطرفی بلژیک را بریتانیا،

1- Landsdowne, Lord (Henry Petty - Fitzmaurice)

2- London, Treaties of

فرانسه، پروس، روس و اتریش تضمین کردند. نقض این بیطرفی از سوی آلمان در ۱۹۱٤ سبب شد تا بریتانیا به آلمان اعلان جنگ بدهد. صدراعظم وقت آلمان، این پیمان را تکه کاغذی بی ارزش خواند.

۲ــ ۲۲ آوریل ۱۹۱۵. قرارداد محرمانه میان انگلیس، فرانسه و روسیه از یکسو، و ایتالیا از سوی دیگر، سه دولت متعهد شدند در صورتی که ایتالیا ظرف یک ماه در کنار آنان وارد جنگ شود امتیازات ارضی چشمگیری نصیب آن کشور گردد. به ایتالیا وعده داده شد ترنتینو، تیرول جنوبی، ایستریا، گوریتسیا، تریست، بخش زیادی از نوار ساحلی دالماسی و جزیره های اطراف آن، بخشی از آلبانی در اطراف والونا، تمامی جزایر **دوازدهه**، ایالت آوالیای عثمانی در آسیای صغیر، به آن کشور واگذار شود. ایتالیا در غرامت جنگی سهیم باشد و در افریقا نیز امتیازهای مستعمراتی بزرگی دریافت کند. این امتیازها از آن رو به ایتالیا داده شد که به عقیدهٔ متفقین ورود آن کشور به جنگ، سبب متلاشی شدن امپراتوری اتریش- هنگری می شد. بلشویک ها در ۱۹۱۸ متن قرارداد محرمانه را افشا نمودند. این عمل خشم **پرزیدنت ویلسون** را نسبت به متفقین برانگیخت و آنرا مغایر اصل حاکمیت ملت ها دانست. در **کنفرانس صلح پاریس** (۱۹۱۹) فرانسه و بریتانیا زیر قول های خود زدند و ایتالیا کمتر از آنچه به او وعده داده شده بود، دریافت کرد.

لَنسبری، جورج[1] (۱۹٤۰ ــ ۱۸۵۹)

سوسیالیست انگلیسی. در سافولک به دنیا آمد. سال های ۱۲ــ ۱۹۱۰ عضو حزب لیبرال و نمایندهٔ مجلس عوام بود. هواداری اش از حق رأی زنان و صلح خواهی اش در زمان جنگ سبب کنار ماندن او از مجلس عوام تا سال ۱۹۲۲ شد. سال های ۲۳ــ ۱۹۱۹ سردبیر و نویسندهٔ «دیلی هرالد» بود. در

1- Lansbury, George

سال های ۳۱ــ ۱۹۲۹ در دولت کارگری عضویت داشت. اما از پیوستن به کابینهٔ ائتلافی مک دونالد- بالدوین خودداری ورزید. او تنها عضو کابینهٔ کارگری بود که در انتخابات ۱۹۳۱ کرسی نمایندگی را حفظ کرد و از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ رهبر حزب بود. اما سوسیالیسم مسیحی و صلح‌طلب او با بینش رهبران دیگر کارگر از جمله ارنست بِوِین سازگار نبود. درپی کناره‌گیری از رهبری حزب، با هیتلر دیدار کرد و به عبث کوشید تا تفاهمی میان آلمان نازی و انگلستان برقرار کند (آوریل ۱۹۳۷).

لنین، ولادیمیر ایلیچ[1] (۱۹۲۴ ــ ۱۸۷۰)

نام اصلی اش ولادیمیر ایلیچ اولیانف بود. در سیمبرسک از شهرهای ولگای مرکزی به دنیا آمد. برادر بزرگترش هنگامی که او ۱۶ ساله بود به جرم شرکت در توطئهٔ قتل تزار الکساندر سوم اعدام شد. هنگامی که در سامارا، هزار مایلی پایتخت تحت‌نظر بود، لیسانس خود را در رشتهٔ حقوق از دانشگاه سن‌پترزبورگ گرفت. در دسامبر ۱۸۹۵ دستگیر و به سیبری تبعید شد (۱۹۰۰ ــ ۱۸۹۷). سپس روسیه را ترک کرد و در شهرهای بروکسل، پاریس، لندن و ژنو اقامت گزید. لنین که درپی آشنایی با آثار مارکس، یک مارکسیست متعهد شده بود نام رود «لنا» را به عنوان اسم مستعار «لنین» برای خود برگزید. در نوشته هایش به تحلیل سوسیالیسم پس از مارکس می‌پرداخت و این نوشته ها و نیز روزنامهٔ ایسکرا (اخگر) لنین را در رأس جناح تندرو (بلشویکی) حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار داد (۱۹۰۳). لنین در ۱۹۰۵ به کشورش بازگشت و مقاومت کارگران را در شوراهای سن‌پترزبورگ سازماندهی کرد. اما بار دیگر به فنلاند گریخت و در ۱۹۰۷ بار دیگر در

1- Lenin, Vladimir Il'yich

سویس اقامت گزید. پس از انقلاب مارس (فوریهٔ) ۱۹۱۷ لنین با «واگن مُهر شده» ای که ستاد ارتش آلمان در اختیارش گذاشته بود از طریق آلمان وارد پتروگراد گردید. مخالفت لنین با جنگ امپریالیستی و تبلیغ گستردهٔ بلشویک ها علیه جنگ در میان سربازان روسی، با تاکتیک های جنگی ژنرال های آلمانی در آن مقطع سازگار بود و آنان نیز حضور لنین را در روسیه به سود هدف های خود می دانستند. لنین از ۱۶ آوریل تا ۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ در پتروگراد ماند و هنگامی که دولت **کِرِنْسکی** دستور بازداشت وی را صادر کرد مخفیانه به فنلاند رفت. در ۲۳ اکتبر به پتروگراد بازگشت و از اسمولنی، مقر خویش انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ و قیام کارگران و دهقانان را رهبری کرد و در رأس کمیسریای خلق شوروی قرار گرفت. و برای نخستین بار به نام حکومت کارگران و دهقانان تمامی سرمایه ها، زمین ها و بانک های بزرگ را ملی کرد. در سیاست خارجی از انعقاد صلح با آلمان جانبداری کرد و به رغم مخالفت های داخلی — حتی در صفوف بلشویک ها — به ترتسکی کمیسر خارجی دستور داد پیمان صلح **بِرِسْتْ لیتوفْسْک** را که متضمن دادن امتیازهای ارضی به آلمان بود امضا کند. پایتخت شوروی را در مسکو قرار داد. پیشبرد سیاست اقتصادی انقلابی در ضمن جنگ داخلی با «**سفیدها**» سبب پریشانی اوضاع اقتصادی گردید و **سیاست نوین اقتصادی (نپ)** در مارس ۱۹۲۱ در واکنش به این اوضاع درپیش گرفته شد. از اقدام های لنین در دورهٔ کوتاه رهبری کشور شوراها افشای اسناد پیمان های محرمانهٔ متفقین بود. این اسناد صحت نظریات پیشین او در مورد امپریالیستی بودن جنگ را نشان می داد و ثابت می‌کرد که دولت های بزرگ به رغم بیانات ظاهرفریب، محرمانه برسرتقسیم دنیامیان خود به توافق رسیده اند. لنین در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ به دست یک تروریست زخمی شد و با آنکه سه هفته بعد کارهای جاری را از سر گرفت اما سلامت او در اثر این ترور دستخوش نابسامانی شد. از مه ۱۹۲۲ تا مارس ۱۹۲۳ بیماری او اوج گرفت و در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۲۴ چشم از جهان فرو بست. پتروگراد به افتخار نام او لنینگراد نامگذاری شد و به رغم دگرگونی های متعدد سیاسی در

شوروی، نام و اعتبار او به عنوان بنیانگذار دولت شوروی خدشه‌ناپذیر باقی مانده است. لنین در زمینهٔ فلسفه و سیاست و اقتصاد نیز آثار مهمی از خود برجای گذاشته است. «ماتریالیسم وامپیریوکریتیسیسم»، «امپریالیسم بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»، «دولت و انقلاب»، «تزهای آوریل ۱۹۱۷» از مشهورترین آثار لنین هستند.

لنینگراد، محاصرهٔ [1]

در آغاز سپتامبر سال ۱۹۴۲، در جریان جنگ جهانی دوم، نیروهای آلمان نازی و فنلاند شهر لنینگراد را محاصره کردند و سقوط شهر در آیندهٔ نزدیکی حتمی می‌نمود. مقاومت‌های پراکندهٔ مردم در داخل شهر، فرماندهٔ آلمانی را به تنگ‌تر کردن حلقهٔ محاصره و در همان حال بمباران شدید شهر ناچار نمود. اما محاصره به درازا کشید. در این محاصرهٔ ۹۰۰ روزه بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار گلولهٔ توپ به روی شهر پرتاب گردید و نیروی هوایی افزون بر ۱۰۰ هزار بمب به روی شهر ریخت. قحطی و سرما نیز به یاری ارتش آلمان شتافته بودند. تنها در دسامبر ۱۹۴۲ حدود ۳۷۰۰ نفر از مردم شهر از سرما و گرسنگی جان سپردند. آنگاه از طریق آب‌های یخ‌زدهٔ دریاچهٔ لادوگا آذوقه در دسترس مردم قرار گرفت. ضد حملهٔ شوروی از ۱۹۴۳ به بعد شهر را آزاد ساخت و در ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۴۴ فرماندهی عالی شوروی اعلام کرد که محاصرهٔ شهر به طور کامل رفع شده و راه‌آهن لنینگراد- مسکو شروع به کار کرده است.

1- Leningrad, Siege of

لوتولی، آلبرت جان[1] (۱۹۶۷ ــ ۱۸۹۸)

رئیس قبیلهٔ زولو و میهن‌پرست استقلال طلب افریقایی. در نزدیک بولاوایو زاده شد. در مدرسهٔ میسیون‌های متدیست درس خواند. مدت ۱۵ سال معلم و رئیس قبیلهٔ آباس ماخول‌ونی بود. از فعالان **کنگرهٔ ملی افریقا** بود و در ۱۹۵۲ رئیس جنبش ضد **آپارتاید** شد. وی که تا پایان عمر در این نقش فعالیت کرد مبارزهٔ مسالمت‌آمیز را ترجیح می‌داد. مقام‌های دولت افریقای جنوبی وی را از ریاست قبیله خلع کردند اما شیوخ قبیلهٔ زولو حاضر به گزینش یا پذیرش جانشینی برای لوتولی نشدند. لوتولی در دسامبر ۱۹۵۶ به جرم خیانت بزرگ در ژوهانسبورگ متهم گردید اما سال بعد تبرئه شد. «قانون سرکوب کمونیست‌ها» به دولت نژادپرست افریقای جنوبی امکان داد تا وی را به نقطهٔ دوردستی تبعید کند و تحت مراقبت شدید قرار دهد. مبارزهٔ پیگیر لوتولی برای احقاق حقوق افریقاییان، برای وی اعتبار بین‌المللی به دنبال داشت. جایزهٔ صلح نوبل در ۱۹۶۰ به وی تعلق گرفت. کتاب «بگذارید مردمم بروند» (۱۹۶۲) دشمنی لوتولی را با سرکوب اعمال شا : توسط سفیدپوستان، و خشونت شدید ابراز شده از سوی سیاهان نشان می‌دهد. در سپتامبر ۱۹۶۷ خبر مرگ لوتولی در یک حادثهٔ قطار اعلام شد.

لودندروف، اریش[2] (۱۹۳۷ ــ ۱۸۶۵)

سردار آلمانی. در پزنان متولد شد. در ۱۸۸۲ به ارتش پیوست و در ۱۹۱۴ درجهٔ سرلشگری داشت. درپی تهاجم به بلژیک به جبهه خاوری منتقل گردید و رئیس ستاد هیندنبورگ شد و درپیروزی‌های وی در تاننبرگ و اطراف

1- Luthuli, Albert John
2- Ludendorff , Erich

دریاچه های مازوری سهیم بود. تا اکتبر ۱۹۱۸ مشاور هیندنبورگ بود. از ۱۹۱۶ به بعد او و هیندنبورگ بر سیاست داخلی و نظامی آلمان سیطره داشتند. گفته می شود لودندروف در تدارک بازگشت لنین به روسیه، در کاربرد بیش از حد یو- بوت ها در نبردهای دریایی، و در تحمیل شرایط سنگین پیمان برست لیتوفسک به بلشویک ها نقش اساسی داشته است. درپی تهاجم ژوئیه- اوت ۱۹۱۸ متفقین به خطوط آلمانی، لودندروف طرفدار مذاکره و صلح با متفقین شد. در ۲۹ سپتامبر به دولت توصیه کرد مذاکرات صلح را آغاز کند. در ۲۷ اکتبر از پست خود استعفا داد و با تغییر چهره به سویس فرار کرد. بعدها به جنبش ملی گرایی افراطی ضد جمهوریخواهی پیوست و در توطئهٔ **کودتای کپ** (۱۹۲۰)، و **کودتای مونیخ** (۱۹۲۳) شرکت داشت. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۲۵ کاندیدای نازی ها بود و کمتر از یک درصد آراء را به دست آورد. از آن هنگام از **هیتلر** برید و دیگر در سیاست دخالتی نکرد.

لورنس، جان[1] (۷۹ــ۱۸۱۱)

از مقام های مستعمراتی بریتانیا در هند. در یورکشایر متولد شد. بار نخست در ۱۸۳۰ به هند رفت و تا سال ۱۸۴۰ مشاغل غیرنظامی ای در دهلی برعهده داشت. هنگامی که در ۱۸۴۰ بیمار شد به انگلستان بازگشت. وقتی **دالهوزی** در ۱۸۴۹ پنجاب را ضمیمهٔ هندوستان کرد لورنس به آنجا رفت و در سروسامان دادن به وضع ایالت به برادر خود، سرهانری لورنس (۵۷ــ۱۸۰۶) کمک کرد. از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۹ مسئولیت ادارهٔ آن منطقه برعهدهٔ او بود. در باز- پس گیری دهلی از میهن‌پرستان شورشی نقش مهمی ایفا کرد. برادرش هانری در دفاع از لکنهو کشته شد. در ۱۸۶۳ به عنوان سومین نایب السلطنه وارد هند

1- Lawernce, John

شد. امور مالی هندوستان را مرتب کرد و کوشید تا حدی از مردمی که در شورش دهلی رنجیده بودند دلجویی کند. در برابر توسعه‌طلبی روس‌ها در آسیای میانه در مقایسه با نایب‌السلطنهٔ پیش از خود ملایمت بیشتری به خرج داد. در ۱۸۶۹ از مقام خود کناره گرفت و به بریتانیا بازگشت.

لورنس، توماس ادوارد[1] (۱۹۳۵ — ۱۸۸۸)

لورنس عرب. در آکسفورد به تحصیل پرداخت و یک باستان‌شناس پر شور شد. در سال‌های ۱۴ — ۱۹۱۰ در سوریه و بین‌النهرین به حفاری پرداخت. با شناختی که از اعراب داشت در ۱۹۱۶ از قاهره به جده اعزام شد تا با حسین شریف مکه در سازماندهی شورش اعراب و مسلمانان علیه عثمانی همکاری کند. حمله به راه‌آهن دمشق- مدینه و تسخیر مناطق کلیدی ارتباطی پایگاه‌های متفقین در مصر، تسخیر بندر عقبه در ژوئیهٔ ۱۹۱۷ از اقدام‌های نظامی اوست. سرهنگ لورنس در سراسر زمستان ۱۸ — ۱۹۱۷ ارتش عربی را در جناح راست ارتش فلسطینی آلن‌بی رهبری کرد و در اکتبر ۱۹۱۸ وارد دمشق گردید. لورنس دریافت که در کنفرانس صلح به آرمان اعراب خیانت شده و وعدهٔ انگلستان به ایجاد امپراتوری متحد عربی فریبی بیش نبوده است. برای مخفی کردن خود از انظار با نام خلبان راس در نیروی هوایی انگلیسی به انجام وظیفه پرداخت و هنگامی که رازش فاش شد نام تی. ای. شاو را برای خود برگزید. مدتی در واحدهای تانک به خدمت پرداخت. در یک سانحه در دورست کشته شد. «هفت ستون خرد» را در سال‌های ۲۰ — ۱۹۱۹ دربارهٔ شورش اعراب نگاشت.

1- Lawrence, Thomas Edward.

لوریه، ویلفرد[1] (۱۹۱۹ – ۱۸۴۱)

نخستین کانادایی- فرانسوی که نخست‌وزیر دومینیون کانادا شد. تحصیل کردهٔ مونرآل بود و به وکالت و روزنامه‌نگاری اشتغال داشت. در ۱۸۷٤ از سوی حزب لیبرال به نمایندگی مجلس در اتاوا برگزیده شد. سال ۱۸۸۷ به رهبری حزب انتخاب گردید. سال‌های ۱۹۱۱–۱۸۹٦ پیوسته نخست‌وزیر کانادا بود و در امور امپراتوری بریتانیا نفوذ زیادی داشت. در مورد وحدت کانادا تلاش کرد و تعرفهٔ ترجیحی را در مناسبات با بریتانیا به کار گرفت. مسئولیت اعزام سربازان کانادا به **جنگ بوئر** را برعهده گرفت. در مخالفت با بهبود مناسبات تجاری کانادا- ایالات متحده، دولت لوریه دچار شکست شد. دولت او ضمن موافقت با ورود کانادا به جنگ جهانی اول، با لایحهٔ نظام وظیفه و سربازی اجباری مخالفت می‌کرد و به همین سبب از پیوستن به دولت ائتلافی خودداری ورزید.

لوزان، پیمان[2] (۲٤ ژوئیهٔ ۱۹۲۳)

پیمان صلح نهایی با ترکیه به دنبال خودداری جمهوری ترکیه به رهبری **آتاتورک** از پذیرش پیمان خفت‌بار **سور**. به موجب پیمان لوزان، ترکیه از تمامی دعاوی امپراتوری عثمانی بر سرزمین‌های غیر ترک چشم پوشید. حاکمیت یونان بر تمامی جزیره‌های دریای اژه به جز ایمبروس و تندوس به رسمیت شناخته شد. این جزیره‌ها به ترکیه واگذار شدند. یونانیان از ازمیر چشم‌پوشی کردند و الحاق جزایر **دوازدهه** به ایتالیا، و قبرس به بریتانیا مورد تصدیق ترکیه قرار گرفت. بسفر و داردانل غیرنظامی شدند. تراس خاوری در اروپا به ترکیه واگذار شد. اما جمعیت ترک و یونانی آنجا مبادله شدند و یک میلیون یونانی با ۳۵۰ هزار ترک مناطق خود را در دو سوی مرز عوض کردند.

1- Laurier, Sir Wilfrid

2- Lausanne, Treaty of

لوزیتانیا[1]

کشتی انگلیسی که در ۷ مه ۱۹۱۵ در نزدیکی سواحل ایرلند از سوی زیردریایی های آلمانی بدون اخطار قبلی غرق شد. ۱۱۵۳ مسافر از جمله ۱۲۸ آمریکایی در این ماجرا کشته شدند. اکثر مسافران انگلیسی آن مغازه داران لندنی و لیورپولی بودند. موج خشم مردم آمریکا به حدی بود که خواستار اعلان جنگ آمریکا به آلمان بودند و وزیر خارجهٔ صلح طلب آن کشور، بریان استعفا نمود. آلمان ها در توجیه اقدام خود اعلام کردند که لوزیتانیا حامل مواد مربوط به ارتش بوده و قبلاً هم در مطبوعات آمریکا اعلام کرده بودند که کسی با کشتی متفقین مسافرت نکند. آلمان ها به طور غیررسمی به پرزیدنت **ویلسون** وعده دادند که نظیر چنان واقعه ای تکرار نخواهد شد. این سیاست واقعاً از ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۵ کنار گذاشته شد اما بار دیگر از یکم فوریهٔ ۱۹۱۷ از سر گرفته شد.

لوکارنو، پیمان های[2] (۱۹۲۵)

در کنفرانس بین المللی که در اکتبر ۱۹۲۵ در لوکارنو برگزار گردید یک رشته توافق ها بین دولت های شرکت کننده به عمل آمد و پیمان های مربوطه رسماً در یکم دسامبر امضا شد. به موجب این پیمان ها مرزهای فرانسه- آلمان و بلژیک- آلمان مورد تضمین قرار گرفت. **راین لند** غیرنظامی شد. و آلمان میثاق های داوری و حکمیت با فرانسه، بلژیک، لهستان، چکسلواکی امضا کرد. پیمان های تضمین متقابل میان فرانسه- لهستان و فرانسه- چکسلواکی منعقد شد. این پیمان ها برای **اوستن چمبرلین**، **آریستید بریان** و **اشتْرِزمان** که

1- Lusitania 2- Locarno, Treaties of

همگی خواهـان همکاری‌های بین‌المللی بودند پیروزی مهمی محسوب می‌شد. پیمان‌های لـوکارنو درپی اشغـال راین لند توسط هیتلر در مارس ۱۹۳۶ نقض شد و چون در آن هنگام سایر امضاکنندگان درگیر بحران حبشه بودند تنها به ارسال اعتراض رسمی برای هیتلر قناعت کردند و اقدام جدی به عمل نیامد.

لوکزامبورگ، رُزا[1] (۱۹۱۹ ــ ۱۸۷۰)

رهبر مشهور سوسیالیست. در لهستان روسیه متولد شد و از ۱۸۹۵ به دنبال ازدواج با یک کارگر آلمانی، تبعهٔ آلمان شد. او از شخصیتی قوی و محکم برخوردار بود و گرایش‌های ناسیونالیستی را تحقیر می‌کرد و در این راه از انتقاد شدید همقطاران برجستهٔ سوسیالیست خویش نیز ابایی نداشت. او برای اتحاد همهٔ گروه‌های سوسیالیست تلاش می‌کرد. فعالیت‌ها و اندیشه‌های او بر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی آلمان و روسیه اثرات مهمی برجای نهاد. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شدیداً فعال بود و با کارل لیبکنشت گروه اسپارتاکیست را بنا نهاد. در جنگ جهانی اول زندانی شد و با سقوط امپراتوری آلمان از سرشناس‌ترین چهره‌های سیاسی آلمان شد. او در جمهوری آلمان برای سوسیال دموکرات‌ها ارزشی قائل نبود ولی جلو تندروی و خشونت افراطیون چپ را نیز می‌گرفت. افسران دست راستی آلمانی، او و کارل لیبکنشت را دستگیر و به وضع فجیعی به قتل رساندند (۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۹).

1- Luxemburg , Rosa

لوکزامبورگ، گراند دوشه[1]

کشور لوکزامبورگ بین کشورهای فرانسه، بلژیک و آلمان غربی واقع شده است.مساحت ۲۵۹۰ کیلومترمربع، جمعیت حدود نیم میلیون، مرکز، لوکزامبورگ. در ۱۸۱۵ به عنوان گراند دوک پادشاه هلند ایجاد شد و چون بنا به قانون اساسی — که بعداً اصلاح شد— زنان حق حکمرانی بر آنجا را نداشتند از ۱۸۹۰ پادشاهان لوکزامبورگ از اعقاب پادشاه هلند نبودند. آلمان‌ها در دو جنگ جهانی، لوکزامبورگ را اشغال کردند و از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ بخشی از خاک آلمان شد. از ۱۹۲۱ پیوندهای اقتصادی نزدیکی میان این کشور و بلژیک برقرار شده و در ۱۹۶۰ با ایجاد **بنلوکس**، موانع گمرکی نیز از میان برداشته شده‌اند. عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا، مقر دیوان داوری اروپا، و پارلمان اروپا و مؤسسه‌های بانکی و مالی اروپای باختری است. لوکزامبورگ در ناتو عضویت دارد.

لوگِر، کارل[2] (۱۹۱۰ — ۱۸۴۴)

بنیانگذار حزب سوسیالیست مسیحی اتریش (۱۸۸۹). این حزب، هم با لیبرالیسم اقتصادی، و هم با سوسیالیسم مبارزه می‌کرد و گرایش تند ضدیهودی داشت. لوگر در ۱۸۹۷ شهردار وین شد.

لومومبا، پاتریس[3] (۶۱ — ۱۹۲۶)

رهبر استقلال طلب کنگو (زئیر کنونی). در کاتاکو کومبه، کنگوی مرکزی زاده شد. عمدهٔ اوقات زندگی را در استانلی ویل (کیزانگانی) گذراند.

1- Luxemburg, Grand Duchy of 2-Lueger, Karl 3-Lumumba, Patrice

وی در آنجا کارمند ادارهٔ پست بود. در ۱۹۵۷ «جنبش ملی کنگو» را بنا نهاد. سال بعد در کنفرانس کشورهای افریقایی در آکرا شرکت کرد. وی با نکرومه و عبدالناصر دیدار نمود و آنان لومومبا را قهرمان ضد استعمار و چپگرا یافتند. وجههٔ «جنبش ملی کنگو» آنقدر بالا بود که درژوئیهٔ ۱۹۶۰ لومومبا به عنوان اولین نخست‌وزیر جمهوری کنگو تعیین گردید. وی تنها ۱۱ هفته در این سمت باقی بود و با شورش جدایی خواهانهٔ کاتانگا به رهبری چومبه و کشمکش‌های سیاسی در لئوپولدویل رو برو شد. این ناآرامی‌ها زمینهٔ کودتای سیا به رهبری موبوتو را در ١٤ سپتامبر فراهم نمود. قدرت سیاسی لومومبا عمدتاً در استانلی ویل بود. در دسامبر آن سال هنگامی که لومومبا عازم استانلی ویل بود افراد محافظ وی او را تحویل ژاندارم‌های مزدورچومبه دادند. لومومبا به دستورچومبه در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹٦۱ به قتل رسید. قطعنامهٔ ۱۳ فوریهٔ شورای امنیت خواهان بررسی چگونگی قتل وی شد اما چومبه این قطعنامه را رد کرد. لومومبا در کشورهای بلوک شرق به عنوان قهرمانی شناخته شد که در راه مبارزه با استعمار و حکومت مزدوران، جان باخته است.

لومه، کنوانسیون[1] (۲۸ فوریهٔ ۱۹۷۵)

جامعهٔ اقتصادی اروپا و ٤٦ کشور در حال رشد در لومه، پایتخت توگو یک، موافقت‌نامهٔ بازرگانی امضا کردند که به موجب آن، ٤٦ کشور به فراورده‌های بازار مشترک ، آزادانه دسترسی داشتند و برای سرمایه گذاری به آنان کمک می شد. این کنوانسیون، تفاهم اقتصادی میان اروپا و کشورهای در حال توسعهٔ افریقا و کشورهای کوچک کارائیب را پایه گذاری می کرد. وزیران خارجهٔ ٦٧ کشور در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۹ در لومه کنفرانس دیگری برپا

1- Lomé Convention.

کردند و کنوانسیون دوم لومه تدوین گردید (لومهٔ دوم). در لومهٔ دوم کمک ۳٦۵۰ میلیون پوندی بازار مشترک به کشورهای فقیر در فاصلهٔ سال‌های ۸۵— ۱۹۸۰ پیش‌بینی شده بود.

لویس، مری وِدِر[1] (۱۸۰۹ — ۱۷۷٤)

مکتشف آمریکایی. او منشی مخصوص جفرسون بود. جفرسُن وی را در رأس یک واحد نظامی مأمور اکتشاف رودخانهٔ میسوری کرد تا بررسی کند که آیا این رودخانه یک راه آبی سرتاسری قاره‌ای است یا نه. در بهار سال ۱۸۰٤ لویس با جغرافی دانی به نام ویلیام کلارک (۱۸۳۸— ۱۷۷۰) و ۲۷ نفر دیگر از سن لویی حرکت کرد. هیأت، از سرزمین هایی که امروزه نبراسکا، داکوتا، مونتانا و واشنگتن نامیده می شوند عبور کردند و پس از ۱۸ ماه سفر و عبور از کوه‌های راکی به کرانهٔ اقیانوس آرام رسیدند. این سفر راه را برای مهاجرت داخلی هموار نمود. لویس در بازگشت، از سوی جفرسن فرماندار قلمرو لوییزیانا شد اما به طرز مشکوکی در اکتبر ۱۸۰۹ در راه سفر به لوییزیانا، در تنسی درگذشت.

لویی فیلیپ[2] (۱۸۵۰ — ۱۷۷۳)

پادشاه فرانسه (٤۸ — ۱۸۳۰). او از اعقاب لویی سیزدهم و پسر بزرگ دوک ارلئان (فیلیپ) بود. دوک در هنگامهٔ انقلاب در فرانسه ماند و اصل برابری را پذیرفت ولی سرانجام به گیوتین سپرده شد. لویی ابتدا در ارتش

1- Lewis, Meriwether
2- Louis Phillippe

انقلابی در والمی و جماپ جنگید اما در ۱۸۹۳ به اتریش گریخت. و تا سال ۱۸۱۵ در سویس، آمریکا و انگلستان به سر برد. خانه‌اش درپاریس، پاله‌رویال، کانون طبقهٔ متوسط و مخالفان سلطنت **لویی هجدهم** و **شارل دهم** بود. وقتی در ۱۸۳۰ شارل دهم سقوط کرد اوپادشاه شد. رژیم او به **سلطنت** ژوئیه مشهور گردید. او همانند حامیانش، بورژواها، لباس می‌پوشید و همان نقطه‌نظرها را داشت. به‌رغم با هوشی اش سه نقطه ضعف داشت.: شوروشوق بی‌حد او در حفظ تاج‌وتخت در دودمان خود؛ تمایل به اینکه قدرت حکومتی را خود در دست گیرد و نخست‌وزیر عملاً هیچ کاره باشد. این خواست او مغایر قانون اساسی مشروطهٔ فرانسه بود؛ و سرانجام قیافهٔ او که سوژهٔ مناسب کاریکاتوریست‌های فرانسه بود. در فوریهٔ ۱۸۴۸ هنگامی که فرمان لغو میتینگی را داد که درپشتیبانی از اصلاحات در مورد حق رأی گیری بود، سنگرهای خیابانی دایر شد و لویی به انگلستان فرار کرد و در شهر ساری انگلستان درگذشت.

لویی هجدهم[1] (۱۸۲۴ — ۱۷۵۵)

پادشاه فرانسه (۱۸۲۴ — ۱۸۱۴). او برادر لویی شانزدهم بود. در ۱۷۹۱ از وحشت انقلاب به بروکسل، ورشو و از آنجا به لندن گریخت و در ۱۸۰۷ در باکینگهام‌شایر اقامت گزید. در ۱۸۱۴ به دنبال سقوط **ناپلئون بناپارت** به گان (بلژیک) رفت و با **تالیران** دیدار نمود. وی منشوری را پذیرفت که به موجب آن درازای به دست آوردن تخت‌وتاج، حفظ دستاوردهای انقلاب را تضمین می‌کرد. لویی به هنگام پادشاهی سعی کرد صادقانه شرایط منشور را مراعات کند و از حکومت پارلمانی تخطی ننماید. با سلطنت‌طلبان افراطی و ترور سفید

1- Louis XVIII.

(ترور انقلابیون توسط سلطنت‌طلبان) مخالف بود. او خود شخصیت نیرومندی نبود اما توانست به یاری دوک ریشلیو و دوک دکازه سیاست معتدلی را دنبال کند. با وخیم شدن وضع مزاجی اش، قدرت پادشاهی عملاً در دست کنت دارتوا (**شارل دهم**) قرار گرفت. صنعت فرانسه در زمان او رشد کرد. در ارتش اصلاحاتی صورت گرفت. و بعد از سرکوب قیام انقلابی اسپانیولی ها توسط ارتش فرانسه، اعتماد دول اروپا به فرانسه جلب شد.

لوییزیانا، خرید[1]

بزرگترین معاملهٔ زمین در تاریخ. با خرید لوییزیانا توسط ایالات متحده از ناپلئون بناپارت، مساحت ایالات متحده دو برابر شد و منطقه‌ای شامل تمامی درهٔ می سی سی‌پی تا کوه‌های راکی را در برمی‌گرفت و ۸۲۸ هزار مایل‌مربع مساحت داشت. لوییزیانا تا ۱۷۶۲ متعلق به فرانسه بود در آن سال به اسپانیا واگذار گردید. در ۱۸۰۰ بار دیگر به فرانسه بازگردانده شد. ناپلئون که از اندیشهٔ ایجاد امپراتوری در آمریکا دست کشیده بود تصمیم گرفت سرزمین های متعلق به فرانسه را بفروشد. **جفرسون** رئیس جمهور آمریکا نیز مشتاق خرید آنها بود. لیوینگستن سفیر آمریکا درپاریس و **جیمز مونروئه** رئیس جمهور آیندهٔ آمریکا، شرایط خرید را درپاریس مورد مذاکره قرار دادند و در این معامله ناپلئون ۱۵ میلیون دلار بابت سرزمین ها دریافت کرد. مرزهای لوییزیانا خاصه در منطقهٔ تکزاس مشخص نبود و همین امر بعداً سبب شد آمریکا نسبت به سرزمین های همسایه چشم بدوزد.

1- Louisiana Purchase.

له دوان

رهبر ویتنام. در ۱۹۰۸ در کوانگ‌تری زاده شد. در جوانی وارد فعالیت‌های سیاسی شد و به حزب کمونیست ویتنام پیوست. سال‌های ۶ — ۱۹۳۱ و ۴۵ — ۱۹۴۰ زندانی فرانسویان بود. در ۱۹۴۵ که ویت‌مینه در ویتنام شمالی به قدرت رسید وی از اعضای فعال کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بود و جنبش مقاومت را رهبری می کرد. در ۱۹۵۲ فرمانده ستاد مرکزی ارتش جنوب شد. در ۱۹۶۰ دبیر حزب کارگران کمونیست شد، این سمت را به پیشنهاد **هوشی‌مین** پذیرفت. در ۱۹۷۷ به چین سفر کرد و در ۱۹۷۸ پیمان دوستی با شوروی را امضا کرد. با درگذشت هوشی‌مین (۱۹۶۹) به جای وی در رأس دولت ویتنام قرار گرفت و در ۹ ژوئیهٔ ۱۹۸۶ درگذشت. و ترون‌شین به جای او به رهبری حزب و کشور رسید.

لهستان[1]

در کرانهٔ دریای شمال و بین شوروی، چکسلواکی، و آلمان شرقی قرار گرفته است. مساحت ۳۱۲۶۷۷ کیلومترمربع، جمعیت ۳۵ میلیون، پایتخت ورشو. در سدهٔ ۱۸ لهستان کشور پادشاهی ناتوانی بود که پادشاه آن از طریق انتخاب تعیین می‌شد. در سال‌های ۱۷۷۲، ۱۷۹۳، ۱۷۹۵ لهستان میان همسایگان پر قدرتش (روسیه، پروس، اتریش) تقسیم شد و در ۱۸۱۵ در مرزهای کشور تجدیدنظر صورت گرفت. در واقع خصومت با ناسیونالیسم لهستانی وجه‌مشترک امپراتوری‌های روسیه، پروس و اتریش بود و این وضع تا آستانهٔ جنگ جهانی اول ادامه یافت. در خلال جنگ که هر دو اردوی متخاصم درصدد جلب حمایت ناسیونالیست‌های لهستانی بودند، مارشال

1- Poland.

پیلسودْسْکی دیکتاتور نظامی لهستان کوشید تا حدّاکثر استفاده را از این موقعیت بکند. در ۱۹۱۸ کشور لهستان بار دیگر استقلال خود را بازیافت و دولت کوشید سرزمین‌هایی را که روسیهٔ تزاری از آن کشور جدا کرده بود، با استفاده از موقعیت جنگ داخلی در روسیه پس بگیرد، همین امر سبب شد که لهستان پهناورترین کشور اروپای خاوری شود. به موجب قرارداد ۱۹۳۹ (**قرارداد شوروی ـ آلمان نازی**)، لهستان برای پنجمین بار تجزیه شد و سرزمین‌هایی که لهستان در فاصلهٔ دو جنگ ضمیمه ساخته بود پس گرفته شد. مناسبات شوروی ـ لهستان حتی پس از حملهٔ نازی‌ها به شوروی بحرانی بود. و در پایان جنگ جهانی دوم، **خط اُدِر ـ نایْسِه** و **خط** کرزُن مرزهای جدید جمهوری لهستان را مشخص کرد. دولت‌های ائتلافی پس از جنگ در لهستان، سرانجام در دسامبر ۱۹۴۸ جای خود را به دولت بولسلاو بیه‌روت (۱۹۵۶ ـ ۱۸۹۲) دادند که کمونیست‌ها در آن اکثریت داشتند و مارشال بوکاسوفْسْکی، از شوروی، وزیر دفاع آن بود (از نوامبر ۱۹۴۹). در اواخر ژوئن ۱۹۵۶ نارضایتی مردم از بالا بودن هزینهٔ زندگی، منجر به اعتصاب‌ها و آشوب‌هایی در پزنان شد. در این آشوب‌ها تعدادی کارگر کشته شدند. **گومولکا** به قدرت رسید و یک رشته اصلاحات را آغاز نمود. اما در آخرین ماه‌های سال ۱۹۷۰ افزایش بیش از حد قیمت مواد غذایی بار دیگر گدانسک، گدینیا، چشین را دچار آشوب و بحران ساخت. گومولکا جای خود را به ادوارد گیرک (متولد ۱۹۱۳) داد. گیرک کوشید با تولید هرچه بیشتر مواد مصرفی در کشور، سطح زندگی را بالا ببرد. اما در ژوئن ۱۹۷۶ هنگامی که کوشید قیمت مواد غذایی را افزایش دهد فشار مردم بحدّی بود که دولت پیشنهادش را پس گرفت. گیرک عملاً خود را در رفع مشکلات اقتصادی ناتوان یافت. نارضایتی در میان دانشجویان نیز بر مشکلات دولت می‌افزود. هنگامی که کاردینال وُژتیلا اهل کراکوی لهستان به مقام پاپی برگزیده شد (**پاپ جان پل دوم**)، کفهٔ کلیسا نیز علیه دولت سنگین شد و دیدار پاپ از میهنش در ژوئن ۱۹۷۹ بار دیگر بر پیوند کلیسا ـ ناسیونالیسم لهستانی مُهر تأیید نهاد. در ۱۴ ماه

بعدی نیز بحران اقتصادی درمان نشد و در تابستان ۱۹۸۰ موج اعتصاب و پیدایش **همبستگی** (جنبش کارگری مستقل از حزب کمونیست)، به رهبری لخ والسا، مشکلات دولت را افزایش داد. جنبش علاوه‌بر خواست‌های اقتصادی مطالبات سیاسی نیز داشت و این بار از حمایت غرب و کلیسای کاتولیک نیز برخوردار بود. گیرک در ۵ سپتامبر دچار عارضهٔ قلبی شد و استانیسلاو کانیا به جای وی رهبر حزب شد. محصول بد کشاورزی و بدی توزیع خواروبار در سراسر زمستان ۸۱–۱۹۸۰ لهستان را بحرانی ساخت آن چنانکه ناظران غربی هر لحظه منتظر مداخلهٔ نظامی شوروی یا پیمان ورشو بودند. در ۹ فوریهٔ ۱۹۸۱ ژنرال یاروزلسکی نخست‌وزیر شد و ابتدا تصمیم گرفت به **همبستگی** امتیازهایی بدهد. همبستگی دارای برنامهٔ خاص رادیو تلویزیونی شد و این وضع خشم رهبران حزب را برانگیخت. با سه برابر شدن بهای نان، تظاهرات زنان نیز آغاز گردید. در ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۱ یاروزلسکی، کانیا را از رهبری حزب برکنار کرد و دستور مقابله با تظاهرات را صادر نمود. در ۱٤ دسامبر حکومت نظامی اعلام شد و سران **همبستگی** بازداشت شدند و جنبش نیز منحل گردید. از مه و ژوئن ۱۹۸۲ به بعد اوضاع اندکی بهبود یافت و از نوامبر ۱۹۸۲ حکومت نظامی لغو شد. بحران سیاسی لهستان در واقع کشمکشی میان دو جناح بزرگ و قدرتمند کشور است. حزب و ارتش خواهان حفظ وضع موجود و تحکیم پیوندها با بلوک شوروی و پیمان ورشواند، **همبستگی** و کلیسا هرچند صریحاً از ابراز این نکته خودداری می‌کنند اما خواهان دگرگونی ریشه‌ای و احیاناً بریدن از بلوک پیمان ورشواند.

لیاتی، لویی هوبرت[1] (۱۹۳٤ – ۱۸۵٤)

مارشال فرانسوی. در نانسی زاده شد در سن‌سیر تحصیل کرد و در الجزایر،

1- Lyautey, Louis Hubert

ماداگاسکار، و هندوچین تعلیمات عملی نظامی دید. هنگامی که ژنرال بود به مراکش اعزام شد تا در رأس نیروهای اداری و نظامی قرار گیرد و از آن تاریخ مراکش به صورت تحت‌الحمایهٔ فرانسه در آمد (مارس ۱۹۱۲). مدت کوتاهی وزیر دفاع فرانسه شد (۱۷–۱۹۱٦) ولی عمدتاً در مراکش بود (تا سپتامبر ۱۹۲۵). در ۱۹۲۱ به درجهٔ مارشالی رسید. او از آن نظامیان استعماری بود که به قدرت سلطان مراکش احترام می‌نهاد. طرح‌های بزرگ مهندسی در مراکش (خاصه در کازابلانکا) پیاده کرد، زمین‌های بایر را با روش علمی قابل کاشت نمود. او معتقد بود که با جذب فرهنگ اسلامی و فرهنگ کاتولیک می‌توان فرهنگ نوینی پدید آورد.

لیبرال، حزب (استرالیا)[1]

حزب لیبرال که در ایالت‌های مختلف استرالیا نیز از روی الگوی حزب لیبرال بریتانیا برپا شده بود، درپارلمان فدرال نمایندگان زیادی نداشت. **آلفرد دیکین** رهبر برجستهٔ حزب لیبرال استرالیا در دورهٔ پیش از جنگ جهانی اول، هر سه کابینهٔ متوالی خود را بناچار به صورت ائتلافی با **حزب کارگر** تشکیل داد. در سال ۱۹۱۷ بسیاری از لیبرال ها به **هیوز** پیوستند تا یک حزب ناسیونالیست برپا سازند و همین‌ها در ۱۹۳۱ بخش اعظم «حزب استرالیای متحد» به رهبری لیونز را تشکیل می دادند. در انتخابات ۱۹٤۳ که «حزب استرالیای متحد» تنها ۱۲ نماینده درپارلمان فدرال داشت نیمی از آنان و از جمله **منزیس** رهبر حزب، از ایالت ویکتوریا بودند. بر همین اساس بود که منزیس در فوریهٔ ۱۹٤۵ بار دیگر نام «لیبرال» را زنده کرد تا بلکه آرای بیشتری را از جبههٔ محافظه‌کاران مخالف **حزب کارگر** جلب نماید. حزب

1- Liberal Party (Australia).

لیبرال در این سبک تازه‌اش توانست ۵۵ نماینده به پارلمان فدرال بفرستد (۱۹۴۹)، و ضمن افزایش گرایش محافظه‌کارانه عمده‌ترین حزب سیاسی کشور تا ۱۹۷۲ باشد این حزب در حال حاضر هوادار سرسخت سرمایه‌داری و مخالف هر نوع سوسیالیسم و کمونیسم است.

لیبرال، حزب[1] (زلاندنو)

این حزب از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۱ در ائتلاف با **حزب کارگر**، بر حیات سیاسی مستعمره و سپس دومینیون زلاندنو سیطره داشته است. ریچارد سِدُن، نخست‌وزیر (۱۹۰۶ – ۱۸۹۳) دست به یک رشته اصلاحات سیاسی و اجتماعی زد: وضع قوانین مربوط به کارخانه‌ها (۱۸۹٤ و ۱۸۹۷)؛ قانون مربوط به اتحادیه‌ها (۱۸۹٤)؛ و بازنشستگی به سالخوردگان (۱۸۹۸)؛ حق رأی زنان (۱۸۹۳) از آن جمله‌اند. قدرت فزایندهٔ سیاسی مزرعه‌داران جزیرهٔ شمالی به سود حزب محافظه‌کار (حزب رفورم) تمام شد و از آن پس لیبرال‌ها به قهقرا رفتند. سر جوزف وارد، (۱۹۳۰ – ۱۸۵٦) رهبر حزب لیبرال، کوشید با نرمشی در سیاست حزب، حمایت مزرعه‌داران جزیرهٔ شمالی را جلب نماید. او به همین منظور نام حزب را به «حزب اتحاد» تغییر داد و در نوامبر ۱۹۲۸ به پیروزی نه چندان چشمگیری رسید. بحران اقتصادی آن سال‌ها سبب شد تا تمایز این حزب با حزب رفورم ازمیان برود به حدی که دو حزب در ماه مه ۱۹۳۷ ادغام شدند و جبههٔ ضد کارگری «حزب ملی» را بنا نهادند.

1- Liberal Party (New Zealand).

لیبرال، حزب (کانادا)[1]

از احزاب سیاسی عمدهٔ کانادا که به تجارت آزاد، همبستگی کشورهای تابع امپراتوری بریتانیا، احترام به حقوق اقلیت‌ها (خاصه فرانسوی زبانان کانادا) پایبند است. این حزب در سال‌های ۱۹۱۱ـ۱۸۹۶ به رهبری **لوریه**؛ سال‌های ۴۸ ـ ۱۹۳۵ به رهبری **مکنزی کینگ** و **لویس سن لوران**، و از ۱۹۶۳ به بعد به رهبری **پیرسون** و **ترودو** حزب حاکم کانادا بوده است.

لیبی[2]

«جماهیری مردمی لیبی» در ساحل جنوبی دریای مدیترانه در شمال آفریقا قرار گرفته و با مصر، سودان، چاد، نیجر، الجزایر و تونس همسایه است. مساحت ۱،۷۵۹،۵۴۰ کیلومترمربع، جمعیت ٤ میلیون نفر، مرکز:طرابلس (تریپولی) و بنغازی. عثمانی‌ها در ۱۵۵۱ آنجا را تسخیر کردند و به صورت ولایت طرابلس غرب و سنجاق بنغازی (سیرناییک) در آوردند. در نوامبر ۱۹۱۱ دو قسمت مزبور توسط ایتالیا تصرف شد (**جنگ لیبی**). در ۱۹۱۹ یک دولت غیرنظامی در لیبی برسر کار آمد اما ایتالیا بار دیگر به منظور کنترل بادیه‌نشینان **سنوسی** و واحه‌های درون صحرای لیبی ناچار به اعزام نیرو شد. موسولینی راه‌هایی در لیبی احداث کرد اما با پیشرفت انگلستان در بنغازی (دسامبر ۱۹٤۰ تا ژانویهٔ ۱۹٤۱)، و بار دیگر در ۱۹٤۲ سیاست مستعمراتی موسولینی ناکام ماند. پس از دومین نبرد **العلمین** ارتش هشتم انگلستان در فاصلهٔ اکتبر ۱۹٤۲ تا ژانویهٔ ۱۹٤۳ لیبی را اشغال کرد و تا دسامبر ۱۹۵۱ کشور با یک حکومت نظامی اداره شد. در آن تاریخ لیبی نخستین کشوری بود

1- Liberal Party (Canada).
2- Libya.

که با قطعنامهٔ مجمع عمومی سازمان ملل به استقلال رسید. محمدادریس المهدی رهبر طریقهٔ سنوسی به عنوان پادشاه مشروطهٔ فدراسیون لیبی برگزیده شد. ادریس که اهل سیرناییک بود کوشید در رابطه با ایالت‌های لیبی بیطرفی را حفظ کند اما تصمیم او در ۱۹۶۳ در مورد لغو فدراسیون، با نارضایتی مردم طرابلس روبرو شد و محافل سنتی با برقراری حق رأی برای زنان به مخالفت برخاستند. لیبی در ۱۹۵۳ عضو جامعهٔ عرب شد اما ادریس موافقت کرد که آمریکا و انگلستان پایگاه‌های نظامی خود را در لیبی حفظ کنند. کشف نفت در ۱۹۵۹ اقتصاد کشور را دستخوش انقلاب کرد. در یکم سپتامبر ۱۹۶۹ یک جنبش رادیکال پان عربی به رهبری سرهنگ معمر قذافی به عمر حکومت پادشاهی در لیبی پایان داد و ادریس را به تبعید فرستاد. در سپتامبر ۱۹۷۱ لیبی با مصر و سوریه کنفدراسیون جماهیر عرب را ایجاد کرد. پیمان دوستی لیبی- بریتانیا، وپیمان اتحاد لیبی- بریتانیا که توسط ادریس درژوییهٔ ۱۹۵۳ بسته شده بود، رسماً درژانویهٔ ۱۹۷۲ ملغی شد و بلافاصله پس از آن دارایی های نفتی انگلیس در لیبی ملی شد. پایگاه‌های نظامی آمریکا و انگلستان از لیبی برچیده شد. مناسبات قذافی- سادات درپی گرایش به غرب سادات در سال های ۵—۱۹۷٤ تیره شد و با ابتکار صلح سادات این مناسبات قطع شد. لیبی به دخالت در امورچاد، تونس و مراکش متهم شد و در سال های دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ پیمان‌های اتحاد میان لیبی- تونس، لیبی- سودان و لیبی- مراکش بسته شد که هیچکدام دوامی نیاورد. غرب، قذافی را به حمایت از تروریست‌ها متهم کرد و گفته شد قذافی برای نابودی مخالفان سیاسی در تبعید، جوخه‌های مرگ اعزام کرده و آنان در لندن، میلان، رم و آتن و بن دست به نابودی مخالفان قذافی زده‌اند. دولت ریگان که برسر حاکمیت لیبی بر آبهای خلیج سِرت با این کشور اختلاف دارد چندین بار با لیبی وارد درگیری هوایی شده است. نبرد هوایی ۱۹ اوت ۱۹۸۱؛ نبرد هوایی دو کشور در ۲۹—۲٦ مارس ۱۹۸٦ در همین منطقه؛ حملهٔ هوایی دولت ریگان به مناطق مختلف لیبی در مه ۱۹۸٦ از جمله این مواردند. آمریکا

کوشیده است دولت‌های صنعتی غرب را نیز در این نبرد خود با لیبی همراه کند و تا حدی در این راه موفق بوده است.

لی، تریگوِه هالوْدان[1] (۱۹۶۸ ـ ۱۸۹۶)

نخستین دبیرکل سازمان ملل متحد. در أسلو زاده شد تحصیل حقوق کرد و به عنوان نمایندهٔ سوسیال دموکرات‌ها به پارلمان نروژ (اشتورتینگ) راه یافت و از ۱۹۳۵ تا ۱۹٤۵ در همهٔ کابینه‌های نروژ عضویت داشت. در دورهٔ تبعید در لندن (۵ــ ۱۹٤۰) وزیر خارجه بود. اعتقادش به همکاری‌های بین‌المللی زمینه را برای انتخاب او به عنوان نخستین دبیرکل سازمان ملل آماده ساخت. و زمانی که مجمع عمومی نخستین اجلاسیه را در ژانویه- فوریهٔ ۱۹٤۵ در لندن تشکیل داد بدین سمت برگزیده شد. او کوشید تا غرب را تشویق به قبول عضویت چین کمونیست در سازمان ملل سازد اما موفق نشد. در ٦ ژوئن ۱۹۵۰ برای دومین بار به دبیرکلی برگزیده شد و برنامهٔ صلح ۲۰ ساله‌ای را به سازمان ملل ارائه کرد. اما سه هفته بعد از این جریان جنگ کره آغاز شد و تریگوه لی برای کمک به کرهٔ جنوبی و جلوگیری از پیشروی کمونیست‌ها، نیروهای سازمان ملل را (که عمدتاً آمریکایی بودند) به کره گسیل داشت. در مارس ۱۹۵۳ از پست خویش کناره‌گیری کرد و بار دیگر در دولت نروژ به عنوان وزیر کشور (٤ ــ ۱۹٦۳) و وزیر تجارت و کشتیرانی (۸ــ ۱۹٦٤) مشغول کار شد.

1- Lie, Trygve Halvdan

لیتوانی[1]

کشور بزرگی که در سدهٔ پانزدهم از بالتیک تا دریای سیاه را در برمی گرفت. در ۱۵۶۹ با لهستان متحد شد. در فاصلهٔ سال های ۱۷۹۳ــ ۱۹۱۷ تمامی خاک لیتوانی ضمیمهٔ امپراتوری روسیهٔ تزاری شد. در دههٔ ۱۸۸۰ احساسات ملی و فرهنگی مردم لیتوانی به نحو گسترده‌ای اوج گرفت و در جنگ جهانی اول آلمان ها از این احساسات سوء استفاده کردند و در ۲۳ مارس ۱۹۱۸ قیصر ویلهلم دوم استقلال لیتوانی را برسمیت شناخت و مجمع ملی لیتوانی به اکراه یکی از شاهزادگان ورتمبرگ را به نام شاه میندااگاس دوم به حکمرانی خود برگزید (٤ ژوئن). پنج ماه بعد که آلمان دچار شکست شد لیتوانی اعلام جمهوری کرد و در معرض انقلاب بلشویکی قرار گرفت. ویلنا، پایتخت باستانی لیتوانی به دست روس ها افتاد اما بعد لهستان آنجا را تسخیر کرد و تا اکتبر ۱۹۳۹ در تصرف خود نگاه داشت. جنگ روسیه- لیتوانی درپی انعقاد پیمان مسکو درژوئیهٔ ۱۹۲۰ به پایان رسید و تا ۱۹۲۲ تمامی قدرت های بزرگ جمهوری دموکراتیک لیتوانی ــ پایتخت کاوناس ــ را به رسمیت شناختند. از ۱۹۲۳ تا مارس ۱۹۳۹ بندر آلمانی مِمِل درتصرف لیتوانی بود. این بندر به صورت یک شهر خودمختار اداره می شد تا اینکه هیتلر در ۱۹۳۹ آنجا را ضمیمهٔ **رایش سوم** کرد. درگیری با آلمان برسر ممل، و با لهستان برسر ویلنا، لیتوانی را، خاصه پس از**قرارداد نازی ــ شوروی** متحد کشور شوروی ساخت، در ۳ اکتبر ۱۹۳۹ پیمان کمک دو جانبهٔ میان لیتوانی- شوروی به لیتوانی امکان می داد ویلنا را پس بگیرد و یک پادگان شوروی در ویلنا مستقر گردد. در ۱۹۳۹ مجمع ملی لیتوانی به طور یکپارچه رأی به اتحاد این کشور با شوروی داد. در ۸ اوت ۱۹٤۰ لیتوانی نیز همانند همسایگانش لاتویا و استونی به صورت جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی در آمد.

1- Lithuania.

لیتوینف، ماکسیملیان[1] (۱۹۵۲ – ۱۸۷۶)

وزیر خارجهٔ شوروی. نام اصلی اش مایر والاخ بود. در بیالیستک متولد شد و از همان جوانی به انقلابیون پیوست. در ۱۹۰۲ زندانی شد اما به خارج از کشور گریخت و در ۱۹۰۶ به قاچاق اسلحه به داخل روسیه مشغول بود. در ۱۹۰۸ از فرانسه اخراج شد و در لندن اقامت گزید. آنجا نزد ناشری به کار پرداخت و با دختری انگلیسی پیمان زناشویی بست. در جریان انقلاب بلشویکی نمایندهٔ دولت شوروی در لندن شد اما در سپتامبر ۱۹۱۸ از انگلستان اخراج گردید. از سال ۱۹۲۶ وزارت خارجهٔ شوروی به وی سپرده شد هر چند رسماً در ۱۹۳۰ به جای چیچرین کمیسر امور خارجه شد. لیتوینف در سراسر دههٔ ۱۹۳۰ برای بهبود بخشیدن به مناسبات شوروی با همسایگان غربی اش تلاش کرد. سال های ۸–۱۹۳۴ از حامیان **جامعهٔ ملل** بود و پیمان سال ۱۹۳۵ شوروی ـ فرانسه با تلاش های او منعقد شد. در مه ۱۹۳۹ وقتی استالین درصدد رسیدن به توافقی با **هیتلر** بر آمد لیتوینف اخراج شد و به جای وی مولوتف آمد. لیتوینف سال های ۳– ۱۹۴۱ سفیر شوروی در واشنگتن بود.

لیدیس[2]

دهکدهٔ معدنی در بوهمیا در باختر پراگ که در ۹ ژوئن ۱۹۴۲ توسط نیروهای امنیتی آلمان نازی با همهٔ سکنه اش منهدم شد. این به انتقام ترور راینهارد هایدریش، فرماندار بیرحم بوهم ـ مُراوی اجرا شد تا رعب نازی ها را در دل مردم چکسلواکی زیاد کند. لیدیس تنها روستایی از این قبیل نبود که قربانی خشم و انتقام نازی ها شد؛ لزاکی نیز چنان سرنوشتی پیدا کرد. اما لیدیس نماد مقاومت و پایداری قهرمانانهٔ یک ملت در برابر فاشیسم افسار گسیخته و تجسم جان باختگان بیگناه بود.

1- Litvinov, Maximilian (Meier Wallakh)

2- Lidice.

لی، رابرت ادوارد[1] (۷۰ – ۱۸۰۷)

نظامی آمریکایی. نخست در رستهٔ مهندسی ارتش خدمت می کرد. در خلال جنگ مکزیک وارد سواره نظام شد. **جان براون** توسط او دستگیر شد. با آغاز **جنگ داخلی** پیشنهاد **لینکلن** را برای فرماندهی دسته ای از نیروهای شمال نپذیرفت و ترجیح داد به نفع برده داران جنوب وارد پیکار گردد. او به فرماندهی ارتش ویرجینیای شمالی منصوب گردید. در اوایل سال ۱۸۶۳ به یک رشته پیروزی دست یافت اما در ماه ژوئیه در **گتیسبورگ** دچار شکست شد. در سراسر سال ۱۸٦٤ و بیشتر ماه های سال ۱۸٦۵ در برابر نیروهای **یولیسس گرانت** پایداری کرد. در فوریهٔ ۱۸٦۵ فرماندهٔ کل ارتش جنوب شد. در ۹ آوریل ۱۸٦۵ در اپوماتوکس تسلیم نیروهای گرانت شد و جنگ عملاً پایان یافت. لی سپس رئیس کالج واشنگتن شد که اکنون دانشگاه لی و واشنگتن (ویرجینیا) است.

لیشْت، فریدریش[2] (۱۸٤٦ – ۱۷۸۹)

اقتصاددان آلمانی. در ساکسونی به دنیا آمد. ابتدا سرسختانه از آزادی های اقتصادی و سیاسی دفاع می کرد و به همین سبب زندانی و سپس به آمریکا تبعید شد. در ۱۸۳۳ به آلمان بازگشت و از سیاست اقتصادی حمایتی دفاع کرد. او معتقد بود دولت با حمایت از صنایع داخلی — از طریق برقراری تعرفه های سنگین گمرکی بر واردات— باید به رشد صنعت و اقتصاد داخلی کمک برساند. در کتاب «نظام ملی اقتصاد سیاسی» ۱۸٤٦ می نویسد در دوران گذار از اقتصاد زراعی به اقتصاد کارخانه ای برقراری تعرفه های

1- Lee, Robert Edward

2- List, Friedrich

گمرکی حیاتی است و تنها بعدها می‌توان سیاست تجارت آزاد را معمول داشت. نظریه‌های لیست بر سیاست‌های اقتصادی تسولفرین تأثیر گذاشت و برقراری تعرفه‌های سنگین گمرکی بر اجناس وارداتی به آلمان درپیروی از همین نظریه بود. لیست در ۱۸۳۳ از احداث راه‌آهن سراسری آلمان که مرکزش در برلین باشد حمایت کرد.

لیما، اعلامیهٔ[1]

کنفرانس تمامی کشورهای قارهٔ آمریکا در لیما پایتخت پرو در ۲۶ دسامبر ۱۹۳۸ اعلامیه‌ای صادر کرد و همبستگی کشورهای آمریکایی شمالی و جنوبی را مورد تأکید قرار داد. در آن هنگام اروپا و آسیا دچار تنش و بحران‌های عمیق سیاسی بود. کنفرانس اعلام کرد که تهدید صلح، امنیت و تمامیت هرکشورقارهٔ آمریکابه منزلهٔ تهدید تمامی کشورهای قاره تلقی می شود. این اعلامیه پیروزی بزرگی برای **فرانکلین روزولت** رئیس جمهور آمریکا بود که در قارهٔ آمریکا جبههٔ مخالف دولت‌های فاشیستی ایجاد کرد هرچند رهبران پاره‌ای از کشورهای آمریکا با فاشیسم و نازیسم همدلی بیشتری داشتند.

لین پیائو[2] (۷۱ـ۱۹۰۸)

مارشال چین کمونیست. از آکادمی نظامی و امپوآ فارغ التحصیل شد. اما ترجیح داد به جای نبرد با کمونیست‌ها به سود **چیانکای شک** ، در صفوف

1- Lima Decleration. 2- Lin Piao.

کمونیست‌ها وارد شود. در ۱۹۲۷ به حزب پیوست. در جریان **راه‌پیمایی بزرگ** فرماندهی ارتشی را برعهده داشت و مدتی با ژاپنی ها جنگید. از ژانویه تا نوامبر ۱۹۴۸ به یکرشته پیروزی‌های نظامی درخشان بر قوای **چیانکای شک** نایل آمد و شهرت فراوانی کسب کرد. در همین عملیات در منچوری بود که شهر موکدن را در ۲۹ اکتبر تسخیر نمود و پیروزمندانه به چین مرکزی رفت. او فرمانده «داوطلبان» چینی در **جنگ کره** بود (۵۲– ۱۹۵۰). در ۱۹۵۵ به درجهٔ مارشالی رسید و در ۱۹۵۹ وزیر دفاع شد. در نیمهٔ دههٔ ۱۹۶۰ **مائو** را در پیشبرد **انقلاب فرهنگی** یاری داد. در اوت ۱۹۶۶ در ردهٔ حزبی بعد از مائو قرار داشت و جانشین او محسوب می‌شد. نهمین کنگرهٔ حزب در آوریل ۱۹۶۹ ویرا رسماً به جانشینی مائو تعیین کرد. دو سال ونیم بعد خبر مرگ او در یک سانحهٔ هوایی منتشر شد. گفته شد هنگامی که درپی تلاش ناموفق در قبضه کردن قدرت درپکن به مغولستان فرار می کرد هواپیمایش سقوط کرد و کشته شد (سپتامبر ۱۹۷۱).

لیندبرگ، چارلز اگوستوس[1] (۷۴–۱۹۰۲)

هوانورد آمریکایی. در دیترویت متولد شد. پدرش یک لیبرال و عضو کنگره از حزب جمهوریخواه بود. در ۱۹۲۵ به بخش ذخیرهٔ نیروی هوایی پیوست. در ۲۰ مه ۱۹۲۷ در یک هواپیمای یک موتوره به نام «روح سن‌لویی» از نیویورک به‌پاریس‌پرواز کرد و این نخستین پرواز مستقیم، و تک نفره برفراز اقیانوس اطلس بود. او ۳۶۰۰ مایل را در ۳۳/۵ ساعت پیمود و شهرتی بی‌نظیر در دو سوی آتلانتیک کسب نمود. در بازگشت به نیویورک مورد استقبال مردمی قرار گرفت که به او لقب «عقاب تنها» را دادند.

1- Lindbergh, Charles

هنگامی که پسر بچه‌اش در یکم مارس ۱۹۳۲ ربوده شد و به قتل رسید مردم با او اظهار همدردی کردند. اما سفر بعدی‌اش به آلمان نازی به دعوت **گورینگ** و بازرسی از نیروی هوایی آلمان، تحسین از دستاوردهای نازیسم و مخالفت با سیاست **روزولت** سبب شد تا قضاوت مردم نسبت به او عوض شود. پس از ماجرای **پرل هاربور** از اقدام‌های جنگی آمریکا حمایت کرد. مدت‌ها مشاور عالی فنی خطوط هوایی پان‌امریکن بود. در اواخر عمر به زندگی وحش علاقمند شد و برای قلب مکانیکی تلمبه‌ای ساخت.

لینکلن، آبراهام[1] (۶۵ـ۱۸۰۹)

شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا. در کنتاکی به دنیا آمد. خانواده‌اش فقیر و بی‌سواد بودند و آوارهٔ سرزمین‌های مرزی. آنها سرانجام در نیوسالم (ایلینویز) ساکن شدند. لینکلن به مغازه‌داری پرداخت و مدتی مسئول ادارهٔ پست‌خانه بود و در ضمن تحصیل حقوق می‌کرد. پس از ورود به شغل وکالت در اسپرینگفیلد به کارپرداخت و وکیل برجسته‌ای شد. چهار دوره نمایندهٔ مجلس قانونگذاری ایالت ایلینویز بود. سال‌های ٤۹ ــ ۱۸٤۷ از حزب ویگ نمایندهٔ ایلینویز در مجلس نمایندگان فدرال شد. وقتی در ۱۸۵٤ **استفن داگلاس** با طرح **قانون کانزاس- نبراسکا** مسألهٔ برده‌داری را مطرح کرد لینکلن نیز به حزب جمهوریخواه پیوست و در انتخابات ۱۸۵۸ در رقابت با **داگلاس**، خود را کاندیدای سناتوری کرد و طی هفت جلسه مناظره مخالفت آشکار خود را با بردگی نشان داد. لینکلن در آن انتخابات شکست خورد اما شهرت او در مخالفت با برده‌داری سبب شد تا جمهوریخواهان وی را کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات ۱۸۶۰ بکنند. با استفاده از شکاف میان دموکرات‌ها

1- Lincoln, Abraham

لینکلن برنده شد اما ۷ ایالت برده‌دار جنوب که از پیش با عقاید لینکلن آشنا بودند جدایی خود را از ایالات متحده اعلام کردند (مارس ۱۸٦۱). و با اقدام نظامی او در فورت سومتر جنگ داخلی آغاز گردید. او طی جنگ داخلی به خوبی کشور را اداره کرد و در سراسر جنگ مانع اقدامات تند ژنرال‌ها و نظامیان شمالی علیه جنوبی‌ها می‌شد. او سخنران برجسته‌ای بود و سخنرانی اش در گتیسبورگ شهرت بسیاری در سراسر آمریکا به دست آورد. به آراء کابینهٔ خود چندان وقعی نمی‌گذاشت. در یک رأی گیری کابینه که ۷ وزیر کابینه به مسأله‌ای رأی منفی دادند و تنها لینکلن با آن موافق بود گفت «هفت آری، یک نه، آری‌ها اکثریت دارند». یک هفته پس از تسلیم ارتش جنوبی‌ها، هنگامی که لینکلن در تئآتر فورد واشنگتن مشغول تماشای تئاتر بود به ضرب گلولهٔ یک تروریست متعصب برده‌دار جنوبی به نام جان ویلک بوت زخمی شد و صبح روز بعد (۱۵ آوریل ۱۸٦۵) درگذشت.

لیور پول، لرد[1] (۱۸۲۸ — ۱۷۷۰)

نخست‌وزیر انگلستان. نام اصلی اش رابرت بنکز جنکینسون بود. او به مدت پانزده سال به طور مداوم نخست‌وزیر بود و در این عرصه تنها پیت و والپول با وی رقابت داشتند. سال ۱۷۹۰ به نامزدی توری‌ها به مجلس عوام راه یافت و بجز دورهٔ کوتاه چهارده ماههٔ ۷—۱۸۰٦ در تمامی سال‌های ۱۸۲۸— ۱۷۹۳ دارای پست‌های حساس بود. سال‌های ٤ — ۱۸۰۱ وزیر امور خارجه بود (و پیمان آمین را امضا کرد)؛ و سال‌های ٦ — ۱۸۰٤ و ۹— ۱۸۰۷ وزیر کشور بود. سال‌های ۱۲— ۱۸۰۹ وزیر جنگ بود. درپی ترور شدن پرسیوال در ماه مه ۱۸۱۲ نخست‌وزیر شد و تا فوریهٔ ۱۸۲۷ در این مقام باقی

1- Liverpool, Lord (Robert Banks Jenkinson).

ماند. یک حملهٔ مغزی فلج کننده در آن سال وی را به استعفا ناگزیر کرد. پیروزی بر ناپلئون در همین سال‌ها حاصل شد اما او نتوانست منافع کشور را به نحواحسن با استفاده از موقعیت به دست آمده تضمین کند. مخالفت‌های بعد از جنگ های ناپلئونی در داخل، عمدتاً متوجه **کاسلری** و **سیدماوث** وزیران خارجه و کشور بود.

لیوشائوچی[1] (۱۹۷۴ – ۱۸۹۸)

رئیس جمهوری چین. در خانوادهٔ دهقانی در هوآن زاده شد. دو سالی در مسکو تحصیل کرد (۱– ۱۹۲۰)، و برای سازماندهی کمونیست‌ها در شانگهای و کانتون به چین بازگشت. در ۱۹۲۷ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب شد و در جریان **راه پیمایی طولانی** کمیسر سیاسی شد و در ردیف نظریه‌پردازان برجستهٔ مارکسیسم قرار گرفت، و با استقرار جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹ معاون دبیرکل حزب شد. در آوریل ۱۹۵۹ به جای **مائو** رئیس جمهور چین شد، گرچه هنوز از نظر حزبی بعد از مائو بود اما رئیس کشور چین محسوب می شد. در ۱۹۶۶ در خلال **انقلاب فرهنگی** سمت‌های دولتی خود را از دست داد و به درجهٔ هشتم در ردهٔ حزبی تنزل کرد. او را به خاطر تأکیدی که بر اهمیت کارگر صنعتی می کرد مورد انتقاد شدید قرار می دادند، مائو بر اهمیت دهقانان در کشوری مثل چین پافشاری می نمود. همسر مائو ـ چیانگ چینگ ـ که از چهره‌های فعال انقلاب فرهنگی بود مرتباً لیوشائوچی و همسرش را مورد انتقاد قرار می داد. در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب در اکتبر ۱۹۶۸ به خیانت وارتداد متهم شد و گرچه قانوناً تا ۱۹۶۹ رئیس جمهور چین بود اما کمیته وی را از همهٔ مشاغل حزبی و دولتی برکنار نمود. مطبوعات چین در نوامبر ۱۹۷۴ خبر مرگ او را منتشر ساختند.

1- Liu Shao - Chi.

لیونز، ژوزف آلوسیوس[1] (۱۹۳۹ – ۱۸۷۹)

نخست‌وزیر استرالیا. در استانلی، تاسمانی زاده شد. عضو حزب کارگر وعضو مجمع تاسمانی شد (۱۹۰۹)، درجنبش کارگری دهۀ ۱۹۲۰ فعالیت کرد و به پارلمان فدرال راه یافت (۱۹۲۹). در دولت اسکولین مدت کوتاهی خدمت کرد اما همکارانش او را در مشی خود بسی محافظه‌کار یافتند. در ۱۹۳۱ از حزب کارگر جدا شد و به همراه گروهی «ناسیونالیست» حزب استرالیای متحد را بنا نهاد. این حزب در انتخابات دسامبر ۱۹۳۱ بیش از هر حزب دیگر موفق بود و لیونز از این‌تاریخ تا زمان مرگش، ۷ آوریل ۱۹۳۹ نخست‌وزیر استرالیا بود. درزمان‌روی کار آمدن او استرالیا دچار بحران اقتصادی بود و دولت او با موفقیت بحران را سپری ساخت گرچه این موفقیت مدیون بالا رفتن قیمت پشم و طلا در بازار جهانی بود و نه اقدامات اقتصادی دولت او. درژوئیۀ ۱۹۳۴ در برابر تهدید فزایندۀ میلیتاریسم ژاپن برنامۀ دفاعی سه ساله‌ای برای استرالیا تنظیم کرد.

لیوینگستن، دیوید[2] (۷۳ – ۱۸۱۳)

مکتشف و میسیونر اسکاتلندی. در لانارکشایر متولد شد. در کارخانۀ ریسندگی به کار پرداخت و با پولی که از مزدش ذخیره کرد به دانشگاه گلاسگو رفت و درجۀ دکترای پزشکی گرفت (۱۸۴۰). «جمعیت میسیونری لندن» وی را به بچواناالند اعزام کرد و او در آن دیار با بیماری و بردگی به پیکار پرداخت. سال‌های ۵۶– ۱۸۴۰ دریاچۀ نگامی، آبشار ویکتوریا و رود زامبزی را کشف کرد. سال‌های ۶۴ — ۱۸۵۸ در رأس هیأتی برای کشف

1- Lyons, Joseph Aloysius
2- Livingstone, David

شاخه‌های رود زامبری و نیز دریاچهٔ نیاسا فعالیت داشت. سال ۱۸۶۵ عازم کشف سرچشمهٔ نیل شد. تا پنج سال بعد کسی از او خبری نداشت. در اکتبر ۱۸۷۱ یک روزنامه‌نگار آمریکایی به نام استانلی او را در یوجی جی کنار دریاچهٔ تانگانیکا یافت. لیوینگستن به اکتشاف در افریقای مرکزی ادامه داد اما در مه ۱۸۷۳ در ایلالا (رودزیای شمالی) درگذشت. بومیان او را دوست داشتند و به او احترام زیادی می‌نهادند.



مائو تسه ـ دون[1] (۱۹۷۶ ـ ۱۸۹۳)

رهبر چین. در چائوچان، هونان، در یک خانوادهٔ دهقانی زاده شد. در چانگ شا درس خواند و هنگامی که در کتابخانهٔ دانشگاه پکن کار می کرد با مارکسیسم آشنا شد. او از بنیانگذاران حزب کمونیست چین بود. در ۱۹۲۱ این حزب ایجاد شد و مائو با توجه به نیاز جوامع آسیایی و چین کوشید مارکسیسم را با توجه به شرایط کشورهای غیرصنعتی ـ که جمعیت آن عمدتاً روستایی و دهقان اند ـ تعبیر و تعدیل نماید. او توجه را به جای آنکه به شهر و پرولتاریای شهری معطوف سازد متوجه دهقانان روستا کرد. با **چوئن لای** و **چوته** در مرز هونان یک پایگاه انقلاب ایجاد کرد و کوشید تا در سال های ٤ ـ ۱۹۳۱ در کیانگ سی جمهوری شورایی چین را مستقر سازد اما با شکست این نقشه ناچار به ترک هونان شد و به شنسی رفت و **راه پیمایی بزرگ** ۵ ـ ۱۹۳٤ نتیجهٔ تلاش او و همراهان در رویارو نشدن با ارتش **کومیندان** بود. در سال های اشغال چین توسط ژاپن (٤۵ ـ ۱۹۳۷) با کومیندان در مبارزه با اشغالگران همکاری کرد. سال های ٦ ـ ۱۹٤۵ علیه چیانکای شک به مبارزه پرداخت و در سال ۱۹٤۸ نبرد پارتیزانی را به جنگی کلاسیک و تمام عیار علیه کومیندان تبدیل نمود در اکتبر ۱۹٤۹ با اعلام تشکیل جمهوری خلق چین، مائو در رأس این جمهوری قرار گرفت. وی کوشید استقلال چین را از شوروی حفظ کند و با **خروشچف** رهبر شوروی در افتاد. در آوریل ۱۹۵۹ **لیوشائوچی** به جای وی در رأس دولت قرار گرفت و مائو با حفظ ریاست حزب، فعالیت های خود را بر

1- Mao Tse - Tung.

زمینه‌های ایدئولوژ یکی متمرکز ساخت. اختلاف او با لیوشائوچی برسر اولویت کارگران صنعتی (نظر لیو) یا دهقانان، سبب شد تا مائو دست به **انقلاب فرهنگی** بزند (۶ — ۱۹۶۵) و با این تمهید قدرت سیاسی خود را در سراسر کشور احیا و تثبیت نماید. ۵ سال آخر زندگی را بیشتر در انزوا گذرانید و چوئن لای امورکشور رااداره کرد. بانیکسون وکیسینجر دیدارکردومناسبات چین با غرب را یکسره بهبود بخشید. در همین سال‌ها بود که در کشمکش برسر جانشینی مائو، لین پیائو کشته شد و رادیکال‌های شانگهای — از جمله همسر مائو— بی اعتبار شدند و زمینهٔ به قدرت رسیدن **هواکوفنگ** فراهم شد.

مائوری‌ها [1]

در ۱۷۶۹ به هنگام نخستین دیدار ناخدا جیمز کوک از زلاندنو و کشف آن جزایر، بومیانی از نژاد قهوه‌ای و با منشأ پولینزی در زلاندنو سکونت داشتند که مائوری بودند. درگیری مهاجران سفید با بومیان مائوری در ۵— ۱۸۴۳ و نیز در ۷۰— ۱۸۶۰ منجر به کاهش جمعیت مائوری‌ها شد به حدی که تعدادشان در ۱۸۹۶ به ۴۵ هزار نفر رسید. در محاسبات آماری ۱۹۶۶ تعدادشان به ۲۰۱ هزار، و در ۱۹۷۱ به ۲۲۷ هزار نفر رسید که ۹ درصد کل جمعیت زلاندنو می‌شد. دولت‌های زلاندنو برخلاف پاره‌ای از دولت‌های سفیدپوست (مثلاً در رودزیای جنوبی و افریقای جنوبی) کوشیده‌اند جامعهٔ چند نژادی را تحمل کنند. در سدهٔ بیستم نیز جنبش احیای مائوری‌ها در زلاندنو رونق گرفته است. ابتکار مردانی نظیر سِر جیمز کارول (وزیر نیمه ایرلندی نیمه مائوری)؛ سِر مائویی پومیر (۱۹۳۰— ۱۸۷۶ پسر رئیس مائوری‌ها که در ۱۹۲۳ وزیر بهداری شد)؛ و سِر آپیرانا نگاتا (۱۹۵۰— ۱۸۷۴ طرفدار حفظ فرهنگ مائوری

1- Maoris.

و اصلاحات ارضی) در این زمینه قابل توجه است. قانون تعیین تکلیف زمین های بومیان (۱۹۲۹) برای نگاتا و «حزب مائوری جوان» او یک پیروزی بود چرا که به مائوری‌ها امکان می داد با راهنمایی فنی و مالی دولت، از زمین های خود بهره برداری کنند و با این وسیله به شکوفایی مائوری‌ها و برخورداری شان از حقوق مدنی و حفظ میراث فرهنگی شان کمک می کرد. نیروهای مائوری در هر دو جنگ جهانی در کنار متفقین جنگیدندو هنگ ۲۸ مائوری در نبرد کاسینو (۱۹٤٤) درخشش چشمگیری داشت.

مائو مائو[1]

یک سازمان مخفی در میان قبیلهٔ کیکویو در کنیا که در سال های ۵۲–۱۹٤۸ فعالیت داشت و با توسل به سنن باستانی قبیله می کوشید تا مَزَرعه داران سفیدپوست که مزارع کیکویو را غصب کرده بودند به قتل برساند. از ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ عملیات خشونت‌آمیز مائومائو آغاز گردید. مقام‌های کنیایی حالت فوق العاده اعلام کردند و کوشیدند با استفاده از نیروهای مسلح، جنبش را سرکوب کنند. در عملیات لاری در درهٔ لیفت در مارس ۱۹۵۳ بیش از ۸۰ نفر –که عمدتاً افریقایی بودند– کشته شدند و احساسات مردم علیه مائو مائو برانگیخته شد. درپایان ۱۹۵٤ جنبش تقریباً سرکوب شد اما حالت فوق العاده تا ۱۹٦۰ برجا ماند. گفته می شود بیش از ۱۱ هزار مائومائو کشته شدند. از نیروهای پلیس ۱٦۷ نفر، از اروپاییان (مزرعه داران) ٦۸ نفر، و از افریقاییان مخالف مائومائو ۱۸۰۰ نفر کشته شدند. جالب آنکه عمدهٔ تلفات مائومائو به دست بومیان بود تا توسط اروپاییان.

1- Mao Mao

ماتئوتی، ماجرای[1] (۱۹۲٤)

در دهم ژوئیهٔ ۱۹۲٤ جیاکومو ماتئوتی، سوسیالیست ۳۹ ساله و منتقد بی‌باک فاشیسم در رم ناپدید گردید. سه روز بعد جسد او را در ۱۲ مایلی شهر پیدا کردند. این جنایت، پارلمان را علیه فاشیست‌ها برانگیخت و امید می‌رفت **ویکتور امانوئل سوم** علیه **موسولینی** واکنش نشان داده دولت دموکراتیکی برسرکار آورد. شاه مداخله‌ای نکرد. تعدادی فاشیست دستگیر و پس از دو سال به زندان‌های خفیف محکوم شدند؛ در عوض موسولینی از این ماجرا برای منحل ساختن حزب سوسیالیست و سرکوب آزادی‌های سیاسی و برقراری سانسور استفاده نمود. ماتئوتی مشهورترین جانباختهٔ راه مبارزه با فاشیسم شد و در جنبش مقاومت سال‌های ۵–۱۹۳٤ «بریگادهای ماتئوتی» برپا شد. موسولینی همیشه می‌گفت از ترور ماتئوتی بی‌اطلاع بوده و کشته شدن او مانع انجام مقاصد فاشیست‌ها شده است. در ۱۹٤۷ طی یک تحقیق مجدد معلوم شد گروهی از افراطیون فاشیست به‌رغم خواست موسولینی دست به جنایت مذکور زده‌اند و شاید هم قصد کشتن او را نداشته‌اند اما ماتئوتی در اثر کتک‌کاری و ضربه‌های گروه کشته شده است.

ماتسو[2]

پنج جزیره به وسعت ۲۵ کیلومترمربع در فاصلهٔ ۱۵ کیلومتری ساحل چین و ۲۰۰ کیلومتری فرمز که قوای چیانکای شک به یاری آمریکا آنها را اشغال کرده و ضمیمهٔ تایوان نمودند.

1- Matteotti Affair. 2- Matsu.

ماجی ـ ماجی[1]

شورش مردم جنوب تانگانیکا علیه استعمارگران آلمان (۱۹۰۵). در زبان سواحیلی، ماجی به معنای آب است و چون شورشیان عقیده داشتند که آب، جنگجویان تانگانیکایی را در برابر گلوله رو بین‌تن می‌سازد، این جنبش به ماجی- ماجی معروف شد.

مارا، ژان پل[2] (۱۷۴۳-۹۳)

انقلابی فرانسوی. در نزدیکی نوشاتل چشم به جهان گشود. مادرش سویسی و پدرش اسپانیولی بود. مارا سفری طولانی به هلند و بریتانیا کرد و در کشور اخیر از دانشگاه سن‌آندریو درجهٔ دکترای پزشکی گرفت. به سیاست هم علاقمند شد و از هواداران جان ویلکس (۱۷۲۷ ــ ۹۷) سیاستمدار اصلاح‌طلب انگلیسی بود. دههٔ پیش از انقلاب فرانسه در پاریس به پزشکی اشتغال داشت. در ۱۷۸۹ نشریه «دوست مردم» را منتشر کرد و ضمن نفی حکومت موجود، خواهان اعمال دیکتاتوری به نام مردم شد. در سپتامبر ۱۷۹۲ که عضو کمیتهٔ مراقبت بود در کشتار گستردهٔ زندانیان پاریس نقش عمده‌ای داشت. او به هواداری از ژاکوبن‌ها جدال سختی با کنوانسیون زیر کنترل ژیروندن‌ها داشت. در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۷۹۳ توسط شارلوت کورده، جوان خوش سیما و اشرافی ۲۵ ساله که هوادار سلطنت بود، در حمام به قتل رسید.

مارتوف، جولیوس (۱۸۷۳-۱۹۲۳)

رهبر منشویک‌های روسیه (رجوع شود به منشویک‌ها)

1- Maji - Maji   2- Marat, Jean Paul

مارشال، جورج کاتلت[1] (۱۹۵۹ــ۱۸۸۰)

ژنرال ارتش و وزیر خارجهٔ آمریکا. در یونیون تاون، پنسیلوانیا زاده شد، در ۱۹۰۱ ازمؤسسهٔ نظامی ویرجینیا فارغ‌التحصیل شد. با درجهٔ سرهنگی در جنگ جهانی اول، در جبههٔ باختری جنگید و در نبرد سن‌میشل (۱۸ - ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸) رئیس عملیات ارتش یکم بود. در یکم سپتامبر ۱۹۳۹ رئیس ستاد نیروهای زمینی ارتش آمریکا شد و تا ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ در این سمت باقی بود و بنابراین مسئولیت گسترش نیروهای زمینی و برنامه‌ریزی نظامی ــ استراتژیک آمریکا در خلال جنگ جهانی دوم را برعهده داشت. در دسامبر ۱۹۴۵ به یک مأموریت دیپلماتیک (ناموفق) به چین اعزام شد او موفق به پایان دادن به جنگ داخلی چین نشد. در ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۴۷ از سوی **ترومن** وزیر امور خارجه شد و تا ۷ ژانویهٔ ۱۹۴۹ که **دین آچسن** جای وی را گرفت وزیر خارجه بود. سال‌های ۵۱ــ ۱۹۵۰ همزمان با **جنگ کره** وزیر دفاع بود. نام او با برنامهٔ بازسازی اروپا (**طرح مارشال**) همراه است. در محاصرهٔ برلین غربی، موضع قاطعی که غرب در برابر شوروی اتخاذ کرد تا حدی مدیون مارشال بود. مارشال در برپایی **ناتو** نیز نقشی قاطع داشت. او تنها ژنرال آمریکایی است که به مقام وزارت امور خارجه می رسید و تنها ژنرال جهان است که جایزهٔ صلح نوبل (۱۹۵۳) نصیب او شده است. این جایزه به خاطر تلاش او در بازسازی اروپای پس از جنگ به وی اعطا گردید.

مارشال، طرح[2]

ژنرال جورج مارشال در سخنرانی ۵ ژوئن ۱۹۴۷ در هاروارد، اعلام کرد که ایالات متحده حاضر است به منظور بازسازی اقتصادی اروپا کمک

1- Marshall, George Catlett

2- Marshall Plan.

مالی به کشورهای جنگ زده بفرستد مشروط برآنکه دولت های اروپایی، **خود** نخستین گام های در راه همکاری اقتصادی را بردارند. این طرح از سوی **بوین** و **بیدو**، وزیران خارجهٔ بریتانیا و فرانسه به گرمی استقبال شد اما **مولوتف** وزیر خارجهٔ شوروی درپی مشورت های طولانی، آنرا رد کرد (البته بعدها گفته شد که شوروی ها این طرح را رد نکردند اما ایالات متحده حاضر به همکاری اقتصادی با شوروی و بلوک شرق نبود). دولت های غربی طی کنفرانس های ژوئیهٔ ۱۹۴۷ و آوریل ۱۹۴۸ پاریس، **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** را دایر کردند. ۱۸ کشور اروپایی و کانادا و ایالات متحده در این سازمان عضویت داشتند. کمک های مارشال به ۱۷ میلیارد دلار بالغ شد و در سال های ۵۲—۱۹۴۸ از طریق **سازمان همکاری** و «اداره همکاری اقتصادی» آمریکا به اروپا تحویل گردید. این کمک ها بیش از هر عامل دیگری در توان بخشی اقتصاد اروپا و ترمیم ویرانی های جنگ مؤثر افتاد.

مارکس، کارل[1] (۸۳—۱۸۱۸)

انقلابی و فیلسوف آلمانی. او بنیانگذار کمونیسم و فلسفهٔ ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیکی است. ضمن آنکه اقتصاد سیاسی را به طرز علمی تحلیل کرده است. در تریر آلمان چشم به جهان گشود. سال ۱۸۳۵ دورهٔ دبیرستان را تمام کرد و در دانشگاه های بن و برلین به تحصیل فلسفهٔ مسلط آن روز یعنی فلسفهٔ هگل پرداخت. در طیف سیاسی در جناح چپ افراطی هگلیان جوان قرار می گرفت. در ۱۸۴۲ عضو هیأت تحریریهٔ «راینیش زایتونگ» و چندی بعد سردبیر آن می شود. و از روزنامه به عنوان ارگان دموکراسی انقلابی استفاده می کند. در جریان فعالیت های سیاسی، فلسفهٔ هگل را فلسفه ای نهایتاً سازشکار و ایدآلیستی می داند و با استفاده از معلومات اقتصادی و نیز فلسفهٔ مادی فوئرباخ به ماتریالیسم روی می آورد. با مشاهدهٔ

1- Marx, Karl

جنبش فعال کارگری — خاصه در سیلزی و پاریس— در ۱۸۴۴ دموکراسی انقلابی را رها می کند و به کمونیسم پرولتری روی می آورد. از این زمان به بعد به نقش تاریخی کارگران، نا گزیر بودن انقلاب و ضرورت اتحاد همهٔ کارگران جهان توجه می کند. همکاری او با فردریک انگلس نیز از همین زمان آغاز می شود. «دستنوشته های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴»، «خانوادهٔ مقدس» (۱۸۴۵)، «تزهایی دربارهٔ فوئرباخ» (۱۸۴۵)، «فقر فلسفه» (۱۸۴۷)،از آثاری است که تنهایی یا به همراه انگلس تدوین و منتشر کرده است. در ۱۸۴۷ مارکس در بروکسل اقامت گزید و به جمعیتی مخفی به نام جامعهٔ کمونیستی پیوست و به درخواست این جامعه، با انگلس «مانیفست کمونیست» را در ۱۸۴۸ نوشت. او با استفاده از دستاوردهای نظری در اقتصاد سیاسی انگلستان، نظریات سیاسی در فرانسه و آراء فلسفی در آلمان، و نیز دستاوردهای علمی در سایر زمینه ها فلسفهٔ خویش را تکمیل کرد. در مبارزات انقلابیون در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت داشت و به جرم خیانت تحت پیگرد پلیس قرار گرفت او به لندن رفت و بقیهٔ عمر را در آن شهر به سر برد. درپی انحلال جامعهٔ کمونیستی در ۱۸۵۲، مارکس فعالیت خود را برای ایجاد یک سازمان جهانی کارگری ادامه داد وبین‌الملل اول در ۱۸۶۴ برپا گردید. «مبارزات طبقاتی در فرانسه» (۱۸۵۰)، «هجدهم برومر لویی بناپارت» (۱۸۵۲)،«گروندریسه» (۱۸۵۹)،«جنگ داخلی در فرانسه» (۱۸۷۱)،«نقد برنامهٔ گوتا» (۱۸۷۵)، از دیگر آثاری است که مارکس در لندن به نگارش آنها پرداخته است. «سرمایه» که تحلیلی همه جانبه از اقتصاد سیاسی است جلد اول در ۱۸۶۷ در زمان حیات مارکس منتشر شد. جلدهای دوم و سوم «سرمایه» را انگلس در ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر ساخت. مارکس در سراسر دوران اقامت در لندن با فقر موحشی دست به گریبان بود و تنها با کمک های مالی دوستش انگلس و حق‌التحریر آثارش زندگی فقیرانه ای را سپری کرد. در ۱۸۸۳ در لندن درگذشت و در گورستان های‌گیت به خاک سپرده شد.

مارکُنی، رسوایی[1]

در تابستان ۱۹۱۲ دولت انگلستان به «کمپانی بریتانیایی مارکُنی» مأموریت داد تا شبکهٔ ایستگاه‌های رادیویی — که تمامی نقاط امپراتوری را زیر پوشش بگیرد— احداث کند. مدیرعامل کمپانی، برادر سِر روفوس ایساک، دادستان کل بود وچنین شایع شد که روفوس و سایر وزیران کابینه با اطلاع قبلی از این امر دست به خرید سهام شرکت مارکُنی زده‌اند. در ژوئن ۱۹۱۳ گزارش کمیتهٔ مخصوص رسیدگی مجلس عوام به این نتیجه رسید که روفوس، لُرد مورای از اِلی بانک (که قبلاً رئیس لیبرال های مجلس عوام بود)، و للوید جورج وزیر خزانه‌داری، سهامی از کمپانی آمریکایی — و نه انگلیسی— مارکُنی را خریده‌اند و بنابراین از هر سوءاستفاده‌ای تبرئه شدند. هم سرروفوس و هم للوید جورج استعفای خویش را به آسکویث دادند اما مورد قبول او واقع نشد.

مارکُنی، گوگلیلمو[2](۱۹۳۷ — ۱۸۷٤)

مخترع ایتالیایی. در بولونیا در خانواده‌ای ایرلندی تبار زاده شد. سال های ۱۹۰۰— ۱۸۹۵ در ایتالیا و انگلستان با تلگراف بی سیم آشنا شد و آزمایش هایی انجام داد و توانست علائمی را بین کورنوال— نیوفوندلند ردوبدل کند. شرکت وابسته به او در تجاری کردن تلگراف بی‌سیم و رادیو در سطحی گسترده نقش فعالی داشت.

1- Marconi Scandal.　2- Marconi, Guglielmo

مارمون، اگوست[1] (۱۸۵۲ – ۱۷۷۴)

ژنرال فرانسوی. او هم مانند ناپلئون افسر توپخانه بود. همراه ناپلئون به مصر و ایتالیا رفت. در ۲۶ سالگی ژنرال، و در ۳۰ سالگی مارشال شد. سال های ۱۰ – ۱۸۰۵ از طرف ناپلئون مأمور ادارهٔ دالماسی شد. سال ۱۸۰۸ عنوان دوک راگوسا (دوبروونیک کنونی) به وی داده شد. یک سال در ایالت های ایلبریان (در یوگسلاوی) فرماندار کل بود. در ۱۸۱۰ فرمانده کل قوای فرانسه در اسپانیا شد. در نبرد ۱۸۱٤ به خوبی جنگید اما بدون مشورت با امپراتور، پاریس را تسلیم متفقین کرد و راه سقوط ناپلئون را هموار نمود. در دورهٔ بازگشت سلطنت، ژنرال بوربون ها شد اما در فرانسه از هیچ محبوبیتی برخوردار نبود. در ۱۸۳۰ به خارج از فرانسه رفت و در وین اقامت گزید و مدتی معلم پسر ناپلئون، دوک رایشتات بود.

مارن، نبردهای[2]

رود مارن از شاخه های سِن که در حومهٔ پاریس به این رود می ریزد در جنگ جهانی اول صحنهٔ دو نبرد عظیم بود. عمق نفوذ آلمان ها در فرانسه نیز همین رودخانه بود: ۱) ۱۱ – ۵ سپتامبر ۱۹۱٤، **ژنرال ژوفر** در جبهه ای به درازای ۱۲۵ مایل دست به یک رشته عملیات مرتبط زد که بخشی از یک مانور کلی بود و مهاجمان آلمانی را ناچار ساخت ازپاریس دور شوند. اوج این عملیات ۹ سپتامبر آن سال بود؛ ۲) ۲۰ – ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۸، **لودوندروف** دست به آخرین تهاجم زد و آلمان ها توانستند از رود شاتو- تیری عبور کنند (۱۸ ژوئیه). هر دو نبرد نشانهٔ نقطهٔ عطفی در جنگ بود. عقب نشینی آلمان ها در ۱۹۱٤ نشان می داد که جنگ از حالت تحرکی به وضع فرسایشی در آمده و سرانجام، طرف های متخاصم در سنگرهایی روبروی یکدیگر میخکوب

1- Marmont . August 2- Marne , Battles of

شده‌اند. حملهٔ فوش در ۱۹۱۸ سرآغاز پیشروی قوای فرانسه- انگلیسی- آمریکایی بود و آلمان‌ها را در ۱۵ هفتهٔ بعد ناچار به تسلیم و عقد پیمان صلح کرد.

مازاریک، توماس گاریگ[1] (۱۹۳۷ - ۱۸۵۰)

نخستین رئیس جمهور چکسلواکی. در هودونین، مُراوی به دنیا آمد. پدرش درشکه‌ران بود. مازاریک در برنو، وین و لایپزیگ درس خواند و استاد فلسفهٔ دانشگاه چک در پراگ شد (۱۹۱٤ - ۱۸۸۲). سال‌های ۳ - ۱۸۹۱ و ۱٤ - ۱۹۰۷ سخنگوی مدافع ملت چک در پارلمان وین بود و خواهان وحدت تمامی گروه‌های اسلاو در باختر و جنوب، و وحدت چک‌ها و اسلوواک‌ها با کروات‌ها و صرب‌ها بود. در ۱۹۰۸ هنگامی که کروات‌ها در زاگرب (آگرام آن روز) به خیانت متهم شدند، مازاریک ثابت کرد که وزارت خارجهٔ اتریش با جعل اسنادی می‌خواهد رهبران سیاسی اقلیت‌های ملی در چارچوب امپراتوری را بد نام کند. در ۱۹۱٤ پرفسور مازاریک به لندن گریخت و شهرت او به عنوان یک دانشگاهی سبب شد تا بتواند خواست‌های ملت چک را به گوش دولتمردان و روزنامه‌نگاران برساند. او بر استقلال تمامی ملت‌های تشکیل دهندهٔ امپراتوری اتریش- هنگری تأکید می‌نمود. در مقام استادی دانشگاه و ریاست شورای ملی چک، فرصت مناسبی برای ابراز و ترویج عقاید خویش یافته بود و از اکتبر ۱۹۱٦ عقاید خود را خاصه در نشریهٔ «اروپای نوین» منتشر می‌کرد. در ۱۹۱۷ به روسیه رفت و لژیون چک را با شرکت زندانیان و اسیران جنگی تشکیل داد. و از راه سیبری به ایالات متحده رفت و توانست نظر مساعد وودرو ویلسون را به دنیای پس از جنگ جلب کند. در آنجا مورد حمایت گستردهٔ مهاجران چک و اسلواک قرار گرفت به

1- Masaryk, Tómaś Garrigue

حدی که دولت آمریکا وی را به عنوان رهبر یک دولت دوست در دول متفق به رسمیت شناخت (۳ سپتامبر ۱۹۱۸). در دسامبر ۱۹۱۸ به عنوان رئیس جمهور منتخب چکسلواکی به اروپا بازگشت. دو دوره رئیس جمهور بود و در ۱۹۳۵ به نفع بِنِش از این سمت کناره‌گیری کرد و ۲۱ ماه بعد درگذشت.

مازاریک، یان[1] (۱۹٤۸ – ۱۸۸٦)

وزیر خارجهٔ چکسلواکی. در پراگ متولد شد. پدرش **توماس مازاریک** رئیس جمهور چکسلواکی بود. یان در دانشگاه‌های وین و پراگ تحصیل نمود. مدتی کوتاه افسر ارتش امپراتوری اتریش- هنگری بود. در هیأت نمایندگی چکسلواکی به **کنفرانس صلح پاریس** دستیار برجستهٔ **بِنِش** به‌شمار می‌رفت. سال‌های ۳۸– ۱۹۲۵ سفیر چکسلواکی در لندن بود و درپی **قرارداد مونیخ** از سمت خویش استعفا کرد. در طول جنگ جهانی دوم وزیر خارجه و معاون نخست‌وزیر دولت در تبعید چکسلواکی بود (۵۰– ۱۹٤۱). با پایان گرفتن جنگ باز هم وزیر خارجه باقی ماند و در دولت ائتلافی **گوتوالد** انجام وظیفه کرد هر چند با وزیران کمونیست کابینه و سیاست هواداری از شوروی همدلی چندانی نشان نمی‌داد. با به دست‌گیری قدرت کامل توسط کمونیست‌ها در فوریهٔ ۱۹٤۸ وی در سمت خود ابقا شد اما در ۱۰ مارس همان سال از پنجرهٔ ساختمان وزارت خارجه به زیر افتاد و کشته شد. علت خودکشی او معلوم نشد.

مازینی، جیوسپ[2] (جوز په) (۷۲ – ۱۸۰۵)

پیشوای جمهوریخواهان ایتالیا. در جنوا متولد شد. پدرش پزشک بود. در

1- Masaryk, Jan 2- Mazzini , Giuseppe

دههٔ ۱۸۲۰ به جنبش کاربوناری پیوست. اما از توطئه های پراکنده و نامنظم این جنبش به ستوه آمده و جنبش انقلابی «ایتالیای جوان» را در مارس ۱۸۳۱ بنا نهاد. مازینی می کوشید از طریق «ایتالیای جوان» و برانگیختن قیام عمومی، وحدت ایتالیا را تحت یک نظام جمهوری تأمین کند و در ضمن شور میهن‌پرستی را در میان هموطنانش بالا ببرد. نقشهٔ او برای قیام ژوئن ۱۸۳۲ برهم ریخت زیرا حکومت پی مون تعدادی از رهبران جنبش را دستگیر کرد. مازینی سپس حرکت های پراکندهٔ «ایتالیای جوان» را محکوم کرد. و از مقر کارش در مارسی (و از ۱۸۳۷ در لندن) اندیشهٔ برادری مبتنی بر جمهوریت ملت ها را در «اروپای جوان» و متحد تبلیغ کرد و از اندیشه های فرقه گرایانه برحذر داشت، در ۱۸٤۸ برای مدت کوتاهی به قصد آزاد کردن میلان به ایتالیا بازگشت. در مارس ۱۸٤۹ در رأس یک گروه سه نفره که به منزلهٔ قوهٔ مجریهٔ جمهوری رم بود قرار گرفت. با سقوط این جمهوری به خارج رفت در حالی که اعتبار پیشین را نداشت و عده‌ای از هواداران جمهوریخواه او (به ویژه گاریبالدی)، هوادار وحدت ایتالیا به رهبری پادشاه پی مون شده بودند. مازینی از اندیشهٔ جمهوریخواهی اش عدول نکرد و دیگر تا پایان مرگش به طور علنی وارد ایتالیا نشد. گهگاه جهت اجرای نقشه هایی در اجرای جمهوری، مخفیانه به ایتالیا سفر می کرد. در ۱۸٦۸ در لوگانوی سویس در ۱۵ کیلومتری مرز ایتالیا اقامت گزید و در ۱۸۷۲ در هیأت یک انگلیسی و به طور ناشناس به پیزا آمد تا در آخرین لحظه های زندگی در میهن خود باشد. نفوذ افکار آزادیخواهانهٔ مازینی از مرزهای ایتالیا فراتر می رفت و توسط مهاجران به آمریکا تا اقصی نقاط این قاره گسترش می یافت.

مازنتا، نبرد[1]

در پی دیدار محرمانهٔ ناپلئون سوم با کاوور در پلومبیر طرح جنگی علیه

1- Magenta, Battle of

اتریش ریخته شد. جنگ در ٤ ژوئن ۱۸۵۹ در ماژنتا به پیروزی نیروهای مشترک فرانسه- پی‌مون بر اتریش منجر گردید. اتریش به لمباردی عقب نشست و سه هفته بعد درسولفرینو بار دیگر جنگ دو طرف آغاز شد.

ماژینو، خط[1]

در سال‌های ۳٤— ۱۸۲۹ در طول مرز خاوری فرانسه از لانگوی (نزدیک لوکزامبورگ) تا مرز سویس استحکامات دفاعی ـ نظامی احداث گردید. آندره ماژینو (۱۹۳۲— ۱۸۷۷) وزیر دفاع مبتکر این خط بود. اعتراض بلژیک سبب شد تا فرانسه، این خط را در طول مرز خود با بلژیک ادامه ندهد. بسیاری از افسران عالیرتبهٔ فرانسوی برآن بودند که با این خط، آلمان دیگر قادر به نفوذ و رخنه درآران نخواهد بود. آلمان نازی در مه ۱۹٤۰ با موفقیت با عبور از بلژیک خط ماژینو را بی اثر ساخت. در ۲۲ ژوئن ۱۹٤۰ که فرانسه پیمان متارکهٔ جنگی با آلمان را امضا کرد خط ماژینو جز در ناحیهٔ ساربروکن دست نخورده باقی مانده بود.

ماسی، وِنْسان[2] (۱۹٦۷ — ۱۸۸۷)

فرماندار کل کانادا. در تورنتو زاده شد. سال‌های ۳۰— ۱۹۲٦ نمایندهٔ سیاسی کانادا در واشنگتن بود. سال‌های ٤٦ — ۱۹۳۵ کمیسرعالی کانادا در لندن بود. در ۱۹٤۹ رئیس کمیسیون سلطنتی علم و هنر کانادا بود. در این سمت در مه ۱۹۵۱ با جمع‌آوری اطلاعاتی از همهٔ ایالت‌های کانادا، «گزارش ماسی» تهیه گردید و به دولت فدرال توصیه می کرد آموزش هنر را در دانشگاه‌های کانادا گسترش بخشد. در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۵۲ ونسان ماسی نخستین

1- Maginot Line.

1- Massey , Vincent

کانادایی — متولد کانادا— بود که فرماندار کل کانادا شد. تا ۱۹۵۹ در سمت فرماندار کل انجام وظیفه کرد.

ماسی، ویلیام فرگوسن[1] (۱۹۲۵ — ۱۸۵۶)

نخست‌وزیر زلاندنو. در اُلستر زاده شد در ۱۸۷۰ به زلاندنو مهاجرت کرد. در جزیرهٔ شمالی به مزرعه‌داری پرداخت. از ۱۸۹٤ تا زمان مرگ نمایندهٔ پارلمان بود. در آغاز، سخنگوی سیاسی جامعهٔ تولیدکنندگان خرده‌پای لبنیات بود. سال‌های ۱۲— ۱۹۰۳ رهبر اپوزیسیون ضد کارگری، و از ژوئیهٔ ۱۹۱۲ تا مه ۱۹۲۵ نخست‌وزیر بود. او از بنیانگذاران «حزب اصلاح» (محافظه‌کار) بود که مدافع جامعهٔ کشاورزی جزیرهٔ شمالی به‌شمار می‌رفت. از مهم‌ترین اصلاحات او تبدیل همهٔ زمین‌های اجاره‌ای به زمین‌های آزاد بود (۱۹۱۲). از اوت ۱۹۱۵ تا اوت ۱۹۱۹ ماسی در رأس کابینهٔ ائتلافی زمان جنگ بود و از آن پس بار دیگر در رأس «حزب اصلاح» به نخست‌وزیری ادامه داد و در انتخابات ۱۹۱۹ و ۱۹۲۲ حائز اکثریت گردید. او از حامیان پروپا قرص ایدآل امپراتوری و موافق همکاری با کابینهٔ جنگی ۱۹۱۷ انگلستان بود و بر تحکیم پیوندهای ناوی و دریایی لندن با دومینیون‌ها تأکید می‌نمود. با برپایی **جامعهٔ ملل** موافقت نداشت گرچه هم او زلاندنو را به عضویت جامعه در آورد. ماسی با نظام سرپرستی (قیمومت) نیز موافق نبود.

ماشل، سامورا (۸۶ — ۱۹۳۳)

رئیس جمهور موزامبیک. در گازا در یک خانوادهٔ روستایی به دنیا آمد. از قبیلهٔ تسونگا بود. گازا در ۱۵۹۰ توسط استعمارگران پرتغالی اشغال شد. در

1- Massey, William Fer g uson

۱۹٦۰ در الجزایر تعلیمات نظامی دید و در بنیادگذاری **فرلیمو** شرکت داشت (۲۵ ژوئن ۱۹٦۲). از ۲۵ سپتامبر ۱۹٦۵ در مبارزهٔ مسلحانهٔ علیه استعمار پرتغال فعال بود. با کشته شدن ادوارد دوموندلان نخستین رهبر فرلیمو به جای وی انتخاب گردید (۳ فوریهٔ ۱۹٦۹). او از سال ۱۹٦٦ مسئول و بنیانگذار نیروهای آزادی‌بخش مردمی شد. و به جای سازمان‌های قبیله‌ای- فئودالی، کمیته‌های مردمی را سازمان داد.

درپی سقوط حکومت فاشیستی درپرتغال و «انقلاب گل میخک» ماشل به مذاکره با سوارش وزیر خارجه پرداخت و در ۱۹۷۵ درپی اعلام استقلال جمهوری موزامبیک به ریاست جمهوری کشور برگزیده شد. در مارس ۱۹۸٤ **پیمان نکوماتی** را با جمهوری افریقای جنوبی منعقد کرد و دو دولت متعهد شدند از حمایت مخالفان سیاسی یکدیگر دست بردارند.

در ۱۹۸٦ درپی سقوط هواپیما در فضای افریقای جنوبی، سامورا ماشل کشته شد و یوآکیم **چیسانو** به جای وی به ریاست جمهوری برگزیده شد.

مافیلیندو[1]

اندونزی در اجرای سیاست همکاری‌های منطقه‌ای خواهان برپایی کنفدراسیونی شامل مالایا، فیلیپین و اندونزی به نام مافیلیندو بود. با برپایی فدراسیون مالزی در ۱٦ سپتامبر ۱۹٦۳ و مخالفت انگلستان و آمریکا با پیشنهاد اندونزی، طرح مافیلیندو نیز به فراموشی سپرده شد.

ماکائو[2]

مستعمرهٔ پرتغال در آسیا شامل شبه جزیرهٔ ماکائو در خاک اصلی چین و

1- Maphilindo. 2- Macao.

دو جزیرهٔ نزدیک به آن. این منطقه در دهانهٔ رود کانتون در باختر هنگ کنگ قرار گرفته و ۱۰ کیلومترمربع مساحت و ۲۰۰ هزار جمعیت دارد. به موجب پیمان یکم دسامبر ۱۸۸۷ دولت چین آنجا را به پرتغال واگذار کرده بود.

ماکاری، لاکلان[1] (۱۸۲۴ - ۱۷۶۰)

از مقام‌های مستعمراتی بریتانیا. خدمت نظامی را در هند انجام داد و با هنگ تحت فرمانش به نیوسوث ویلز (استرالیا) اعزام گردید و در ۱۸۰۹ فرماندار نیوسوث ویلز شد. ۱۲ سال در این مقام باقی ماند و کوشید تا این قانون جزایی انگلستان را ــ که به موجب آن گناهکاران به نیوسوث ویلز تبعید می‌شدند ــ ملغی سازد. در زمان او سیدنی به صورت شهری درآمد. و شهر بانتهرست در ایالت احداث گردید و جاده‌هایی کشیده شد. دادگاه‌های مدنی و بانک ها بنا شدند وقوانین ایالت را به منظور برابری اجتماعی تبعیدیان سابق و مهاجران آزاد اصلاح کرد.

ماکاریوس سوم، اسقف[2] (۷۷ - ۱۹۱۳)

رئیس جمهور قبرس. در آنوپانایا نزدیک پافوس در خانوادهٔ دهقانی به دنیا آمد. نام او میخائیل کریستودولوس بود. در دانشگاه آتن الهیات خواند. در ۱۹۴۶ کشیش شد. سپس به ماساچوستس رفت تا به تحصیل الهیات و جامعه‌شناسی بپردازد. در ۱۹۴۸ اسقف کیتیوم شد و دو سال بعد رئیس کلیسای قبرس شد ونام ماکاریوس (آمرزیده شده) را برای خود برگزید و نقش سنتی اِتنارک ــ رهبر سیاسی و دینی مردم خود ــ را پذیرفت. در این نقش

1- Macquarie, Lachlan. 2- Makarios III, Archbishop

جان تازه‌ای در جنبش **اِنوزیس** دمید. مقام‌های بریتانیایی قبرس وی را رهبر اِ.او.کا می دانستند. به همین جرم در مارس ۱۹۵۹ دستگیر و به سیشلز تبعید گردید. بقیهٔ عمر را با مسأله قبرس دست به گریبان بود. در برپایی جمهوری قبرس فعالیت زیادی کرد و در ۱٤ دسامبر ۱۹۵۹ نخستین رئیس جمهور کشور شد و از ۱٦ اوت ۱۹٦۰ رسماً قدرت را به دست گرفت. از چند حادثهٔ سوءقصد سالم جست. سوءقصدکنندگان از افراطیون قبرسی و خواهان الحاق قبرس به یونان بودند. در مارس ۱۹۷۰ هلیکوپتر شخصی اش در نیکوزیا هدف قرار گرفت اما خود وی جان سالم به در برد. در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۷٤ افسران یونانی و گارد ملی قبرس با هواپیما و زرهپوش به کاخ وی حمله بردند و ماکاریوس بناچار ۵ ماهی را در تبعید گذراند. درپی اشغال بخشی از قبرس توسط ترکیه، به قبرس بازگشت اما نتوانست تفوق یونانی را بر جزیره تحمیل کند. در ۱۹۷۷ در بازگشت از لندن به نیکوزیا دچار حملهٔ قلبی شد در ۳ اوت درگذشت.

ماکسیمیلیان[1] (۱۸۳۲ – ٦۷)

آرشیدوک اتریش و امپراتور مکزیک. او برادر امپراتور اتریش **فرانسوا ژوزف** بود. ابتدا فرماندار لمباردی- ونیز شد (۱۸۵۷)، اما نتوانست لمباردی را از خطر تصرف توسط قوای مشترک فرانسه- پی‌مون برهاند (۱۸۵۹) و پس از برکناری، به کاخ خویش در میرامار (تریست) رفت و به مطالعهٔ گیاه‌شناسی پرداخت. در ۱۸٦۳ اغوا شد تا امپراتوری مکزیک را تحت حمایت **ناپلئون سوم** بپذیرد. او به مکزیکوسیتی رفت و حکومتی برمبنای طرفداری از کلیسای کاتولیک را آغاز نمود. او وابسته به فرانسویان بود و اتکای محلی نداشت و هنگامی که ناپلئون سوم زیر فشار آمریکا در مارس ۱۸٦۷ قوای فرانسوی را از مکزیک خارج ساخت ماکسیمیلیان به اسارت «لیبرال های» مکزیکی به

1- Maximilian.

رهبری خوارز درآمد و در ۱۹ ژوئن ۱۸۶۷ در کراتارو تیرباران گردید.

ماکماهون، پاتریس[1] (۹۳-۱۸۰۸)

رئیس جمهور فرانسه (۹-۱۸۷۳). او از اعقاب یک نظامی ایرلندی بود که در ۱۶۸۸ مقیم فرانسه شده بود. ماکماهون در زمان شارل دهم به ارتش فرانسه پیوست و در الجزایر خدمت کرد. او قلباً هوادار بوربون‌ها بود. در جنگ کریمه در ۱۸۵۵ با تسخیر دژ مالاکف به شهرت رسید. و در همان سال در نبرد ماژنتا فاتح شد. مدتی فرماندار الجزایر بود. سپس در ۱۸۷۰ به فرانسه بازگشت در نبرد وُرث شکست خورد و درسدان زخمی شد. نیروهای تحت فرماندهی او بیرحمانه کمون پاریس را سرکوب کردند. دو سال بعد با رأی مجمعی - عمدتاً از سلطنت‌طلبان- به ریاست جمهوری انتخاب گردید اما قصدش احیای سلطنت بود. در ۱۶ مه ۱۸۷۷ نخست‌وزیر را برکنار کرد و مجلس ملی را منحل نمود و دستور انتخابات جدیدی را صادر کرد اما سلطنت‌طلبان به‌رغم میل او در آن انتخابات موفق نبودند. در ژانویهٔ ۱۸۷۹ از ریاست جمهوری استعفا کرد و ژول گِروی جای وی را گرفت.

مالاتستا، انریکو[1] (۱۹۳۲-۱۸۵۳)

آنارشیست ایتالیایی. در یک خانوادهٔ متمکن در کامپانیا زاده شد. در دانشگاه ناپل به تحصیل پزشکی پرداخت. به سبب عقاید حاد آنارشیستی و ایجاد ناآرامی از دانشگاه اخراج گردید. با دست شستن از ثروت شخصی و خانوادگی در پایتخت‌های اروپا مکانیک برق شد. به خاطر فرارهای متعددش

1-Macmahon, Patrice 2- Malatesta Enrico

از زندان‌های ایتالیا، به صورت افسانهٔ چپ اروپا درآمد. در سال‌های ۱۳ــ ۱۹۰۰ در لندن به تبلیغ آنارشیسم پرداخت. به خاطر تماس با آنارشیست‌های «خیابان سیدنی» (که در ۱۹۱۱ سه پلیس را کشته بودند) دولت انگلیس می‌خواست وی را از کشور اخراج کند که موفق نشد. در سال‌های آخر عمرش به ایتالیا برگشت و هرچند با رژیم فاشیستی موسولینی هماهنگی‌ای نداشت اما موسولینی مانع اقامت وی در ایتالیا نشد شاید بدان دلیل که خود وی در جوانی، آرمان‌های انقلابی مالاتستا را محترم می‌شمرد.

مالاکا، تنگه

آبراهه‌ای به درازای ۶۰۰ مایل که شبه جزیرهٔ مالایا را از جزیرهٔ سوماترا جدا می‌کند. تنگ‌ترین نقطهٔ آبراهه ۲۱ مایل است. این تنگه از نظر استراتژی یکی اهمیت فراوان دارد چرا که راه ارتباطی نفت خلیج‌فارس به ژاپن، و راه ارتباطی ناوگان شوروی به اقیانوس هند است. دو دولت اندونزی و مالزی که در دو سوی تنگهٔ مالاکا هستند هریک مرز دریایی خود را ۱۲ کیلومتر اعلام کرده‌اند که در صورتی که بخواهند این حرف را جدی بگیرند هیچ کشتی خارجی حق عبور از تنگه را نخواهد داشت چون آبهای تنگه جزو آبهای داخلی دو کشور است.

مالاگاشی، جمهوری[1]

جمهوری مالاگاشی، در جزیرهٔ ماداگاسگار واقع در اقیانوس هند نزدیک سواحل جنوبی افریقا. مساحت آن ۵۸۷۰۴۱ کیلومترمربع، جمعیت ۹ میلیون

1- Malagasy Republic.

نفر، پایتخت تاناناریو. در ۱۵۰۰ میلادی که دیاث جهانگرد پرتغالی جزیره را کشف کرد آنرا ماداگاسکار نامید زیرا آنرا با مگادیشیو در ساحل شمالی افریقا اشتباه گرفته بود. از ۱۸۸۵ جزیره مستعمرهٔ فرانسه شد و در ۱٤ اکتبر ۱۹۵۸ خودمختار و عضو جامعهٔ فرانسه شد. در ٤ آوریل ۱۹٦۰ به استقلال کامل دست یافت. مجمع ملی و سنا برروی هم قوهٔ قانونگذاری جمهوری اند. حزب سوسیال دموکرات به رهبری فیلیبرت تسیرانانا (رئیس جمهور) در ۱۹٦۵ با کسب اکثریت، حزب حاکم کشور شد. «اتحاد اجتماعی و دموکراتیک مالاگاشی» حزب مهم دیگر کشور است. قوهٔ اجرایی در دست رئیس جمهور است که رئیس دولت نیز هست و توسط کالج انتخاباتی (متشکل از نمایندگان سنا و مجمع ملی، و نمایندگان مقام‌های محلی) برای ۷ سال برگزیده می‌شود. تسیرانانا در ۱۹۷۲ برای سومین بار به این سمت برگزیده شد.

مالان، دانیل فرانسوا[1] (۱۹۵۹ – ۱۸۷٤)

نخست‌وزیر افریقای جنوبی. در ریبک واقع در کیپ به دنیا آمد. در دانشگاه‌های استلن‌بوش و اوترشت به تحصیل پرداخت. در «کلیسای اصلاح شدهٔ هلند» در افریقای جنوبی به موعظه اشتغال ورزید (۱۵ – ۱۹۰۵). باورهای کالوینیستی او همراه با گرایش‌های میهنی بوئری وی را متقاعد کرد که برگزیدهٔ خداست و قهرمان ناسیونالیسم آفریکانرها شد. ابتدا در روزنامه‌اش (Die Burger)، و از ۱۹۱۸ به بعد به عنوان نمایندهٔ پارلمان به ترویج عقاید سیاسی خود پرداخت. سال‌های ۳۳ – ۱۹۲٤ در کابینهٔ ائتلافی هرتزوگ شرکت داشت. با اقدام‌های او آفریکانر زبان رسمی شد و کوشید تا اقلیت هندی افریقای جنوبی را به هندوستان بازگرداند. سال‌های ۹ – ۱۹۳٤ و

1- Malan, Daniel Francois

۴۸ — ۱۹۴۰ رهبر اپوزیسیون بود. با گرایش بین‌المللی اسموتس و شرکت افریقای جنوبی در جنگ جهانی دوم مخالفت می ورزید. پیروزی انتخاباتی حزب ناسیونالیست در مه ۱۹۴۸ مالان را به نخست‌وزیری رسانید (۳ ژوئن)، وتا ۱۹۵۴ درسمت خودباقی ماندوسپس استریدام (یا استری دم) جای وی را گرفت. سیاست جدایی نژادی رااودرافریقای جنوبی معمول کردو باتعیین رسمی آپارتاید به‌عنوان سیاست دولت، افریقای جنوبی رابه‌مناطق سفیدپوست‌نشین، سیاه‌پوست‌نشین و رنگین‌پوست‌نشین تقسیم کرد. در ۲۰ مارس ۱۹۵۲ دیوان عالی افریقای جنوبی سیاست نژادی مالان را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد. با این وضع مالان طی قانونی، دادگاه عالی را نیز در کنترل دولت و حزب گرفت تا مطمئن شود که سیاست جدایی نژادی — که با خواست خدا و به دست او انجام می‌شد— ادامه خواهد یافت. چهار سال پس از کناره گیری از سیاست در استلن‌بوش درگذشت.

مالاوی [1]

جمهوری افریقایی مالاوی ما بین کشورهای تانزانیا، موزامبیک و زامبیا واقع شده و به دریا راه ندارد. مساحت ۱۱۸۴۸۴ کیلومترمربع، جمعیت ۷ میلیون نفر، پایتخت: سومبا و لیلونگ‌وه. مالاوی که به نام نیاسالند تحت‌الحمایهٔ بریتانیا بود در ژوییهٔ ۱۹۶۴ به استقلال رسید و عضو کشورهای مشترک‌المنافع است. رئیس جمهور مادام‌العمر این کشور، دکتر هستینگز باندا سیاستی میانه‌رو و محتاطانه را نسبت به افریقای جنوبی تعقیب می کند. وی رهبر حزب کنگره است که حزب حاکم کشور محسوب می شود. باندا نخستین رهبر افریقایی است که از افریقای جنوبی دیدار کرد (۱۹۶۷) و خشم سازمان وحدت افریقا را به این موضوع برانگیخت.

1- Malawi.

مالایا [1]

شبه جزیرهٔ مالایا یکی از اجزاء تشکیل دهندهٔ فدراسیون مالزی است. مهاجرنشین های انگلیسی در ۱۷۸٦ در پنانگ مستقر شدند. سنگاپور و سایر مهاجرنشین های جنوب شبه جزیره در اوایل سده ۲۰ دایر شدند، و مناطق دوردست تر شمالی بین سال های ۱۸۷٤ و ۱۹۰۰ تحت الحمایهٔ انگلستان شدند. شبه جزیرهٔ مالایا از نظر کائوچو و قلع بسیار غنی است. از نظر اداری در سال های ۱۹٤٦ — ۱۸٦۷ مستعمرهٔ بریتانیا بود و شامل تعدادی مهاجرنشین در شبه جزیره و جزایری در مرز تایلند می شد. ژاپن در سال های ۵ — ۱۹٤۲ مالایا را اشغال کرد و این امر بر رشد احساسات ناسیونالیستی مردم افزود. ابتدا در ۱۹٤٦ «اتحاد مالایا» ایجاد گردید اما به سبب وجود تمرکز شدید اداری و بقایای سنن استعماری، مقبولیتی نیافت. از این رو در ۱۹٤۸ «فدراسیون مالایا» ایجاد شد و جُهره، پرلیس، کداه، کلانتان، لابوان، مالاکا، نگری سمبیلان، پنانگ سلانگور و ترنگانو را در برگرفت. سنگاپور در سال های ٦۳ — ۱۹٤٦ وضعیت خاصی داشت.سپس در ۱۹٦۵ مستقل گردید. اقلیت چینی از سلطهٔ مالایا بر فدراسیون ناراضی بودند و از توزیع ناعادلانهٔ غذا شکوه می کردند. کمونیست ها جنگ پارتیزانی به راه انداختند که ده سال ادامه یافت و وضعیت فوق العاده ای در کشور اعلام شد. در همان زمان فدراسیون به استقلال کامل دست یافت و عضو جامعهٔ مشترک المنافع گردید (۳۱ اوت ۱۹۵۷). در ۱۹٦۳ نام فدراسیون به مالزی تغییر یافت.

مالایا، وضع فوق العاده [2]

با تشدید حملات پارتیزان های کمونیست مالایا به بزرگ مالکان و

1- Malaya. 2- Malaya Emergency.

صاحبان کشتگاه‌های عظیم کائوچو، در ژوئن ۱۹٤۸ دولت استعماری انگلستان وضع فوق‌العاده اعلام کرد. «ارتش رهایی‌بخش نژادهای مالایا» به رهبری چن پینگ به یاری شبکهٔ عظیم تدارکاتی «مین یوئن» منافع انگلستان را به خطر انداخته بود. از استرالیا، زلاندنو، افریقای خاوری و فیجی نیروهایی به یاری حکومت محلی بریتانیا اعزام شدند. نبرد «جنگل» در سال‌های ۳ــ ۱۹۵۰ به اوج خود رسید و تا ۱۹۶۰ رسماً پایان نیافت. ژنرال سر هارولد بریگز در سال‌های ۲ــ ۱۹۵۱ و ژنرال سر جرالد تِمپلر در ٤ ــ ۱۹۵۲ مقاومت در برابر پارتیزان‌ها را سازماندهی کردند. ارتش رهایی‌بخش به دلایل متعدد با شکست روبرو گردید: انگلستان از هلیکوپتر و نیروهای مخصوص نبرد پارتیزانی در جنگل استفادهٔ گسترده‌ای کرد؛ «روستاهای تازه‌ای» ایجاد شد و مردم در آنها اسکان یافتند تا پلیس بهتر بتواند مراقب اوضاع باشد؛ طرح استقلال مالایا به فوریت در دستور کار قرار گرفت؛ و ارتش آزادی‌بخش نتوانست اکثریت مردم خاصه غیرچینی‌ها را متقاعد کند که حکومت کمونیستی به سود آنهاست؛ و سرانجام، نظارت دولت بر خریدوفروش خواروبار و مواد غذایی و قطع خطوط تدارکاتی ارتش رهایی‌بخش.

مالت[1]

کشوری در حاشیهٔ جنوبی دریای مدیترانه در جزیره‌ای به همین نام. مساحت ۳۱۶ کیلومترمربع، جمعیت نیم میلیون نفر، مرکز: والتا. امپراتور شارل پنجم این جزیره را در ۱۵۲۰ به شوالیه‌های سن‌ژان اورشلیم داد و آنان در جزیره استحکاماتی بنا کردند. بناپارت در ۱۷۹۸ مالت را تصرف کرد. در ۱۸۰۰ به دنبال محاصرهٔ دریایی جزیره توسط انگلیسی‌ها، مالت به تصرف انگلستان درآمد. به موجب **پیمان آمین** بریتانیا تعهد کرد جزیره را به شوالیه‌ها

1- Malta.

برگرداند. اما در این کار قصور ورزید و سرانجام آنجا را مستعمرهٔ خود ساخت. مالت پایگاه عمدهٔ بریتانیا در مدیترانه شد. در ۱۹۲۱ مجلس قانونگذاری مالت کار خود را شروع کرد. کلیسای کاتولیک با حاکمان انگلیسی جزیره میانهٔ خوشی نداشت. در زمان زمامداری فاشیست‌ها بر ایتالیا، موسولینی خواهان ادغام مالت در ایتالیا شد. قانون اساسی مالت سه بار معوق ماند. بین سال‌های ۱۹٤۰ تا ۱۹٤۳ مالت شدیداً در معرض بمباران‌های هوایی آلمان و ایتالیا بود. در ۱۹٤۷ مالت دارای حکومت خودمختار شد اما اقتصاد جزیره که وابسته به وجود پایگاه‌های انگلیسی بود در ۱۹۷۵ دچار بحران گردید. در ۲۱ سپتامبر ۱۹٦٤ مالت به استقلال کامل دست یافت. حزب کارگر به رهبری دام مینتوف در برابر دریافت کمک‌های مالی از ناتو متعهد شد که هیچ گونه امتیازی در مورد استفاده از پایگاه‌های دریایی مالت به دول عضو پیمان ورشو داده نشود. مالت عضو جرگهٔ مشترک‌المنافع است و به دلیل دریافت کمک‌های مالی از لیبی در دههٔ ۱۹۸۰ مناسبات نزدیکی با این کشور برقرار کرده است.

مالتوس، توماس رابرت[1] (۱۸۳٤ ــ ۱۷٦٦)

اقتصاددان شهیر انگلیسی. در شهر ساری چشم به جهان گشود. در ۱۷۹۷ کشیش شد. در ۱۷۹۸ کتاب «مقاله‌ای دربارهٔ اصل جمعیت و تأثیراتش بر پیشرفت آیندهٔ جامعه» را بدون ذکر نام خویش انتشار داد. در آن کتاب استدلال کرد که جمعیت با تصاعد هندسی، و غذا با تصاعد عددی افزایش می‌یابد. در نتیجه زمانی فرامی‌رسد که میزان جمعیت از میزان خوارو بار و مواد غذایی برروی کرهٔ زمین زیادتر می‌شود. جنگ، فقر، و جنایت‌ها از عوامل کنترل جمعیت‌اند و بنابراین عواملی مثبت به‌شمار می‌روند. باید دستمزدها تا حداقل سطح معیشت پایین بیاید و مانع از توالد و تناسل سریع طبقهٔ کارگر

1- Malthus, Thomas Robert

شود. این تئوری با آنکه از طرف اقتصاددانان مکاتب مختلف رد شد اما بر نظریات علمی سدهٔ ۱۹ تأثیر فراوانی برجای نهاد. مالتوس نیز بعدها در هایلی بری، در کالج هند شرقی به تدریس اقتصاد پرداخت. لازم به تذکر است که مالتوس نظریهٔ جمعیتی خود را از یک مؤلف دیگر انگلیسی به نام تاون سند، بدون ذکر نام وی اقتباس کرده بود.

مالزی[1]

فدراسیون مالزی در فاصلهٔ دریای چین و اقیانوس هند واقع شده و با اندونزی، و تایلند هم مرز است مساحت آن ۳۲۹۷۴۹ کیلومترمربع و جمعیت ۱۴ میلیون، پایتخت: کوالالامپور. فدراسیون مالزی عضو کشورهای مشترک‌المنافع است. این فدراسیون در ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۳ با شرکت **مالایا**، صباح (یا **بورنئوی شمالی انگلیس**)، و ساراواک تشکیل شد. سنگاپور نیز به فدراسیون پیوست اما در اوت ۱۹۶۵ جدا شد. دریای چین، مالزی باختری را از مالزی خاوری (صباح و ساراواک) جدا می سازد. اندونزی در زمان **سوکارنو** با برپایی این فدراسیون مخالفت ورزید و از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ که سوکارنو سیاست **رویارویی** را در پیش گرفت بین دو کشور تنش و زدوخورد برقرار بود. فیلیپین نیز که در ۱۹۶۸ مدعی حاکمیت بر بورنئوی شمالی بود رابطهٔ خوبی با فدراسیون نداشت. منابع قلع و کائوچوی فدراسیون آنقدر غنی است که این کشور را از نظر سطح زندگی در میان کشورهای آسیای جنوبی ممتاز ساخته است. اقلیت چینی که از قدرت زیاده از حد **تانکو عبدالرحمان** اولین نخست‌وزیر فدراسیون نگران بود، از یکسو، و ترس مالایایی ها از اینکه دولت جدید نتواند از منافع مردم مالایا در برابر تجار قدرتمند چینی تبار جلوگیری کند از سوی دیگر، به آشوب هایی منجر شد که از مه ۱۹۶۹ تا فوریهٔ ۱۹۷۱ باعث

1- Malaysia.

تعلیق قانون اساسی گردید.

مالک، شارل حبیب

دولتمرد لبنانی. در ۱۹۲۰ متولد شد. در دانشگاه آمریکایی بیروت تحصیل کرد مدتی استاد فلسفهٔ این دانشگاه شد. سپس وزیرمختار لبنان در ایالات متحده (۵۳–۱۹٤۵) وپس از آن سفیر این کشور شد. مالک از امضاکنندگان منشور **ملل متحد** است. مدتی وزیر خارجهٔ لبنان بود (۸–۱۹۵۷) و در این سمت مدافع **دکترین آیزنهاور** خاصه در خاورمیانه بود. در ۱۹۵۸ رئیس **مجمع عمومی** سازمان ملل شد.

مالنکف، گرگوری ماکسیمیلیانوویچ[1] (۱۹۸٦–۱۹۰۲)

رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی. در ۸ ژانویهٔ ۱۹۰۲ به دنیا آمد. در خلال جنگ داخلی در ارتش سرخ با ضد انقلاب جنگید. در ۱۹۲۰ به حزب کمونیست پیوست. در مدرسهٔ عالی مسکو درس خواند در آنجا دبیر دانشجویان کمونیست شد. از ۱۹۲۵ جزو کارکنان دفتر **استالین** بود و با کمیتهٔ مرکزی حزب کار می‌کرد. در جنگ جهانی دوم به عضویت کابینهٔ جنگی در آمد. سایر اعضای کابینه استالین، بریا، مولوتف وژدانف بودند. مسئولیت تولید تانک و هواپیمای جنگی با او بود. با درگذشت استالین در ۱۹۵۳ مالنکف به جای او رئیس شورای وزیران شد. در فوریهٔ ۱۹۵۵ از این سمت استعفا داد. سپس وزیر برق و معاون شورای وزیران شد. و**بولگانین** به جای وی رئیس

1- Malenkov , Gregory Maximilianovich

شورای وزیران شد. در ژوئیهٔ ۱۹۵۷ از همهٔ پست‌های خود و نیز عضویت پرزیدیوم و کمیتهٔ مرکزی اخراج گردید. اتهام او تلاش در برپایی یک «باند ضد حزبی» بود.

ماندلا، نلسون [1]

رهبر ناسیونالیست‌های افریقای جنوبی. در ۱۹۱۸ به دنیا آمد. پدرش رئیس قبیله بود. ماندلا در دانشگاه ژهانسبورگ به تحصیل حقوق پرداخت و در ۱۹۵۳ در مخالفت با آپارتاید به عضویت «کنگرهٔ ملی افریقا» در آمد. در دههٔ ۱۹۵۰ به تمامی نقاط افریقای جنوبی سفر کرد و آرمان خویش را در مورد تشکیل جامعه‌ای آزاد، غیرنژادی و دموکراتیک تبلیغ نمود. در سال ۱۹۶۱ کنگرهٔ ملی افریقا منحل اعلام شد و ماندلا در نوامبر ۱۹۶۲ به پنج سال زندان محکوم گردید اما پیش از پایان یافتن دورهٔ زندانش بر طبق «قانون سرکوب کمونیست‌ها» و طی محاکمه‌ای طولانی — از اکتبر ۱۹۶۳ تا ژوئن ۱۹۶۳ — به حبس ابد محکوم گردید. ۷ نفر دیگر نیز به همین مدت زندان محکوم شدند. در سال‌های ۶ — ۱۹۸۵ و اوج گیری مقاومت گستردهٔ سیاهان در برابر آپارتاید بار دیگر مسألهٔ آزادی نلسون ماندلا از زندان مسألهٔ روز افریقای جنوبی شد.

مانرهایم، کارل گوستاف امیل [2] (۱۹۵۱ — ۱۸۶۷)

رئیس جمهور فنلاند. در ویلنا زاده شد. او از اعقاب سوئدی‌ها بود. در ۱۸۸۹ به ارتش امپراتوری روسیه پیوست. در جنگ روس — ژاپن

1- Mandela, Nelson	2- Mannerheim, Carl Gustaf Emil

(۵ــ ۱۹۰٤) شرکت کرد و با درجهٔ ژنرالی در جنگ جهانی اول مشارکت داشت. در بهار ۱۹۱۸ که هلسینکی به تصرف کمونیست‌های فنلاند در آمد، مانرهایم ارتش «سفید» ضد انقلابی را به یاری آلمان‌ها تشکیل داد و «سرخ» ها را از کشور راند. سال‌های ۲۰ــ ۱۹۱۹ عملاً رئیس دولت فنلاند بود و تا ۱۹۲۱ که فنلاند از سوی دولت بلشویکی به عنوان کشوری مستقل شناخته شد با کمونیست‌ها در پیکار بود. با درجهٔ فیلد مارشالی در ارتش بازنشسته شد. در رأس «شورای دفاعی فنلاند» در ایجاد «خط مانرهایم» کوشید. این خط شامل استحکاماتی در مرز شوروی و نزدیک به حومهٔ لنینگراد بود. با حملهٔ شوروی به فنلاند در زمستان ٤۰ ــ ۱۹۳۹، مانرهایم فرماندهٔ قوای فنلاند شد و ۱۳ هفته ارتش سرخ را درپشت خط مانرهایم معطل کرد. در ژوئن ۱۹٤۱ با هیتلر علیه شوروی همدست شد. در ۱۹٤٤ که فنلاند در آستانهٔ شکست بود پارلمان، وی را به ریاست جمهوری برگزید و او توانست پیمان متارکه‌ای را در سپتامبر ۱۹٤٤ با شوروی امضا کند. در مارس ۱۹٤۵ به آلمان اعلان جنگ داد. در مارس ۱۹٤٦ از ریاست جمهوری کناره گرفت.

مانلی، مایکل نورمن[1]

نخست‌وزیر جامایکا. در کینگستُن به دنیا آمد (۱۹۲۳). پدرش **نورمن مانلی** بود. در جامایکا و لندن تحصیل کرد و در اتحادیهٔ کارگران شکر پست‌های مهمی داشت. سال‌های ۷ــ ۱۹٦۲ سناتور و بعد از آن عضو مجلس نمایندگان بود. در فوریهٔ ۱۹٦۹ به جای پدر رهبر «حزب ملی خلق»، و در فوریهٔ ۱۹۷۲ نخست‌وزیر شد. در انتخابات اکتبر ۱۹۸۰ حزب مانلی شکست خورد. وضع نابسامان اقتصادی و ناآرامی های خیابانی را از عوامل این شکست ذکر کرده‌اند. وی نقش رهبر اپوزیسیون را در زمان حکومت «حزب کار

1- Manley . Michael Norman

جامایکا» به رهبری ادوارد سیگا برعهده داشت.

مانلی، نورمن واشنگتن[1]

نخست‌وزیر جامایکا. در ۱۸۹۳ در کینگستُن زاده شد. و در همانجا به تحصیل حقوق پرداخت. در ۱۹۳۸ از عموزاده‌اش بوستامنته در برابر مخالفان سیاسی اش دفاع کرد و در همان سال «حزب ملی خلق» را بنا نهاد. در ۱۹۵۵ نخست‌وزیر جامایکا شد و از حامیان پر شور فدراسیون آنتیل بود هر چند این فدراسیون عمری کوتاه داشت. با سقوط فدراسیون، مانلی نیز از نخست‌وزیری کنار رفت اما همچنان رهبر حزب باقی ماند و رهبر اپوزیسیون بود تا آنکه در ۱۹٦۹ رهبری حزب را به پسرش مایکل نورمن واگذار کرد.

مانهاتان، برنامهٔ[2]

نام رمزی تولید بمب اتمی در ایالات متحده. این برنامه به دنبال استقرار تعداد زیادی از کارکنان طرح در «ناحیهٔ مانهاتان» در تنسی صورت گرفت (اوت ۱۹٤۲). دانشمندان انگلیسی، کانادایی و آمریکایی در این برنامه کار می‌کردند.

1- Manley, Norman Washington 2- Manhattan Project.

مانیل، پیمان [1]

در سپتامبر سال ۱۹۵٤ پیمانی در مانیل، فیلیپین، منعقد گردید که به **پیمان دفاع جمعی آسیای جنوب خاوری** نیز موسوم گردید.

ماهان، آلفرد تایر[2] (۱۹۱٤ — ۱۸٤۰)

دریاسالار آمریکایی. سال های ٦٦ — ۱۸۵۹ افسر پر کار نیروی دریایی، و از آن پس استاد سخنران رشتهٔ تاریخ نیروی دریایی در دانشگاه نیوپورت بود. در ۱۸۹٦ از نیروی دریایی استعفا داد. «تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ ۱۷۸۳ — ۱٦٦۰» در ۱۸۹۰، و «تأثیر قدرت دریایی بر انقلاب فرانسه ۱۸۱۲ — ۱۷۹۳» در ۱۸۹۲ انتشار یافتند و برای ماهان شهرت بی‌نظیری به همراه آوردند. دولت های ایالات متحده، انگلستان، فرانسه و آلمان با مطالعهٔ این کتاب ها تصمیم به افزایش نیروی خود در دریاها گرفتند و هر کشور بزرگ کوشید پایگاه‌های دریایی و مستعمراتی در خارج از قلمرو خود کسب کند. کتاب های ماهان بر **قیصر ویلهلم دوم** نیز تأثیر عظیمی داشته است. ماهان در ۱۸۹۹ نمایندهٔ آمریکا در کنفرانس خلع سلاح لاهه بود.

ماهی، جنگ [3]

مطبوعات بریتانیا از تنش فی‌مابین ایسلند و انگلستان در فاصلهٔ سپتامبر ۱۹۷۲ تا ژوئن ۱۹۷٦ با این عنوان یاد می کردند. ایسلند به طور یکجانبه

1- Manila, Treaty of. 2- Mahan, Alfred Tayer. 3- Cod War.

محدودهٔ آب‌های خود را از ۱۲ مایل به ۵۰ مایل افزایش داد و با این عمل می‌خواست جلو کار ماهیگیران انگلیسی را بگیرد. برخوردهای متعددی بین قایق‌های ماهیگیری انگلیسی و قایق‌های نظامی ایسلندی روی داد. نیروی دریایی بریتانیا ناوگانی به منطقه اعزام داشت تا ماهیگیران انگلیسی را مورد حمایت قرار دهد. در یکم ژوئن ۱۹۷٦ قراردادی بین دو طرف به امضا رسید که به بریتانیا امکان می‌داد حداکثر ۲٤ کشتی ماهیگیری را به منطقه ۲۰۰ مایلی مورد ادعای ایسلند اعزام دارد.

مایر، گلدا[1] (۱۹۷۸ – ۱۸۹۸)

نخست‌وزیر اسرائیل. نام اصلی‌اش گلدا مابوویچ بود و در کیف به دنیا آمد. پدر و مادرش در ۱۹۰۷ به آمریکا مهاجرت کردند و او را به مدرسه‌ای در میلوکی فرستادند. در ۱۹۱۷ با موریس مایرسون ازدواج کرد و در ۱۹۲۱ به هنگام مهاجرت و اقامت در فلسطین نام خانوادگی مایر را برای خود برگزیدند. آن دو ابتدا در کیبوتصی در جلیلهٔ علیا کار کردند و گلدا مایر در جنبش سوسیالیستی یهود فعالیت زیادی داشت. در سال‌های ۸ – ۱۹٤۷ به مأموریت‌های سری دیپلوماتیک رفت و به هنگام استقلال سفیر اسرائیل در شوروی شد. سال‌های ٥٦ – ۱۹٤۹ به اسرائیل آمد و وزیر کار شد. سال‌های ٦٦ – ۱۹٥٦ وزیر امور خارجه بود. در ژانویهٔ ۱۹٦٦ دولت را ترک کرد و حزب سوسیالیست ماپای را بنیان نهاد. در فوریهٔ ۱۹٦۹ نخست‌وزیر اسرائیل شد. بینش او با اقدام‌های توصیه شده توسط ژنرال موشه دایان هماهنگی نداشت هر چند تا جنگ اکتبر ۱۹۷۳ وی را در سمت وزیر دفاع در کابینه نگاه داشت. در انتخابات ۱۹٦۹ و ۱۹۷۳ حزب مایر پیروز شد اما ترجیح داد دولت ائتلافی تشکیل دهد. در ۱۹۷٤ بحث برسر تشکیل یک دولت ائتلافی با

1- Meir, Golda

تأمین نظریات مایر به پایان رسید اما در ۱۰ آوریل به ناگهان استعفا داد و ژنرال اسحاق رابین به جای وی نخست‌وزیر شد.

مایرلینگ [1]

نقطه‌ای در جنگل وین که در ۳۰ ژانویهٔ ۱۸۸۹ اجساد رودلف (۸۹—۱۸۵۸) وارث تاج‌وتخت امپراتوری اتریش- هنگری و معشوقه‌اش در آنجا پیدا شد. علت مرگ این دو معلوم نشد. رودلف به لیبرالیسم سیاسی گرایش مثبت داشت. از یهودیان دلجویی می‌کرد و با اقلیت‌ها مهربان بود. ازدواج او با شاهدخت استفانی دختر لئوپولد دوم پادشاه بلژیک نیز ناموفق بود. گفته می‌شد رودلف دارای معشوقه‌های متعدد بوده است. عده‌ای قتل او را ناشی از توطئهٔ وی علیه امپراتوری دانسته‌اند ولی این امر مشخص نیست، **فرانسوا ژوزف**، پدرش دستور داد در محل قتلگاه او دیری بسازند و جسد شاهزاده نیز در وین دفن شد.

مای‌لا، کشتار[2] (۱۶ مارس ۱۹۶۸)

در نوامبر ۱۹۶۹ در واشنگتن اعلام شد که در مورد ادعای کشتار مردان، زنان و کودکان ویتنامی قصبهٔ مای‌لا توسط سربازان آمریکایی تحقیقاتی به عمل خواهد آمد. گروهبان ویلیام کالی به اتهام کشتار دسته‌جمعی حداقل ۱۰۹ ویتنامی در مای‌لا متهم گردید و پس از چهار ماه محاکمه در دادگاه نظامی، در ۲۹ مارس ۱۹۷۱ محکوم شناخته شد. کاپیتان ارنست مدینا مافوق

1- Mayerling.
2. My Lai Massacre

او تبرئه گردید. در دفاع از متهم گفته شد که کشتار، بخشی از عملیات تنبیهی علیه مردم مناطق نفوذ ویت کنگ بوده است. کالی به زندان ابد محکوم گردید اما بعداً مدت زندان او کاهش یافت. این حادثه مردم آمریکا را نسبت به ارتش و مأموریت آن نگران ساخت و نشان داد که حداقل در بخشی از ارتش عدالت و انسانیت مراعات نمی شود.

ماینهوف، اولریکه[1] (۱۹۳٤ ــ ۷٦) ← بادر ــ ماینهوف.

مبویا، توم[2] (۱۹۳۰ ــ ٦۹)

رهبر ملی گرای کنیا. عضو قبیلهٔ لو بود. در مدارس میسیونری رومان کاتولیک و دانشگاه آکسفورد درس خواند. خزانه‌دار «اتحاد افریقایی کنیا» و از چهره‌های برجستهٔ اتحادیهٔ کارگری کشور در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ بود. در ۱۹٦۰ در کنفرانس لندن ــ که دربارهٔ آیندهٔ کنیا تصمیم می گرفت ــ شرکت کرد. در کنیای به استقلال رسیده وزیر کار، وزیر دادگستری و وزیر اقتصاد و برنامه‌ریزی شد. مبویا جانشین کنیاتا و از این لحاظ رقیب اُگینگااُدینگا رهبر تندرو قبیلهٔ لو محسوب می شد. اما در ۵ ژوئیهٔ ۱۹٦۹ در نایروبی به طرز نامعلومی کشته شد. یک کیکویو به جرم قتل مبویا دستگیر و به دار آویخته شد. تظاهراتی به اعتراض ترور مبویا و علیه کنیاتا صورت گرفت، اما به جنگ داخلی در کنیا منجر نشد.

1- Ulrike Meinhof. 2 - Mboya, Tom

متارکه[1]

دست کشیدن از جنگ به منظور یافتن راه‌حلی برای رسیدن به صلح. در معنای اخص آن، متارکه به معنای اسنادی است که نمایندگان آلمان و متحدان در قطار راه‌آهنی در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ امضا کردند و در ساعت ۱۱ از روز ۱۱ از ماه یازده به جنگ جهانی اول پایان داده شد. در بلغارستان (سالونیک، ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸)؛ ترکیه (مُدروس، ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸)؛ اتریش- هنگری (پادوا، ۳ نوامبر ۱۹۱۸) پیمان متارکه امضا شد. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ هیتلر از نمایندگان دولت فرانسه خواست سند متارکه را در همان قطار راه‌آهن و در همان نقطه (که در ۱۹۱۸ انجام شده بود) امضا کنند و تسلیم آلمان شوند. پادشاه ایتالیا و متفقین در سیراکیوز در ۳ سپتامبر ۱۹۴۳ پیمان متارکه امضا کردند. **هورتی**، نایب‌السلطنهٔ اتریش نیز در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۴ خواهان چنان متارکه‌ای بود که موفق نشد. شوروی‌ها در سپتامبر ۱۹۴۴ و در آستانهٔ پیروزی، حاضر به قبول پیمان متارکهٔ فنلاند و رومانی شدند. در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۴۵ با مجارستان نیز پیمان متارکه امضا کردند. در ۱۹۴۵ هیچگونه متارکهٔ رسمی با ژاپن و آلمان امضا نشد. **جنگ کره** (۵۳— ۱۹۵۰) نیز به دنبال پیمان متارکه‌ای که در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ درپانمونجوم امضا شد به پایان رسید.

متاکساس، یوانیس[2] (۱۹۴۱ — ۱۸۷۱)

دیکتاتور نظامی یونان. در جزیرهٔ ایتاکا زاده شد. در ۱۸۹۰ به ارتش یونان پیوست. در ۱۸۹۷ با عثمانی جنگید. در **جنگ‌های بالکان** نیز شرکت داشت و در ۱۹۱۳ رئیس ستاد ارتش شد. در آلمان آموزش نظامی دید و در کنار

1- Armistice.   1- Metaxas, Joannis.

کنستانتین اول ، پادشاه یونان، با ورود یونان به جنگ جهانی اول مخالفت ورزید و در سال های ۲۱ — ۱۹۱۷ به تبعید خود خواسته تن در داد. در اواخر دهۀ ۱۹۲۰ و اوایل دهۀ ۱۹۳۰ در جمهوری یونان، «حزب سلطنت طلبان» را رهبری کرد و در مقابل رقیب دیرین خود ونیزلوس قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۳۵ سلطنت اعاده شد و به پاداش خدماتش به پادشاه، در ۵ مارس ۱۹۳٦ وزیر دفاع، و ٦ هفته بعد نخست وزیر شد (۱۳ آوریل ۱۹۳٦). هنگامی که رژیم در خطر سقوط از سوی کمونیست ها بود متاکساس پارلمان را برای مدت ۱۰ سال تعطیل کرد و از ٤ اوت ۱۹۳٦ دیکتاتوری فردی را آغاز نمود. او به سبک فاشیست ها حکومت کرد و کوشید فساد را ریشه کن سازد، بازدهی تولید کشاورزی را بالا ببرد، و خدمات اجتماعی را افزایش دهد و ارتش یونان را به صورت بزرگترین قدرت در اروپای جنوب خاوری درآورد. در ۲۹ ژانویۀ ۱۹٤۱، درپی یک بیماری کوتاه درگذشت.

مِترنیخ، کلمنس[1] (۱۸۵۹ — ۱۷۷۳)

صدراعظم امپراتوری اتریش. در کوبلنتس به دنیا آمد. در ۱۷۹٤ به وین رفت و در درسدن (۳ — ۱۸۰۱)، برلین (٦ — ۱۸۰۳) و پاریس (۹ — ۱۸۰٦) به خدمات دیپلماتیک برای امپراتوری اتریش اشتغال ورزید. در ۱۸۰۹ وزیر خارجه و در ۱۸۲۱ صدراعظم اتریش شد. و هر دو شغل را تا آستانۀ انقلاب ۱۸٤۸ و فرارش به لندن و برایتون حفظ کرد در ۱۸٤۹ با فروکش کردن موج انقلاب و شکست آن، به اتریش بازگشت و به عنوان سیاستمداری کهنه کار و مورد احترام مورد مشاورۀ مقام های اروپا از جمله بیسمارک بود. او سال های ۱۵ — ۱۸۰۹ را که اتریش درجنگ اتحادیۀ چهارم ناپلئون را شکست داد و

1- Metternich, Klemens

مترنیخ رئیس **کنگرهٔ وین** شد از بهترین و پرارزش‌ترین سال‌های زندگی‌اش می‌دانست. آن سال‌ها پیش در آمد دوره‌ای بود که به دورهٔ مترنیخ و «نظام مترنیخی» شهرت یافت. او از ستون‌های ارتجاع اروپا بود و با هر حرکت آزادیخواهانه به شدت مقابله می‌کرد. مورخین در این باره نظر یکسانی ندارند برخی او را سیاستمدار محافظه‌کاری می‌دانند که می‌خواست هر چه از ارزش‌های اشرافی را که می‌تواند از خطر نابودی توسط «ژاکوبن‌های طبقهٔ متوسط» حفظ کند. مترنیخ چون اصولاً اهل اتریش نبود همیشه او را به چشم یک بیگانه می‌نگریستند و خودش در این باره می‌گفت: «زمانی بر اروپا حکومت می‌کردم اما بر اتریش هرگز!».

متفقین[1]

یا «قدرت‌های متفق» یا «دول متفق». این نام به همکاری سه کشور فرانسه، انگلستان و روسیه در سال‌های ۱۷ — ۱۹۰۷ اطلاق می‌گردد. اتحاد انگلستان- فرانسه، و انگلستان- روسیه که جنبهٔ دیپلماتیک داشت در ۳ سپتامبر ۱۹۱٤ به همکاری‌های نظامی منجر گردید و از آن پس این نام برای هر نوع اتحادی که این سه کشور را در برمی‌گرفت، به کار برده شد.

متصالحه، دولت‌های[2]

نام هفت امیرنشین حاشیهٔ جنوبی خلیج‌فارس درفاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۲ — ۱۸۲۰. در ۱۹۷۲ **امارات متحدهٔ عربی** نامیده شدند. نمایندهٔ انگلیسی

1- Entente Powers. 2- Trucial Coast

مقیم شارجه از ۱۸۲۳ به بعد با حکمرانان امیرنشین ها درمورد جلوگیری ازعمل دزدان دریایی به توافق و مصالحه رسیده بود: از آن پس ساحل جنوبی خلیج فارس ــ که ساحل دزدان دریایی[1] نامیده می شد ــ به ساحل متصالحه، و شیخ نشین های آن منطقه به دولت های متصالحه موسوم شدند.

مجارستان[2]

یا هنگری. کشوری در اروپای خاوری بین رومانی، شوروی، چکسلواکی، اتریش و یوگسلاوی واقع شده و به دریا راه ندارد. وسعت ۹۳,۰۳۰ کیلومترمربع، جمعیت ۱۲ میلیون، پایتخت:بوداپست. مجارهای بادیه نشین در سال ۸۹۶ در این سرزمین مستقر شدند. پادشاهی مجار در قرون وسطا به رهبری دودمان سلطنتی مجارها از حیثیت زیادی برخوردار بود. در ۱۵۲۶ ترکان عثمانی بر مجارستان مسلط شدند. امپراتوران هابسبورگ اتریش به تدریج ترک ها را از مجارستان بیرون راندندودراواخر سدهٔ ۱۷ تمامی هنگری جزوامپراتوری اتریش بود. انقلاب ملی مجارها در ۹ــ ۱۸۴۸ به رهبری **کُسوت** با یادآوری گذشتهٔ پر شکوه مجارها نیز سرکوب شد. اما در ۱۸۶۷ سلطنت دوگانهٔ **اتریش ــ هنگری** ایجاد گردید که امپراتور هابسبورگ در رأس آن بود. در نخستین سال های سدهٔ ۲۰ جنبش پر توان استقلال طلبانه به رهبری **کارولیی** مجارستان را فراگرفت و در ۱۹۱۸ منجر به استقلال کشور شد اما این حکومت توسط جمهوری شورایی **بلا کون** در ۲۱ مارس ۱۹۱۹ برچیده شد. حرکت ضدانقلابی دریاسالار **رهورتی** منجر به سقوط کمونیست ها در ۱۹۱۹ و احیای پادشاهی گردید. و هورتی نایب السلطنه شد. در فاصلهٔ دو جنگ، سیاست هنگری در نارضایتی از **پیمان تریانن** خلاصه می شد. آن پیمان قلمرو ارضی مجارستان را به یک سوم مساحت پیشین آن کاهش داد. جنبش تجدیدنظر خواهانه درپیمان، سبب شد تا مجارستان با آلمان نازی علیه

1- Pirate Coast. 2- Hungary.

چکسلواکی در ۹ــ ۱۹۳۸ همدست شود (به **فِلوِنیدِک** رجوع کنید). این همدستی در سال های ۴۱ ــ ۱۹۴۰ علیه یوگسلاوی و رومانی نیز ادامه یافت. انگیزهٔ دولت مجارستان درپیوستن به آلمان نازی در جنگ با شوروی آن بود که مجارستان ادعا می کرد شوروی ها **کاسا** را درژوئن ۱۹۴۱ بمباران کرده اند. اما در دفاع از مرز طولانی در کنارهٔ روددن در جنوب وُرونِژ در ۲۵ــ ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۴۳، مجارستان نیمی از سربازان تعلیم دیده و تمامی تانک ها و تجهیزات نو خود را از دست داد. تلاش در انعقاد پیمان صلحی جداگانه نیز عقیم ماند. ارتش شوروی در سپتامبر ۱۹۴۴ ازمرز مجارستان گذشت و در ۲۱ دسامبر همان سالِ در دِبْرِسِن دولت موقتی تشکیل شد. بوداپست در ۲۷ دسامبر تا ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۴۵ در محاصره بود. در انتخابات نوامبر ۱۹۴۵ جمهوری تازه ایجاد شدهٔ مجارستان، حزب خرده مالکان ــ که رهبری آن در دست غیرکمونیست ها بود ــ برنده شد. این طبقه از اصلاحات ارضی گسترده توسط **اِیْمره ناگی** وزیر کمونیست دولت موقت سود بسیار برده و رشد کرده بود. در سال های ۷ــ ۱۹۴۶ پلیس مخفی که ازپشتیبانی شوروی برخوردار بود در مبارزه با «لانه های ارتجاع» حزب خرده مالکان را بی اعتبار ساخت و «حزب کارگران متحد» به رهبری **راکوشی** قدرت را به دست گرفت. «جمهوری خلق مجارستان» اعلام گردید و قانون اساسی آن با الگوی قانون اساسی شوروی تدوین شد (۲۰ اوت ۱۹۴۹). هنگامی که ایمره ناگی درژوئیهٔ ۱۹۵۳ جای **راکوشی** را گرفت و نخست وزیر مجارستان شد نوعی جوّ ضد شوروی کشور را فرا گرفت. **راکوشی** در مارس ۱۹۵۵ بار دیگر کنترل دولت را در دست گرفت. دربیستمین **کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی** در فوریهٔ ۱۹۵۶ مبارزه علیه استالین درشوروی آغاز شد. درپاییز آن سال **قیام ملی مجارستان** در مخالفت با سلطهٔ شوروی به اوج خود رسید و سرکوب گردید. به رهبری **یانوس کادار** از سال ۱۹۵۹ به بعد مجارستان دوره ای از آزادی و رفاه را آغاز کرده است. اصلاحات آموزشی و عدم مرکزیت برنامه ریزی اقتصادی در چارچوب **پیمان ورشو** و **کومکون** ادامه یافته است. کاروی (یا کارولییِ) گروس در ۱۹۸۸ جای یانوس کادار را گرفت.

مجارستان، قیام ملی[1]

۲۳ اکتبر تا ٤ نوامبر ۱۹۵۶. درپی محکوم شمردن کیش شخصیت استالین درکنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی (فوریهٔ ۱۹۵۶)، مخالفان شوروی در اروپای خاوری سر بلند کردند. در مجارستان، این مخالفت‌ها با اشاره به تاریخ ملی مردم مجارستان، شدت بیشتری یافت. روشنفکران چپگرا خاطرهٔ شاندور پتوفی شاعر آزادیخواه و جانباختهٔ انقلاب ۱۸٤۹ را زنده می کردند. شوروی با تشویق راکوشی استالینیست مجار به استعفا کوشید تا بر اوضاع مسلط شود (۱۸ ژوئیه). اما این اقدام بر مطالبات دموکراتیک مردم افزود. محصول بد کشاورزی و کمبود سوخت درپاییز سرد وپر باران ۱۹۵۶ بر میزان ناآرامی ها افزود و مردم خواهان خروج قوای شوروی از مجارستان شدند. در ۲۳ اکتبر دانشجویان و کارگران بوداپست دست به تظاهرات زدند و به عنوان اعتراض، تصویر بزرگ استالین را از میدان شهر برداشتند. شوروی ها ابتدا درصدد بودند با رهبری جدید مجارستان کنار آیند به همین جهت خروج از مجارستان آغاز گردید و دو تن از مغضوبان دولت راکوشی — ایمره ناگی ویانوس کادار— به ترتیب به نخست وزیری و دبیرکلی حزب رسیدند. ناگی عده ای از رهبران حزب خرده مالکان و سوسیال دموکرات معروف، آنا کتیل را وارد کابینه کرد. احزاب سیاسی آزاد شدند وکاردینال میندسنتی آزاد گردید و در ۳۱ اکتبرپیامی برای ملت فرستاد. ناگی اعلام کرد که مجارستان ازپیمان ورشو خارج می شود و موضع بیطرفی اتخاذ می کند. شوروی ها وکادار از این سیاست ها ناخشنود بودند. کادار بوداپست را ترک کرد و در مجارستان خاوری دولت موقتی تشکیل داد تا کشور را از دست «ضد انقلابیون فاشیست داردستهٔ هورتی» رها سازد. تانک های شوروی به حمایت از کادار در٤ نوامبر به بوداپست وارد شدند. ۲۰۰ هزار مجاری به غرب پناهنده شدند. همزمانی این قیام با بحران کانال سوئز سبب شد تا غرب درگیر در آن بحران، یارای مداخلهٔ جدی در مجارستان را نداشته باشد. ناگی و سایر رهبران به جرم «ضد انقلابی» بودن اعدام شدند.

1- Hungarian National Rising.

مجازات‌ها [1]

تحریم اقتصادی یک یا چند کشور به منظور وادار کردن (شان) به اجرای تعهدات بین‌المللی. مهم‌ترین وسیلهٔ اجبار در **جامعهٔ ملل** همین مجازات‌ها بودند و مادهٔ ۱۶ میثاق جامعهٔ ملل به دول عضو این اختیار را می‌داد تا از آن استفاده کنند. به دنبال تهاجم **موسولینی** به حبشه، از اکتبر ۱۹۳۵ ایتالیا از سوی **جامعهٔ ملل** مورد تحریم اقتصادی قرار گرفت و کلیهٔ اعضای جامعه موظف به اجرای این تصمیم شدند. اما واردات آهن، نفت و فولاد از این تصمیم مستثنی گردید. کشورهایی که عضو **جامعهٔ ملل** نبودند شامل این تصمیم و موظف به اجرای تحریم نبودند. این عوامل، تحریم را بی اثر ساخت. و جامعه از آن پس بر هیچ کشوری تحریم اقتصادی را اعمال نکرد. در ۱۹۶۵ نیز تلاش‌هایی به منظور تحریم اقتصادی رژیم نژادپرست **رودزیای جنوبی** صورت گرفت که آن نیز به دلیل عدم مراعات دول غربی بی‌نتیجه ماند. تحریم اقتصادی افریقای جنوبی به سبب اعمال سیاست **آپارتاید** نیز به دلیل عدم همراهی آمریکا و انگلستان بی اثر مانده است.

مَجالی، هَزاع (۱۹۱۶—۶۰)

نخست‌وزیر اردن. در ۱۹۴۷ به خدمت **ملک عبدالله** درآمد و از هواداران پیوستن اردن به **پیمان بغداد**، و طرفدار جدی سیاست انگلستان در خاورمیانه بود. در دسامبر ۱۹۵۵ نخست‌وزیر اردن شد (به جای **سعید المفتی**) که با تظاهرات وسیع مردم روبرو و ناچار به استعفا گردید. او در ۱۹۵۹ بار دیگر نخست‌وزیر اردن شد. مجالی در ۲۹ اوت ۱۹۶۰ در اثر انفجار بمب در دفتر نخست‌وزیری کشته شد و اردن، **ناصر** را مسئول قتل او قلمداد نمود.

1- Sanctions.

مجمع عمومی[1]

مجمع عمومی، یکی از شش رکن اصلی **سازمان ملل متحد** است. هر کشور مستقل عضو سازمان ملل، در مجمع دارای یک هیأت نمایندگی است و هر کشور بدون توجه به تعداد اعضای هیأت نمایندگی اش در مجمع عمومی فقط یک رأی دارد. هر کشور برای اجلاس سالانهٔ مجمع عمومی ۵ عضو دائم و ۵ عضو علی البدل می فرستد. آغاز اجلاس سالیانه، نخستین سه شنبهٔ سپتامبر هر سال است. در موارد اضطراری به درخواست **شورای امنیت**، دبیرکل سازمان ملل می تواند اجلاس ویژهٔ مجمع عمومی را تشکیل دهد. این اجلاس می تواند با تصویب اکثریت اعضای سازمان، یا پیشنهاد یک عضووموافقت اکثریت اعضا، دایر گردد. تصمیم در مورد «مسائل مهم» با رأی دوسوم اعضای حاضر و رأی دهنده اتخاذ می شود. منشور ملل متحد «مسائل مهم» را مسائلی می داند که در مورد صلح و امنیت بین المللی توصیه کند؛ اعضای غیردائمی **شورای امنیت** را برگزینند؛ در مورد پذیرش، تعلیق یا اخراج اعضا تصمیم بگیرد؛ مربوط به قیمومت تصمیمی گرفته شود؛ یا امور مربوط به بودجه در دستور کار باشد.

مجمع تنها رکن ملل متحد است که همهٔ اعضا در آن حاضرند. مجمع به تنهایی یا به همراه **شورای امنیت**، تمامی یا تعدادی از اعضای سایر ارکان ملل متحد را برمی گزینند، و حق دارد در مورد تمامی موضوع های منشور ملل بحث کند. شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت، و دبیرکل موظفند گزارش سالانه یا ویژه را به مجمع عمومی تسلیم کنند تا مجمع در مورد آنها بحث کند و احیاناً توصیه نماید و در این مفهوم، مجمع بر کار تمامی **سازمان ملل** نظارت می کند و رهنمود می دهد. بودجهٔ سازمان را تعیین و سهم هر کشور را مشخص می کند و رئیس مجمع را برمی گزینند.

اکثر امور مجمع در کمیته های چهارگانهٔ مجمع عمومی انجام می شود. یکی از نکات مهم دربارهٔ مجمع عمومی آن است که هرگاه اتخاذ تصمیمی در

1- General Assembly.

شورای امنیت — به دلیل استفاده از حق وتو— ناممکن شود، آن تصمیم ممکن است از طریق بحث در مجمع عمومی اتخاذ گردد.

مجیب الرحمان، شیخ[1] (۷۵ — ۱۹۲۰)

رهبر و بنیانگذار کشور **بنگلادش** . در تونگی‌پارا در بنگال خاوری زاده شد تحصیل حقوق کرد. در ۱۹۵٤ رهبر **عوامی لیگ** شد و برای ایجاد بنگلادش مستقل مبارزه کرد. در زمان حکومت مارشال **ایوب خان** چندین بار توقیف شد. در اوت ۱۹۷۱ به جرم خیانت به پاکستان متهم گردید. درپی مداخلهٔ قوای هند و جدایی بنگلادش از پاکستان، به کشور بازگشت و همچون قهرمان ملی در داکا مورد استقبال قرار گرفت (۱۰ ژانویهٔ ۱۹۷۲)، و نخست‌وزیر بنگلادش شد. افسران بنگلادشی به حمایت زمینداران، در ۱۵ اوت ۱۹۷۵ طی کودتایی مجیب و خانواده‌اش را کشتند و قدرت از آن پس در دست نظامیان قرار گرفته است.

محاصره، دیپلماسی[2]

دیپلماسی محاصره که از ۱۹٤۷ به بعد توسط طرح‌ریزان سیاست خارجی ایالات متحده و کارشناسان **جنگ سرد** درپیش گرفته شد، برآن بود که باید جلو نفوذ کمونیسم را به همهٔ مناطق عالم گرفت. این عمل یا از طریق مداخلهٔ مستقیم نظامی (کره، ویتنام)، و یا از طریق کمک‌های نظامی به کشورهای هم‌مرز شوروی انجام می‌شود. در اروپا از طریق **برنامهٔ مارشال** و در آسیا با

1- Mujibur - Rahman, Sheikh 2- Containment, Policy of

طرح کلمبو و استفاده از کمک های اقتصادی و فنی تلاش به عمل آمد تا از نفوذ کمونیسم به کشورهای همجوار بلوک شرق جلوگیری شود. پیمان های **ناتو**، **سیتو**، **سنتو**، **بغداد**، **آنزوس** که همگی با مشارکت یا حمایت گستردهٔ آمریکا و انگلستان منعقد شده در اجرای همین سیاست بوده است. مضافاً دولت آمریکا از طریق پیمان های دو جانبهٔ نظامی با اغلب کشورهای جهان سوم در اجرای دیپلماسی محاصره کوشیده است.

محافظه کار (بریتانیا)، حزب[1]

ظاهراً **کانینگ** نخستین کسی است که در ۱۸۲٤ واژهٔ «محافظه کار» را مطرح کرده است گرچه «حزب محافظه کار» از ۱۸۳٤ و صدور «بیانیهٔ تامزورث» توسط **پیل** ایجاد گردید. از ۱۸۸٦ تا ۱۹۲۲ نام حزب، «حزب محافظه کار و وحدت خواه» بود بدان دلیل که با سیاست **حزب لیبرال** در مورد پایان بخشیدن به وحدت بریتانیا - ایرلند مخالفت می ورزید. بینش هواداران این حزب شدیداً امپریالیستی و هوادار گسترش و تحکیم امپراتوری بریتانیا بود. آنان هوادار اصلاحات معتدل و احترام به نهادهای قدیمی اند. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ حزب به رهبری **سالیسبوری** و **بالفور** حکومت را در دست داشت. کشمکش برسر **اصلاح تعرفه** و فقدان یک سیاست اجتماعی سبب شکست حزب شد اما در ۱۹۲۲ دیگر بار به قدرت رسید. در فاصله سال های ۵۵ — ۱۹۲۳ رهبری حزب با **بالدوین**، **نویل چمبرلین**، و **چرچیل** بود. ماجرای **کانال سوئز** در ۱۹۵٦ به اعتبار حزب لطمه زد اما به دنبال **ایدن**، **مکمیلان** توانست حزب را بار دیگر سروسامان دهد و در انتخابات ۱۹۵۹ برنده شود. در ۱۹٦۳ مکمیلان بازنشسته شد و لرد هیوم (یا **سر الک داگلاس هیوم**) رهبر حزب شد. حزب در انتخابات ۱۵ اکتبر ۱۹٦٤ شکست خورد و از ۱۹٦۵

1- Conservative Party.

مقرر شد نمایندگان حزب درپارلمان، رهبر حزب را برگزینند. **ادوارد هیث** در ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹٦۵ رهبر حزب شد و درژوئن ۱۹۷۰ درپی پیروزی حزب، به نخست‌وزیری رسید. درگیری با اتحادیه‌های کارگری، این حزب را از قدرت برکنار کرد (فوریهٔ ۱۹۷٤). در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۷۵ **مارگارت تاچر** رهبر حزب شد او نخستین زن انگلیسی بود که به رهبری حزب و نخست‌وزیری (مه ۱۹۷۹) می‌رسید. در زمان نخست‌وزیری تاچر انگلستان بیش از هر زمان درپنجاه سال گذشته سیاست متمایل به راست را درپیش گرفته است.

محافظه کار (کانادا)، حزب ← محافظه کار پیشرو (کانادا)، حزب

محافظه کار پیشرو (کانادا)، حزب [1]

حزب هوادارپیوند نزدیک و مستحکم کانادا با بریتانیا و کشورهای **مشترک‌المنافع**، و حزب سرمایه‌داران بزرگ. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ به رهبری **بنت**؛ و از ۱۹۵۷ تا ۱۹٦۳ به رهبری **دیفین بیکر** حکومت کانادا را در دست گرفت. حوزهٔ نفوذ این حزب عمدتاً در ایالت‌های سنتاً محافظه کار شرقی (بجز **کبک**) است. در ۵– ۱۹۲۱ عناصر ناراضی **حزب لیبرال** پایه‌های این حزب را گذاشتند. و همین‌ها بعداً به حزب محافظه کار بنت رأی دادند و بدان پیوستند.

1- Progressive Conservative Party (Canada)

محمد ظاهرشاه

آخرین پادشاه افغانستان. سال‌های ۷۳— ۱۹۳۳ بر افغانستان حکومت کرد. این دوران دوران آرامش افغانستان بود. وی سیاستی بیطرفانه (با حفظ دوستی و مناسبات حسنه با شوروی) درپیش گرفت. در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۷۳ سردار داود خان از نزدیکان شاه طی کودتایی، جمهوری افغانستان را اعلام و رژیم پادشاهی را ساقط کرد. محمد ظاهرشاه که در خارج از افغانستان بود دیگر به کشور بازنگشت.

محمدعلی پاشا (۱۸۴۹ــ۱۷۶۹)

فرمانروای مصر. در کاوالا، آلبانی، تاجر تنباکو بود. وارد نیروهای مسلح عثمانی شد و فرماندهی قوای آلبانی را در نبرد عثمانی ـ فرانسه در ۱۷۹۹ برعهده داشت. سلطان عثمانی وی را به حکومت مصر منصوب نمود. (۱۸۰۵) و در ۱۸۱۱ اختیار کامل ادارهٔ مصر به وی تفویض شد. محمدعلی به یاری فرانسه، ارتش نیرومندی تشکیل داد و ناوگانی تأسیس نمود و اقتصاد مصر را بهبود بخشید. در ۲۲— ۱۸۲۰ سودان را به انگیزهٔ کسب طلا و برده تسخیر نمود و شهر خارطوم را در ۱۸۲۳ بنا نهاد. از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۸ نیروهای مصر به رهبری **ابراهیم پاشا** — فرزند محمدعلی— به یاری ترکیه در نبرد با استقلال‌طلبان یونان شتافتند. به پاداش این خدمت، حکمرانی کِرِت نیز به وی داده شد اما او توقعی بیش از این داشت و در سال‌های ۳۷— ۱۸۳۳ با عثمانی به نبرد پرداخت و به پیروزی‌هایی رسید و سوریه و آدانا را فتح نمود. بعد از دومین نبرد در ۴۱ — ۱۸۳۹ قدرت‌های اروپایی (خاصه بریتانیا) وی را ناچار کردند سوریه و آدانا را به عثمانی برگرداند و در عوض خدیو مصر شود و سلطنت در خاندانش موروثی گردد. دودمان او تا ۱۹۵۲ بر مصر حکومت

کردند. محمدعلی در اواخر عمر به پریشانی حواس مبتلا شد و شورای سلطنت به ریاست ابراهیم پاشا کشور را اداره می کردند. ابراهیم پاشا ۹ ماه قبل از وفات پدر درگذشت با درگذشت محمدعلی، نوادهٔ او عباس جانشین وی شد.

محمود دوم (۱۸۳۵ — ۱۷۸۵)

سلطان عثمانی (۳۵ — ۱۸۰۸). مادرش فرانسوی بود و توسط دزدان دریایی به عنوان کنیز به فروش رفته بود. او موفق ترین سلطان عثمانی در طول دو قرن بود. «پاشای بیرقدار» محمود را در رسیدن به تاج وتخت یاری داد. در آن زمان ینی سری‌ها قدرت دولت عثمانی را به شدت تضعیف کرده بودند. محمود قدرت ینی سری‌ها را از میان برد و پاشاهای متمرد را سرکوب کرد. اما نتوانست به طور قطع مانع از تجزیهٔ امپراتوری عثمانی خاصه در مناطق صربستان و یونان گردد. در دههٔ ۱۸۳۰ **محمدعلی** پاشا خدیو مصر پس از سرکوب یونانیان در حمایت از سلطان، تقاضای الحاق سوریه را به مصر داشت و برسر این مسأله با سلطان درگیری پیدا کرد. وضع دماغی سلطان در اواخر عمر خوب نبود.

مختاربابان، احمد

نخست وزیر عراق و فدراسیون عربی. کابینهٔ بابان در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۸ تشکیل شد. اما با کودتای قاسم و انحلال فدراسیون، عمر این حکومت و کابینهٔ او نیز پایان یافت.

مَدفعی جمیل

نخست‌وزیر عراق از نوامبر ۱۹۳۳ تا اوت ۱۹۳۴؛ و ۱۵ – ٤ مارس ۱۹۳۵؛ و نیز اوت ۱۹۳۷ تا ۲٤ دسامبر ۱۹۳۸. در این تاریخ کودتای نظامی نوری سعید ، دولت جمیل را ساقط نمود. مدفعی بار دیگر در سال های ۱۹٤۱ و ۱۹۵۳ نخست‌وزیر شد. وی جمعاً ۷ بار نخست‌وزیر عراق شد.

مدیترانه ای، موافقت‌نامه های[1]

این موافقت نامه ها دراصل کارسالیسبوری، نخست وزیرووزیرخارجهٔ انگلستان بود. نخست در ۱۲ فوریه یادداشت های تفاهمی درمورد حفظ وضع موجود در مدیترانه، اژه و دریای سیاه میان بریتانیا و ایتالیا مبادله شد و مقرر شد دو دولت در این زمینه ها مشورت کنند. اتریش- هنگری و اسپانیا نیزچند ماه بعد به این دو کشورپیوستند. در ۱۲ دسامبر دومین موافقت‌نامه بین انگلستان، ایتالیا و اتریش- هنگری به امضا رسید و مقرر شد برای جلوگیری از نفوذ روسیه و فرانسه در بالکان، مانع از دست رفتن حقوق عثمانی بر بالکان یا خاوردور گردند. آلمان این موافقت‌نامه ها را امضا نکرد اما بیسمارک آنها را تأیید می کرد. هر دو موافقت‌نامه سری بود و نقطهٔ تماس بریتانیا با اتحاد سه جانبه محسوب می شد. وقتی رُزبری وزیر خارجه شد موافقت‌نامه ها به فراموشی سپرده شد.

1- Mediterranean Agreements.

مدیریت، انقلاب[1]

تحولی که طی آن کنترل دولت و سوداگری و فعالیت‌های اقتصادی از دست سرمایه‌داران به دست مدیران افتاد. جیمز برنهام (استاد دانشگاه نیویورک) در کتابش «انقلاب مدیریت» (۱۹۴۱)، می‌نویسد که طبقهٔ حاکم آینده نه صاحبان سرمایه و ثروت، بلکه دارندگان مهارت‌های فنی و اداری‌اند. اینان هستند که کنترل ابزارهای تولید را در دست دارند. و در توزیع فرآورده‌های ناشی از آن ابزار نیز نقشی قاطع و مؤثر دارند. سرمایه‌داران زمانی از چنین مزایایی برخوردار بودند زیرا حق مالکیت بر ابزارهای تولید را داشتند. امروزه مدیران با کنترل ماشین دولتی، از مزایای سرمایه‌داری — بطور غیرمستقیم — برخوردار می‌شوند چون با کنترل دولت، کنترل ابزار تولید را نیز به دست می‌گیرند. در واقع، دولت، «دارایی و اموال» مدیران است و با این وضع، مدیران طبقهٔ حاکم جوامع صنعتی‌اند.

مدیریت علمی[2]

اف. دبلیو. تیلور در ۱۹۱۱ این اصطلاح را باب کرد. با ایجاد خط تولید در صنعت، یک کالای صنعتی از ابتدا تا انتها و مرحله به مرحله در همان یک خط تولیدی ساخته می‌شود تا از اتلاف وقت کارگران جلوگیری به عمل آید و بازده کار بالا برود. در ایالات متحده در سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۲۸ این روش به کار گرفته شد.

1- Managerial Revolution. 2- Scientific Management.

مدیسون، جیمز[1] (۱۸۳۶ ـ ۱۷۵۱)

چهارمین رئیس جمهور آمریکا. در ویرجینیا متولد شد و سال‌های ۸۰ــ ۱۷۷۵ یعنی زمان برپایی **کنگرهٔ قاره‌ای** نقش مهمی در طراحی سیاست کشور ایفا کرد. در شکل گیری قانون اساسی کنونی ایالات متحده بیش از هر کس دیگر نقش داشت. با همکاری **هامیلتون** و **جی** مقالاتی در فدرالیست می‌نوشت. در زمینهٔ مسائل مالی کشور با هامیلتون اختلاف داشت و از او جدا شد. سال‌های ریاست جمهوری **جفرسون** وزیر خارجه بود (۹ــ ۱۸۰۱). در ۱۸۰۹ به ریاست جمهوری ایالات متحده برگزیده شد و دو دوره در این مقام باقی ماند. در جنگ ۱۵ــ ۱۸۱۲ با انگلستان به اعتبار مدیسون لطمهٔ زیادی وارد آمد.

مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیک ← سالت

مراکش[2] (مغرب)

پادشاهی مراکش در شمال افریقا در کرانهٔ اقیانوس اطلس واقع شده و با الجزایر و صحرا هم مرز است مساحت آن ۷۱۲۵۵۰ کیلومترمربع، جمعیت ۲۰ میلیون نفر، پایتخت، رباط. در اوایل سدهٔ بیستم قبیله‌های این سرزمین علیه سلطان دست به شورش زدند. کشور عقب‌مانده بود و فرانسویان چشم طمع بدان دوخته بودند. بحران‌های بین‌المللی ۱۹۰۵ و ۱۹۱۱ سیاست فرانسه را در این مورد به تأخیر انداخت اما در ۱۹۱۲ اسپانیا در شمال و فرانسه در جنوب این

1- Madison, James 2- Morocco.

سرزمین، تحت‌الحمایه هایی ایجاد کردند. در ۱۹۲۳ **طنجه** بندر آزاد اعلام شد. **مراکش فرانسه** در زمان حکمرانی **لیائوتی** به سرعت بنا به الگوی فرانسوی رو به پیشرفت و تجدد نهاد. شورشیان ریف به رهبری **عبدالکریم** در اوایل دهۀ ۱۹۲۰ با نیروهای اسپانیا و فرانسه درگیر شدند. در نوامبر ۱۹۳٤ برنامۀ اصلاحات مراکش از سوی دانشجویان جوان عرب به مجلس نمایندگان فرانسه تقدیم شد اما مجلس آنرا رد کرد. ناسیونالیسم مراکشی به رشد خود ادامه می داد تا آنکه حزب استقلال سرانجام در ۱۹٤۳ خواهان استقلال مراکش شد. در ۱۹٤۸ مجالس مشورتی برپا شدند. اما در سال های ۵ــ ۱۹۵۳ شورش های ضد فرانسوی شدت گرفت. و درگیری میان بربرها و هواداران سلطان محمد نیز آغاز گردید. در ۱۹۵٦ مراکش به صورت کشوری یکپارچه و مستقل در آمد. در ۱۹٦۱ سلطان محمد درگذشت و پسرش به نام سلطان حسن دوم به پادشاهی رسید.

در کازابلانکا درگیری های جدی منجر به برقراری دیکتاتوری سلطنتی شد و تنها در قانون اساسی سال ۱۹۷۲ وعدۀ پارلمانی با یک مجلس قانونگذاری به مردم داده شد. حسن (متولد ۱۹۲۹) سیاست محافظه کارانه و نزدیکی با غرب و فرانسه را درپیش گرفت و به همین جهت در آغاز از سیاست الجزایر و نزدیکی آن کشور با شوروی نگران بود. در اکتبر و نوامبر ۱۹۷۵ سلطان حسن مدعی حاکمیت بر صحرای باختری شد. پولیساریو که در صحرای باختری دست به تشکیل «جمهوری دموکراتیک عرب صحرا» زده بود (۱۹۷٦) از سوی پاره‌ای کشورها به رسمیت شناخته شد. درگیری میان پارتیزان های پولیساریو و قوای مراکش آغاز شد. هرچند جنگ صحرا که هنوز هم ادامه دارد اقتصاد مراکش را دچار بحران جدی کرده است اما در عوض، سلطان توانسته است با استفاده از این درگیری نیروهای وفادار به تاج‌وتخت را منسجم تر و پایه های رژیم خود را مستحکم تر سازد.

مراکش، بحران[1] (۱۹۰۵)

درپی توافق‌های سرّی فرانسه- بریتانیا در آوریل ۱۹۰٤، و فرانسه- اسپانیا در اکتبر ۱۹۰٤، تصمیم به تقسیم مراکش گرفته شد. آلمان گرچه منافع اقتصادی چندانی در مراکش نداشت اما **فون بولو**، صدراعظم به امید تضعیف پیوندهای دوستی فرانسه- بریتانیا تصمیم گرفت از استقلال مراکش یکپارچه دفاع کند چون می دانست که انگلستان برسر مراکش حاضر نیست به حمایت از فرانسه برخیزد. بولو **قیصر ویلهلم دوم** را تشویق کرد تا در ۳۱ مارس ۱۹۰۵ به طنجه برود و با مراکشی ها همدلی کند. سپس آلمان خواهان برپایی کنفرانسی بین‌المللی شد که فرانسه با آن موافقتی نداشت. بحران بین این سه قدرت در تابستان و پاییز آن سال ادامه یافت. سرانجام فرانسویان به برپایی کنفرانسی در **آلخثیراس** (الخضراء) تن در دادند زیرا به حمایت بریتانیا و حسن‌نیت آمریکا مطمئن بودند. کنفرانس برای آلمان، شکست دیپلماتیک بود، و پیوندهای فرانسه- بریتانیا را مستحکم‌تر کرد. در ۱۹۱۱ در **اقادیر** دومین بحران مراکش روی داد.

مراکش جنوبی اسپانیا[2] (تارفایه)

سرزمینی به مساحت ۱۳ هزار کیلومترمربع که بخشی از مراکش اسپانیا بود. این سرزمین که در کرانهٔ اقیانوس اطلس واقع شده است، در ۱۹۵۸ درپی استقلال مراکش به این کشور ملحق شد.

1- Moroccon Crisis. 2- Spanish Southern Morocco (Tarfaya).

مراکش فرانسه[1]

نام سابق جنوب مراکش که از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶ حوزهٔ نفوذ فرانسه بود. فرانسه به موجب پیمان فاس با سلطان مراکش (۳۰ مارس ۱۹۱۲) براین منطقه دست یافت. ایتالیا، اسپانیا و انگلستان هم مواد پیمان را تأیید کردند. هربرت لیائوتی نخستین حکمران منطقه شرایط را برای مهاجرت فرانسویان مساعد ساخت. فرانسویان در معادن — منگنز، نفت، کوبالت، و فسفات— سرمایه گذاری کردند. مهاجران فرانسوی در زمینهٔ کشاورزی نیز سرمایه گذاری کردند.

مراکش نیز ابتدا تحت‌الحمایه بود. سلطان با کمک وزیر، صدراعظم و مشاوران، کشور را اداره می کرد. تا ۱۹۵۵ قدرت سیاسی واقعی در دست نمایندهٔ دولت فرانسه، مقیم مراکش بود که وزیر خارجهٔ سلطان بود. فرانسویان با دامن زدن به خصومت عرب - بربر (که خصومت شهرنشینان عرب با بادیه‌نشینان بربر بود)، و استفاده از نفوذ پاشای دست نشانده شان — الجلاوی (۱۹۵۶—۱۸۷٤)— مقاومت ناسیونالیست‌ها را خنثی می کردند. در آستانهٔ قیام قریب‌الوقوع اعراب در ۱۹۵۳ به یاری جلاوی، سلطان سیدی محمدبن یوسف، هجدهمین سلطان دودمان سلطنتی مراکش را به ماداگاسگار تبعید کردند. و عمویش سیدی محمدبن عرفه را به سلطنت برگزیدند. اما حزب استقلال ویرا دست نشاندهٔ فرانسه اعلام کرد و حمایتش را از او سلب نمود. در اوت ۱۹۵۵ دست به ایجاد شورای نیابت سلطنت زدند و سیدی محمدبن یوسف را به مراکش بازگرداندند. فرانسویان مقیم مراکش به یاری سازمانی که تشکیل داده بودند و در مجمع ملی پاریس نیز اعمال نفوذ می کردند جلو هرگونه اصلاحات را می گرفتند. در ۱۹۵۵ بن‌عرفه به تبعید رفت و حکومتی با شرکت همهٔ احزاب تشکیل شد که حزب استقلال هم در آن عضویت داشت. پاشا و سایر مخالفان بن‌یوسف نیز حمایت خود را از سلطان اعلام داشتند. با بازگشت

1- French Morocco.

بن یوسف به رباط در نوامبر ۱۹۵۵ دو دولت فرانسه و مراکش پایان پیمان فاس و استقلال مراکش را اعلام کردند.

مرجان، عبدالوهاب

در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۷ مأمور تشکیل کابینهٔ عراق شد. در زمان نخست‌وزیری او در ۱٤ فوریه **فدراسیون عربی** اردن ـ عراق تشکیل شد. و در **فدراسیون عربی**، عراق و اردن هر کدام پادشاه و کابینهٔ خود را داشتند اما یک کابینهٔ فدرال نیز متشکل از رجال دو کشور وظایف مشترک نظامی، سیاسی را انجام می داد. در دوم مارس ۱۹۵۸ کابینهٔ عبدالوهاب مرجان استعفا داد و **نوری سعید** جای وی را گرفت.

مرجان، نبرد دریای[1]

نخستین درگیری ناوگان‌های دریایی ایالات متحده و ژاپن در جنوب باختری اقیانوس آرام. نیروی تهاجمی ژاپن برای حمله به بندر مورسبی در رابائول مستقر شده بود. تعدادی ناو آمریکایی در دریای مرجان با ناوگان ژاپنی رو برو شد. ناو لگزینگتن آمریکایی غرق شد و آمریکایی ها به تلافی آن، در ۷ مه ۱۹٤۲ سه ناو ژاپنی را غرق کردند. این پیروزی آمریکا مانع نفوذ ژاپن به استرالیا و جنوب اقیانوس آرام گردید و پیشگام پیروزی آمریکا در **جزیرهٔ میدوی** در ماه بعد بود.

1- Coral sea . Battle of

مرز جدید[1]

پرزیدنت کندی در دورهٔ کوتاه ریاست جمهوری‌اش (۳— ۱۹۶۱) از این اصطلاح برای بیان آرمان‌های خویش در رفع مشکلات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی استفاده می کرد و معادل بود با **سیاست نوین**، **سیاست منصفانه**، و **جامعهٔ بزرگ** که به ترتیب توسط **روزولت**، **ترومن** و **جانسون** پیشنهاد شد.

مرس الکبیر[2]

پایگاه دریایی سابق فرانسه در خلیج اُران در الجزایر که سرانجام در ۱۹۶۸ تحویل الجزایر شد. در ۳ ژوئیهٔ ۱۹۴۰ نیروی دریایی انگلیس به اران نزدیک شد. این ناوگان مأموریت داشت مانع خروج کشتی‌های جنگی فرانسه از پایگاه شود تا مبادا به دست ایتالیا یا آلمان بیفتد. فرانسه نیز یازده روز پیش از آن با آلمان نازی پیمان متارکه امضا کرده بود. فرمانده ناوگان فرانسوی حاضر نشد پیشنهاد متفقین را مبنی بر مقاومت در برابر **دولت ویشی** بپذیرد و ناوگان فرانسه را به آنتیل گسیل دارد تا به دست **قوای محور** نیفتد. نیروهای انگلیسی ناوگان فرانسه را بمباران کردند. و فرانسه به آتش انگلیسی‌ها پاسخ داد. ۱۳۰۰ ناوی فرانسوی کشته شدند و ناوگان آنها از کار افتاد. با این اقدام انگلستان، خصومت دیرینهٔ دریایی دو کشور که با عقد **تفاهم مودت‌آمیز** رو به فراموشی می رفت تازه شد و دست **دولت ویشی** را در همکاری با نازی‌ها و مخالفت با متفقین بازگذاشت. و «فرانسهٔ آزاد» را برای جلب حمایت مردم از **دوگل** در مخمصه قرار داد. البته ناوگان فرانسه هیچگاه در کنار ایتالیا و آلمان با متفقین پیکار نکرد اما نیروی هوایی فرانسه در ۷ ژوئیه و ٤ سپتامبر ۱۹۴۰ جبل الطارق را بمباران نمود.

1- New Frontier.
2- Mers - el - Kébir.

مرکز، حزب (آلمان)[1]

در فاصلهٔ سال های ۱۹۳۳— ۱۸۷۱ حزب مرکز مهم ترین سازمان سیاسی هواداران کلیسای کاتولیک بود. این حزب از منافع کاتولیکی در برابر سیاست پرتستانی پروسی ها و بیسمارک حمایت می کرد. بعدها به صورت نیروی محافظه کار در برابر جنبش سوسیالیستی قرار گرفت. در سال های ۱۹۰۷— ۱۸۹۳ حزب مرکز درپارلمان آلمان عمده ترین نیروی حامی صدراعظم های آلمان بود، اما بتدریج در برابر سازمان های ناسیونالیستی پان‌ژرمن رنگ باخت. ماتیاس ارزبرگر (۱۹۲۱— ۱۸۷۵) رهبر حزب مرکز در ژوئیهٔ ۱۹۱۷ قطعنامه ای را درپارلمان به نفع صلح و مذاکره با متفقین ارائه کرد. ارزبرگر اطمینان داشت که در جمهوری وایمار، حزب او حزب عمدهٔ کشور خواهد بود. برونینگ و پاپن از دیگر رهبران حزب بودند. در ۵ ژوئیهٔ ۱۹۳۳ همراه با دیگر احزاب دموکراتیک به فرمان هیتلر منحل اعلام شد. آدنائر که ۳۰ سال عضو حزب مرکز بود، درپایان جنگ جهانی دوم ترجیح داد «حزب دموکرات مسیحی» را ایجاد کند و حزب مرکز را به فراموشی بسپارد.

مرکز، قدرت های[2]

پیش از ۱۹۱٤ از این عنوان برای توصیف اتحاد کشورهای ایتالیا، اتریش- هنگری و آلمان استفاده می شد. این کشورها با ابتکار بیسمارک در ۱۸۸۲ درپیمان سه جانبه رسماً با هم متحد شده بودند. درآستانهٔ جنگ جهانی اول، ایتالیا از این اتحاد جدا شد (۱۹۱٤)، و از آن پس نیز در مورد همکاری های جنگی آلمان، اتریش- هنگری، عثمانی، و بلغارستان به کار

1- Centre Party. 2- Central Powers.

می رفت تا این گروه از کشورها را از دول متفق (فرانسه، روسیه، بریتانیا) متمایز سازد.

مسألهٔ شرق (یا مسألهٔ مشرق)[1]

درپی ضعیف شدن امپراتوری عثمانی، مسائلی درپی این ضعف در اروپای خاوری پدید آمد و مورخان اروپا به این مسائل که مورد نظر دول اروپا بود مسألهٔ شرق نام نهادند. مسأله این بود که «مرد بیمار اروپا» — لقبی که اروپاییان به عثمانی داده بودند— چگونه حفظ یا تجزیه شود که در اثر آن موازنهٔ قدرت در اروپا برهم نخورد. مطالب مسألهٔ شرق را به سه دستهٔ عمده می توان تقسیم کرد:

۱ــ تلاش روسیه، اتریش و آلمان به منظور توسعهٔ قلمرو خود به زیان عثمانی. روسیه با جنگ های کاترین کبیر (۹۲— ۱۷۸۷ و ۷۴— ۱۷۶۸) دست اندازی به امپراتوری عثمانی را آغاز کرد. کریمه را تصرف نمود و در **امیرنشین های حوضهٔ دانوب** حقوقی کسب کرد و به موجب **پیمان کوچوک کنارجی** (۱۷۷۴) حق حمایت کلیسای ارتدکس قسطنطنیه را به دست آورد. سال های ۱۲ ــ۱۸۰۶ روس ها به جنگ بیحاصلی با عثمانی دست زدند در۱۸۲۸ به حمایت یونان برخاستند. در کوه های بالکان پیشروی کردند و پیمان ادرنه (آدریا نوپل) را در ۱۸۲۹ به عثمانی تحمیل نمودند. **جنگ کریمه** از اشتهای روسیه در تصرف هرچه سریعتر بخش های رو به تجزیهٔ عثمانی، و ممانعت دول اروپا سرچشمه می گرفت. در دههٔ ۱۸۷۰ روسیه از طریق **پان اسلاویسم** بر فشار خود افزود و در سال های ۸— ۱۸۷۷ طی جنگی به حومهٔ قسطنطنیه رسید و **پیمان سان استفانو** را بر عثمانی تحمیل کرد. در دورهٔ ۱۰— ۱۹۰۷ و

1- Eastern Question.

قدرت گیری **ایزولسکی** سیاست توسعه طلبانهٔ روس‌ها بار دیگر شدت گرفت و فرانسه و انگلستان ــ که متحدان روسیه بودند ــ بر **پیمان‌های قسطنطنیه** صحه نهادند اما بلشویک‌ها بعداً آن پیمان‌ها را بی اعتبار اعلام کردند. اتریش علاقمند به تصرف سرزمین‌های بالکان باختری بود. در ۱۸۷۸ بُسنی- هرزگوین را تصرف کرد و در ۱۹۰۸ آنها را رسماً ضمیمهٔ امپراتوری ساخت. خصومت‌های ملی ناشی از این سیاست یکی از عوامل مهم جنگ جهانی اول بود.

۲ــ تلاش برای جلوگیری از تجزیهٔ عثمانی. گرچه اتریش در زمان **مترنیخ**، و روسیه در سال‌های ۴۱ ــ ۱۸۲۹ درصدد حفظ عثمانی بر آمدند اما عمده‌ترین حامی عثمانی برای حفظ امپراتوری‌اش، بریتانیا بود. بریتانیا از ۱۸۹۷ این وظیفه را برعهده گرفت. بریتانیا در ۱۷۹۲ مانع از دستیابی روسیه به پایگاه دریای اُزاکف شد و بجز در مورد استقلال یونان در سایر موارد، سیاستی مخالف سیاست روسیه در عثمانی درپیش گرفت. در **جنگ کریمه** به عثمانی کمک نظامی داد و در ۱۸۷۸ با اعمال فشار دیپلماتیک بر روسیه مانع از سلطهٔ این کشور بر **بغازها** شد. و کنوانسیون ۱۸۴۱ که با ابتکار بریتانیا امضا شد ناوگان جنگی دول اروپا را از دسترسی به داردانل و بسفر در زمان صلح ممنوع می‌کرد. بریتانیا در ضمن عثمانی را به اتخاذ سیاستی ملایم‌تر در داخل کشور تشویق می‌نمود. با دیدار **قیصر ویلهلم دوم** از قسطنطنیه در ۱۸۹۸، عثمانی بیش ازپیش از انگلستان برید و به آلمان متمایل شد و سرانجام متحد آلمان در جنگ جهانی اول گردید.

۳ــ پیدایش دولت‌های مستقل و ملی. در اواخر قرون وسطا عثمانی همهٔ سرزمین‌های بالکان را تصرف کرد. صرب‌ها نخستین ملتی بودند که در سال‌های ۱۸۰۴ و ۱۸۱۵ علیه عثمانی قیام کردند. اما یونانی‌ها در جریان جنگ استقلال کشورشان در ۳۰ــ ۱۸۲۰ از همدلی بیشتر کشورهای اروپایی برخوردار شدند؛ رومانی پس از **جنگ کریمه** از حمایت بین‌المللی، خاصه حمایت فرانسه بهره‌مند شد و در ۱۸۷۸ به استقلال رسید. قیام بلغارها در

۱۸۷۵ آغاز گردید و در ۱۸۸۶ خودمختاری بلغارستان تأیید شد و در اکتبر ۱۹۰۸ به استقلال کامل رسید. در **جنگ‌های بالکان** تمامی شبه جزیره در برابر عثمانی قدعلم کرد (۱۹۱۲) و این جنگ‌ها به گسترش قلمرو صربستان، یونان و ایجاد کشور آلبانی انجامید. میان صرب‌ها و بلغارها رقابت تلخی درگرفت. و در جنگ جهانی اول رویاروی یکدیگر قرار گرفتند.

آخرین مرحلهٔ مسألهٔ شرق، تلاش **آتاتورک** در حفظ ترکیه به عنوان یک کشور مستقل ملی درپی شکست ۱۹۱۸ عثمانی بود. می توان گفت با عقد **پیمان لوزان** در ۱۹۲۳ مسألهٔ شرق هم پایان یافت.

مستقل کارگر، حزب [1]

دردهۀ ۱۸۸۰ واوایل دهۀ بعد کاندیداهای طبقهٔ کارگرانگلستان برای پارلمان به گروه «لیبرال- کارگر» وابسته بودند. **کِرهاردی** که خواهان سیاستی جدا از حزب لیبرال بود «حزب مستقل کارگر» را درپی کنفرانس برادفورد در ژانویهٔ ۱۸۹۳ بنا نهاد. این حزب تا ۱۹۰۰ هیچ پیوند مستقیمی با طبقهٔ کارگر نداشت و یکی از سازمان‌های وابسته به «کمیتهٔ نمایندگی کارگران» بود. تا ۱۹۳۲ رابطهٔ تیره‌ای با **حزب کارگر** داشت. به **بین‌الملل سوم** نپیوست و در مارس ۱۹۲۱ نیز با کمونیست‌ها همدلی نشان نداد اما در ۱۹۳۷ با کمونیست‌ها و سایر گروه‌های چپ در جبههٔ متحد خلق شرکت کرد. به رهبری جیمز ماکستون (۱۹۴۶ — ۱۸۸۵) حزب مستقل کار از انسجام برخوردار بود و با مرگ او، حزب متلاشی شد و از ۱۹۴۷ این حزب هیچ نماینده‌ای در پارلمان نداشته است اما به موجودیت خویش ادامه می دهد.

1- Independent Labour Party.

مسقط ـ انگلیس، پیمان (۲۰ مارس ۱۸۹۱)

به موجب این پیمان که میان سلطان مسقط و دولت انگلستان منعقد شد، سلطان مسقط صریحاً انحصار بریتانیا را در مورد سیاست خارجی و داخلی مسقط و عمان به رسمیت می‌شناسد. سلطان عمان و مسقط فیصل بن ترکی و نمایندهٔ بریتانیا در خلیج فارس سرهنگ ادوارد چارلز راس بود. در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۳۷ نیز این پیمان توسط جان فیلبی تجدید شد.

مسقط ـ عمان، پیمان (۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰)

مردم عمان از پیمان ۱۸۹۱ مسقط ـ انگلیس که در آن سلطان مسقط به نام «سلطان مسقط و عمان» معرفی شده بود ناراضی بودند. این نارضایتی سبب شورش مردم و قبایل عمان در ۱۹۱۳ شد. آنان امام عمان را به عنوان رئیس کشور برگزیدند. و اگر حمایت انگلستان از سلطان مسقط نبود، شورشیان آنجا را نیز تصرف می‌کردند. موافقت‌نامهٔ ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰ با وساطت خاندان‌های پادشاهی سعودی، اردن و عراق و تلاش جان فیلبی و وینگیت کنسول بریتانیا در مسقط، میان سلطان و نمایندگان عمان به امضا رسید. در این قرارداد نکتهٔ جالب وجود دو حکومت و دو سرزمین جدا از یکدیگر مسقط و عمان در کشوری است که اکنون تحت یک حکومت اداره می‌شود.

مسقط ـ عمان، سلطان‌نشین

این سلطان‌نشین در خاور شبه جزیرهٔ عربستان قرار دارد و از ۱۹۷۱« کشور عمان» نامیده می‌شود.

مِسمِه، پی یر [1]

دولتمرد فرانسوی. در ۲۰ مارس ۱۹۱۶ در ونسان زاده شد و تحصیل حقوق کرد. در نیروهای آزاد فرانسه در شمال افریقا خدمت کرد. در ۱۹۴۶ در ادارهٔ مستعمرات فرانسه شاغل پست مهم — دبیرکل کمیتهٔ وزارتی امور هندوچین— شد. در ۱۹۵۲ فرمانداد کل موریس، در ۱۹۵۴ فرماندار کل ساحل‌عاج، در ۱۹۵۶ کمیسرعالی کامرون بود. سپس به فرانسه بازگشت و با **گاستون دِفِر**، وزیر امور سرزمین‌های ماوراء بحار همکاری کرد. در ۱۹۵۸ کمیسرعالی افریقای استوایی فرانسه، و از ژوئیهٔ همان سال تا ۱۹۶۰ کمیسرعالی در افریقای باختری فرانسه بود. از ۱۹۶۰ وزیر دفاع شد. در ۱۹۷۱ شهردار ساربورگ و در ۱۹۷۲ وزیر امور سرزمین‌های ماوراء بحار بود. او از هسته‌های اصلی گلیست‌ها در پارلمان فرانسه بود و با میشل دبره و لویی ژاکس در این گروه فعالیت می‌کرد. هنگامی که ژاک شابان دلماس در ژوئیهٔ ۱۹۷۲ از نخست‌وزیری استعفا داد، پی‌یر مسمه به جای او نخست‌وزیر فرانسه شد.

مشترک‌المنافع، کنفرانس‌های [2]

گردهمایی‌های ادواری سران کشورهای **مشترک‌المنافع بریتانیا**، که در حقیقت ادامهٔ نظام **کنفرانس‌های امپراتوری** در زمان پادشاهی جورج پنجم است. در نخستین کنفرانس پذیرفته شد که شاه انگلستان در رأس جامعهٔ مشترک‌المنافع — اعم از سلطنتی یا جمهوری (نظیر هندوستان) — قرار دارد. این کنفرانس در آوریل ۱۹۴۹ در لندن برپا شد. کنفرانس‌های بعدی در لندن (۱۹۵۱، ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷، ۱۹۶۰، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۴،

1- Messmer, Pierre

2- Commonwealth Conferences.

۱۹۶۵، سپتامبر ۱۹۶۶،۱۹۶۹، ۱۹۷۷) برپا شدند. درژانویهٔ ۱۹۶۶ در لاگوس (نیجریه)، ژانویهٔ ۱۹۷۱ در سنگاپور، در ۱۹۷۳ در اُتاوا، در آوریل ۱۹۷۵ در کینگستن (جامایکا)، در ژوئن ۱۹۷۹ در لوزاکا، در سپتامبر ۱۹۸۱ در ملبورن، و ۱۹۸۵ در باهاما نیز این کنفرانس‌ها دایر شدند. در این کنفرانس‌ها بر خصلت جامعهٔ چند نژادی تأکید شده است. رژیم نژادپرست رودزیای جنوبی و آپارتاید از عوامل مهم تفرقه و بحران در جامعه بوده‌اند. هنگامی که در ۱۹۶۱ به سیاست آپارتاید حمله شد، افریقای جنوبی جامعه را ترک کرد و هنگامی که ادوارد هیث نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا در کنفرانس سنگاپور گفت که فروش اسلحهٔ انگلیسی به افریقای جنوبی از سر گرفته خواهد شد وحدت جامعه در معرض تهدید قرار گرفت اما مهارت لی‌کوان‌یو، نخست‌وزیر سنگاپور رئیس کنفرانس مذکور، از تجزیهٔ جامعه جلوگیری کرد. در کنفرانس ۱۹۸۵ باهاماس نیز با اینکه مارگارت تاچر نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا از افریقای جنوبی و آپارتاید تلویحاً جانبداری کرد اما فشار بسیاری از اعضای کنفرانس سبب اعمال پاره‌ای محدودیت‌های اقتصادی بر رژیم نژادپرست افریقای جنوبی شد و مقرر شد که اعضای جامعه نباید به دولت مذکور وام و قرضه بپردازند و از خریدن سکه‌های آن کشور خودداری نمایند. رسیدگی به وضع آپارتاید و نیز کودتای فیجی مسائل عمدهٔ کنفرانس ۱۹۸۷ وانکوور بود.

مشت‌زنان، قیام[1]

اوج خشونت ضد اروپایی در ۱۹۰۰ میلادی درچین. گسترش سریع بازرگانی اروپاییان درچین، تصرف کیائوچو توسط آلمان در ۱۸۹۷، اشغال

1- Boxer Rising.

پورت‌آرتور توسط روسیهٔ تزاری و سلطهٔ انگلستان بر **وی‌های‌وی** در ۱۸۹۸ خشم چینیان را برانگیخت. حکومت چین نیز اقدام چشمگیری در این زمینه انجام نداد. با حمایت **تزو- هسی** جوانان چین در جمعیت سری «جامعهٔ مشت‌های هماهنگ» وارد شدند. این جمعیت در چین به «مشت‌زنان» (بوکسورها) موسوم شدند. از اقدام‌های ضد اروپایی مشت‌زنان، حمله به چینی‌های مسیحی شده، حمله به میسیون‌های اروپایی، حمله به کارگران راه‌آهن که سوغات اروپا بود، ترور وزیرمختار آلمان در ۱۹۰۰ و محاصرهٔ سفارتخانه‌های خارجی را می‌توان برشمرد. دولت‌های اروپایی به بهانهٔ حفظ اتباع خویش تصمیم به مداخلهٔ نظامی گرفتند. نیروهای تحت فرماندهی دریاسالار سیمور که عازم پکن بود از تاکو مورد حمله قرار گرفت. و در پکن مشت‌زنان قیام کردند. در ۱۴ اوت قوای ۶ کشور اروپایی پکن را تسخیر و چپاول کردند. قوای آلمانی به تلافی قتل وزیرمختار آلمان، انتقام وحشیانه‌ای از مردم چین گرفتند. ایالت‌های شنسی و منچوری نیز صحنهٔ فعالیت مشت‌زنان شد. سرکوب این قیام توسط اروپاییان، بسیاری از جوانان چین را به اقداماتی اساسی‌تر سوق داد و جنبش ملی گرای چین به رهبری **سون یات سن** یکی از این اقدام‌ها بود.

مصالحهٔ ۱۸۶۷[1]

توافقی که میان حکومت اتریش به رهبری کنت بوست از یکسو، و سیاستمداران میانه‌رو هنگری (از جمله دئاک و آندرآسی) از سوی دیگر به عمل آمد و به موجب آن قلمرو امپراتوری اتریش به پادشاهی دوگانهٔ اتریش- هنگری تبدیل شد و این مصالحه تا ۱۹۱۸ معتبر ماند. براساس مصالحه، قلمرو امپراتور فرانسوا ژوزف به دو بخش اتریش (شامل سرزمین‌هایی که توسط

1- Ausgleich.

پارلمان امپراتوری اداره می شد)، و پادشاهی مجارستان تقسیم شد. امپراتور اتریش با عنوان شاه- امپراتور در ضمن پادشاه هنگری بود. دو کشور پادشاه، وزارت خارجه، ارتش، نیروی دریایی و مالیهٔ مشترک داشتند. اما هر قسمت نخست‌وزیر و پارلمان خاص خود را داشت. هر پارلمان ٦ نفر را برای تشکیل هیأت ۱۲ نفره برمی گزید و هر سال به نوبت در بوداپست یا وین به فرمان امپراتور تشکیل جلسه می داد و مسائل مشترک اتریش- هنگری را بررسی می کرد، موضوع ایجاد اتحادیهٔ گمرگی مورد بحث قرارمی گرفت. اتحادیهٔ گمرکی در پایان هر ده سال قابل تجدید بود. در ۱۸۹۷ تلاش هنگری برای ایجاد ارتش مستقل سبب تشنج در مناسبات با اتریش شد. به موجب مصالحه ، کرواسی بخشی از هنگری بود و به همین جهت مجارها در ۱۸٦۸ برای عقد قرارداد جداگانه با کروات‌ها وارد مذاکره شدند. ملیّت‌های دیگر امپراتوری از جمله چک ها از امتیازاتی که فقط به مجارها داده شده بود خشمگین بودند. در بطن هنگری یک گروه ذی‌نفوذ درصدد ایجاد یک واحد اسلاو در قلمرو امپراتوری بودند و بدینوسیله می خواستند به صورت وزنه‌ای در تعادل میان اتریش و هنگری عمل کنند، رهبری این جریان با آرشیدوک فرانسوا فردیناند ولیعهد امپراتوری بود که با کشته شدن او در سارایوو آن نقشه عملی نشد و در پایان جنگ، عمر مصالحه نیز پایان یافت.

مغرب

منطقه‌ای در شمال افریقا که سه کشور مستقل الجزایر، تونس و مراکش را در برمی گیرد و به طور اخص به مراکش نیز مغرب گفته می شود.

مُفتی، سعید

نخست‌وزیر اردن. او از یاران ملک عبدالله و پسرش ملک طلال بود. شهردار عمان، نمایندهٔ پارلمان، وزیر دفاع، معاون نخست‌وزیر، رئیس مجلس سنا، وزیر امورخارجه و سرانجام، نخست‌وزیری اردن از سمت‌های سعید المفتی در طی دوران همکاری‌اش با خاندان پادشاهی اردن بود. در سال ۱۹۵۰ کرانهٔ باختری رود اردن را به کشور اردن ملحق ساخت که در جنگ ژوئن ۱۹٦۷ به تصرف اسرائیل در آمد.

مقاومت، جنبش[1]

ارادهٔ ملت‌های اروپایی بر ردّ سلطهٔ آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی در جنگ جهانی دوم در پیدایی جنبش‌های گستردهٔ مقاومت تجلی یافت. این جنبش‌ها از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کردند اما وجه مشترک همگی در آن بود که می‌خواستند یا با عمل مستقیم و مبارزهٔ مثبت، و یا مبارزهٔ منفی و عدم همکاری جلوپیشروی نازیسم و فاشیسم را بگیرند. مشهورترین جنبش‌های پایداری در کشورهای تحت اشغال پیدا شد و شکل گرفت اما حتی در داخل آلمان و ایتالیا نیز جنبش‌هایی پدید آمد. عملیات پارتیزانی توسط لندن و مسکو ترغیب می‌شد. این جنبش‌ها زمینه را برای ورود قوای متفقین فراهم کردند. نمایان‌ترین این جنبش‌ها در یوگسلاوی، اسلواک و درهٔ رن در فرانسه پیدا شد. در نروژ، جنبش مقاومت دست به خرابکاری‌هایی به زیان دشمن نازی زد. گرچه جنبش مقاومت در کشورهای اروپا به طور یکدست شامل عناصر «چپ» نمی‌شد اما وزن «چپ» در این جنبش‌ها بسیار بالا بود. مثلاً شورش در گتوهای ورشو که منجر به کشتار ۳۰ هزار یهودی در آوریل ۱۹٤۳

1- Resistence Movement.

شد با «قیام ورشو» توسط «ارتش میهنی» لهستان در ۱٦ ماه بعد تفاوت داشت. جنبش مقاومت فرانسه توسط دو گروه اداره می‌شد، هواداران «فرانسهٔ آزاد» و ژنرال دوگل و کمونیست‌ها که دوگل را آلت دست لندن قلمداد می‌کردند. این شکاف در جنبش‌های پارتیزانی و پایداری به دنبال آزاد شدن سرزمین‌های اروپا از سلطهٔ نازیسم و فاشیسم عمیق‌تر شد و به ایجاد احزاب و سازمان‌های رقیب و متخاصم انجامید.

مقدونیه [1]

منطقه‌ای در بالکان و قلب امپراتوری بزرگی در سدهٔ چهارم پیش از میلاد، که بعداً ایالتی از روم شد و اسلاوها (بلغارها) در سدهٔ هشتم میلادی آنجا را مستعمرهٔ خویش ساختند و در ۱۳۸۰ به دست ترکان عثمانی افتاد. بلغارستان با حمایت روسیه کوشید مقدونیه را از عثمانی بازپس بگیرد و پیمان **سان استفانو** در ۱۸۷۸ به این آرزوی بلغارها جامهٔ عمل پوشید اما عمر این پیمان بس کوتاه بود. یونان، صربستان و بعدها یوگسلاوی مدعی حاکمیت بر مقدونیه شدند و در **جنگ‌های بالکان** نیز مقدونیه و تصاحب آن، نقش زیادی داشت. در ۱۹۱۹ **پیمان نویلی** بخش اعظم مقدونیه را «صربستان جنوبی» قلمداد کرد و مقدونیهٔ خاوری و بندر **سالونیک** را به یونان واگذاشت. تنها قطعهٔ کوچکی در اطراف پتریچ به بلغارستان داده شد. تلاش بلغارها در بازپس گرفتن مقدونیه در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی، سبب نبردهایی با همسایگان شد و تروریست‌های **آی.ام.آر.آ** نیز در این زمینه فعالیت داشتند. در سال‌های ٤ ــ ۱۹٤۱ بلغارستان مناطق یونانی و یوگسلاوی مقدونیه را تسخیر کرد اما به موجب **پیمان‌های صلح پاریس** در ۱۹٤۷ بلغارستان به مرزهای پیش از جنگ برگشت. قانون اساسی یوگسلاوی در ۱۹٤٦ جمهوری فدرال مقدونیه را ایجاد

1- Macedonia.

کرد که در چارچوب کشور یوگسلاوی قرار دارد و اسکوبژه مرکز آن است. به مقدونی ها اجازه داده شد به زبان خود بنویسند و بخوانند. نخستین فرهنگ واژه‌های مقدونی در ۱۹۶۱ انتشار یافت. یونان نیز در بخش مقدونیهٔ خود مانع ترویج زبان و فرهنگ مقدونی نشده است. تعدادی مقدونی نیز در بخش جنوب باختری بلغارستان زندگی می کنند. بلغارستان هیچگاه از دعاوی خود بر تمامی مقدونیه دست بر نداشته است.

مقدونیهٔ داخلی، سازمان انقلابی[1]

جنبش تروریستی بالکان که در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی فعالیت چشمگیری در مقدونیه داشت. در ۱۸۹۵ تشکیل شد تا استقلال مقدونیه را تأمین کند. «کمیتهٔ عالی مقدونیه» از ۱۹۲۱ کنترل این جنبش را به دست گرفت و برسر آن بود تا مقدونیهٔ یونان و مقدونیهٔ یوگسلاوی را به بلغارستان ملحق سازد. این سازمان در یوگسلاوی فعالیت زیادی داشت و سیاست بلغارستان تا حدودی زیر نفوذ آن تعیین می گردید. در ۱۹۲٤ جنبش به دو شاخه منشعب گردید. با اوستاشا همکاری می کرد و در جریان همین همکاری دست به ترور الکساندر پادشاه یوگسلاوی زد (مارس، ۱۹۳٤). از آن پس، هم به سبب مخالفت دولت تازهٔ بلغارستان و هم به سبب از میان رفتن رهبران طراز اول و قدیمی سازمان، فعالیت های آن رو به زوال رفت.

1- Internal Macedonian Revolutionary Organization (I.M.R.O.)

مک آرتور، داگلاس[1] (۱۹۶٤ـ۱۸۸۰)

ژنرال آمریکایی. در لیتل راک آرکانزاس، متولد شد. در آکادمی نظامی وست‌پوینت تحصیل نمود. شغل اصلی اش در ۱۹۰۳ مهندسی بود اما در ۱۹۰۵ برای خدمت نظامی به همراه پدرش به توکیو اعزام شد. پدرش ناظر رسمی ایالات متحده بر عملیات نظامی ژاپن علیه روسیه بود. مک آرتور در سال‌های ۱۸ــ۱۹۱۷ در فرانسه خدمت کرد و در نبرد دوم مارن لیاقت جنگی خویش را نشان داد. در پایان جنگ جهانی اول، او یکی از جوان‌ترین فرماندهان نظامی بود. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ رئیس ستاد نیروهای زمینی آمریکا بود و برای سازماندهی مقاومت فیلیپینی ها در برابر ژاپن، به آن کشور اعزام گردید. از دسامبر ۱۹٤۱ تا مارس ۱۹٤۲ در برابر حملهٔ ژاپن به لوزُن (فیلیپین) مقاومت نمود. در سمت فرماندهی عالی متفقین در اقیانوسیه، استراتژی پس راندن ژاپن از پاپوا و گوادال کانال، لُوزن، ایووجیما و اوکیناوا و سپس پیاده کردن قوا در خود ژاپن را مطمح نظر قرار داد. اما کاربرد بمب اتمی بر هیروشیما و ناکازاکی و درپی آن، تسلیم ژاپن به قوای مک آرتور ــ که رسماً در ناو «میسوری» در خلیج توکیو در حضور مک آرتور انجام شد ــ استراتژی وی را از کارآیی انداخت. مک آرتور از ۱۹٤۵ تا ۱۹۵۱ فرمانده نیروهای اشغالگر در ژاپن بود و در این سمت مسئول ترمیم و بازسازی و بیطرف‌سازی ژاپن بود. قانون اساسی دموکراتیکی برای ژاپن تدوین کرد و با قدرت نظامی بناپارتی کوشید رفرم‌هایی را بر ژاپنی ها تحمیل کند. سبک قدرت نمایی او بیش از ژاپن در ایالات متحده برای وی دشمن تراشی کرد. در ژوئیهٔ ۱۹۵۰ فرمانده نیروهای ملل متحد در جنگ کره شد و در پیاده کردن قوا در اینکُن (۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰) تمامی مهارت نظامی خویش را به کار گرفت. دو ماه بعد چینی ها وارد معرکه شدند. وی خواهان بمباران کردن پایگاه‌های چین در منچوری بود و می‌خواست جنگ کلاسیک تمام عیاری را با چین آغاز کند.

1- Mac Arthur, Douglas

ترومن کوشید مانع این کار شود اما مک آرتور سعی کرد از طریق رسانه های گروهی نیت خود را در نبرد با چین به اطلاع مردم برساند و ترومن به همین دلیل در ۱۱ آوریل ۱۹۵۱ وی را از سمت فرماندهی برکنار کرد. مک آرتور به واشنگتن بازگشت و کوشید با ایراد سخنرانی های متعدد، خود را نامزد مقام ریاست جمهوری در انتخابات سازد اما در این کار توفیقی بدست نیاورد و بقیهٔ عمر را در مانهاتان در بازنشستگی به سر برد.

مکدونالد، جیمز رامسی[1] (۱۹۳۷ — ۱۸۶۶)

نخست وزیر انگلستان. در خانواده بسیار فقیر اسکاتلندی، در لوسی موث زاده شد. در ۱۸۸۶ به انگلستان رفت و در ۱۸۹٤ به حزب مستقل کارگر پیوست. در پی ازدواج با دختر یک دانشمند سرشناس و تأمین درآمد زندگی اش از دارائی همسر، توانست تمام وقت خود را وقف سیاست کند. مکدونالد دبیر حزب کارگر شد (۱۲— ۱۹۰۰) و در سال های ۱۸ — ۱۹۰٦ نمایندهٔ مجلس عوام بود. در سال های ۱٤ — ۱۹۱۱ با مهارت، حزب کارگر را در پارلمان رهبری کرد ولی در خلال جنگ جهانی اول به سبب صلح طلبی اش نفوذ خود را از دست داد. در ۱۹۲۲ بار دیگر پس از ٤ سال به پارلمان بازگشت و رهبری گروه پارلمانی حزب کارگر را به دست گرفت و چون حزب کارگر ۲۵ کرسی بیش از حزب لیبرال به دست آورده بود او در مقام رهبر اپوزیسیون نیز انجام وظیفه می نمود. در ژانویهٔ ۱۹۲٤ (و تحت تأثیر نامه های زینوویف) محافظه کاران بار دیگر پیروز شدند. مکدونالد در ۱۹۲۹ بار دیگر نخست وزیر شد. بحران اقتصادی جهانی، و وخیم شدن اوضاع مالی، سبب شکاف و انشعاب در دولت و حزب کارگر شد (اوت ۱۹۳۱). مکدونالد «دولت ملی»

1- Mac Donald, James Ramsay

ائتلافی را تشکیل داد که چهار سال ادامه یافت. وی در سیاست خارجی و دفاع نفوذ عظیمی به دست آورد اما سیاست‌های او عمدتاً زیر کنترل محافظه‌کاران بود که در کابینه‌اش اکثریت داشتند. در ژوئن ۱۹۳۵ مکدونالد استعفا داد و بالدوین جای وی را گرفت اما در عضویت کابینهٔ بالدوین باقی ماند. در نوامبر ۱۹۳۷ در کشتی‌ای در اقیانوس اطلس جان سپرد.

مکزیک[1]

جمهوری مکزیک در فاصله میان آمریکای شمالی و مرکزی واقع شده و با ایالات متحده، بلیز و گواتمالا مرز خشکی دارد. مساحت ۱,۹۷۲,۵۴۷ کیلومترمربع، جمعیت ۷۵ میلیون نفر، پایتخت مکزیکوسیتی. از سال ۱۵۱۹ به بعد قوای اسپانیا به فرمان کورتِس تسخیر این سرزمین را آغاز کرد و تا دههٔ ۲۱ــ ۱۸۲۰ که جنگ استقلال تمامی سرزمین را فراگرفت، مکزیک مستعمرهٔ اسپانیا بود. در ۱۸۲۱ استقلال یافت. هنگامی که فرانسه فردی از خاندان هابسبورگ به نام **ماکسیمیلیان** را امپراتور مکزیک کرد (۷ــ ۱۸۶۳) با مقاومت مردم روبرو شد و ماکسیمیلیان سرانجام اعدام گردید. در دورهٔ دیکتاتوری **پورفیریو دیاث** مکزیک به جادهٔ ترقی افتاد و با سقوط او در ۱۹۱۱ یک رشته حکومت‌های ناپایدار در این کشور برسر کار آمدند. ایالات متحده در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶ قوایی را برای تنبیه مکزیکی‌ها به این سرزمین گسیل داشت و دولت مکزیک را وادار کرد قانون اساسی‌ای به سبک قانون اساسی ایالات متحده تدوین کنند. این قانون در ۵ فوریهٔ ۱۹۱۷ به مرحلهٔ اجرا درآمد و کنگره‌ای با دو مجلس قانونگذاری و رئیس جمهور انتخابی در این قانون پیش‌بینی شده بود. سال‌های ۳۴ــ ۱۹۲۴ مکزیک در کنترل ژنرال پلوتارکو

1- Mexico.

کالس (۱۹۴۵ — ۱۸۷۷) بود. او در سال های ۲۸ — ۱۹۲۴ رئیس جمهور و از آن پس قدرتمدار واقعی بود. کالس ضد کلیسا و ضد سلطهٔ کمپانی های نفتی خارجی بود اما در عین حال کوشید با ایالات متحده مناسبات حسنه ای داشته باشد. ژنرال لازارو کاردنالس (۱۹۷۰ — ۱۸۹۵) در سال های ۴۰ — ۱۹۳۴ رئیس جمهور بود، یک رشته اصلاحات اجتماعی را به مرحلهٔ عمل در آورد. دست به اصلاحات ارضی زد و صنایع نفت را در ۱۹۳۸ ملی کرد و در مناسبات با همسایهٔ شمالی محدودیت هایی ایجاد کرد. در مه ۱۹۴۲ مکزیک به دول ژاپن و آلمان اعلام جنگ داد. صرفنظر از دورهٔ ریاست جمهوری آدولفو لوپز ماتئوس (۶۴ — ۱۹۵۸) که موج سوسیالیسم کشور را فراگرفت، دولت های بعد از جنگ جهانی دوم در مکزیک همه دست راستی و متمایل به همکاری نزدیک با ایالات متحده بوده اند. لویس اچوریاآلوارز در سال های ۶ — ۱۹۷۰، پورتیلو در سال های ۸۲ — ۱۹۷۶ و پرزیدنت مادرید از ۱۹۸۳ به بعد آخرین رئیس جمهورهای مکزیک بوده اند.

مکزیک، جنگ[1] (۸ — ۱۸۴۶)

ایالات متحده، درگیری های مرزی را بهانه قرار داد تا سرزمین های زرخیزی را از مکزیک جدا سازد. آمریکا در ۱۸۴۵ تکزاس را تصرف کرده بود. پرزیدنت پولک نیروهای آمریکایی را به نقاط مرزی مورد مشاجره اعزام داشت و هنگامی که مورد حمله قرار گرفتند ادعا شد که مکزیکی ها خون آمریکایی ها را در خاک آمریکا می ریزند (آوریل ۱۸۴۶). ژنرال زاکاری تیلور از رود ریوگراند مکزیک را مورد حمله قرار داد و مونتری را تسخیر کرد. ژنرال وینفیلداسکات به وراکروز رفت و مکزیکوسیتی را تصرف نمود (سپتامبر

1- Mexican War.

۱۸۴۶). به موجب پیمان گوادلوپ هیدالگو (فوریهٔ ۱۸۴۸) مکزیک از دعاوی نسبت به تکزاس دست برداشت و ریوگراند را مرز دو کشور شناخت و در قبال ۱۵ میلیون دلار، نیومکزیکو، و کالیفرنیا را به ایالات متحده واگذاشت (در کالیفرنیا در آن روزها معادن غنی طلا کشف شده بود).

مک کارتیسم[1]

در فوریهٔ ۱۹۵۰ ژوزف مک کارتی (۵۶ــ ۱۹۰۸) سناتور جمهوریخواه از ایالت ویسکانسین، اعلام کرد که نام ۵۷ کمونیست دارای کارت عضویت، و ۲۰۵ هوادار کمونیسم را که در وزارت امور خارجه به کار مشغول اند در اختیار دارد. این اظهارات درپی محکومیت **اَلجِرهیس** صورت گرفت و جمهوریخواهان برای اثبات بی کفایتی دولت **ترومن** و شکست آمریکا درچین از این توجیه بهره گیری کردند. سناتور مک کارتی سند قانع کننده‌ای در تأیید اظهارات خویش ارائه نکرد اما به یاری اظهارات پاره‌ای شهود به بی اعتبار کردن **آچسین** و **مارشال** ادامه داد. وی در اجرای این سیاست حمله به روشنفکران و دانشگاهیان سراسر آمریکا را نیز شدت داد و همه را کمونیست و حامی کمونیسم بین‌الملل قلمداد کرد. مک کارتیسم بدین نحو با ترساندن مردم آمریکا از «شبح سرخ» به جمهوریخواهان فرصت خوبی داد تا در ۱۹۵۲ برندهٔ انتخابات شوند. درژانویهٔ ۱۹۵۳ مک کارتی رئیس کمیتهٔ فرعی تحقیق سنا شد و در طول ۱۲ ماه بعد مبارزه‌ای بی امان را علیه کسانی که به نظر او «چپگرا» بودند دنبال کرد. در۱۹۵۳ هنگامی که مک کارتی ارتش را مورد حمله قرارداد و درصدد بی اعتبارکردن رابرت استیونس، وزیردفاع برآمد، با خصومت **آیزنهاور** رو برو شد. ضد حملهٔ ارتش علیه مک کارتی شروع شد. وی متهم

1- Mac Carthyism.

گردید که به نفع یکی از همکاران خود که به خدمت نظام فراخوانده شده، اعمال نفوذ کرده است. با رنگ‌ورو دادن به این قضیه هیستری مک کارتیسم به پایان خود رسید. سنا در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ با ۶۷ رأی در برابر ۲۲ رأی مک کارتی را محکوم کرد. چند روز بعد مک کارتی، آیزنهاور را مورد حمله قرار داد و با این کار— به خاطر محبوبیت رئیس جمهور— به بی‌اعتبارتر شدن هر چه بیشتر خود کمک کرد. از جنبه‌های بارز مک کارتیسم خصلت ضد روشنفکری و ضد دانشگاهی آن بود.

مک کورمیک، سایروس هال[1] (۱۸۰۹ — ۸۴)

مخترع و صنعتگر آمریکایی. در ویرجینیا متولد شد. پدرش آهنگر بود. مک کورمیک ماشین دروگری اختراع کرد و در ۱۸۳۴ آنرا به ثبت رسانید. این ماشین، تولید کشاورزی را دستخوش انقلاب کرد به طوری که مهم‌ترین اختراع نیمهٔ قرن نوزدهم آمریکا شد. در ۱۸۴۷ کارخانهٔ تولید ماشین دروگری در شیکاگو احداث کرد و از ۱۸۵۱ روزانه ۳ ماشین دروگری تولید می‌شد. از ۱۸۶۰ به بعد تولید انبوه ماشین دروگر این امکان را ایجاد کرد که جلگهٔ بزرگ به زیر کشت برود. خانوادهٔ مک کورمیک در ایلینویز یک قطب صنعتی شدند و یکی از خویشاوندانش روزنامهٔ مشهور شیکاگو تریبون را تأسیس نمود.

مک کینلی، ویلیام[2] (۱۸۴۳ — ۱۹۰۱)

بیست‌وَپنجمین رئیس جمهور آمریکا. در اُهایو چشم به جهان گشود. در

1- Mc Cormick, Cyrus Hall

2- Mc Kinley ، William.

جنگ داخلی در ارتش شمال درجهٔ سرگردی داشت. پس از جنگ به وکالت پرداخت. وقتی عضو حزب کنگره از حزب جمهوریخواه بود از افزایش تعرفه‌های گمرکی حمایت کرد و شهرت یافت. در سال‌های ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ فرماندار اُهایو بود. در انتخابات ریاست جمهوری با حمایت مالی مارکوس هانا (۱۹۰۴ — ۱۸۳۷) سرمایه‌دار بزرگ، به نامزدی حزب جمهوریخواه برگزیده شد و برسر مسائل حاد روز— تعرفه‌های گمرکی و سیاست‌های مالی— بریان، رقیب جمهوریخواه را شکست داد. افزایش بی سابقهٔ تعرفه‌های گمرکی و سیاست توسعه‌طلبی امپریالیستی از سیاست‌های دوران ریاست جمهوری مک کینلی بود. درژوئیهٔ ۱۸۹۸ هاوایی به ایالات متحده منضم شد. در جنگ آمریکا-اسپانیا نیز فیلیپین، گوآم و پورتوریکو به این کشور تعلق یافت. مک کینلی در دور دوم ریاست جمهوری نیز بریان را شکست داد ولی در ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ به دست یک آنارشیست کشته شد و **تئودور روزولت** جانشین وی گردید.

مکماهون، خط مرزی[1]

مرز میان هندوستان و چین که در ۱۹۱۴ در سیملا مورد توافق تبت، چین و بریتانیا قرار گرفت. رئیس هیأت نمایندگی بریتانیا مکماهون بود. چین که بر ۳۰ هزار مایل مربع از ناحیهٔ مرزی شمال خاوری، و نیز بر درهٔ رود براهماپوترا ادعا داشت خط مرزی مذکور را مردود شمرد. طبق قرارداد سیملا خط مرزی ازآبریزمرتفع ترین کوه‌ها می گذرد در حالی که چین مدعی است که خط مرزی باید از کوهپایه‌ها عبور کند. مرز برمه— چین به سوی خاور نیز ادامهٔ خط مرزی مکماهون است. چین این خط را در ۱۹۶۰ به رسمیت شناخته است.

1- Mc Mahon Line.

مکمیلان، (موریس) هارولد[1] (۱۹۸٤ – ۱۸۹٤)

نخست‌وزیر انگلستان. در لندن به دنیا آمد. جدّش بنیانگذار انتشاراتی معروف انگاستان بود. در ایتون و آکسفورد تحصیل کرد. در جنگ جهانی اول شرکت کرد و سه بار زخمی شد. عضو حزب **محافظه کار** بود و در ۹–۱۹۲٤ و ٦٤ – ۱۹۳۱ نمایندهٔ مجلس عوام بود. در دههٔ ۱۹۲۰ به عنوان یک اصلاح طلب مترقی و هوادار اصلاحات اجتماعی در حزب محافظه کار شهرت داشت. از ۱۹۳۵ سیاست‌های خارجی و دفاعی **بالدوین** و **چمبرلین** را مورد انتقاد قرار داد و از **چرچیل** شدیداً هواداری کرد. مدت ۲ سال پست‌های پایین وزارتی به وی محول گردید و در دسامبر ۱۹٤۲ به کابینه راه یافت و وزیر مسئول شمال افریقا شد. تا مه ۱۹٤۵ سخنگوی برجستهٔ انگلستان در مدیترانه بود. و در حل مسائل ایتالیا، یونان، یوگسلاوی و نیز حل اختلافات **دوگل** ـ ایالات متحده کوشش فراوان کرد. در بازگشت چرچیل به قدرت در ۱۹۵۱ مکمیلان وزیر خانه‌سازی و مسکن شد و سه سال در این سمت باقی ماند. از اکتبر ۱۹۵٤ تا آوریل ۱۹۵۵ وزیر دفاع بود. سپس وزیر امور خارجه (آوریل تا دسامبر ۱۹۵۵)؛ وزیر خزانه‌داری (دسامبر ۱۹۵۵ تا ژانویهٔ ۱۹۵۷) شد. در سمت وزیر خارجه مذاکراتی را انجام داد که به تشکیل **پیمان دولت اتریش** انجامید و در **کنفرانس عالی** ژنو (۱۹۵۵) نیز شرکت جست. درپست وزیر خزانه‌داری در آوریل ۱۹۵٦ بودجهٔ دولت را تقدیم مجلس کرد. درژانویهٔ ۱۹۵۷ به جای **ایدن** به نخست‌وزیری انگلستان منصوب گردید و در انتخابات ۱۹۵۹ برنده شد و تا اکتبر ۱۹٦۳ نخست‌وزیر بود. در سال‌های اولیهٔ نخست‌وزیری‌اش ثبات قیمت‌ها و رونق اقتصادی بر انگلستان حکمفرما بود اما بتدریج بیکاری و نگرانی از عدم موازنهٔ پرداخت‌ها از مشخصه های سال‌های آخر نخست‌وزیری وی شد. در سیاست خارجی ناکامی دیگری نصیب وی شد. انگلستان که نقش واسطهٔ مسکو ـ واشنگتن را ایفا می‌نمود درپی **ماجرای یو۲**، و تنش

1- Mac Millan, (Maurice) Harold.

موجود در مناسبات آمریکا ـ شوروی این نقش خود را از دست داد، مکمیلان به سبب آشنایی نزدیک با **آیزنهاور** و **کندی** توانست مناسبات صمیمانه‌ای بین بریتانیا ـ ایالات متحده برقرار سازد. مکمیلان با آینده‌نگری به مسائل افریقا کوشید با جنبش‌های استقلال طلبانهٔ قارهٔ افریقا کنار بیاید. وی خواهان پیوستن انگلستان به **بازار مشترک** بود. اما وتوی **دوگل** در ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۶۳ مانع این مقصود شد. ایجاد «شورای توسعهٔ اقتصاد ملی» در ۱۹۶۱ از اقدام‌های مترقیانهٔ هارولد مکمیلان بود که با سنت حزب محافظه‌کار مباینت داشت. با فاش شدن **ماجرای پروفیومو** موقعیت دولت او تضعیف شد. در ۱۹۶۰ رئیس افتخاری دانشگاه آکسفورد شد.

مکنامارا، رابرت استرینج[1]

وزیر دفاع ایالات متحده. در۱۹۱۶ در سانفرانسیسکو زاده شد. سال‌های ۶ــ ۱۹۴۳ در نیروی هوایی خدمت کرد. سپس عضو هیأت مدیرهٔ کمپانی فورد، و مدتی بعد رئیس این شرکت شد. رسماً تا ۱۹۶۰ عضو حزب جمهوریخواه بود اما **پرزیدنت کندی** درژانویهٔ ۱۹۶۱ ویرا به وزارت دفاع منصوب نمود و تا ۱۹۶۸ در این سمت باقی ماند سپس رئیس **بانک جهانی** شد (۸۱ــ ۱۹۶۸). **جنگ ویتنام** در زمانی شدت گرفت که وی وزیر دفاع بود. **بحران موشکی کوبا** نیز در همین دوره بود. از همین رو وی کار خود را بیشتر «از سر گذراندن بحران» می نامید تا طراحی استراتژی. «از سر گذراندن بحران» اصطلاحی معادل «**برلبهٔ پرتگاه قرار گرفتن**» است که **دالس** وزیر خارجهٔ دولت آمریکا به کار می گرفت.

1- Mc Namara, Robert Strange

مکنزی، ویلیام لیون[1] (۱۷۹۵ – ۱۸۶۱)

روزنامه‌نگار و انقلابی کانادایی. در دندی متولد شد و در ۱۸۲۲ به کانادا مهاجرت کرد. سال‌های ۳۶ – ۱۸۲۸ عضو مجلس اعلای قانونگذاری فدرال بود. هوادار اصلاحات اجتماعی و دشمن سرسخت تبعیض‌ها و امتیازهای ناروا بود. به همین سبب در شورش نوامبر- دسامبر ۱۸۳۷ با لویی ژوزف پاپینو همکاری داشت. شورش به درگیری مسلحانه‌ای انجامید که پنج هفته ادامه یافت و مکنزی از جزیره‌ای در رود نیاگارا تشکیل حکومت موقت را اعلام کرد و با حمایت آمریکائیان ضد انگلیسی حمله به پست‌های مرزی کانادا را شروع کرد. روابط کانادا- ایالات متحده به دنبال درگیری‌های مرزی تیره شد. در اعلامیهٔ «اصلاح‌طلبان تورنتو» بخشی از اعلامیهٔ استقلال آمریکا گنجانده شده بود و در «پیش‌نویس قانون اساسی» نیز از قانون اساسی ایالات متحده اقتباس کرده بود. در ژانویهٔ ۱۸۳۸ به ایالات متحده فرار کرد.

مگادیشیو، حملهٔ[2]

در ۱۸ اکتبر ۱۹۷۷ یک گروه کوماندویی ۲۸ نفرهٔ آلمان غربی برای عملیات نجات هواپیمای مسافربری ربوده شده در فرودگاه مگادیشیو (پایتخت سومالی) مأموریت خود را آغاز کردند و با موفقیت به انجام رساندند. گروه بادر- **ماینهوف** مسئولیت ربودن لوفت‌هانزای ۷۳۷ را برعهده گرفت. هواپیما که با ۸۶ مسافر از پالما به فرانکفورت درپرواز بود، در روز ۱۴ اکتبر ربوده شد. عملیات نجات یک دقیقه بیشتر نپایید. سه هواپیماربا کشته شدند و چهارمی زخمی شد. یک گروگان و یک کوماندو نیز زخم برداشتند. تفاوت این

1- Mackenzie, William Lyon.
2- Mogadishu Raid.

عملیات با عملیات اسراییلی ها درانتبه آن بود که آلمان با اطلاع و همکاری سومالی به عملیات نجات مبادرت ورزید در حالیکه اسراییلی ها بدون اطلاع ایدی امین رئیس جمهور اوگاندا هواپیما را نجات دادند. به دنبال این واقعه بود که پلیس آلمان فدرال خودکشی بادر را در زندان اشتام هائیم — نزدیک، اشتوتگارت— اعلام کرد. یکی از خواستهای هواپیماربایان آزادی بادر از زندان دولت آلمان بود.

مِلبورن، ویکنت[1] (۱۷۷۹ – ۱۸٤۸)

نام اصلی اش ویلیام لمب. نخست‌وزیر انگلستان. در ایتون و کمبریج تحصیل کرد. در ۱۸۰٤ به وکالت پرداخت. در ۱۸۰٦ به مجلس عوام راه یافت. ابتدا از طرفداران فوکس بود ولی بعد به توری پیوست و هوادار **کانینگ** شد. در کابینهٔ کانینگ وزیر امور ایرلند بود (۱۸۲۷).

در ۱۸۲۸ به اصول و عقاید ویگ روی آورد. در ۱۸۳۰ در کابینه **گری** وزیر کشور شد. ازژوییه تا نوامبر ۱۸۳۲ نخست‌وزیر بود و بار دیگر نیز از آوریل ۱۸۳۵ تا سپتامبر ۱۸٤۱ این سمت را برعهده داشت. ملکهٔ ویکتوریا را به کارهای سیاسی وارد کرد و منشی مخصوص او شد.

ملل متحد، سازمان

اصطلاح «ملل متحد» در آغاز به **دولت‌های متفق** درگیر در جنگ با **دول محور** (جنگ جهانی دوم) اطلاق می شد، این دولت‌ها مصمم بودند تا بنا به

1- Melbourne, Viscount (William Lamb)

توافق یکم ژانویهٔ ۱۹۴۲ با دشمن، صلح جداگانه نبندند. در کنفرانس وزیران خارجهٔ دولت متفق در مسکو (اکتبر ۱۹۴۳) در مورد ماهیت سازمانی که جایگزین سازمان بی اعتبار شدهٔ **جامعهٔ ملل** می شد گفتگو شد و سپس در **دمبارتُن اکس**، **یالتا** و **پوتْسدام** جزئیّات چنان سازمانی مورد توافق قرار گرفت. تفاوت عمدهٔ **سازمان ملل** با **جامعهٔ ملل** در آن بود که یک قدرت اجرائی قوی به **شورای امنیت** داده شد؛ کارگزاری های تخصصی زیادی (۱۵ کارگزاری) به منظور خدمت به سازمان ملل برپا شد، و برای حفظ و اعادهٔ صلح تصمیم گرفته شد دول عضو از زور اسلحه استفاده کنند و متجاوز را سر جایش بنشانند. در رأس دبیرخانهٔ سازمان ملل – یکی از ۶ رکن سازمان دبیرخانه است– دبیرکلی قرار می گیرد که قدرت او با قدرت دبیرکل جامعهٔ ملل قابل مقایسه نیست و از قدرت بیشتری برخوردار است. تریگو ه لی، **داگ هامرشولد**، **اوتانت**، **کورت والدهایم** و **هاویر په رز دوکوئییار** به ترتیب دبیرکل های سازمان ملل بوده اند. این دیپلمات های ورزیده کوشیدند این تصور را به اعضای سازمان ملل بدهند که سازمان، از سلف خود، **جامعهٔ ملل** قوی تر است. موفقیت های سازمان ملل در رشد کارگزاری های تخصصی؛ میانجیگری ۱۹۴۷ در فلسطین، ۱۹۴۸ کشمیر، ۱۹۶۲ اندونزی، ۱۹۶۴ قبرس، برقراری آتش بس در خاورمیانه (۱۹۵۶، ۱۹۶۷ ۱۹۷۳)، تصویب میثاق عدم استفاده از سلاح میکربی (۱۹۷۲) است. مداخله در**جنگ کره**؛ در جنگ داخلی کنگو (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴)، که با استفاده از نیروی گستردهٔ نظامی انجام شد از ویژگی هایی است که ملل متحد را از **جامعهٔ ملل** متمایز می سازد. البته سازمان ملل نتوانست جلو مداخلهٔ شوروی در مجارستان (۱۹۵۶) و چکسلواکی (۱۹۶۸) را بگیرد، نتوانست مانع مداخلات ایالات متحده (پنهان و آشکار) در سراسر جهان (از جمله ویتنام تا ۱۹۷۵، دومینیکن، گرنادا در ۱۹۸۵! ...) بشود قادر به قبولاندن قطعنامه های خود به رودزیا وافریقای جنوبی نشد. و نیز به سبب حمایت گستردهٔ آمریکا از اسرائیل، قطعنامه های ملل متحد مورد موافقت این کشور واقع نشد.

۶ رکن اصلی سازمان ملل عبارتند از: دبیرخانه، **مجمع عمومی ، شورای امنیت ، شورای قیمومت ، دیوان داوری بین المللی ، و شورای اقتصادی اجتماعی .** زبان رسمی سازمان ملل چینی، انگلیسی، فرانسوی،روسی و اسپانیایی است. زبان جاری فرانسه و انگلیسی است، زبان رسمی دیوان نیز انگلیسی و فرانسه است. مقر سازمان ملل در نیویورک است، ولی کارگزاری های آن در شهرهای اروپا و آمریکا هستند.

ملی (سوریه)، حزب[1]

در ۱۹٤۷ توسط جمعی از رهبران سرشناس ملی در دمشق تشکیل شد. قبل از تشکیل آنهم رجالی مانند شکری قوتلی رئیس جمهور، سعدالله جابری و فارس الخوری نخست‌وزیران سوریه در سال های ۷– ۱۹٤۳ قدرت دولتی را در دست داشتند. در ۱۹۵۵ نیز صبری عسلی دبیرکل حزب، نخست‌وزیر و شکری قوتلی رئیس جمهور سوریه شدند. با کودتای ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ ارتش سوریه، این حزب نیز از صحنهٔ سیاسی کنار رفت.

ملی (زلاندنو)، حزب[2]

با ادغام دو حزب «متحد» و «اصلاح» در زلاندنو، حزب ملی پا به عرصهٔ وجود نهاد. با ایجاد این بلوک محافظه کار و ضد کارگر، حکومت این کشور در سال های ۵۷– ۱۹٤۹، ۷۲– ۱۹۶۰، وازنوامبر ۱۹۷۵ به بعد در دست حزب ملی بوده است. سر کیت هولیوک از رهبران برجستهٔ حزب بود.

1- National Party (Syria). 2- National Party (New Zealand).

ممنوعیت[1] (مشروبات الکلی)

در فاصلهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۰ تا دسامبر ۱۹۳۳ در ایالات متحده، تولید، فروش و حمل مشروبات الکلی طبق اصلاحیهٔ هجدهم قانون اساسی ممنوع شد. از دهۀ ۱۸۳۰ جوامع مذهبی، ممنوعیت را بر قوانین ایالت‌ها تحمیل کردند و در ۱۹۲۰ در نوزده ایالات قانون ممنوعیت به اجرا در آمده بود. در ۱۸۹۵ «جامعهٔ مبارزه با میگساری» تبلیغات خود را در سطح کشور آغاز نمود و در خلال جنگ چنین تبلیغ می‌شد که شُرب لیکور اقدامی ضد میهنی است زیرا کنترل تولید و فروش مشروبات الکلی ایالات متحده در دست آمریکائیان آلمانی تبار است. در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ اصلاحیهٔ هجدهم پیشنهاد شد اما تا پایان جنگ جهانی از مرحلهٔ نهایی تصویب نگذشت. البته در دهۀ ۱۹۲۰ این ممنوعیت چندان مراعات نشد و تولید و فروش مشروبات الکلی به دست باندهای جنایتکار افتاد و در شیکاگو برسر این موضوع، گانگسترها به جان هم افتادند. حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ وعدهٔ لغو ممنوعیت را داد و پس از روی کار آمدن فرانکلین روزولت پیشنهادی برای لغو اصلاحیهٔ هجدهم به کنگره ارائه شد. به موجب اصلاحیهٔ بیست‌ویکم بر قانون اساسی ایالات متحده (۵ دسامبر ۱۹۳۳) دولت فدرال ممنوعیت بر تولید، فروش و حمل مشروبات الکلی را لغو کرد و هر ایالت مجاز بود تا در این مورد رأساً تصمیم بگیرد.

منچستر، مکتب[2]

سیاستمداران رادیکال دهۀ ۱۸۴۰ انگلستان هواداران این مکتب بودند. اعتقاد به تجارت آزاد، همکاری بین‌المللی، لسه‌فر از اصول بنیادی این مکتب بود. کُبدن و برایت از برجسته‌ترین رهبران مکتب منچستر بودند.

1- Prohibition. 2- Manchester School.

منچوری[1]

ایالت شمال خاوری چین که از لحاظ صنعتی از سایر ایالت‌های چین پیشرفته‌تر است. پیشرفت صنعت منچوری ناشی از آن است که روسیه در ۱۹۰۵ — ۱۸۹۵، و ژاپن از ۱۹۰۵ — به موجب پیمان ۱۹۰۵ پکن — این ایالت را در تصرف خود داشتند و ضمن بهره‌برداری از منابع زیرزمینی اش در امر صنعتی شدن آن کوشیدند. ژاپن در فوریهٔ ۱۹۳۲ دولت دست نشانده‌ای در منچوری — یا به گفتهٔ ژاپنی ها مانچوکو — ایجاد کرد. مانچوکو تنها توسط آلمان نازی، ایتالیای فاشیستی و ژاپن به رسمیت شناخته شد و تا ۱۹۴۵ برسر کار بود. **هنری پو — یی** آخرین امپراتور چین در رأس مانچوکو قرار داشت. چین کمونیست با حمایت شوروی در آستانهٔ سقوط ژاپن در ۱۹۴۵، کنترل منچوری را به دست گرفت و در نبرد سال‌های ۸— ۱۹۴۶ با **کومیندان**، کانون عمدهٔ کمونیست‌ها شد. در ۱۹۴۵ و پایان جنگ جهانی، بار دیگر نیروهای نظامی و دریایی شوروی **پُرت‌آرتور** را به تصرف خود در آوردند و تا مه ۱۹۵۵ در آنجا ماندند. از اواخر دههٔ ۱۹۵۰ چینی ها به منظور بهره‌برداری منابع معدنی و نفت این ایالت — که از زمان ژاپنی ها آغاز شده بود — فعالیت گسترده‌ای را دنبال کردند.

مِنشویک ها[2]

جناح میانه‌رو حزب سوسیال دموکرات روسیه که به دنبال انشعاب عملی حزب در کنگرهٔ ۱۹۰۳ لندن در برابر جناح بلشویکی قرار گرفت. **مارتوف** (۱۹۲۳ — ۱۸۷۳) — که نام اصلی او ژولیوس سداربام اهل ادسا بود — چهرهٔ برجستهٔ منشویک ها بود. منشویک ها نیز یکدست نبودند. عده‌ای پس از ۱۹۰۶

1- Manchuria. 2-Mencheviks.

خواهان مشارکت در دوما بودند و عده‌ای نیز حاضر بودند در ۱۹۱۷ در کنار کرنسکی با آلمان بجنگند. منشویک ها امیدوار بودند اپوزیسیون قانونی شوروی درپی برقراری حکومت بلشویکی در کشور بشوند اما مورد سوءظن قرار گرفتند و در ۱۹۲۲ سرکوب شدند. مارتوف به تبعید رفت و در ۱۹۲۲ درگذشت.

منصفانه، سیاست[1]

سیاست اعلام شدهٔ هاری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده در ژانویهٔ ۱۹۴۹. در این سیاست هدف ترومن بهبود بخشیدن به سطح زندگی طبقات کم درآمد، و اعمال عدالت اجتماعی از طریق تصویب قوانین منصفانهٔ کارگری و اقداماتی در زمینهٔ **حقوق مدنی** بوده است، و در واقع تقلیدی از **سیاست نوین** روزولت بود. در این سیاست، برنامه ریزی اقتصادی مورد توجه نیست اما از قدرت ریاست جمهوری در کنترل تورم یا رکود به نحوی استفاده می شود که مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش و افزایش درآمدهای ملی به بهترین وجه تأمین گردد. در سیاست منصفانه، برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی به کشورهای خارج نیز در نظر گرفته شده بود. **اتحاد برای پیشرفت** (جان کندی)، و **جامعهٔ بزرگ** (لیندون جانسون) تقلیدی از این سیاست و **سیاست نوین** بودند.

منطقهٔ مرزی شمالی[2]

نام سابق بخشی از مستعمرهٔ کنیا که از ۱۹۶۳ منطقهٔ شمال- خاوری کنیا را تشکیل داده است. ساکنان این منطقه عمدتاً سومالیایی و حامی

1- Fair Deal. 2- Northern Frontier District.

نژادانـد. در کنفـرانس ۱۹۶۲ لـندن در مـورد قـانون اساسـی کـنیـا و آیـندهٔ این سرزمین — الحـاق آن به سومالی، الـحاق به کنیـا— بحث فراوانی در گـرفت. «حزب مـترقی خلق مـنطقهٔ شـمالی» خواهان جـدایی از کنیا بـود. و «جامعهٔ متحد منطـقهٔ شمالی» بـا جدایی مخالـفت می کرد و از «اتحـاد ملی افریقـایی کنیا» جانـبداری مـی نمود. سومالـی به بخشـی از قانـون اساسی خـود استناد می کنـد که در آن آمده اسـت: «جـمهوری سـومالی بـایـد از راه‌های قانـونی و مسالمت‌آمیـز وحدت سرزمین هـای سومالی را تأمین نمایـد»، و مدعی است که این منطقه باید به آن کشور ملحق گـردد. انگلستان نقشهٔ پیشین خود را تغییر داد و درمنطـقهٔ مرزی شمالـی، منطـقهٔ شمال خاوری را بـه وجود آورد که شامل سه ناحیه بـود. در منطقـهٔ شمال خاوری اکـثریت جـمعیت، سـومالیـایی بودند و در طول خط مرزی سومالی ـ گالا قرار دارد. سه ناحیهٔ مذکور شامل گاریسا، ماندرا و واجیر است. در منطـقهٔ مجاور و باخـتر منطقهٔ خاوری، ناحیهٔ ایزیولو واقع شده که ساکنانش «بـورانی» هستند و از نظـر پیوندهای قـومی و مذهبی بـه سومالی نزدیکترند اکثریت آنان نیز به سومالی تعلق‌خاطر بیشتری دارند.

منع آزمایش های هسته‌ای، پیمان[1]

در ۵ اوت ۱۹۶۳ ایالات متحده، شوروی و بریتانیا پیمانی را امضا کردند که به موجـب آن هر سه کشـور از هر نوع آزمایش اتمی در جوّ زمـین، یا در زیر آب خودداری ورزند اما آزمایش هـای هسته‌ای زیرزمینی مجـاز شمـرده شد. این پیمان به دنبال پـنج سال مذاکره امضا شد و در خـلال سه سالهٔ اول مذاکرات، هر سه کشور داوطلبانه از هر نوع آزمایش اتمی خودداری ورزیدند. در فاصلهٔ دو سال (۵ — ۱۹۶۳) نود کشور دیگر نیز این پیمـان را امضا کردند. فرانسه وچین از امضـای پیـمان سـر باز زدنـد و به انجـام آزمایش هـای هستـه‌ای در فضا ادامه دادند.

1- Test - Ban Treaty.

منع گسترش سلاح های اتمی، پیمان[1]

در یکم ژوئیهٔ ۱۹۶۸ انگلستان، شوروی، ایالات متحده، و ۶۰ کشور دیگر پیمانی را امضا کردند و به موجب آن تعهد کردند از گسترش سلاح های اتمی جلوگیری کنند. این تعهد سه وجه داشت: ۱) دول امضا کننده متعهد شدند طرز تولید سلاح اتمی را به دیگر کشورها نیاموزند و هیچ دولت فاقد این سلاح ها را در تهیهٔ آن یاری ندهند و دولت های فاقد سلاح اتمی نیز متعهد شدند به هیچ روی درصدد تهیه این سلاح ها برنیایند؛ ۲) نظام کامل بازرسی بین المللی ایجاد شود و بر اجرای این پیمان نظارت کند؛ ۳) به دولت های امضا کننده و فاقد این سلاح تضمین داده شود که اگر از سوی دولت دارندهٔ سلاح اتمی (که پیمان را امضا نکرده) مورد تهدید اتمی قرار گیرند از طریق **شورای امنیت** ملل متحد اقدام فوری در حمایت از چنان کشوری اتخاذ شود. این پیمان مکمل **پیمان منع آزمایش اتمی** بود که در ۱۹۶۳ امضا شد. پیمان منع گسترش سلاح های اتمی در ۵ مارس ۱۹۷۰ به مورد اجرا گذاشته شد، در این تاریخ شوروی، ایالات متحده و انگلستان و ۴۷ کشور دیگر از جمله آلمان فدرال آنرا به تصویب نهایی رسانیدند. به دولت های فاقد سلاح های اتمی که پیمان را امضا نکرده بودند ۱۸ ماه مهلت داده شد تا ترتیب بازرسی بین المللی را با **کارگزاری بین المللی انرژی اتمی** مورد مذاکره قرار دهند و این کارگزاری را مطمئن سازند که تأسیسات هسته ای شان به منظور تولید سلاح به کار نخواهد رفت. چند کشور که پیمان را امضا نکرده بودند اصرار داشتند که قبل از امضای آن باید نحوهٔ بازرسی بین المللی مورد مذاکره قرار گیرد. نظر اوراتم (**کمیسیون انرژی اتمی اروپا**) آن بود که دول عضو آنقدر امضای پیمان را به تعویق اندازند تا اوراتُم شرایط بازرسی را مورد مذاکره قرار دهد.

ضعف پیمان در آن است که بعضی دولت های دارندهٔ سلاح اتمی را در برنمی گیرد چین به هنگام انعقاد پیمان، عضو سازمان ملل نبود و پیمان را امضا

1- Non - Proliferation Treaty.

نکرد. بنابراین محدودهٔ قدرت پیمان محدود به سه کشور انگلستان، ایالات متحده و شوروی بود. ژاپن و هند در آن زمان به نحوهٔ تولید بمب اتمی دست یافته بودند و تکنولوژی تولید بمب را در اختیار داشتند و عدم امضای پیمان از سوی چین آنان را نگران می‌کرد. هند بعدها بمب اتمی را آزمایش کرد و گفته می‌شود پاکستان، افریقای جنوبی، اسرائیل نیز در یک قدمی تولید این سلاح ویرانگراند.

مِندِرِس، عدنان[1] (۱۹۶۱ ـ ۱۸۹۹)

نخست‌وزیر ترکیه. در آیدین زاده شد و در رشتهٔ حقوق تحصیل کرد پیش از ورود به دنیای سیاست، به کشاورزی مشغول بود. در ۱۹۳۲ از منتقدان سیاست **آتاتورک** بود. در ۱۹٤۵ از بنیانگذاران **حزب دموکرات** بود. در انتخابات مه ۱۹۵۰ برنده شد و به نخست‌وزیری رسید. ده سال در این سمت باقی ماند. پیوندهای ترکیه با غرب را مستحکم‌تر ساخت و کشور را به عضویت **ناتو** در آورد (۱۹۵۲). در قضیهٔ بحران یونان-ترکیه برسر قبرس، اوضاع را در کنترل داشت. در فوریهٔ ۱۹۵۹ به لندن رفت تا قرارداد استقلال قبرس را امضا کند. تورم شدید سال‌های ۱۹۵٤ به بعد بر ناراضیان شهری افزود. او تکیه‌گاه سیاسی خود را دهقانان قرار داد و به یاری این اهرم، رژیم دیکتاتوری برپا کرد. ژنرال جمال گورسل رهبری کودتایی را به دست گرفت که در ۲۷ مه ۱۹۶۰ دولت **مندرس ـ بایار** را ساقط نمود. مندرس در دادگاه نظامی یاسی‌آدا به جرم زیرپا نهادن قانون اساسی محاکمه و به اعدام محکوم گردید. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۶۱ در زندان به همراهی دو تن از وزیران کابینه‌اش به دار آویخته شد.

1- Menderes, Adnan

مِنِدس فرانس، پیر[1] (۱۹۰۷ــ۸۲)

دولتمرد فرانسوی. در پاریس به دنیا آمد و در رشتهٔ حقوق تحصیل کرد. در ۱۹۲۳ به «حزب سوسیالیست رادیکال» پیوست. در ۱۹۳۲ به نمایندگی پارلمان برگزیده شد و آن هنگام ۲۵ ساله و جوانترین عضو مجلس قانونگذاری بود. در مارس-آوریل ۱۹۳۸ معاون وزارت دارایی بود. در ۴۳ ــ ۱۹۳۹ در نیروی هوایی خدمت کرد و برای پیوستن به **دوگل** از ارتش فراری شد. تا ۱۹۴۵ مشاور مالی دوگل بود و در کنفرانس **بِرتن وودْز** نمایندهٔ فرانسه بود. درپی آزاد شدن فرانسه از چنگال نازی‌ها، مندس فرانس با سیاست راستگرایانهٔ دوگل موافقت نداشت و در سال‌های ۵۴ــ ۱۹۴۵ نقش اپوزیسیون رادیکال دولت‌های گوناگون فرانسه را برعهده داشت. در ۱۹۵۴ ائتلاف رادیکال-سوسیالیست-گلیست به رهبری او امید به ثبات **جمهوری چهارم** را در دل‌ها افزایش داد. مندس فرانس در مهار کردن تورم و همکاری با بریتانیا در امور دفاعی ابتکار نشان می‌داد و با جسارت کم‌نظیری به استعمار فرانسه بر تونس و هندوچین پایان داد اما به حل مسألهٔ الجزایر موفق نشد زیرا شرکای ائتلافی در این زمینه کارشکنی می‌کردند. فرانسن بناگزیر ژاک سوستل را با نیروی عظیمی به الجزایر گسیل داشت و این امر سبب ناراضی شدن چپ های کابینه و استعفای مندس فرانس گردید (۵ فوریهٔ ۱۹۵۵). در ۱۹۵۸ با بازگشت **دوگل** به صحنهٔ سیاسی فرانسه مخالفت نمود و در **جمهوری پنجم** در نقش اپوزیسیون دولت دوگل باقی ماند. از زمان **گامبتا** در ۱۸۸۱ هیچ رهبر رادیکال فرانسوی به اندازهٔ مندس فرانس مورد احترام مردم نبوده است هرچند مقتضیات جمهوری چهارم به او اجازهٔ اجرای سیاست منسجمی را نداد.

1- Mendés - France, Pierre

مِنزیس، ربرت گوردون[1] (۱۹۷۸ — ۱۸۹۴)

نخست‌وزیر استرالیا. در جپاریت، ویکتوریا زاده شد. در دانشگاه ملبورن تحصیل کرد در ویکتوریا به شغل وکالت پرداخت و از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴ نماینده مردم در مجمع قانونگذاری ایالت ویکتوریا بود. در ۱۹۳۴ به نمایندگی پارلمان فدرال در کانبرا برگزیده شد. وی عضو «حزب استرالیای متحد» بود. در دولت لیونز دادستان کل بود (از ۱۹۳۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۳۹). وی در مارس ۱۹۳۹ از دولت لیونز کناره‌گیری کرد زیرا طرح بیمهٔ ملی مورد علاقهٔ او از سوی دولت رد شده بود. لیونز ۱۸ روز بعد درگذشت و منزیس برسر رهبری حزب مبارزهٔ سختی را درپیش گرفت. در ۲۴ آوریل نخست‌وزیر استرالیا شد. تمامی وقت او صرف تدارک جنگ جهانی دوم شد زیرا وی وقوع آنرا گریزناپذیر می‌دانست.به همین جهت خدمت سربازی‌را اجباری کرد. به دنبال دیدارش از لندن در ۱۹۴۱ عمدهٔ تلاشش صرف جنگ می‌شد و همین امر از محبوبیت او در استرالیا کاست و اعضای کابینه‌اش در اوت ۱۹۴۱ سر به مخالفت برداشتند. دو ماه بعد تشکیل حکومت کارگری به رهبری کرتین، منزیس را به صف اپوزیسیون راند و این امر تا پایان جنگ ادامه یافت. در فاصلهٔ سال‌های ۵ — ۱۹۴۳ «حزب استرالیای متحد» را تجدید سازمان کرد و نام آنرا به «حزب لیبرال» تغییر داد. در انتخابات ۱۹۴۹ حزب لیبرال برنده‌بود، و منزیس در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۹ به نخست‌وزیری برگزیده شد. وی تا ۱۹۶۶ در این سمت باقی ماند. در سیاست داخلی هوادار برنامهٔ صنعتی شدن کشور بود. و در خارج خواهان همکاری نزدیک‌تر استرالیا با ایالات متحده. پیوستن استرالیا به پیمان‌های آنزوس و سیتو حاصل این نگرش بود ضمن آنکه در جامعهٔ مشترک‌المنافع نیز نقش مشاور برجسته‌ای را ایفا می‌نمود. در ۱۹۵۶ رئیس کمیتهٔ پنج ملیتی‌ای بود که درپی توافق بیهوده‌ای با عبدالناصر برسر کانال سوئز تلاش کرد.

1- Menzies, Robert Gordon.

موازنهٔ قدرت[1]

نوعی خط مشی دیپلماتیک که هدفش، خاصه در اروپا، تضمین صلح بوده و نحوهٔ عمل چنین است که جلو تقویت نظامی بیش از حد یک یا چند کشور گرفته می شود تا مبادا قدرت بیش از اندازهٔ این قدرت(ها) استقلال و آزادی و تمامیت کشورهای دیگر را به خطر بیندازد و به طور سنتی، انگلستان مجری این دیپلماسی بود. ابتدا با قدرت گیری زیاده از حد فرانسه مخالفت کرد اما هنگامی که قدرت دریایی آلمان و نیروهای ارتشی آن کشور حالتی تهدید کننده به خود گرفت بریتانیا با فرانسه وارد تفاهم شد (۱۴ — ۱۹۰۴). در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ بریتانیا با تقویت آلمان کوشید تا مانع تفوق فرانسه شود و این امر خاصه در بحران برسر روهر در ۱۹۲۳ مشخص بود. پس از ۱۹۴۵ ظاهراً بریتانیا هیچ تلاشی برای اعمال موازنهٔ قدرت به عمل نیاورده است دلیلش هم ظهور شوروی و آمریکا به مثابهٔ دو «ابرقدرت» در صحنهٔ جهانی و مسابقهٔ تسلیحاتی ـ اتمی ـ فضایی است. از آن به بعد «موازنهٔ وحشت» حکمفرما بوده، بدین معنی که هریک از این دو قدرت بدان، دلیل به حفظ صلح علاقمند است که می داند نیروی تخریبی هسته‌ای، تنها رقیب را از میدان به در نمی کند بلکه قدرت تلافی کننده، در جنگ اتمی احتمالی، غالب و مغلوبی باقی نمی گذارد و هر دو طرف را نابود می سازد. بنابراین، هیچیک از این دو ابرقدرت آن آزادی عمل انگلستان را در ایجاد موازنه ندارند.

موافقت‌نامهٔ عمومی تعرفه و تجارت ← گات.

1- Balance of Power.

موبوتو، سِسِه سِکو[1]

رئیس کشور زئیر. در ۱۹۳۰ در لیسالا، در کرانهٔ شمالی کنگوی علیا زاده شد. نام مسیحی او ژوزف دزیره بود. در مدرسهٔ میسیونی کاتولیک ها درس خواند. مدتی در ارتش استعماری بلژیک خدمت کرد. و با درجهٔ سرهنگی رئیس ستاد نیروهای عمومی (هستهٔ جنینی ارتش کنگو) شد (ژوئن ۱۹۶۰). با بیرحمی، شورش ها را سرکوب می کرد و در سپتامبر ۱۹۶۰ لومومبا را از نخست‌وزیری برکنار نمود و در این کار از حمایت بیدریغ ایالات متحده و بلژیک برخوردار بود. درپایان نوامبر ۱۹۶۵ ژنرال موبوتو خود را رئیس جمهور کنگو اعلام کرد و آرام آرام با سرکوب مخالفان، دولت با ثباتی در زئیر تشکیل داد. وی در همان هنگام که به افریقایی کردن کشور (خاصه در زمینهٔ نامگذاری ها) ادامه می داد به عقد قراردادهای عمدهٔ تجاری با شرکت های غربی مشغول بود. در برابر صدور مس، کمپانی های غربی سد بزرگ اینتارا نزیک ماتادی بنا کردند. اسنادی که در مطبوعات غربی منتشر شده نشان می دهد که موبوتو رابطهٔ صمیمانه ای با سیا داشته است.

مورا، جواکیم[2] (۱۸۱۵ ـ ۱۷۶۷)

از نخستین هواداران ناپلئون بناپارت. وی ناپلئون را در سرکوب قیام وانده‌میر (۱۷۹۵) یاری داد. در نخستین نبرد ایتالیا شرکت کرد و شهرتی کسب نمود و در نبرد فرانسه در مصر به عنوان بهترین فرمانده سواره نظام زمان خود شهرت یافت. او در کودتای برومر ناپلئون فرماندهٔ عملیات بود. در ۱۸۰۰ با جوانترین خواهر ناپلئون ازدواج کرد وچهار سال بعد به درجهٔ مارشالی رسید.

1- Mobuto, Sese Seko.　　2- Murrat, Joachim

در ۱۸۰۸ شورش مادرید را بی رحمانه سرکوب کرد و در همان سال پادشاه ناپل شد. در جنگ با روسیه نیز شرکت داشت. در ۱۴ — ۱۸۱۳ به دنبال شکست ناپلئون کوشید به نحوی با دشمنان امپراتور فرانسه کنار آید و تاج وتخت سلطنتی ناپل را حفظ کند اما این تلاش ها بی ثمر ماند. در ۱۸۱۵ کوشید مردم ایتالیا را به حمایت از بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ اِلب تشویق کند اما در این تلاش نیز ناکام شد و به فرانسه گریخت. درپی شکست **واترلو** کوشید قیام کالابریا را سازماندهی کند اما دستگیر و در دادگاه نظامی محاکمه و اعدام گردید (۱۳ اکتبر ۱۸۱۵).

مورای، (جان) هیوبرت[1] (۱۹۴۰ — ۱۸۶۱)

فرماندار پاپوا و رجل مستعمراتی استرالیا. در سیدنی در خانواده‌ای ایرلندی تبار و کاتولیک زاده شد. در سیدنی و آکسفورد تحصیل کرد. در **جنگ بوئرها** شرکت داشت. مدتی در نیوسوث ویلز وکیل بود سپس مسئول امور قضایی پاپوا شد (۱۹۰۷). آشنایی او با مسایل بومی آن سرزمین سبب شد تا دولت استرالیا وی را فرماندار پاپوا کند (۱۹۰۸). وی تا زمان مرگش یعنی ۳۲ سال عهده‌دار این مقام بود. در زمان تصدی او بود که تمدن دوران سنگ پاپوا با تمدن قرن بیستم پیوند خورد. اقدامات مورای مانع شد تا بومیان پاپوا نیز به سرنوشت مرگبار بومیان استرالیا دچار شوند و نابود گردند وچون مانع از بهره کشی شدید بومیان توسط بنگاه های سرمایه‌داری استرالیا و بریتانیا می شد از سوی حزب محافظه کار استرالیا مورد انتقاد قرار می گرفت. او برادر گیلبرت مورای (۱۹۵۷ — ۱۸۶۶) استاد معروف و آزادیخواه بین المللی گرا بود.

1- Murray, (John) Hubert

مورس، ساموئل اف. بی[1] (۱۸۷۲ ـ ۱۷۹۱)

مخترع آمریکایی. پدرش جغرافی‌دان مشهوری بود. او در ییل و سپس در لندن تحصیل هنر کرد و نقاش و استاد نقاشی دانشگاه نیویورک شد. در ۴۰ سالگی به انتقال علائم توسط الکتریسیته علاقمند شد. در ۱۸۳۷ دست از هنر کشید تا به زمینه‌های علمی بپردازد. در ۱۸۳۸ رمز خط ـ نقطه را که به نام مورس معروف شد اختراع کرد. او به همراه آلفرد ویل نخستین خط تلگرافی بالتیمور- واشنگتن را در ۱۸۴۴ دایر کرد.

مورگنتا، طرح[2]

در کنفرانس کِبِک در ۱۹۴۴، هنری مورگنتا (۱۹۶۷ ـ ۱۸۹۱) وزیر خزانه‌داری ایالات متحدهٔ آمریکا پیشنهاد کرد متفقین بعد از جنگ و شکست دادن آلمان نازی تمامی صنایع آن کشور را به سرزمین‌های خویش منتقل سازند. چرچیل و روزولت این طرح را پذیرفتند اما وزارت امور خارجهٔ دو کشور انگلستان و ایالات متحده آنرا رد کردند زیرا معتقد بودند یک آلمان بدون صنعت به کمک قدرت‌های بزرگ نیاز دارد و از نظر مالی باری بر دوش آنها می گذارد. هنگامی که اخبار این پیشنهاد به خارج و به آلمان درز کرد دستگاه تبلیغاتی **گوبلز** به کار افتاد تا نیروی مقاومت آلمان‌ها را در برابر متفقین افزایش دهد.

1- Morse, Samuel F.B. 2- Morgenthau Plan.

مورلی، جان[1] (۱۹۲۳ — ۱۸۳۸)

سیاستمدار لیبرال، و اهل ادب انگلستان. او شرح حال **گلادستون** را نوشت. در سال های ۸۳— ۱۸۶۷ روزنامه نگار مشهوری بود، سپس نمایندهٔ مجلس عوام شد از استقلال داخلی، ایرلند (هوم رُل) پشتیبانی می کرد و تا حدی توانست گلادستون را نیز به این امر راضی کند. در ۱۸۸۶ و نیز سال های ۹۵— ۱۸۹۲ وزیر امور ایرلند بود. در سمت وزیر امور هند (۱۰— ۱۹۰۵) موفق شد قانون انجمن های هند (۱۹۰۹) را به تصویب برساند. او از آخرین لیبرال های بازمانده از عصر گلادستون بود که با شروع جنگ جهانی اول از سیاست کناره گیری کرد.

مورلی — مینتو، اصلاحات[2]

عنوانی است که به **قانون ۱۹۰۹ هند** داده می شود و به موجب این قانون شوراها و انجمن های بومی برپا شدند. به هنگام تدوین این قانون، لرد مورلی (۱۹۲۳— ۱۸۳۸) وزیر امور هندوستان، و لرد مینتو (۱۹۱٤— ۱۸٤۷) نایب السلطنهٔ هند (۱۰— ۱۹۰۵) بود.

مورنی، شارل لویی ژوزف[3] (۶۵ — ۱۸۱۱)

برادر ناتنی **ناپلئون سوم** . مادرش ملکه هورتنس. او فرزند نامشروع تالیران بود. در دهۀ ۱۸۳۰ در ارتش فرانسه در الجزایر خدمت کرد و شهرتی یافت. با

1- Morley, John. 2- Morley - Minto Reforms.
3- Morny, Charles Louis Joseph

شاهزادگان ارلئانی دوست بود. در ۱۸٤۸ بناپارتیست شد و طراح کودتای ۱۰ دسامبر ۱۸۵۱ بناپارت بود. در امپراتوری دوم وزیر کشور؛ سفیر فرانسه در روسیه؛ و رئیس مجمع ملی بود. وی از مقام خود برای سوءاستفاده های مالی بهره گیری کرد.

مورو، آلدو[1] (۱۹۱۶ــ۷۸)

نخست‌وزیر ایتالیا. در جنبش دانشجویی از اعضای فعال کاتولیک های غیرفاشیست بود. در ۱۹٤۶ به مجمع مؤسسان جمهوری ایتالیا راه یافت. با عضویت در حزب دموکرات مسیحی، به پارلمان ایتالیا نیز راه یافت (۱۹٤۸). در سمت وزیر امور خارجه (٦ــ ۱۹٦۵، اوت ۱۹٦۹ تا ژانویهٔ ۱۹۷۲، ژوئیهٔ ۱۹۷۳ تا اکتبر ۱۹۷٤) در مسائل بازار مشترک اروپا نقش مهمی برعهده داشت. سال های ۸ــ ۱۹٦۳ و نیز در فاصلهٔ نوامبر ۱۹۷٤ تا ژوئیهٔ ۱۹۷٦ نخست‌وزیر بود. او به عنوان سیاستمدار کارکشتهٔ دموکرات مسیحی شهرت فراوانی کسب کرده بود. در ۱۷ مارس ۱۹۷۸ از اتومبیلش ربوده شد. «بریگاد سرخ» مسئولیت ربودن وی را برعهده گرفت. بریگادها خواهان آزاد شدن رفقای زندانی خویش در قبال آزاد کردن مورو شدند. دولت حاضر به معامله با ربایندگان نشد و جسد آلدو مورو ــ که به ضرب گلوله کشته شده بود ــ در اتومبیلی در نزدیکی مقر حزب دموکرات مسیحی در رم پیدا شد (۹ مه ۱۹۷۸).

1- Moro , Aldo

موریس[1]

کشور مستقل موریس عضو جرگهٔ کشورهای مشترک‌المنافع، جزیره‌ای است آتشفشانی در اقیانوس هند و در ۵۵۰ مایلی ماداگاسگار قرار گرفته است. پرتغالی‌ها آنجا را کشف کردند و هلندی‌ها که از ۱۵۹۸ تا ۱۷۱۰ جزیره را در تصرف داشتند این نام را برای آنجا برگزیدند. در سدهٔ ۱۸ به تصرف فرانسوی‌ها در آمد. موریس آخرین مستعمرهٔ ناپلئون اول بود که توسط نیروی دریایی انگلستان تسخیر شد (ژوئیهٔ ۱۸۱۰). در ۱۸۱٤ به انگلستان واگذار گردید و تا ۱۹۶۷ مستعمرهٔ آن کشور بود. در آن تاریخ به موریس و جزیره‌های نزدیک و تابعهٔ آن استقلال داخلی داده شد و در ۱۲ مارس ۱۹۶۸ استقلال کامل موریس اعلام گردید. در ۱۹۶۵ جزیرهٔ استراتژیک دیه‌گوگارسیا و چند جزیرهٔ کوچکتر اطراف آن از موریس جدا و تحت نام «سرزمین‌های اقیانوس هند بریتانیا» قرار گرفت. انگلستان که می‌خواست دیه‌گوگارسیا را به ایالات متحده واگذار کند تا پایگاه عمدهٔ نیروی دریایی آن کشور در اقیانوس هند گردد، سکنهٔ کرئول جزیره را از آنجا بیرون راند تا صاحب و مالکی مدعی اقدام‌های بعدی بریتانیا نگردد. این امر در مناسبات موریس- انگلستان تشنجی ایجاد نمود. موریس از بدو استقلال تا ۱۱ ژوئن ۱۹۸۲ توسط حزب کارگر کشور اداره می‌شد و رهبری حزب با سرسی‌وو ساگور رامگولام بود. اما در انتخابات ژوئن ۱۹۸۲ ائتلاف چپ به رهبری پُل برِنگر از «جنبش مبارز موریس» برنده شد و آنه‌رود جوگنائوت نخست‌وزیر جدید موریس شد. موافقت رامگولام با حضور فزایندهٔ نظامی آمریکا در دیه‌گوگارسیا، وپایین آمدن محصول شکر و نیز نرخ بالای بیکاری در جزیره از عوامل این دگرگونی انتخاباتی بود.

1- Mauritius.

موریس، (جان) فردریک دنیسون[1] (۱۸۷۲ ـ ۱۸۰۵)

سوسیالیست مسیحی انگلیسی. پدرش کشیش یونیتارین بود که به کلیسای انگلیس گروید و تحت تأثیر اشعار کولریج بود. موریس در دهۀ ۱۸٤۰ استاد تاریخ، ادبیات و الهیات کینگز کالج لندن شد اما به جرم بی‌اعتقادی به مذهب و مشی سیاسی مخالف دولت، از استادی برکنار گردید. از ۱۸٦۰ تا ۱۸٦۹ مسئول امور کلیسایی بخشی از لندن و در۱۸٦٦ استاد اخلاق در دانشگاه کمبریج شد. در اوایل دهۀ ۱۸۵۰ با داستان نویسان انگلیسی چارلز کینگزلی و توماس هیوز در جنبش «سوسیال مسیحی» همکاری نمود. این جنبش بسیاری از دیدگاه‌های نهضت چارتیستی را می‌پذیرفت و در عین حال می کوشید اعضای مؤمن به کلیسای نهضت چارتیستی را جذب کنند. موریس و هیوز در ۱۸۵٤ «کالج کارگران» را به منظور تعلیم دادن کارگران محله‌های شمالی و فقیرنشین لندن ایجاد کردند. موریس در آموزش بزرگسالان و بیدار کردن وجدان اجتماعی کلیسای عصر ویکتوریا نقشی قاطع داشت.

موریس، ویلیام[2] (۹٦ ـ ۱۸۳٤)

سوسیالیست خیالپرداز انگلیسی. او شاعر، هنرمند و صنعتگر نیز بود. از خانوادۀ متوسط مرفه برخاست و به خاطر اشعارش و تلاشی که در راه بهبود هنر در انگلستان به خرج داد شهرت یافت. در ۱۸۸۳ با فدراسیون سوسیال دموکراتیک پیوند یافت و در سال بعد با یاری او «جامعۀ سوسیالیستی» را تشکیل داد که سازمانی نیمه آنارشیستی بود. در ۱۸۹۰ آنرا ترک کرد و

1- Maurice. (John) Fredrick Denison
2- Morris, William

انجمنی سوسیالیستی در همِرْشمیت بنا نهاد. «اخبار ناکجا»[1] اثر خیالپردازانهٔ او در ۱۸۹۱ انتشار یافت. موریس با تحلیل مارکس از مبارزات طبقاتی موافق بود و باورهای سوسیالیستی او بازتابی در برابر کژی‌های سرمایه‌داری بود. پیوند هنر و سوسیالیسم میراثی بود که از ویلیام موریس برای نسل‌های بعدی انگلستان باقی ماند.

موریسون، هربرت استانلی[2] (۱۹۶۵ – ۱۸۸۸)

متولد لامبث. از بنیانگذاران «حزب کارگر لندن». در ۱۹۱۵ دبیرکل حزب شد و از روش‌های مسالمت‌آمیز پیروی کرد. سال‌های ۱ — ۱۹۲۰ شهردار هاکنی بود. او مبتکر ایجاد کمربند سبز به دور لندن بود. در ۱۹۲۳ به مجلس عوام راه یافت و در سال‌های ۳۱ — ۱۹۲۹، ۵۹ — ۱۹۳۵ نیز عضو مجلس عوام بود. در کابینهٔ مکدونالد و زیر حمل‌ونقل بود (مارس — اوت ۱۹۳۱). در مه — اکتبر ۱۹۴۰ عضو کابینهٔ ائتلافی چرچیل بود. در همین کابینه در مقام وزیر کشور مسئول دفاع غیرنظامی خدمات آتش‌نشانی بود. از اکتبر ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ نیز عضو کابینهٔ جنگی بود. برنامهٔ ملی کردن‌ها و ارائه خدمات اجتماعی و بیمه را در انتخابات ۱۹۴۵ از سوی حزب کارگر ارائه کرد. حزب در آن انتخابات موفق شد و موریسون در سال‌های ۵۱ — ۱۹۴۵ معاون نخست‌وزیر بود و چند ماهی در ۱۹۵۱ وزیر خارجه شد. او در کشمکش برسر رهبری حزب کارگر از اتلی شکست خورد (۱۹۳۵ و ۱۹۴۵) و در همین مبارزه در ۱۹۵۵ از گیتسکل نیز شکست خورد.

1- *News From Nowhere.*

2- Morrison, Herbert Stanley

موزامبیک[1]

جمهوری خلق موزامبیک در کرانهٔ خاوری افریقا، با تانزانیا، مالاوی، زامبیا، زیمبابوه و افریقای جنوبی همسایه است. مساحت ۷۸۰۳۰ کیلومترمربع، جمعیت ۱۲ میلیون، مرکز: ماپوتو (لورنسومارکیز سابق). سال‌های ۱۹۷۵ — ۱۴۹۸ مستعمرهٔ پرتغال بود. **فرلیمو** جبههٔ آزادی‌بخش مارکسیستی، نبرد پارتیزانی رهایی‌بخش علیه استعمار خشن پرتغال را از سپتامبر ۱۹٦٤ به بعد سازماندهی کرد و از پایگاه‌های خود در تانزانیا به نبرد با پرتغال پرداخت. درگیری دیرپای ارتشیان پرتغال در موزامبیک و آنگولا سبب عصیان نظامیان و سرانجام به انقلاب گل میخک در آن کشور منتهی شد (۱۹۷٤). دولت جدید پرتغال در سپتامبر ۱۹۷٤ به مذاکره با رهبران **فرلیمو** پرداخت و دولت گذار که پیرو مذاکرات تشکیل شد در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۵ استقلال کامل موزامبیک را اعلام نمود. ساموراماشل رئیس جمهور موزامبیک در فوریهٔ ۱۹۷٦ اعلام کرد که تمامی مالکیت‌های خصوصی ملی می‌شود. در سال ۱۹۷٦ دولت نژادپرست **رودزیای جنوبی** به بهانهٔ تعقیب انقلابیون زیمبابوه چندین بار به موزامبیک حمله کرد و در ۲۳ و ۲٦ نوامبر ۱۹۷۷ بیش از صد چریک زیمبابوه را در حملات هوائی خود کشت. در سپتامبر ۱۹۷۹ حملات رودزیا به درهٔ لیمپوپو ادامه یافت. ماشل اعلام کرد که رودزیا کلاً ۳۵۰ بار به خاک موزامبیک تجاوز کرده است. در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۸۱ رژیم نژادپرست افریقای جنوبی نیز به بهانه حمله به مقر **کنگرهٔ ملی افریقا** به حومهٔ ماپوتو حمله برد. از آن پس افریقای جنوبی با حمایت از «چریک های ناسیونالیست» کوشیده است به تجاوز خود به موزامبیک ادامه دهد. چریک های ناسیونالیست (**رنامو**) مورد حمایت سوداگران دوران استعمار پرتغال‌اند و در ۱۹۸۲ تعدادشان به ۱۰ هزار نفر می‌رسیده که همگی به خوبی مسلح بوده‌اند.

1- Mozambique.

موزلی، أسوالد اِرنالد[1] (۱۹۸۰ — ۱۸۹۶)

سیاستمدار انگلیسی. در وینچستر و سندهرست تحصیل کرد. در نبرد ایپره شرکت داشت. عضو حزب محافظه کار و نمایندهٔ مجلس عوام (۲۲ — ۱۹۱۸)، نمایندهٔ منفرد در مجلس عوام (۴ — ۱۹۲۲)، و نمایندهٔ مجلس عوام و عضو حزب کارگر (۳۱ — ۱۹۲۶) بود. مکدونالد در ۱۹۲۹ وی را به عضویت دولت (و نه کابینهٔ) خود برگزید. او برای مقابله با بحران بزرگ، تشویق دادوستد خارجی و جلوگیری از رقابت صنعتی، و استفاده از بودجهٔ دولت در توسعهٔ صنعتی را پیشنهاد می کرد. کابینهٔ مکدونالد با پیشنهاد او موافقت نکرد و موزلی در ۲۱ مه ۱۹۳۰ استعفا داد. نه ماه بعد جنبش سوسیالیست مترقی یا (حزب نوین) را بنا نهاد اما در انتخابات عمومی ۱۹۳۱ شکست خورد. در ژانویهٔ ۱۹۳۲ از رم دیدار کرد و تحت تأثیر موسولینی قرار گرفت. در آوریل ۱۹۳۲ حزب نوین را منحل کرد و ۶ ماه بعد «اتحادیهٔ بریتانیایی فاشیست ها» را بنیاد نهاد. این سازمان در سال های ۶ — ۱۹۳۴ بیشتر خصلت های هیتلری و ضدیهودی داشت و راه‌پیمایی هایی درلندن به راه می انداخت. با «قانون نظم عمومی» (۱۹۳۶) که یونیفورم‌های سیاسی و ارتش های خصوصی را قدغن کرد، جنبش موزلی رو به انحطاط رفت. به موجب «قانون ۱۸b» زمان جنگ، در سال های ۳ — ۱۹۴۰ موزلی تحت نظر پلیس قرار گرفت. در ۱۹۴۷ «جنبش متحد» را بنا نهاد اما در انتخابات ۱۹۵۹ و ۱۹۶۶ شکست خورد. او طرفدار اروپای متحد با شرکت بریتانیا بود.

1- Mosley, Oswald Ernald

موسرت، آنتون آدریان (۱۹۴۶ – ۱۸۹۴)

سیاستمدار هلندی و بنیانگذار جنبش ناسیونال سوسیالیست هلند. در ۱۹۴۰ با نازی‌های هیتلری رابطه‌ای صمیمانه برقرار کرد. در سال ۱۹۴۲ آلمان‌ها او را «پیشوای مردم هلند» نامیدند. درپایان جنگ به اتهام خیانت به کشور محاکمه و تیرباران شد.

موسولینی، بنیتو[1] (۱۹۴۵ – ۱۸۸۳)

رهبر فاشیست‌های ایتالیا و نخست‌وزیر این کشور. در فورلی زاده شد. مدت کوتاهی به آموزگاری پرداخت. در ۱۹۰۲ به سویس گریخت تا به سربازی نرود. در آنجا به کارگری پرداخت و به سوسیالیسم گرایش پیدا کرد. سپس از هواداران سندیکالیسم شد. در ۱۹۰۴ به ایتالیا بازگشت و به روزنامه‌نگاری پرداخت و مبلّغ سوسیالیسم شد. در ۱۹۱۵ از حزب سوسیالیست کناره‌گیری کرد زیرا او طرفدار ورود ایتالیا به جنگ به نفع امپراتوری اتریش-هنگری بود ولی حزب با این نظر مخالفت می‌کرد. موسولینی در جبههٔ ایزونتسو جنگید و زخمی شد. سپس به میلان آمد و سردبیر ایل‌پوپولو و ایتالیا شد. آنجا به تشکیل یک گروه تندرو دست راستی پرداخت که بعداً از هسته‌های اصلی حزب فاشیست ایتالیا شد. هواداران موسولینی، که همگی از ضدکمونیست‌ها بودند، درپایان جنگ خواسته‌های متعدد خود را در **کنفرانس صلح پاریس** مطرح ساختند و از **گابریل دانونتسیو** در**فیومه** پشتیبانی کردند. از فوریهٔ ۱۹۲۱ ایتالیا در آستانهٔ جنگ داخلی و انقلاب بود. در بولونیا، فلورانس و میلان شورش‌های گسترده‌ای در جریان بود. **ویکتور امانوئل سوم**، پادشاه

1- Mussolini, Benito.

ایتالیا، در اکتبر ۱۹۲۲ موسولینی را به نخست‌وزیری ایتالیا برگزید تا بدین وسیله مانع پیروزی کمونیست‌ها گردد. موسولینی تحت عنوان «دوچه» (رهبر- پیشوا) در رأس دولت ائتلافی فاشیست‌ها و ناسیونالیست‌ها قدرت را به دست گرفت و تا هنگام قتل ماتئوتی در ۱۹۲۴ پارلمان را نیز به صورت آلتی بی‌اراده نگاه داشت. در ۹- ۱۹۲۸ که در ایتالیا دولتی تک حزبی تمامی قدرت را قبضه کرد فاشیست‌ها به تنهایی دولت را تشکیل دادند. «شورای عالی فاشیست‌ها» ۴۰۰ نفر فاشیست را نامزد انتخابات می کرد و مردم ایتالیا می‌بایستی له یا علیه این عده یکجا رأی بدهند. «شورای ملی اصناف» مأمور رسیدگی به اختلافات کارگر- کارفرما شد. موسولینی کوشید اقداماتی «سازنده» در کشور انجام دهد. به موجب پیمان‌های لاتران، مناسبات با واتیکان را بهبود بخشید. از رویداد کورفو در ۱۹۲۳ تا تجاوز به حبشه و جنگ شمال افریقا در ۱۹۳۵ موسولینی سیاست خارجی تجاوزگرانه‌ای در پیش گرفت. ابتدا با آلمان هیتلری مخالف بود زیرا هیتلر درصدد تصرف اتریش بود؛ اما همانندی‌های نازیسم و فاشیسم آنقدر زیاد بود که بتواند اختلاف های جزئی را ناچیز جلوه دهد. تجاوز موسولینی به حبشه نیز زمینهٔ همکاری نزدیک دو رژیم را فراهم کرد و این همکاری به گفتهٔ موسولینی در ۱۹۳۶ «محوری» را تشکیل داد. موسولینی در عید پاک ۱۹۳۹ آلبانی را به ایتالیا ضمیمه ساخت و در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ به فرانسه و بریتانیا اعلان جنگ داد، در ۲۸ اکتبر ۱۹۴۰ به یونان حمله کرد اما در این کشور دچار شکست هایی شد و شکست فاشیست‌ها در لیبی به اعتبار موسولینی لطمهٔ فراوانی زد چون موسولینی، هواداران فاشیست خود را تشویق می کرد تا از جنگ و محاسن آن تعریف کنند و آنرا فضیلتی گرانمایه به حساب آورند. در زمستان ۲- ۱۹۴۱ دیگر موسولینی عملاً یک دست نشاندهٔ آلمان هیتلری بیش نبود. با تهاجم متفقین به ایتالیا، ویکتور امانوئل و مارشال بادولیو موسولینی را وادار به کناره گیری کردند (۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۳). موسولینی به زندان افتاد اما نیروی هوابرد هیتلر وی را از زندان واقع در کوه‌های آپنین نجات دادند (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳). موسولینی در

رأس رژیم فاشیستی ای قرار گرفت که بر مناطق اشغالی شمال ایتالیا توسط نازی های فرمان می راند. در ۲۸ آوریل ۱۹٤۵ پارتیزان‌های ایتالیا موسولینی را دستگیر و در ساحل کومو تیرباران کردند، وی در حین فرار به سویس بود جسدش را به میلان بردند و در معرض دید عمومی به دار آویختند.

«موش و گربه، قانون»[1] (۱۹۱۳)

نامی که مردم انگلستان به «قانون آزاد کردن موقت زندانیان بیمار» داده بودند. کابینهٔ آسکویث که مبتکر این قانون بود امید داشت که بتواند مبارزان طرفدار حقوق زن را از مبارزهٔ خشونت‌آمیز بازدارد. زنانی که به خاطر مبارزه در راه احقاق حقوق زن به زندان می افتادند اعتصاب غذا می کردند و بیمار می شدند. دولت به موجب قانون مذکور اجازه می داد چنان زندانیانی آزاد شوند مشروط بر اینکه در صورت تکرار «جرم» به زندان بازگردانده شوند. عده‌ای از سرشناس‌ترین چهره‌های سیاسی انگلستان، این قانون را از زاویهٔ انساندوستانه مورد انتقاد قرار دادند و در عمل نیز مانع مبارزهٔ زنان تا پیروزی و احقاق حقوقشان نشد.

موکدن، رویداد[2]

۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱. نیروهای ژاپنی که به موجب پیمان‌چین-ژاپن برای حراست از راه‌آهن منچوری اعزام شدند شهر کلیدی موکدن را تسخیر نمودند و ادعا کردند که چینی ها قسمتی از راه‌آهن را در خلال مانور ارتش ژاپن، به

1- «Cat and Mouse Act».
2- Mukden Incident.

آتش کشیده‌اند. **جامعهٔ ملل** این رویداد را محکوم کرد و بدنبال آن ارتش ژاپن سراسر منچوری را تصرف نمود. عملیات تسخیر تا پایان سال ۱۹۳۱ به انجام رسید و چون ارتش ژاپن بدون کسب اجازه از دولت غیرنظامی در توکیو بدین عملیات مبادرت ورزیده بود، این امر را سرآغاز ظهور میلیتاریسم و قدرت گیری ارتش ژاپن در صحنهٔ سیاسی می دانند. این امر به پایان دادن به حکومت غیرنظامی حزبی منتهی شد (مه ۱۹۳۲). اوج قدرت گیری ارتش ژاپن در صحنهٔ سیاسی را ده سال پس از این رویداد در ماجرای **پرل‌هاربور** می توان دید.

موگابه، ربرت گابریل[1]

نخست‌وزیر زیمبابوه. در ۲۱ فوریهٔ ۱۹۲۴ در کوتاما زاده شد. در مدرسهٔ میسیونری و دانشگاه فورت‌هِر (افریقای جنوبی) و نیز در لندن به تحصیل پرداخت. سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰ در رودزیا آموزگار بود. در ۱۹۶۱ که «زاپو» (اتحاد خلق افریقایی زیمبابوه) به رهبری **نکومو** ایجاد شد وی معاون دبیرکل آن شد. در سپتامبر ۱۹۶۲ مقامات نژادپرست رودزیا موگابه را بازداشت کردند اما به تانزانیا گریخت و «زانو» (اتحاد ملی افریقایی زیمبابوه) را بنا نهاد. از ۱۹۶٤ تا ۱۹۷٤ در بازداشت دولت رودزیا بود. در اکتبر ۱۹۷۶ به همراهی نکومو رهبری مشترک جبههٔ میهنی را برعهده گرفت. آن جبهه رهبری پارتیزان‌های «ارتش رهایی بخش ملی افریقایی زیمبابوه» را از موزامبیک برعهده داشت. عملیات پارتیزانی تا بهنگام آتش‌بس ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ ادامه یافت. قرارداد مربوط به آتش‌بس که در لندن به امضا رسید به خصومت‌ها پایان داد. موگابه در کنفرانس لانکاسترهاوس لندن حضور یافت

1- Mugabe, Robert Gabriel

(سپتامبر– دسامبر ۱۹۷۹) و در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۸۰ به رودزیا بازگشت تا «زانو» را در انتخابات سرنوشت‌ساز رهبری کند. در فاصلهٔ ۳ هفته از دو سوءقصد جان به در برد و در انتخابات به اکثریت چشمگیری دست یافت و موگابه اولین نخست‌وزیر زیمبابوه شد (٤ مارس ۱۹۸۰) و ۵ هفته بعد از آن، **رودزیای جنوبی** تحت نام جدید زیمبابوه به استقلال کامل رسید. او در سیاست از مشی معتدل و میانه پیروی می کند و به‌رغم مخالفت‌های نژادی و درگیری با نکومو توانسته است همچنان کنترل سیاست کشور را در دست داشته باشد. با برپایی هفتمین **کنفرانس غیرمتعهدها** در زیمبابوه در ۱۹۸٦، موگابه رهبری این جنبش را برای مدت دو سال برعهده گرفت.

مولتکه، هلموت فون[1] (۹۱ – ۱۸۰۰)

فیلد مارشال آلمانی. در ۱۸۸۲ به ارتش پروس پیوست و ٦٦ سال در ارتش پروس و آلمان خدمت کرد. تنها در سال‌های ۳۹– ۱۸۳۵ مستشار عالی نظامی عثمانی بود. مولتکه در ۱۸۵۷ رئیس ستاد مشترک ارتش پروس شد و با همکاری **بیسمارک** و ژنرال فون رون (۷۹– ۱۸۰۳) وزیر جنگ پروس در سال‌های ۷۳– ۱۸۵۹ ارتش پروس را کلاً تجدید سازمان کرد و طرح استراتژی جنگ‌هایی که منجر به شکست دانمارک در ۱۸٦٤، اتریش در ۱۸٦٦، و فرانسه در ۱۸۷۰ شد با او بود. با ایجاد امپراتوری آلمان نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش آلمان شد.

برادرزاده‌اش هلموت فون مولتکه (۱۹۱٦– ۱۸٤۸) نیز در ۱۹۰٦ رئیس ستاد مشترک ارتش آلمان شد و تا ۱٤ سپتامبر ۱۹۱٤ در این مقام باقی ماند و فرماندهی هجوم آلمان به بلژیک را برعهده داشت. اما گناه شکست آلمان در اشغال پاریس و ناکامی در نبرد **مارن** به گردن او انداخته شد.

1- Moltke, Helmuth Von

مولوتف، ویاچسلاو میخایلوویچ[1] (۱۹۸۶ ـ ۱۸۹۰)

معاون شورای وزیران اتحاد شوروی. در ۹ مارس ۱۸۹۰ زاده شد. نام خانوادگی اش شکریابین بود. در سن‌پترزبورگ تحصیل کرد. در ۱۶ سالگی به بلشویک‌ها پیوست و نام مولوتف (چکش) را برای خود برگزید. در تهیه و ایجاد پراودا به استالین کمک کرد. تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ شش بار زندانی و دو بار تبعید شده بود. در ۱۹۲۱ دبیر دوم حزب کمونیست شوروی شد. دبیر اول حزب استالین بود. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ رئیس شورای کمیسریای خلق (نخست‌وزیر) شوروی بود. دو برنامهٔ پنجسالهٔ کشاورزی و صنعتی در زمان او به انجام رسید. در ۱۹۳۹ به جای ماکسیم لیتوینف وزیر خارجه شد و در مورد قرارداد شوروی ـ آلمان مذاکره کرد. تا ۱۹۴۹ در صحنهٔ دیپلماسی فعالیت داشت در آن سال ویشینسکی جای وی را گرفت. در ۱۹۵۳ بار دیگر وزیر خارجه شد و در ژوئن ۱۹۵۶ به نفع شپیلف از این پست کناره‌گیری کرد. در ژوئیهٔ ۱۹۵۷ اعلام گردید که مولوتف، کاگانوویچ و مالنکف از هیأت رئیسهٔ مرکزی حزب کمونیست اخراج شده‌اند، جرمشان تشکیل «باند ضد حزبی» بود. مولوتف بعداً سفیر شوروی در مغولستان شد و در ۱۹۶۰ به نمایندگی شوروی در کارگزاری بین‌المللی انرژی اتمی تعیین گردید. در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۶ درگذشت.

موله، گی[2] (۷۵ ـ ۱۹۰۵)

نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه. پدرش کارگر پارچه‌بافی بود. در دههٔ ۱۹۳۰ معلم زبان انگلیسی در آراس شد. در جنگ جهانی دوم به نهضت

1- Molotov, Vyacheslav Mikhailovich

2- Mollet, Guy.

مقاومت پیوست و سه بار از چنگ گشتاپو جان به در برد. در سال‌های ۵–۱۹۴۴ نمایندهٔ رسمی دولت در پادوکاله بود. در اکتبر ۱۹۴۵ از سوی حزب سوسیالیست به پارلمان فرانسه راه یافت و در سال‌های ۶۸–۱۹۴۶ دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه بود. از ژانویهٔ ۱۹۵۶ تا مه ۱۹۵۷ نخست‌وزیر دولت ائتلافی بود و با این کار رکورد طول مدت نخست‌وزیری را در **جمهوری چهارم فرانسه** به خود اختصاص داد. او موفق به عقد قرارداد صلح با الجزایر نشد و زیر فشار مشاوران نظامی اش به ماجرای **بحران سوئز** کشیده شد. او بیهوده کوشید تا حزب یکپارچهٔ سوسیال- دموکراتی را در نقش اپوزیسیون در جمهوری چهارم ایجاد کند و در ۱۹۷۱ از سیاست کناره گرفت.

موناکو[1]

پرنس‌نشین موناکو کشور مستقلی است در ریویرای فرانسه در ساحل دریای مدیترانه. از ۱۹۴۹ پرنس راینر سوم (لویی هانری ماکسنس برتراند متولد ۱۹۲۳) پادشاه این کشور بوده است. خانوادهٔ او (دودمان ژنوس گریمالدی) از ۱۲۹۷ حکمران موناکو بوده‌اند.

موناکو– که شامل مونت کارلو نیز می‌شود– ۱/۴۹ کیلومترمربع مساحت و ۲۵ هزار نفر جمعیت دارد که تنها ۲ هزار نفرشان تبعهٔ موناکو هستند. قانون اساسی سال ۱۹۶۲ قدرت قانونگذاری را به پرنس و شورای ملی ۱۸ نفره‌ای – که هر سال یکبار برگزیده می‌شوند– داده است. این قانون اساسی برخلاف قانون‌های اساسی پیشین قابل تعدیل، لغو یا نسخ به میل پرنس نمی‌باشد و تنها با تصویب شورای ملی قابل تعدیل و اصلاح است. شورای دولتی قدرت اجرایی را در دست دارد. درژانویهٔ ۱۹۵۹ پرنس راینر قانون

1- Monaco.

اساسی سال ۱۹۱۱ را ملغی ساخت زیرا به عقیدهٔ او شورای ملی قصد داشت قدرت خود را به زیان پرنس افزایش دهد. موناکو با فرانسه دارای قرارداد اتحادیهٔ گمرکی است اما تبعهٔ موناکو از پرداخت مالیات‌های فرانسوی معاف‌اند. به موجب پیمان ۱۹۱۸ در صورتی که پرنس بدون برجا گذاشتن جانشینی بمیرد، موناکو تحت‌الحمایهٔ فرانسه می‌شود. اما در ۱۹۵۸ موناکو دارای ولیعهدی به نام پرنس آلبرت الکساندر لویی پتر شد.

مونتاگو-چِلْمْسفورد، گزارش[1] (۱۹۱۹)

این گزارش در مورد وضعیت آیندهٔ هندوستان بود. گزارش، برقراری یک مجلس منتخب قانونگذاری را در هند بریتانیا توصیه می‌نمود و تأکید می‌کرد که هندوستان باید دارای حکومتی با اختیارات محدود باشد. این گزارش، مبنای **قانون هند** (۱۹۱۹) شد. ادوین مونتاگو (۱۹۲۴ — ۱۸۷۹) وزیر امور هند و لُرد چلمسفورد (۱۹۳۳ — ۱۸۶۸) مشترکاً این گزارش را تهیه کردند.

مونتباتن، آلبرت ویکتور نیکولاس لویی فرانسیس[2] (۷۹ — ۱۹۰۰)

دریاسالار انگلیسی. در نبرد زیردریایی ها در دریای شمال در جنگ جهانی اول شرکت داشت. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوشکن‌های ناوگان پنجم بود. ناوشکن بزرگ این ناوگان به نام «کِلی» در سال ۱۹۴۰ در سواحل نروژ خسارت دید و در ۱۹۴۱ در سواحل کِرِت غرق شد. مونتباتن رئیس عملیات

1- Montagu - Chelmsford Report.
2- Mountbatten, Albert Victor Nicholas Louis Francis.

مشترک سال ۱۹۴۲ در هجوم به سن‌نازار و دیپ بود و در تدارک عملیات پیاده کردن نیرو در نرماندی نیز فعالیت داشت. در اکتبر ۱۹۴۳ در سمت فرماندهی عالی متفقین در آسیای جنوبی وارد دهلی شد و در نبرد برمه فنون جدیدی را به کار گرفت و سرانجام، تسلیم کامل نیروهای ژاپنی در آسیای جنوب خاوری در سپتامبر ۱۹۴۵ در برابر او بود. در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۴۷ نایب‌السلطنهٔ هندوستان شد و در گذار هند به صورت کشوری مستقل نقشی حساس داشت. وی آخرین نایب‌السلطنه و نخستین فرماندار کل هند بود و از ۱۵ اوت ۱۹۴۷ تا ۲۱ ژوئن ۱۹۴۸ در سمت اخیر باقی ماند. سپس بار دیگر وارد نیروی دریایی شد و در سال‌های ۹ــ ۱۹۵۵ لرد اول دریاداری انگلیس، و سال‌های ۶۵ــ ۱۹۵۹ رئیس ستاد ارتش بود. همسرش اِدوینا آشلی (۶۰ــ ۱۹۱۰) به سبب فعالیت گسترده در صلیب سرخ و امور اجتماعی شهرت داشت. در ۲۷ اوت ۱۹۷۹ لرد مونتباتن در قایق تفریحی اش در کاونتی اسلیگو توسط ایرلندی‌ها ترور شد.

مونتروئه، کنوانسیون[1]

درپی برملا شدن مقاصد استعماری موسولینی، ترک‌ها که نگران این امر بودند از آن می‌ترسیدند که موسولینی علاوه‌بر افریقا خواهان ایجاد یک منطقهٔ مستعمراتی در آسیای صغیر باشد. از این رو برای تجدیدنظر در پیمان لوزان و بررسی مسألهٔ غیرنظامی بودن بغازهای داردانل و بسفر خواهان ایجاد یک کنفرانس بین‌المللی شدند. این کنفرانس در ژوئیهٔ ۱۹۳۶ در مونتروئه برپا گردید و در ۲۰ ژوئیه کنوانسیونی در این مورد امضا شد و نمایندگان انگلستان فرانسه، یوگسلاوی، یونان و کشورهای حوزهٔ دریای سیاه همگی آنرا امضا کردند. به موجب این کنوانسیون ترکیه اجازه یافت استحکاماتی در اطراف

1- Montreux Convention.

بغازها ایجاد کند و مقرراتی برای عبور کشتی های جنگی در زمان صلح وضع کند (به **مسألهٔ بغازها** نگاه کنید).

مونتگمری، برناردلا[1] (۱۹۷۶ - ۱۸۸۷)

فیلد مارشال انگلیسی. در مدرسهٔ سن‌پل و سندهرست درس خواند. در ۱۹۰۸ به خدمت ارتش درآمد و در جنگ جهانی اول اغلب در جبههٔ باختری حضور فعال داشت. در ۱۹۳۸ به درجهٔ سرلشکری رسید. در سال های ۴۰ - ۱۹۳۹ فرماندهی لشکرسوم از قوای اعزامی بریتانیا به **دونکرک** را برعهده داشت. در فاصلهٔ ژوئیهٔ ۱۹۴۲ تا ژانویهٔ ۱۹۴۴ قابلیت رزمی و فرماندهی خود را در نبردهای زمینی نشان داد. این نبردها از **اَلْعَلَمَیْن** تا سراسر افریقای شمالی تا به سیسیل در جنوب ایتالیا ادامه یافت. در عملیات پیاده کردن نیرو در نُرماندی فرماندهی عملیات زمینی متفقین برعهدهٔ او بود. آنجا بخش اعظم نیروهای آلمانی را مشغول کرد تا ارتش دوازدهم آمریکا راه خود را به عمق فرانسه باز کند. مونتگمری درصدد بود ۴۰ لشکر را از طریق روهر به برلین اعزام کند که با مخالفت فرمانده عالی قوای متفقین ژنرال **آیزنهاور** رو برو شد. در یکم سپتامبر ۱۹۴۴ به درجهٔ فیلد مارشالی رسید و در همان ماه قوای تحت فرمان او آنتْورِپ را از نازی ها پس گرفتند اما نتوانستند طبق نقشهٔ قبلی از طریق آرْنِم به آلمان وارد شوند. مونتگمری توانست در **آردن** جلو ضدحملهٔ آلمانی ها را بگیرد و در ۲۴ مارس ۱۹۴۵ از راین بگذرد. ۶ هفته بعد در ۴ مه، نیروهای آلمانی در اروپای شمال باختری در لونبرگ هیث رسماً به مونتگمری تسلیم شدند. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ رئیس ستاد کل ارتش امپراتوری بریتانیا بود در ۸ - ۱۹۵۱ نیابت فرماندهی عالی **ناتو** در اروپا را برعهده داشت. گفته می شود

1- Montgomery, Bernard Law

از زمان مارلبرو احتمالاً، و از زمان ولینگتن یقیناً او بزرگترین فرمانده جنگی انگلستان در برابر دشمنان اروپایی اش بوده است.

مونته‌نگرو (کرنا گورا)[1]

منطقهٔ کوهستانی در جنوب باختری یوگسلاوی. این منطقه از سدهٔ ۱٤ امیرنشین بوده و به سبب موقعیت دشوار جغرافیایی اش از نوعی استقلال در برابر عثمانی، برخوردار بوده است. در طول تاریخ کانون پرورش امیران جنگاور بوده و نیکولاس پتروویچ نیگاس (۱۹۲۱ — ۱۸٤۱) آخرین اینان است. پتروویچ در سال‌های ۱۹۱۰ — ۱۸٦۰ ولیعهد و سال‌های ۱۸ — ۱۹۱۰ پادشاه این سرزمین بود. در زمان او کشور قدم به عصر جدید نهاد. او در نقش یک خودکامهٔ عصر روشنگری کشور را اداره نمود. در ۱۹۰۵ مونته‌نگرو دارای قانون اساسی شد و شهر چتین را پایتخت قرار دادند. مداخلهٔ نیکولاس در **جنگ‌های بالکان**، سبب گسترش قلمرو او شد. در ۱۹۱٤ مونته‌نگرو از صربستان حمایت کرد ولی از اتریشی ها شکست خورد (۱۹۱۵) و نیکولاس به فرانسه گریخت و ٦ سال آخر عمر را در آن کشور به سر برد. این گمان که نیکولاس درست و حسابی در برابر نیروهای اتریشی مقاومت نکرده، سبب شد تا در ۱۹۱۸ قدرت‌های بزرگ با انقراض دودمان پادشاهی مونته‌نگرو، و گردهمایی مجمع پادگورسیا موافقت کنند و به اتحاد مونته‌نگرو با صربستان رأی بدهند. حکمران این اتحادیهٔ جدید الکساندر نوهٔ دختری نیکولاس بود. در فاصلهٔ دو جنگ جهانی، مونته‌نگرو در یوگسلاوی ادغام شد و در پی تهاجم دول محور جنبش مقاومت مونته‌نگرو آنقدر پر توان بود که در قانون اساسی ۱۹٤٦ یوگسلاوی، این سرزمین را یکی از ایالت های تشکیل دهندهٔ جمهوری

1- Montenegro (Cr na Gora).

فدرال یوگسلاوی بشناسند. **میلُوان جیلاس**، چهرهٔ سیاسی معروف یوگسلاوی از اهالی مونته‌نگرو بود.

مونروئه، جیمز[1] (۱۸۳۱ – ۱۷۵۸)

پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده. در وست‌مورلند ویرجینیا متولد شد در جنگ استقلال شرکت داشت. در کنگرهٔ قاره‌ای (۶ – ۱۷۸۳) با **جفرسون** همکاری نزدیک داشت. سال‌های ۹۴ – ۱۷۹۰ از حزب جمهوریخواهان دموکرات به سناتوری برگزیده شد. دو سال وزیر مختار **جورج واشنگتن** در فرانسهٔ انقلابی بود. سال‌های ۱۸۰۲ – ۱۷۹۹ فرماندار ویرجینیا شد و از سوی پرزیدنت **جفرسون** به پاریس رفت تا دربارهٔ **خرید لوییزیانا** مذاکره کند. سال‌های ۷ – ۱۸۰۳ سفیر آمریکا در لندن بود و در ۱۸۱۱ به دعوت پرزیدنت **مدیسون** وزیر امور خارجه شد سال‌های ۱۵ – ۱۸۱٤ وزارت دفاع را هم برعهده داشت و در آخرین مرحلهٔ **جنگ انگلستان – آمریکا** نقش مهمی ایفا کرد. در ۱۸۱۶ کاندیدای ریاست جمهوری شد و رقیبی هم در برابر او نبود به همین جهت سال‌های ۲۵ – ۱۸۱۷ «دورهٔ دوستی» خوانده شده است، **مصالحهٔ میسوری**، و صدور **دکترین مونروئه** از رویدادهای تاریخی دورهٔ ریاست جمهوری او هستند. در ۱۸۲۵ به ملک شخصی اش در ویرجینیا رفت و معاون او **جان کوینسی آدامز** امور ریاست جمهوری را برعهده گرفت.

1- Monroe, James

مونروئه، دکترین[1]

این دکترین در پیام سالانهٔ مونروئه به کنگرهٔ ایالات متحده آمده بود اما طراح اصلی آن جان کوینسی آدامز وزیر امور خارجهٔ وقت بود. مداخلهٔ اروپاییان به منظور سرکوب مستعمرات اسپانیا انگیزهٔ این دکترین بود. ابتدا **کانینگ** وزیر خارجهٔ انگلستان، اقدام مشترک آمریکا، انگلستان را پیشنهاد کرده بود اما به سبب عدم مقبولیت انگلستان در قارهٔ آمریکا، آن طرح کنار گذاشته شد. دکترین مونروئه خاطر نشان می کرد که: ۱) در قارهٔ آمریکا جایی برای استعمارگران آیندهٔ اروپایی نیست؛ ۲) نظام های سیاسی دو قاره متفاوتند؛ ۳) هرگونه تلاشی از سوی دولت های مستعمره گر اروپا در قارهٔ آمریکا، با مخالفت دولت ایالات متحده روبرو خواهد شد؛ ٤) ایالات متحده در مستعمره های موجود اروپا در قارهٔ نو مداخله نمی کند و در جنگ هایی که دو طرف آن اروپاییان اند شرکت نخواهد کرد.

این دکترین به مدت یک قرن اساس سیاست خارجی آمریکا بود. هر چند گاه از این دکترین عدول شده است. مثلاً **جیمز پولک** در ۱۸٤۵ اعلام کرد که تنها مردم قارهٔ آمریکا حق دارند دربارهٔ سرنوشت خود تصمیم بگیرند (که مغایر با اصل چهارم دکترین مونروئه بود.) و پرزیدنت تئودور روزولت در ۱۸۰٤ گفت که «ایالات متحدهٔ آمریکا در قارهٔ جدید یک قدرت ژاندارم بین المللی است». و در ۱۹۱۲ بنا به قطعنامه ای که سناتور لاج در کنگره به تصویب رسانید ژاپن در محدودهٔ دکترین مونروئه قرار گرفت.

مونرو و یا، دولت های[2]

یا قدرت های مونرو و یا عنوانی است که به اتحادیهٔ نه چندان جدی

1- Monroe Doctrine. 2- Monrovia Powers (Monrovia States).

کشورهای افریقایی داده می‌شود. این قدرت ها در برابر گروه **کازابلانکا** صف‌آرایی می کردند. در گردهمایی مونرو و یا ــ پایتخت لیبریا ــ از ۸ تا ۱۳ مه ۱۹٦۱، نمایندگان ۱۹ کشور: داهومی، ساحل عاج، نیجر، ولتای علیا (اعضای شورای متحده)، جمهوری مرکزی افریقا، چاد، کنگو برازاویل و گابُن (یا افریقای استوایی فرانسه)، کامرون، جمهوری مالاگاشی، موریتانی و سنگال (که با فرانسه پیوندهایی نزدیک داشتند)، اتیوپی، لیبریا، نیجریه سیرالئون، سومالی، توگو و تونس حضور یافتند. در ژانویهٔ ۱۹٦۲ نیز در لاگوس همهٔ کشورها منهای تونس و به اضافهٔ زئیر شرکت کردند و دبیرخانه و کمیتهٔ دائمی از وزیران دارایی کشورها را تشکیل دادند و منشوری را تصویب نمودند که سازمان بین دولتی کشورهای افریقا و مالاگاشی را ایجاد می کرد. در مه ۱۹٦۳ منشور مزبور با تجدیدنظرهایی در آدیس‌آبابا به تصویب رسید و بنای **سازمان وحدت افریقا** را تشکیل داد.

مونشن گراتس، توافق[1] (۱۹ ــ۱۸ سپتامبر ۱۸۳۳)

در دیدار مترنیخ، صدراعظم اتریش و تزار نیکلای اول در مونشن گراتس (که اکنون در چکسلواکی است و منیکووُ هرادیشته نامیده می شود) دو توافق کلی به عمل آمد: به موجب نخستین قرارداد، هر دو کشور حمایت خود را از بقای دولت عثمانی اعلام کردند و قول دادند در صورتیکه تجزیهٔ عثمانی گریزناپذیر گردد، دو کشور (در تقسیم سرزمین های عثمانی) همکاری کنند؛ به موجب پیمان دوم هر دو کشور متصرفات یکدیگر در لهستان را مورد تضمین قرار دادند و وعده دادند در صورت وقوع قیام یا شورش در لهستان با یکدیگر در سرکوب آن همکاری نمایند. ماه بعد در برلین توافق‌نامهٔ سومی به امضا رسید

1- Münchengrätz, Agreements of

که به موجب آن اتریش، روس و پروس تصمیم خود را به یاری رساندن به هر کشور مستقل که در خطر انقلاب یا شورش های آزادیخواهانه باشد، اعلام نمودند. مهم‌ترین نکته در این قراردادها توفیق مترنیخ در نزدیک کردن سه قدرت استبدادی اروپای خاوری در نوعی **«اتحاد مقدس»** بود.

مونه، ژان[1] (۱۹۷۹ــ۱۸۸۸)

اقتصاددان فرانسوی. در کُنیاک به دنیا آمد و در سال‌های خدمت در وزارت دارایی (۱۹ــ ۱۹۱۵) نقشه‌هایی برای همکاری‌های اقتصادی اروپای باختری و ایالات متحدهٔ آمریکا تهیه کرد که به جایی نرسید. در **کنفرانس صلح پاریس** (۲۰ــ ۱۹۱۹) مشاور اقتصادی بود. این نقش را در **جامعهٔ ملل** نیز ایفا نمود. در ۴۰ ــ ۱۹۳۹ رئیس کمیتهٔ پیشبرد همکاری اقتصادی فرانسه ــ انگلستان شد. نقشه های بازسازی **ژنرال دوگل** در الجزیره را نیز او تهیه کرد. در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ در رأس کمیسیون تدارک نوسازی و تجهیز صنایع فرانسه قرار گرفت و ظرف ۵ سال با طرح و اجرای «برنامهٔ مونه» فرانسه توانست عقب ماندگی صنعتی زمان جنگ را جبران سازد. او با ربرت شومان، نخست‌وزیر (۱۹۴۷) و وزیر خارجه (۵۳ــ ۱۹۴۸) تماس نزدیک داشت. مونه مسئول اجرای جزء به جزء **برنامهٔ شومان** شد که هدف آن ادغام صنایع ذغال و فولاد فرانسه در جامعهٔ اروپا بود. مونه اولین رئیس **جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا** بود (۵ــ ۱۹۵۲). عقاید مونه در مورد همکاری‌های اروپایی با نظرات **دوگل** همخوانی نداشت و در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ یکی از منتقدان جدی سیاست خارجی دوگل بود.

1- Monnet, Jean

مونیخ، توطئهٔ[1]

۹ــ ۸ نوامبر ۱۹۲۳. تلاش ناموفق هیتلر در تصرف قدرت دولتی باواریا که آنرا زمینهٔ به قدرت رسیدن بعدی هیتلر می دانند. توطئه درست برنامه ریزی نشده بود و هنگامی که پلیس باواریا در تظاهرات نازی ها در اودنس پلاتس برروی تظاهرکنندگان آتش گشود و ۱۶ نفر از هواداران هیتلر را کشت، ناکامی توطئه گران مشخص گردید. هیتلر و ژنرال لودندروف جان سالم به در بردند. هیتلر به جرم خیانت به ۵ سال زندان محکوم شد و لودندروف تبرئه گردید. ۱۶ کشته پیشگام «شهیدان» نازی شدند و مونیخ و سالن آبجوفروشی ــ که مقر توطئه بود ــ به عنوان مکان مقدس و افسانه ای نازی ها قلمداد گردید.

مونیخ، قرارداد[2]

۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸. فیصلهٔ بحران برسر سودت درچکسلواکی در کنفرانس مونیخ با شرکت سران آلمان، ایتالیا، فرانسه و انگلستان (هیتلر، موسولینی، دالادیه، چمبرلین) صورت گرفت. ازچکسلواکی نماینده‌ای در کنفرانس حضور نداشت و کنفرانس تحت تأثیر تهدیدهای هیتلر به آغاز جنگ، کار خود را آغاز کرد و به انجام رسانید. بنا به توافق به دست آمده، مناطق مرزی با استحکامات نظامی چکسلواکی، که دارای اقلیت آلمانی زبان بود به آلمان واگذار شد و مقرر گردید دعاوی لهستان و مجارستان نسبت به چکسلواکی نیز مورد بررسی و اقدام قرار گیرد. چهار دولت شرکت کننده تمامیت باقی ماندهٔ چکسلواکی را در برابر خطر تجاوز مورد تضمین قرار دادند.

1- Munich Putsch. 2- Munich Agreement.

مردم کشورهای مزبور نیز به این امید واهی که با عقد قرارداد مونیخ، صلح اروپا و جهان تضمین شده است، نفس راحتی کشیدند. مردم گفتهٔ سیاستمداران خویش را در این زمینه باور کردند. معدودی از مردم فرانسه و بریتانیا این اقدام را خیانتی به چکسلواکی دموکراتیک تلقی کردند. چرچیل در مجلس عوام گفت: «ما بدون توسل به جنگ، شکست را پذیرفته ایم». مدافعان قرارداد مونیخ برآنند که اگرچه این قرارداد، «صلح را در زمان ما به ارمغان نیاورد» (طبق پیش بینی چمبرلین)، اما دوازده ماه به غرب فرصت داد تا در زمینهٔ سلاح و هواپیما پیشرفت هایی حاصل کند. منتقدان پاسخ می دهند که آلمان در ۱۹۳۹ بهتر از سال ۱۹۳۸ آمادهٔ جنگ بود و خطوط دفاعی چکسلواکی می توانست چند ماهی پیشروی نازی ها را به عقب بیندازد. شوروی که مانند فرانسه متحد چکسلواکی بود، از قضیه کنار گذاشته شد و بدین ترتیب چمبرلین و دالادیه این احساس را در استالین بوجود آوردند که غرب حاضر به «معاملهٔ امپریالیستی» با هیتلر است و بدین ترتیب وی را ناگزیر به عقدقرارداد دو جانبه با هیتلر نمودند.

مونیخ، کشتار المپیک[1]

۵ سپتامبر ۱۹۷۲. در بیستمین دورهٔ **بازی های المپیک** در مونیخ، افراد فلسطینی **سپتامبر سیاه** به مقر بازیکنان اسرائیلی شرکت کننده حمله کردند. دو قهرمان ورزشی اسرائیلی را کشتند و ۹ نفر را به گروگان گرفتند. تلاش برای نجات گروگان ها در خارج از مونیخ در فرودگاه بی نتیجه ماند. و ۹ نفر بازیکن بقیه نیز کشته شدند. در این حادثه دو آلمانی و ۵ چریک فلسطینی نیز جان خود را از دست دادند. بقیهٔ چریک های عرب به لیبی رفتند و ٦ هفته بعد در پی ربوده شدن هواپیمای لوفت هانزا توسط سایر فلسطینی ها، این عده نیز آزاد شدند.

1- Munich Olympic Killings.

مهاجرت بزرگ[1] (۷ — ۱۸۳۶)

هنگامی بود که ده هزار بوئر(مردمی از اعقاب مهاجران هلندی) از مستعمرهٔ کیپ به صورت انبوهی کوچ کردند تا مهاجرنشینی ایجاد کنند که زیر سلطهٔ بریتانیا نباشد. بوئرها از آن جهت از انگلستان خشمناک بودند که با بومیان سیاه آنطور که باید و شاید، به شدت رفتار نمی کرد و در ازای لغو بردگی (۱۸۴۳) غرامت شایانی نمی‌پرداخت و در برابر حملات کافرها (عضو قبیلهٔ بانتو در افریقای جنوبی) از آنان حمایت چندانی نمی نمود. عده‌ای از مهاجران در شمال رود اُرانژ مستقر گردیدند،عده‌ای از رود وال گذشتند و گروه سوم به رهبری آندروس پرتوریوس (۱۸۵۳ — ۱۷۹۹) به ناتال رفتند و جمهوری مستقلی ایجاد نمودند که پایتخت آن پیِترماریتسبورگ بود. در ۱۸۴۳ ناتال به مستعمرهٔ کیپ الحاق گردید و پرتوریوس افراد خود را به کشور مستقل و آزاد ارانژ کوچ داد. پنج سال بعد نیروهای انگلیسی آنانرا به پشت رود وال عقب راندند. کنوانسیون سندریور (۱۸۵۲) به بوئرها اجازه می داد برای همیشه در ترانسوال مستقر گردند. و پایتخت آن به نام رهبر آنان (پرتوریوس) پرتوریا نامیده شد. پل کروگر که بعدها رئیس جمهور شد در آن زمان یازده ساله و جزو مهاجران بود.

مهاجرت، قانون‌های محدودیت[2]

۱— استرالیا. از ۱۸۸۸ به بعد مخالفت‌هایی نسبت به مهاجرت بیشتر به استرالیا از ناحیهٔ اتحادیه‌های کارگری صورت می‌گرفت. در ویکتوریا اقدام‌هایی در جهت منع مهاجرت چینی‌ها انجام شد. هنگامی که پارلمان فدرال برپا شد (۱۹۰۱) تصویب «قانون محدودیت مهاجرت» (ژوبیهٔ

1- Great Trek. 2- Immigration Restriction Acts.

۱۹۰۲) دردستورکاربود. درآن قانون تأکیدشده بود که مهاجران بایدآزمایش زبان (یک زبان اروپایی) بدهند. درسپتامبر ۱۹۲۵ «قانون محدودیت مهاجرت» دیگری به فرماندار کل اجازه می‌داد مانع ورود هر فرد یا طبقه یا ملیت خارجی — به دلایل اقتصادی یا نژادی — گردد. البته از این قانون استفادهٔ چندانی نشد و تنها برای فرونشاندن خشم و برطرف کردن نگرانی کسانی بود که به خاطر ورود کار ارزان بیگانه از اروپای جنوبی در خطر بیکار شدن بودند.

۲ــ ایالات متحده. نخستین بار در ۱۸۸۲ اقدام‌هایی به منظور جلوگیری از ورود چینی ها، و در ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ برای منع ورود ژاپنی ها صورت گرفت. در ۱۹۱۷ کنگره، برای تمامی مهاجران آزمایش سواد را مقرر کرد که وتوی رئیس جمهور هم مانع از تصویب این قانون نشد. در دهۀ ۱۹۲۰ با سیاست انزواطلبی جمهوریخواهان، مخالفت با مهاجرت‌ها زیادتر شد و نظام «سهمیه» تعیین گردید. قانون ۱۹۲۱ سهمیهٔ مهاجرت سالانهٔ هر ملیت را ۳ درصد جمعیت آن ملیت در ایالات متحده (بنا به آمار سال ۱۹۱۰) مقرر کرد و در هر صورت مهاجرت سالانهٔ هیچ ملیتی نمی‌بایست بیش از ۳۵۷ هزار نفر باشد. در ۱۹۲٤ «قانون جانسون- وید» با اصلاح و کاستن از مقدار سهیمهٔ مقرر در بالا، آنرا به نصف رسانید و به ۲ درصد جمعیت هر ملیت (با توجه به آمار سال ۱۸۹۰) کاهش داد. این اقدام به طور جدی جلو مهاجرت ایتالیایی ها و مردم اروپای خاوری را گرفت. بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ در این قانون تعدیل هایی صورت گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم در سال های ۱۹٤۸ و ۱۹۵۰ در قوانین مهاجرت گشایشی پدید آمد و به آوارگان و بی سرپرستان — در اثر جنگ — اجازهٔ مهاجرت داده شد. «قانون مک کاران — والتر» (۱۹۵۲) اصلاحاتی در قوانین ضد مهاجرت سال ۱۹۲٤ پدید آورد که بیشتر به نفع مهاجران آسیایی بود. در ۱۹٦۵ کنگره مقرر کرد که از ژوئن ۱۹٦۸ به بعد قانون سهمیه‌بندی با توجه به منشأ و ملیت مهاجران لغو شود زیرا به نظر کنگره آن قانون خصلت نژادپرستانه داشت.

۳ــ بریتانیا. تا ۱۹٦۲ برای شهروندان امپراتوری بریتانیا و جامعهٔ

مشترک‌المنافع هیچ محدودیتی در ورود به انگلستان وجود نداشت. دومین کابینهٔ مکمیلان در ۱۹۶۲ «قانون مهاجرت مشترک‌المنافع» را اصلاح نمود و این نکته را که مهاجرت از جامعهٔ مشترک‌المنافع به بریتانیا، منوط به داشتن شغل و مهارت خاص می‌شد، کنار گذارد. هجوم یکبارهٔ آسیایی‌های کنیا (۱۹۶۸)، که اکثرشان مدعی شهروندی بریتانیا بودند، دولت کارگری را وادار به توسل مجدد به محدودیت‌های قانون ۱۹۶۲ ساخت. قانون ۱۹۷۱ در دولت محافظه‌کار هیث، مهاجرت همهٔ خارجیان را تابع قانون واحدی قرار داد و برای کسانی که پدر یا مادر یا اجدادشان در بریتانیا متولد شده بودند مزایای خاصی در نظر گرفت.

مه، رویدادهای ماه (۱۹۶۸ فرانسه) ← تظاهرات دانشجویی (پاریس)

مهدی ۸۵ ـ ۱۸۴۰

محمد احمد سودانی رهبر قیام مردم سودان علیه سلطهٔ انگلستان و مصر. در ۱۸۸۲ خارطوم را محاصره کرد و ژنرال گوردون و افراد پادگانش را قتل عام کرد. ۶ ماه بعد مهدی درگذشت و خلیفه عبدالله التاشی جانشین وی بر سراسر سودان بجز سواحل دریای سرخ مسلط شد. عبدالله ۱۳ سال بر سودان حکومت کرد اما در اُمْ دورْمان از کیچنر شکست خورد (سپتامبر ۱۸۹۸). و سپاهیان کیچنر قبر مهدی را ویران کردند.

مهدی، خلیفه ← سودان

میتران، فرانسوا [1]

چهارمین رئیس جمهور در **جمهوری پنجم فرانسه** . در ۱۹۱۹ در آنگولم زاده شد. در دانشگاه پاریس تحصیل کرد و در ۱۹۴۱ به زندان نازی‌ها افتاد. پس از فرار، به جنبش **مقاومت** پیوست و در ۱۹۴۳ برای مأموریت خاصی به لندن نزد **دوگل** ، و از آنجا به الجزایر رفت. در ۱۹۴۶ به دنیای سیاست وارد شد و از جانب حزب سوسیالیست کاندیدای نمایندگی پارلمان شد و به مجمع ملی راه یافت. بجز سه سال (۶۲ — ۱۹۵۹) دورهٔ سناتوری، در فاصلهٔ سال‌های ۸۰— ۱۹۴۶ عضو مجمع ملی بود. و در سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷ به پست‌های وزارتی گمارده شد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۵ نامزد جناح چپ در برابر **دوگل** بود و ۴۴ درصد آراء را به خود اختصاص داد. در کنگرهٔ حزب سوسیالیست در ۱۹۷۱ بار دیگر رهبری حزب و جناح چپ دموکراتیک فرانسه را برعهده داشت. در ۱۹۷۴ نیز برندهٔ انتخابات شد. اما در ۱۹۸۱ با کسب ۵۱/۷ درصد آراء در دور دوم رأی‌گیری (۱۰ مه ۱۹۸۱) به ریاست جمهوری برگزیده شد. در انتخابات پارلمانی مارس ۱۹۸۶ حزب سوسیالیست از ائتلاف راست به رهبری ژاک شیراک (گلیست) شکست خورد. ائتلاف راست که اکثریت کرسی‌های پارلمان را به چنگ آورده بود دولتی به ریاست شیراک به جای دولت سوسیالیست تشکیل داد و این نخستین بار بود که در **جمهوری پنجم** رئیس دولت و رئیس جمهور از دو حزب جداگانه و مخالف بودند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸ برای بار دوم به ریاست جمهوری برگزیده شد.

1- Mitterrand́ ، Francois.

میجی، دوران[1]

یا دوران روشنگری، نامی که ژاپنی ها به سال های ۱۹۱۲ — ۱۸۶۸ داده‌اند. امپراتور موتسو هیتو که در فوریهٔ ۱۸۶۷ به پادشاهی رسیده بود به سلطهٔ هفتصد سالهٔ زمینداران نظامی پایان داد و خود شخصاً کنترل امور ژاپن را در دست گرفت. محدودیت در تجارت خارجی از میان برداشته شد و ژاپن در حد گسترده‌ای روش های غربی را در همهٔ زمینه‌ها به کار گرفت. ارتش جدید به سبک آلمان و نیروی دریایی به سبک انگلستان بنا شد. یک دولت دیوان سالار متمرکز ایجاد گردید و کشور در جادهٔ پر شتاب صنعتی شدن به حرکت در آمد. در ۱۸۸۵ کابینه و نظام کابینه‌ای ایجاد و ایتو هیروبومی نخست‌وزیر ژاپن شد. در ۱۸۸۹ قانون اساسی تازه‌ای معمول شد که ضمن حفظ مقام سلطنت پارلمان دو مجلسی مبتنی بر نمایندگی نیز در آن پیش‌بینی شده بود. نیمهٔ دوم این دوران با گسترش ژاپن امپریالیست به خاک اصلی آسیا (کره — منچوری)، و نیز پیروزی در جنگ روس— ژاپن (۵ — ۱۹۰٤) همراه بود. با مرگ امپراتور در ژوئیهٔ ۱۹۱۲ ژاپن به دوران تایشو گام نهاد.

میخاییلوویچ، دراژا[2] (۱۹٤٦ — ۱۸۹۳)

افسر سلطنت‌طلب یوگسلاو. در ایوانجیکا در صربستان جنوبی زاده شد. در جنگ جهانی اول با نشان دادن لیاقت نظامی خویش در ارتش صربستان شهرت یافت و در دهۀ ۱۹۳۰ مأمور شد تا جنگ پارتیزانی را فرا گیرد. در ۱۹٤۱ با درجهٔ سرهنگی به ارتش یوگسلاوی پیوست. در پی سقوط یوگسلاوی، مقاومت چتنیک را در جنگل ها و تپه های صربستان غربی

1- Meiji Period. 2- Mihailović, Drazha.

سازماندهی کرد. دولت در تبعید یوگسلاوی وی را به وزارت جنگ منصوب نمود و به او درجهٔ ژنرالی داد. حمایت اولیهٔ انگلستان از میخاییلوویچ، در ۱۹۴۴ به دلیل گزارش‌های همکاری **چتنیک** با آلمان‌ها علیه پارتیزان‌های کمونیست تیتو، سلب شد. میخاییلوویچ در مرز صربستان و بُسنی به فعالیت مسلحانه ادامه داد. پلیس مسلح یوگسلاوی در مارس ۱۹۴۶ ویرا دستگیر کرد. به جرم همدستی با دشمن نازی و ارتکاب جنایات جنگی در ۱۰ ژوئن در خارج از بلگراد در دادگاه نظامی محاکمه شد. محاکمه ۵ هفته طول کشید و جسارت و شهامت میخاییلوویچ در طول دادرسی چشمگیر بود. دادگاه حکم اعدام او را صادر کرد و در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۴۶ تیرباران شد.

میدلوثیان، مبارزهٔ انتخاباتی[1]

میدلوثیان استانی در اسکاتلند است. **گلادستون** در پایان نوامبر ۱۸۷۹ و مارس ۱۸۸۰ طی یک رشته سخنرانی در این استان، سیاست خارجی، امپراتوری، و سیاست مالی کابینهٔ بیکونسفیلد را محکوم کرد. این سخنرانی ها به پیروزی غیرمنتظرهٔ حزب لیبرال در انتخابات آوریل ۱۸۸۰ انجامید. از نظر تاریخی نیز این سخنرانی ها حائز اهمیت‌اند زیرا یک رهبر سیاسی با رأی دهندگان مسائل سیاسی را بی‌پرده در میان گذاشت.

میدوِی، نبرد جزیرهٔ[2]

در ۴ ژوئن ۱۹۴۲ ناوگان آمریکا طی عملیات دفاعی توانست عملیات

1- Midlothian Campaign.
2- Midway Island, Battle of

دریایی- زمینی ژاپن را به منظور تسخیر جزیره‌های میدْوِی عقیم گذارد. در این جزیره‌ها پایگاه‌های هوایی پیشرفته‌ای برای حفاظت از هاوایی احداث شده بود. هاوایی در فاصلهٔ ۱۵۰۰ مایلی این جزیره‌ها قرار داشت. اطلاعات دقیق آمریکاییان سبب شد که از نقشهٔ دریادار یاماموتو از پیش آگاه شده ضربات قاطعی بر ناوگان ژاپنی وارد آورند. نبرد از آن‌رو اهمیت داشت که میان ناوهای هواپیمابر دو طرف صورت می‌گرفت. ژاپنی‌ها ٤ ناو هواپیمابر و آمریکایی‌ها یک ناو هواپیمابر از دست دادند. با این نبرد به حضور نظامی ژاپن در اقیانوس آرام مرکزی پایان داده شد.

میراندا، فرانسیسکو دو (۱۸۱۶ – ۱۷۵٦)

چهرهٔ بحث انگیزی در جنگ‌های آزادیبخش آمریکای جنوبی. در کاراکاس به دنیا آمد. در جنگ استقلال آمریکا و در ارتش انقلابی فرانسه در ٤ – ۱۷۹۳ جنگید. طرحی برای ایجاد امپراتوری اینکا به سبک نوین به انگلستان، فرانسه و آمریکا داد. برای آزاد کردن ونزوئلا حملاتی را به شهرهای آن سازمان داد. با به استقلال رسیدن ونزوئلا در ۱۸۱۱ به میهنش بازگشت. و فرمانده ارتش کشور شد اما موانعی از جمله حملهٔ قوای سلطنت‌طلب اسپانیا به رهبری مونت ورده پیشرفت کار او را سد کردند. زلزلهٔ مارس ۱۸۱۲ نیز روحیهٔ مردم کاراکاس را خراب کرد و دیکتاتوری میراندا را به لرزه انداخت. در ۱۸۱۲ حاضر شد حکومت را به مونت‌ورده تسلیم کند به شرط آنکه در ونزوئلا عفو عمومی اعلام شود. مونت ورده به عهد خود وفا نکرد. میراندا درصدد فرار به انگلستان بود که دشمنی رهبران ونزوئلا از جمله بولیوار مانع از این امر شد. آنان به دلیل تسلیم او و به قوای اسپانیا با او سر دشمنی

1- Miranda, Francisco de.

داشتند. میراندا به چنگ اسپانیا افتاد و به کادیز فرستاده شد و در آنجا در زندان مرد.

میسوری، مصالحهٔ[1]

در دو دههٔ نخست قرن نوزدهم بین ایالت‌های شمالی و جنوبی آمریکا برسر برده‌داری تعادل شکننده‌ای وجود داشت و هر ایالت جدیدی که وارد اتحادیه می‌شد برحسب اینکه «آزاد» باشد یا برده‌داری در آن مجاز باشد، توازن را بر له یا علیه برده‌داری برهم می‌زد. با خرید لوییزیانا در منطقهٔ خریداری شده، حتی در شمالی‌ترین نقطهٔ آن برده‌داری مجاز بود و تعادل به نفع برده‌داران جنوب برهم می‌خورد. در مارس ۱۸۲۰ درپی یک رشته مناقشهٔ پر دردسر میان مجلس نمایندگان و سنا، کنگرهٔ آمریکا مصالحهٔ میسوری را مقرر داشت بنابراین مصالحه، در ایالت میسوری برده‌داری مجاز و در ایالت ماین ممنوع بود. و کلاً در منطقهٔ لوییزیانای خریداری شده برده‌داری در شمال مدار ۳۰ ° ۳٦ ممنوع شد.

میکویان، آناستاس ایوانوویچ[2]

رئیس جمهور شوروی. در ۲۵ نوامبر ۱۸۹۵ در ساناین ارمنستان زاده شد در تفلیس درس خواند. در ۱۹۱۵ به حزب کمونیست پیوست و در هنگامهٔ انقلاب ۱۹ — ۱۹۱۷ در باکو به نبرد با ضد انقلابیون پرداخت. از آن پس عضو کمیته‌های مرکزی حزب کمونیست در مراحل گوناگون بوده است

1- Missouri Compromise.

2- Mikoyan, Anastas Ivanovich.

(۱۹۱۹ـ ۳۷) . از۱۹۳۷ به بعدعضوکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی شد. در ۱۹۲۶ کمیسریای خلق در تجارت و عضو شورای کار و دفاع و عضو علی البدل دفتر سیاسی ، و از ۱۹۳۳ عضو کامل آن بوده است. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۸ مسئول وزارتخانه های گوناگون بود و از ۱۹۳۸ وزیر تجارت خارجی شد و تا ۱۹۴۹ در این سمت باقی ماند. سپس نایب رئیس شورای وزیران (تا ۱۹۵۵)؛ وزیر تجارت داخلی و خارجی (۱۹۵۳)؛ و وزیر تجارت داخلی (۱۹۵۳ ـ ۵) بود. در ۱۹۵۵ معاون اول شورای وزیران شد. میکویان در ۱۴ اکتبر ۱۹۶۴ به هنگام برکناری خروشچف از رهبری شوروی به همراه برژنف و کاسیگین جزو سه رهبر طراز اول اتحاد شوروی صدر هیأت رئیسهٔ شورایعالی اتحاد شوروی شد.

میل، جان استوارت[1] (۱۸۰۶ ـ ۷۳)

فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی. پدرش جیمز میل (۱۷۷۳ ـ ۱۸۳۶) فیلسوف طرفدار مشرب اصالت فایده بود. میل در لندن به دنیا آمد و سال های ۱۸۳۳ ـ ۵۶ در کمپانی هندشرقی کار کرد. آثار مهم او «دستگاه منطق» (۱۸۴۳) و «اصول اقتصاد سیاسی» (۱۸۴۸) در زمینهٔ منطق و تحلیل اقتصاد کلاسیک لیبرالی است. نظریهٔ میل در نقطهٔ گذار لیبرالیسم انگلستان به مرحله‌ای تازه بود. زیرا میل لزوم مداخلهٔ دولت را در امور اقتصادی به منظور جلوگیری از سوءاستفاده های ناشی از لسه‌فر حیاتی می‌دانست. میل در اواخر عمر به سوسیالیسم گرایش یافت. کتاب «دربارهٔ آزادی» او در ۱۸۵۹ با تکیه بر احترام به عقاید اقلیت نوشته شد. سال های ۱۸۶۵ ـ ۸ از حزب لیبرال به مجلس عوام راه یافت و در طرح قانونی ای که به پارلمان داد خواهان قانونی

1- Mill, John Stuart.

شدن حق رأی برای زنان شد. این طرح که برای نخستین بار در انگلستان به پارلمان داده می‌شد براین مبنا بود که چون زنان مالیات می‌پردازند باید حق رأی هم داشته باشند. طرح او در پارلمان با ۷۳ رأی مثبت و ۱۹۶ رأی منفی رد شد. میل کتاب «انقیاد زنان» را در ۱۸۶۹ نوشت و از حقوق زن دفاع کرد، میل اکثر اوقات فراغت را در فرانسه می‌گذرانید و بشدت از سنت‌های فرانسوی تأثیر می‌پذیرفت.

میلنر، آلفرد[1] (۱۹۲۵ – ۱۸۵۴)

سیاستمدار امپراتوری و استعماری بریتانیا. درهس- دارمشتات زاده شد پدر و مادرش انگلیسی- آلمانی بودند. در توبینگن و آکسفورد تحصیل کرد. و به خدمت دولت بریتانیا درآمد. مدتی در انگلستان و مصر انجام وظیفه کرد و در ۱۸۹۷ کمیسرعالی مستعمرهٔ کیپ شد. تا ۱۹۰۶ در افریقای جنوبی ماند. پیش از جنگ بوئرها و در خلال آن، فرماندار غیرنظامی کیپ بود. در سال‌های ٦ – ۱۹۰۲ فرماندار مستعمره‌های شکست خوردهٔ ترانسوال و اُرانژ شد. در دسامبر ۱۹۱٦ عضو کابینهٔ جنگی للوید جورج شد و ارتباط لندن با مستعمرات را زیرنظر گرفت و از اقدامات حاد نخست‌وزیر جلوگیری نمود. در ۱۹۱۷ رئیس هیأت نمایندگی لندن درپتروگراد شد و در ۱۹۱۸ در رفع موانع همکاری نظامی فرانسه- انگلستان کوشید. سال‌های ۲۱– ۱۹۱۹ وزیر مستعمرات شد. او با بسیاری از تصمیم‌های کنفرانس صلح پاریس و ترسیم نقشهٔ اروپای بعد از جنگ جهانی اول مخالف بود. او عقیده داشت که مستعمره‌ها را باید برای حکومت کردن آموزش داد و آماده کرد و لندن باید کانون شورای امپراتوری گردد.

1- Milner, Alfred

مینتوف، دومینیک (دام)[1]

نخست‌وزیر مالت. در ۱۹۱۶ در کاسپیکوا، مالت زاده شد و در دانشگاه‌های مالت و آکسفورد در رشتهٔ مهندسی تحصیل کرد و در انگلستان مشغول کار شد (۳– ۱۹۴۱). در ۱۹۴۴ به مالت برگشت تا در زمینهٔ معماری به کار بپردازد. در سازماندهی حزب کارگر مالت فعالیت کرد و به سمت دبیرکلی، معاونت رهبری و رهبری حزب رسید (۱۹۴۹). در ۱۹۴۵ به عضویت شورای دولتی و شورای اجرایی برگزیده شد. در ۱۹۴۷ نمایندهٔ پارلمان مالت، و در همان سال معاون نخست‌وزیر و وزیر امور عامه و نوسازی شد. در ۱۹۴۹ از این سمت کناره گرفت. در ۱۹۵۲ رهبر اپوزیسیون، و در ۱۹۵۵ نخست‌وزیر و وزیر دارایی شد. درپی شکست مذاکراتش با انگلستان در مورد تعیین سرنوشت آیندهٔ جزیرهٔ مالت، از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد (۱۹۵۸). در انتخابات ژوئن ۱۹۷۱ حزب کارگر با اکثریت ناچیزی برنده شد و نخستین دولت کارگری را برای ۱۳ سال آینده تشکیل داد. در زمان زمامداری‌اش کوشید هرچه بیشتر از غرب دور شود و ضمن حفظ بیطرفی مالت، به اعراب خاصه لیبی نزدیک شود.

میندسِنتی، ژوزف[2] (۱۹۷۵ – ۱۸۹۲)

اسقف اعظم مجارستان. نام اصلی او ژوزف پِهِم بود. در ۱۹۱۵ کشیش و در ۱۹۴۴ اسقف وزپرن شد. به دلیل گرایش‌های حاد ضد نازی به دستور آلمان‌ها توقیف گردید (۵–۱۹۴۴). در ۱۹۴۵ اسقف اعظم مجارستان شد در ۱۹۴۷ در سفر به ایالات متحده با مدعی تاج‌وتخت مجارستان، آرشیدوک اوتو از

1- Mintoff, Dominic

2- Mindszenty, Jósef

خاندان هابسبورگ مذاکره کرد. در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸ به اتهام خیانت، دشمنی با کمونیسم در رابطه با خاندان سلطنتی هابسبورگ توقیف گردید و به زندان ابد محکوم شد اما در ژوییهٔ ۱۹۵۵ به بعد در خانه‌اش تحت‌نظر قرار گرفت. درقیام مردم مجارستان (اکتبر ۱۹۵۶)، توسط شورشیان ضد دولتی آزاد شد و از رادیو برای مردم پیام فرستاد. با فرونشانده شدن قیام، میندسنتی به کنسولگری امریکا پناهنده شد و ۱۵ سال در آنجا ماند. وی بر آشتی واتیکان با دولت مجارستان (۱۹۶٤) صحه نگذاشت. در ۱۹۷۱ اجازه یافت از بوداپست به وین و از آنجا به رم برود.

مینی، ویلیام جورج [1]

رئیس فدراسیون کار آمریکا و کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی (اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده) که از ۱۹۵۵ به این نام خوانده می‌شوند. در ۱۸۹٤ در هارلم زاده شد. پدرش لوله‌کش بود. وی نیز ابتدا به همین کار پرداخت. اما به فعالیت در اتحادیه‌های کارگری مشغول شد. در ۱۹۲۳ دبیر و خزانه‌دار شورای اتحادیه‌های نیویورک بیلدینگ، و از ۱۹۳٤ تا ۱۹۳۹ رئیس شعبهٔ نیویورک فدراسیون کار آمریکا بود. در این سمت دولت را به وضع قوانینی در حمایت از اتحادیه‌ها تشویق نمود. از ۱۹٤۱ دبیر و خزانه‌دار فدراسیون کار آمریکا در واشنگتن شد و برخلاف والتر ریوثر هرگز در اعتصاب‌ها شرکت نمی‌کرد. با مشارکت فدراسیون کار آمریکا در فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری مخالفت ورزید و در فوریهٔ ۱۹۶۱ فدراسیون کار را از کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری خارج نمود. در ۱۹۷۰ «مجلس نمایندگان ایالات متحده را تشویق کرد تا ازکمک آن کشور به سازمان بین‌المللی کار بکاهد. لین

1- Meany, William George.

کرک لند در پی کناره گیری جورج مینی به جای وی دبیر فدراسیون کار شد. اسنادی موجود است که نشان می‌دهد اتحادیه‌های کارگری آمریکا در زمان تصدی جورج مینی و جانشین وی با سیا همکاری نزدیک داشته‌اند.



نابُلسی، سلیمان

نخست‌وزیر اردن. به سبب گرایش به ناسیونالیسم عربی، چندین بار زندانی شد. یکبار در ۱۹۳۶ و هنگامی بود که فلسطینی ها در اعتراض به مهاجرت بی رویهٔ یهودیان، سر به شورش برداشته بودند و مقام‌های انگلیسی شورش را به شدت سرکوب کردند و عده‌ای از جمله سلیمان نابلسی به زندان افتادند.

همزمان با استقلال اردن (۱۹۴۶) وزیر دارایی شد اما چون از عملیات ضد انگلیسی دست برنداشت **ملک عبدالله** او را زندانی کرد (۱۹۴۷). در ۱۹۵۰ مجدداً وزیر دارایی و سال بعد سفیر اردن در لندن شد. او و عده‌ای از همفکرانش در ۱۹۴۹ «حزب ناسیونال سوسیالیست» را بنا نهادند و با فعالیت همین‌ها بود که به خدمت **گلوب پاشا** خاتمه داده شد (۱۹۵۶). در انتخابات ۲۱ اکتبر ۱۹۵۶ حزب ناسیونال سوسیالیست برنده شد و نابلسی به نخست‌وزیری اردن رسید. به دنبال حملهٔ فرانسه- اسرائیل- انگلستان به مصر و **کانال سوئز**، در ۱۹۵۶ احساسات ضد انگلیسی در جهان عرب بالا گرفت و نابلسی با استفاده از آن موقعیت، پیمان ۱۹۴۸ اردن - بریتانیا را ملغی ساخت. در ۱۰ آوریل ۱۹۵۷ درپی رویداد **زرقاء** از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد.

ناپلئون اول، بناپارت[1] (۱۸۲۱ – ۱۷۶۹)

امپراتور فرانسه (۱۵ – ۱۸۰٤). در کُرس به دنیا آمد. در ۱۷۸۵ به خدمت ارتش فرانسه در آمد و افسر توپخانه شد. در تهاجم فرانسه به اتریش (۱۷۹٦) ناپلئون فرمانده ارتش دوم بود اما پیروزی های او در شمال ایتالیا (لودی، و ریُولی) او را به عنوان نخستین ژنرال بزرگ ارتش جمهوری به شهرت رسانید. در **کامپو فورمیو** شرایط صلح فرانسه را به اتریشی ها دیکته کرد. در نبرد مصر ناکام بود و در ۱۷۹۹ برای سرنگونی **دیرکتوار** (کودتای ۱۸ برومر) به فرانسه بازگشت. ابتدا کنسول اول، و در ۱۸۰۲ کنسول مادام العمر گردید. از ۱۷۹۹ تا ۱۸۱٤ دیکتاتور فرانسه بود. در زمان کنسولی اش دست به بزرگترین اصلاح دورهٔ زمامداری خود زد و **قانون ناپلئونی** را تدوین نمود. با پاپ به توافق رسید و در **جنگ اتحادیهٔ دوم** فرانسه را به پیروزی رساند. در حضور پاپ به عنوان امپراتور فرانسه تاجگذاری کرد و بدین وسیله خواهان حکومت بر سرزمینی وسیع تر از خاک فرانسه شد. در **جنگ اتحادیهٔ سوم** (۷ – ۱۸۰۵) به پیروزی درخشان **اُسترلیتز** وینا رسید و روس ها را وادار به عقد **پیمان تیلْسیت** نمود. قدرت او از ۱۸۰۸ به افول رفت. **نظام قاره‌ای** او موفق نبود و در **جنگ شبه جزیرهٔ ایبری** دچار شکست شد. البته در نبرد **واگرام** توانست اتریش را مغلوب سازد. سپس راهی روسیه شد (ژوئن ۱۸۱۲). و گرچه در پیکار **بورودینو** پیروز شد اما عقب نشینی پر تلفات او از مسکو، پایه های امپراتوری اش را لرزاند. با سپاهیانی خسته به **نبرد اتحادیهٔ چهارم** رفت و در **لایپزیگ** دچار شکست شد. در ۱۱ آوریل ۱۸۱٤ از حکومت کناره گیری کرد و متحدین اجازه دادند با حفظ عنوان امپراتور، حاکم جزیرهٔ اِلب باشد. در فوریهٔ ۱۸۱۵ به پاریس گریخت و از ۲۰ مارس تا ۲۲ ژوئن ۱۸۱۵ امپراتور فرانسه بود. این دوران که به «حکومت صد روزه» موسوم شد، با **نبرد واترلو** به پایان رسید. اسیر جنگی انگلیسی ها شد و به سنت هلن تبعید گردید و در آنجا

1- Napoleon I, Bonaparte

درگذشت. در ۱۷۹۶ با ژوزفین بوهارنه ازدواج کرد اما در ۱۸۱۰ از وی جدا شد و ماری لوییز دختر امپراتور اتریش، فرانسوای اول را به همسری برگزید. در مارس ۱۸۱۱ از وی دارای پسری شد که عنوان «شاه روم» بوی داده شد. در وین به فرزند ناپلئون، عنوان دوک رایشتات داده شد. هواداران ناپلئون وی را ناپلئون دوم نامیدند و در سال‌های ۳۲— ۱۸۲۱ او را امپراتور فرانسه می دانستند.

ناپلئون سوم[1] (۷۳ —۱۸۰۸)

یا شارل لویی ناپلئون بناپارت. امپراتور فرانسه از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰. او برادرزادهٔ ناپلئون اول و فرزند لویی ناپلئون پادشاه هلند بود. مادرش هورتنس بوهارنه دختر ژوزفین بود و ناپلئون اول پدرخواندهٔ او محسوب می‌شد. در جوانی به مسافرت پرداخت. به ایتالیا، باواریا، سویس و لندن رفت. دو بار (۱۸۳۶ و ۱۸۴۰) کوشید با برپایی شورش علیه سلطنت ژوئیه، بناپارت‌ها را به فرانسه بازگرداند ولی موفق نبود. نوبت دوم در هام دستگیر و زندانی شد اما فرار کرد و به لندن رفت (۱۸۴۵). در ۱۸۴۸ و در خلال جنبش **چارتیست‌ها** پلیس ویژهٔ انگلستان شد. جاذبهٔ نام او و «افسانهٔ ناپلئونی» او را یاری داد تا در جمهوری دوم فرانسه رئیس جمهور شود (دسامبر ۱۸۴۸). او به فرانسویان وعده داد نظم و قانون را به کشور بازگرداند. در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ طی کودتایی (که مارکس با یادآوری خاطرهٔ کودتای ۱۸ برومر **ناپلئون اول** آنرا «۱۸ برومر لویی ناپلئون» نامید) بر اقتدار خویش افزود و سال بعد عنوان امپراتور فرانسه را به خود داد و **امپراتوری دوم** بدین ترتیب شکل گرفت. در **جنگ کریمه** در کنار بریتانیا بود و **کنگرهٔ پاریس** در ۱۸۵۶ بر اعتبار او افزود. ده سالی داور اروپا

1- Napoleon III (Charles Louis Napoleon Bonaparte)

بود با کاوور در پلومبیر دیدار کرد (۱۸۵۸) تا برای مشکل ایتالیا راه‌حلی پیدا کند در همان حال که برای حفظ پاپ پی نهم در برابر میهن‌پرستان ایتالیا، پادگانی در شهر رم مستقر ساخته بود، با گسترش قلمرو امپراتوری فرانسه به مکزیک در ۱۸٦۱، کشور را به ماجرایی کشانید که نهایتاً سبب تضعیف رژیم گردید. اما در برابر عزم آهنین بیسمارک در ایجاد امپراتوری واحد آلمان ناتوان ماند. و در جنگ فرانسه- پروس تنها بود و دچار شکستی سخت شد که با آن شکست تومار امپراتوری دوم و حکومت خاندان بناپارت در فرانسه برچیده شد و با شکست سِدان، زندانی آلمان شد و دو سال بقیهٔ عمر را در چیزلهرست، کنت گذرانید. در ۱۸۵۳ با اوژنی (۱۹۲۰—۱۸۲٦) ازدواج کرد. پسر آنان، شاهزاده امپریال (۷۹—۱۸۵٦) در جنگ ارتش انگلیس با زولوها کشته شد.

ناپلئونی، قانون[1]

یا کُد ناپلئون. این نام در ۱۸۰۷ به قانون مدنی فرانسه که توسط ناپلئون بناپارت ارائه گردید داده شد. قانون مذکور پایهٔ نظام قضایی فرانسه شد. پیش از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه وحدت قضایی وجود نداشت. کنوانسیون و دیرکتوار پنج بار برای ایجاد یک نظام قضایی واحد کوشیدند ولی به نتیجه نرسید. شورای دولتی در اجرای فرمان ناپلئون ۸٤ بار تشکیل جلسه داد و در ۳٦ جلسهٔ آن ریاست شورا با شخص ناپلئون بود. قانون ناپلئونی سازشی میان حقوق پدر-سالارانهٔ رمی و اصول برابری خواهانهٔ انقلاب کبیر فرانسه بود و در واقع بیان آرمان‌های طبقهٔ متوسط و تأکید بر حقوق مالکیت بود. این قانون به موجب فرمان امپراتور در فرانسه و کلیهٔ سرزمین‌های تابع آن کشور لازم‌الاجرا بود.

1- Code Napoleon.

ناتو[1]

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (یا پیمان آتلانتیک شمالی). در اجرای **دیپلماسی محاصره**، این پیمان در ٤ آوریل ۱۹٤۹ در واشنگتن توسط وزیران خارجهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا، انگلستان، فرانسه، بلژیک، کانادا، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، هلند، نروژ، پرتغال به امضا رسید و مقرر شد در صورتی که یکی از اعضا مورد تجاوز قرار گیرد بقیه به یاریش بشتابند (هرچند این یاری اقدام فوری نظامی علیه مهاجم نباشد). یونان و ترکیه در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۵۲ و آلمان غربی در ۹ مه ۱۹۵۵ به ناتوپیوستند. این پیمان از نتایج **جنگ سرد** و **محاصرهٔ برلین** نیز بود اما تشنج حاکم بر مناسبات شرق و غرب به دنبال جنگ کره، غرب را به چنین اقدامی مصمم ساخت. آمریکا ناتو را به منزلهٔ وسیله‌ای در برپایی «جامعهٔ آتلانتیک» تلقی می‌کند و این تلقی گاه با نیازهای «جامعهٔ اروپایی» در تناقض است. بدبینی **دوگل** نسبت به مقاصد آمریکا سبب شد تا فرانسه نیروهایش را از پیمان ناتو خارج سازد و مقر آن از پاریس به بروکسل منتقل گردد. منازعهٔ ترکیه- یونان برسر قبرس و جزایر دریای اژه، از کارآیی ناتو در مدیترانه کاسته است. و در اجرای همین سیاست، یونان در ۱۷ اوت ۱۹٦٤ همهٔ نیروهای خود را از ناتو خارج کرد. یونان در ۱۹۸۰ به ناتو بازگشت. اسپانیا نیز در ۱۹۸۲ به عضویت ناتو درآمد و طی رفراندوم ۱۹۸٦ نیز این پیوستن به ناتو مورد تأیید مردم قرار گرفت. در ماجرای تهاجم هواپیماهای آمریکایی به لیبی در آوریل ۱۹۸٦، دولت‌های اروپایی عضو ناتو بجز بریتانیا عمل ایالات متحده را به نحوی محکوم کردند و پاره‌ای از دول عضو نظیر اسپانیا و ایتالیا اجازه ندادند هواپیماهای آمریکایی در حمله به لیبی از حریم هوایی آنها استفاده کنند.

1- North Atlantic Treaty Organization.

نادر خان (۱۹۳۳ ــ ۱۸۸۳)

پادشاه افغانستان (۳۳ــ ۱۹۲۹) به کمک سردار شاه ولی خان شورش بچه سقا را در هم کوبید و وی را در ۳ نوامبر ۱۹۲۹ (پس از ۷ ماه حکومت) در ملاء عام به دار آویخت و خود پادشاه افغانستان شد. امیرنادر خان در ۱۹۳۳ به دست دانشجویی ترور شد.

نارودنیکی[1]

جنبش انقلابی روسیه در سال‌های ٤ ــ ۱۸۷۳ و ۱۸۷٦. شعار جنبش «رفتن به میان مردم»[2] بود و نام آن نیز از همین شعار گرفته شده است. دانشجویان نارودنیک به لباس دهقانان در می‌آمدند و به میان دهقانان می‌رفتند تا سوسیالیسم روستایی را برقرار سازند. دهقانان روسی از آرمان نارودنیک‌ها سر در نمی‌آوردند و جنبش با شکست روبرو شد. دولت تزاری روسیه در ۱۸۷۷ با وحشیگری نارودنیک‌ها را سرکوب ساخت. نارودیسم از جنبش‌های مشهور پوپولیستی است.

نازی، حزب[3]

نام کامل آن «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان». درپی اوج گیری جنبش سیاسی مونیخ در اکتبر ۱۹۲۰، «حزب کارگران آلمان» ایجاد شد و هیتلر هفتمین کسی بود که عضو این حزب می‌شد. نازیسم، جلوهٔ

1- Narodnik. 2- Hozhdenie V Narod. 3- Nazi Party.

اقتدارطلبی رمانتیکی راستگرایی ژرمنی بود و نسخه دوم فاشیسم ایتالیا به‌شمار می‌رفت. هیتلر با کار بست مراسم فاشیستی کوشید شخصیت خود را به حزب نازی تحمیل کند. اعضای حزب می‌بایست مانند هیتلر ضد یهود و معتقد به برتری نژاد آریان باشند. هیتلر مصمم بود در پیمان ورسای تجدیدنظر کند. بیکاری گسترده در آلمان و بحران عظیم اقتصادی به نازی‌ها فرصت درخشانی داد تا در سال‌های ۳۲– ۱۹۳۰ گسترش پیدا کنند. آنان از توطئهٔ شکست خوردهٔ کودتا در مونیخ در ۱۹۲۳ جان سالم به در بردند و هیتلر در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۳۳ صدراعظم آلمان شد. حزب که در ۱۹۲۹ تنها ۱۷۶ هزار عضو داشت اعضایش را در ۱۹۳۳ به ۲ میلیون و در ۱۹٤٤ به ٦ میلیون افزایش داد. با شکست آلمان، حزب نازی در ۱۹٤٥ از هم پاشید و قانون اساسی آلمان غربی تشکیل دوبارهٔ حزب نازی را ممنوع کرده است.

نازی – شوروی، قرارداد[1]

پیمان عدم تجاوز میان آلمان و شوروی که در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ توسط مولوتوف و ریبن تروپ در مسکو امضا شد. بنا به مفاد قرارداد، در صورتی که یکی از دو کشور در حال جنگ بود طرف دیگر باید بیطرفی خود را حفظ کند. به موجب پیمان سرّی، دست آلمان در لیتوانی و لهستان باختری، و دست شوروی در لاتویا، استونی، فنلاند، بسارابی و لهستان خاوری باز بود. به موجب پیمان سرّی دیگری در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۹ منطقهٔ نفوذ آلمان در لهستان گسترش یافت و لیتوانی در عوض به حوزهٔ نفوذ شوروی در آمد. این پیمان نشانهٔ دگرگونی و چرخش سریعی در دیپلماسی هر دو دولت بود. شوروی که از قرارداد مونیخ ناراضی بود و از رد پیشنهادهایش توسط فرانسه- بریتانیا مبنی بر

1- Nazi - Soviet Pact.

عقد اتحاد خشمگین شده بود فکر می‌کرد با این قرارداد، دو اردوی سرمایه‌داری را به جان هم انداخته و خطر را از مرزهای شوروی دور کرده و آلمان را متوجه جبههٔ باختری نموده است. آلمان هم تصمیم داشت موقتاً از گسترش **فضای حیاتی** در اوکراین چشم بپوشد و در عوض، لهستان را منزوی سازد. این قرارداد از نظر هیتلر آنچنان پیروزی دیپلماتیکی محسوب می‌شد که بعد از آن با خیال راحت جنگ را آغاز کرد. در اواخر تابستان ۱۹۴۰ که شوروی حوزهٔ نفوذش را در اروپای جنوب خاوری گسترش داد، رابطهٔ شوروی- آلمان به تیرگی گرایید. و «**عملیات بارباروسا**» یعنی تهاجم پر دامنهٔ نازی‌ها به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ به عمر پیمان خاتمه داد.

ناسائو، قرارداد[1]

حاصل دیدار **پرزیدنت کندی**، رئیس جمهور آمریکا، و **هارولد مکمیلان**، نخست وزیر انگلستان در ناسائو، باهاماس قرارداد ۱۸ دسامبر ۱۹۶۲ بود. هدف از دیدار، تحکیم پیوندهای دو کشور و تقویت همکاری‌ها بود. ایالات متحده توانست بریتانیا را راضی کند تا در نیروی دریایی اش از موشک پولاریس ساخت آمریکا استفاده نماید و در واقع با این کار کنترل موشک ها در دست ناتو باقی می‌ماند. **دوگل** از این تمهید ناراضی بود و متذکر شد که عقد قرارداد ناسائو مؤید آن است که بریتانیا هنوز خود را یک قدرت اروپایی نمی‌داند و بنابراین نمی‌تواند عضو **بازار مشترک** شود. چهار هفته پس از امضای قرارداد ناسائو، دوگل ورود بریتانیا به **جامعهٔ اقتصادی اروپا** را وتو کرد.

1- Nasau Agreement.

ناسیونالیست (افریقای جنوبی)، حزب[1]

ابتدا توسط ژنرال **هرتزوگ** در ۱۵ــ ۱۹۱٤ ایجاد شد، در دولت ائتلافی ۳۳ــ ۱۹۲٤ شرکت کرد و در اتحادیهٔ افریقای جنوبی جدایی مردم برمبنای رنگ پوست را رسمیت بخشید.

مالان در ۱۹۳۵ دست به ایجاد اصلاحات کلی در حزب زد. بسیاری از اعضای آن ضد بریتانیایی و هوادار نازی‌ها و موافق بیطرفی در جنگ جهانی دوم بودند اما همگی با **آپارتاید** و سلطهٔ عنصر سفیدپوست بر جامعهٔ افریقای جنوبی موافقت داشتند. مالان در انتخابات ۱۹٤۸ با اکثریت قاطع پیروز شد و از آن پس مالان، استریدام، فروورد، فورستر یکی پس از دیگری در رأس حزب، دولت افریقای جنوبی را در دست گرفته‌اند. جدایی از جامعهٔ **مشترک‌المنافع** و ایجاد جمهوری آفریکانر در مه ۱۹٦۱ روی داد.

ناصر ← عبدالناصر، جمال.

نامیبیا[2]

یا افریقای جنوب باختری آلمان، که در سال‌های ۹۰ــ ۱۸۸٤ مستعمرهٔ آلمان بود و شامل دامارالند در شمال و نامالند در جنوب است. سپاهیان افریقای جنوبی طی نبردی که از ۱٤ آوریل تا ۹ ژوئیهٔ ۱۹۱۵ ادامه داشت آلمان‌ها را از نامیبیا بیرون راندند و به عنوان منطقهٔ سر پرستی، افریقای جنوبی از سوی **جامعهٔ ملل** عهده‌دار ادارهٔ امور آن شد. دولت افریقای جنوبی از ۱۹٤۸

1- Nationalis Party (South Africa).

2- Namibia.

درصدد ادغام آن در افریقای جنوبی شده و به اعتراض‌های **ملل متحد** و رأی **دیوان داوری بین‌المللی** نیز وقعی نگذاشته است، سواپو (سازمان خلق افریقای جنوب باختری[1]) در ۱۹۶۰ توسط سام نجوما و هرمن توئیوو یا توئیوو[2] ایجاد شدو به عملیات چریکی در دامارالند پرداخت. سازمان ملل، سواپو را تنها نمایندهٔ قانونی مردم نامیبیا شناخت (۱۹۷۱). و در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۷۶ **شورای امنیت**، پیشنهاد ۵ کشور را برای برگزاری انتخابات آزاد در نامیبیا زیرنظر سازمان ملل پذیرفت و مقرر شدکه مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی نامیبیای مستقل تشکیل گردد. تدوین کنندگان قطعنامه (انگلستان، آلمان غربی، آمریکا، کانادا، فرانسه) در اوت ۱۹۷۷ ظاهراً بر دولت نژادپرست افریقای جنوبی فشار وارد کردند تا به پیشنهاد شورای امنیت تن در دهد اما دولت افریقای جنوبی برای طفره رفتن، مذاکراتی را با سفیدپوستان و رنگین پوستان میانه‌رو نامیبیا آغاز کرد تا راه‌حلی بیابد که سواپو در آن نقشی نداشته باشد (۷ــ ۱۹۷۵). سازمان ملل، مارتی آتیساری، ناظر فنلاندی خود را به افریقای جنوبی اعزام کرد تا دربارهٔ نامیبیا گزارش دست اولی تهیه کند (اوت ۱۹۷۸). دولت افریقای جنوبی پیشنهاد مصالحهٔ سازمان ملل را رد کرد و چریک‌های سواپو در ۱۹۸۰ بر حملات خود به نامیبیا افزودند و افریقای جنوبی به تلافی، آنگولا را مورد حمله قرارداد به این بهانه که می‌خواهد پایگاه‌های چریکی را نابود سازد. در نوامبر ۱۹۸۱ نیز تهاجم به آنگولا تکرار شد. افریقای جنوبی گفته است حاضر است در نیویورک با نمایندگان سواپو به مذاکره بنشینند به شرط آنکه کوبا ۳۰ هزار سرباز خود را از آنگولا خارج سازد.

در مذاکرات میان آنگولا، کوبا، آمریکا و آفریقای جنوبی در ۱۹۸۸ مقرر شد کوبا قوای خود را از آنگولا خارج سازد و در عوض نامیبیا در ۱۹۸۹ به استقلال دست پیدا کرد.

1- South - West African People's Organization (S.W.A.P.O.).
2- Herman Toivo Ja Toivo

نانِسن،فریتیاف[1] (۱۹۳۰ — ۱۸۶۱)

کاشف و دیپلمات نروژی و هوادار همکاری‌های بین‌المللی. در نزدیک اسلو زاده شد. رهبری نخستین هیأت مأمور گرین‌لند را برعهده داشت (۱۸۸۸). در ۱۸۹۳ کشتی «فرام» را به درون یخ‌ها برد تا با جریان یخ، قطب شمال را دور بزند. در این سفر ۱۸ ماهه، نانسن و همراهش به یاری اسکی، بیش از هر کاشفی تا آنزمان، به نقطهٔ قطبی نزدیک شدند. به پاس اکتشاف‌هایش در آغاز قرن بیستم یک قهرمان ملی بود و سپس وارد عرصهٔ سیاست شد. در راه استقلال نروژ کوشید و در ۱۹۰۵ نخستین سفیر نروژ در لندن شد. از هواداران پر شور جامعهٔ ملل بود و به دنبال قحطی سال‌های ۲۱— ۱۹۲۰ شوروی دست به عملیات کمک‌رسانی زد. در ۱۹۲۲ جایزهٔ صلح نوبل به نانسن تعلق گرفت.

نانکینگ (نانکن)، پیمان[2] (۱۸٤۲)

بریتانیا و چین در پایان «جنگ تریاک» این پیمان را منعقد کردند. بنا به مواد پیمان، هنگ کنگ به انگلستان واگذار شد. بندرهای کانتون، آموی، فوچو، نانگپو و شانگهای نیز به روی خارجیان باز شدند (از همین‌رو بعدها این بندرها به «بندرهای پیمانی» مشهور شدند).

پیمان بازرگانی سال بعد به بریتانیا امکان داد در تجارت چین از موضع برتری بهره‌مند شود.

1- Nansen, ,Fridtjof.
2 - Nanking, Treaty of

ناوارینو، نبرد[1] (۲۰ اکتبر ۱۸۲۷)

در جریان جنگ استقلال یونان، هنگامی که عثمانی توصیهٔ دولت‌های بزرگ اروپا را رد کرد و از متارکه با یونان خودداری نمود، ناوگان مشترک روس، فرانسه و بریتانیا به فرماندهی کادرینگتن ناوگان مشترک مصر ـ عثمانی را در خلیج ناوارینو (در موریا) به دام انداخت و به روی آن آتش گشود. پنجاه کشتی عثمانی و مصر غرق شدند. در بریتانیا برسر این ماجرا دو دستگی به وجود آمد. عده‌ای هوادار یونان و عده‌ای نگران قدرت روسیه بودند و برآن بودند که با نابود شدن ناوگان عثمانی، راه روسیه به قسطنطنیه هموار شده است. ناوارینوآخرین نبردی است که درآن سه قدرت روس، فرانسه و بریتانیا مشترکاً دست به عملیات نظامی زدند. اقدام مشترک بعدی، نبرد داردانل در ۱۹۱۵ بود.

نایتینگل، فلورانس[2] (۱۹۱۰ ــ ۱۸۲۰)

دختری از خانوادهٔ طبقهٔ متوسط بالا در انگلستان. او مصمم به بهبود بخشیدن به وضع بیمارستان‌های انگلستان شد و از همین‌رو یک دوره تعلیمات پرستاری را درپاریس وپروس دید. این امر در آن هنگام برای زنان نامرسوم و عجیب بود. درپایان اکتبر ۱۸۵٤ از سیدنی هربرت، وزیر جنگ بریتانیا خواست تا وی را به اسکوتاری (نقطهٔ ساحلی روبروی قسطنطنیه) اعزام دارد. او با ۳۰ نفر پرستار دیگر به یاری مجروحان جنگ کریمه شتافت. فلورانس توانست به وضع بهداشت آنجا سروسامانی بخشد. و ازآنجا که غالباً در شب‌ها چراغی در دست داشت و به مراقبت بیماران می‌پرداخت او را «بانوی

1- Navarino, Battle of. 2- Nightingale, Florence.

با چراغ» می‌نامیدند. در ۱۸۵۶ بیمار شد و به انگلستان برگشت اما دست از تربیت پرستاران برنداشت و به همین جهت در ۱۹۰۷ نشان شایستگی دریافت کرد.

نایرره، جولیوس [1]

رئیس جمهور تانزانیا. در ۱۹۲۲ به دنیا آمد. او یکی از ۲۶ فرزند رئیس قبیله بود. در دانشگاه‌های ماکرر و ادینبورو تحصیل کرد. اقتصاد و تاریخ خواند. تا ۱۹۵۵ در مدرسه‌ای نزدیک دارالسلام آموزگار بود. از آن پس تمام وقت خود را صرف سیاست نمود. رهبر «اتحاد ملی افریقایی تانگانیکا» شد. این حزب در انتخابات ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ شورای قانونگذاری به پیروزی رسید. در یکم مه ۱۹۶۱ نخست‌وزیر تانگانیکا شد و تا ۲۲ ژانویه ۱۹۶۲ در این مقام بود. در نوامبر ۱۹۶۲ رئیس جمهور کشور شد و در ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰ نیز به این سمت برگزیده شد. با ایجاد کشور جدید تانزانیا، نایرره رئیس جمهور تانزانیا شد و در ۱۹۸۶ به نفع حسن مبینی از ریاست جمهوری تانزانیا کناره گرفت.

نبرد عقاید (آلمان) [2]

در نطق انتخاباتی ضد کاتولیکی در ۱۸۷۳ این اصطلاح عنوان شد اما عمدتاً به درگیری بیسمارک صدراعظم آلمان با کلیسای کاتولیک در سال‌های ۸۶ــ ۱۸۷۱ گفته می‌شود. بیسمارک نگران آن بود که فرمان‌های صادره از شورای واتیکان، اطاعت از کلیسا را بر اطاعت از دولت مقدم بداند. ایجاد

1- Nyrere, Julius.　　2- Kulturkampf

حزب مرکز با گرایش تند کلیسای کاتولیک بر نگرانی او افزود. این حزب ضد پروس بود. در سراسر آلمان کشیش ها به موجب قانون از گفتگو دربارهٔ سیاست در موعظه های خود ممنوع شده بودند و قانون مه ۱۸۷۳ کلیسا را تابع مقررات دولت می‌کرد. بسیاری از کشیش ها به زندان افتادند و همدردی مردم را برانگیختند و بیسمارک که متوجه این موضوع شده بود ترجیح داد طی گفتگو با پاپ اعظم (لئوی هشتم) مسأله را حل کند و برخی حقوق پیروان کلیسا را بدانان بازگرداند.

نپ [1]

سیاست اقتصادی نوین. به دنبال شدت گرفتن کمبود خوارو بار در شوروی و ناآرامی ها در روستا، در مارس ۱۹۲۱ لنین در کنگرهٔ دهم حزب کمونیست شوروی طرحی را ارائه داد که از نظر اقتصادی با سیاست اعلام شدهٔ پیشین تفاوت هایی داشت. بنا به این طرح دادوستد داخلی تا حدی آزاد می‌شد. بازرگانی بخش خصوصی در حد محدودی مجاز بود و بانک های دولتی دایر می‌شدند. با این اقدام ها وضع دهقانان بهبود یافت و کارآیی توزیع مواد غذایی را افزایش داد. البته این اقدام ها در بلند مدت با اقتصاد مارکسیستی هماهنگی نداشت. و در ۱۹۲۹ رسماً پایان گرفت. در آن سال کنگرهٔ پانزدهم حزب کمونیست شوروی، از اقدام استالین در اشتراکی کردن کشاورزی در برنامهٔ پنجسالهٔ اول حمایت نمود.

1- New Economic Policy (N.E.P).

نِتُو، آگوستینو (۱۹۷۹ – ۱۹۲۲)

نخستین رئیس جمهور آنگولا. او سرشناس‌ترین رهبر مپلا (جنبش رهایی خلق آنگولا) بود. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۲ در کاکزیکان، نزدیکی لواندا زاده شد. پدرش کشیش پرتستان و مادرش معلم بود. در ۱۹۴۰ از برجسته‌ترین شاعران آنگولا بود. نتو برای تحصیل به پرتغال رفت (۱۹۴۷) و دست به فعالیت‌های سیاسی رادیکال زد، در ۱۹۵۸ در پزشکی دکترا گرفت و دو سال بعد به کشورش بازگشت و رهبری مپلا را برعهده گرفت. سال‌های ۱۹۵۱، ۱۹۵۵، ۱۹۶۰ دستگیر و به دماغهٔ سبز (کیپ ورده) تبعید گردید. سال ۱۹۶۱ به زندانی در پرتغال فرستاده شد و سال بعد آزاد گردید و به کینشازا رفت و کنگرهٔ مپلا را تشکیل داد در این کنگره موفق شد و یریا تودا کروز رهبر مائوئیستی مپلا را از رهبری کنار بزنند. در ۱۹۷۶ با به استقلال رسیدن آنگولا، نتو به عنوان نخستین رئیس جمهور انتخاب گردید. نتو در ۱۹۷۹ در سن ۵۷ سالگی در اثر بیماری درگذشت. حکومت نتو و جانشینان وی سیاست هوادار مسکو و بلوک شرق را درپیش گرفتند و برای مبارزه با گروه‌های یونیتا و فنلا که از سوی غرب تقویت می‌شوند از سربازان کوبا دعوت کردند که به آنگولا بیایند و در آنجا اقامت کنند.

نجس ها

پایین‌ترین گروه در نظام کاستی هندو. رده‌های بالای کاست هندو به چشم پست‌ترین نژادها به آنها نگاه می‌کردند. نجس‌ها از ورود به گرمابهٔ عمومی، مغازه‌ها و رستوران‌ها ممنوع شده بودند. قانون اساسی ۱۹۵۰ هندوستان این رفتار را منع و ممنوع اعلام کرد. وچون نجس تلقی کردن گروه مزبور (متجاوز از ۶۰ میلیون نفر) ادامه یافت پارلمان هند در ۱۹۵۵ مجازات شش ماه زندان را برای قانون‌شکنان مقرر داشت. دولت هند که خواهان رفع تبعیض

نژادی و جدایی نژادی (آپارتاید) در افریقای جنوبی بود، وجود کاست نجس‌ها در داخل کشور را مانعی در راه مبارزه با دولت نژادپرست افریقای جنوبی دانسته و تلاش کرده است آخرین آثار نظام نامطلوب کاست را در مورد رفتار با نجس‌ها از بین ببرد.

نجیب‌الله، محمد

رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان. در ۱۹۴۷ در قبایل پُشتو تولّد یافت. و در ۱۹۶۵ به حزب دموکراتیک خلق پیوست. سال ۱۹۶۷ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب، و سال ۱۹۸۱ عضو دفتر سیاسی شد. در سال ۱۹۸۰ رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و در ۱۹۸۶ وزیر امنیت شد. در ماه مه ۱۹۸۶ به جای ببرک کارمل دبیرکل حزب دموکراتیک افغانستان شد. او علاوه‌بر درجهٔ ژنرالی ارتش افغانستان دارای درجهٔ دکترای پزشکی است و در اتحاد و پیوند دادن قبایل افغانستان در مرز با پاکستان فعالیت‌های مثمری داشته است.

نجیب، محمد

رئیس جمهور مصر. در خارطوم در خانوادهٔ نیمه سودانی متولد شد (۱۹۰۱). در ژوئیهٔ ۱۹۵۲ طی کودتایی که رهبری آن با او بود، فاروق، آخرین شاه مصر برکنار و تبعید گردید و در مصر جمهوری اعلام شد و ژنرال محمد نجیب در رأس جمهوری قرار گرفت. البته رهبری نجیب در کودتا اسمی بود و رهبر واقعی «افسران آزاد» به عهدهٔ سرهنگ جمال عبدالناصر بود. نجیب که مهارت سیاسی ناصر را نداشت بتدریج از سیاست منزوی شد و در ۱۹۵٤ برای همیشه دنیای سیاست را ترک کرد.

نُر، شورش[1] (مه ۱۷۹۷)

در آوریل ۱۷۹۷ کارکنان ناوگان کانال مانش (متعلق به بریتانیا) در اعتراض به بدی غذا و نامناسب بودن خدمات پزشکی و حقوق ناچیز دست به شورش زدند و اعلام کردند حاضر نیستند ساحل را ترک کنند و به دریا بروند. دولت پس از چند روز حقوقشان را افزایش داد و همهٔ آنان را مورد بخشودگی قرار داد. همین امر کارکنان ناوگان دریای شمال در نُر را اغوا کرد و ماه بعد دست به شورش زدند. شورشیان نُر تنها خواهان بهبود شرایط زندگی و کاری نبودند بلکه دگرگونی های عمیق سیاسی را نیز خواستار بودند. دولت با ایجاد دو دستگی میان نافرمانان، شورش را سرکوب کرد و ریچارد پارکر رهبر شورش را به دار آویخت.

نرث کلیف، لرد[2] (۱۹۲۲ — ۱۸۶۵)

یا آلفرد چارلز ویلیام هارمزورث. قطب بزرگ مطبوعاتی انگلستان. پدرش یک حقوقدان دوبلینی بود. او در ۱۸۸۰ به روزنامه‌نگاری روی آورد و روزنامهٔ «پاسخ ها» را در ۱۸۸۸ تأسیس نمود. به یاری برادر کوچکترش هارولد (۱۹۴۰ — ۱۸۶۸)، ابتدا به تولید هفته نامه ها و سپس روزنامه ها روی آورد. و «ایونینگ نیوز» را در ۱۸۹۴ دایر نمود. در مه ۱۸۹۶ «دیلی میل» را با قیمتی نصف قیمت روزنامه های جاری منتشر ساخت. و در ۱۸۹۹ دیلی میل تیراژی دو برابر هریک از روزنامه های مشهور داشت. در ۱۹۰۳ «دیلی میرور» را دایر کرد. «ابزرور» در سال های ۱۱ — ۱۹۰۵ و تایمز در سال های ۲۲ — ۱۹۰۸ در تملک او بود. برای جلب توجه خوانندگان، پول هایی را صرف

1- Nore Mutiny

2- Northcliffe, Lord (Alfred Charles William Harmsworth).

رویدادهای حادثه‌سازی نظیر سفر به قطب، هوانوردی، و... می‌نمود. در ۱۹۱۷ به مأموریتی سیاسی به آمریکا رفت و در بازگشت، مدیر تبلیغات علیه کشورهای دشمن (اتریش، آلمان) شد. ملیت‌های تابع امپراتوری اتریش را تشویق به جدایی نمود.

نرماندی، پیاده شدن نیروها در [1]

حملهٔ متفقین به اروپا یا پیاده کردن نیرو در کرانهٔ نُرماندی در حد فاصل رود اُرن و سن‌مارکف در روز—ر آغاز گردید (٦ ژوئن ١٩٤٤). نیروهای آمریکایی در کرانه‌های باختری؛ و نیروهای انگلیسی- کانادایی در کرانهٔ خاوری پیاده شدند. **ژنرال آیزنهاور** فرمانده عالی متفقین بود. و **مونتگمری** فرمانده کل بود. در سراسر منطقهٔ عملیاتی، بندرهای مصنوعی ایجاد شد و به ساحل متصل گردید تا از آن طریق بتوان زره‌پوش‌ها، توپ‌ها و تجهیزات سنگین را به ساحل فرانسه منتقل نمود. یک ماه نبرد سنگین در نرماندی در جریان بود تا اینکه ارتش یکم آمریکا بندر شربورگ را تصرف کرد (۲۷ ژوئن)، و در ۹ ژوئیه قوای انگلیسی- کانادایی وارد کان شدند و تانک‌ها توانستند به خطوط دفاعی آلمان‌ها رخنه کنند. پاریس در ۲۵ اوت، بروکسل در ۲ سپتامبر آزاد شدند. در ۱۲ سپتامبر (٦٨ روز پس از روز— ر) قوای متفقین از آخن وارد آلمان شدند.

1- Normandy Landings

نروژ [1]

کشور پادشاهی نروژ در شمال اروپا در ساحل اقیانوس منجمد شمالی و دریای شمال واقع شده و با شوروی، فنلاند و سوئد مرز خشکی دارد. مساحت ۳۲٤۲۱۹ کیلومترمربع، جمعیت، ۵ میلیون نفر، پایتخت اسلو. از سدهٔ ١٤ تا سال ١٨١٤ جزئی از دانمارک بود و از ۱۸۱٤ تا ۱۹۰۵ بخشی از سوئد. از ۱۸۰۷ به بعد دارای پارلمان (استورتینگ) بوده و آگاهی ملی همراه با احیای ادبی در سدهٔ ۱۹ سبب شد تا درپارلمان خواست نروژ به استقلال مطرح و دنبال گردد. این خواست به دنبال همگانی شدن حق رأی در ۱۸۹۸ شدت گرفت. در ۷ ژوئن ۱۹۰۵ جدائی نروژ از سوئد در استورتینگ اعلام شد و در همه پرسی اوت آن سال نیز مورد تأکید قرار گرفت، سوئدی ها هم آنرا پذیرفتند و از ۲٦ اکتبر ۱۹۰۵ نروژ به استقلال کامل دست یافت. شاهزاده شارل (۱۹۵۷ — ۱۸۷۲) از دانمارک به پادشاهی نروژ برگزیده شد و تا هنگام مرگ پادشاه کشور بود. در جنگ جهانی دوم اعلام بیطرفی کرد اما در ۹ آوریل ۱۹٤۰ از هوا و دریا مورد تهاجم آلمان قرار گرفت. مقاومت تا ۱۰ ژوئن خاصه در نارویک و با پشتیبانی انگلستان- فرانسه ادامه یافت. دولت دست نشانده‌ای در اسلو به رهبری ویدکُن کیسلینک تشکیل شد اما پادشاه در لندن همراه وزیران مقاومت مردم را رهبری و تشویق می‌کرد. در ۳۱ مه ۱۹٤۵ پادشاه و وزیران به اسلو بازگشتند. نروژ عضو ناتو شد اما چون اکثریت مردم نروژ با عضویت در بازار مشترک مخالف بودند نروژ از عضویت بازار کناره‌گیری کرد. «حزب کارگر»، «حزب محافظه‌کار»، «حزب لیبرال»، «حزب مرکز» یا «حزب کشاورزان»، «حزب خلق مسیحی»، و «حزب خلق سوسیالیست» از حزب های سیاسی عمدهٔ نروژاند.

1- Norway

نِسِلرود، کُنت کارل رابرت[1] (۱۸۶۲ – ۱۷۸۰)

وزیر خارجهٔ روسیه. خانواده‌اش آلمانی بودند ولی به خدمت دولت روسیه درآمدند. نسلرود به سرعت پلکان ترقی را پیمود و در ۳٤ سالگی مشاور عمدهٔ تزار الکساندر اول در پاریس بود. سال بعد در کنگرهٔ وین همین سمت را برعهده داشت. از ۱۸۲۲ تا ۱۸۵٦ وزیر خارجهٔ روسیه بود. بینشی محافظه‌کارانه داشت. و برآن بود که روسیه برای اعمال نفوذ بر عثمانی باید به جای ترساندن آن کشور، دولت عثمانی را مورد حمایت قرار دهد. در اجرای این سیاست در ۱۸۳۳ پیمان خونکار اسکله‌سی را با روسیه بست (که البته بی اثر بود). جنگ کریمه را مغایر سیاست خود می‌دانست و معتقد بود فرانسه و بریتانیا این جنگ را به زور بر روسیه تحمیل کرده‌اند. صلح ۱۸۵٦ الکساندر دوم هم به توصیهٔ او بود. با سیاست توسعه‌طلبی روسیه در آسیا، و نیز تحریک ملل اسلاوی بالکان مخالفت می‌کرد. لیبرال‌های اروپایی، نسلرود را به خاطر مخالفتش با حقوق لهستانی‌ها و کمک او به اتریش در سرکوب قیام مجارها در ۱۸٤۹، سیاستمداری مرتجع می‌دانستند.

نظامنامهٔ کلیساییان[2]

مجلس مؤسسان فرانسه در ۱۲ ژوئیهٔ ۱۷۹۰ قانونی را به تصویب رسانید و به موجب آن حوزه‌های اسقفی فرانسه را مجدداً تقسیم‌بندی کرد به نحوی که کشیش‌ها و اسقف‌ها هم مانند مقام‌های کشوری و ناحیه‌ای توسط مردم برگزیده شوند و حوزهٔ انتخابی‌شان با حوزهٔ انتخابی پارلمانی و شهرداری یکسان گردد. روحانیان موظف شدند نسبت به قانون اساسی و حکومت قانون سوگند

1- Nesselrode, Count Karl Robert.

2- Civil Constitution of the Clergy.

وفاداری یاد کنند. عده‌ای از کلیساییان از ادای سوگند سر باز زدند و از این تاریخ جامعهٔ کلیسایی فرانسه به دو حوزه — حوزهٔ روحانیان سوگند خورده، و حوزهٔ روحانیان سوگند نخورده یا نافرمان— تقسیم شد. پاپ اعظم این قانون را دخالت مقام غیرکلیسایی — یعنی دولت— در امور صرفاً کلیسایی دانست. این شکاف در جامعهٔ کلیسایی فرانسه تا سال ۱۸۰۱ و عقد قرارداد دولت‌ها با پاپ (و ایجاد سازمان جدید اسقفی) ادامه یافت.

نظام وظیفه[1]

خدمت سربازی اجباری در عصر جدید به انقلاب کبیر فرانسه و اوت ۱۷۹۳ برمی‌گردد. در سدهٔ ۱۹ بیشتر کشورهای اروپای قاره‌ای نظام وظیفه را معمول داشتند. در بریتانیا درمورد نیاز کشور به نظام وظیفهٔ اجباری در سال های ۱۶ —۱۹۱۵ بحث‌هایی آغاز شد. حزب کارگر شدیداً با نظام وظیفه مخالفت داشت. «قانون خدمت ملی» در فوریهٔ ۱۹۱۶ به اجرا درآمد و تا آوریل ۱۹۲۰ ادامه داشت. درآلمان نازی خدمت نظام وظیفه در مارس ۱۹۳۵ اجباری گردید و در انگلستان نیز با توجه به این امر آموزش نظامی در زمان صلح اجرا شد. «قانون خدمت ملی» جدیدی در آوریل ۱۹۳۹ خدمت وظیفه را برای مردان ۲۰ و ۲۱ ساله اجباری کرد. پنج ماه بعد سن سربازی بین ۱۹ تا ۴۱ تعیین شد و در دسامبر ۱۹۴۱ برای زنان مجرد ۲۰ تا ۳۰ ساله نیز اجباری شد. سن سربازی مردان هم به ۱۸/۵ تقلیل یافت. خدمت سربازی در زمان صلح برای زنان لغو شد و برای مردان ۱۸ ماه تعیین گردید. در سپتامبر ۱۹۵۰ به دلیل جنگ کره این مدت به ۲ سال افزایش پیدا کرد و درپاییز ۱۹۶۰ خدمت نظام وظیفه لغو شد. در ماه مه ۱۹۱۷ در ایالات متحده نظام وظیفهٔ اختیاری معمول شد که در ۱۹۱۹ پایان یافت. برای نخستین بار در تاریخ آمریکا «قانون نظام و

1- Conscription

تعلیم اختیاری» در ۱۹۴۰ به اجرا درآمد که خاص زمان صلح بود و در ۱۹۴۲ دامنهٔ آن گسترش یافت. در ۱۹۴۷ این قانون لغو شد و به جای آن، «قانون تعلیم نظامی همگانی» در ۱۹۴۸ تدوین گردید. این قانون در جنگ کره و بعدها جنگ ویتنام به کار گرفته شد. در استرالیا و کانادا نیز نظام وظیفه مسأله‌ای بحث‌انگیز بوده است. هیوز در استرالیا دو بار قانون نظام وظیفه را به رأی عمومی گذاشت ولی با مخالفت مردم روبرو شد. در زلاندنو حزب کارگر شدیداً مخالف نظام وظیفه بود و کار به جایی کشید که پیتر فریزر نخست‌وزیر آیندهٔ کشور راهی زندان شد. در کانادا نیز تسلیم قانون نظام وظیفه به پارلمان با آن چنان مخالفتی (خاصه در کِبِک) روبه رو شد که ٤ نفر کشته شدند. خطر ژاپن در جنگ جهانی دوم سبب شد تا زلاندنو و استرالیا قانون نظام وظیفه را در زمان جنگ اجرا کنند اما در کانادا و خاصه در کِبِک مخالفت‌ها همچنان ادامه یافت.

نظامی، مذاکرات[1]

در جریان نخستین بحران مراکش فرانسه از بریتانیا خواست مذاکراتی دربارهٔ همکاری‌های نظامی دو کشور انجام شود تا استراتژی واحدی در قبال جنگ احتمالی با آلمان اتخاذ گردد. گری، وزیر خارجهٔ بریتانیا با جلب رضایت کَمْپْبِلْ ــ بَنِرْمن، نخست‌وزیر، و وزیران جنگ و خزانه‌داری، مذاکره را آغاز کرد که در فاصلهٔ ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۰۶ تا ۱۹۱٤ و آغاز جنگ جهانی، با موفقیت ادامه یافت. این مذاکرات به اطلاع تمامی اعضای کابینه نمی‌رسید اما در ۱۹۱۲ که مذاکرات در مورد همکاری نیروی دریایی دو کشور آغاز شد، تمامی کابینه در جریان مذاکرات قرار می‌گرفت. این مذاکرات، حوزهٔ همکاری نظامی فرانسه- بریتانیا را در مقایسه با تفاهم انگلستان ــ فرانسه گسترش

1- Military Conversations.

بخشید. مذاکرات با افسران بلژیکی در بروکسل نیز از ۱۹۰۶ آغاز گردید. مذاکرات در مورد همکاری ناوگان‌های روسیه ـ انگلستان در ژوئن ۱۹۱٤ آغاز شد اما در جریان جنگ پیشرفت محسوسی نداشت.

نفوذ، مناطق[1]

کشور خاص یا بخش معینی از یک کشور که به کشور دیگر ضمیمه نمی‌شود اما کشور دوم در آنجا از نفوذ خاص و منحصر به فردی برخوردار است. ایران بنا به قرارداد انگلستان ـ روسیه در ۱۹۰۷ — که با پایمردی فرانسه منعقد شد— به مناطق نفوذ روسیه (در شمال) و بریتانیا (در جنوب) تقسیم شد. ایالات متحده نیز قارهٔ آمریکا را منطقهٔ نفوذ (یا «چیاط خلوت») خود می‌داند و تلاش می‌کند با نفوذ کمونیست‌ها در کشورهای قاره به هر طریق که شده جلوگیری کند. اروپای خاوری به جز یونان، یوگسلاوی و فنلاند، حوزهٔ نفوذ شوروی است.

نقیب، عبدالرحمان

یا عبدالرحمان افندی در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ کابینهٔ عراق را تشکیل داد. نقیب پیشوای مذهبی سادات طالبی عراق بود. در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ کابینهٔ نقیب درپی تاجگذاری ملک فیصل اول استعفا کرد. نقیب دو نوبت دیگر نخست‌وزیر عراق شد (۱۰ سپتامبر ۱۹۲۱ تا ۱۹ اوت ۱۹۲۲، و ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۲ تا ۱۷ نوامبر ۱۹۲۲).

1- Spheres of Influence

نکروما، قوام[1] (۷۲ــ۱۹۰۹)

رئیس جمهور گانا. در نکروفول نزدیک آکسیم (ساحل طلا) به دنیا آمد. در دانشگاه لینکلن پنسیلوانیا و مدرسهٔ اقتصادی لندن تحصیل کرد. «حزب میثاق خلق» را در ۱۹٤۹ ایجاد نمود و خواهان خودمختاری فوری ساحل طلا یا گانا شد. در ژوئن ۱۹۵٤ حزب او برندهٔ انتخابات و نکروما نخست‌وزیر ساحل طلا شد. ساحل طلا با نام جدید گانا (یا غنا) در ۱۹۵۷ دومینیون شد. با اعلام جمهوری گانا، نکروما رئیس جمهور کشور شد و عضو جامعهٔ مشترک‌المنافع باقی ماند (یکم ژوئیهٔ ۱۹۶۰). او از رهبران برجستهٔ جنبش پان افریکانیسم و خواهان مناسبات نزدیک‌تر گانا با همسایگان بود. از عبدالناصر و اعراب حمایت می‌کرد و از رهبران جنبش عدم تعهد به‌شمار می‌رفت و با رژیم‌های نژادپرست افریقای جنوبی و رودزیای جنوبی مخالفت می‌کرد. با نوعی سوسیالیسم چینی یا رومانیایی همدلی نشان می‌داد. به باور هواداران او وی «گاندی افریقای سیاه» بود. سال‌های ۵ ــ ۱۹۶۳ همراه با افزایش تنش‌های داخلی، بر قدرت خودکامگی نکروما نیز افزوده شد و سقوط قیمت کاکائو، تورم و آشفتگی اقتصادی گانا را به دنبال آورد (۶ ــ ۱۹۶۵). نکروما در فوریهٔ ۱۹۶۶ به چین سفر کرد و در همان هنگام طی کودتای نظامی از قدرت برکنار گردید. به گینه رفت و سکوتوره رئیس جمهور گینه اعلام کرد که نکروما نیز با وی در اجرای وظایف ریاست جمهوری همکاری خواهد کرد. نکروما از گینه به رومانی سفر کرد و در آوریل ۱۹۷۲ در بیمارستان درگذشت. سه ماه بعد در زادگاهش به خاک سپرده شد.

نکوماتی، پیمان

به موجب این پیمان که در مارس ۱۹۸٤ میان جمهوری افریقای جنوبی و

1- Nkrumah, Kwame

کشور موزامبیک منعقد شد مقرر گردید که دو دولت از حمایت مخالفان سیاسی و چریکی دولت دیگر دست بردارند.

نکومو، جوشوا [1]

رهبر ناسیونالیست زیمبابوه. در ۱۹۱۷ در ماتوپوس، ماتابل‌لند به دنیا آمد. در ناتال و ژهانسبورگ درس خواند و چند سالی از سازمان دهندگان اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن رودزیا در بولاوایو بود. از ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ رئیس «کنگرهٔ ملی افریقا» بود در ۱۹۵۹ این کنگره در رودزیا منحل شد. مدتی در لندن اقامت کرد سپس به میهنش برگشت و «حزب ناسیونال دموکرات» را بنا نهاد. سال بعد زاپو (اتحاد خلق افریقایی زیمبابوه) را ایجاد کرد و درپی انحلال آن توسط دولت، رهبری آنرا مخفیانه ادامه داد. به همین سبب در ۱۹۶۳ برای ۶ ماه به زندان افتاد و از نوامبر ۱۹۶۴ تا دسامبر ۱۹۷۴ به اتهام فعالیت‌های براندازی در بازداشت به سر برد. در اکتبر ۱۹۷۶ در مذاکرات ژنو با یان اسمیت رهبری «شورای ملی افریقا» را برعهده داشت. نکومو از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ به عنوان رهبر مشترک جبههٔ ملی، عملیات چریکی (همراه با رابرت موگابه) را در رودزیا علیه نژادپرستان رهبری می کرد. ارتش انقلابی زاپو از زامبیا به عملیات چریکی می‌پرداخت و در ۱۳ آوریل ۱۹۷۹ کوماندوهای رودزیا مقر نکومو را در زامبیا منهدم کردند. پنج ماه بعد نکومو در لندن در کنفرانس لانکاسترهاوس شرکت کرد تا به جنگ چریکی پایان داده شود. نکومو در ۱۹۸۰ پیروز به وطن بازگشت اما در نخستین انتخابات همگانی رودزیا زاپو به اندازهٔ زانو (حزب موگابه) رأی نیاورد. موگابه نخست‌وزیر و نکومو وزیر مسکن شد. اما اختلاف هواداران این دو روز به روز شدت می‌گرفت. دو ماه بعد نکومو از وزارت برکنار گردید و دو سال بعد تمامی همکاری‌های نکومو با موگابه پایان یافت.

1- Nkomo, Joshva

نگوابی، مارین[1]

رئیس جمهور کنگو برازاویل. او بنیانگذار «حزب کار» کنگو بود. در پی اعلام استقلال جمهوری خلق کنگو در دسامبر ۱۹٦۹ این حزب نخستین حزب کمونیستی بود که در قارهٔ افریقا به قدرت می‌رسید. نگوابی در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در اومبله در یک خانوادهٔ دهقانی زاده شد. در مدرسهٔ نظامی ژنرال لکلرک در برازاویل تحصیل کرد (۷–۱۹۵۳) و به درجهٔ گروهبانی رسید. سال های ٦۰–۱۹۵۹ در کامرون خدمت کرد. در ۱۹٦۰ به کنگو بازگشت. در فاصله سپتامبر ۱۹٦۰ تا ژوئیهٔ ۱۹٦۲ درپاریس بود و با آثار نکروما، ناصر، فانون، مارکس و انگلس آشنا گردید. در ۱۹٦۲ با درجهٔ افسری به پونت نوآر دومین شهر کنگو اعزام شد. کنگو در آن سال ها توسط آبوفولبریولا دست نشاندهٔ فرانسویان اداره می‌شد. ارتش در طی «سه روز شکوهمند» ۱۵–۱۳ اوت ۱۹٦۳ ضمن سرنگونی رژیم و تماس با رهبران سندیکاهای کارگری، قدرت را در دست گرفت و درژوئیهٔ ۱۹٦٤ «جنبش انقلابی ملی» را اعلام کرد. آبوفولبریولا فراری شد. آلفونس ماسامبا دبا دبیرکل حزب جنبش انقلابی، و رئیس جمهور کنگو شد. نگوابی در ۱۹٦۵ ازپونت نوار به برازاویل آمد و نخستین گردان چترباز را تشکیل داد و خود فرمانده آن شد. در ۱۹٦٦ از مقام خود برکنار و در ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹٦٦ بازداشت گردید. سربازان وی را آزاد کردند ودر ۳۱ ژوئیهٔ آن سال ماسامبا دبا از برازاویل فرار کرد و «شورای ملی انقلابی» در ۱۵ اوت ۱۹٦۸ تشکیل گردید. قانون اساسی سال ۱۹٦۳ جای خود را به قانون اساسی جدیدی داد. قبلاً در ۳۱–۲۹ سپتامبر ۱۹٦۵ حزب کار کنگو تشکیل شده بود و درپی ایجاد قانون اساسی جدید، جمهوری خلق کنگو اعلام شد. نگوابی رهبر حزب کار، رئیس جمهور کشور شد. وی در ۱۸ مارس ۱۹۷۷ در یک حادثهٔ تروریستی کشته شد وجواکیم یومبی اُبانگو به جای وی به قدرت رسید ابانگو در فوریهٔ ۱۹۷۷ درپی انتقادهای رادیکال های حزب از قدرت کناره گرفت.

1- Nguabi, Marien

نلسون، هوراشیو[1] (۱۸۰۵ـ۱۷۵۸)

دریاسالار بزرگ انگلیسی. در ۱۷۷۰ به نیروی دریایی بریتانیا پیوست و در ۱۷۷٤ در اشغال کُرس شرکت داشت. در ۱۷۹۷ به سبب رشادت در نبرد سن ونسان و از دست دادن یک دست در حمله به جزایر قناری به درجهٔ دریاداری ترفیع یافت. سال بعد موفق نشد از اعزام قوای بناپارت به مصر جلوگیری کند اما بعد ناوگان فرانسویان را در رود نیل به دام انداخت و نابود ساخت. بعد از خدمت در دریای بالتیک و حمله به ناوگان دانمارک در کپنهاگ، فرمانده نیروهای انگلستان در مدیترانه شد (۱۸۰۳)، و تولون را به مدت ۲ سال بست. از ژانویه تا اکتبر ۱۸۰۵ ناوگان ویلنوو (فرانسه) را در اقیانوس اطلس تعقیب کرد و در ترافالگار آنرا منهدم ساخت. در لحظهٔ پیروزی، نلسون که بر عرشهٔ ناو «پیروزی» بود در اثر اصابت گلوله‌ای جان باخت.

نمایندگان، مجلس[2]

یکی از دو مجلس قانونگذاری ایالات متحده. بنا به قانون اساسی، هر ایالت حداقل یک نماینده در مجلس نمایندگان خواهد داشت و تعداد کلی نمایندگان هر ایالت به تناسب جمعیت آن است که طبق آمار (هر ده سال یکبار) تعیین می‌گردد. طول مدت نمایندگی ۲ سال است. نماینده باید مقیم همان ایالت (و نه لزوماً مقیم همان ناحیه‌ای که انتخاب می‌شود) باشد و حداقل ۲۵ سال سن داشته و بیش از ۷ سال شهروند ایالات متحده باشد. مجلس برای خود رئیس برمی‌گزینند و او بر جلسات ریاست می‌کند، رئیس کمیته‌ها را برمی‌گزینند و کمیته‌های ویژه را دایر می‌سازد. طبق مادهٔ یکم قانون اساسی

1- Nelson, Horatio.	2- House of Representative.

همهٔ لوایحی که مربوط به بالا بردن درآمد دولت است باید نخست از مجلس نمایندگان بگذرد و بعد به سنا برود و سنا حق اصلاح مصوبه‌های مجلس نمایندگان را دارد. هر نماینده سالانه ۴۲۵۰۰ دلار حقوق دریافت می‌کند.

نوبل، جایزه[1]

آلفرد نوبل، شیمیدان سوئدی که در ۱۸۹۶ درگذشت قبل از مرگ وصیت کرد که درآمد ناشی از تمامی ثروتی که او از طریق ساختن دینامیت و مواد منفجره کسب کرده، به پنج جایزهٔ سالانه تخصیص یابد. چهار جایزه برای کسانی که در سال در رشته‌های فیزیک، شیمی، ادبیات و پزشکی یا فیزیولوژی برجسته‌ترین کار را انجام داده‌اند اعطا می‌گردد و جایزهٔ پنجم به شخص یا سازمانی که در راه صلح بیشترین تلاش را کرده باشد. **یونیسف** در ۱۹۵۵ جایزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد.

نورنبرگ، گردهمایی های (حزبی)[2]

گردهمایی های حزب نازی در محلی نزدیک دوتسنیش، جنوب خاوری نورنبرگ در باواریای شمالی در هر سپتامبر (در فاصلهٔ ۳۸ــ ۱۹۳۳) انجام می‌شد. در این گردهمایی‌ها تبلیغ نقشی درجه اول را داشت: انجام مسابقه‌های ورزشی، حمل مشعل، سخنرانی های پر آب‌وتاب جزو این برنامه‌ها بود.

1- Nobel Prize. 2- Nuremberg Rallies.

سیاست دولت نیز توسط هیتلر در سخنرانی وی تعیین و بیان می‌شد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵ در یکی از این گردهمایی ها هیتلر اعلام کرد که از آن پس یهودیان آلمان به موجب قانون، شهروندان درجه دوم اند. «قوانین نورنبرگ» برای یهودیان محدودیت‌های شغلی ایجاد کرد حق ازدواج با غیر یهودیان از آنان سلب گردید و نیز مراودات جنسی یهود با غیر یهود ممنوع شد.

نورنبرگ، محاکمات[1]

در فاصلهٔ سال‌های ۷–۱۹۴۵ جنایتکاران نازی در دادگاه بین‌المللی در شهر نورنبرگ و به ریاست قضات آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و شوروی محاکمه شدند. به پروندهٔ صدوهفتادوهفت آلمانی یا اتریشی در طی ۱۳ محاکمه رسیدگی شد. ۲۵ نفر به مرگ محکوم شدند؛ ۳۵ نفر تبرئه شدند؛ ۲۰ نفر به زندان ابد و ۹۷ نفر به زندان‌های کوتاه مدت محکوم شدند. اتهام‌ها بر پایهٔ موازین پذیرفته شدهٔ بین‌المللی و میثاق‌های حاکم بر جنگ تعیین می‌شد اما محاکمهٔ مغلوب توسط فاتح مسأله‌ای بود که ممکن بود در هر حال دادگاه را از بیطرفی خارج سازد. محاکمات عمده در فاصلهٔ نوامبر ۱۹۴۵ تا سپتامبر ۱۹۴۶ انجام شد و ۲۱ رهبر برجستهٔ نازی به محاکمه کشیده شدند و ۱۰ نفرشان به دار آویخته شدند (۱۶ اکتبر ۱۹۴۶). **گورینگ** چند ساعتی پیش از اعدام خودکشی کرد و **هس** به زندان ابد محکوم گردید و در سال ۱۹۸۷ در زندان متفقین درگذشت.

1- Nuremberg Trials

نوری سعید (۱۹۵۸ – ۱۸۸۸)

نظامی و دولتمرد عراقی. متولد بغداد و فارغ التحصیل مدرسهٔ نظامی استانبول. در جنگ جهانی اول در خدمت ارتش ترکیه بود. در ۱۹۱۶ از هند به حجاز آمد و با لورنس عرب وفیصل دیدار کرد. او رجل مورد اعتماد انگلستان در دنیای عرب بود. هنگامی که فیصل در سوریه پادشاه شد نوری سعید با او بود و در کنگرهٔ صلح ورسای وی را همراهی کرد. با اخراج فیصل از سوریه، همراه وی به عراق آمد (۲۳ اوت ۱۹۲۱) و تا پایان سلطنت خاندان فیصل (۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۵۸) در خدمت این خاندان بود. ۱۴ بار نخست‌وزیر عراق شد. با توطئهٔ او غازی اول پسر و جانشین ملک فیصل که افکار ضد انگلیسی داشت کشته شد. او بنیان‌گذار اصلی پیمان بغداد به‌شمار می‌رفت. در ۱۳ ماه مه ۱۹۵۸ نخست‌وزیر فدراسیون عربی (عراق- اردن) شد. نوری سعید در کودتای نظامیان ناسیونالیست عراق به رهبری عبدالکریم قاسم در ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ کشته شد.

نووتنی، آنتونین[1] (۷۵ – ۱۹۰۴)

رئیس جمهوری چکسلواکی. در لتنانی نزدیک پراگ زاده شد. پدرش بنّا بود. آنتونین در کارخانهٔ اسلحه‌سازی مشغول کار شد و در ۱۹۲۱ مرام کمونیستی را پذیرفت. در اردوگاه ماتاوزن در فاصلهٔ سال‌های ۵ – ۱۹۴۱ بازداشت بود. به دنبال محاکمهٔ اسلانسکی در ۲ – ۱۹۵۱ قدرت نووتنی در حزب زیاد شد و در ۱۹۵۳ دبیر اول حزب کمونیست شد و تا ۱۹۶۸ که دوبچک جای وی را گرفت در سمت مذکور باقی بود. علاوه‌بر دبیرکلی، سمت ریاست جمهوری کشور را نیز در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۷ تا مارس ۱۹۶۸

1- Novotny, Antonin

برعهده داشت. او گرایش های عمیقاً استالینیستی داشت و نتوانست با جانشیان استالین، از خروشچف گرفته تا برژنف، همکاری صمیمانه داشته باشد. او برآن بود که چکسلواکی باید چونان ماشینی باشد که برای تمامی اردوگاه سوسیالیست کار کند از این رو بر صنایع سنگین تکیه کرد و بحران سال ۳ــ ۱۹۶۱ و تظاهرات دانشجویی سال ۱۹۶۲ تا حدی معلول این سیاست اقتصادی بود. نووتنی تعدادی از مقام های با سابقه را کنار گذاشت و برنامهٔ پنج سالهٔ سوم را رها کرد. و به اسلواک ها امتیازهایی داد و در سیاست اقتصادی نیز نرمش هایی نشان داد. شدت گرفتن تظاهرات دانشجویی در پراگ و اعتراض گستردهٔ روشنفکران کشور، نووتنی را از پاییز ۱۹۶۸ به موضع دفاعی کشانید. در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۶۸ برای حفظ قدرت خویش از ارتش خواست در خیابان های پراگ به حرکت در آید و چون ارتش از انجام این خواست سر باز زد نووتنی تصمیم خود را به ترک دنیای سیاست گرفت و در ۲۲ مارس ۱۹۶۸ استعفا کرد. هشت روز بعد اِسْوُبودا جای وی را در مقام ریاست جمهوری گرفت.

نووی بازار، سنجاق [1]

سنجاق (یا ولایت) نووی بازار معبری کوهستانی بود که در سدهٔ ۱۹ دو پاشانشین صِربِستان و مونتهنِگرو را از هم جدا می‌کرد و تا ۱۳ــ ۱۹۱۲ در حاکمیت عثمانی بود. این دالان که ۱۲۰ مایل درازا داشت از رود درینا در باختر تا رود ایبار در خاور ادامه می یافت و از ۱۸۲۵ دولت عثمانی در تقسیمات کشوری خود آنرا به صورت یک سنجاق در آورد. سنجاق در سال های ۱۹۰۸ــ ۱۸۷۸ در تصرف سربازان امپراتوری اتریش بود. ظاهراً اتریشی ها برای حفظ بُسنی- هرزگوین دست به این اقدام زدند اما هدف

1- Novibazar, Sanjak of

اصلی‌شان احداث خط آهنی بود که خطوط موجود وین- سارایوو و میتروویکا- قسطنطنیه را به هم وصل می‌کرد. البته مشکلات فنی مانع رسیدن اتریش به این هدف شد. با خروج اتریشی‌ها، صربستان مدعی حاکمیت بر نووی بازار شد و در نخستین جنگ بالکان قوای صربستان و مونته‌نگرو آنجا را تصرف کردند و اکنون بخشی از جمهوری یوگسلاوی است.

نِویلی، پیمان[1] (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹)

پیمان صلح بلغارستان در پایان جنگ جهانی اول. طبق این پیمان تراس باختری به یونان داده شد و راه بلغارستان به دریای اژه بسته شد. دو منطقهٔ کوچک نیز به یوگسلاوی واگذار گردید. دوبروجای جنوبی که درپی جنگ‌های بالکان به دست رومانی افتاده بود، بار دیگر به رومانی داده شد. بلغارستان می‌بایست غرامت جنگی نیز بپردازد و ارتش او از ۲۰ هزار نفر تجاوز نکند. البته شرایط تحمیل شده بر بلغارستان به سنگینی شرایط سایر کشورهای مغلوب نبود. شاید بدین سبب که مقام‌های انگلیسی تا حدی با بلغارها همدلی نشان می‌دادند و تا حدی هم به این سبب که تصور می‌رفت تغییرات عمده در خطوط مرزی بالکان به جای اعادهٔ صلح منطقه بر تشنج دامن خواهد زد.

نهرو، جواهر لعل[2] (۱۹٦٤ ـ ۱۸۸۹)

نخست‌وزیر هند. درالله‌آباد کشمیر به دنیا آمد. در دانشگاه کمبریج به تحصیل شیمی پرداخت اما در بازگشت به هند در ۱۹۱۲ به وکالت پرداخت.

1- Neuilly, Treaty of.

2- Nehru, Jawaharlal

پدرش موتی لعل نهرو (۱۹۳۱ – ۱۸۶۱) حقوقدان و روزنامه‌نگار برجسته‌ای بود و او نیز پس از کشتار آمریتسار در ۱۹۱۹ در کنار پدر از فعالان جنبش **کنگرهٔ هند** شد. در ۱۹۲۱ به زندان افتاد. از ۲۵ سال بعدی زندگی اش نه سال را در زندان گذرانید بقیهٔ مدت را هم تحت‌نظر پلیس بود. در ۲۷ – ۱۹۲۶ از اروپای قاره‌ای دیدن کرد و در بازدید از مسکو تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفت. با حمایت **مهاتما گاندی**، رئیس کنگره شد (۱۹۲۹)، و تا ۱۹٤۷ از طراحان عمدهٔ سیاست مبارزه برای کسب استقلال هندوستان بود. در ۱۹٤۷ نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد. در اوج **جنگ سرد**، سیاست عدم‌تعهد و ضد استعماری را سیاست رسمی هند قرار داد. در**جنگ کره** (۱۹۵۱)، و جنگ ویتنام (۱۹۵٤) میانجیگری کرد و سربازان هندی را در قوای حافظ صلح سازمان ملل به فلسطین، کنگو و قبرس اعزام کرد. ورود چین به تبت در ۱۹٦۰ هیچ واکنش چشمگیری را از سوی نهرو به دنبال نداشت و همین امر سبب شد محافل محافظه‌کار غرب از وی انتقاد کنند. برسر کشمیر حاضر به هیچ سازشی که متضمن دادن امتیازی از سوی هند باشد، نشد و در مسألهٔ **گوا** در ۱۹٦۱ به زور متوسل شد. او را به سبب شکست در نبرد مرزی با چین در ۱۹٦۲ مورد انتقاد قرار داده‌اند. مرگ او در مه ۱۹٦٤ جهان سوم را از یکی از برجسته‌ترین رهبران پر نفوذ خود محروم کرد. **لَعْل بَهادُر شَسْتْری** که به جای نهرو نخست‌وزیر هند شد، ۲۰ ماه بعد درگذشت و خانم **ایندیرا گاندی** دختر نهرو جانشین وی گردید.

نیاسالند [1]

نام سابق کشور **مالاوی** در سال‌های ٦٤ – ۱۹۰۷. در ۱۸۹۱ نیاسالند تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شد و کانون کشت چای و تنباکو شد. در سال‌های

1- Nyasaland.

۶۳ ــ ۱۹۵۳ با رودزیا فدراسیونی ایجاد کردند. با رهبری سیاسی **دکتر هستینگز باندا** دولت انگلستان به نیاسالند اجازه داد از فدراسیون جدا گردد. نیاسالند در فوریهٔ ۱۹۶۳ خودمختار و در ۶ ژوئیهٔ ۱۹۶۴ مستقل شد و **مالاوی** نام گرفت.

نیجریه [1]

نیجریه در افریقای باختری در ساحل اقیانوس اطلس (خلیج گینه) قرار گرفته و با کامرون، چاد، نیجر، بنین مرز خشکی دارد. مساحت ۹۲۳۷۶۸ کیلومترمربع، جمعیت ۸۰ میلیون، مرکز: لاگوس. در ۱۸۹۹ تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شد گرچه شمال کشور تا ۱۹۰۳ به تسخیر سربازان انگلیسی در نیامد و تا ژانویهٔ ۱۹۱۴ کشور تحت حکومت مرکزی و یگانه‌ای قرار نگرفت. درفاصلهٔ بین دو جنگ جهانی، نیجریه وسیع‌ترین مستعمرهٔ بریتانیا در افریقا بود. معدودی از افراد جنوبی از راه دادوستد به سودهای سرشاری دست یافتند و امکان تحصیل در خارج نیز برایشان فراهم شد. **دکتر آزیکیوه نامدی** توانست، یک گروه مطبوعاتی به راه اندازد و با یاری این اهرم تبلیغاتی توانست ابتدا فرماندار کل نیجریه شود و به هنگام به استقلال رسیدن نیجریه در یکم اکتبر ۱۹۶۰ رئیس جمهور کشور گردد. نیجریه در ۱۹۶۳ با نظام **جمهوری عضوجرگه مشترک‌المنافع** شد. رقیب آزیکیوه به نام **تَفاوا بالوا** از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۶ نخست‌وزیر نیجریه بود. نیجریه به صورت فدرال اداره می‌شد و مناطق شمالی، خاوری، باختری و باختر میانه هریک قانون اساسی خاص خود را داشتند. این تقسیم‌بندی براساس ساخت قبیله‌ای کشور بود و با قبیله‌های ایبو، یوروبا، آرو، آنگاس و سوکوتو هماهنگ شده بود. اما گاه منازعات قبیله‌های شمالی (کانو، بورنو سوکوتو) با جنوب ثروتمند، مسأله حادی می‌شد. در ۱۴ ژانویهٔ ۱۹۶۶ کودتای نظامی افسران به رهبری ژنرال ایرونسی حکومت تفاوا بالوا را سرنگون

1- Nigeria.

کرد و بالوا در این کودتا کشته شد. ایرونسی خود در ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۶۶ کشته شد و رئیس ستاد ارتش یاکوبوگُوون (متولد ۱۹۳٤) رئیس کشور گردید. دو ماه بعد از ایبوها در نیجریهٔ شمالی کشتار وحشتناکی شد. سرهنگ اوجوک‌وو فرماندهٔ ارتش نیجریهٔ خاوری مقدمات جدایی سرزمین ایبو را تدارک دید و در ۳۰ مه ۱۹۶۷ جمهوری **بیافرا** را اعلام نمود. گُوون با ایجاد نظام فدرالی جدیدی در نیجریه به مقابله با بیافرا برخاست و به جای ٤ ایالت پیشین، کشور را به ۱۲ ایالت تقسیم کرد. ولی چون بیافرا ساز جدایی را سر داده بود و به هیچ وجه حاضر به کنار آمدن با دولت مرکزی نشد قوای دولت مرکزی در ۷ ژوییهٔ ۱۹۶۷ به بیافرا حمله بردند. این جنگ داخلی تا نیمهٔ ژانویهٔ ۱۹۷۰ و سقوط بیافرا ادامه یافت. نوسازی و ترمیم خرابی های جنگ داخلی، وضع اقتصادی را وخیم‌تر کرد. در ۲۹ اوت ۱۹۷۵ که ژنرال گُوون در کنفرانس **سازمان وحدت افریقا** در کامپالا بود با کودتای مورتالا محمد سرنگون شد و تغییرات جدید در قانون اساسی و تغییر در مرزبندی‌های قبیله‌ای بر قدرت دولت مرکزی افزود. تعداد ایالت ها به ۱۹ ایالت افزایش یافت (۱۹۷٦) اما در فوریهٔ ۱۹۷٦ مورتالا محمد در یک کودتا به قتل رسید. ژنرال اولوسگون— اوباسانجو به جای وی رئیس کشور شد و وعده داد در اکتبر ۱۹۷۹ انتخابات آزاد انجام گردد. مجلس مؤسسان برای تعیین شکل نظام حکومتی برپا شد. در یکم اکتبر ۱۹۷۹ اوباسانجو قدرت دولت نظامی فدرال را به شهو شاگاری، رئیس جمهور برگزیده و رهبر «حزب ملی نیجریه» واگذار کرد و پس از مدت ها حکومت غیرنظامی در نیجریه برقرار شد.

نیچه، فریدریش ویلهلم[1] (۱۹۰۰ــ۱۸٤٤)

فیلسوف آلمانی. در ساکسونی زاده شد. در بُن، و لایپزیگ تحصیل کرد

1- Nietzsche, Friedrich Wilhelm

و در وایمار درگذشت. بین سال‌های ۱۸۸۹ — ۱۸۷۸ (که به پریشانی حواس دچار شده بود) کتاب‌هایی در مورد ایجاد جامعه‌ای به رهبری نخبگان واقع‌بین و قاطع و رهبری یک اَبَرمرد نوشت. به عقیدهٔ او این ابرمرد یک رهبر طبیعی است و هیچ محدودیتی در رهبری او نباید وجود داشته باشد. نیچه را نویسندهٔ مخرب می‌دانند، نویسنده‌ای که انسانیت، مسیحیت و لیبرالیسم را تحقیر می‌کرد. او شخصاً عاری از احساسات ناسیونالیستی بود اما آثاری که از او توسط خواهرش خانم الیزابت فورستر بعد از مرگ نیچه منتشر شد نشان دهندهٔ عقاید تعصب‌آلود پان‌ژرمنی است. بی‌دلیل نبود که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ موسولینی و هیتلر نیچه را به عنوان پیامبر جناح راست و مستبد اروپا می‌ستودند.

نیروی واکنش سریع[1]

در پی سقوط شاه ایران، ایالات متحده برای حفظ منافع خود در منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه به تأسیس نیروی واکنش سریع اقدام کرد. این نیرو در ایالات متحده تربیت می‌شود و می‌تواند در هر نقطه از خاورمیانه که منافع آمریکا به خطر افتد یا رژیم مطلوب این کشور در خطر سقوط قرار گیرد وارد عمل گردد. این نخستین واکنش فعالانهٔ «راست جدید» آمریکا در پی شکستی بود که آمریکا در ویتنام متحمل شد. مبتکر این نیرو، جیمی کارتر رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ آمریکا بود.

1- Rapid Deployment Force.

نیکاراگوا[1]

جمهوری‌ای در آمریکای مرکزی میان کستاریکا و هندوراس به مساحت ۱۳۰ کیلومترمربع و جمعیت ۳ میلیون نفر. پایتخت: ماناگوا. این کشور بر ساحل اقیانوس‌های آرام و اطلس واقع شده است و از نظر جمعیت و مساحت بزرگترین کشور آمریکای مرکزی است. از ۱۵۲۲ تا ۱۸۲۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. از آن پس تا زمان استقلال در ۱۸۳۸ عضو فدراسیون آمریکای مرکزی بود،، در این سرزمین از دیرباز کشمکش گروه لیبرال‌ها (در شهر لئون) و محافظه‌کاران (در گرنادا) برسر راه وحدت سیاسی جمهوری مانعی ایجاد کرده است. نیروی دریایی ایالات متحده از ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۳ در نیکاراگوا حضور داشت. از ۱۹۳۶ تا ۱۹۷۹ خانوادهٔ سوموزا بر نیکاراگوا حکومت کردند. آناستازیا سوموزا گارسیا از سال ۱۹۳۶ تا هنگام ترور شدنش در ۱۹۴۷ رئیس جمهور بود. پسرش لویی به جای وی به ریاست جمهوری رسید و برادر لویی بنام آناستازیا سوموزا دبایله از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳، و نیز از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ رئیس جمهور بود. سرمایه‌داران آمریکایی از سیاست ضد کمونیستی خاندان سوموزا بهره می‌گرفتند اما در زمان ریاست جمهوری کارتر حمایت ایالات متحده از سوموزا سلب شد. انگیزهٔ این عمل نیز نقض حقوق بشر توسط سوموزا بود. «جبههٔ ملی ساندینیستا» جنگ چریکی پر دامنه‌ای را علیه رژیم سوموزا آغاز کرد. این جنبش از حمایت کلیسا، طبقهٔ متوسط و اتحادیه‌های کارگری که همه با رژیم سوموزا مخالف بودند، برخوردار بود. نبردهای سنگین سال ۱۹۷۹ و حتی بمباران ماناگوا توسط سربازان سوموزا که ۵۰ هزار کشته برجای گذاشت نیز نتوانست جلو سقوط رژیم سوموزا را بگیرد. سوموزا از کشور فرار کرد و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ درپاراگوئه ترور شد. حکومت ساندینیستی به رهبری دانیل اورتگا تشکیل شد. این حکومت مورد قبول ریگان رئیس جمهور آمریکا نبود و در تعقیب دکترین گوام، کمک‌های زیادی به مخالفان دولت ساندینیستی داده شد تا در راه سرنگونی رژیم نیکاراگوا بکوشند.

1- Nicaragua.

نیکلای اول[1] (۱۸۵۵ – ۱۷۹۲)

تزار روسیه (۵۵ – ۱۸۲۵). پسر و جانشین **الکساندر اول** بود و از همان بدو به قدرت رسیدن، سرکوب **دکابریست‌ها** (یا دسامبریست‌ها) را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. در امور داخلی از پدرش مرتجع‌تر بود. البته تدوین قوانین (۱۸۳۳) و آزاد گذاشتن سرف‌ها بر ماندن برروی زمین یا ترک آن (۱۸۳۸) از یادگارهای مثبت اوست اما تحکیم نظام خودکامهٔ تزاری نیز در زمان او شدت یافت. در ۱۸۲۶ پلیس مخفی‌ای با عنوان «بخش سوم» ایجاد کرد تا در سراسر امپراتوری به خبرچینی بپردازند. اُوارف وزیر آموزش و پرورش او اساس کارش را بر «ناسیونالیسم، ارتدوکس گرایی و استبداد» بنا نهاد و می‌کوشید از احداث مدارس و دانشگاه‌ها جلوگیری کند. از دیگر جنبه‌های سرکوبگرانهٔ رژیم این تزار، سرکوب وحشیانهٔ شورش لهستان (۳۱ – ۱۸۳۰) و مداخله در هنگری (۱۸۴۹) بود. سیاست او در مورد عثمانی با سوءظن تلقی شد و پیشنهاد او بر تجزیه و تسهیم امپراتوری عثمانی این سوءظن انگلیسی‌ها را تقویت نمود. هم او بود که عثمانی را «مرد بیمار اروپا» نامید. درپی شکست ارتش روسیه در**جنگ کریمه**، در ۱۸۵۵ درگذشت.

نیکلای دوم[2] (۱۹۱۸ – ۱۸۶۸)

تزار روسیه (۱۹۱۷ – ۱۸۹۴) و پسر و جانشین **الکساندر سوم**. به هنگام ولیعهدی به دور دنیا سفر کرد و راه‌آهن ماوراء سیبری را در ولادی وستوک گشود و علاقه و توجه او به خاور دور تا زمان حکومتش نیز ادامه یافت. درپی ازدواج با شاهدخت الکساندرا (نوهٔ ملکه ویکتوریا) با تشویق همسرش براینکه

1- Nicholas I. 2- Nicholas II.

تزاری خودکامه شود روبرو بود. ملکه به سنت استبدادی روسیه تعصبی عجیب داشت و مشوق نیکلا در تحکیم حکومت استبدادی بود در حالیکه نیکلا شخصیتی ضعیف داشت. با اصلاحات انجام شده مخالف بود و به اصلاحات مورد درخواست زِمْستْوُها پاسخ رد داد و آنها را «رؤیاهای پوچ» نامید. ناآرامی در محیط های کارگری، بدی محصول کشاورزی، و جنگ فاجعه‌بار روس ـ ژاپن در ۱۹۰۵ منجر به ایجاد موقعیت انقلابی سال ۱۹۰۵ شد. تزار بناچار دوما را دعوت به کار کرد. اما به نمایندگان دوما اطمینانی نداشت. مشاوران او نیز افرادی شایسته نبودند. راسپوتین ، کشیش شیاد از ۱۹۰۶ به بعد تزار و ملکه را زیر سلطهٔ خوددرآورد. تزاردرسپتامبر ۱۹۱۵ فرماندهی عالی قوای روس را در جنگ با آلمان و اتریش برعهده گرفت در حالیکه معلومات نظامی او اجازهٔ چنین کاری را به او نمی‌داد. در مقر ستادش درپسکوف زیر فشار انقلاب و جنگ ناچار به کناره‌گیری از سلطنت شد (۱۵ مارس ۱۹۱۷). تا ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ در نقاط مختلف روسیه تحت‌نظر بود و در این تاریخ همراه با خانواده‌اش در یکاترینبورگ (سوردلوفسک کنونی) به دستور فرمانده محلی بلشویک ها اعدام شد.

نیکسون، دکترین ← دکترین گوام

نیکسون، ریچارد میلهوس[1]

سی‌وهفتمین رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا. در ۱۹۱۳ در یوروبا لیندا، کالیفرنیا زاده شد. در دانشگاه دوک، کارولینای شمالی به تحصیل

1- Nixon, Richard Milhous

حقوق و به وکالت پرداخت. سال های ٦ — ١٩٤٢ در نیروی دریایی خدمت کرد. از حزب جمهوریخواه به نمایندگی **مجلس نمایندگان** انتخاب گردید. در خصومت و تعقیب «فعالیت های ضد آمریکایی» حرارت زیادی به خرج می‌داد و مخالفت او با **هیس** در این زمینه شهرت دارد. در ۱۹۵۰ سناتور و در ژانویهٔ ۱۹۵۳ معاون ریاست جمهوری شد. سفر پر آوازهٔ او به پرو، ونزوئلا و مسکو، و حل وفصل اعتصاب فولادگران برای او شهرت زیادی به همراه آورد. در ۱۹٦۰ با شکست دادن رقیب جمهوریخواه خود، نلسون راکفلر کاندیدای ریاست جمهوری شد اما از کاندیدای حزب دموکرات، **جان.اف. کندی** شکست خورد. دو سال بعد در تلاش برای رسیدن به مقام فرمانداری کالیفرنیا با ناکامی رو به رو شد. به نظر می‌رسید دوران زندگی سیاسی او به سر آمده است. شکست بزرگ جمهوریخواهان در انتخابات ۱۹٦٤ بار دیگر وی را برای انتخابات ۱۹٦۸ به صحنه آورد و او با استفاده از نارضایتی مردم از جنگ ویتنام — که توسط دموکرات ها رهبری می‌شد— در انتخابات بر رقیب دموکرات خود، هیوبرت همفری پیروز شد و به کاخ سفید راه یافت. در دوران ریاست جمهوری اش (٧٤ — ١٩٦٨) کوشید در داخل تورم را مهار کند و اقتصاد را سروسامان بخشد و در خارج **تنش زدایی** با مسکو را وجهۀ همت قرار داده برای جنگ ویتنام راه‌حلی بیابد. در همین زمان بود که با چین کمونیست تماس گرفت و به یاری **هنری کیسینجر** مشاور و وزیر خارجه اش در سیاست خارجی بسیار موفق بود. در ویتنام آتش‌بس برقرار شد (۱۹۷۳)؛ از پکن دیدار کرد (فوریهٔ ۱۹۷۲)؛ و با دیدار ماه مه ۱۹۷۲ از مسکو در راه **تنش زدایی** گام برداشت، و سالت ۱ را امضا کرد. در انتخابات ۱۹۷۲ رقیب دموکرات خود جورج مک گاورن را در ٤۹ ایالت از ۵۰ ایالت شکست داد اما این دوره از ریاست جمهوری او نافرجام بود. ابتدا معاون او اسپیرو آگنیو به جرم رشوه‌خواری استعفا کرد و او **جرالد فورد** را به جای وی به معاونت برگزید. سپس ماجرای **واترگیت** پیش آمد و برای نخستین بار در تاریخ آمریکا رئیس جمهور استعفا داد و جرالد فورد به جای وی به ریاست جمهوری رسید.

نیل، نبرد[1] (۱ اوت ۱۷۹۸)

ناوگان انگلیسی به فرماندهی **نلسون** با ناوگان فرانسوی که ناپلئون را به مصر می‌برد در خلیجی در رود نیل درگیر شدند. نلسون کوشید ناوگان فرانسوی را بین دو صف از کشتی های جنگی انگلستان محاصره کند و با این تمهید به پیروزی درخشانی دست یافت. از ۱۳ کشتی ناپلئون تنها ۲ فروند آن موفق به فرار از معرکه شدند و نلسون بدین وسیله توانست نیروهای فرانسوی مقیم مصر را از پایگاهشان محروم سازد.

نی، میشل[2] (۱۸۱۵ – ۱۷۶۹)

در سار به دنیا آمد. در پیروزی **اولْم** نقشی تعیین کننده داشت. در ۱۸۰۶ به درجهٔ مارشالی رسید و ناپلئون پس از پایان نبرد فریدلند او را «شجاع‌ترین شجاعان» نامید. شجاعت او در نبرد **بورودینو** سبب شد تا ناپلئون او را شاهزادهٔ مسکوا بنامد. در پی عقب‌نشینی از مسکو، نی دیگر آن قدرت سابق را در صحنه های جنگ به کار نمی‌گرفت و در نبرد **لایپزیگ** کند بود. لوئی هجدهم در ۱۸۱٤ او را در ارتش ابقا کرد اما در بازگشت ناپلئون از اِلب به جای دستگیری وی به یاری او شتافت و در نبرد **واترلو** دستگیر و به دادگاه نظامی فرستاده شد و در ۷ دسامبر ۱۸۱۵ در باغ های لوکزامبورگ تیرباران شد.

نیوجیوِل، جنبش ← گرنادا

1- Nile, Battle of the

2- Ney, Michel.

نیوفوندْلَنْد [1]

جزیرهٔ بزرگی در ساحل جنوب خاوری کانادا که توسط تنگهٔ جزیرهٔ بل، خلیج سن لوران، و تنگهٔ کابت از کانادا جدا می شود. در ۱۵۸۳ سرهمفری گیلبرت نخستین مستعمرهٔ انگلستان را در نیوفوندلند ایجاد کرد. این مستعمره جز برای ماهی گیری مورد توجه دولت انگلستان نبود تا اینکه در میانه های سدهٔ ۱۹ حکومت جزیره به دولتی مسئول سپرده شد. (۱۸۵۵). در ۱۹۱۷ نیوفوندلند دومینیون شد. بحران بزرگ اقتصادی ۳۱— ۱۹۲۹ سبب ورشکستگی اقتصادی نیوفوندلند شد. کمیسیون سلطنتی در فوریهٔ ۱۹۳۳ گزارشی در مورد وخامت اوضاع اقتصادی جزیره تهیه کرد و در آن توصیه شده بود که جزیره باید از حالت دومینیون خارج گردد و کمیسیون ۷ نفره کنترل آنجا را به دست گیرد. این نظام در فوریهٔ ۱۹۳٤ ایجاد شد. وام انگلیسی ها به مقام های جزیره امکان داد تا درخلال جنگ جهانی دوم به رونق اقتصادی برسند، خصوصاً اینکه پایگاه های متعدد آمریکا در نقاط جزیره نیز به بهبود وضع اقتصادی کمک کرد. حکومت کارگری انگلستان درژوئن ۱۹٤٦ انتخابات کنوانسیون نیوفوندلند را به منظور تعیین وضعیت آیندهٔ جزیره انجام داد. در رفراندوم ۳ ژوئن ۱۹٤۸، تعداد ٦٤۹۰۰ نفر خواهان حکومت خودمختار و ٤۱۰۰ نفر خواهان ادغام در کانادا و ۲۳۳۰۰ نفر خواهان باقی ماندن در کنترل کمیسیون بودند. در رفراندوم دوم (۲۲ ژوئیه) ۷۸۳۲۳ نفر خواهان تشکیل فدراسیون با کانادا، و ۷۱۳۳٤ نفر خواهان حکومت خودمختار شدند. درپی مذاکرات چند ماههٔ اُتاوا نیوفوندلند به صورت دهمین ایالت فدرال کانادا درآمد (۳۱ مارس ۱۹٤۹).

1- Newfoundland.

وات، جیمز[1] (۱۸۱۹ ـ ۱۷۳۹)

مخترع نامدار انگلیسی، در گریناک زاده شد. در دانشگاه گلاسگو ابزارهای ریاضی می‌ساخت و بعد به آزمایش‌هایی دست زد که او را قادر ساخت تا نخستین ماشین بخار را در ۱۷۸۲ بسازد. ماتیو بولتون هزینهٔ آزمایش‌های وات را تأمین می‌نمود و همین امر سبب شد تا از کاربرد ماشین بخار در صنعت استفاده شود. و این کار، زمینه را برای رشد صنعت در اندازه‌های بزرگ در شهرک‌ها و اطراف معادن زغال‌سنگ فراهم ساخت و انقلاب صنعتی جهان از انگلستان آغاز گردید.

واترگیت، ماجرای[2] (۴ ـ ۱۹۷۳)

داستان قانون‌شکنی نیکسون و گروه همدستان او یعنی رجال درجهٔ اول دولتی آمریکا. در تابستان ۱۹۷۲ فعالان حزب جمهوریخواه در حالی که مشغول جمع‌آوری مخفیانهٔ دستگاه‌های خبرچینی الکترونیکی نصب شده توسط خودشان در مقر حزب دموکرات (در واترگیت) بودند دستگیر شدند. ساختمان واترگیت در حاشیهٔ پوتوماک در واشنگتن دی‌سی است. اعضای دفتری کاخ سفید و همکاران نزدیک نیکسون از پخش خبر ماجرا جلوگیری کردند. نیکسون

1- Watt, James.　　2- Watergate Affair.

در نوامبر آن سال به پیروزی درخشانی در انتخابات ریاست جمهوری دست یافت و در ۴۹ ایالت از ۵۰ ایالت، رقیب دموکرات خویش مک گاورن را شکست داد. در ۸ ژانویهٔ ۱۹۷۳ مسألهٔ واترگیت در دادگاه ناحیه‌ای فدرال واشنگتن مطرح شد. و این در حالی بود که روزنامهٔ معتبر «واشنگتن‌پست» مقام‌های بلندپایهٔ کاخ سفید را به لاپوشانی کردن واقعه متهم می‌نمود. این اتهام در نیمه‌های آوریل و هنگامی شدت گرفت که نیکسون دستور داد دستیاران او در کاخ سفید از حضور در دادگاه و گواهی دادن خودداری ورزند. در ۳۰ آوریل ۱۹۷۳ نیکسون استعفای اچ. آر. هالدمن و جان ارلیشمن از مقام‌های بلندپایهٔ کاخ سفید را پذیرفت و جان دین را از کار برکنار کرد. جان دین از کارمندان وی در کاخ سفید بود. چند روز بعد جان میچل وزیر دادگستری پیشین به دادگاه نیویورک احضار شد. در نیمهٔ ماه ژوئیه روشن شد که نیکسون شخصاً و به طور مخفیانه تمامی مذاکرات کاخ سفید را بر روی نوار ضبط می‌کرده است. در گرماگرم اوج گیری ماجرا گفته شد که نیکسون در هر حال صلاحیت باقی ماندن در مقام خود را ندارد. نیکسون حاضر نبود نوارهای ضبط شده را به کمیسیون تحقیق سنا تقدیم کند اما در ۲۳ اکتبر ۱۹۷۳ به دستور دیوان عالی ناچار به واگذاری آنها شد. نیکسون در تحویل نوارها عمداً تأخیر می‌کرد. تهدید مجلس نمایندگان به استیضاح رئیس جمهور سبب شد تا نیکسون بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر شود و اقرار کند که از تمام تخلف‌ها اطلاع داشته و آنها را مخفی می‌کرده است. در ۹ اوت ۱۹۷۴ از مقام ریاست جمهوری استعفا کرد و او نخستین کسی بود که در تاریخ ۲۰۰ سالهٔ استقلال آمریکا چنین کاری می‌کرد. جرالد فورد که پس از وی به ریاست جمهوری رسید وی را مورد بخشودگی قرار داد. اما دستیاران او در کاخ سفید مشمول این بخشودگی نشدند و به زندان افتادند. واترگیت و جنگ ویتنام سبب شدند تا برای موقت هم که شده، قدرت رئیس جمهور از سوی کنگره کنترل شود و در زمان جرالد فورد و کارتر تا حدی ابتکار سیاست آمریکا در کنگره و رهبران پرنفوذ آن متمرکز گردد.

واترلو، نبرد[1] (۱۸ ژوئن ۱۸۱۵)

آخرین شکست ناپلئون درپی بازگشت او از جزیرهٔ اِلْب. فرانسویان با حمله به قوای انگلیسی به فرماندهی ولینگتن، کوشیدند راه خود را به بروکسل باز کنند. نیروهای انگلیسی این حمله را دفع کردند و در خاک فرانسه پیشروی کردند و به قوای پروس به فرماندهی **بلوخر** پیوستند. قوای فرانسه متلاشی شد و ناپلئون ٤ روز بعد استعفا داد.

واتیکان، دولت-شهر[2]

منطقه‌ای به مساحت ٤٤ هزار کیلومتر مربع که پاپ شخصاً بر آنجا حکومت می‌کند و در مرکز شهر رم قرار دارد. این دولت به موجب **پیمان‌های لاتران** در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۲۹ میان پاپ و **موسولینی**، ایجاد گردید. واتیکان شامل کاخ‌ها و باغ‌های واتیکان، کاخ لاتران، و ویلای پاپ در قصر گوندولفو است.

واتیکان، شواری[3]

پس از ۳۰۰ سال نخستین شورای واتیکان در ۱۸٦۹ به دستور **پاپ پی نهم** احضار شد در آن هنگام قدرت این جهانی پاپ در ایتالیا به زوال می‌رفت و آموزش‌ها و فلسفه‌های نوین قدرت ایمانی و اخلاقی کلیسای کاتولیک را به مبارزه می‌خواند. درژانویهٔ ۱۹۵۹ **پاپ جان بیست و سوم** دومین شورای

1- Waterloo, Battle of.	2- Vatican City - State.	3- Vatican Council.

واتیکان را فراخواند تا دربارهٔ تقویت مبانی ایمانی عیسویان و راه‌های پیشبرد وحدت کلیسا مذاکره شود. این شورا در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ در رم تشکیل گردید و هشت هزار اسقف و ناظرانی از جوامع مسیحی غیر کاتولیک شرکت داشتند. ارتدوکس‌ها و انگلیکن‌ها نیز جزو مدعوین بودند. شورا یک سال برپا بود. شانزده فرمان صادر کرد و در آنها مراعات سایر شاخه‌های مسیحیت توصیه شده بود. استفاده از خط و الفبای ملی به جای الفبای لاتین در نوشتارهای مقدّس نیز مجاز شناخته شد.

واتیکان، فرمان‌های ۱۸۷۰[1]

شورای ۷۰ـ ۱۸۶۹ واتیکان که به فرمان **پاپ پی نهم** احضار گردید. فرمان‌هایی نیز صادر کرد. اعلامیهٔ ۱۸ ژوئیه مقرر می داشت که گفته‌های رسمی پاپ در مسائل ایمانی و اخلاقی عاری از خطا بوده و بر همهٔ کاتولیک ها اطاعت از آنها فرض است. دولت‌هایی که سیاست جدایی دین از حکومت را درپیش گرفته بودند از این اعلامیه ناراضی بودند. زیرا بیم آن می رفت که کلیسا بار دیگر در امور دولتی مداخله کند و در مسائل آموزشی و خدمات دولتی مزاحمت ایجاد کند. اسقف **اشتراس مایر** از رهبران مخالف این فرمان بود. **لرد آکتون** و گروه آلمانی های هوادار دکتر دولینگر ــ **کاتولیک های قدیمی** ــ نیز از مخالفان بودند. **بیسمارک** از این فرمان حربه‌ای ساخت که در **نبرد عقاید** با کلیسای کاتولیک از آن بهره گرفت. این فرمان‌ها ضمناً سبب تیرگی مناسبات فرانسه با امپراتوری اتریش- هنگری شد.

1- Vatican Decrees of 1870.

واشنگتن، جورج[1] (۹۹ – ۱۸۳۲)

نخستین رئیس جمهور ایالات متحده. در ویرجینیا زاده شد. در ۹ – ۱۷۵۵ قهرمان استقلال ایالات متحده و فرماندهٔ ارتش آمریکا در نبرد با انگلستان شد. کار درخشان نظامی او عبور مخفیانه از هودسن به خلیج چزاپیک در ۱۷۸۱ بود که منجر به تسلیم انگلیسی ها در یورک‌تاون و پایان گرفتن جنگ استقلال شد. در نخستین سال استقلال، واشنگتن درگیر منازعات سیاسی ایالت‌ها بر سر نحوه و اندازه و حدود قدرت دولت مرکزی فدرال بود. بر کنوانسیون فدرال در ۱۷۸۷ ریاست داشت. این کنوانسیون قانون اساسی را تدوین و جورج واشنگتن را به اتفاق آراء به ریاست جمهوری برگزید. وی در ۳۰ آوریل ۱۷۸۹ در نیویورک ریاست جمهوری را آغاز کرد و در اول سال ۱۷۹۸ از این سمت کناره گرفت. او سیاست فدرالیستی را دنبال کرد و با سیاست مالی **هامیلتون** موافق بود. با سیاست عدم تمرکز **جفرسون** و قدرت‌گیری فزایندهٔ ایالت‌ها به زیان دولت فدرال مخالفت می‌کرد. جفرسُن از سپتامبر ۱۷۸۹ تا دسامبر ۱۷۹۳ وزیر امورخارجه بود. واشنگتن در سیاست خارجی از مشی بیطرفی جانبداری می‌کرد. در نطق خداحافظی ۱۷ سپتامبر ۱۷۹۶ ملت آمریکا را از نظام حزبی مبتنی بر واحدهای جغرافیایی و اتحاد دائمی با دولت‌های خارج برحذر داشت.

واشنگتن، کنفرانس[2]

۲۱ نوامبر ۱۹۲۱ تا ۶ فوریهٔ ۱۹۲۲. به ابتکار چارلز ایوانْس هیوز (۱۹۴۸ – ۱۸۶۲) وزیر خارجهٔ آمریکا کنفرانسی بین‌المللی به منظور کاهش

1- George Washington. 2- Washington Conference.

تشنج در خاوردور و آمادگی های نظامی در نیروی دریایی، برپا گردید. نمایندگان بلژیک، پرتغال، ایالات متحدهٔ آمریکا، چین، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و هلند در این کنفرانس در واشنگتن گرد آمدند. و سه پیمان مهم را امضا کردند: ۱) تضمین مستملکات کشورهای امضا کننده در اقیانوس آرام (این پیمان را ژاپن، ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه امضا کردند)؛ ۲) تضمین دسته جمعی استقلال چین؛ ۳) کنوانسیون دریایی که ۹ کشور امضا کردند و متعهد شدند به مدت ۱۰ سال از ساختن کشتی های بزرگ جنگی خودداری ورزند. دولت های مذکور تعهد کردند از ساختن استحکامات دریایی حتی در سنگاپور و هاوایی خودداری کنند. **سیاست درهای باز چین** در کنفرانس مورد تأکید مجدد قرار گرفت.

وال استریت[1]

کانون بورس نیویورک. وال استریت در سیاست و اقتصاد مترادف محافل مالی و بانکی آمریکاست.

وال استریت، سقوط[2] (۱۹۲۹)

اوج **بحران بزرگ اقتصادی**. از نیمهٔ سال ۱۹۲۷ تا اواخر تابستان ۱۹۲۹ اقتصاد آمریکا از یک رونق ساختگی برخوردار بود. علت آنهم بورس‌بازی بر سر اوراق بهادار بود. نگرانی مردم از بعضی شرکت‌های بزرگ منجر به هجوم برای فروش اوراق به مرکز بورس نیویورک در وال استریت در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹

1- Wall Street.   2 - Wall Street Crash (1929).

(یکشنبهٔ سیاه) شد. در آن روز ۱۳ میلیون سهام معامله شد. این نگرانی تا پایان ماه ادامه یافت و در ۲۸ اکتبر فروش، اوجی تازه یافت. در ۲۹ اکتبر ناگهان ۱۶ میلیون اوراق سهام عرضه شد. بانک ها ورشکست شدند. کسب و کارها تعطیل شد و بیکاری شدت گرفت و به مرز ۱۷ میلیون رسید. سقوط وال استریت، بحران بزرگ اقتصادی سراسر آمریکا را به همراه آورد و با عبور از آتلانتیک به بحران اقتصادی اروپا پیوست.

والاس، جورج کورلی[1]

حقوقدان و سیاستمدار امریکایی. متولد ۲۵ اوت ۱۹۱۹ در کلیو، استان باربور، ایالت آلاباما. وی به عنوان حقوقدان طرفدار جدایی نژادی، با رأی **دیوان عالی** در مورد عدم موافقت جدایی نژادی باقانون اساسی به مبارزه پرداخت که ناکام ماند. به عنوان عضو حزب دموکرات فرماندار آلاباما شد (۱۹۶۳). در مدت حکومت خود مانع از میان برداشتن جدایی نژادی شد. برابری نژادها،با واکنش طرفداران حقوق مدنی ازجمله مارتین لوترکینگ روبه‌روشد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ به عنوان کاندیدای **حزب مستقل امریکا** شرکت کرد و حامی حقوق زیادتر ایالت‌ها در برابر دولت فدرال شد. وی با برابری حقوق سیاه و سفید، با کمونیست‌ها و با دولت فدرال برخوردی خصمانه و سازش ناپذیر داشت. حقوق مدنی را مغایر حق مالکیت خصوصی می‌دانست. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴ درصد آراء را به خود اختصاص داد، ایالت های جنوبی آلاباما، آرکانزاس، جورجیا، لوییزیانا و میسی سی پی به او رأی دادند. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۲ مجدداً وارد فعالیت شد که در اثر یک حادثهٔ ترور زخمی و فلج شد.

1-Wallace, George Corley

والدهایم، کورت[1]

چهارمین دبیرکل سازمان ملل. قبل از او تریگوه‌لی، داگ هامرشولد و اوتانت عهده‌دار این مقام بودند. او در ۱۹۱۸ در سن آندره رودن در اتریش سفلی به دنیا آمد. پدرش معلم بود. او در دانشگاه وین تحصیل کرد. و وارد وزارت خارجهٔ اتریش شد. در ۱۹۵۵ ناظر در سازمان ملل متحد شد. در ۱۹٦٤ با سمت سفارت به نمایندگی کشورش در سازمان ملل انتخاب شد. از ۱۹۵۵ که اتریش به عضویت کامل سازمان ملل درآمد، والدهایم در تمامی اجلاسیه‌های ملل متحد شرکت داشت. درژانویه ۱۹٦۸ وزیر خارجه دولت ژوزف کلاوس شد و از ۱۹۷۰ ببعد مجدداً نمایندگی اتریش در سازمان ملل را برعهده گرفت ، در ۲۲ دسامبر ۱۹۷۷ به جانشینی اوتانت، دبیرکل سازمان ملل شد. در انتخابات مارس ۱۹۸٦ ریاست جمهوری کشورش اتریش، کاندیدای ریاست جمهوری شد و رقیبان او در این مبارزه اسنادی را دال بر مشارکت او در اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها، و اینکه او یک افسر منضبط نازی بوده است، افشا کردند اما سرانجام والدهایم در انتخابات مزبور پیروز شد و رئیس جمهور کشور خویش گردید. (ژوئن ۱۹۸٦).

وام و اجاره، قانون[2] (۱۱ مارس ۱۹٤۱)

کنگرهٔ ایالات متحده در هنگامهٔ جنگ دوم جهانی و زمانی که هنوز آمریکا وارد جنگ نشده بود به پرزیدنت روزولت اجازه داد به هر کشوری که رئیس جمهور، دفاع از آنرا به منظور دفاع از آمریکا حیاتی می داند، تجهیزات جنگی را به وام یا به اجاره بدهد. قانون مذکور به روزولت امکان داد بلافاصله

1- Waldheim, Kurt. 2- Lend-Lease Act.

سلاح و کشتی های جنگی و سایر کالاها را در اختیار انگلستان (و سپس چین و شوروی) قرار دهد. قانون، موجب شد تا صنایع جنگی آمریکا ۸ ماه پیش از واقعهٔ **پرل‌هاربور** فعال شوند. عده‌ای برآنند که قانون وام و اجاره تمهیدی بود که سرمایه‌داران ایالات متحده در بازارهای جهانی، جای انگلستان را بگیرند. و البته این امر و جایگزینی کالای انگلیسی با آمریکایی در بازار جهانی در پایان جنگ تقریباً به طور کامل انجام شد. آمریکا زرادخانهٔ دموکراسی در برابر تجاوز فاشیسم و نازیسم شد. درضمن از آنجا که ایالات متحده عرضه‌کنندهٔ کالا و تجهیزات متفقین بود سران نظامی و سیاسی این کشور خود را در موقعیتی دیدند که بتوانند در استراتژی جهانی نظریات خود را اعمال کنند. قانون وام و اجاره در ۱۷ اوت ۱۹۴۵ توسط **هاری ترومن** ملغی گردید ولی کمک های آمریکا به متفقین ــ منهای شوروی و بلوک شرق ــ از طریق **برنامهٔ مارشال** ادامه یافت.

وان‌مین، دوانگ (مین بزرگ)

رهبر کودتای سال ۱۹۶۳ ویتنام جنوبی. در این کودتا که با موافقت سیا و پرزیدنت کندی طراحی شده بود نگودین دیم و برادرش کشته شدند و دوره‌ای از بی ثباتی در کشور آغاز گردید. وان‌مین خود در اثر کودتای ژانویهٔ ۱۹۶۴ به رهبری ژنرال خان از قدرت سقوط کرد.

وایت هال[1]

خیابانی در لندن که مراکز مهم اداری و سیاسی انگلستان در

1- Whitehall.

نزدیکی های آن قرار گرفته اند. از آن جمله وزارت خارجه، وزارت کشور وزارت بهداشت، وزارت جنگ، خزانه داری، و نیروی دریایی. در نوشته های سیاسی، وایت هال مرادف مثلاً کاخ سفید امریکا، یا کاخ کرملین شوروی است و به دولت انگلستان اشاره دارد.

وایزمن، چَیِم[1] (۱۸۷٤ – ۱۹۵۲)

نخستین رئیس جمهور اسرائیل. در نزدیکی پینسک (لهستان روسیه) زاده شد، در آلمان تحصیل کرد و دانشمند برجستهٔ شیمی شد. در دانشگاه منچستر در ۱۹۰٦ به تدریس پرداخت. ٤ سال بعد تابعیت انگلستان را پذیرفت در حالی که از هواداران پرشور صهیونیسم بود. او نیز در اجرای مشی صهیونیستی معتقد بود که ملت یهود باید در فلسطین کانونی داشته باشند. در سال های ۱۹۱٦–۱۹ مدیر آزمایشگاه نیروی دریایی انگلستان بود و در صدور اعلامیهٔ بالفور نقش حساسی داشت. در سال های ۳۱–۱۹۲۱ و ٤٦–۱۹۳۵ رئیس «سازمان جهانی صهیونیسم» و رئیس آژانس یهود و فلسطین بود. در آستانهٔ جنگ جهانی دوم بار دیگر به خدمت دولت انگلستان درآمد و مشاور علمی وزارت تدارکات شد. از بدو تشکیل دولت اسرائیل تا زمان مرگش (۹ نوامبر ۱۹۵۲) رئیس جمهور اسرائیل بود.

وایمار، جمهوری[2]

جمهوری فدرال آلمان در سال های ۳۳–۱۹۱۸. چون مجمع ملی

1- Weismann, Chaim. 2- Weimar Republic.

مؤسسان در فوریهٔ ۱۹۱۹ در شهر وایمار گرد آمد نام این شهر به جمهوری داده شد. در قانون اساسی، طول مدت خدمت رئیس جمهور ۷ سال بود قوهٔ قانونگذاری از دو مجلس تشکیل می شد، نمایندگی نسبی بود و حقوق فدرال را نیز قانون اساسی تضمین می‌کرد. در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ این قانون تدوین شد اما تا بهار سال ۱۹۲۰ نیز مجمع به برلین انتقال نیافت. فریدریش ابرت (۱۸۷۱ —۱۹۲۵) از حزب سوسیال دموکرات، و **فیلد مارشال فون هیندنبورگ** رؤسای جمهور آلمان بودند. جمهوری وایمار دچار مشکلات اقتصادی بود و پرداخت **غرامت های جنگی** از علل این بحران به حساب می آمد. برنامه های اقتصادی دولت و برنامهٔ **داوئس** سبب بهبود اقتصاد در سال های ۳ — ۱۹۲۲ شد اما **بحران بزرگ اقتصادی** ۳۱ — ۱۹۲۹ منجر به وخیم ترشدن اوضاع اقتصادی و افزایش بیکاری شد. بحران اقتصادی، موازنهٔ سیاسی میراث **اشترزمان** را برهم زد. در انتخابات سپتامبر ۱۹۳۰ حزب نازی ۱۰۹ کرسی پارلمان را به دست آورد و در ۱۹۳۲ با کسب ۲۳۰ کرسی بزرگترین حزب سیاسی جمهوری وایمار شد. ضدیت شدید حزب با **یهودیان**، بزرگ کردن خطر روی کار آمدن کمونیسم، تکیه بر تمرکز شدید دولتی به جای فدرالیسم، ردّ **پیمان ورسای** و وعدهٔ سیاست خارجی فعال و مثبت، سبب پیشبرد نازی ها شد. خصومت **هیتلر** با کمونیسم سبب حمایت محافل سرمایه داری آلمان از او شد. **هیندنبورگ** کوشید تا به رغم پیروزی نازی ها، آنان را از حکومت دور نگاه دارد چرا که از خصومت آنان با جمهوری وایمار اطلاع کامل داشت. تلاش **برونینگ** در ادارهٔ کشور با ائتلافی شکننده با شکست رو به رو شد و در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۳۳ هیتلر از سوی **هیندنبورگ** صدراعظم آلمان شد. دو ماه بعد (۲۳ مارس) به موجب قانونی، قانون اساسی جمهوری وایمار را ملغی کرد و به جای جمهوری دموکراتیک آلمان، **رایش سوم** را ایجاد نمود.

وِتو

حق رد کردن. در شورای امنیت سازمان ملل متحد پنج عضو دائمی (چین، شوروی، فرانسه، امریکا، انگلستان) حق وتو دارند بدین معنی که اگر پیشنهاد با اکثریت آراء به تصویب برسد اما یکی از پنج دولت فوق مخالف آن باشد، آنرا وتو می‌کند و با این وتو پیشنهاد بی اثر می ماند. این حق را منشور ملل متحد به پنج کشور بزرگ داده است تا از صلح و امنیت جهانی دفاع کنند. اما طرح اصلی حق وتو در کنفراس یالتا در ۱۹٤۵ بین انگلستان، امریکا و شوروی به تصویب رسید. در مواردی که یکی از ۵ عضو دائم شورا (شورا ۹ عضو غیر دائمی دارد) نظر ممتنع دهد در صورتی که در رأی گیری شرکت نکند این امتناع او وتو محسوب نمی شود.

وَجْدَه، پیمان

در ۱۳ اوت ۱۹۸٤ میان سرهنگ معمرقذافی رهبر لیبی و سلطان حسن دوم پادشاه مراکش پیمانی منعقد شد که دو کشور به صورت کشوری واحد و متحد درمی آمدند. این پیمان هرگز به واقعیت نپیوست و درپی دیدار سلطان حسن با شیمون پرز نخست‌وزیر اسرائیل در افران (ژوئیهٔ ۱۹۸٦)، پیمان وجده لغو شد (۲۸ اوت ۱۹۸٦).

وحدت بریتانیا و ایرلند، قانون[1]

درپی ناآرامی های گسترده در ایرلند ــ که اوج آن شورش « ایرلندی های

1- Union Act of (Great Britain and Ireland).

متحد» بود— پیت برآن شد که ایرلند تنها در اتحاد با انگلستان و وحدت قوهٔ مقننهٔ دو کشور قابل اداره خواهد بود. قانون وحدت، که سلطنت متحده را بنا نهاد با تمهیداتی از پارلمان ایرلند هم گذشت. در اوت ۱۸۰۰ به صحهٔ پادشاه رسید و از یکم ژانویهٔ ۱۸۰۱ قانون شد. به ایرلندی ها وعدهٔ امتیازهای تجاری داده شد و مقرر گردید دادگاه‌های ایرلندی مانند گذشته به کار خود ادامه دهند. ایرلند دارای یکصد نماینده در مجلس عوام لندن و ۲۴ لرد غیر روحانی و ٤ لرد روحانی در مجلس لردان شد. پیت در نظر داشت آزادی کاتولیک‌ها را تأمین کند اما جورج سوم استدلال کرد که این امر با سوگند پادشاهی او مغایرت دارد. و به همین جهت در فوریهٔ ۱۸۰۱ پیت استعفا داد.

وردن، نبرد[1]

۲۱ فوریهٔ تا ۱٦ دسامبر ۱۹۱٦. از مشهورترین صحنه های جنگ جهانی اول که در آن فرانسه بیش از ٤۰۰ هزار و آلمان ۳۵۰ هزار تلفات داشتند. ژنرال آلمانی فالکن‌هاین (۱۹۲۲— ۱۸٦۱) رئیس ستاد ارتش بر آن بود که در نقطه‌ای نظیر وردن اگر آلمان با فرانسویان رو به رو گردد به خاطر حفظ اعتبار و احساسات ملی تا آخرین نفر خود را فدا خواهد کرد و بدین ترتیب تلفات فرانسه بالا خواهد رفت. وردن شهری با استحکامات عظیم بر ساحل رود میوز بود و سقوط آن در ۱۷۹۲ سبب وحشت پاریسی ها شده بود. در نبرد ۳۰۰ روزهٔ وردن ذخایر فرانسه ته کشید و فرانسه به قدری ضعیف شد.که بدون یاری متحدانش در برابر حملات بعدی بی دفاع می شد. اما آلمان‌ها نیزتلفاتشان سنگین و روحیه شان خراب شد. چون گرچه دو شهرک استراتژیک توسط آلمان‌ها تسخیر شد، و گرچه درژوئن آن سال فرانسه از راه‌های درجه دوم تدارکاتی اش استفاده می‌کرد اما خود وردن هرگز به دست آلمان‌ها نیفتاد. ضدّ حملهٔ فرانسه

1- Verdun, Battle of

از ۲۳ اکتبر به بعد سبب بازپس گرفته شدن استحکامات از دست رفته شد. پتن ، ربرت نیول (۱۹۲۴— ۱۸۵۶)، و شارل مانژن (۱۹۲۵— ۱۸۶٦) فاتحان وردن بودند و به درجهٔ ژنرالی ارتش فرانسه رسیدند.

ورسای، پیمان

۲۸ ژوئن ۱۹۱۹. در کنفرانس **صلح پاریس** به موجب پیمان ورسای، بین آلمان و متفقین حالت صلح برقرار گردید. مواد عمدهٔ پیمان عبارت بودند از: تسلیم مستعمره‌های آلمان به سرپرستی **جامعهٔ ملل**؛ بازگرداندن **آلزاس و لورن** به فرانسه؛ واگذاری **او پن - مالمدی** به بلژیک، خِمِل به لیتوانی، هلشتاین به چکسلواکی، پُزنان، بخش‌هایی از پروس و سیلزی علیا به لهستان؛ دانزیک به جامعهٔ ملل و اعلام آن به عنوان شهر آزاد. درضمن مقرر شد در شلسویگ شمالی همه‌پرسی به عمل آید تا تکلیف مرز آلمان- دانمارک مشخص گردد. سار با وضع خاصی که پیدا کرد به اشغال فرانسه درآمد. راین‌لند به مدت ۱۵ سال به اشغال فرانسه درمی‌آمد و منطقهٔ غیرنظامی اعلام می شد. آلمان متعهد به پرداخت **غرامت جنگی** شد. وحدت آلمان- اتریش ممنوع گردید. آلمان مسبب جنگ شناخته شد، و مقرر شد قیصر و سایر سران آلمان محاکمه شوند. ارتش آلمان به ۱۰۰ هزار نفر محدود گردید و نظام‌وظیفه در آلمان ملغی شد. آلمان از تانک، سلاح سنگین و مخازن گازهای شیمیایی مسموم کننده، هواپیما، کشتی و ستاد ارتش محروم شد.ناوی‌های‌نیروی دریایی آلمان به کمتر از ۱۰ هزار تن محدود شدند. آلمان از داشتن هرگونه زیردریایی، هرگونه سلاح هوایی و نیروی هوایی محروم گردید. میثاق **جامعهٔ ملل** نیز در متن قرارداد آمده بود. آلمان پیمان را امضا کرد اما ایالات متحده زیر فشار

کنگره از امضای نهایی پیمان سرباز زد. قیصر و سایر رهبران آلمان از محاکمه معاف شدند و ژنرال **سیکت** راه‌هایی برای فرار آلمان از محدودیت تجدید تسلیحات پیدا کرد. مورخان آمریکایی و آلمانی به اینکه آلمان مقصر جنگی و مسئول آغاز جنگ شناخته شده بود اعتراض داشتند. با روی کار آمدن هیتلر از ۱۹۳۳ هیچیک از مفاد پیمان ورسای از جانب آلمان مراعات نشد.

ورشو، پیمان[1]

در ۱۴ مه ۱۹۵۵ «پیمان کمک های متقابل اروپای خاوری» در ورشو میان آلبانی، چکسلواکی، بلغارستان، آلمان شرقی، مجارستان، لهستان، رومانی و اتحاد شوروی به امضا رسید. زمان امضای آن نشان می داد که شوروی و متحدانش خواسته اند نسبت به عضویت آلمان غربی در **پیمان ناتو** (اکتبر ۱۹۵۴) واکنشی نشان داده باشند و نیز واکنش شوروی به **پیمان دولت اتریش** بود که روز بعد در وین به امضا رسید و مقرر شد قوای اشغالگر، خاک اتریش را ترک گویند. در اصل، پیمان ورشو درصدد ایجاد فرماندهی نظامی واحدی بود که از مسکو هدایت می‌گردید و هر کشور عضو را متعهد می ساخت تا در صورتی که عضوی از اعضای پیمان در اروپا مورد تجاوز و حمله قرار گیرد به دفاع از آن اقدام کند. آلبانی از ۱۹۶۱ همکاری خود را با پیمان ورشو کاهش داد و در سپتامبر ۱۹۶۸ رسماً ازپیمان خارج شد. مجارستان در ۱۹۵۶ کوشید ازپیمان خارج شود ولی موفق نشد **(قیام مجارستان)**. رومانی در ۱۹۶۴ کوشید در ساختار فرماندهی تغییراتی ایجاد نماید وچکسلواکی نیز در ۱۹۶۷ چنین هدفی داشت. از فنلاند نیز دعوت شد تا به این پیمان بپیوندد. فنلاند ضمن رد این پیشنهاد، قول داد که بیطرف و غیرمتعهد باقی بماند.

1- Warsaw Pact.

ارتش های پیمان ورشو صرفنظر از مانوورهای سالانه، در ۱۹۶۸ (بحز ارتش چکسلواکی و رومانی) به منظور برکناری دوبچک وارد پراگ شدند.

ورشو، قیام[1]

یکم اوت تا سوم اکتبر ۱۹۴۴. درژوئیهٔ ۱۹۴۲ دولت در تبعید لهستان در لندن محرمانه به ژنرال تادوس کوماروسکی (۱۹۶۶— ۱۸۹۵) دستور داد فرماندهی «ارتش میهنی» را برعهده گیرد. در ورشو و اطراف آن، مقاومت را سازماندهی کند و پایتخت لهستان را قبل از رسیدن ارتش سرخ آزاد سازد. کوماروسکی با نام مستعار و رمزی «بُر» کنترل دوسوم ورشو را درچهار روز نخست ماه اوت ۱۹۴۴ به دست گرفت. در همان حال ارتش سرخ به فرماندهی مارشال راکاسافسکی پس از طی مسافتی ۴۰۰ مایلی در فاصلهٔ ۵ هفته به کرانهٔ خاوری رود ویستول نزدیک می شد. قیام «بُر» سبب شگفتی آلمانی های مدافع ورشو شد و آنان با فراخواندن واحدهای اس اس، واحدهای ارتش میهنی را از هم جدا کردند. تماس بین واحدهای این ارتش تنها از طریق فاضلاب‌های زیرزمینی امکان داشت. راکاسافسکی طبق برنامهٔ ارتش سرخ در کرانهٔ رود ویستول منتظر تجدید قوا و دریافت تجهیزات بود. این عمل، ارتش میهنی را در مضیقهٔ کمبود خوار و بار و تجهیزات قرار داده بود. واحدهای هوایی بریتانیا، لهستان و افریقای جنوبی از پایگاه‌های خود در ایتالیا، تأمین خوار و بار را برعهده گرفتند اما تلفات هواپیماها سنگین، و فروانداختن محموله ها در مناطق آزاد شده به دست ارتش «بُر» دشوار بود. حملهٔ شوروی در نیمهٔ سپتامبر با مقاومت شدید آلمان‌ها روبرو شد. ارتش میهنی درپی قیام ده هفته‌ای خود بناچار در اوایل اکتبر تسلیم نازی‌ها شد. تلفات لهستانی ها

1- Warsaw Rising.

۱۵ هزار و از آلمان‌ها ۱۰ هزار نفر بود. نازی‌ها با سرکوب قیام ورشو تنها سازمان ضدّ کمونیست اروپای خاوری را از میان برداشتند. ارتش سرخ در روز ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۴۵ و ۱۵ هفته پس از تسلیم ارتش میهنی وارد ورشو گردید.

ورونا، کنگرهٔ [1]

اکتبر ۱۸۲۲. این آخرین گردهمایی درنظام کنگره‌ای بود که انگلستان هم در آن حضور می‌یافت. هیأت نمایندگی بریتانیا به رهبری دوک ولینگتن دریافت که روس و اتریش از اعزام نیروی فرانسوی برای سرکوب شورش اسپانیا حمایت می‌کنند. ولینگتن به دستور کانینگ وزیر خارجهٔ جدید انگلستان، به اعزام فرانسویان به اسپانیا اعتراض کرد و بیش از آنکه کار کنگره پایان گیرد آنرا ترک نمود. در ۱۸۲۳ که فرانسویان وارد اسپانیا شدند کانینگ در مجلس عوام گفت که انگلستان با مردم اسپانیا همدردی می‌کند و با این سخنان، علناً گسستگی نظام کنگره‌ای را نشان داد.

ورنیگینگ، پیمان [2]

۳۱ مه ۱۹۰۲. با این پیمان به جنگ بوئر خاتمه داده شد. ترانسوال و دولت آزاد اُرانژ به جای حکومت جمهوری، تحت حاکمیت بریتانیا درآمدند اما بدانان وعدهٔ خودمختاری داده شد (که در ۱۹۰۷ عملی گردید) و بنا شد انگلستان برای ترمیم و بازسازی زمین‌های زراعتی و دامداری‌های منطقه، ۳ میلیون لیره بپردازد.

1- Verona, Congress of

2- Vereeniging, Treaty of.

وست مینیستر، قانون [1]

۱۱ دسامبر ۱۹۳۱. منشور اساسی جامعهٔ مشترک المنافع و درواقع قانون اساسی این جامعه. این قانون، قطعنامه های کنفرانس‌های امپراتوری را (در ۱۹۲۶ و ۱۹۳۰) مورد تأیید قرارداد. آن قطعنامه ها وضعیت دومینیون ها را مشخص می ساختند. قانون، دومینیون ها را «جوامعی خودمختار درچارچوب امپراتوری بریتانیا» تعریف می‌کند که همگی «با هم برابر، و از طریق تاج و تخت با هم متحداند، جامعه ای که عضویت در آن آزاد و مختص به ملل مشترک المنافع بریتانیا است».

وَفْد [2] (یا اَلْوَفْدُ الْوَطَنی)

عمده‌ترین حزب ملی گرا و استقلال طلب مصر در فاصلهٔ دو جنگ جهانی. واژهٔ «وفد» در عربی به معنای هیأت نمایندگی است و به یادبود هیأت نمایندگی ناسیونالیست‌های مصر که برای مذاکره در مورد استقلال کشورشان در ۱۹۱۸ با فرماندار انگلیسی مصر مذاکره می‌کرد (و سرانجام با پیشنهادهای فرماندار موافقت نکرد) حزبی بدین نام در مصر ایجاد شد. نحّاس پاشا رهبر وفد در اواخر دهٔ ۱۹۲۰ و اوایل دهٔ ۱۹۳۰ چند بار نخست‌وزیر مصر شد. در آوریل ۱۹۳۶ وفد در انتخابات عمومی مصر برنده شد نحّاس پاشا در رأس دولت، قراردادی به منظور بیرون رفتن سربازان انگلیسی از منطقهٔ کانال سوئز با بریتانیا منعقد نمود. او در ضمن، هنگامی که ملک فاروق به سن بلوغ نرسیده بود نیابت سلطنت را عهده دار بود. در ۱۹۳۸ فاروق، حزب وفد را منحل کرد و نحّاس پاشا را از نخست‌وزیری برکنار نمود. در خلال

1- Westminister, Statute of.
2- Wafd.

جنگ جهانی دوم، بریتانیا که حزب وفد را بر دولت منتخب فاروق ترجیح می داد و به مقاومت وفد در برابر نفوذ ایتالیا در شمال مصر امید بسته بود به فاروق فشار آورد تا نحّاس پاشا را به نخست‌وزیری برگزینند (فوریهٔ ۱۹٤۱). وفد تا اکتبر ۱۹٤٤ برسرقدرت باقی ماند اما اقدام بریتانیا در ۱۹٤۱ در به قدرت بازگرداندن این حزب، سبب بی اعتباری آن در میان مردم شد. افسران جوان امثال ناصر و سادات با مشاهدهٔ فساد حزب وفد تصمیم به اقدام گرفتند. با به قدرت رسیدن دوبارهٔ وفد در ۱۹۵۰ «افسران آزاد» مصمم تر شدند. شورش مردم مصر نیز در ۱۹۵۲ به اوج خود رسید. فاروق، نحّاس را از نخست‌وزیری برکنار وفد را منحل اعلام کرد. چند ماه بعد خود نیز با کودتای نجیب- ناصر از مقام سلطنت برکنار گردید. درژانویهٔ ۱۹۵۳ حزب وفد هم نظیر سایر حزب های سیاسی مصر منحل شد. در سال های آخر حکومت سادات «وفد نوین» فعالیت سیاسی را از سر گرفت و در انتخابات پارلمان دارای تعدادی کرسی شد. در انتخابات پارلمانی آوریل ۱۹۸۷ وفد نوین تعدادی از کرسی هایش را از دست داد و به جای ۵۷ کرسی سابق تنها ۳٦ کرسی را حفظ کرد.

وِلزلی، ریچارد کولی[1] (۱۸٤۲ — ۱۷٦۰)

برادر بزرگ دوک ولینگتن، وی در ۱۷۹۸ فرماندار کل هندوستان شد و مانع انجام نقشه های ناپلئون در زمینهٔ تصرف هند گردید. تیپو صاحب را در ۱۷۹۹ در میسور شکست داد و در جنگ ماراتها در ۵— ۱۸۰۲ سیندهیا و هول کار را شکست داد و حکومتشان را منقرض ساخت. این فتوحات او متصرفات تحت کنترل کمپانی هند شرقی را به دو برابر افزایش داد اما غرور او و استقلال عملش سبب رنجش مقام های متبوع او در لندن گردید و در

1- Wellesley, Richard Colley

۱۸۰۵ به لندن فراخوانده شد از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲ وزیر خارجه، و از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۸ حکمران ایرلند بود.

ولگاگراد ← استالینگراد

وِلِنسکی، روی[1]

نخست‌وزیر فدراسیون رودزیا و نیاسالند. در ۱۹۰۷ در سالیسبوری (هرارهٔ کنونی) زاده شد. پدر و مادرش از یهودیان مهاجر لیتوانی بودند. ابتدا راننده و سپس از فعالان اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن شد. او در ضمن قهرمان آماتور سنگین‌وزن مشت‌زنی بود. در ۱۹۳۸ حزب کارگر رودزیای شمالی (زامبیای کنونی) را بنا نهاد و خود رهبر آن شد. از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ عضو شورای قانون‌گذاری رودزیای شمالی بود و بر مسائل نیروی انسانی در هنگامهٔ جنگ دوم جهانی نظارت می‌نمود. از دیرباز به برپایی فدراسیون رودزیا و نیاسالند معتقد بود و در ۱۹۵۳ سرانجام چنان فدراسیونی ایجاد شد. از ۱۹۵۳ تا نوامبر ۱۹۵۶ وزیر حمل و نقل و ارتباطات فدراسیون نامبرده بود و از ۱۹۵۶ نخست‌وزیر آن شد. تغییرات قانون اساسی در ۱۹۵۹ منجر به کاهش نمایندگان افریقایی در پارلمان شد و این امر سبب دودستگی در کابینهٔ مکمیلان در لندن شد. کابینهٔ مکمیلان درپی «گزارش مونکتون» در اکتبر ۱۹۶۰ تصمیم گرفت به اعضای فدراسیون حق جدا شدن بدهد. ولنسکی این تصمیم را ضربهٔ مرگباری برای فدراسیون قلمداد نمود. درپی انحلال فدراسیون در دسامبر ۱۹۶۳ ولنسکی دیگر موفق به رهبری سفیدپوستان رودزیا نشد چون

1- Welensky, Roy.

آنان «جبههٔ رودزیای» یان اسمیت را ترجیح می دادند. ولنسکی با اعلام استقلال یکجانبهٔ رودزیای جنوبی مخالفت کرد اما در برابر تحریم بازرگانی رودزیا از سوی کشورهای خارجی، جانب اسمیت را گرفت.

ولینگتن، دوک[1] (۱۸۵۲ — ۱۷۶۹)

نامش آرتور ولزلی. در ایتون تحصیل کرد و در ۱۷۸۵ به خدمت ارتش درآمد. از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ به عنوان نظامی و مدیر در هندوستان خدمت کرد. در سال های ۸— ۱۸۰۵ عضو مجلس عوام بود و فعالیت نظامی چندانی نداشت. در ۱۸۰۸ فرماندهٔ نخستین نیروی اعزامی بریتانیا به پرتغال شد. اما چون بعد از شکست دادن فرانسویان اجازه داد به سلامت از پرتغال خارج شوند، به لندن فراخوانده شد. دادگاه نظامی وی را تبرئه کرد و در فوریهٔ ۱۸۰۹ به مأموریت نظامی در جنگ شبه جزیرهٔ ایبری اعزام شد وی در اسپانیا و پرتغال ماند و پیروزمندانه ازپیرنه گذشت (۱۸۱٤). در کنگرهٔ وین حضور داشت و در واترلو فرمانده قوای بریتانیا بود. درژانویهٔ ۱۸۱۹ وارد کابینهٔ لرد لیور پول شد و علاوه بر فعالیت های نظامی به مأموریت های دیپلماتیک اشتغال داشت. از آن جمله حضور او در کنگرهٔ اِکْسْ لاشاپِلْ و کنگرهٔ وِرُونا بود. در آوریل ۱۸۲۷ از کابینه بیرون رفت اما ۹ ماه بعد نخست وزیر شد و تا نوامبر ۱۸۳۰ در سمت خود باقی ماند. زیر فشار پیل آزادی کاتولیک ها را پذیرفت اما از مخالفان سرسخت اصلاحات پارلمانی بود.

1- Wellington, Duke of.

وِنتوز[1]

در سالنمای انقلابیون فرانسه یکی از ماه‌ها بود (۱۹ فوریه تا ۲۰ مارس). قانون‌های ونتوز شامل رشته فرمان‌هایی می شد که کنوانسیون در مارس و فوریهٔ ۱۷۹٤ در مورد مصادرهٔ اموال «دشمنان انقلاب» و توزیع آن بین میهن‌پرستان گذراند. کنوانسیون در آن هنگام زیر سلطهٔ عناصر چپ‌گرای ژاکوبن بود. تاریخ‌نگاران چپ فرانسه، این اقدام‌های کنوانسیون را تلاشی در راه انقلاب اجتماعی می دانند، تلاشی که به انجام نرسید. این اقدام‌های ژاکوبن‌ها ترس زیادی را در محافل مرفه فرانسه واروپا برانگیخت. واکنش ارتجاع فرانسه و راستگرایان کنوانسیون به اقدام‌های ماه ونتوز، را در اقدام‌های ترمیدور می توان یافت.

وندی، شورش های[2]

وندی منطقهٔ ساحلی در فرانسهٔ باختری میان دهانهٔ رود لوار و بندر لاراشل. در هنگامهٔ انقلاب کبیر فرانسه این منطقه کانون ضدّانقلاب و مقاومت در برابر جمهوریخواهان شده بود. منطقه از نظر اقتصادی عقب افتاده و تحت سلطهٔ کلیسا بود. عمده‌ترین شورش وندی در فاصلهٔ مارس تا اکتبر ۱۷۹۳ بود و ژاک کاتلینو رهبری آنرا برعهده داشت. ژاکوبن‌ها به سختی از وندی‌ها انتقام کشیدند ولی در تابستان ۱۷۹۵ شورش دیگری وندی را فرا گرفت. در این شورش دوم دست عوامل سلطنت‌طلب در کار بود و از بریتانیا حمایت می شدند. باندهای شورشی را «شوان» می نامیدند. وندی تا ۱۸۰۰ آرام نشد. در آن سال بناپارت، کنسول اول، از یکسو به کلیسای سلطنت‌طلب امتیازهایی داد و از سویی با اعزام نیروی عظیم سرکوبگر، شورش را فرو نشانید.

1- Ventôse. 2- Vendéan Revolts.

ونزوئلا[1]

جمهوری فدرال ونزوئلا در شمال باختری آمریکای جنوبی در ساحل اقیانوس آرام واقع شده و با کشورهای کلمبیا، برزیل و گویان مرز خشکی دارد. مساحت ۹۱۲،۰۵۰ کیلومتر مربع، جمعیت، ۱۷ میلیون مرکز، کاراکاس. از سدهٔ شانزدهم تا ۱۸۲۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. بولیوار که اهل کاراکاس بود در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۱ نیروهای استعمارگر اسپانیا را شکست داد. ونزوئلا از ۱۸۲۲ تا ۱۸۳۰ بخشی از فدراسیون کلمبیا بود و در آن سال به استقلال کامل دست یافت. درگیری مرزی ونزوئلا با انگلستان در مرزهای گویان انگلیس در ۱۸۹۵ — ۶ بهانه‌ای به ایالات متحده داد تا به جای ونزوئلا به جنگ بپردازد. و بار دیگر هنگامی که در ۱۹۰۲ قوای انگلیسی ـ آلمانی ـ ایتالیایی برای دریافت مطالبات خود به محاصرهٔ دریایی ونزوئلا دست زدند ایالات متحده به حمایت سیاسی از ونزوئلا پرداخت. سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۳۵ ونزوئلا با دیکتاتوری خشن ژنرال خوان گومز اداره شد و با کشف و بهره‌برداری از حوزه‌های نفتی در ۱۹۲۲ —۳ ثروت فراوانی به کشور سرازیر گردید که البته چیزی از آن عاید مردم نشد. در سال ۱۹۵۰ ونزوئلا بزرگترین کشور صادر کنندهٔ نفت جهان بود. نخستین انتخابات آزاد ریاست جمهوری در ۱۹٤۷ منجر به روی کار آمدن حزب میانه رو و ضدکمونیست، اما اصلاح‌طلب[2] شد که با واکنش افسران و اعمال دیکتاتوری ژنرال مارکوس پرز خیمه نز رو برو گردید، خیمه نز با کودتای سال ۱۹۵۸ نظامیان به رهبری ولفگانگ لارازابل اوگتو سرنگون شد و در انتخابات ۱۹۵۹ رومولو بتانکورت غیرنظامی به ریاست جمهوری برگزیده شد. او تا سال ۱۹٦۳ در مقام خود باقی ماند و کودتایی صورت نگرفت. از آن زمان گرچه ارتش نفوذ چشمگیر خود را در صحنهٔ سیاسی تا حدی حفظ کرده است اما حکومت‌ها از طریق انتخابات روی کار آمده‌اند. از ۱۹٦۸ دموکرات مسیحی‌ها به قدرت رسیدند و تا انتخابات دسامبر

1- Venezuela. 2- reformmist.

۱۹۷۳ بر قدرت باقی ماندند. از ۱۹۷۳ سوسیالیست‌های میانه‌رو اما شدیداً ضدّ کاسترو، با نام «حزب اقدام دموکراتیک» به رهبری کارلوس‌پرز حکومت را به دست گرفتند. در نیمه‌های دههٔ ۱۹٦۰ چریک‌های شهری در این کشور به فعالیت ضدّ دولتی پرداختند اما با قانونی شدن حزب کمونیست در ۱۹٦۹ به زوال رفتند. در انتخابات دسامبر ۱۹۷۸ بار دیگر دموکرات مسیحی ها به قدرت رسیدند.

ونیز[1]

دولت- شهر مقتدر ایتالیا در سال ۱۰۰۰ میلادی که تحت سلطهٔ خاندان‌های اشرافی و متنفذ، قدرتمندترین واحد سیاسی در ساحل شمال آدریاتیک بود. در مه ۱۷۹۷ قوای بناپارت وارد شهر ونیز شدند و به سلطهٔ جمهوری اشرافی آن پایان دادند. به موجب **پیمان کامپوفورمیو** در ۱۷۹۷، ونیز و سرزمین‌های پیوسته به آن به اتریش واگذار شد، پیمان پرسبورگ در ۱۸۰۵ این شهر را به فرانسه بازگردانید اما پیمان وین (۱۸۱۵) آنرا بار دیگر به اتریش بازپس داد. امپراتور اتریش عنوان پادشاه لمباردی- ونیز را بر عناوین خود افزود. در مارس ۱۸٤۸ «جمهوری مرقس قدیس» در ونیز اعلام و دولت موقتی به ریاست دانیل ماتین (۵۷ — ۱۸۰٤) برپا شد. شیوع وبا و کمبود غذا ناشی از محاصرهٔ شهر توسط قوای اتریش، ونیز را ازپا درآورد وپس از ۵ هفته مقاومت در اوت ۱۸٤۹ تسلیم شدند. در۱۸٦٦ ایتالیا موفق شد در اتحادی با پروس علیه اتریش، ونیز را از آن امپراتوری جدا سازد و بعد نیز این شهر در پادشاهی ایتالیا ادغام گردید.

1- Venice.

ونیزلوس، الثوتریوس[1] (۱۹۳۶ – ۱۸۴۶)

نخست‌وزیر یونان. در کانئا، در باختر کرت زاده شد. سال‌های ۱۹۰۵ – ۱۸۹۵ در جنبش ضدعثمانی فعالیت داشت. در مارس ۱۹۰۵ در مقام رئیس مجمع کرت، وحدت این جزیره را با یونان اعلام نمود. و این اقدام او در ۱۹۱۳ به رسمیت شناخته شد. ونیزلوس در ۱۹۰۹ به آتن رفت و در اکتبر ۱۹۱۰ نخست‌وزیر یونان شد. دولت او به اقدام‌های مالی و اداری و تجدیدنظر در قانون اساسی پرداخت و یونان را به **جنگ‌های بالکان** کشانید و مقدونیه را تصرف کرد. در ۱۹۱۵ ونیزلوس دو بار کوشید یونان را کنار متفقین به جنگ جهانی اول بکشاند اما **کنستانتین اول** پادشاه یونان وی را از نخست‌وزیری برکنار کرد. در سپتامبر ۱۹۱۶ ونیزلوس دولت شورشی در کرت و سپس در سالونیک تشکیل داد و به بلغارستان و آلمان اعلان جنگ داد. نه ماه بعد مقدمات استعفای پادشاه یونان را فراهم کرد و خود بار دیگر نخست‌وزیر شد. در **کنفراس صلح پاریس** شرکت داشت و چون خواهان الحاق آناتولی به یونان بود به جنگ با ترکیه پرداخت. در نوامبر ۱۹۲۰ در انتخابات شکست خورد. در ژانویهٔ ۱۹۲۴، بین مه ۱۹۲۸ تا اکتبر ۱۹۳۰، و اوایل سال ۱۹۳۳ نیز نخست‌وزیر یونان شد و در تحکیم مناسبات با دول بالکان کوشید. هوادارانش به امید تصفیهٔ دولت از سلطنت‌طلبان در مارس ۱۹۳۵ قیام کردند اما ونیزلوس به پاریس گریخت و سال بعد در آنجا درگذشت. پسرش، سوفوکل ونیزلوس (۱۹۶۴ – ۱۸۹۴) از رهبران راستگرای یونان بود که درپی آزاد شدن از دست نازی‌ها سه بار به مدت‌های کوتاه نخست‌وزیر یونان شد.

1- Venizelos, Eleutherios.

ویتانگی، پیمان[1] (۱۸۴۰)

پیمانی که نخستین فرماندار کل زلاندنو، کاپیتان ویلیام هابسون، با ۵۰۰ رئیس مائوری منعقد کرد. به موجب پیمان، رؤسای مائوری، حاکمیت بریتانیا را بر قلمرو خود پذیرفتند و در عوض دولت انگلستان مالکیت آنانرا بر زمین و سایر اموالشان تضمین کرد. اما عدم توجه به مفاد این پیمان سبب شعله‌ور شدن نخستین **جنگ مائوری** در ۱۸۴۳ شد.

ویتلام، (ادوارد) گاف[2]

نخست‌وزیر استرالیا، در ۱۹۱۶ در ملبورن متولد شد در کانبرا و سیدنی تحصیل کرد. سال‌های ۵ـ ۱۹۴۱ در نیروی هوایی استرالیا خدمت نمود. مدتی در سیدنی به وکالت پرداخت سپس در ۱۹۵۲ به پارلمان راه یافت. در ۱۹۶۷ رهبر **حزب کارگر استرالیا** شد و سیاستی معتدل را درپیش گرفت. در نوامبر ۱۹۷۲ حزب او در انتخابات برنده شد و او به نخست‌وزیری رسید. خدمت نظام وظیفه را ملغی کرد و استرالیا را از **جنگ ویتنام** خارج نمود (دسامبر ۱۹۷۲). تلاش دولت او برای دگرگونی نظام «نشان‌های افتخار» سبب جار و جنجال و استعفای رئیس پارلمان شد. و هنگامی که دولت اقدام به گرفتن وام کرد حزب دچار دودستگی شد و معاون نخست‌وزیر در ۲ ژوئیهٔ ۱۹۷۲، و وزیر انرژی در ۱۴ اکتبر ۱۹۷۵ از سمت‌های خویش برکنار شدند. دولت با مجلس اعلا در کانبرا نیز درگیری داشت. در ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ سرجان کِر، فرماندار استرالیا طی اقدامی بی‌سابقه دولت را برکنار کرد و مالکولم فریزر رهبر حزب مخالف را به نخست‌وزیری برگزید و انتخابات عمومی را برگزار کرد. حزب کارگر در انتخابات شکست خورد اما ویتلام در

1- Waitangi, Treaty of.

2- Whitlam, (Edward) Gough.

رهبری حزب باقی مانـد. در انتخابات ۱۹۷۷ شکست حزب کارگر به قدری کمرشکن بود که ویتلام بی درنگ از رهبری حزب کناره گیری کرد.

وِیتْ مین

سازمان سیاسی ای در ویتنام شمالی که در ۱۹۴۱ به منظور مبارزه با اشغالگران ژاپنی توسط هوشی مین ایجاد شد. در ۱۹۵۱ نام آن لی ین ویت‌فرنت یا جبهه میهنی شد و در ارتباط نزدیک با حزب کار ویتنام (دانگ لائودونگ) قرار داشت. با ارتش کارآمد و سیاسی شدهٔ ویتنام نیز ارتباط نزدیک داشت، ارتشی که در دین بین فو آن‌چنان شکستی به قوای استعمارگر فرانسه آورد که برای همیشه دست آنانرا از ویتنام کوتاه کرد.

ویتنام[1]

سرزمین های باستانی آنام (مرکز)، تونکن (شمالی)، و کوشین شینا (جنوب) که بخشی از هندوچین را تشکیل می دادند. فرانسویان در ۱۸۵۸ کوشین شینا، در ۱۸۷۴ آنام و در ۱۸۹۲ تونکن را به تصرف درآوردند. این سرزمین ها در سپتامبر ۱۹۴۵ به رهبری **هوشی مین** و به نام جمهوری ویتنام اعلام استقلال کردند (ویت نام به زبان چینی یعنی جنوب دور). تلاش فرانسویان درپایان جنگ دوم جهانی برای اعادهٔ سلطهٔ استعماری بر ویتنام — ابتدا در اطراف سایگون— منجر به جنگی میان ویتنام و فرانسه شد که از دسامبر ۱۹۴۶ تا ژوئیه ۱۹۵۴ به درازا کشید. **موافقت‌نامهٔ ژنو** در ۱۹۵۴ بر

1- Vietnam.

تقسیم موقت ویتنام صحه نهاد. «جمهوری دموکراتیک» در هانوی، و دولت ویتنام جنوبی که با کنار نهادن بائودای امپراتور پیشین آنام، اعلام جمهوری کرده بود (۲۶ اکتبر ۱۹۵۵) در سایگون تشکیل شد و نخستین رئیس جمهور آن نگودین دیم بود. سرکوب، اختناق، فساد و فشار بر بودایی ها به بی اعتباری دولت سایگون که تحت حمایت آمریکا بود انجامید و در نوامبر ۱۹۶۳ با اشارهٔ دولت کندی، حکومت نگودین دیم سرنگون شد. از آن پس پارتیزان های کمونیست ــ که مقام های ویتنام جنوبی آنها را ویت کنگ می نامیدند ــ و مناطقی را در روستاها در اشغال داشتند، بر فعالیت خود افزودند آنان از حمایت هانوی برخوردار می شدند. دولت های بی ثبات بعدی نتوانستند از نفوذ فزایندهٔ ویت کنگ بر ویتنام جنوبی بکاهند و از آنجا که دولت محلی قادر به پایداری در برابر نیروهای ویت کنگ نبود، دولت ایالات متحده در زمان کندی-جانسون اقدام به اعزام کارشناس، تجهیزات، وسرانجام نیروبه ویتنام کرد. در ۳۰ اکتبر ۱۹۷۷ ژنرال نگوین وان تیو رئیس جمهور و ژنرال کائوکی نخست‌وزیر ویتنام جنوبی شدند و به سبب ثبات نسبی این دولت (تا ۱۹۷۵) به «جمهوری دوم» مشهور شد. کیسینجر برای بیرون کشیدن قوای آمریکا از ویتنام به طرزی محترمانه، درپاریس تلاش های صلح‌آمیز خود را شروع کرد. در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۷۳ آتش بس برقرار شد و مقرر شد آیندهٔ ویتنام جنوبی در مذاکرات سران ویتنام شمالی-جنوبی مورد مذاکره قرار گیرد. این مذاکره‌ها به نتیجه ای نرسید. خصومت ها شدت گرفت و در آوریل ۱۷۹۴ مذاکرات قطع شد. ۱۱ ماه بعد در اثر حملهٔ ویتنامی ها، دولت سایگون سقوط کرد (۳۰ آوریل ۱۹۷۵). سایگون به شهر هوشی مین تغییر نام یافت. مجمع ملی مرکب از نمایندگان سراسر ویتنام در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۶ در هانوی گرد آمد و پس از ۸ روز وحدت دو ویتنام را به نام «جمهوری سوسیالیستی ویتنام» اعلام نمود. تا ۱۹۷۸ مقام های هانوی در دعوای پکن-مسکوبیطرف بودند اما رخنهٔ چینی ها به شمال ویتنام سبب شد تا هانوی قاطعانه از مسکو جانبداری کند. درژوئن ۱۹۷۸ ویتنام به کومکون پیوست و ۵ ماه بعد پیمان دوستی و همکاری با

شوروی امضاء کرد. نفوذ ویتنام بر لائوس افزایش یافت و در روز کریسمس سال ۱۹۷۸ قوای ویتنامی برای سرنگون کردن دولت سفاک پول‌پوت وارد کامپوچیا شدند. چین در ۱۷ فوریهٔ ۱۹۷۹ حملهٔ گسترده‌ای را به مرزهای ویتنام آغاز کرد و تا ٦ــ ۵ مارس به عملیات جنگی خود ادامه داد و بر اقتصاد ضعیف ویتنام ضربهٔ سنگینی وارد آورد. ایالات متحده که در جریان مذاکرات صلح پاریس رسماً برای بازسازی سراسر خاک ویتنام جنگ‌زده متعهد شده بود از اجرای تعهدات شانه خالی کرد و به همراه چین ضمن کمک‌رسانی به نیروهای خمرسرخ پول‌پوت و سیهانوک، کوشیده است تا مانع از احیای اقتصادی این سرزمین گردد. گفته می‌شود مشکل کنونی ویتنام، کشاورزی در سرزمینی است که سراسر آن در اثر بمب‌ها و مین‌های عمل نکرده و یا بمب‌های شیمیایی آمریکا به حالت نیمه‌بایر درآمده است.

در دسامبر ۱۹۸٦ درپی یکرشته تغییر و تبدیل‌های مهم سیاسی در کادر رهبری حزب کمونیست ویتنام، نگوین‌وان‌لین به رهبری کشور برگزیده شد و کادرهای جوان‌تر جای سالخوردگان را گرفتند و این تغییر و تحولات در سال ۱۹۸۷ نیز ادامه یافت لیکن در سیاست خارجی این کشور تغییر نمایانی به وجود نیاورد.

ویتنام، جنگ[1] (۷۳ــ ۱۹٦۵)

مداخلهٔ نظامی ایالات متحده و سایر قدرت‌های سرمایه‌داری در جنگ داخلی ۱۵ سالهٔ ویتنام. از تابستان ۱۹٦۱ به بعد دیپلماسی آمریکا ایجاد سدی در ویتنام به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم در آسیای جنوب خاوری بود اما در آغاز سال ۱۹٦٤ به نظر می‌رسید که این سد در حال

1-Vietnam War.

فروریختن است. حرکت‌های تحریک‌آمیز ناوهای آمریکایی در نزدیکی سواحل ویتنام شمالی، فعالیت نیروی دریایی کمونیست‌ها، و سرانجام **قطعنامۀ تونکن** را به دنبال آورد. و به موجب آن کنگره به رئیس جمهور (**لیندون جانسون**) در جنگ ویتنام اختیارات زیادی داد. حملۀ ویت‌کنگ‌ها به پلیکو و کوی‌نهون در آغاز فوریۀ ۱۹۶۵ سبب شد تا آمریکا به بمباران شدید ویتنام شمالی بپردازد. ناویان آمریکا در مارس ۱۹۶۵ و بریگاد هوایی دو ماه بعد از آن به ویتنام آمدند. در اوت ۱۹۶۵ آمریکا ۱۲۵ هزار سرباز در ویتنام داشت و در پایان سال ۱۹۶۶ این عده به ۴۰۰ هزار نفر رسید. مأموریت‌های بمباران ویتنام شمالی به طور متوسط ۱۶۴ بار در هر روز (در آغاز سال ۱۹۶۶) صورت می‌گرفت. شدت این بمباران‌ها در ۱۹۶۷ از فعالیت ویت‌کنگ و ویتنام شمالی کاست. اما در خود آمریکا جنگ سبب ناخشنودی عمیق مردم شد، امری که در تاریخ کشور بی‌سابقه بود: **هجوم تت** در فوریۀ ۱۹۶۸ برای کمونیست‌ها شکستی محسوب می‌شد اما در نهایت، آمریکا را متقاعد ساخت که حتی افزایش فعالیت‌های نظامی‌اش در ویتنام بیهوده بوده است. از مارس ۱۹۶۸ بمباران‌ها قطع گردید و از ۱۳ مارس ۱۹۶۸ مذاکرات آغاز شد. **نیکسون** از ژوئن ۱۹۶۹ خروج قوای آمریکا را از ویتنام آغاز کرد. شایعۀ **کشتار مای‌لا** افکار عمومی جهان و آمریکا را تکان داد. نیکسون کوشید تا با ویتنامی کردن جنگ، پای سربازان آمریکایی را از معرکه بیرون بکشد و با استفاده از سربازان ویتنامی به سرکوب کمونیست‌ها بپردازد (**دکترین گوآم**). اما در فوریه و مارس ۱۹۷۱ و نیز مارس و آوریل ۱۹۷۲ آمریکایی‌ها بناچار درگیر جنگ‌های شدیدی در ویتنام و کامبوج شدند. در مارس ۱۹۷۱ و نوامبر ۱۹۷۲ بمباران ویتنام شمالی به طرزی سبعانه‌تر از دورۀ جانسون از سر گرفته شد. پیمان آتش‌بس و خروج قوای آمریکایی از ویتنام، در ۲۷ ژانویۀ ۱۹۷۳ در پاریس امضا شد. و دو ماه بعد آخرین گروه رزمی آمریکا ویتنام را ترک کردند. مشاوران آمریکایی تا آوریل ۱۹۷۵ و آزاد شدن تمامی ویتنام (و هندوچین) در آن سرزمین باقی ماندند.

ویته، سرگئی[1] (۱۹۱۵ – ۱۸۴۹)

نخست‌وزیر روسیهٔ تزاری. در تفلیس زاده شد. خانواده‌اش آلمانی، و سال‌های سال در خدمت تزار روس بودند. ویته در ادسا تحصیل کرد و مدیر راه‌آهن منطقه شد. از ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۳ در سمت‌های وزارتی در وزارت‌خانه های بازرگانی، صنایع، کار، دارایی و ارتباطات انجام وظیفه کرد. احداث راه‌آهن ماورای سیبری و راه‌آهن چین خاوری که مسکو را به ولادی‌وستک و پکن متصل می‌کرد نمایان‌ترین کار او بود. گسترش آرام نفوذ اقتصادی روسیه در خاوردور به مذاق نظامیان سن‌پترزبورگ خوش نیامد و آنرا بسی کند می دانستند به همین جهت در ۲۹ اوت ۱۹۰۳ موجبات برکناری ویته را فراهم کردند. اقدامات همین نظامیان به جنگ روس- ژاپن و شکست خفت‌بار روسیه منجر شد. تزارنیکلای دوم ویته را برای مذاکرهٔ صلح به پورتسموث گسیل داشت (سپتامبر ۱۹۰۵). در ۱٦ نوامبر ۱۹۰۵ ویته به عنوان اولین نخست‌وزیر روسیه منصوب شد. ویته وامی ۸۰ میلیون لیره‌ای از بریتانیا و فرانسه گرفت. تزار و درباریانش از ویته ناراضی بودند و در ۵ مه ۱۹۰٦ فرصتی یافتند تا از دست او خلاص شوند و وی را از نخست‌وزیری برکنار کنند. سال‌های آخر عمرش را در کاساندرای روس گذرانید. او که با ورود روسیه به جنگ جهانی اول مخالف بود و انقلاب روسیه را قریب‌الوقوع می دانست هرگز از آن‌پس کار دولتی را نپذیرفت.

ویشینسکی، آندره‌یی یانواریه‌ویچ[2] (۱۹۵۴ – ۱۸۸۳)

وزیر خارجهٔ شوروی. در ادسا زاده شد. در دانشگاه مسکو به تحصیل

1- Witte, Sergei.
2- Vyshinsky, Andrei Yanuarievich.

حقوق پرداخت و ازمنشویک‌ها حمایت نمود. در ۲۱— ۱۹۱۸ در ارتش سرخ خدمت کرد . سپس استاد حقوق و دادستان دولتی شد. در بیشتر محاکمات پژوفشچینا دادستان عمومی بود اما در ۱۹٤۰ به وزارت خارجه رفت. و در سال‌های جنگ دستیار مولوتف بود. در سال‌های ۹— ۱۹٤۵ و نیز ٤ — ۱۹۵۳ رئیس هیأت نمایندگی شوروی در سازمان ملل شد. ازمارس ۱۹٤۹ تا مارس ۱۹۵۳ وزیر خارجهٔ شوروی بود.

ویشی، فرانسهٔ [1]

درپی شکست نظامی فرانسه از آلمان نازی در ۱۹٤۰، مجمع ملی در ویشی (که منطقه‌ای غیراشغالی بود) اجتماع کرد. در ۱۰ ژوئیه ۱۹٤۰ مجمع ملی به پتن، نخست‌وزیر اجازه داد تا با قدرت کامل فرانسه را اداره کند و قانون اساسی تازه‌ای تدوین نماید. در همان روزپتن خود را «رئیس فرانسهٔ آزاد» اعلام نمود و فرانسه به مدت ٤ سال زیر سلطهٔ حکومت خودکامهٔ او اداره شد. مرکز این حکومت در ویشی بود. فرانسهٔ ویشی اساساً ضد جمهوری بود. شعارش «نظم و اقتدار» بود و به جای شعارهای انقلاب کبیر فرانسه — «آزادی، برادری، برابری» — شعارهای «کار، خانواده، میهن» را ترویج می‌نمود. فرانسهٔ ویشی از ٤ مرحله می‌گذرد: (۱) ژوئیه- دسامبر ۱۹٤۰ سلطهٔ لاوال و قبول غلبهٔ آلمان؛ (۲) ژانویهٔ ۱۹٤۱ تا آوریل ۱۹٤۲ قدرت گیری دارلان و افزایش همکاری با هیتلر؛ (۳) آوریل ۱۹٤۲ تا ژانویهٔ ۱۹٤٤، بازگشت مجدد لاوال و مانوورهای او در طفره رفتن از انجام تعهدات نسبت به آلمان، با وجودی که آلمان به مناطق اشغال نشده وارد شده بود (نوامبر ۱۹٤۲)؛ (٤) ژانویه- ژوئیه ۱۹٤٤، قدرت گیری فاشیست‌های فرانسوی. درپی آزاد شدن فرانسه، پتن و وزیرانش به آلمان منتقل شدند تا دولت ویشی در تبعید را در سیگمارینگن تشکیل دهند.

1- Vichy France.

ویکتور امانوئل دوم[1] (۷۸ــ ۱۸۲۰)

پادشاه ساردنی - پی‌مون (از ۱۸۴۹)، پادشاه ایتالیا (از مارس ۱۸۶۱). او پسر شارل آلبرت ساووی (پادشاه ساردنی - پی‌مون ۴۹ ــ ۱۸۳۱) بود. با کناره گیری پدرش، به خاطر اخراج مردم پی‌مون از لمباردی به دستور رادتسکی ، و یکتور امانوئل پادشاه شد. پادشاهی خوشگذران و عیّاش بود اما از جنبش ریسو رجیمنتو حمایت کرد و حاضر نشد در ۱۸۴۹ قانون اساسی آزادمنشانهٔ پی‌مون را لغو کند. به کاوور اعتماد فراوانی داشت و بارها با وساطت پادشاه میان او و **گاریبالدی** آشتی برقرار شد. او درچارچوب قانون اساسی پادشاهی کرد و نوهٔ او **امانوئل سوم** نیز پادشاه ایتالیا شد.

ویکتور امانوئل سوم[2] (۱۹۴۷ــ ۱۸۶۹)

پادشاه ایتالیا (۴۵ ــ ۱۹۰۰). در ناپل زاده شد. درپی ترورپدرش اومبرتوی اول در مونزا (۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۰۰) به سلطنت رسید. (ویلهلم دوم قیصر آلمان او را « کوتوله» می‌نامید). با شاهدخت اِلنا دخترپادشاه **مونته‌نگرو** ازدواج کرد. در بیست سال اول پادشاهی اش کوشید در امور سیاسی کمتر مداخله کند. اما هم او در ۱۹۲۲ **موسولینی** را به صدارت برگماشت. در سال ۱۹۳۶ عنوان « امپراتور اتیوپی» ، و در ۱۹۳۹ عنوان « پادشاه آلبانی» نیز به وی داده شد هرچند از هیچیک از آن دو سرزمین بازدید نکرد. در ژوئیهٔ ۱۹۴۳ که نیاز مردم به صلح را دریافت، **موسولینی** را برکنار کرد و **بادولیو** را به جای وی برگزید، که در ظرف دو ماه متارکه را امضا نمود. و یکتور امانوئل از چنگ آلمان‌ها فرار کرد و در ۹ سپتامبر به بریندیزی رفت و ماه بعد به آلمان

1- Victor Emmanuel II. 2- Victor Emmanuel III.

اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۴ درپی آزاد شدن رم، ویکتور امانوئل در انظار عمومی ظاهر نشد به امید آنکه مردم ایتالیا پسرش اومبرتو (متولد ۱۹۰۴) را به پادشاهی قبول کنند. در ۹ مه ۱۹۴۶ ازپادشاهی کناره گیری نمود و سه هفته بعد مردم ایتالیا طی رفراندومی با ۱۲/۵ میلیون رأی علیه سلطنت اومبرتوی دوم (در برابر ۱۰/۵ میلیون رأی موافق) برای همیشه با سلطنت و رژیم پادشاهی وداع کردند. ویکتور امانوئل در مصر به حال تبعید به سر برد و هم در آنجا در گذشت.

ویکتوریا[1] (۱۹۰۱ — ۱۸۱۹)

ملکهٔ انگلستان (از ۱۸۳۷) و امپراتریس هندوستان از ۱۸۷۷. او جانشین عمویش ویلیام چهارم شد. در ۱۸۴۰ با عموزاده‌اش شاهزاده آلبرت ساکس- کوبورگ گوتا (۶۱ — ۱۸۱۹) ازدواج کرد. شوهرش عنوان **شاهزاده کنسورت** را داشت. ویکتوریا در برابر **پالمرستون** و **گلادستون** از پیل، ملبورن و دیزرائیلی حمایت می‌کرد. او نخستین پادشاهی بود که از کاخ باکینگهام لندن برای سکونت استفاده کرد. اما در کاخ‌های بالمورال (آبردین) و آزبرن (در جزیرهٔ وایت) نیز سکونت می‌کرد و در کاخ آزبرن درگذشت.

ویک فیلد، ادوارد گیبون[2] (۱۸۶۲ — ۱۷۹۶)

کارشناس انگلیسی در مسائل استعماری. در ۱۸۱۴ وارد خدمات دیپلماتیک شد اما به سبب رفتار نادرستش در ۱۸۲۶ به سه سال زندان محکوم

1- Victoria. 2- Wakefield, Edward Gibbon.

گردید. در زندان نیوگیت «نامه‌ای از سیدنی» را انتشار داد و از استعمارسازی استرالیا — از طریق فروش پاره‌ای زمین‌ها به بهای مناسب— هواداری کرد. او با این نقشه می‌خواست به سایر مزرعه‌داران مقیم استرالیا اطمینان بدهد که با سرمایه‌ای که از فروش زمین‌های زیادی خود به دست می‌آورند به آبادانی مزرعه‌شان بپردازند. و سرمایهٔ محدود و فعالیت‌شان را در مناطق بسیار وسیع و بدون کنترل پراکنده نسازند. نقشهٔ ویک‌فیلد در نیوسوث‌ویلز با تعدیل‌هایی اجرا شد و در زلاندنو با موفقیت کامل به اجرا درآمد. او بنیانگذار «جامعهٔ استعمار ملی» (۱۸۳۰) بود و در شرکتی که استرالیای جنوبی را تأسیس نمود عضویت داشت (۱۸۳٦). در ۱۸۳۸ همراه دورام به کانادا رفت. از ۱۸۳۹ تا ۱۸٤٦ نمایندهٔ «شرکت زلاندنو» درلندن بود. با رویه‌ای که انگلستان نسبت به مائوری‌ها درپیش گرفت مخالف بود (سیاستی که به پیمان ویتانگی در ۱۸٤۰ منجر گردید). ۹ سال آخر عمرش را در زلاندنو گذرانید و در راه نیل به خودمختاری زلاندنو کوشید.

ویگ[1]

۱— حزب سیاسی اشراف بریتانیا در سده‌های ۱۸ و ۱۹. این حزب با حزب اشرافی توری مخالف بود و با خاندان پادشاهی استوارت که مورد حمایت توری‌ها بود مخالفت می‌ورزید. درپی برکناری جیمز دوم (۱۷۰۱— ۱٦۳۳) که سال‌های ۸۸— ۱٦۸۵ پادشاه بود و در ۱٦۸۸ از سلطنت برکنار گردید) به مدت یک قرن عملاً قدرت حکومتی را در دست گرفتند. آنان به جای پادشاهان دودمان استوارت، پادشاهان خاندان هانوور را در انگلستان بر سر کار آوردند و پادشاهان هانوور عملاً عامل آنها به حساب می‌آمدند. از نظر

1- Whig.

سیاسی هوادار ادموند برُک بودند. از آزادی مطبوعات و بیان حمایت می‌کردند.

۲ــ در جریان انقلاب استقلال طلبانهٔ آمریکا ویگ ها کسانی بودند که از جنگ آمریکا با انگلستان حمایت می‌کردند.

۳ــ حزب سیاسی ایالات متحده در سال‌های ۵۵ــ ۱۸۳٤ و مخالف حزب دموکرات. حزب ویگ در آن سال ها با تفسیر ملایم‌تر از قانون اساسی و استقرار تعرفه های بالاتر حمایت می‌کرد.

اصل واژهٔ ویگ احتمالاً به زمانی برمی‌گردد که شورشیان اسکاتلند در سدهٔ ۱۷ علیه دولت انگلستان مبارزه می‌کردند و برای تغییر چهرهٔ خویش از کلاه گیس (ویگ) استفاده می نمودند.

ویگان، ماگزیم[1] (۱۹۶۵ ــ ۱۸۶۷)

ژنرال فرانسوی. در بروکسل زاده شد. پدر و مادرش نامعلوم اند اما حدس بر آن است که امپراتریس مکزیک، شارلوت، تنها دختر لئوپولد اول پادشاه بلژیک مادر او بوده است. ویگان در۱۸۸٦ به کالج نظامی سن سیر فرانسه وارد شد و در سوارکاری شهرتی کسب نمود. در جنگ جهانی اول رئیس ستاد مارشال فوش بود و همکاری این دو در تاریخ نظامی منحصر به فرد بود. در ۱۹۲۰ مشاور نظامی پیلسودسکی شد. سال های ٤ ــ ۱۹۲۳ فرماندهی خاورمیانه؛ سال های ۹ــ ۱۹۲٤ مدیریت کالج مطالعات نظامی فرانسه؛ سال های ۵ــ ۱۹۳۰ ریاست ستاد ارتش فرانسه با او بود. چهار سال دست از فعالیت نظامی کشید و در ۱۹۳۹ دوباره فرماندهی خاورمیانه به او سپرده شد. سپس در ۱۹ مه ۱۹٤۰ فرمانده شمال فرانسه شد. در آن هنگام آلمان‌ها خط دفاعی متفقین را شکسته و تا آمین پیشروی کرده بودند. به پیشنهاد ویگان بود

1- Weygand, Maxime.

که پتن درصدد ترک مخاصمه برآمد اما ویگان درعین حال با همکاری نظامی فرانسه-آلمان شدیداً مخالف بود. آلمان‌ها در نوامبر ۱۹٤۲ تا ۱۹٤۵ وی را در اسارت خویش نگاه داشتند. در سال‌های آخر عمر به نوشتن خاطرات و انتقاد از دوگل پرداخت زیرا با جدا شدن مستعمرات افریقایی فرانسه شدیداً مخالف بود.

ویلبرفورس، ویلیام[1] (۱۸۳۳ — ۱۷۵۹)

از هواداران سرسخت لغو تجارت بردگان. در ۱۷۸۰ به مجلس عوام راه یافت. از دوستان نزدیک پیت جوان بود. به مسیحیت انجیلی اعتقاد شدیدی داشت و قصد داشت به خدمت کلیسا درآید اما ترجیح داد در مجلس عوام بماند و با استفاده از قدرت بیان با برده‌فروشی مبارزه کند. در ۱۷۹۱ طرحی به مجلس عوام داد که برده‌فروشی را ممنوع کند اما طرح رد شد. در ۱۸۰٤ از مجلس عوام گذشت ولی دو بار دیگر در مجلس لردان وتو گردید و سرانجام در ۱۸۰۷ به صورت قانون درآمد. در سال‌های آخر عمرش با برده‌داری بهر شکل آن، مخالفت ورزید و این آرزوی او نیز در ۱۸۳۳ اندکی پیش از مرگش جامهٔ عمل پوشید. پسرش ساموئل ویلبرفورس (۷۳ — ۱۸۰۵) اسقف آکسفورد بود (٦۹ — ۱۸٤۵).

ویلز[2]

پرنس‌نشین ویلز در بخش باختری جزیرهٔ بریتانیا از سدهٔ ۱۳ به بعد به

1- Wilberforce, William. 2- Wales.

خاطر قرابت دودمان پادشاهی آن، با پادشاهان انگلستان، به صورت قسمتی از انگلستان درآمد، قانون زمان هانری هشتم، از نظر اداری نیز ویلز را با انگلستان پیوند داد. اهالی ویلز ملیت متمایز خود را حفظ کردند. و زبان و فرهنگ عامه و نیز فستیوال توأم با رقص و آوازشان که به سال ۱۱۷۶ برمی‌گردد به دقت نگاهداری شد. سنت‌های مذهبی ویلز نیز متفاوت با دین رسمی انگلستان است و این خود از علل تمایز محسوب می شود. از ۱۹۰۰ تنها نیمی از مردم ویلز زبان بومی خود را می دانستند اما این رقم از ۱۹۱۰ به بعد دچار اُفت شده است. دولت کارگری در ۱۹٤۹ با برقراری «شورای ملی ویلز» کوشید تا با مشکلات مردم ویلز برخورد منطقی داشته باشد. ابتدا **هارولد مکمیلان** در ۱۹۵۷ وزیری مخصوص امور ویلز تعیین نمود. حرکت‌های استقلال‌طلبانه از آن پس شدت یافت. موجی از بمب گذاری در مخازن آب و دکل‌های برق در سال‌های ۷–۱۹٦٦ شروع شد. به موجب قانون ۷ نوامبر ۱۹۷۷ مصوبهٔ پارلمان انگلستان در صورتی که ٤۰ درصد مردم ویلز خواهان استقلال داخلی ویلز باشند این امر عملی خواهد شد. در رفراندوم یکم مارس ۱۹۷۹ تنها ۱۱/۹ درصد به نفع خودمختاری و ٤٦/۹ درصد علیه آن رأی دادند.

ویلسون، (توماس) وودرو[1] (۱۹۲٤ – ۱۸۵٦)

بیست و هشتمین رئیس جمهور ایالات متحده. در استانتون ویرجینیا زاده شد. پدرش کشیش بود. او در دانشگاه‌های پرینستون، جان‌هاپکینز، و ویرجینیا درس خواند و استاد دانشگاه پرینستون (۱۹۰۲– ۱۸۹۰) و رئیس دانشگاه (۱۰– ۱۹۰۲) شد. در سال‌های ۱۳– ۱۹۱۱ فرماندار نیوجرسی شد. اصلاحات مترقیانه‌اش او را در ردیف چهره‌های ملی قرار داد. در انتخابات

1- Wilson, (Thomas) Woodrow

سال ۱۹۱۲ نامزد حزب دموکرات بود و به سبب رقابت تئودور روزولت (کاندیدای مستقل و جمهوریخواه سابق) با تافت (جمهوریخواه) ویلسون در انتخابات برنده شد. در سیاست داخلی مشی ضد تراست و نوسازی نظام بانکی را پیش برد در ۱۹۱۶ قوایی به منظور گوشمالی مکزیکی ها به مرز دو کشور اعزام داشت. از ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۷ بیطرفی آمریکا را در جنگ جهانی اول حفظ کرد و خواستار میانجیگری بین قدرت‌های اروپایی بود. در انتخابات ریاست جمهوی ۱۹۱٦ با شعار «او ما را دور از جنگ نگاه داشت» برنده شد. حملهٔ زیردریایی های آلمان به ناوگان تجاری آمریکا و تحریف تلگرام زیمرمان وی را بناچار در ٦ آوریل ۱۹۱۷ وارد جنگ ساخت گرچه بر آن بود که آمریکا در جنگ متحد انگلستان و فرانسه نیست بلکه همکار آن دو دولت است. در ۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸ چهارده اصل خود را به عنوان مبنای صلح اعلام کرد و به کنفرانس صلح پاریس آمد (۱۹۱۹). به امید آنکه به آرمان خود در ایجاد جامعهٔ ملل تحقق بخشد. با آنکه ازپیمان‌های صلح راضی نبود اما به امید آنکه جامعهٔ ملل نادرستی های پیمان‌ها را ازبین ببرد به آمریکا بازگشت. سنای آمریکا که اکثریت آن در دست حزب مخالف (جمهوریخواه) بود از تأیید پیمان ورسای خودداری ورزید (میثاق جامعهٔ ملل بخشی ازپیمان ورسای بود)، ویلسون مبارزهٔ گسترده‌ای را برای جلب حمایت ملی و زیر فشار گذاشتن سنا و تصویب پیمان آغاز کرد اما در ۲٦ سپتامبر ۱۹۱۹ در اثر تصادف فلج شد و سه سال و نیم بقیهٔ عمر را در این حالت به سر برد.

ویلسون، (جیمز) هارولد[1]

نخست‌وزیر انگلستان. در ۱۹۱٦ در هاوسفیلد زاده شد. در آکسفورد به

1- Wilson, (James) Harold.

تحصیل اقتصاد پرداخت و در زمان جنگ دوم کارمند دولت بود. در ۱۹٤۵ از حزب کارگر به مجلس عوام راه یافت. با آنکه به سوسیالیسم سنتی معتقد بود اما بر سر بودجهٔ سال ۱۹۵۱ و به خاطر تأمین بودجهٔ بیمهٔ خدمات درمانی، و نیز به خاطر تعهد حزب کارگر به مالکیت‌های دولتی با گِیْتْسْکِل درافتاد. در فوریهٔ ۱۹٦۳ یکماه پس از درگذشت گیتسکل رهبر حزب کارگر شد و در انتخابات عمومی ۱۹٦٤ با اکثریت ناچیزی که حزب کارگر به دست آورد، ویلسون به نخست‌وزیری رسید. این اکثریت در۱۹٦٦ به ۹۹ کرسی افزایش یافت. منتقدان او برآنند که وی بیش از اندازه در ادارهٔ امور دخالت می‌کرده است. در انتخابات ژوئن ۱۹۷۰ حزب کارگر شکست خورد اما در٤ مارس ۱۹۷٤ ویلسون بار دیگر به نخست‌وزیری رسید و در رأس دولتی فاقد اکثریت در پارلمان قرار گرفت. «قرارداد اجتماعی» که حاصل توافق او با اتحادیه‌های پرنفوذ کارگری بود وی را در این دور از نخست‌وزیری یاری داد و منجر به پیروزی بزرگ انتخاباتی او در ۱۰ اکتبر ۱۹۷٤ گردید. سال بعد بناگهان از نخست‌وزیری و رهبری حزب کارگر کناره گیری کرد. **جیمز کالاهان** جانشین وی گردید (۵ آوریل ۱۹۷٦).

ویلنا، دعوای[1]

شهر ویلنا (ویلنوس یا ویلنو) پایتخت قرون وسطایی لیتوانی در اکتبر ۱۹۲۰ توسط قوای شبه‌نظامی لهستان تصرف شد و در ۱۹۲۲ رسماً جزو آن کشور گردید. در اکتبر ۱۹۳۳ به شوروی بازگردانده شد. دعوا بر سر اشغال شهرتوسط لهستان مانع همکاری‌های سیاسی و نظامی این کشور با شوروی در دورهٔ بین دو جنگ شد.

1- Vilna (Vilnyus, Wilno), Dispute.

ویلهلم دوم[1](۱۹۴۱ــ۱۸۵۹)

قیصر آلمان (۱۹۱۸ــ ۱۸۸۸). پدرش فردریک تنها سه ماه قیصر پروس بود. مادرش دختر ملکهٔ ویکتوریا بود. او تحت آموزش شدید نظامی قرار گرفت. دو سال پس از به قدرت رسیدن، با برکناری بیسمارک موافقت نمود تا به قول خودش «دورهٔ جدیدی» را آغاز کند که درطیّ آن رهبری آلمان برجهان مسجل گردد. توجه او به نیروی دریایی، تقلید از فردریک کبیر و اعتقاد به اینکه او بنا به سرنوشت باید وظایف مهمی را به انجام برساند، سبب شد تا به گونه ای رفتار کند که معاصران، وی را تشنهٔ جنگ و خونریزی قلمداد کنند. اما شواهد نشان می دهد که او بواقع اسیر پنجهٔ میلیتاریسم آلمان بود و همین امر سبب شد تا در ۱۹۱٤ در دو جبهه اعلان جنگ بدهد (هر چند خود ترجیح می داد آلمان در یک جبهه بجنگد). همین نظامیان وی را در نوامبر ۱۹۱۸ وادار به استعفا نمودند، چون بر رهبران نظامی محرز شده بود که تا قیصر بر سر قدرت است متفقین حاضر به انعقاد پیمان صلح نیستند. بیست سال در هلند زندگی کرد و هنگامی که مهاجمان نازی به محافظان خانه اش حمله کردند و بریتانیا از دادن پناهندگی به او خودداری کرد و هیتلر نیز به او پیشنهاد کرد در یکی از املاک خود در آلمان اقامت گزینند، درگذشت.

ویلیام چهارم[2](۱۸۳۷ــ۱۷۶۵)

پادشاه انگلستان (۷ــ ۱۸۳۰). سومین پسر جورج سوم بود. او جانشین برادرش جورج چهارم شد. در نیروی دریایی خدمت کرد و دوست نلسون بود. به رغم روابط ۲۱ ساله اش با خانم جوردان (هنرپیشه) سرانجام به زندگی با ملکه آدلاید رضا داد. در ماجرای تصویب «قانون اصلاحات» ۱۸۳۲ کاردانی

1- William II. 2- William IV.

خود را نشان داد. در آن هنگام مجلس لردان با لایحه مخالفت می‌کرد و افکار عمومی علیه طبقات بالا تحریک شده بود. ویلیام چهارم تهدید کرد که آنقدر بر تعداد لردهای مجلس خواهد افزود تا لایحه به تصویب برسد و این تهدید او کارگر افتاد و لردان دست از لجاجت برداشتند. ویکتوریا برادرزاده‌اش جانشین وی شد.

ویمی ریج[1]

موضع دفاعی آلمان‌ها در نبرد آراس در شمال فرانسه در آوریل ۱۹۱۷. نیروهای کانادا به فرماندهی ژنرال بینگ درپی نبرد سهمگینی آنجا را تصرف کردند. با این کار آراس و آمین را در مارس ۱۹۱۸ در برابر تعرض آلمان محفوظ نگاه داشتند.

وین، جایزه‌های[2] (۱۹۳۸ــ۱۹۴۰)

در اوج قدرت نیروهای محور، کشورهای آلمان نازی وایتالیای فاشیستی از طریق دیپلماسی ارعاب و فشار مناطقی را بدون جنگ تصرف می‌کردند که بدان‌ها جایزه‌های وین نام داده بودند، فلویدک که از چکسلواکی جدا و به مجارستان داده شد (۲ نوامبر ۱۹۳۸) نخستین جایزه، و دوسوم ترانسیلوانیا که از رومانی جدا و به مجارستان واگذار گردید (۳۰ اوت ۱۹۴۰)، دومین جایزه بود.

1- Vimy Ridge. 2- Vienna Awards.

وین، کنگرهٔ[1] (از سپتامبر ۱۸۱٤ تا ژوئن ۱۸۱۵)

مجمع بین‌المللی اروپایی که درپی سقوط ناپلئون بناپارت برای تعیین مرزهای اروپا در وین تشکیل شد. مترنیخ از اتریش؛ کاسلری، ولینگتن از بریتانیا؛ الکساندر اول، کاپودیستریاس، نسلرود و اشتاین از روسیه؛ هردنبرگ از پروس؛ تالیران از فرانسه؛ کاردینال کنسالوی از واتیکان در کنگره شرکت داشتند. دبیرکل کنگره فردریک فون گنتز (۱۸۳٤ــ ۱۷٦٤) پروسی در خدمت اتریش و مشاور مترنیخ بود. اکثر تصمیم‌های مهم کنگره را چهار قدرت بزرگ انگلستان، روسیه، پروس و اتریش اتخاذ کردند اما به تالیران هم اجازهٔ شرکت در جلسات مهم داده می شد و او قدرت‌های رقیب را به جان هم می انداخت تا خود داور آنان گردد. «قانون پایانی» ۹ ژوئن تکلیف مرزها را مشخص کرد. این قانون به نام «پیمان وین» مشهور شده است. سه قلمرو جدید ایجاد شد: سلطنت متحدهٔ هلند شامل بلژیک، هلند و لوکزامبورگ؛ کنفدراسیون آلمانی شامل ۳۹ ایالت و بدون هیچ قدرت مرکزی؛ و شهر آزاد کراکو. دو پادشاهی تابع نیز دایر شد: پادشاهی لمباردی ـ ونیز که امپراتور اتریش پادشاه آن بود؛ و لهستان تحت فرمان تزار روس. خاندان‌های سلطنتی ماقبل انقلاب فرانسه به اسپانیا، ناپل، پی‌مون، توسکانی و مودنا بازگشتند. کنفدراسیون سویس ایجاد شد و بیطرفی سویس مورد تضمین قرار گرفت. اتریش علاوه بر لمباردی ـ ونیز، دالماسی، کارنیولا، سالزبورگ و گالیسیا را به دست آورد. پروس، پُزنان، دانزیک، بخش بزرگ ساکسونی، و نیز وستفالی و پومرانی (از سوئد) را به چنگ آورد. نروژ با سوئد متحد شد. مالت، هلیگولند، دماغهٔ امید نیک، سیلان، توباگو، سانتالوسیا، و موریس به انگلستان واگذار گردید و تحت‌الحمایگی جزیره‌های یونیون (تا ۱۸٦۳) نیز به این کشور واگذار شد.

کنگره علاوه بر «پیمان وین» به موفقیت‌های دیگری نیز دست یافت.

1- Vienna, Congress of

مقررات کشتی رانی آزاد در رودهای راین و میوز را تصویب کرد. برده‌فروشی را محکوم نمود. به یهودیان (خاصه در آلمان) حقوق شهروندی داده شد و مقررات سفارتخانه ها را مشخص ساخت و نظام دیپلماسی بین المللی را دایر کرد که در سرتاسر سدهٔ ۱۹ اعتبار داشت.

وینگیت، اُرد چارلز[1] (۴۴ــ۱۹۰۳)

ژنرال انگلیسی در نایینی تال هندوستان زاده شد. پدر و مادرش از فرقهٔ اخوّتِ پلیموث بودند. او در آکادمی نظامی سلطنتی تحصیل کرد و در ۱۹۲۲ به خدمت ارتش بریتانیا درآمد. پنج سال در سودان خدمت کرد. سپس به فلسطین و ماوراء اردن رفت و مورد تحسین رهبران یهودی قرار گرفت؛ آنان امیدوار بودند که وینگیت مأمور تشکیل ارتش دولت یهود شود. در ۴۱ ــ ۱۹۴۰ گروه پارتیزانی «نیروی گیدئون» را با پیروزی در مرز سودان ـ اتیوپی رهبری کرد و استحکامات چندی را متصرف شد و صدها ایتالیایی را اسیر کرد. اما بعد دچار بیماری شد. ویوِل، رئیس سابق ستاد به وینگیت اعتماد زیادی داشت. او را به جبههٔ برمه فراخواند (مه ۱۹۴۲) تا در رخنه به خطوط ژاپنی ها و عملیات پارتیزانی و رساندن آذوقه و مهمات از طریق هوا و ایجاد ارتباط بیسیم وی را یاری دهد. این پارتیزان ها (چیندیت ها) از فوریه تا ژوئن ۱۹۴۳ با موفقیت توانستند خطوط تدارکاتی ژاپنی ها را دچار اختلال کنند و در مسیر رود ایراوادی بی سر و سامانی ایجاد نمایند. در فوریهٔ ۱۹۴۴ موج دوم عملیات چیندیت‌ها مانع به هدف رسیدن تهاجم ژاپنی ها در تسخیر هندوستان گردید. و در همین عملیات بود که هواپیمای وینگیت نزدیک آسام دچار سانحه گردید و وینگیت کشته شد (۲۴ مارس ۱۹۴۴).

1- Wingate, Orde Charles.

ویول، آرچیبالد پرسیوال[1] (۱۹۵۰ــ ۱۸۸۳)

نایب‌السلطنهٔ هندوستان. در وینچستر زاده شد و تحصیل کرد. در ۱۹۰۱ به خدمت ارتش بریتانیا درآمد و در جنگ **بوئرها** شرکت کرد. در جنگ جهانی اول در ستاد ارتش **آلن‌بی** در فلسطین انجام وظیفه می کرد. در ژوئیهٔ ۱۹۳۹ فرمانده قوای بریتانیا در خاورمیانه شد. در ۱۹۴۰ با موفقیت از مصر دفاع نمود و در نخستین نبردهای شمال افریقا ایتالیایی ها را از سیرنائیک بیرون انداخت و در تسخیر اتیوپی و افریقای خاوری ایتالیا نقش فعالی داشت. در ۱۹۴۱ در یونان، کرت، عراق، سوریه و شمال افریقا جنگید. درژوئیهٔ ۱۹۴۱ فرماندهٔ ارتش هندوستان شد اما تا ۱۹۴۳ نتوانست جلوپیشروی ژاپنی ها را بگیرد. در ژوئن ۱۹۴۳ نایب‌السلطنهٔ هندوستان شد و اقدامات او مانع بروز قحطی گردید و به هنگامی که هند درمعرض تهاجم ژاپن بود نظم را به خوبی در کشور برقرار کرد. در فوریهٔ ۱۹۴۷ از نایب‌السلطنگی کنار رفت. در ۱۹۴۳ فیلدمارشال شد.

1- Wavell, Archibald Percival.



هائیتی[1]

کشور هائیتی در نیمهٔ خاوری جزیرهٔ هیسپانیولا در دریای کارائیب واقع شده و با دومینیکن مرز خشکی دارد. مساحت ۲۷،۷۵۰ کیلومتر مربع، جمعیت ۶ میلیون نفر، پایتخت پرت دوپرنس. فرانسویان در ۱۶۹۷ در هائیتی مستقر شدند و آنرا به نام سن دومینگ مستعمرهٔ خود ساختند. در فاصلهٔ سال های ۱۷۹۱ تا ۱۸۰۲ به خاطر شورش بردگان به رهبری توسان لوورتور نامش بر سر زبان ها افتاد. در ۱۸۰٤ هائیتی به استقلال دست یافت. ناآرامی های این سرزمین سبب شد تا نیروی دریایی ایالات متحده در ۱۹۱۵ هائیتی را اشغال کند. در ۱۹۳٤ نیروهای آمریکایی از هائیتی رفتند اما کشور همچنان در کنترل دولت باقی بود. دولت اصلاح طلب پرزیدنت استیم در سال های ۱۹٤٦ــ۵۰ اقداماتی در کشور انجام داد اما باز دولت در دست نظامیان و گروه های فاسد افتاد. در سپتامبر ۱۹۵۷ دکتر فرانسوا دوالیه به ریاست جمهوری برگزیده شد. او به یاری گروه های مسلح و سرکوب بیرحمانه از یکسو و سحر و جادو از سوی دیگر حکومتی فردی، دیکتاتوری و خونریز در هائیتی برقرار کرد. در ۱۹٦٤ قانون اساسی را تغییر داد و رئیس جمهور مادام العمر شد و جانشین خود را نیز تعیین کرد. دوالیه («پاپادوک») در ۲۱ آوریل ۱۹۷۱ درگذشت و پسر ۲۱ ساله اش، ژان کلود دوالیه جانشین وی شد. او کوشید صنایع سبک، جهانگردی و نظام آبیاری را رونق بخشد اما ناآرامی های گستردهٔ مردمی در اواخر سال ۱۹۸۵ سرانجام نظام دیکتاتوری دودمان دوالیه را

1- Haiti.

متلاشی کرد. **تونتون ماکوت**، ارتش آدم کش دوالیه‌راازهم پاشید. دوالیه به فرانسه گریخت و درژانویهٔ ۱۹۸٦ شورای نظامی به رهبری ژنرال همفری نانسی کنترل اوضاع کشور را به دست گرفت. کشتار مردم توسط پلیس و نظامیان در آوریل ۱۹۸٦ نشان می دهد که قیام گستردهٔ مردم تا پیروزی نهایی هنوز راه زیادی درپیش دارد.

هابسبورگ، دودمان پادشاهی[1]

دودمان امپراتوری اتریش و از اعقاب کنت آلمانی، رودلف هابسبورگ. رودلف امپراتور رم مقدس بود (۹ــ ۱۲۷۳) و در ۱۲۸۲ دوک‌نشین اتریش را به پسرش آلبرشت داد. هنگامی که امپراتور شارل ششم درگذشت و تنها دختر ماری ترز جانشین او شد شجرهٔ پسری قطع شد. ماری ترز با دوک لورن ازدواج کرد و از ۱۷٤٥ به بعد دودمان او به نام جدید هابسبورگ ـ لورن موسوم گردید. هابسبورگ ها تا ۱۹۱۸ که شارل امپراتور و پادشاه اتریش ـ هُنگری به تبعید رفت بر اریکهٔ قدرت باقی ماندند.

هاپکینز، هاری للوید[2] (۱۹٤٦ ــ ۱۸۹۰)

مشاور رئیس جمهور ایالات متحده. در آیوا زاده شد. دوست نزدیک **فرانکلین روزولت** شد. امور امدادی دولت فدرال در ٤ ــ ۱۹۳۳ به وی سپرده شد. سال های ۳۸ــ ۱۹۳٥ مدیر امور اجرایی **سیاست نوین** بود. سپس وزیر بازرگانی شد. در خلال جنگ نمایندهٔ روزولت در مأموریت‌های لندن بود و

1- Habsburg Dynasty.

2- Hopkins, Harry Lloyd.

نیز در کنفرانس‌های کازابلانکا، قاهره، تهران و یالتا مشاور روزولت بود. دوستی و تفاهم او با چرچیل همکاری آمریکا ـ بریتانیا را در خلال جنگ آسان‌تر ساخت.

هاردینگ، وارِن گامالیل[1] (۱۹۲۳ ــ ۱۸۶۵)

بیست و نهمین رئیس جمهور آمریکا. در اُهایو متولد شد. حقوقدان و صاحب روزنامه بود. به حزب جمهوریخواه پیوست و سال‌های ٤ ــ ۱۹۰۰ و ۲۱ــ ۱۹۱۵ سناتور بود. با تلاش وودرو ویلسون در ایفای نقشی بین‌المللی از سوی آمریکا مخالفت می‌کرد. در انتخابات ۱۹۲۰ با شعار بازگرداندن آمریکا به انزوای قبلی، برنده شد. کنفرانس واشنگتن در دورهٔ ریاست جمهوری او دایر گردید. فساد گستردهٔ سیاسی در دستگاه دولتی و انزوای سیاسی آمریکا از دیگر رویدادهای زمان هاردینگ بود. در ۱۹۲۳ به طور ناگهانی در سانفرانسیسکو درگذشت و کالون کولیج، معاونش جای وی را گرفت.

هاردی، جیمز کِیِر[2] (۱۹۱۵ ــ ۱۸۵٦)

• چهرهٔ برجستهٔ جنبش کارگری بریتانیا. در لانارکشایر متولد شد. پدرش نجار کشتی بود. در گلاسگو در ۷ سالگی روزنامه‌فروشی می‌کرد. سپس کارگر معدن شد و در مدرسهٔ شبانه به تحصیل پرداخت. به اتحادیه‌های کارگری پیوست و اتحادیه‌های لانارکشایر و آیرشایر را سازمان داد. در ۱۸۸۸ «حزب کارگر پارلمانی اسکاتلند» را بنیان نهاد. و در ۱۸۹۲ نمایندهٔ منفرد

1- Harding, Warren Gamaliel 2- Hardie, James Keir

سوسیالیست مجلس عوام بود. در ۱۸۹۳ **حزب مستقل کارگر** را بنا کرد و در ۱۹۰۰ در ایجاد «کمیتهٔ نمایندگی حزب کارگر» نقش بسیار مهمی داشت. در ۱۹۰۶ رهبر «حزب کارگر پارلمانی» شد. او با شرکت انگلستان در جنگ جهانی اول مخالفت می‌کرد.

هاریسون، بنیامین[1] (۱۹۰۱ ـ ۱۸۳۳)

بیست و سومین رئیس جمهور آمریکا. در اُهایو چشم به جهان گشود. او نوهٔ **ویلیام هاریسون**، نهمین رئیس جمهور ایالات متحده بود. در ایندیانا پلیس به وکالت پرداخت. عضو حزب جمهوریخواه بود و در سال‌های ۸۷ـ ۱۸۸۱ سناتور ایالت اُهایو بود. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۸۸ نامزد حزب جمهوریخواه شد و او بر **گروور کلیولند** رئیس جمهور و نامزد حزب دموکرات پیروز شد. در بازرگانی بین‌المللی از سیاست حمایتی جانبداری می‌کرد. در انتخابات ۱۸۹۲ نیز کاندیدای جمهوریخواهان بود اما فعالیت حزب پوپولیست در مناطق جمهوریخواه ـ باختر میانه ـ بسیاری از آرای هاریسون را به حزب مذکور اختصاص داد و این بار **کلیولند** پیروز شد.

هاریسون، ویلیام هنری[2]

نهمین رئیس جمهور آمریکا و سومین پسر بنیامین هاریسون. او یکی از امضا کنندگان اعلامیهٔ استقلال آمریکا بود و در مقام نمایندگی کنگرهٔ ویرجینیا، رئیس کنگرهٔ ویرجینیا، فرمانداری ویرجینیا، انجام وظیفه کرد. در ۱۷۹۱ وارد ارتش شد. مدتی مسئول امور سرزمین‌های شمال غربی بود. **جان**

1- Harrison, Benjamin

2- Harrison, William Henry

آدامز ویرا به فرمانداری ایالت ایندیانا گماشت. در مقام فرمانداری لوییزیانا با سرخپوستان (به رهبری تکومسه) جنگید و در نبرد تیپه کانوپیروز شد. سال های ۱۴ــ ۱۸۱۲ در کانادا با انگلیسی ها جنگید و در سال های ۲۸ــ ۱۸۲۵ سناتور شد. در انتخابات سال ۱۸۴۰ با اکثریت چشمگیری **وان بورن** را شکست داد و به ریاست جمهوری رسید اما یک ماه پس از تصدی این مقام درگذشت (۱۸۴۱) و جان تیلور معاونش جای وی را گرفت.

هاریمن، (ویلیام) اورل[1]

دیپلمات آمریکایی. در ۱۸۹۱ در نیویورک به دنیا آمد، پدرش ادوارد هاریمن از صاحبان عمدهٔ راه‌آهن و کشتی بود. زمانی که اورل جوان بود شغل پدر را درپیش گرفت و چون دوست **فرانکلین روزولت** بود در «برنامهٔ ترمیم ملی» ۱۹۳۴، رئیس جمهور با او مشورت می‌کرد. در سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ از سوی روزولت روانهٔ لندن شد تا برقرارداد **وام و اجاره** نظارت کند. روزولت در ۱۹۴۳ وی را به سمت سفیر آمریکا در مسکو منصوب کرد و در تمام کنفرانس‌های بین‌المللی زمان جنگ جهانی دوم حضور داشت. در سال های ۸ــ ۱۹۴۶ در دولت **ترومن** وزیر بازرگانی بود و سال‌های ۸ــ ۱۹۵۴ فرماندار ایالت نیویورک شد. از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ در وزارت خارجه سمت‌های مهمی برعهده داشت و مسئول امور خاوردور بود. در ۱۹۶۸ پرزیدنت **جانسون** وی را به نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس (با ویتنام شمالی) مأمور کرد. درواقع هاریمن در دولت دموکرات‌ها همان نقشی را داشت که **هنری کیسینجر** در دولت جمهوریخواهان.

1- Harriman, (William) Averell

هاشم، ابراهیم (۱۹۵۸-۱۸۸۸)

نخست‌وزیر اردن. او از یاران مورد اعتماد خاندان هاشمی اردن بود و تمامی عمرش را در خدمت این خاندان سپری ساخت. در ۱۹۲۲ وزیر دادگستری، و در ۱۹۳۳ نخست‌وزیر اردن شد. درپست نخست‌وزیری تا ۱۹۳۸ باقی ماند. در سال ۱۹۵٤ رئیس مجلس سنا، و در سال‌های ۱۹۵٦ تا ۱۹۵۷ باز نخست‌وزیر اردن بود. هنگامی که **فدراسیون عربی** (عراق- اردن) در ۱۹۵۸ تشکیل شد هاشم به معاونت نخست‌وزیری فدراسیون منصوب گردید. او در کودتای ۱٤ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ در بغداد کشته شد.

هاشمی، طه

ژنرال و نخست‌وزیر عراق، از آنجا که کابینهٔ **رشید عالی گیلانی** حاضر نشد روابط خود را با ایتالیا (به نفع متفقین) قطع کند استعفا کرد و طه هاشمی در یکم فوریهٔ ۱۹٤۱ کابینه را تشکیل داد اما او نیز موفق به رفع بحران نشد و در یکم آوریل همان سال استعفا کرد.

هاشمی، یاسین

نخست‌وزیر عراق، وی در کابینهٔ **سعدون** نیز وزیر کار و ارتباطات بود. هاشمی دو نوبت نخست وزیر عراق شد: از ٤ اوت ۱۹۲٤ تا ۲۰ ژوئن ۱۹۲۵؛ و ۱۷ مارس ۱۹۳۵ تا کودتای ژنرال **بکر صدقی** در ۲۹ اکتبر ۱۹۳٦؛ و بعد از کودتا حکمت سلیمان نخست‌وزیر عراق شد. بکر صدقی از افسران عثمانی بود و در ارتش عراق درجهٔ سرلشکری داشت و در سرکوب ناآرامی‌های نظامی موفق

بود. اما در ۱۱ اوت ۱۹۳۷ به دست سربازی به نام عبدالله ابراهیم در موصل کشته شد.

هاگاناه[1]

سازمان نظامی مخفی یهودیان در فلسطین که وظیفه‌اش دفاع و حمایت از یهودیان در برابر اعراب بود و از ۱۹۳۶ شروع به کار کرد. بعدها هاگاناه بازوی نظامی آژانس یهود شد. این سازمان با دو سازمان سرّی تروریستی یهود — اِشتِرْن وزوای لومی — تفاوت داشت و رهبری هاگاناه فعالیت‌های تروریستی آن دو سازمان را رسماً محکوم می‌کرد. در آوریل و مه ۱۹٤۸ درست قبل از خروج قوای انگلیسی از فلسطین، هاگاناه با قوای عرب در اطراف لیدا و رام‌الله درگیر شد و تلاش کرد ارتباط بین تل‌آویو و اورشلیم را حفظ کند. هستهٔ ارتش کنونی اسرائیل همان هاگاناه بود.

هالِشْتاین، دکترین[2]

دولت آلمان‌غربی اعلام کرد که مناسبات خود را با هر کشوری که جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) را به رسمیت بشناسد قطع خواهد کرد و با تمامی کشورهای کمونیست بجز شوروی نیز مناسبات سیاسی برقرار نخواهد کرد. این خط مشی به دکترین هالشتاین موسوم شد. **کُنراد آدنائر** در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۵ و به دنبال برقراری مناسبات آلمان غربی با شوروی، این خط مشی را در پارلمان اعلام نمود. این دکترین از نام دکتر والتر هالشتاین

1- Haganah. 2- Hallstein Doctrine.

وزیر خارجهٔ آلمان فدرال (۵۸ــ ۱۹۵۱) گرفته شده است. قبل از آنکه این دکترین بی اعتبار شود در دو مورد به کار گرفته شد: در ۱۹۵۷ علیه یوگسلاوی، و در ۱۹۶۳ علیه کوبا. درژانویهٔ ۱۹۶۷ که دولت ائتلافی **کورت کیزینگر** بارومانی رابطهٔ سیاسی برقرار کرد دکترین هالشتاین نادیده گرفته شد و در ژانویهٔ ۱۹۶۸ درپی برقراری مناسبات با یوگسلاوی، رسماً کنار گذاشته شد.

هالیفاکس، لرد[1] (۱۹۵۹ ــ ۱۸۸۱)

نامش ادوارد وود. در ۱۹۱۰ از حزب محافظه‌کار به مجلس عوام راه یافت. سال های ۲۶ــ ۱۹۲۱ وزیر بود. در ۱۹۲۶ فرماندار کل هندوستان شد. پنج سال خدمتش در هند با ناآرامی ها در سرحدات شمال باختری و فرمان مقاومت منفی از سوی **گاندی** مواجه بود. در ۱۹۳۷ با **هیتلر** دیدار داشت و در فوریهٔ ۱۹۳۸ به جای **ایدن** در رأس وزارت خارجه قرار گرفت. او کوشید **چمبرلین** را به اتخاذ سیاستی قاطع‌تر در برابر هیتلر وادار سازد. در بحران سیاسی ماه مه ۱۹۴۰، جورج ششم و چمبرلین او را برای نخست‌وزیری نامزد کردند اما خود وی امتناع کرد. در کابینهٔ **چرچیل** نیز هفت ماه وزیر امور خارجه بود. در ژانویه ۱۹۴۱ سفیر انگلستان در واشنگتن شد و در طی ده سال خدمت در این پست به موفقیت های دیپلماتیک شایانی دست یافت.

هامرشولد، داگ[2] (۶۱ــ ۱۹۰۵)

دومین دبیرکل سازمان ملل متحد، (نخستین دبیرکل **تریگوه‌لی** بود). در

1- Halifax, Lord (Edward Wood)　　2- Hammerskjöld, Dag

هونکوپینگ سوئد به دنیا آمد. استاد اقتصاد دانشگاه استکهلم بود (۳۶— ۱۹۳۳)، سپس به خدمت دولت درآمد و در ۱۹۵۱ معاون وزارت خارجه شد. در آوریل ۱۹۵۳ به جای تریگوه‌لی به دبیرکلی سازمان ملل برگزیده شد و در ۱۹۵۷ مجدداً در این سمت ابقا گردید. در هنگامهٔ **بحران کانال سوئز** با حفظ بیطرفی سازمان، بر اعتبار آن افزود. در ۱۹۶۰ که درگیر **بحران کنگو** بود خصومت شوروی را برانگیخت و **خروشچف** که خواهان محدود کردن اختیارات دبیرکل سازمان ملل بود، هامر شولد را مورد حملهٔ لفظی قرار داد. هواپیمای هامر شولد در مأموریت صلح کنگو در ندولا نزدیک مرز زامبیا دچار سانحه شد و داگ هامر شولد کشته شد. جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۶۱ پس از درگذشت او به وی تعلق گرفت.

هامیلتون، الکساندر[1] (۱۸۰۴ — ۱۷۵۵)

نخستین وزیر خارجهٔ آمریکا. در آنتیل به دنیا آمد و در نیویورک به تحصیل حقوق پرداخت. سال‌های ۸۱— ۱۷۷۷ منشی و آجودان **جورج واشنگتن** بود و در نبرد یورک تاوْنْ شرکت داشت. پیش‌نویس گزارشی که او تهیه کرد منجر به فراخوانی کنوانسیون قانون‌اساسی در ۱۷۸۷ شد. او در این کنوانسیون خواهان ایجاد حکومت مرکزی قوی بود و نظرات خود را در روزنامهٔ فدرالیست منتشر می‌کرد. سال‌های ۹۶— ۱۷۸۹ وزیر خزانه‌داری بود. نظام مالی آمریکا را سامان داد و بانک فدرال را بنا کرد. **جفرسون** و هوادارانش با او مخالف بودند. در آخرین سال‌های زندگی با آرون بر معاون جفرسون رفتاری خصمانه داشت و در انتخابات ۱۸۰۰ ریاست جمهوری و انتخابات ۱۸۰۴ نیویورک در شکست «بر» نقش اساسی داشت. بِر هامیلتون را به دوئل دعوت کرد و در اثر زخمی که بر وی وارد آورد (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۴) درگذشت.

1- Hamilton, Alexander.

هاوانا، منشور[1]

سندی که در آن خلاصهٔ توافق های کنفرانس **سازمان تجارت بین المللی** ملل متحد از ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷ تا ۲۴ مارس ۱۹۴۸ در هاوانا پایتخت کوبا آمده بود. منشور مقرر می داشت که **سازمان تجارت بین المللی** ایجاد شود و در بسط داد و ستد جهانی و نیز حذف موانع در این راه بکوشد. این سازمان هرگز ایجاد نشد و کنگرهٔ ایالات متحده نیز از تصویب مواد منشور هاوانا سرباز زد. ۵۴ دولت منشور هاوانا را امضا کردند. پیش از برپایی کنفرانس در هاوانا، **موافقت نامهٔ عمومی تعرفه و تجارت** در ژنو در تاریخ آوریل تا اکتبر ۱۹۴۷ امضا شده بود. در منشور هاوانا تصریح شده بود که اگر مواد منشور حداکثر تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۹ به اجرا درنیاید، اعضای کنفرانس باید پیش از ۳۱ دسامبر ۱۹۴۹ گردهم آیند و چنانچه **گات** نیاز به اصلاح، وتکمیل دارد اقدام کنند، و با این حساب مفاد منشور جامع تر و بالا تر از مفاد **گات** بود.

هایلا سلاسی[2] (۱۹۷۵ ــ ۱۸۹۲)

امپراتور اتیوپی نامش تفری ماکونن بود. در هرار به دنیا آمد. او عموزادهٔ منلیک امپراتور مقتدر اتیوپی بود. میسیون های مذهبی فرانسویان آموزش او را برعهده گرفتند. در ۱۶ سالگی عملاً فرماندار یکی از ثروتمندترین ایالت های اتیوپی بود. رأس تفری در ۲۴ سالگی نایب السلطنه شد. در طول ۱۸ سال نایب السلطنگی تا حدی به آموزش و بهداشت کشور سروسامان داد. به اروپا سفر کرد و اتیوپی را عضو **جامعهٔ ملل** ساخت (۱۹۲۴). مدتی را صرف آرام ساختن کشور و دست وپنجه نرم کردن با مدعیان بی لیاقت تر امپراتوری کرد. در نوامبر ۱۹۳۰ با نام هایلا سلاسی تاجگذاری کرد و امپراتور اتیوپی شد.

1- Havana Charter.   2- Haile Selassie.

ابتدا در صدد نوسازی کشور بود اما در ۱۹۳۶ و به دنبال جنگ حبشه و تسخیر کشور توسط ایتالیا، هایلاسلاسی به خارج از کشور رفت. مدتی در انگلستان ماند سپس در ۱۹۴۰ به خارطوم رفت تا مقاومت را سازماندهی کند. پیروزی متفقین در ۱۹۴۱ در افریقا منجر به بازگشت هایلاسلاسی به کشور شد. و چون اتیوپی قدیمی‌ترین کشور مستقل افریقا بود او نیز به‌عنوان سیاستمدار کهن افریقا مشهور شد. به دستور او قوای اتیوپی در کره و کنگو جنگیدند. در سال‌های ٤ – ۱۹۷۳ قدرت امپراتور متزلزل گردید و در سپتامبر ۱۹۷٤ توسط شورای چپگرای نظامی از امپراتوری برکنار شد و از این زمان تا اوت ۱۹۷۵ — زمان مرگش— تحت مراقبت دولت انقلابی بود.

هراس بزرگ[1]

موجی از ترس و دهشت که در مرحله‌ای از انقلاب کبیر فرانسه تقریباً سراسر کشور را فراگرفت. این مرحله از نیمهٔ دوم ژوئیه تا اوایل اوت ۱۷۸۹ ادامه می‌یابد. همزمان در ٦ نقطهٔ کشور شایع شد که باندهای مزدور به فرمان اشرافیت برای «حفظ نظم» به روستاها برمی‌گردند. نبود روزنامه‌های محلی از یکسو، و زوال قدرت دولت در روستاها از سوی دیگر به گسترش شایعه قوت عجیبی بخشید. یکی از این شایعه‌ها از فرانش کنته سرچشمه گرفت و از این نقطه که در شمال خاوری فرانسه واقع است به جنوب به سراسر رود رن، پرووِنس رفت و به سوی باختر، به فلات مرکزی و به سوی خاور در مناطق آلپ پخش شد. تنها آلزاس ولورن بریتانی که استان‌های دوردست کشور بودند از این شایعه‌ها مصون ماندند. همراه با پیشروی موج شایعه، روستانشینان نیز دام‌های خود را پنهان می‌کردند و در شهرها و شهرک‌ها دروازه‌ها را می‌بستند و آمادهٔ دفاع می‌شدند. حمله‌ای صورت نگرفت اما نگرانی ایجاد شده بر خشم روستاییان نسبت به اشراف زمیندار افزود.

1- La Grande Peur.

هِرتزوگ، جیمز باری مونیک[1] (۱۹۴۲ – ۱۸۶۶)

نخست‌وزیر افریقای جنوبی. در ولینگتن، کیپ زاده شد. در کشور آزاد ارانژ مزرعه‌دار بود. در ۱۹۰۰ دو بار فرماندهی بوئرها را در نفوذ به مستعمرهٔ کیپ برعهده داشت. ولی بعد با **بوتا** و **اسموتْس** درافتاد چرا که این دو هوادار راه‌حلی سازش‌جویانه در جنگ بودند. در سال‌های ۱۲– ۱۹۱۰ وزیر دادگستری کابینهٔ بوتا بود. در ۱۹۱۳ «حزب ناسیونال» را تأسیس نمود و با ورود افریقای جنوبی به جنگ جهانی اول مخالفت ورزید. حزب ناسیونال که طرفدار **جدایی نژادی** بود در انتخابات ۱۹۲۴ برنده شده هرتزوگ به نخست‌وزیری رسید و به مدت ۵ سال کابینهٔ ائتلافی را (با حزب کار افریقای جنوبی) اداره کرد. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ با «حزب متحدهٔ» **اسموتس** دولت ائتلافی تشکیل داد. هرتزوگ با عقاید جمهوریخواهانهٔ هم‌حزبی اش **مالان** موافقت نداشت. با نظرات نرمش ناپذیر رهبران بعدی حزب ناسیونال در مورد **آپارتاید** هم موافق نبود. هرتزوگ قویاً خواهان کناره‌گیری افریقای جنوبی از سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای بود. به همین سبب در مخالفت با ورود افریقای جنوبی به جنگ جهانی دوم، دولت او سقوط کرد و او نیز برای همیشه از سیاست کناره گرفت.

هِرتسن ← گرتسن، الگساندر

هِس، رودولف[2]

معاون رهبری حزب نازی. در اسکندریهٔ مصر زاده شد (۱۸۹۴). در بادگودسبرگ تحصیل کرد. در کنار نیروهای باواریا در نبرد **ایپره** شرکت داشت

1- Hertzog, James Barry Munnik   2- Hess, Rudolf.

و سپس به خلبانی در نیروی هوایی آلمان پرداخت. در دانشگاه مونیخ ثبت نام کرد و در آنجا با **هیتلر** آشنا شد. در ۱۹۲۰ دبیر سیاسی هیتلر شد در کودتای نافرجام مونیخ شرکت داشت و در زندان لاندسبرگ نیز در کنار هیتلر بود. کتاب «نبرد من» تقریر هیتلر و نوشتهٔ اوست. در دههٔ ۱۹۳۰ از نزدیکان مورد اعتماد هیتلر بود و در ۱۹۳٤ معاون رهبری حزب نازی شد. هس از نظر سلسله مراتب قدرت دولتی پس از هیتلر و **گورینگ** بود. در ۱۰ مه ۱۹٤۱ ظاهراً به ابتکار خودش با هواپیمای شخصی از اوگسبورگ به اسکاتلند پرواز کرد به امید اینکه راهی برای مذاکرهٔ صلح با بریتانیا پیدا کند. اما در بدو ورودش به اسکاتلند اعلام کرد که **چرچیل** نباید در مذاکرات شرکت جوید. پس از ورود به بریتانیا بازداشت شد. تا ۱۹٤۵ در بازداشت انگلیسی ها بود. هس به دادگاه نورنبرگ برده شد و به اتهام جنایتکار عمدهٔ جنگی محاکمه گردید و به زندان ابد محکوم شد. او از ۱۹٦٦ به بعد تنها فردی بود که زندانی زندان اسپانداتو (برلین) بود که تحت مراقبت چهار قدرت بزرگ قرار دارد. شوروی مصراً با پیشنهاد سه دولت غربی در مورد آزاد کردن هس مخالفت می ورزید.

هسته‌ای، آزمایش‌های ← پیمان منع آزمایش‌های هسته‌ای

هفتاد و هفت، گروه[1]

در نخستین کنفرانس تجارت و توسعهٔ ملل متحد (اونکتاد)، ۷۷ کشور جهان سوم به هدف هماهنگ کردن منافع اقتصادی خود — که طبعاً مغایر منافع اقتصادی کشورهای صنعتی بود— گروه ۷۷ را تشکیل دادند. این گروه ترکیبی گسترده داشت: از کشورهای نیمه صنعتی آمریکای لاتین تا فقیرترین کشورهای آسیایی ـ افریقایی را دربرمی‌گرفت. این در آغاز جبهه‌ای نیرومند،

1- Group 77.

در برابر کشورهای ثروتمند «شمال» بود. در ۱۹۷۹ گروه ۷۷ در آروشا برنامهٔ عمل کوتاه مدتی را برای همکاری اقتصادی کشورهای رو به رشد تدوین نمود. اکنون (۱۳۶٦) ۱۱۷ کشور عضو این گروه‌اند.

هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش[1] (۱۸۳۱ — ۱۷۷۰)

فیلسوف بزرگ آلمانی. در اشتوتگارت چشم به جهان گشود. درتوبینگن تحصیل کرد و در دانشگاه‌های ینا، نورنبرگ، هایدلبرگ و برلین استاد کرسی فلسفه بود. در جوانی اندیشه‌های انقلابی داشت. انقلاب کبیر فرانسه را خوشامد گفت و با ارتجاع حاکم زمیندار پروس مخالف بود. در ینا «قانون اساسی ژرمنی» (۱۸۰۲) را نوشت و ضعف دولت‌های آلمانی را مورد انتقاد شدید قرارداد. امپراتوری ناپلئون را نمونهٔ عالی‌ترین نوع حکومت می‌دانست. «فنومنولوژی روح» (۱۸۵۷) منشأ و رمز فلسفهٔ هگل است. از خودِ بیگانگی، دیالکتیک و دیگر مقوله‌های مهم فلسفی هگل در این کتاب مطرح می‌شوند و تحول آگاهی انسان از آغاز تا انجام و رسیدن به علم و متدولوژی علمی به بحث گذاشته می‌شود و انسان و تاریخ بشری محصول و نتیجهٔ کار انسانی قلمداد می‌گردد. در «دانشنامهٔ فلسفی» ۱۸۱۷ بحث بر سر «مطلقی» است که تمامی پدیده‌های اجتماعی و طبیعی بر آن بنا شده‌اند. فعالیت این مطلق همان خودآگاهی است. «ایدهٔ مطلق» در سیر تحول خود از سه مرحله می‌گذرد: تحول ایده در خودش؛ تحول ایده در هستی دیگر؛ تحول ایده در اندیشه و تاریخ یا روح. در «علم منطق» (۱۶— ۱۸۱۲) قانونِ گذار از دگرگونی‌های کمی به کیفی مورد بحث قرار می‌گیرد. «فلسفهٔ حق» (۱۸۲۱)، «تاریخ فلسفهٔ» (٦ — ۱۸۳۳)؛ «سخنرانی‌هایی دربارهٔ زیبایی‌شناسی» (۸— ۱۸۳۵)،

1- Hegel, Georg Wilhelm Freidrich

«فلسفهٔ تاریخ» (۱۸۳۸) از دیگر آثار مهم هگل اند. مخالفت او با آگنوستی سیسم، ایمان او به انسان و قدرت تعقل او، تاریخگرایی، علم منطق، شناخت رابطهٔ جهان واقعی با مهم‌ترین قوانین عینی حاکم بر شناخت، دیالکتیک و بحث دربارهٔ از خود بیگانگی از دستاوردهای مهم هگل در تاریخ فلسفه اند.

هلال خصیب [1]

به سرزمین‌های حاصلخیزی گفته می‌شود که به شکل نیمدایره‌ای (هلال) در خاور صحرای بزرگ سوریه قرار گرفته است. هلال خصیب در جنوب باختری به کرانهٔ دریای مدیترانه در فلسطین، و در جنوب خاوری به خلیج فارس، در شمال به کوه‌های توروس و در جنوب به صحرای عربستان محدود می‌شود. در ٤۰ سال گذشته بعضی از ملیّون عرب، ایجاد کشوری در این محدوده را به منزلهٔ وحدت عربی قلمداد کرده‌اند. اما در پی جنگ جهانی اول بریتانیا و فرانسه، این منطقه را به کشورهای منطقهٔ نفوذی خود تجزیه کردند. **نوری سعید** در ۱۹٤۳ در طرح هلال خصیب پیشنهاد وحدت عراق ـ سوریه را مطرح کرد که با مخالفت شدید عربستان و مصر رو به رو گردید.

هلسینکی، کنفرانس [2] (۱۹۷۵)

از ۳۰ ژوئیه تا یکم اوت ۱۹۷۵ کنفرانس امنیت اروپا در هلسینکی، پایتخت فنلاند برگزار شد. رهبران ۳۵ کشور در کنفرانس شرکت داشتند. کنفرانس، مرحلهٔ نهایی مذاکرات به منظور کاهش تشنج های بین المللی بود.

1- Fertile Crescent. 2- Helsinki Conference.

این مذاکرات درژوئیهٔ ۱۹۷۳ در هلسینکی آغاز و به‌طور ادواری در ژنو (در فاصلهٔ سپتامبر ۱۹۷۳ تا ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۷۵) ادامه یافت. «قانون پایانی» کنفرانس شامل سه توافق عمده بود: روش‌های جلوگیری از برخورد تصادفی بلوک‌های متخاصم؛ پیشنهاد همکاری‌های فنی و اقتصادی؛ تفاهم در مورد تماس‌های نزدیک‌تر میان مردم کشورهای عضو و تأکید مجدد بر احترام به حقوق بشر. در مورد مسائل حوزهٔ مدیترانه هم توافق ویژه‌ای امضا شد. توافق شد که کنفرانس‌هایی در آینده برپا شوند و مسائل جدید امنیتی را مورد بررسی قرار دهند و نکات مبهم توافق‌های پیشین را روشن سازند. کنفرانس بلگراد از اکتبر ۱۹۷۷ تا مارس ۱۹۷۸ نخستین کنفرانس از این نوع بود که در آن دو برداشت متفاوت شرق و غرب از حقوق بشر به خوبی نمایان بود.

هلسینکی، گروه حقوق بشر[1]

در ماه مه ۱۹۷۶ شماری از ناراضیان شوروی، که اکثر آنها یهودی بودند، ایجاد «گروه عمومی» را به منظور دنبال کردن اجرای حقوق بشر به نحوی که در «قانون پایانی» **کنفرانس هلسینکی** آمده بود اعلام کردند. نویسندگان، مهندسان، هنرمندان و در رأس آنان، آندری ساخاروف دانشمند برجستهٔ فیزیک در این گروه عضویت داشتند. گروه‌مأمورتحقیق در موارد نقض حقوق بشر در شوروی شد و شرایط زندان و نیز محدودیت در رفت و آمد مردم را بررسی کرد. دکتر یوری اورلُف بنیانگذار گروه به اتهام تبلیغات ضد شوروی به ۷ سال زندان محکوم گردید (۱۹۷۸). الکساندر گینسبورگ و آناتولی چارانسکی دو ماه بعد محاکمه شدند. گینسبورگ به ۸ ماه اقامت و کار در اردوگاه کار، وچارانسکی به اتهام خیانت به ۱۳ سال زندان و کار در

1- Helsinki Human Rights Group.

اردوگاه‌ها محکوم شدند. به اعضای فعال کلیسای کاتولیک در لیتوانی و اوکراین نیز مجازات‌های سنگین تعلق گرفت.

هلند [1]

کشور پادشاهی هلند در اروپای شمالی در ساحل دریای شمال واقع شده و با بلژیک و آلمان‌غربی مرز خشکی دارد. مساحت ٤٠٨٤٤ کیلومتر مربع جمعیت ۱۵ میلیون، پایتخت:لاهه- آمستردام. هلند از ۱۸۳۹ در چارچوب مرزهای کنونی بوده و خاندان سلطنتی اُرانژ- ناسائو از ۱۸۱۵ پادشاهان این کشور بوده‌اند. در جنگ جهانی اول بیطرف بود. در ۱۰ مه ۱۹٤۰ نازی‌ها آنجا را اشغال کردند. در سپتامبر ۱۹٤٤ آزادسازی هلند آغاز و در مارس ۱۹٤۵ پایان یافت. در ۱۹٤۷ عضو **بِنلوکْس** شد و درژانویهٔ ۱۹۵۸ به عضویت **جامعهٔ اقتصادی اروپا** درآمد. هلند از اعضای بنیانگذار **ناتو** به شمار می رود. تا جنگ جهانی دوم هلند سومین قدرت بزرگ مستعمراتی جهان بود. با استقلال هند شرقی هلند (اندونزی) هلند دچار مشکلات اقتصادی شد. مهاجرانی که از ملوک جنوبی (اندونزی) به هلند بازگشتند در دسامبر ۱۹۷۵ و سپتامبر ۱۹۷۷ دست به یک رشته عملیات تروریستی زدند. **ایریان باختری** در **گینهٔ نو** آخرین مستعمرهٔ هلند در اقیانوس هند در مه ۱۹٦۳ به اندونزی پیوست. «قانون قلمرو» که از ۲۹ دسامبر ۱۹٥٤ به اجرا در آمد به مستعمره‌های هلند در آمریکای جنوبی و آنتیل استقلال داخلی داد. **سورینام** یا گویان هلند، در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ به استقلال کامل دست یافت. حزب‌های سیاسی عمدهٔ هلند عبارتند از: حزب خلق کاتولیک، حزب کارگر، حزب لیبرال، حزب ضدانقلابیون، حزب کالوینسیت‌ها، پرتستان‌ها، حزب کمونیست، حزب کشاورزان، و حزب سوسیال دموکرات. حکومت این کشور عمدتاً در کنترل

1- Netherlands.

کابینه های ائتلافی به رهبری حزب کارگر یا حزب خلق کاتولیک بوده است.

هلیگولَند[1]

جزیرهٔ کوچک دور افتاده ای در دریای شمال. از ۱۸۱۰ تا ۱۸۹۰ جزیره در تصرف بریتانیا بود. در آن سال در قبال زنگبار و پمبا (مستعمره های افریقای آلمان) به آلمان واگذار گردید. آلمان ها استحکاماتی در هلیگولند بنا کردند و در اوایل قرن، به احداث پایگاه دریایی در جزیره پرداختند. در جنگ جهانی اول هلیگولند دارای اهمیت استراتژیک بود. **پیمان ورسای** جزیره را غیرنظامی اعلام کرد. اما در ۱۹۳۹ پایگاه دریایی آلمان به سرعت در آنجا بازسازی گردید و در جنگ جهانی دوم نیروی هوایی انگلستان گاه و بیگاه به بمباران آن می پرداخت. از ۱۹٤٦ درپی تخلیهٔ جزیره، آزمایش بمب ها در آنجا انجام می‌گرفت. از مارس ۱۹۵۲ مقام های دولت آلمان‌غربی به بازسازی آن پرداختند.

همایون، دستخط[2]

در فوریهٔ ۱۸۵٦ به دنبال **جنگ کریمه** سفیران بریتانیا، فرانسه و اتریش در قسطنطنیه سلطان عثمانی را وادار به صدور دستخطی کردند که به موجب آن حقوق اتباع مسیحی سلطان مورد تضمین قرار می‌گرفت و در مورد لغو شکنجه و بهبود وضع زندان ها نیز وعده هایی داده شده بود. سلطان عبدالعزیز (مدت سلطنت ٧٦— ۱۸٦۱) در آغاز بر اجرای مفاد دستخط نظارت می‌کرد اما

1- Heligoland. 2- Hatt-i Humayun.

ناآرامی ها در بالکان و سپس در ارمنستان سبب شد که وعده‌های سلطان به فراموشی سپرده شوند.

همبستگی[1] (لهستان)

نام جنبش مستقل (از حزب کمونیست) اتحادیه های کارگری لهستان. این جنبش در اوت ۱۹۸۰ توسط لخ والسا و همفکرانش در گدانسک ایجاد گردید. به موجب قراردادهایی که بین نمایندگان دولت لهستان در شهرهای چشین، گدانسک و کاتوویچ و جنبش همبستگی منعقد گردید مقرر شد سانسور کاهش یابد، ساعات کار کارگران کم شود، عرضهٔ مواد غذایی افزایش یابد و آزادی بیان و دسترسی به رسانه های گروهی تضمین گردد. هر یکشنبه مراسم نیایش کلیسای کاتولیک از رادیو تلویزیون پخش شود. در مه ۱۹۸۱ همبستگی در مورد دسترسی به رسانه های گروهی امتیازهای بیشتری کسب کرد. کمبود مواد غذایی در ۱۹۸۱ منجر به تشعجی در روابط همبستگی با دولت لهستان شد. ژنرال یاروزلسکی که با توافق همبستگی به نخست وزیری رسید در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ اعلام حکومت نظامی کرد و جنبش منحل اعلام شد. این اقدام او مورد حمایت شوروی قرار گرفت. همبستگی اغلب امتیازهایی را که در ۱۵ ماه قبل از حکومت نظامی کسب کرده بود از دست داد و جمعی از رهبران آن از جمله لخ والسا برای مدتی زندانی شدند.

همزیستی[2]

تمایل دو بلوک شرق و غرب به همزیستی در کنار یکدیگر و دست

1- Solidarity. 2- Coexistence.

برداشتن از مخاصماتی که به جنگ منتهی می‌شود. نیکیتا خروشچف رهبر شوروی در ژوئن ۱۹۶۳ اعلام کرد مخالفان اصل همزیستی مسالمت‌آمیز «نشان داده‌اند که به قدرت انقلابی طبقهٔ کارگر ایمان ندارند». پراودا در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۳ از قول خروشچف نوشت «همزیستی مسالمت‌آمیز در حوزهٔ ایدئولوژی ناممکن است» و معتقدان به همزیستی مسالمت‌آمیزِ ایدئولوژی‌ها را خائن به کمونیسم خواند.

همفری، هیوبرت هوراشیو[1]

معاون رئیس جمهور ایالات متحده. در ۲۷ مه ۱۹۱۱ در والاس، داکوتای جنوبی، زاده شد. پدرش داروخانه داشت. به سبب فقر مالی نتوانست به تحصیل دانشگاهی ادامه دهد و ناگزیر در داروخانهٔ پدر به کار پرداخت. در ۱۹۳۷ به دانشگاه مینه‌سوتا رفت. از دانشگاه لوییزیانا فوق‌لیسانس گرفت. در دانشگاه مینه‌سوتا به تدریس علوم سیاسی پرداخت. در ۱۹۴۵ شهردار میناپولیس شد و از کار دانشگاهی کناره‌گیری نمود. در دوران چهار سالهٔ شهرداری، اقداماتی در زمینهٔ ریشه‌کن کردن تبعیض نژادی، ودینی در حوزهٔ استخدام و اشتغال انجام داد که موفقیت‌آمیز بود. در ۱۹۴۹ سناتور ایالت مینه‌سوتا شد. او از رهبران جناح لیبرال **حزب دموکرات** بود و از **حقوق مدنی** شدیداً پشتیبانی می‌نمود. از حامیان منع آزمایش‌های هسته‌ای بود و دو بار در این خصوص طرح‌هایی را به سنا داد. در ۱۹۶۱ رهبر اکثریت دموکرات در سنا شد و در ۱۹۶۴ **لیندن جانسون** وی را به معاونت ریاست جمهوری برگزید. در انتخابات ۱۹۶۸ نامزد ریاست جمهوری کاندیدای حزب دموکرات بود و به سبب مخالفت عامهٔ آمریکاییان با **جنگ ویتنام** — که حزب دموکرات به رهبری **لیندن جانسون** آنرا شدت بخشیده بود— همفری از رقیب جمهوریخواه خود، ریچارد نیکسون شکست خورد. در انتخابات ۱۹۶۸ از رقیب دموکرات خود جورج مک‌گاورن شکست خورد و نتوانست کاندیدای ریاست جمهوری شود.

1- Humphrey, Hubert Horatio.

هند، شورش[1] (۸ ــ ۱۸۵۷)

نافرمانی در صفوف ارتش بنگال به سبب ناآرامی در بعضی ایالت‌ها نظیر «اود»، هندوستان را درگیر یک جنگ داخلی کرد. خشم مردم نسبت به تغییر نهادهای حکومتی هند توسط **دالهوزی** فرماندار کل هند (در ۵٦ ــ ۱۸٤۷)؛ ترس از گسترش مسیحیت در هند؛ و استفاده از چربی گاو در روغن‌کاری اسلحه (که مورد اعتراض هندوها بود) و چربی خوک (که مورد اعتراض مسلمانان بود) از جمله عوامل مهمی بودند که شورش را دامن زدند. البته در رأس همهٔ عوامل نفرت هندیان از سلطهٔ بریتانیا بر کشورشان بود. در ۱۰ مه ۱۸۵۷ شورش از میروت آغاز شد و سه گردان نافرمان دهلی را تسخیر کردند و امپراتور سالخوردهٔ مغولی، بهادرشاه دوم را به رهبری برگزیدند. شورش طی تابستان به اود، درهٔ گنگ، راهیلخند و هند مرکزی گسترش یافت. سربازان انگلیسی در لکنهو و کوانپور در محاصره افتادند، نیروهای انگلیس در اواخر ژوئن تپه‌های مقابل دهلی را گرفتند و ماه سپتامبر دهلی به تصرف‌شان درآمد. در کوانپور نیروهای انگلیسی تسلیم نانا صاحب شدند (۱٦ ژوئن) و او با زیر پا گذاشتن قول خود همه را از دم تیغ گذراند. ژنرال هاولوک در پاییز راهش را به سوی کوانپور و لکنهو گشود و سر کولین کمپبل در زمستان موفق شد شورشیان را به عقب براند. سر هیورُز در بهار ۱۸۵۸ هند مرکزی را تسخیر کرد.

صلح در ژوئیهٔ ۱۸۵۸ اعلام گردید و **قانون ۱۸۵۸ هند** مقرر داشت دولت بریتانیا از کمپانی هند شرقی خلع‌ید کند و رأساً زمام امور را به دست بگیرد. زیاده‌روی‌های انگلستان، خشمی را در مردم برانگیخت که تا یک قرن بعد نیز ادامه داشت.

1- Indian Mutiny.

هند، قانون ۱۸۵۸[۱]

در پی شورش مردم هند علیه کمپانی هند شرقی، مقام‌های انگلیسی به موجب قانون سال ۱۸۵۸ در حکومت و ادارهٔ هندوستان تغییراتی ایجاد کردند. قدرت کمپانی به دولت منتقل گردید و نیروهای تحت فرمان کمپانی تابع ارتش امپراتوری شدند. فرماندار کل هندوستان عنوان نایب‌السلطنه یافت و در کابینهٔ انگلستان وزیری مسئول امور هند شد.

هند، قانون ۱۹۱۹[۲]

در پی **گزارش مونتاگو- چلمسفورد** این قانون تهیه و به مورد اجرا گذاشته شد. یک پارلمان مرکب از دو مجلس مسئول قانونگذاری شد. البته پارلمان حق برکناری قوهٔ مجریه را نداشت. و نایب‌السلطنه حق داشت بدون رجوع به پارلمان اعلام وضع فوق‌العاده کند. در ایالت‌ها قدرت دولتی میان مقام‌های دولتی بریتانیا، و شوراهای قانونگذاری تقسیم شد. اموری در صلاحیت انحصاری مقامات استعماری بود و اموری به شوراها واگذار شد. این قانون آزمایشی بود و مقرر شد هر ده سال یکبار مورد بررسی دوباره قرار گیرد. **گزارش سیمون** در ۱۹۳۰ این قانون و عملکرد آنرا مورد انتقاد قرار داد و در ۱۹۳۵ عملاً معوق ماند.

هند، قانون ۱۹۳۵[۳]

این قانون بر پایهٔ کنفرانس میزگرد لندن در ۲ــ ۱۹۳۱ و «کتاب سفید»

1- India Act of 1858 2- India Act of 1919 3- India Act of 1935

۱۹۳۳ تدوین گردید. به موجب این قانون امپراتوری هند به ایالت‌های بومی و ایالت‌های هند بریتانیا تقسیم می‌شد و از مجموع اینها فدراسیونی ایجاد می‌گردید. قدرت دولتی در فدراسیون میان نایب‌السلطنه و دولت مسئول در برابر قوهٔ مقننه تقسیم می‌شد. یکرشته امور در صلاحیت نایب‌السلطنه و بقیه در اختیار دولت محلی بود. قدرت سیاسی ایالت‌ها افزایش یافت و در ۱۱ ایالت اختیارات گسترده‌ای به مقام‌های محلی داده شد. قانون مربوط به ایالت‌ها از یکم آوریل ۱۹۳۷ اجرا گردید اما پیش از آغاز جنگ جهانی دوم اختلاف میان مجامع گوناگون شبه قاره مانع از اجرای قوانین فدراسیون شد و با در آمدن هند به صورت دومینیون، آن بخش از قانون که مربوط به فدراسیون بود در بوتهٔ تعویق ماند.

هند، قانون شوراهای[1] (۱۸۹۲)

برای نخستین بار به هندی‌ها اجازه داده شد به عضویت شورای نایب‌السلطنه و عضویت مجالس قانونگذاری ایالت‌ها درآیند و بدانان حق استیضاح و انتقاد نیز داده شد. گرچه هندی‌ها درپی احراز نامزدی، در انتخابات شکست می‌خوردند اما تجربهٔ سیاسی گسترده‌ای اندوختند که در زمان استقلال هند به کار آمد.

هند، قانون شوراهای[2] (۱۹۰۹)

یا اصلاحات مورلی-مینتو. با این قانون، هند گام دیگری به سوی دولت خودمختار برداشت. در شوراهای قانونگذاری که اکثر اعضای آن انتخابی بودند

1- Indian Councils Act of 1892.

2- Indian Councils Act of 1909.

سهم هندیان بالا رفت و حق انتصاب به عضویت «شورای اجرایی نایب‌السلطنه» و شورای دولتی در لندن را پیدا کردند. هنوز با این قانون هم دولت هند یک دولت کاملاً مستقل نبود چون حق عزل قوهٔ مجریه را نداشت.

هندوستان[1]

جمهوری هند در شبه‌قارهٔ هند با کشورهای پاکستان، چین، نپال، سیکیم، بوتان، برمه، بنگلادش مرز خشکی دارد. مساحت ۳،۲۸۷،۵۹۰ کیلومتر مربع، جمعیت ۷۰۰ میلیون نفر مرکز: دهلی نو. هند به مدت ۲ قرن و نیم مستعمرهٔ زرخیز انگلستان بود و امپراتور انگلستان پادشاه هند نیز محسوب می‌شد و جورج ششم پادشاه کشور بود. هند در ۱۹۴۷ با کسب استقلال، جزو **دومینیون** های انگلستان شد. به موجب قانون استقلال بنا شد مناطقی که اکثریت با هندوهاست جزو هند، و مناطق مسلمان‌نشین، جزو پاکستان به حساب بیایند. به موجب قانون اساسی ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ هندوستان یک کشور فدرال است که دارای یک فرماندار کل و یک مجمع قانونگذاری است. «قانون بازسازی کشور» (۱۹۵۶) و قوانین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۶ مقرر می‌دارند که هند از ۱۷ ایالت (از جمله **جامووکشمیر**، و **ناگالند**) و ۶ منطقه (تحت حکومت مرکزی) تشکیل شود. در ۱۹۶۷ ایالت آسام دارای حکومت فدرال شد. در ۱۹۷۲ پنجاب، هاریانا، هیماچال- پرادش، مانیپور و تریپورا ایالت‌های فدرال شدند و میزورام و منطقهٔ شمال باختری تابع حکومت مرکزی شدند. رئیس جمهوری فدرال هند توسط کالج انتخابی (متشکل از نمایندگان پارلمان و نمایندگان مجامع قانونگذاری ایالتی) برگزیده می‌شود. او فرماندار ایالت‌ها را منصوب می‌کند. پارلمان متشکل است از رئیس جمهور فدرال (به مدت ۵ سال که می‌تواند برای دورهٔ بعدی هم انتخاب شود)، شورای ایالت‌ها

1- India.

(راجیاسبها) و مجلس مردم (لاک سبها).

حزب کنگره که اعتبارش در میان مردم هند به سال‌های پیش از استقلال (۱۹۴۷) برمی‌گردد بزرگترین سازمان سیاسی ملی گرا و ضدانگلیسی بود که **مهاتما گاندی** به یاری آن توانست سیاست هندوستان را در کنترل خود بگیرد. **جواهر لعل نهرو** اولین نخست‌وزیر هند در بدو استقلال با سه مشکل عمده روبه‌رو بود: تأمین مواد غذایی، وحدت کشوری که آنهمه راجه و نواب و فرمانروای محلی داشت؛ و درگیری با پاکستان بر سر کشمیر، مسألهٔ نواب و راجه‌ها به رغم مخالفت‌های حیدرآباد و جوناگاد، حل شد. «قانون هند» ۱۹۳۵ میراث بدی برای هند در این مورد باقی گذاشت و قانون اساسی ۱۹۵۰ ناچار بود موقعیت شبه فدرال هند را بپذیرد. نهرو با توجه به اکثریت عظیمی که در پارلمان داشت توانست قانون **برنامه‌ریزی‌های پنج‌ساله** را با موفقیت اجرا کند و صنعت کشور را با توجه به این برنامه‌ریزی به جلو راند همین برنامه سبب شد تا هند در زمینهٔ مواد غذایی به خودکفایی دست یابد. هر چند افزایش سرسام‌آور نرخ موالید در کشور، این خودکفایی را در مقطع هایی به خطر انداخته است. اعتبار سیاسی هند در میان ملل جهان با توجه به سیاست مستقل نهرو بالا رفت. نهرو با آنکه هند را در **جامعهٔ مشترک المنافع** نگاه داشت اما از رهبران برجستهٔ جنبش عدم‌تعهد و بیطرفی بود و سیاست ضداستعماری و کوشش در راه کاهش **جنگ سرد** را در رأس برنامه‌های سیاست خارجی هند قرارداد. رابطهٔ چین- هند در آغاز حسنه بود اما با **تسخیر تبت** توسط چین در ۱۹۵۹ و بعد رخنه به آسام در اکتبر ۱۹۶۲ به سردی گرایید و تنش‌آلود شد. درگیری بر سر **کشمیر** با پاکستان سبب جنگ مرزی در **منطقهٔ کوچ** در ۱۹۶۵ شد. **شستری**، جانشین نهرو، در کنفرانس تاشکند، با پایمردی شوروی و ضمن ملاقات با **ایوب‌خان** کوشید مسألهٔ کشمیر را فیصله دهد. اما حمایت هندوستان از مردم بنگال (پاکستان شرقی) به جنگ دیگری میان هند و پاکستان در دسامبر ۱۹۷۱ منجر گردید. پاکستان شکست خورد و ازپاکستان شرقی، کشور **بنگلادش** پدید آمد. در دورهٔ نخست‌وزیری **ایندیرا گاندی**، دختر نهرو، نیز حزب کنگره بر سر قدرت بود اما تشنج های داخلی و ایجاد ائتلاف جاناتا به رهبری

موراجی دِسائی سبب نخستین شکست کنگره در ۱۹۷۷ در انتخابات پارلمان شد. موراجی دِسای نخست‌وزیر شد اما بی کفایتی او و جاناتا سبب شد تا در انتخابات ژانویهٔ ۱۹۸۰ حزب کنگرهٔ ایندیرا گاندی به قدرت بازگردد و گاندی نخست‌وزیر شود. در پی شروع ناآرامی در ایالت پنجاب و جنبش استقلال طلبانهٔ سیک‌ها، گاندی به دست یک سیک متعصب ترور شد و تنها پسرش، **راجیو گاندی** طی انتخاباتی نخست‌وزیر هندوستان شد.

هندوچین[1]

منطقه‌ای در جنوب خاوری آسیا. در فاصلهٔ دههٔ ۱۸۶۰ و ۱۸۹۳ فرانسه این منطقه را مستعمرهٔ خویش ساخت. فرانسوی‌ها از واژهٔ ترکیبی «هندوچین» برای بیان مستعمره‌های خود درآنام، تونکن، کامبوج و کوشین‌شینا استفاده می‌کردند. این مستعمره‌ها از ۱۸۹۳ به بعد به سوی باختر گسترش یافتند و منطقهٔ **لائوس** را نیز دربر گرفتند، فرانسویان به رواج شاخه‌هایی از صنعت پرداختند و با احیاء و خشکاندن زمین‌های دلتای مکونگ بر وسعت زمین‌های حاصلخیز افزودند. بازرگانان فرانسوی بر صنعت و حکومت منطقه دست انداخته بودند و کشاورزی نیز در دست خرده‌مالکان بومی بود. از ۱۹۳۰ به بعد جنبش استقلال‌طلبانه آغاز شد. «حزب ملی ویتنام» خواهان وحدت آنام، تونکن، کوشین‌شینا و نیز استقلال این مناطق بود. این حزب توسط کمونیست‌های هندوچین مقیم کانتون پایه‌ریزی گردید (۱۹۲۵) و توانست **هوشی‌مین و جیاپ** را نیز به خود جذب نماید. درژوئیهٔ ۱۹۴۱ ژاپنی‌ها هندوچین را با رضایت **دولت ویشی** تسخیر کردند. در ۲ــ ۱۹۴۱ جنبش مقاومت ویت‌مین فعالیت خود را درآنام و تونکن آغاز نمود. درپی تسلیم ژاپن جمهوری ویتنام اعلام شد (سپتامبر ۱۹۴۵) و هوشی‌مین به ریاست جمهوری

1- Indo - China.

برگزیده شد. فرانسَوی ها به سایگون بازگشتند و کوشیدند در مذاکره با هوشی مین، طرح فدراسیون هندوچین (شامل ویتنام، کامبوج و لائوس) منهای سایگون و اطراف آن — که مستقیماً از پاریس اداره می شد— را مطرح کنند. مذاکره بی نتیجه بود و در دسامبر ۱۹٤٦ جنگ فرانسه و ویتنامی ها از سر گرفته شد. اوج درگیری، ماجرای دین بین فو در ۱۹٥٤ بود که به شکست فاجعه بار فرانسه منجر گردید. از آن پس به موجب **قراردادهای ژنو** (۲۰ ژوئیهٔ ۱۹٥٤) حاکمیت فرانسه به دولت های کامبوج، لائوس، و ویتنام منتقل گردید.

هندوراس انگلیس ← بلیز

هنگ کنگ[1]

جزیره و بندری در ۸۰ مایلی جنوب خاوری شهر کانتون و در دهانهٔ رود مروارید (پرل). این بندر از ۱۸٤۱ مستعمرهٔ انگلستان بود. ژاپنی ها در ۸ دسامبر ۱۹٤۱ با حمله به بندر «سرزمین های جدید» و در ۱۵ دسامبر به کولون، مناطق مذکور را تسخیر کردند و در ۱۸ دسامبر به جزیرهٔ هنگ کنگ وارد شدند و پس از مقاومت سرسختانهٔ اهالی، سرانجام موفق به تصرف آن شدند. در ۳۰ اوت ۱۹٤٥ نیروی دریایی انگلستان هنگ کنگ را بار دیگر تسخیر کرد، و حکومت مستعمراتی انگلستان ضمن دو هفتهٔ بعد در آنجا اعاده شد. هجوم فراریان چینی از چین به هنگ کنگ این جزیره را با افزایش بیش از حد جمعیت رو به رو ساخته است. هم اکنون بیش از ٦ میلیون نفر در هنگ کنگ زندگی می‌کنند. در ۱۸۹۸ انگلستان توانست قرارداد اجارهٔ ۹۹ سالهٔ هنگ کنگ را با دولت چین منعقد کند. این قرارداد در ۱۹۹۷ پایان می یابد.

1- Hong kong.

هواپیما ربایی[1]

عمل فرد، افراد یا سازمان‌ها در مورد ربودن هواپیمای مسافربری و وادار کردن خلبان به اینکه در برنامهٔ سفر تغییری بدهد و هواپیما را به مقصدی که ربایندگان می‌خواهند هدایت کند. ربایندگان که عمدتاً مقاصد سیاسی دارند در صورتی که در عملیات خود توفیق یابند خواهان مثلاً آزادی همقطاران خود از زندان دولت‌ها یا امتیازاتی از این گونه می‌شوند. از ۱۹۶۸ که فلسطینی‌ها هواپیمای اسرائیلی را به الجزیره بردند هواپیما ربایی به صورت یک حرکت سیاسی رواج یافته است. فلسطینی‌ها در یکروز (۶ سپتامبر ۱۹۷۰) چهار هواپیمای غربی را ربودند و به اردن بردند. هواپیماربایان در **اِتْنبِه** و **مُگادیشیو** با شکست روبه‌رو شدند و اسرائیل درانتبه و آلمان‌غربی در**مگادیشیو** با حمله به هواپیما همهٔ ربایندگان را کشتند. دولت‌ها نیز گاه از این وسیله برای مقاصد سیاسی استفاده کرده‌اند. اسرائیل چندین بار هواپیماهای مختلف را به طمع آنکه رهبران فلسطینی مسافر آنند به فرود اجباری در خاک خویش وادار ساخته است. لیبی نیز در ۱۹۷۳ رهبران کودتای سودان را که از انگلستان عازم کشور خود بودند با هواپیما فرود آورد و پس از دستگیری آنان همه را به دولت جعفر نمیری تسلیم کرد و بلافاصله اعدام شدند. کشتی‌ربایی نیز از ۱۹۸۵ (رجوع کنید به **آکیلهِ لائورو**) اقدامی در همین راستا به‌شمار می‌رود.

هوا کوفنگ[2]

نخست‌وزیر چین. در ۱۹۱۲ در هونان‌زاده شد. در ارتش هشتم کمونیست‌ها به فرماندهی چوته جنگید. در ۱۹۵۰ از طرف دولت کمونیستی معاون فرماندار هونان شد و در افزایش تولید محصولات کشاورزی ایالت

1- Hijacking. 2- Huan Kou - Feng.

کوشید. در جریان «**انقلاب فرهنگی**» مورد انتقاد واقع گردید ولی از آن وهله جان به در برد و در ۱۹۶۹ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب شد. در ۱۹۷۳ عضو دفتر سیاسی، و از ۱۹۷۵ معاون نخست‌وزیر شد. در خارج چین ناشناخته بود اما با درگذشت **چوئن لای** به نخست‌وزیری رسید (فوریهٔ ۱۹۷۶). در پی درگذشت **مائو** (۷ ماه بعد) هواکوفنگ رئیس کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شد (۸ اکتبر ۱۹۷۶). او بلافاصله با «**دارودستهٔ چهار نفری**» درافتاد و با این اقدام جلو نفوذ افراطیون چپ به رهبری بیوهٔ مائو، را گرفت. در اوت ۱۹۷۸ از رومانی، یوگسلاوی و ایران دیدار کرد و در اکتبر- نوامبر ۱۹۷۹ به اروپای باختری رفت. غربی ها در مورد قدرت او در داخل چین به‌اشتباه‌رفته بودند. در ۷ سپتامبر ۱۹۸۰ زائوژ یانگ پست نخست‌وزیری را از هواکوفنگ تحویل گرفت و در ژوئن ۱۹۸۱ هویائوبانگ به جای وی به ریاست حزب برگزیده شد.

هودسُن، کمپانی خلیج[1]

در ۱۶۷۰ به موجب منشورپادشاهی بریتانیا به منظور کشف و آبادسازی شمال کانادا این کمپانی ایجاد شد. کمپانی در اواخر سدهٔ هجدهم با موقعیت دشواری رو به رو بود. سرزمین های جدیدی فراتر از حدی که منشور تعیین کرده بود مورد بهره‌برداری بازرگانان خز قرار گرفت. دعوای شدیدی بین این کمپانی «و کمپانی شمال باختری» بروز کرد ولی برد با کمپانی خلیج هودسن بود. کمپانی قصد داشت زمین ها را به حال بکر رها کند تا از آنها برای شکار و تهیهٔ پوست خز استفاده شود و این امر با نیاز مهاجران روزافزونی که درصدد برپا کردن شهرها و آبادی ها بودند در تضاد بود. سرانجام در ۱۸۶۹ کمپانی با دریافت ۳۰۰ هزار لیره خسارت از ادعاهای خود دست برداشت.

1- Hudson's Bay Company.

هورتی دوناگی‌بانیا، میلکوش[1] (۱۹۵۷ - ۱۸۶۸)

دریاسالار مجار. در یک خانوادهٔ اشرافی زمیندار چشم به جهان گشود. برای خدمت در نیروی دریایی تعلیم دید. آجودان فرانسوا ژوزف شد و در جنگ جهانی اول در آدریاتیک خدمت کرد. سال ۱۹۱۷ در نزدیکی ساحل اُترانتو به پیروزی دست یافت. او آخرین فرمانده نیروی دریایی امپراتوری اتریش-هنگری بود. دربازگشت به مجارستان در سِگِد یک ارتش ضد انقلابی فراهم آورد و در برابر رژیم کمونیستی بلاکون ایستاد. در نوامبر ۱۹۱۹ وارد بوداپست شد ودر ۱۹۲۰ نایب السلطنهٔ شارل پادشاه مجارستان شد وبه رغم بازگشت پادشاه و ادعای تاج و تخت مدت ۲۴ سال در مقام نایب السلطنه باقی ماند. در سیاست خارجی طرفدار تجدید نظر در پیمان تریانُن بود. با کمک آلمان قسمتی ازچکسلواکی و رومانی را در سال‌های ۴۰ — ۱۹۳۸ به مجارستان منضم ساخت. در ۱۹۴۱ با هیتلر و ایتالیا در اشغال یوگسلاوی همکاری کرد. در ۱۹۴۱ به شوروی اعلان جنگ داد و در همان حال با دیگر دول غربی که متفق شوروی بودند رابطه داشت. در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۴ به تلاشی نافرجام برای رسیدن به صلح دست زد. بعد از جنگ، آمریکایی ها او را به یوگسلاوی - به عنوان جنایتکار جنگی - تحویل ندادند و به پرتغال تبعید کردند.

هوسکیسون، ویلیام[2] (۱۸۳۰ - ۱۷۷۰)

اصلاح طلب توری. در جریان انقلاب کبیر فرانسه در آن کشور شاهد رویدادهای انقلاب بود. در بازگشت به انگلستان، از هواداران پیت شد. سال ۱۷۹۶ به مجلس عوام راه یافت. سال های ۲۳ — ۱۸۱۱ نمایندهٔ دولت بریتانیا در سیلان بود. در کابینهٔ لیورپول وزیر بازرگانی شد و با لغو بسیاری از تعرفه های

1- Horthy de Nagybanya, Milkös   2- Huskisson, William.

حمایتی سیاست مالی پیت را ادامه داد. در کابینهٔ ولینگتن وزیر جنگ بود و در مراسم افتتاح راه‌آهن لیورپول ـ منچستر با لکوموتیو تصادف کرد و کشته شد.

هوشی مین[1] (۱۹۶۹ ــ ۱۸۹۰)

انقلابی کمونیست ویتنامی. در دهکدهٔ کیم‌لین در آنام مرکزی متولد شد؛ نامش نگوین‌تات‌تهان بود. ابتدا آموزگار دبستان بود (۱۹۰۷)، سپس مهماندار کشتی (۱۹۲۱)، و آشپز هتل کارلتون لندن (در خلال جنگ جهانی اول) شد. در ۱۹۱۸ به پاریس رفت و بیهوده کوشید تا نظر هیأت نمایندگی آمریکا را در کنفرانس صلح پاریس به مشکلات مردم استعمارزدهٔ هندوچین جلب نماید. تحت نام نگوین‌آی‌کاک (نگوین میهن‌پرست) در روزنامهٔ سوسیالیست‌ها مقاله می‌نوشت. او از اعضای بنیانگذاران حزب کمونیست فرانسه بود. از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ در مسکو بود و جزو نخستین مشاوران بلشویکی به چین رفت. در ۱۹۳۰ به هنگ کنگ رفت در ۱۹۳۱ به جرم تحریک مردم در هنگ کنگ توقیف شد. مسألهٔ دستگیری او به قدری حاد شد که سِراستافورد کریپس از لندن خواهان اقدام برای آزادی وی شد و به نتیجه رسید. انگلیسی‌ها او را به استعمارگران فرانسوای تسلیم نکردند. در نظر مقام‌های فرانسوی در آن هنگام هوشی مین فردی انقلابی و خطرناک بود. در ۱۹۴۰ کوشید قیامی را در سایگون و هانوی سازماندهی کند اما خود به چین فرار کرد و جنبش «ویت‌مین» را پایه نهاد. چیانکای‌شک دستور توقیف هوشی مین را صادر کرد و او در ۲ ــ ۱۹۴۱ در زندان بود. در ۱۹۴۳ مخفیانه به هندوچین بازگشت تا مقاومت علیه ژاپنی‌ها را سازمان دهد. در آن هنگام نام هوشی مین (هو، که جویندهٔ نور است) را بر خود نهاد. با شکست ژاپن، هوشی مین

1- Ho Chi Minh.

جمهوری دموکراتیک ویتنام را در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ اعلام نمود. اما فرانسویان به ویتنام جنوبی بازگشتند و هوشی مین حاضر به سازش با آنها نشد. در نتیجه میان استعمار فرانسه و ویت‌مین جنگ درگرفت (۵۴–۱۹۴۶)، و این جنگ با پیروزی تاریخی جیاپ در دین‌بین‌فو به پایان آمد. قراردادهای ژنو ریاست جمهوری هوشی مین را در ویتنام شمالی پذیرفت اما هوشی مین مدعی ویتنامی یکپارچه بود. از ۱۹۶۳ نبرد پارتیزانی ویت کنگ با نیروهای ویتنام جنوبی آغاز شد و ویت کنگ ساز و برگ نظامی را ابتدا از طریق «جادهٔ هوشی مین» تأمین می نمود. این جاده از میان جنگل ها، ویتنام شمالی و جنوبی را به هم می پیوست. در بهار ۱۹۶۵ که سربازان آمریکایی به یاری رژیم ویتنام جنوبی شتافتند جنگ دامنه‌ای گسترده‌تر یافت هوشی مین تا پایان زندگی درگیر جنگ با آمریکا بود. در سیاست داخلی، اصلاحات ارضی اساسی، ایجاد و صنایع سنگین را در سرلوحهٔ برنامه های خود قرار داد و به رغم بمباران های سنگین ویتنام توسط آمریکا، برنامهٔ صنعتی کردن متوقف نشد. در آوریل ۱۹۷۵ به هنگام وحدت دو ویتنام و آزاد شدن سایگون، این شهر به نام «شهر هوشی مین» نامگذاری شد.

هوفوئه بوینی، فلیکس[1]

رئیس جمهور ساحل عاج. در ۱۹۰۵ در یاموسوکرو به دنیا آمد. پدرش رئیس قبیله‌ای در مستعمرهٔ فرانسوی ساحل عاج بود. فلیکس در پاریس به تحصیل پزشکی پرداخت و در بازگشت به ساحل عاج سرپرستی کشتگاه های کاکائوی خانوادگی را برعهده گرفت (۴۵ — ۱۹۴۰). اتحادیهٔ مزرعه داران سیاه‌پوست آفریقای باختری را سازمان داد و در سال های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸ عضو

1- Houphouët - Boigny, Flélix

مجمع ملی فرانسه بود. وی از مخالفان سرشناس استعمار فرانسه در افریقای استوایی شد برخلاف بعضی رهبرانِ سرسخت افریقا با تسهیم قدرت سیاسی ـ اقتصادی با فرانسویان موافق بود. در ۱۹۵۸ درپاریس به وزارت گماشته شد. فلیکس نخستین رهبر افریقای باختری بود که به وزارت می رسید، اما به خاطر آنکه ساحل عاج در آستانهٔ استقلال بود، ازپست وزارت کناره گرفت تا رهبری کشور را در دست بگیرد. در اوت ۱۹۷۰ ساحل عاج به استقلال رسید و بوینی نخستین رئیس جمهور آن شد. نظام حکومتی ساحل عاج شبیه نظام حکومتی جمهوری پنجم فرانسه بود و بوینی از تحسین کنندگان ژنرال دوگل به شمار می رفت. در انتخابات سال های ۱۹۶۵، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ نیز به ریاست جمهوری برگزیده شد.

هول، کُرْدِل[1] (۱۸۷۱ ـ ۱۹۵۵)

وزیر خارجهٔ آمریکا. در الـمپیوس، تِنِسی زاده شد. عضو حزب دموکرات بود. ۶ سال نمایندهٔ مجلس قانونگذاری ایالتی بود. از ۱۹۰۷ تا ۱۹۲۱، و از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۱ در کنگرهٔ فدرال خدمت کرد. و دو سال سناتور بود و سپس از سوی فرانکلین روزولت به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید. وی تا نوامبر ۱۹۴۴ در این پست باقی ماند. در دورهٔ پیش از جنگ، تلاش هول بیشتر صرف آن شد تا از راه عقد قراردادهای تجاری دوجانبه با کشورها از تعرفهٔ گمرکی بکاهد. مناسبات آمریکا با کشورهای قارهٔ آمریکا خاصه با کوبا و هائیتی در زمان تصدی او بهبود یافت. از ۱۹۳۹ که در اروپا جنگ آغاز شد کوشید به هر طریق که شده به متفقین یاری دهد. وقتی آمریکا درگیر جنگ شد عمدهٔ تلاش خود را در راه اعادهٔ صلح به کار گرفت و در راه ایجاد سازمانی

1- Hull, Cordell.

ــ که بعدها به نام سازمان ملل متحد به وجود آمد ــ کوشید و به همین سبب جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۴۵ به وی تعلق گرفت.

هولیوک، کیث جاکا[1]

نخست‌وزیر زلاند نو. در پاهیاتوا در دامنه‌های شمال خاوری کوه‌های تاراروا متولد گردید. ابتدا به مزرعه‌داری پرداخت. در ۱۹۳۲ به نمایندگی پارلمان برگزیده شد در حالی که عضو حزب ناسیونالیست بود. سال‌های ۵۷ ــ ۱۹۴۹ معاون نخست‌وزیر و وزیر کشاورزی بود. هنگامی که در ۱۹۵۷ سیدنی هلند (۱۹۶۱ ــ ۱۸۹۳) نخست‌وزیر زلاند نو بیمار شد هولیوک به جای وی برگزیده شد. چهار ماه نخست‌وزیر بود و در انتخابات دسامبر ۱۹۵۷ از حزب کارگر شکست خورد و رهبر اپوزیسیون شد. در انتخابات ۱۹۶۰ با کسب پیروزی به نخست‌وزیری رسید و تا فوریهٔ ۱۹۷۲ نخست‌وزیر بود. در چارچوب نظام **جامعهٔ مشترک‌المنافع** برچندنژادی بودن این جامعه تأکید می‌ورزید. با **آپارتاید** و سیاست نژادپرستی **یان‌اسمیت** قویاً مخالفت می‌ورزید. وی در عین حال خواهان همکاری نزدیک‌تر با آمریکا بود و به همین سبب قوایی به ویتنام و به یاری آمریکا اعزام کرد. عضویت بریتانیا در **بازار مشترک** را ضربه‌ای به کشاورزی زلاند نو دانست زیرا انگلستان با این عضویت ناچار به ایجاد تعرفه در برابر گوشت یخ‌زده و شیر زلاند نو بود و بنابراین صادرات زلاند نو لطمه می‌دید. بازار مشترک نیز نمی‌توانست در این زمینه کمکی به زلاند نو بکند مگر آنکه محصولات این کشور بازارهای دیگری پیدا کنند. هولیوک در زمینهٔ گسترش مناسبات خاص بازرگانی با استرالیا تلاش بسیار کرد.

1- Holyoake, Keith Jacka

هووای ـ های، نبرد[1]

(نوامبر ۱۹۴۸ تا ژانویهٔ ۱۹۴۹). درگیری تعیین کننده‌ای در جنگ داخلی چین. **کومیندان** در دو پایگاه دفاعی عمده — یکی از کنارهٔ رود هووای، و دیگری در نزدیک راه‌آهن لونگ های — موضع گرفته بود. کمونیست های شنسی و هونان درچین مرکزی با حمایت ارتش توده‌ای کمونیست های شمال، کومیندان را در محاصرهٔ کامل گرفتند. ژنرال کومیندان، تو یو ـ مینگ درصدد بود تقاطع راه‌آهن سوچو را در کنترل بگیرد. اما بی تحرکی نیروهای او و فعالیت کمونیست ها سبب شد تا در یکم دسامبر کومیندان تسلیم شود. روحیهٔ کومیندان با این شکست خراب‌تر شد. تجهیزاتشان به دست کمونیست ها افتاد. راه نانکن و شانگهای به روی قوای کمونیست باز شد و در بهار بعد این شهرها به تصرف، آنها درآمد.

هوور، هربرت[2] (۱۹۶٤ — ۱۸۷٤)

سی و یکمین رئیس جمهور آمریکا. در آیوا (وست برانچ) زاده شد. در دانشگاه استانفورد به تحصیل زمین شناسی پرداخت و در نوادا، چین و استرالیا شغل مهندسی معدن داشت و از این راه ثروت سرشاری اندوخت. در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن، در بلژیک، اروپای مرکزی و روسیه به عملیات امداد مشغول بود. در سال های ۸ — ۱۹۲۱ در دوران ریاست جمهوری **هاردینگ** و **کولیج** وزیر بازرگانی بود. در ۱۹۲۸ کاندیدای **جمهوریخواهان** برای ریاست جمهوری شد و آل اسمیت کاندیدای دموکرات را شکست داد. دورهٔ ریاست جمهوری او با **بحران بزرگ اقتصادی** همراه بود (**سقوط وال استریت**). منتقدان اقتصادی این پدیده را حاصل سفته‌بازی بیش از حد در دورهٔ وزارت هوور می دانند. هوور به اقتصاد لیبرالی کلاسیک عقیده داشت و معتقد بود

1- Huai - Hai, Battle of
2- Hoover, Herbert

« دست نـامرئی» و نیروهـای اقتصـادی طبیعی وضـع اقتصـادی را خود به خود تـنظیم خـواهند کـرد و نیازی به اقدام دولت و وضع مقررات نیست. تنها کاری کـه در این زمینه انجـام داد مـهلت پرداخت بدهـی های اروپاییان را یک سال دیگر تمدید نمـود. و این هنگامی بود کـه اروپا نیز دستخوش بـحران شده بود. در انتـخابـات ریاست جـمهوری ۱۹۳۲ شکسـت فاحشی از **فرانکلین روزولت** خورد.

هوهنزولرن، دودمان پادشاهی[1]

خاندان سلطنتی پـروس از ۱۷۰۱ تا ۱۹۱۸ و امپراتوری آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸. این خانـدان مدعی بود کـه نسبش به یکی از سرداران شارلـمانی به نام کـنت زولرن در سوابیا مـی‌رسـد. **ویلهلم دوم** آخـرین امپراتور این دودمان بود. شاخهٔ دیگر ایـن خاندان به نام هـوهنزولرن- سیگمارینگن در سال های ۱۹٤۷ — ۱۸٦٦ در رومانی حـکومـت کرد. در ۱۸۷۰ گـروهی از سیاسـتمداران اسپـانیا کوشیـدند تا شـاهزاده لئوپـولد از دودمان هوهنزولرن- سیـگمـا رینگن را پـادشـاه اسپـانـیـا کـنـند کـه مـوفـق نشـدند.نـامزد کـردن ایـن فرد ظاهـراً از عـلـل — یا بهانه های— **جنگ فرانسه- پروس** در ۱۸۷۰ بود.

هیتلر، آدولف[2] (۱۹٤۵ — ۱۸۸۹)

در برانوا واقع در اتریش علیـا متولد شد در لینـتس تحصیل کرد و سال های ۱۳ — ۱۹۰۹ در وین اقامت گزیـد. در همین اوان دارای تعصـب ضد یهود بود. زندگی را با کار فصلی می‌گذراند مدتی هم یک هنرپیشهٔ درجهٔ ۳ بازاری بود.

1- Hohenzollern Dynasty. 2- Hitler, Adolf

در ۱۹۱٤ به آلمان رفت و در ارتش باواریا به کارپرداخت. در ایپره، سُم و آراس جنگید. در دسامبر ۱۹۱٤ صلیب درجه ۲ آهنی، و در اوت ۱۹۱۸ صلیب درجه یک دریافت کرد. در پایان جنگ سرجوخه بود و مدتی در اثر حملهٔ انگلیسی ها در فلاندر در اثر گاز، بینایی اش را از دست داد. در سپتامبر ۱۹۱۹ در مونیخ به گروه سیاسی کوچکی پیوست که بعداً با نام «حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان» (که از روی مسخره نازی نامیده شد) عمده‌ترین حزب سیاسی آلمان گردید. هیتلر برای پیدا کردن هواداران سیاسی بر دو نقطه ضعف انگشت می نهاد: پیمان خفت‌بار ورسای و حمله به یهودیان. در ۱۹۲۳ به دنبال توطئهٔ مونیخ شهرت ملی کسب کرد. هیتلر ۱۳ ماه در زندان ماند و در همان مدت «نبرد من» را نوشت. بحران اقتصادی فرصتی طلایی بود تا وی به صورت چهرهٔ برجسته‌ای در سیاست آلمان درآید و در سپتامبر ۱۹۳۰ حزب نازی دومین حزب بزرگ آلمان بشود. نارضایتی از احزاب موجود، بیکاری، فنون تبلیغاتی برتر نازی ها، حمایت صنایع بزرگ آلمان از نازیسم به خاطر ترس از کمونیسم، و انداختن گناه همهٔ نارسایی ها به گردن یهودیان، همه به رشد حزب نازی کمک کردند. هیندنبورگ به دنبال انتصاب سه صدراعظم و ناکامی آنان در ادارهٔ امور، سرانجام به توصیهٔ مشاوران نزدیکش هیتلر را در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۳۳ به صدراعظمی برگزید و بر این باور بود که پاپن معاون صدراعظم که از حزب نازی نبود جلو زیاده‌روی های هیتلر را خواهد گرفت.

چهار هفته پس از این انتصاب آتش‌سوزی رایشتاگ فرصتی به هیتلر داد تا نظام تک‌حزبی اش را بر آلمان تحمیل کند و در ۳۰ ژوئن ۱۹۳٤ در «شب دشنه‌های دراز» رقیبان احتمالی را کشت و گروه ارنست روهم (گروه اس. آ) و هواداران گرگور اشتراسه را نیز — که از حزب نازی بودند — از میان برداشت. با درگذشت هیندنبورگ در ۲ اوت ۱۹۳٤ خود را «پیشوای رایش آلمان» اعلام کرد و تمامی نظامیان آلمان می بایستی نسبت به او به عنوان رئیس دولت و فرمانده کل قوا سوگند وفاداری یاد کنند. سال های ۷ — ۱۹۳٤

به تصفیهٔ مخالفان داخلی و تحکیم قدرت در آلمان پرداخت. در مارس ۱۹۳۶ **راین‌لند** را تصرف کرد و در سیاست خارجی با به جان هم انداختن دشمنان خود، به پیروزی‌هایی دست یافت. **محور** ۱۹۳۶ **موسولینی** را متحد وی ساخت. درپی **الحاق** اتریش، سیاست توسعه‌طلبانه‌اش بر همگان آشکار شد (مارس ۱۹۳۸)، و با اشغال چکسلواکی در اکتبر ۱۹۳۸ و مارس ۱۹۳۹ ادامه یافت. **پیمان نازی ـ شوروی** خیال هیتلر را از جبههٔ خاوری راحت کرد و به او امکان اشغال لهستان را داد و همین امر منجر به آغاز جنگ دوم جهانی شد و هنگامی که نازی‌ها در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ پاریس را تسخیر کردند، هیتلر بر این باور بود که جنگ در جبههٔ باختری را برده و تمام شده است. در ۱۹۴۱ به شوروی حمله برد وچون با مخالفت‌هایی در ارتش روبرو بود شخصاً فرماندهی را در این جبهه در دست گرفت (۱۹ دسامبر ۱۹۴۱). درپی شکست **استالینگراد** و پیاده شدن متفقین در نرماندی اعتماد فرماندهان از او سلب شد. کوشش برای کشتن او دربیستم ژوئیهٔ ۱۹۴۴ با شکست روبه‌رو شد.

هیتلر درپایان کار خویش در میان خرابه‌های برلین جنگ زده در محاصره افتاد و با نزدیک شدن ارتش شوروی به مقر او، با اوا براون پیمان زناشویی بست و در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ خودکشی کرد.

هیث، ادوارد ریچارد جورج[1]

نخست‌وزیر بریتانیا. در ۱۹۱۶ در برودستیر متولد گردید. در آکسفورد به تحصیل پرداخت. در آن هنگام رئیس اتحادیهٔ آکسفورد شد و به عنوان یک محافظه‌کار اصلاح‌طلب مخالف با سیاست تسکین شهرت پیدا کرد. از جمهوری اسپانیا دیدار کرد و با فرانکو به مخالفت برخاست. از ۱۹۴۰ تا

1- Heath, Edward Richard George.

۱۹٤٦ در ارتش وظیفه‌ای برعهده گرفت. مدت کوتاهی به استخدام دولت درآمد و چندی سردبیر روزنامهٔ خبری «چرچ تایمز» بود. در ۱۹۵۰ به مجلس عوام راه یافت. سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹٦۰ امور پارلمانی حزب را اداره می‌کرد و سال‌های ۹ — ۱۹۵۵ رهبر محافظه‌کاران در مجلس عوام بود. او در لحظه‌های حساس بحران سوئز یکپارچگی حزب را حفظ کرد. سخنرانی ژوئن ۱۹۵۰ او در مجلس عوام، دعوتی از اروپاییان به وحدت بود. در مقام لرد مُهردار مخصوص مسئول بررسی مسألهٔ ورود انگلستان به بازار مشترک شد (۳— ۱۹٦۱). ورود انگلستان به بازار با وتوی فرانسه سد شد اما هیث در این زمینه به شهرت رسید. در کابینهٔ داگلاس هیوم وزیر بازرگانی و صنایع بود (٤ — ۱۹٦۳). و هنگامی که برای نخستین بار در تاریخ حزب محافظه‌کار تصمیم به گزینش رهبر از طریق آراء و به شکل دموکراتیک گرفته شد هیث به رهبری حزب انتخاب شد (۲۲ ژوئیهٔ ۱۹٦۵). وی در این زمینه با رجینالد مالدینگ و انوک پاول رقابت داشت. در این هنگام محافظه‌کاران در نقش اپوزیسیون بودند اما در انتخابات ژوئن ۱۹۷۰ حزب کارگر از دولت کنار رفت و ادوارد هیث کابینه را تشکیل داد. بعد از پیت (۱۷۸۳) او نخستین مرد مجردی بود که نخست‌وزیر می‌شد. هیث مذاکره برای ورود انگلستان به بازار مشترک را با موفقیت به انجام رسانید اما با اتحادیه‌های کارگری در رابطه با «قانون مناسبات صنعتی» درافتاد. و هنگامی که به همکاری با افریقای جنوبی در زمینهٔ نیروی دریایی ادامه داد با مخالفت جرگهٔ مشترک‌المنافع در کنفرانس سنگاپور روبه‌رو شد و چون اعتصاب پردامنهٔ کارگران در مخالفت با سیاست‌های کارگری او ادامه یافت هیث داوری بین خود و اتحادیه‌ها را به آراء ملت سپرد و در انتخابات فوریهٔ ۱۹۷٤ از حزب کارگر شکست خورد و از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۷۵ در مبارزه بر سر رهبری حزب محافظه‌کار از خانم مارگارت تاچر شکست خورد.

هیچ‌ندان‌ها [1]

حزب سیاسی‌ای در آمریکا که در سال‌های ۹ــ ۱۸٤۵ در مراکز شهری کرانه‌های جنوبی فعالیت می‌کرد و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۵٦ نیز شرکت کرد اما موفقیتی به دست نیاورد. نام رسمی این سازمان «حزب آمریکایی» بود و با مهاجرت به مناطق جنوبی ــ خاصه مهاجران کاتولیک ــ مخالف بود و از برده‌داری هواداری می‌کرد. چون طرفداران این حزب در مقابل هر پرسشی راجع به سازمان‌شان پاسخ می‌دادند «چیزی نمی‌دانم» حزب آنها به حزب «هیچ ندان‌ها» موسوم شد. عمر این حزب کوتاه، اما نفوذش بر سیاست ایالات متحده دیرپا بود.

هیدرژنی، بمب [2]

سلاح هسته‌ای با قدرت تخریبی عظیم. ایالات متحده در سال‌های ۵۱ــ ۱۹۵۰ این نوع بمب را تولید و در یکم نوامبر ۱۹۵۲ در اِنی‌وتوک‌اَتُل آزمایش کرد. شوروی نخستین بمب هیدرژنی‌اش را در اوت ۱۹۵۳، بریتانیا در ۱۵ مه ۱۹۵۷، چین در ژوئن ۱۹٦۷، و فرانسه در ۲۵ اوت ۱۹٦۸ آزمایش کرد.

هیروت

حزب راستگرا و مرتجع اسرائیل. این حزب طرفدار اسرائیل بزرگ از دجله تا نیل است. رهبران سرشناس این حزب، مناخیم بگین، اسحاق شامیر، آریل

1- Knownothings. 2- Hydrogen Bomb.

شارون و دیوید لِوی هستند. این حزب مؤتلف لیکود است و با همین ائتلاف توانست دولت را در اسرائیل به دست گیرد.

هیروشیما [1]

شهر ژاپنی که نخستین بمب اتمی به فرمان هاری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده در ۶ اوت ۱۹۴۵ بر آن انداخته شد. با این بمب و بمب دیگری که روز بعد بر ناکازاکی انداخته شد ژاپن، آخرین کشوری که در برابر متفقین مقاومت می‌کرد تسلیم شد و جنگ جهانی دوم در اقیانوس آرام نیز به پایان رسید.

هیروهیتو [2]

امپراتور ژاپن. او فرزند امپراتور یوشی هیتو (۱۹۲۶ — ۱۸۷۹) است و نخستین فرد دودمان سلطنتی ژاپن بود که توانست به خارج از کشور مسافرت کند و در مارس ـ اوت ۱۹۲۱ از اروپا و ایالات متحده دیدن نماید. سه ماه پس از بازگشت او به ژاپن پدرش شدیداً بیمار شد و او علاوه بر ولیعهد نایب السلطنهٔ ژاپن شد. در دسامبر ۱۹۲۴ از توطئه‌ای جان به در برد و دو سال بعد به امپراتوری ژاپن رسید. سال‌های نخست امپراتوری او با تجاوز ژاپن به منچوری، و همدستی ژاپن با آلمان و ایتالیا در پیمان ضدّ کمینترن همراه بود. و ژاپن درصدد گسترش مرزهای خویش و ایجاد «آسیای بزرگ» بود. در ۱۹۴۱ درخواست ژنرال توجو را به جنگ با ایالات متحده و بریتانیا پذیرفت اما در بحران ۱۹۴۵ جانب هواداران صلح را گرفت و درخواست فرماندهی

1- Hiroshima. 2- Hirohito.

عالی متفقین در مورد تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن را در ۱۵ اوت پذیرفت. چین، استرالیا و زلاند نو اصرار داشتند که امپراتور به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه گردد. اما ژنرال مک‌آرتور فرمانده عالی متفقین در ژاپن اشغال شده این درخواست را نپذیرفت زیرا متوجه شد که هیروهیتو با کمونیسم عمیقاً مخالف است. هیروهیتو (که در ۱٦ اوت ۱۹٤۵ به عنوان نخستین امپراتور ژاپن با ملت خود از طریق رادیو سخن می‌گفت)، دست از عناوین الهی برداشت و یک پادشاه مشروطه شد. **هیروهیتو در ۱۹۸۹ درگذشت.**

هِیز، روترفورد بر چارد[1] (۹۳ ـــ ۱۸۲۲)

نوزدهمین رئیس جمهوری ایالات متحده. در اوهایو به دنیا آمد. در جنگ داخلی به عنوان سرهنگ در ارتش شمال شرکت داشت. سال‌های ۷ـــ ۱۸٦۵ عضو کنگره از حزب جمهوریخواه بود. شش سال فرماندار اوهایو بود و در ۱۸۷٦ نامزد حزب جمهوریخواه برای انتخابات ریاست جمهوری شد. انتخابات آن سال بحث برانگیز بود. رقیب دموکرات هِیز، ساموئل. ج. تیلدن (۸٦ـــ ۱۸۱٤) معادل ۲۵۰ هزار رأی بیش از هیز آورد اما جمهوریخواهان نتایج انتخابات فلوریدا، لویزیانا، اُرگون، و کارولینا را مورد سؤال قرار دادند، یک کمیسیون انتخاباتی ۱۵ نفره تشکیل شد و رأی تعیین کنندهٔ قاضی برادلی کفه را به سود هیز عوض کرد و هیز رئیس جمهور آمریکا شد. وی با آنکه برنامهٔ «بازسازی» را متوقف ساخت اما در میان مردم محبوبیتی نداشت زیرا پیروزی‌اش در انتخابات مشکوک می‌نمود؛ از ارتش فدرال برای سرکوب اعتصابگران استفاده می‌کرد. و پست‌های دولتی را به کسانی واگذاشت که در انتخابات خدمتی به او کرده بودند. در انتخابات ۱۸۸۰ نامزد نشد و **گارفیلد** به جای وی به ریاست جمهوری رسید.

1- Hayes, Rutherford Birchard

هیس، آلجر[1]

دیپلمات آمریکایی. در ۱۹۰۴ در بالتیمور زاده شد و در ۱۹۳۶ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. در چند کنفرانس بین‌المللی — از جمله **یالتا** — نقش مشاور را برعهده داشت. در ۱۹۴۷ از وزارت خارجه کناره گرفت و «رئیس بنیاد خیریهٔ کارنگی برای صلح جهانی» شد. ویتا کرچِمِرْز عضو حزب کمونیست آمریکا اقرار کرد که ۲۰۰ سند محرمانه را از آلجر هیس دریافت کرده است. در اوت ۱۹۴۸ از قربانیان **مک کارتیسم** شد و در «کمیتهٔ فعالیت‌های ضدّآمریکایی» اعتراف کرد که کمونیست نبوده و نیست. هیس سپس به اتهام جعل اسناد محاکمه شد و پس از دو محاکمه در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ به پنج سال زندان محکوم گردید. **ریچارد نیکسون** یکی از دادستان‌هایی بود که در پیگرد قانونی هیس شدیداً فعّالیّت داشت. آدلای استیونسون فرماندار و **جان فوستر دالس** نیز در دادگاه به نفع هیس گواهی دادند.

هیسپانیولا[2]

جزیره‌ای در دریای کارائیب که در ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب کشف و نامگذاری شد. **جمهوری دومینیکن** در بخش خاوری، و **جمهوری هائیتی** در بخش باختری این جزیره واقع شده‌اند.

هِیْ‌مارکت، شورش[3] (۱۸۸۶)

اوج ناآرامی‌های کارگری آمریکا به دنبال بحران اقتصادی اوایل دههٔ

1- Hiss, Alger 2- La Isla Española (Hispaniola). 3. Haymarket Riot.

۱۸۸۰. درسوم ماه مه ۱۸۸٦ پلیس شیکاگو در تیراندازی به کارگران تظاهر کننده در خارج از کارخانهٔ «مک کورمیک هاروستر» یکی از کارگران را کشت. در اعتراض به این رفتار پلیس، تظاهراتی در خیابان هی مارکت برگزار شد. پلیس سعی در برهم زدن تظاهرات کرد. در انفجار بمب یک افسر پلیس کشته شد و روزنامه های محافل سرمایه داری با آب و تاب بسیار هیستری ضدّ کارگری را دامن زدند. دادگاه هشت رهبر چپگرای کارگران را بدون سند و مدرک متهم به قتل کرد و ٤ نفرشان در نوامبر ۱۸۸٦ اعدام شدند. نفر پنجم روز قبل از اعدام خودکشی کرد. سه نفر باقی مانده به زندان های طولانی محکوم گردیدند. جان آلت گِلد، فرماندار آزادیخواه ایلینویز آنانرا مورد بخشودگی قرار داد چون معتقد بود حکم دادگاه منصفانه نبوده است. اینان نخستین قربانیان چپ آمریکا بودند. روزنامه های سرمایه داری تا مدت ها بعد هر درخواست کارگری را در مورد افزایش دستمزد یا کوتاه کردن ساعت های کار، توطئهٔ عوامل سرخ قلمداد می‌کردند و بدین وسیله مانع هرگونه اصلاحات اجتماعی می شدند.

هیکل، محمّد حسنین

روزنامه نگار، نویسنده و سیاستمدار مصری. در ۱۹۲۱ در مصر به دنیا آمد. سال های ٤٤ — ۱۹٤۲ در «مجلهٔ مصری» که به زبان انگلیسی منتشر می شد به کار پرداخت. در سال های ٤٦ — ۱۹٤٤ با محمد تابعی، مالک و سردبیر نشریهٔ «آخر ساعة» در انتشار آن همکاری کرد. هنگامی که «آخر ساعة» توسط نشریهٔ «اخبارالیوم» و صاحبان آن یعنی مصطفی امین و علی امین خریداری شد هیکل نیز در اخبارالیوم به کار پرداخت. در یونان، بالکان، فلسطین، سوریه، اردن، کره، ویتنام و افریقای مرکزی به خبرنگاری پرداخت. در هنگامهٔ ملی شدن صنعت نفت ایران در این کشور بود و کتاب «ایران روی

آتشفشان» را نوشت (که بر اندیشه های جمال عبدالناصر تأثیر زیادی برجای گذاشت). تا سال ۱۹۵٦ در اخبارالیوم، مانند سپس به دستورناصر به سردبیری الاهرام گماشته شد. الاهرام در مالکیت خاندان نقلا بود که درپی انقلاب ۱۹۵۲ به مالکیت دولت درآمده بود. الاهرام یکی از معتبرترین روزنامه های جهان عرب و خاورمیانه شد. در سال ۱۹۷۰ وزیر اطلاعات و ارشاد قومی مصر شد. به دنبال درگذشت جمال عبدالناصر و درپی اختلاف با سادات از سمت وزارت کناره گرفت. و در ۱۹۷۳ از سردبیری الاهرام نیز کنار گذاشته شد. در ۱۹۸۱ به دستور سادات زندانی شد. اما با ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ از زندان آزاد شد. درپی ترک سردبیری الاهرام به نگارش خاطرات سیاسی خود و کتاب هایی در مورد سیاست های خاورمیانه پرداخته است.

هیملر، هاینریش[1] (۴۵ – ۱۹۰۰)

رئیس پلیس نازی. در مونیخ متولد شد. در ۱۹۲۷ معاون و در ۱۹۲۹ رئیس سازمان اس. اس شد. در ۱۹۳٦ فرمانده پلیس مشترک آلمان و در ۱۹۳۹ رئیس دولت رایش، و در ۱۹۴۳ وزیر کشور شد. بسیاری از جنایت های نازی و بیرحمی های پلیس (گشتاپو) به فرمان اوصورت گرفت. در ۲۱ مه ۱۹۴۵ در مخفیگاهش اسیر انگلیسی ها شد و دو روز بعد خودکشی کرد.

هیندنبورگ، پل فون بنِکِندورف[2] (۱۹۳۴ – ۱۸۴۷)

رئیس جمهور آلمان و سردار آلمانی در جنگ جهانی اول. در پُزنان چشم به جهان گشود در ۱۸۵۸ به ارتش پیوست. به خاطر ابراز رشادت در جنگ

1- Himler, Heinrich

2 - Hindenburg, Paul von Beneckendorf und Von

هفت هفته‌ای با اتریش مدال گرفت و در جنگ **فرانسه- پروس** نیز شرکت کرد و به نمایندگی هنگ خود در هنگام اعلام امپراتوری آلمان در ژانویهٔ ۱۸۷۱ حضور داشت. تا ۱۹۱۱ با ژنرالی در ارتش چهارم خدمت کرد و در آن سال بازنشسته شد. با آغاز جنگ جهانی اول به خدمت فراخوانده شد و فرمانده ارتش هشتم پروس شرقی شد(۲۲ اوت ۱۹۱٤)، و در پایان همین ماه در **تاننبرگ** بر روس‌ها پیروز شد. پیروزی دوم او بر روسیه در ۱۵—٦ سپتامبر ۱۹۱٤ در اطراف دریاچه‌های مازوری بود. در اثر تبلیغاتی که در مورد او می‌شد، در ارتش آلمان به صورت یک بت درآمد و با درجهٔ فیلد مارشالی فرماندهی کل قوای آلمان در جبههٔ خاوری را برعهده گرفت (نوامبر ۱۹۱٤)، هر چند نتوانست ضربهٔ نهایی را بر روسیه وارد کند و آن کشور را از صحنهٔ جنگ خارج سازد. در اوت ۱۹۱٦ رئیس ستاد کل ارتش آلمان شد و **لودندورف** را به معاونت خود برگزید. این دو ژنرال درواقع از ژوئیهٔ ۱۹۱۷ تا پاییز ۱۹۱۸ سیاست داخلی و نظامی را در کنترل خود داشتند. همین‌ها شرایط سختی را در **پیمان بِرِسْتْ لیتوفْسْکْ** بر بلشویک‌ها تحمیل نمودند. شروع تهاجم نهایی به جبههٔ باختری نیز ابتکار آنها بود و این تهاجم به دومین، نبرد **مارن** انجامید. ضد حملهٔ **فوش** و سقوط جبهه‌های جنگ در عثمانی، بلغارستان و اتریش، هیندنبورگ را به تقاضای متارکه ناچار ساخت (اکتبر ۱۹۱۸). در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ هیندنبورگ به **قیصر ویلهلم دوم** توصیه کرد دست از سلطنت بردارد و به هلند پناهنده شود و خود تا ژوئیهٔ ۱۹۱۹ در مقام فرماندهی کل ارتش باقی ماند. در این تاریخ بار دیگر بازنشسته شد. او که قلباً هوادار سلطنت بود از سوی سیاستمداران ملی گرا تشویق شد که در انتخابات ریاست جمهوری آلمان در آوریل ۱۹۲۵ شرکت جوید. در این انتخابات و انتخابات سال ۱۹۳۱ پیروز شد اما به خاطر سالمندی و ضعف پیری نقش چندانی در سیاست آلمان نداشت. گرچه ابتدا هیتلر را با عنوان «سرجوخهٔ مونیخی» تحقیر می‌کرد اما سرانجام با تضمین سیاستمداران مورد اعتماد خاصه پاپن، مقام صدارت عظمی را به هیتلر داد. او در ۲ اوت ۱۹٤۳، در نیودک درگذشت و در تاننبرگ به

خاک سپرده شد.

هیوز، ویلیام موریس[1] (۱۹۵۴ ــ ۱۸۶٤)

نخست‌وزیر استرالیا. در لندن به دنیا آمد. در ویلز تحصیل کرد سپس به استرالیا رفت و در سال‌های ۱۹۰۱ــ ۱۸۹٤ نمایندهٔ پارلمان نیوسوث ویلز بود. از ۱۹۰۱ تا پایان عمرش در پارلمان فدرال استرالیا عضویت داشت. به حزب کارگر منسوب بود و در دولت کارگری در سال‌های ۱۹۰٤ و ۱۹۱۰ پست وزارت داشت. از اکتبر ۱۹۱۵ تا فوریهٔ ۱۹۱۷ نخست‌وزیر دولت کارگری بود. و سپس در رأس یک دولت ائتلاف ملی تا ۱۹۲۳ در این سمت باقی ماند. در کنفرانس صلح پاریس حضور داشت و قلباً خواهان فدراسیونی از کشورهای تابع امپراتوری بریتانیا به رهبری سفیدپوستان بود. او از بنیانگذاران «حزب استرالیای متحد» (۱۹۳۱) بود.

هیوم، لرد ← داگلاس هیوم

1- Hughes, William Morris



یالتا[1]

تفریحگاه ساحلی دریای سیاه در ساحل کریمه. این نقطه محل گردهمایی سران دول متفق — چرچیل، استالین روزولت— از ٤ تا ١١ فوریهٔ ١٩٤٥ بود. روزولت توانست موافقت استالین را در کشاندن شوروی به جنگ ژاپن، و نیز برپایی سازمان ملل متحد، جلب نماید. در کنفرانس دِمْبارتُن اوکْسْ هیأت نمایندگی شوروی از نحوهٔ ایجاد سازمان ملل ابراز نارضایتی کرده بود. چرچیل نیز موافقت استالین را در مورد تعیین مناطق اشغالی آلمان توسط نیروهای فرانسه، انگلستان، شوروی و ایالات متحده به دست آورد. خط مرزی کرزُن حدّ فاصل شوروی- لهستان شناخته شد و مرز اُدِرْ- نایْسِه به طور ضمنی مرز بین شرق و غرب تعیین گردید. استالین با برگزاری هرچه سریع‌تر انتخابات آزاد در لهستان موافقت نمود و مقرر شد دولت‌های در تبعید لهستان و یوگسلاوی در حکومت‌های آتی این دو کشور سهیم شوند. در اعلامیهٔ اروپای آزاد، خواست سه رهبر مبنی بر ایجاد نهادهای دموکراتیک در سرزمین‌های سابقاً تحت اشغال آلمان آمده بود. سیاست آمریکا در یالتا بعدها مورد انتقاد مفسران و صاحبنظران قرار گرفت. گفته شد که روس‌ها با کمک روزولت به خاوردور آمدند و اروپای خاوری نیز به استالین پیشکش شد. این انتقادها اوضاع زمان برگزاری کنفرانس یالتا را نادیده می‌گیرند. روزولت می‌دانست که برای وادار کردن ژاپن به قبول تسلیم، تهدید ارتش سرخ لازم است؛ اروپای خاوری هم در زمان کنفرانس در اشغال ارتش سرخ بود. البته ناگفته

1- Yalta.

نباید گذاشت که رابطهٔ شوروی- آمریکا در یالتا از هر زمانی صمیمانه‌تر بود چرا که مشاوران سیاسی روزولت بیش از همه نگران امپریالیسم نوین بریتانیا در خاوردور و همدردی و همدلی سلطنت‌طلبان انگلیسی با آلمان بودند.

یاماشیتا، تومویوکی[1] (۱۹۴۶ - ۱۸۸۵)

ژنرال ژاپنی. در نزدیکی توکیو به‌دنیا آمد. در جنگ روس- ژاپن، جنگ جهانی اول، جنگ چین- ژاپن خدمت کرد و در ۱۹۴۰ بازرس کل نیروی هوایی شد. در همان سال برای مأموریتی ویژه به ایتالیا و آلمان رفت. در رأس ارتش بیست و پنجم ژاپن به مالایا حمله کرد و در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۴۲ سنگاپور را به تصرف درآورد. در ژوئیهٔ ۱۹۴۴ فرماندهٔ کل نیروهای ژاپن در فیلیپین شد و از لیت و لوزن در برابر تهاجم آمریکا دفاع کرد. در نبرد اطراف مانیل وحشیگری را از حد گذراند و تا ۲ دسامبر ۱۹۴۵ در فیلیپین مقاومت کرد دو ماه بعد در مانیل به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و به اعدام محکوم گردید. در ۲۷ فوریهٔ ۱۹۴۶ به دار آویخته شد.

یاماموتو، ایسوروکو[2] (۱۹۴۳ - ۱۸۸٤)

دریاسالار ژاپنی. در ناگااُکا زاده شد. در کالج‌های ژاپن و نیز در هاروارد تحصیل کرد. مدت کوتاهی وابستهٔ نظامی ژاپن در واشنگتن بود. وقتی فرماندهٔ نیروی دریایی ژاپن شد بر این عقیده بود که ژاپن در نبرد درازمدت با آمریکا به پیروزی نخواهد رسید اما اگر به فاصلهٔ ٦ ماه بعد از

1- Yamashita, Tomoyuki.   2- Yamamoto, Isoruku.

اعلان جنگ به موفقیت های چشمگیری دست یابد می تواند شرایط مناسبی را در صلح با آمریکا به آن دولت بقبولاند. از اوایل سال ۱۹۴۱ جزئیات حمله به **پرل‌هاربور** را بررسی نمود. پیروزی استراتژیک او در **پرل‌هاربور** و نیز در دریای جاوه تا حدی ناشی از درک وی از قدرت و کارآیی نیروی دریایی بود. نبرد **دریای مرجان** در ماه مه ۱۹۴۲ و شکست ماه بعد او در **میدوی** نقشه های بلندپروازانه اش را برهم ریخت. در ۱۷ آوریل ۱۹۴۳ سازمان اطلاعاتی آمریکا پیام رمز ژاپنی ها را در مورد برنامهٔ بازرسی یاماموتو کشف کردند و روز بعد با تعقیب هواپیمای او برفراز جزایر سلیمان، آنرا به گلوله بستند و همهٔ سرنشینان آن از جمله یاماموتو کشته شدند.

یانگ، طرح[1]

طرحی برای حل و فصل مسألهٔ غرامت جنگی توسط آلمان، که توسط اوئن دی. یانگ (۱۹۶۲ــ ۱۸۷۴) رئیس یک کمیتهٔ آمریکایی در ۷ ژوئن ۱۹۲۲ ارائه شد. به موجب این طرح، غرامت ها به میزان ۷۲ درصد نسبت به رقم اولیه کاهش می یافت. در طرح آمده بود که غرامت ها باید به اقساط سالانه تا ۱۹۸۸ به بانک بین المللی پرداخت گردد. آلمان دو ماه بعد با این طرح موافقت نمود. و در مه ۱۹۳۰ نخستین قلم آن پرداخت شد. در سال های ۲ــ ۱۹۳۱ به خاطر بحران بزرگ اقتصادی جهانی، پرداخت غرامت ها صورت نگرفت. وقتی در ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت رسید از پرداخت غرامت خودداری ورزید و طرح یانگ درواقع در نطفه مرد.

1- Young plan.

یایْتسه، کنگره[1] (۳۰ ــ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳)

به دعوت «کمیتهٔ ضدّ فاشیستی آزادی‌بخش ملی»، هیئات‌های نمایندگی سراسر یوگسلاوی در شهر یایتسه، در بُسنی، کنگره‌ای برپا کردند. یایتسه در سپتامبر ۱۹۴۲ توسط پارتیزان‌های کمونیست به رهبری تیتو از اشغال آلمان آزاد شده بود. در کنگره مقرر شد تا در پایان جنگ، کشور جمهور فدرال یوگسلاوی ایجاد گردد و کمیته در این فاصله در حکم دولت موقت عمل کند. در این کنگره به تیتو عنوان «مارشال یوگسلاوی» داده شد. تصمیم‌های کنگره در روند انقلاب یوگسلاوی بسیار تعیین کننده بود و از آن پس روز برپایی کنگره روز ملی یوگسلاوی نامیده شد. نمایان‌ترین جنبهٔ کنگرهٔ یاتیسه مکان و زمان برپایی آن است: مکان آن در قلمرو اروپای اشغال شده توسط نازی‌ها، و زمان آن، یازده ماه پس از رسیدن نخستین واحدهای «ارتش آزادی‌بخش» به خاک یوگسلاوی بود. درست ۲ سال بعد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ جمهوری فدراتیو یوگسلاوی اعلام گردید.

یحیی خان، آقا محمّد (۱۹۸۰ ــ ۱۹۱۷)

سومین رئیس جمهور پاکستان. در پیشاور چشم به جهان گشود. در دانشگاه پنجاب تحصیل کرد. در جنگ جهانی اول در خاورمیانه و ایتالیا در کنار ارتش انگلستان جنگید. در عملیات کشمیر نیز شرکت داشت. در ۱۹۶۶ فرمانده ارتش پاکستان بود و در مارس ۱۹۶۹ از سوی ژنرال ایوب‌خان رئیس حکومت نظامی شد تا تمامیت پاکستان را حفظ کند. در پایان آن سال رئیس جمهور پاکستان شد. او امیدوار بود از طریق برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک مشکلات کشور را سر و سامانی بخشد. انتخابات در پاکستان

1- Jajce Congress.

غربی در ۷ دسامبر ۱۹۷۰، و در پاکستان شرقی در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۷۱ برگزار گردید. مردم پاکستان شرقی به **عوامی لیگ** رأی دادند اما یحیی خان و **ذوالفقار علی بوتو** به رأی آنان گردن ننهادند و همین امر به جنگ داخلی منجر گردید و درپی مداخلهٔ هندوستان و جدایی پاکستان شرقی تحت نام **بنگلادش**، یحیی خان در دسامبر ۱۹۷۱ استعفا کرد. از ژانویهٔ ۱۹۷۲ تا ژوئیهٔ ۱۹۷٤ در خانهٔ خود تحت نظر بود.

یِژوفْشچینا[1]

در زبان روسی این واژه در مورد تصفیه‌های استالینی در سال‌های ۸–۱۹۳٦ به کار برده می‌شود. منشأ واژه، نام رئیس پلیس مخفی شوروی در آن زمان — ن. ی. یژوف (۱۹۳۹– ۱۸۹٤) — است. با این تصفیه‌ها رقیبان استالین در رهبری — که همگی از بلشویک‌های سرشناس بودند— از میان برداشته شدند. بیشتر قربانیان اتهام خیانت و رابطه با یک «قدرت بیگانه» را پذیرفتند. اما در مورد اتهام‌ها سندی ارائه نشد (مقصود از قدرت خارجی عمدتاً آلمان بود). ده تن از یاران نزدیک لنین؛ سه مارشال اتحاد شوروی (از جمله توخاچِفْسکی رئیس ستاد)؛ شش عضو دفتر سیاسی؛ و بیش از نیمی از ژنرال‌های ارتش سرخ در این تصفیه نابود شدند. بسیاری از کمونیست‌های کشورهای دیگر که مقیم شوروی بودند نیز مشمول این تصفیه‌ها واقع شدند. به اقلیت‌های غیر روسی، از جمله آلمانی‌های اطراف ساراتوف، خسارت‌هایی وارد شد. اردوگاه‌های کار برای تمرکز این قبیل مخالفان دایر گردید. عده‌ای برای باز کردن راه قطب شمال به شوروی، و عده‌ای برای ایجاد مراکز صنعتی به سیبری گسیل شدند. یژوف در نوامبر ۱۹۳۸ از ریاست پلیس مخفی معزول و به وزارت حمل و نقل آبی منصوب شد. چندی بعد ناپدید شد و تب اعدام و

1- Yezhovshchina.

پیگرد فروکش کرد. در ۱۹۳۹ به بسیاری از محکومان به کار اجباری اجازهٔ بازگشت به خانه‌هاشان داده شد. اما با شروع جنگ جهانی دوم بار دیگر ایذاء اقلیت آلمانی از سرگرفته شد. گفته می‌شود در دوران وحشت‌بار یژوفشچینا ۷ میلیون مورد توقیف بوده و منابع غیر شوروی تلفات این دوره را بالغ بر ۳ میلیون نفر می‌دانند. شوروی‌ها هیچگاه در این مورد آماری ارائه نکردند.

یعقوب‌خان، امیر (۱۸۴۹ – ۷۹)

امیر افغانستان. امیر یعقوب‌خان به موجب پیمان گندمک (۲۶ مه ۱۸۷۹) با انگلیسی‌ها به سازش رسید و تن به خواسته‌های آنان داد. اما یعقوب‌خان از همان سال با خانواده‌اش به هند به‌تبعید رفت و جای خود را به امیر عبدالرحمان داد.

یکشنبهٔ خونین[1]

۱) در ادبیات چپگرا یکشنبهٔ خونین به درگیری پلیس انگلستان با تظاهرکنندگان سوسیالیست در میدان ترافالگار لندن در ۱۳ نوامبر ۱۸۸۷ اطلاق می‌گردد. برای پاک کردن میدان از تظاهرکنندگان، به گاردهای ویژه مأموریت داده شد و در درگیری دو نفر تظاهرکننده کشته شدند.

۲) در روسیه یکشنبهٔ خونین به حادثهٔ ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۰۵ سن‌پترزبورگ گفته می‌شود. کارگران و خانواده‌هاشان به رهبری کشیشی به نام پدر گئورگی گاپون در نزدیک کاخ زمستانی تزار می‌خواستند تقاضاهایشان را به گوش وی برسانند. گارد قصر به روی مردم آتش گشود و در نتیجه بیش از صد نفر کشته

1- Bloody Sunday.

و عدهٔ زیادی زخمی شدند. کارگران خواهان عفو زندانیان سیاسی، برپایی مجلس قانونگذاری، و هشت ساعت کار در هفته بودند. این کشتار جنایت‌بار به اعتصاب های دامنه‌دار در سراسر روسیه و سرانجام، **انقلاب ۱۹۰۵** منجرشد.

۳) در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۷۲ در لندن دری (ایرلند شمالی) نیز در تظاهراتی به حمایت از وحدت دو ایرلند، پلیس به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و ۱۳ نفر کشته شدند برای ایرلندی‌ها این روز به یکشنبهٔ خونین موسوم شده است.

یمن[1]

منطقهٔ جنوب باختری شبه جزیرهٔ عربستان شامل دو کشور جمهوری عربی یمن (یمن شمالی)، و جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی). یمن شمالی در سال‌های ۱۹۱۸–۱۵۱۷ جزو امپراتوری عثمانی بود در جریان جنگ جهانی اول بین قوای ترک مستقر در این سرزمین با سربازان انگلیسی مستقر در عدن درگیری‌هایی روی داد. در ۱۹۱۸ امام یحیی پادشاه یمن مستقل شد. او تا هنگامی که ترور شد (فوریهٔ ۱۹۴۸)، بر کشور حکومت راند. پسر او امام احمد از مارس ۱۹۴۸ تا سپتامبر ۱۹۶۲ پادشاه خودکامهٔ یمن بود در سال‌های ۶۱–۱۹۵۸ کوشید از طریق دوستی و اتحاد با **عبدالناصر** پایه‌های حکومت خود را محکم کند. سپس با بلوک شرق از در دوستی درآمد. درگیری او با انگلستان در مرز دو یمن سبب حمایت بلوک شرق از وی گردید. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ دو روز پس از درگذشت امام احمد، ژنرال سلاّل طی کودتایی تشکیل جمهوری عربی یمن را اعلام داشت. قبایل عرب با حمایت عربستان سعودی (و در نهایت غرب) با حمایت از امام محمّد البدر از اکتبر ۱۹۶۲ تا آوریل ۱۹۷۰ جنگ داخلی خونینی را در یمن به راه انداختند. جمهوریخواهان از حمایت مصر و سوریه برخوردار بودند. در نوامبر ۱۹۶۷

1- Yemen.

جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی) در مستعمره‌های پیشین انگلیس در عدن و سرزمین‌های پیوسته به آن تشکیل گردید. از ۱۹۷۲ مذاکره برای وحدت دو یمن آغاز شده اما به دلیل عوامل گوناگون این وحدت تاکنون تحقق نیافته است.

یمن، جمهوری عربی[1] (یمن شمالی)

جمهوری عربی یمن در کرانهٔ خاوری دریای سرخ واقع شده و با یمن جنوبی و عربستان سعودی مرز خشکی دارد. مساحت آن ۱۹۵ هزار کیلومتر مربع. جمعیت ٦ میلیون نفر، پایتخت: صنعا. با کودتای سپتامبر ۱۹٦۲ به رهبری مارشال عبدالله سلال و حمایت بیدریغ مصر از جمهوریخواهان، به عمر رژیم سلطنتی پایان داده شد. در نوامبر ۱۹٦۷ سلال با کودتای ژنرال حسن العمری ساقط گردید و در سپتامبر ۱۹٦۸ العمری خود را فرماندار نظامی و رئیس دولت یمن خواند. جنگ داخلی یمن که از زمان کودتای سلال با حمایت عربستان سعودی از سیف الاسلام امام محمد البدر، و حمایت ناصر از جمهوریخواهان آغاز شده بود، مه ۱۹۷۰ پایان یافت. مقرر شد امام از کشور تبعید شود و حکومت جمهوری باقی بماند اما طرفداران امام و سلطنت در حکومت بمانند. مداخلهٔ سعودی در امور این کشور سبب بی‌ثباتی حکومت و آمدن و رفتن سرهنگ‌ها به عنوان رئیس کشور شده است. سرهنگ حمدی رئیس جمهور در ۱۱ اکتبر ۱۹۷۷، و سرهنگ احمد القشمی نیز در ۲٤ ژوئن ۱۹۷۸ کشته شدند. علی عبدالله صالح سیاستمدار یمنی بعد از این واقعه رئیس جمهور یمن شمالی شد.

1- Yemen Arab Republic.

یمن، جمهوری دموکراتیک خلق[1] (یمن جنوبی)

یمن جنوبی در جنوب باختری شبه جزیرهٔ عربستان قرار گرفته و دارای مرز خشکی با عمان (ظفار)، یمن شمالی ، و عربستان سعودی است. مساحت ۳۳۲،۹۶۸ کیلومتر مربع جمعیت ۲/۵ میلیون پایتخت:عدن- مدینة الشّعب. این کشور از عدن و سرزمین‌های پیوسته به آن، جزایر پریم و کاماران تشکیل شده است. مستعمرهٔ سابق انگلیس به نام **دولت عدن** ، و**تحت‌الحمایهٔ عدن** ، و سه عضو **تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری** که **فدراسیون عربستان جنوبی** را تشکیل دادند، بر روی هم کشور یمن جنوبی را ایجاد کرده‌اند. انگلیس در ۱۹۴۶ به **فدراسیون عربستان جنوبی** — که دارای خودمختاری بود— وعده داد که تا ۱۹۶۸ استقلال کامل آنرا تأمین کند. اما گروه‌های انقلابی، به مبارزه با مقام‌های دولت فدراسیون پرداختند، فدراسیونی که تعداد زیادی حکمرانان محلی و چهار منطقهٔ عدن را دربر می‌گرفت. «جبههٔ آزادی‌بخش ملی»، و «جبههٔ آزادی‌بخش یمن جنوبی» (فلوسی[2]) با حمایت مصر و داوطلبان انقلابی جمهوری عربی یمن به مبارزهٔ مسلحانه پرداختند. در ۱۹۶۷ بسیاری از مناطق به دست رزمندگان افتاد و انگلستان برای اعادهٔ نظم در عدن ناچار به استفاده از سربازان خود شد. انگلستان سرانجام با «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به توافق رسید و قوای خود را از عدن بیرون برد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ استقلال فدراسیون اعلام گردید و قحطان محمد الشعبی نخستین رئیس جمهوری یمن جنوبی شد. در ۲۲ ژوئن ۱۹۶۹ جناح چپ «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به رهبری محمد علی هیثم، نخست‌وزیر و عضو شورای ریاست جمهوری، کنار زده شد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰ قانون اساسی تازه‌ای تدوین شد و قدرت دولتی را از «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به «شورای عالی خلق» متشکل از ۱۰۱ عضو انتقال داد. نام کشور به جمهوری دموکراتیک خلق یمن تغییر یافت و مذاکره برای وحدت دو یمن از ۱۹۷۲ آغاز گردید. درپی کشته شدن احمد قشمی

1- People's Democratic Republic of Yemen (South Yemen). 2- (F.L.O.S.Y.)

رئیس جمهور یمن شمالی (در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸) اوضاع در یمن جنوبی نیز آشفته شد و سالم رُبَیّع علی در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸ کشته شد. علی ناصر محمد جانشین وی ادعا کرد که ربیع علی قصد بمباران کاخ ریاست جمهوری را داشته است. رهبری یمن جنوبی چندی در دست عبدالفتاح اسماعیل بود اما بار دیگر علی ناصرمحمد به ریاست جمهوری کشور رسید. در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۸۶ درپی رقابت بر سر رهبری دولت و حزب درگیری های خونینی در عدن درگرفت که حدود ۱۰ روز به درازا کشید درپایان ماجرا علی ناصر محمد از تمامی سمت های خود در رهبری کنار گذاشته شد. او متهم بود که می خواسته دیکتاتوری فردی را بر کشور اعمال کند. علی سلیم البیاض (یا سالم البیده) رئیس حزب سوسیالیست شد، یاسین سعید نعمان به نخست‌وزیری رسید و حیدر ابوبکر عطّاس رئیس جمهور شد.

ینا، نبرد [1]

در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ قوای تحت فرماندهی ناپلئون بناپارت، قوای پروس به فرماندهی هوهنلوهه را در ینا شکست دادند. درست در همین زمان و در فاصلهٔ چند کیلومتری ینا در اوئرشتاد نیروی فرانسوی به فرماندهی داوو ارتش پروس را منهزم ساخت. این دو شکست به اعتبار نظامی پروس لطمهٔ زیادی وارد آورد و منجر به سقوط برلین شد.

ینی سری ها [2] **(جان نثاران)**

سرکردگان ارتش عثمانی از سدهٔ چهارده تا سال ۱۸۲۶. ابتدا ینی سری ها از میان جوانان مسیحی برگزیده می شدند و تحت آموزش شدید انضباطی به صورت مسلمانان متعصب درمی آمدند. ینی سری ها بقدری قدرت پیدا کردند که

1- Jena, Battle of 2- Janissaries.

در دربار سلطان می‌توانستند به برکناری یک سلطان و روی کار آوردن سلطانی دیگر اقدام کنند. در ژوئیهٔ ۱۸۰۷ سلطان سلیم سوم را از سلطنت برداشتند و این آخرین اقدام آنها در این زمینه بود. ینی سری‌ها باج‌های سنگینی بر ملل غیر ترک تحمیل کرده بودند که این خود از علل نارضایتی ملیت‌های تحت سلطه بود. در واکنش به این ستم ینی سری‌ها، **سلطان محمود دوم** بهانه‌ای پیدا کرد تا آنها را از صحنهٔ سیاسی و نظامی عثمانی بردارد. گارد محافظ سلطان به همراه مردم خشمگین به قرارگاه ینی سری‌ها حمله بردند و بین ۶ تا ۱۰ هزار ینی سری را کشتند (۱۵— ۱۳ ژوئن ۱۸۲۶).

یو-۲، رویداد هواپیمای [1]

در یکم مه ۱۹۶۰ یک فروند هواپیمای یو— ۲ لاکهید در حین پرواز در ارتفاع زیاد برفراز خاک شوروی سرنگون گردید. یو— ۲ که مشغول جاسوسی و عکسبرداری بود در سورد لوفسک فرود آورده شد و خلبان آن فرانسیس گری‌پاورز زندانی گردید. این نخستین هواپیمای جاسوسی آمریکا برفراز شوروی نبود اما نیکیتا خروشچف رهبر شوروی با اغتنام از فرصت، از **پرزیدنت آیزنهاور** رئیس جمهور آمریکا خواست تا از شوروی در این خصوص پوزش‌خواهی کند. آنان قرار بود دو هفته بعد در کنفرانس عالی سران در ژنو شرکت جویند. آیزنهاور حاضر به پوزش‌خواهی نشد و خروشچف کنفرانس عالی سران را به هم زد. اما از آن پس پرواز یو— ۲ برفراز شوروی لغو گردید. در ایالات متحده هم به نحوهٔ کسب اطلاعات توسط دولت، و هم به نحوهٔ رهبری سیاست خارجی و دیپلماسی ایرادهایی گرفته شد و **جان کندی** رئیس جمهور بعدی آمریکا و دمواکرات‌ها کلاً در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری از این جریان بهره‌برداری کردند. خلبان پاورز در فوریهٔ ۱۹۶۲ به آمریکا بازگردانیده شد و درعوض یکی از جاسوسان برجستهٔ شوروی از آمریکا

1-U-2 Incident.

به شوروی تحویل داده شد. بعدها گفته شد که خروشچف با این عمل، عمداً سبب شکست جمهوریخواهان و پیروزی کندی در انتخابات ریاست جمهوری شده است.

یوگسلاوی[1]

جمهوری فدراتیو سوسیالیستی یوگسلاوی در اروپای خاوری در شبه جزیرهٔ بالکان واقع شده و با آلبانی، یونان، بلغارستان، رومانی، مجارستان، اتریش و ایتالیا همسایه است. مساحت ۲۵۵،۸۰۴ کیلومتر مربع، جمعیت ۲۴ میلیون نفر، پایتخت: بلگراد. صربستان، کرواسی، اسلوونیا، کرناگورا (مونته‌نگرو). بُسنی و هرزگوبن، مقدونیه، و دو ایالت خودمختار وج‌ودینا و کوسوو ایالت‌های فدرال این کشورند. حرکت‌هایی در جهت وحدت مردم اسلاو در جنوب — یا یوگسلاوی— در سدهٔ ۱۹ آغاز شد و در جنگ جهانی اول و درهم پاشیدن امپراتوری چند ملیتی **اتریش ـ هنگری** به اوج خود رسید. **پیمان کورفو**، درژوئیهٔ ۱۹۱۷ مقرر کرده بود که پادشاهی متحد صرب‌ها، کروات‌ها و اسلوون‌ها به وجود آید و دودمان پادشاهی **کارا جورجه‌ویچ** از صربستان پادشاه آن کشور باشند. در ٤ دسامبر ۱۹۱۸ این پادشاهی به وجود آمد و در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۹ رسماً «یوگسلاوی» نام گرفت و **الکساندر** پادشاه کشور در این مورد فرمانی صادر کرد. دولت‌های نایب‌السلطنه پاول (۱۹۷٦— ۱۸۹۳) در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ زیر نفوذ آلمان و ایتالیا درآمد تا اینکه در ۲۸ مارس ۱۹٤۱ افسران نیروی هوایی ضمن کودتایی، دولتی را بر سر کار آوردند که بیشتر هوادار بریتانیا بود. ده روز بعد آلمان‌ها به بلگراد حمله کردند و شهر را با بمب زیرورو کردند و در عرض دو هفته تمامی یوگسلاوی را اشغال نمودند و پتر دوم (۷۰—۱۹۲۳) پادشاه جوان را به تبعید فرستادند. مقاومت در

1- Yugoslavia.

برابر نازی ها توسط گروه های چریکی مختلفی سازماندهی گردید. **چتنیک ها** به رهبری **میخائیلوویچ**، و **پارتیزان های** کمونیست به رهبری **تیتو** هر یک جداگانه به مقاومت دست زدند. کمک های متفقین که در آغاز منحصراً به چتنیک ها تعلق می‌گرفت به سبب همکاری چتنیک ها با ایتالیا و آلمان، پس از مدتی در اختیار تیتو قرار گرفت. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳ مارشال تیتو در منطقهٔ آزاد شدهٔ یایتسه در بُسنی دولت یوگسلاوی را تشکیل داد. بریتانیا نیز تلاش ناموفقی را در سازش با سلطنت‌طلبان یوگسلاوی مقیم قاهره و لندن انجام داد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ رسماً جمهوری یوگسلاوی در شکل فدراتیو سوسیالیستی اعلام، و مارشال تیتو به ریاست جمهوری برگزیده شد. او کوشید شکل دیگری از سوسیالیسم را در کشور پیاده کند و به کارگران اجازه داده شود خودشان مدیریت کارخانه ها را برعهده گیرند و ضمن آنکه کشور با نظام تک‌حزبی اداره می شود هر چه بیشتر لیبرالی گردد و از تمرکز کاسته شود. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۴ چهار قانون اساسی برای یوگسلاوی تدوین شده است مشکل اساسی یوگسلاوی بی میلی ایالت های پیشرفتهٔ کرواسی و اسلوونیا در هماهنگ کردن خود با نیازهای ایالت های عقب‌ماندهٔ جنوبی است. در سیاست خارجی، تیتو به‌رغم خصومت استالین و کمینترن با او، باقی ماند و قهرمان بیطرفی مثبت و جنبش عدم تعهد گردید. از سر گیری «مناسبات برادرانهٔ» دو کشور یوگسلاوی و شوروی در زمان خروشچف در مه ۱۹۵۵ نیز مانع از آن نشده است تا یوگسلاوی مداخلهٔ شوروی در مجارستان و چکسلواکی را محکوم نماید. «مجمع کمونیست های یوگسلاو» به منظور حفظ وحدت یوگسلاوی، تیتو را به عنوان رئیس جمهور مادام‌العمر پذیرفت و درپی درگذشت تیتو، شورای ۸ نفری به طور جمعی امور ریاست جمهوری را برعهده گرفت بدین ترتیب که هر یک از این ۸ نفر به نوبت وظایف ریاست جمهوری را در مدتی که بیش از یکسال نشود برعهده می‌گیرد. این سیستم در زمان تیتو و هنگام مرگ وی در ۱۹۸۰ کارآیی خود را نشان داده است، شورای ریاست جمهوری نخست‌وزیری را برای مدت چهارسال برمی‌گزینند در مه ۱۹۸۲ خانم میلکا پلانینک (متولد

۱۹۲۵) به جای وسِلین جورانویچ — که از فوریهٔ ۱۹۷۷ نخست‌وزیر بود— به نخست‌وزیری منصوب گردید. یوگسلاوی با یونان و ترکیه عضو پیمان بالکان است.

یوم کیپور، نبرد[1] (۱۹۷۳)

جنگ روز کیپور. حملهٔ ناگهانی مصر و سوریه در «روز کفاره[2]» (یوم کیپور) یعنی مقدس‌ترین روز در آیین یهود به قوای اسرائیل در مناطق اشغالی. این جنگ به خاطر آنکه در اکتبر ۱۹۷۳ روی داد به **جنگ اکتبر** نیز معروف است. **انورسادات** و **حافظ اسد** طبق نقشهٔ محرمانه‌ای در روز یکشنبه ۶ اکتبر به نیروهای اسرائیل حمله بردند. مصری‌ها توانستند از کانال سوئز عبور کرده به صحرای سینا برسند.

یونان [3]

کشور یونان در شبه جزیرهٔ بالکان واقع شده و با ترکیه، بلغارستان، یوگسلاوی و آلبانی مرز خشکی دارد و در ساحل دریاهای اژه و یونان قرار گرفته است. مساحت ۱۳۱،۹۴۴ کیلومتر مربع، جمعیت ۱۰ میلیون نفر، پایتخت:آتن. در نیمهٔ سدهٔ پانزده ترکان عثمانی بر یونان مسلط شدند. بیداری فرهنگی یونانیان در سدهٔ هجده از عواملی بود که آنانرا به پایداری در برابر ترکان برانگیخت. در ۲— ۱۸۲۱ دست به مقاومت زدند و در ۱۸۲۹ پادشاهی یونان ایجاد گردید. قلمرو کشور در سال‌های ۱۸۶۳، ۱۸۸۱ و ۱۹۱۳ گسترش

1- Yom Kippur War. 2- Day of Atonement. 3- Greece.

یافت. بخش هایی از مقدونیه و آسیای صغیر درپی **جنگ‌های بالکان** به یونان ملحق شد. درگیری های سیاسی شاه **کنستانتین اول** با نخست وزیرش **ونیزلوس** به خاطر شرکت یا عدم شرکت در جنگ جهانی، سرانجام به پیروزی هواداران ونیزلوس منتهی گردید ودر ۱۹۱۷ نیروهای یونان در **سالونیک** در کنار متفقین به نبرد پرداختند و در هجوم سال ۱۹۱۸ نیز شرکت کردند. تلاش یونانی ها در تسخیر آناتولی درپی شکست آنان در **ازمیر** (۱۹۲۲) ناکام ماند. سال های بین مه ۱۹۲٤ و نوامبر ۱۹۳۵ حکومت یونان جمهوری بود اما بار دیگر پسر **کنستانتین اول** به نام **ژرژدوم** (۱۹٤۷— ۱۸۹۰) به پادشاهی رسید و سلطنت احیا شد. ژرژ دوم در سال های ۲٤— ۱۹۲۲ نیز پادشاه یونان بود. در اوت ۱۹۳٦ ژرژ تن به قبول یک دیکتاتوری دست راستی به رهبری ژنرال **متاکساس** داد. متاکساس تا هجوم ایتالیا به آلمان در اکتبر ۱۹٤۰ هنوز قدرت را در دست داشت. ایتالیایی ها دچار شکست شدند و به آلبانی عقب نشستند اما یونانی ها نتوانستند مقاومت را در برابر تهاجم آوریل ۱۹٤۱ آلمان نازی سازمان دهی کنند. از ۱۹٤۲ گروهای سلطنت طلب و کمونیست در رقابتی شدید با یکدیگر، جنگ پارتیزانی را علیه اشغالگران آلمانی آغاز نمودند. و این نبرد تا اکتبر ۱۹٤٤ که یونان توسط نیروهای انگلیسی آزاد شد ادامه یافت. رقابت دو گروه نامبرده حتی پیش از آزاد شدن سراسر یونان، منجربه درگیری خونین آنها با یکدیگر شد و در کریسمس ۱۹٤٤ در آتن و به‌رغم تلاش های نایب السلطنه اسقف داما سکینوس کمونیست ها و سلطنت طلبان به کشتار یکدیگر پرداختند. درپی همه‌پرسی ۱۹٤۱ ژرژ دوم بار دیگر به پادشاهی رسید اما **جنگ داخلی** از مه ۱۹٤٦ تا اکتبر ۱۹٤۹ کشور را فرا گرفت. ژرژ دوم در آوریل ۱۹٤۷ درگذشت و برادرش پل (٦٤— ۱۹۰۱) پادشاه شد. در دوران ۱۷ ساله پادشاهی او، یونان ابتدا توسط فیلد مارشال پاپاگوس، دیکتاتور دست راستی، اداره شد (تا ۱۹۵۵)، سپس رژیم پارلمانی بر سر کار آمد و رقابت میان محافظه کاران به رهبری **کارامانلیس** و رادیکال ها به رهبری **ژرژپاپاندرئو** از مشخصه های حکومت پارلمانی این دوره بود. مشکلات **قبرس** و **انوزیس** نیز در

همین اوان شدت یافت. در ۱۹٦٤ کنستانتین دوم پادشاه یونان شد و در ۱۹٦۵ توطئهٔ سازمان مخفی ارتش (آسپیدر) به نفع پسر پاپاندرئو، کشف شد. این توطئه بینشی رادیکال داشت. میان سلطنت‌طلبان و هواداران ژرژ پاپاندرئو تنش و درگیری شدت گرفت و در آوریل ۱۹٦۷ سرهنگ‌های یونان قدرت را در دست گرفتند و با ایجاد یک نظام دیکتاتوری خفقانی دست راستی بر یونان حکومت کردند. رژیم **سرهنگان یونان** ابتدا مورد حمایت پادشاه بود اما سرانجام او نیز به تبعید فرستاده شد (دسامبر ۱۹٦۷) و درژوئیهٔ ۱۹۷۳ رسماً رژیم پادشاهی ملغی گردید و بار دیگر در یونان حکومت جمهوری اعلام شد. ناآرامی های ٤ـ ۱۹۷۳ در آتن، و ناکامی دولت سرهنگ‌ها در حل مسألهٔ **قبرس** سبب شد تا سرهنگان قدرت را تسلیم کنند و **کارا مانلیس**، سیاستمدار کهنه‌کار در اوت ۱۹۷٤ نخست‌وزیر شد و در نوامبر همان سال دست به برگزاری انتخابات آزاد زد. «حزب دموکراسی نوین» کارامانلیس اکثریت آراء را به خود اختصاص داد اما در همه‌پرسی سه هفتهٔ بعد در مورد تعیین تکلیف سلطنت، ٦۹ درصد علیه احیاء پادشاهی رأی دادند. قانون اساسی جدید یونان که در ۱۱ ژوئن ۱۹۷۵ به مرحلهٔ اجرا گذاشته شد «جمهوری هلنی» را برقرار کرد و نه روز بعد کنستانتین تساتسوس (متولد ۱۸۹۹) رئیس جمهور شد. یونان در ۱۹۵۲ عضو **ناتو** و در ۱۹٦۲ عضو وابستهٔ **بازار مشترک** شد. در یکم ژانویهٔ ۱۹۸۱ به عضویت کامل بازار پذیرفته شد. تنش میان یونان و ترکیه بر سر قبرس و نیز بر سر فلات قارهٔ جزایر دریای اژه چندین بار در ۱۹۵۵، ۱۹٦٤ و ۱۹٦۷ و نیز در فاصلهٔ ۱۵ نوامبر تا ۸ دسامبر ۱۹۷٤ دو کشور را در آستانهٔ جنگ قرار داده است. کارامانلیس در مه ۱۹۸۰ به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد و «حزب سوسیالیستی پان‌هلنی» **آندرئاس پاپاندرئو** در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۱ با پیروزی چشمگیری در انتخابات عمومی به قدرت رسید و پاپاندرئو نخست‌وزیر یونان شد.



یالتا[1]

تفریحگاه ساحلی دریای سیاه در ساحل کریمه. این نقطه محل گردهمایی سران دول متفق — چرچیل، استالین روزولت— از ٤ تا ١١ فوریهٔ ١٩٤٥ بود. روزولت توانست موافقت استالین را در کشاندن شوروی به جنگ ژاپن، و نیز برپایی سازمان ملل متحد، جلب نماید. در کنفرانس دِمْبارتُن اوکْسْ هیأت نمایندگی شوروی از نحوهٔ ایجاد سازمان ملل ابراز نارضایتی کرده بود. چرچیل نیز موافقت استالین را در مورد تعیین مناطق اشغالی آلمان توسط نیروهای فرانسه، انگلستان، شوروی و ایالات متحده به دست آورد. خط مرزی کرزُن حدّ فاصل شوروی- لهستان شناخته شد و مرز اُدِرْ- نایْسِه به طور ضمنی مرز بین شرق و غرب تعیین گردید. استالین با برگزاری هرچه سریع‌تر انتخابات آزاد در لهستان موافقت نمود و مقرر شد دولت‌های در تبعید لهستان و یوگسلاوی در حکومت‌های آتی این دو کشور سهیم شوند. در اعلامیهٔ اروپای آزاد، خواست سه رهبر مبنی بر ایجاد نهادهای دموکراتیک در سرزمین‌های سابقاً تحت اشغال آلمان آمده بود. سیاست آمریکا در یالتا بعدها مورد انتقاد مفسران و صاحبنظران قرار گرفت. گفته شد که روس‌ها با کمک روزولت به خاوردور آمدند و اروپای خاوری نیز به استالین پیشکش شد. این انتقادها اوضاع زمان برگزاری کنفرانس یالتا را نادیده می‌گیرند. روزولت می دانست که برای وادار کردن ژاپن به قبول تسلیم، تهدید ارتش سرخ لازم است؛ اروپای خاوری هم در زمان کنفرانس در اشغال ارتش سرخ بود. البته ناگفته

1- Yalta.

نباید گذاشت که رابطهٔ شوروی ـ آمریکا در یالتا از هر زمانی صمیمانه‌تر بود چرا که مشاوران سیاسی روزولت بیش از همه نگران امپریالیسم نوین بریتانیا در خاوردور و همدردی و همدلی سلطنت‌طلبان انگلیسی با آلمان بودند.

یاماشیتا، تومویوکی[1] (۱۹۴۶ ــ ۱۸۸۵)

ژنرال ژاپنی. در نزدیکی توکیو به‌دنیا آمد. در **جنگ روس ـ ژاپن**، جنگ جهانی اول، جنگ چین ـ ژاپن خدمت کرد و در ۱۹۴۰ بازرس کل نیروی هوایی شد. در همان سال برای مأموریتی ویژه به ایتالیا و آلمان رفت. در رأس ارتش بیست و پنجم ژاپن به **مالایا** حمله کرد و در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۴۲ سنگاپور را به تصرف درآورد. در ژوئیهٔ ۱۹۴۴ فرماندهٔ کل نیروهای ژاپن در فیلیپین شد و از لیت و لوزن در برابر تهاجم آمریکا دفاع کرد. در نبرد اطراف مانیل وحشیگری را از حد گذراند و تا ۲ دسامبر ۱۹۴۵ در فیلیپین مقاومت کرد دو ماه بعد در مانیل به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و به اعدام محکوم گردید. در ۲۷ فوریهٔ ۱۹۴۶ به دار آویخته شد.

یاماموتو، ایسوروکو[2] (۱۹۴۳ ــ ۱۸۸٤)

دریاسالار ژاپنی. در ناگااُکا زاده شد. در کالج‌های ژاپن و نیز در هاروارد تحصیل کرد. مدت کوتاهی وابستهٔ نظامی ژاپن در واشنگتن بود. وقتی فرماندهٔ نیروی دریایی ژاپن شد بر این عقیده بود که ژاپن در نبرد درازمدت با آمریکا به پیروزی نخواهد رسید اما اگر به فاصلهٔ ٦ ماه‌ بعد از

1- Yamashita,Tomoyuki. 2- Yamamoto,Isoruku.

اعلان جنگ به موفقیت های چشمگیری دست یابد می تواند شرایط مناسبی را در صلح با آمریکا به آن دولت بقبولاند. از اوایل سال ۱۹٤۱ جزئیات حمله به پرل هاربور را بررسی نمود. پیروزی استراتژیک او در پرل هاربور و نیز در دریای جاوه تا حدی ناشی از درک وی از قدرت و کارآیی نیروی دریایی بود. نبرد دریای مرجان در ماه مه ۱۹٤۲ و شکست ماه بعد او در میدوی نقشه های بلندپروازانه اش را برهم ریخت. در ۱۷ آوریل ۱۹٤۳ سازمان اطلاعاتی آمریکا پیام رمز ژاپنی ها را در مورد برنامهٔ بازرسی یاماموتو کشف کردند و روز بعد با تعقیب هواپیمای او برفراز جزایر سلیمان، آنرا به گلوله بستند و همهٔ سرنشینان آن از جمله یاماموتو کشته شدند.

یانگ، طرح[1]

طرحی برای حل و فصل مسألهٔ غرامت جنگی توسط آلمان، که توسط اوئن دی. یانگ (۱۹٦۲ــ ۱۸۷٤) رئیس یک کمیتهٔ آمریکایی در ۷ ژوئن ۱۹۲۲ ارائه شد. به موجب این طرح، غرامت ها به میزان ۷۲ درصد نسبت به رقم اولیه کاهش می یافت. در طرح آمده بود که غرامت ها باید به اقساط سالانه تا ۱۹۸۸ به بانک بین المللی پرداخت گردد. آلمان دو ماه بعد با این طرح موافقت نمود. و در مه ۱۹۳۰ نخستین قلم آن پرداخت شد. در سال های ۲ــ ۱۹۳۱ به خاطر بحران بزرگ اقتصادی جهانی، پرداخت غرامت ها صورت نگرفت. وقتی در ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت رسید از پرداخت غرامت خودداری ورزید و طرح یانگ درواقع در نطفه مرد.

1- Young plan.

یایتسه، کنگره[1] (۳۰ ـ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳)

به دعوت «کمیتهٔ ضدّ فاشیستی آزادی‌بخش ملی»، هیئات های نمایندگی سراسر یوگسلاوی در شهر یایتسه، در بُسنی، کنگره‌ای برپا کردند. یایتسه در سپتامبر ۱۹۴۲ توسط پارتیزان‌های کمونیست به رهبری تیتو از اشغال آلمان آزاد شده بود. در کنگره مقرر شد تا در پایان جنگ، کشور جمهور فدرال یوگسلاوی ایجاد گردد و کمیته در این فاصله در حکم دولت موقت عمل کند. در این کنگره به تیتو عنوان «مارشال یوگسلاوی» داده شد. تصمیم‌های کنگره در روند انقلاب یوگسلاوی بسیار تعیین کننده بود و از آن پس روز برپایی کنگره روز ملی یوگسلاوی نامیده شد. نمایان‌ترین جنبهٔ کنگرهٔ یاتیسه مکان و زمان برپایی آن است: مکان آن در قلمرو اروپای اشغال شده توسط نازی‌ها، و زمان آن، یازده ماه پس از رسیدن نخستین واحدهای «ارتش آزادی‌بخش» به خاک یوگسلاوی بود. درست ۲ سال بعد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ جمهوری فدراتیو یوگسلاوی اعلام گردید.

یحیی خان، آقا محمّد (۱۹۸۰ ـ ۱۹۱۷)

سومین رئیس جمهور پاکستان. در پیشاور چشم به جهان گشود. در دانشگاه پنجاب تحصیل کرد. در جنگ جهانی اول در خاورمیانه و ایتالیا در کنار ارتش انگلستان جنگید. در عملیات کشمیر نیز شرکت داشت. در ۱۹٦٦ فرمانده ارتش پاکستان بود و در مارس ۱۹٦۹ از سوی ژنرال ایوب‌خان رئیس حکومت نظامی شد تا تمامیت پاکستان را حفظ کند. در پایان آن سال رئیس جمهور پاکستان شد. او امیدوار بود از طریق برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک مشکلات کشور را سر و سامانی بخشد. انتخابات در پاکستان

1- Jajce Congress.

غربی در ۷ دسامبر ۱۹۷۰، و در پاکستان شرقی در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۷۱ برگزار گردید. مردم پاکستان شرقی به **عوامی لیگ** رأی دادند اما **یحیی خان** و **ذوالفقار علی بوتو** به رأی آنان گردن ننهادند و همین امر به جنگ داخلی منجر گردید و درپی مداخلهٔ هندوستان و جدایی پاکستان شرقی تحت نام **بنگلادش**، **یحیی خان** در دسامبر ۱۹۷۱ استعفا کرد. از ژانویهٔ ۱۹۷۲ تا ژوئیهٔ ۱۹۷۴ در خانهٔ خود تحت نظر بود.

یِژوفشچینا[1]

در زبان روسی این واژه در مورد تصفیه‌های استالینی در سال‌های ۸ــ۱۹۳۶ به کار برده می‌شود. منشأ واژه، نام رئیس پلیس مخفی شوروی در آن زمان ــ ن. ی. یژوف (۱۹۳۹ ــ ۱۸۹۴) ــ است. با این تصفیه‌ها رقیبان استالین در رهبری ــ که همگی از بلشویک‌های سرشناس بودند ــ از میان برداشته شدند. بیشتر قربانیان اتهام خیانت و رابطه با یک «قدرت بیگانه» را پذیرفتند. اما در مورد اتهام‌ها سندی ارائه نشد (مقصود از قدرت خارجی عمدتاً آلمان بود). ده تن از یاران نزدیک لنین؛ سه مارشال اتحاد شوروی (از جمله توخاچِفْسکی رئیس ستاد)؛ شش عضو دفتر سیاسی؛ و بیش از نیمی از ژنرال‌های ارتش سرخ در این تصفیه نابود شدند. بسیاری از کمونیست‌های کشورهای دیگر که مقیم شوروی بودند نیز مشمول این تصفیه‌ها واقع شدند. به اقلیت‌های غیر روسی، از جمله آلمانی‌های اطراف ساراتوف، خسارت‌هایی وارد شد. اردوگاه‌های کار برای تمرکز این قبیل مخالفان دایر گردید. عده‌ای برای باز کردن راه قطب شمال به شوروی، و عده‌ای برای ایجاد مراکز صنعتی به سیبری گسیل شدند. یژوف در نوامبر ۱۹۳۸ از ریاست پلیس مخفی معزول و به وزارت حمل و نقل آبی منصوب شد. چندی بعد ناپدید شد و تب اعدام و

1- Yezhovshchina.

پیگرد فروکش کرد. در ۱۹۳۹ به بسیاری از محکومان به کار اجباری اجازهٔ بازگشت به خانه‌هاشان داده شد. اما با شروع جنگ جهانی دوم بار دیگر ایذاء اقلیت آلمانی از سرگرفته شد. گفته می شود در دوران وحشت باریژوفشچینا ۷ میلیون مورد توقیف بوده و منابع غیر شوروی تلفات این دوره را بالغ بر ۳ میلیون نفر می دانند. شوروی ها هیچگاه در این مورد آماری ارائه نکردند.

یعقوب‌خان، امیر (۷۹ ـ ۱۸٤۹)

امیر افغانستان. امیر یعقوب‌خان به موجب پیمان گندمک (۲٦ مه ۱۸۷۹) با انگلیسی ها به سازش رسید و تن به خواسته های آنان داد. اما یعقوب‌خان از همان سال با خانواده‌اش به هند به‌تبعید رفت و جای خود را به امیر عبدالرحمان داد.

یکشنبهٔ خونین[1]

۱) در ادبیات چپگرا یکشنبهٔ خونین به درگیری پلیس انگلستان با تظاهر کنندگان سوسیالیست در میدان ترافالگار لندن در ۱۳ نوامبر ۱۸۸۷ اطلاق می‌گردد. برای پاک کردن میدان از تظاهرکنندگان، به گاردهای ویژه مأموریت داده شد و در درگیری دو نفر تظاهرکننده کشته شدند.

۲) در روسیه یکشنبهٔ خونین به حادثهٔ ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۰۵ سن‌پترزبورگ گفته می شود. کارگران و خانواده‌هاشان به رهبری کشیشی به نام پدر گئورگی گاپون در نزدیک کاخ زمستانی تزار می خواستند تقاضاهایشان را به گوش وی برسانند. گارد قصر به روی مردم آتش گشود و در نتیجه بیش از صد نفر کشته

1- Bloody Sunday.

و عدهٔ زیادی زخمی شدند. کارگران خواهان عفو زندانیان سیاسی، برپایی مجلس قانونگذاری، و هشت ساعت کار در هفته بودند. این کشتار جنایت‌بار به اعتصاب های دامنه‌دار در سراسر روسیه و سرانجام، **انقلاب ۱۹۰۵** منجر شد.

۳) در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۷۲ در لندن دری (ایرلند شمالی) نیز در تظاهراتی به حمایت از وحدت دو ایرلند، پلیس به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و ۱۳ نفر کشته شدند برای ایرلندی‌ها این روز به یکشنبهٔ خونین موسوم شده است.

یمن[1]

منطقهٔ جنوب باختری شبه جزیرهٔ عربستان شامل دو کشور جمهوری عربی یمن (یمن شمالی)، و جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی). یمن شمالی در سال‌های ۱۹۱۸ — ۱۵۱۷ جزو امپراتوری عثمانی بود در جریان جنگ جهانی اول بین قوای ترک مستقر در این سرزمین با سربازان انگلیسی مستقر در عدن درگیری‌هایی روی داد. در ۱۹۱۸ امام یحیی پادشاه یمن مستقل شد. او تا هنگامی که ترور شد (فوریهٔ ۱۹٤۸)، بر کشور حکومت راند. پسر او امام احمد از مارس ۱۹٤۸ تا سپتامبر ۱۹٦۲ پادشاه خودکامهٔ یمن بود در سال‌های ٦۱ — ۱۹۵۸ کوشید از طریق دوستی و اتحاد با **عبدالناصر** پایه‌های حکومت خود را محکم کند. سپس با بلوک شرق از در دوستی درآمد. درگیری او با انگلستان در مرز دو یمن سبب حمایت بلوک شرق از وی گردید. در ۲٦ سپتامبر ۱۹٦۲ دو روز پس از درگذشت امام احمد، ژنرال سلاّل طی کودتایی تشکیل جمهوری عربی یمن را اعلام داشت. قبایل عرب با حمایت عربستان سعودی (و در نهایت غرب) با حمایت از امام محمّد البدر از اکتبر ۱۹٦۲ تا آوریل ۱۹۷۰ جنگ داخلی خونینی را در یمن به راه انداختند. جمهوریخواهان از حمایت مصر و سوریه برخوردار بودند. در نوامبر ۱۹٦۷

1- Yemen.

جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن جنوبی) در مستعمره‌های پیشین انگلیس در عدن و سرزمین‌های پیوسته به آن تشکیل گردید. از ۱۹۷۲ مذاکره برای وحدت دو یمن آغاز شده اما به دلیل عوامل گوناگون این وحدت تاکنون تحقق نیافته است.

یمن، جمهوری عربی[1] (یمن شمالی)

جمهوری عربی یمن در کرانهٔ خاوری دریای سرخ واقع شده و با یمن جنوبی و عربستان سعودی مرز خشکی دارد. مساحت آن ۱۹۵ هزار کیلومتر مربع. جمعیت ٦ میلیون نفر، پایتخت: صنعا. با کودتای سپتامبر ۱۹٦۲ به رهبری مارشال عبدالله سلال و حمایت بیدریغ مصر از جمهوریخواهان، به عمر رژیم سلطنتی پایان داده شد. در نوامبر ۱۹٦۷ سلال با کودتای ژنرال حسن العمری ساقط گردید و در سپتامبر ۱۹٦۸ العمری خود را فرماندار نظامی و رئیس دولت یمن خواند. جنگ داخلی یمن که از زمان کودتای سلال با حمایت عربستان سعودی از سیف الاسلام امام محمد البدر، و حمایت ناصر از جمهوریخواهان آغاز شده بود، مه ۱۹۷۰ پایان یافت. مقرر شد امام از کشور تبعید شود و حکومت جمهوری باقی بماند اما طرفداران امام و سلطنت در حکومت بمانند. مداخلهٔ سعودی در امور این کشور سبب بی‌ثباتی حکومت و آمدن و رفتن سرهنگ‌ها به عنوان رئیس کشور شده است. سرهنگ حمدی رئیس جمهور در ۱۱ اکتبر ۱۹۷۷، و سرهنگ احمد القشمی نیز در ۲٤ ژوئن ۱۹۷۸ کشته شدند. علی عبدالله صالح سیاستمدار یمنی بعد از این واقعه رئیس جمهور یمن شمالی شد.

1- Yemen Arab Republic.

یمن، جمهوری دموکراتیک خلق[1] (یمن جنوبی)

یمن جنوبی در جنوب باختری شبه جزیرهٔ عربستان قرار گرفته و دارای مرز خشکی با عمان (ظفار)، یمن شمالی، و عربستان سعودی است. مساحت ۳۳۲،۹۶۸ کیلومتر مربع جمعیت ۲/۵ میلیون پایتخت:عدن- مدینة الشّعب. این کشور از عدن و سرزمین‌های پیوسته به آن، جزایر پریم و کاماران تشکیل شده است. مستعمرهٔ سابق انگلیس به نام **دولت عدن**، و **تحت‌الحمایهٔ عدن**، و سه عضو **تحت‌الحمایهٔ عدن خاوری** که **فدراسیون عربستان جنوبی** را تشکیل دادند، بر روی هم کشور یمن جنوبی را ایجاد کرده‌اند. انگلیس در ۱۹٤٦ به **فدراسیون عربستان جنوبی** — که دارای خودمختاری بود— وعده داد که تا ۱۹٦۸ استقلال کامل آنرا تأمین کند. اما گروه‌های انقلابی، به مبارزه با مقام‌های دولت فدراسیون پرداختند، فدراسیونی که تعداد زیادی حکمرانان محلی وچهار منطقهٔ عدن را دربر می‌گرفت. «جبههٔ آزادی‌بخش ملی»، و «جبههٔ آزادی‌بخش یمن جنوبی» (فلوسی[2]) با حمایت مصر و داوطلبان انقلابی جمهوری عربی یمن به مبارزهٔ مسلحانه پرداختند. در ۱۹٦۷ بسیاری از مناطق به دست رزمندگان افتاد و انگلستان برای اعادهٔ نظم در عدن ناچار به استفاده از سربازان خود شد. انگلستان سرانجام با «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به توافق رسید و قوای خود را از عدن بیرون برد. در ۳۰ نوامبر ۱۹٦۷ استقلال فدراسیون اعلام گردید و قحطان محمد الشعبی نخستین رئیس جمهوری یمن جنوبی شد. در ۲۲ ژوئن ۱۹٦۹ جناح چپ «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به رهبری محمد علی هیثم، نخست‌وزیر و عضو شورای ریاست جمهوری، کنار زده شد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰ قانون اساسی تازه‌ای تدوین شد و قدرت دولتی را از «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به «شورای عالی خلق» متشکل از ۱۰۱ عضو انتقال داد. نام کشور به جمهوری دموکراتیک خلق یمن تغییر یافت و مذاکره برای وحدت دو یمن از ۱۹۷۲ آغاز گردید. درپی کشته شدن احمد قشمی

1- People's Democratic Republic of Yemen (South Yemen). 2- (F.L.O.S.Y.)

رئیس جمهور یمن شمالی (در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸) اوضاع در یمن جنوبی نیز آشفته شد و سالم رُبَیّع علی در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸ کشته شد. علی ناصر محمد جانشین وی ادعا کرد که ربیع علی قصد بمباران کاخ ریاست جمهوری را داشته است. رهبری یمن جنوبی چندی در دست عبدالفتاح اسماعیل بود اما بار دیگر علی ناصرمحمد به ریاست جمهوری کشور رسید. در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۸۶ درپی رقابت بر سر رهبری دولت و حزب درگیری های خونینی در عدن درگرفت که حدود ۱۰ روز به درازا کشید درپایان ماجرا علی ناصر محمد از تمامی سمت های خود در رهبری کنار گذاشته شد. او متهم بود که می خواسته دیکتاتوری فردی را بر کشور اعمال کند. علی سلیم البیاض (یا سالم البیده) رئیس حزب سوسیالیست شد، یاسین سعید نعمان به نخست وزیری رسید و حیدر ابو بکر عطّاس رئیس جمهور شد.

ینا، نبرد [1]

در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ قوای تحت فرماندهی ناپلئون بناپارت، قوای پروس به فرماندهی هوهنلوهه را در ینا شکست دادند. درست در همین زمان و در فاصلهٔ چند کیلومتری ینا در اوئرشتاد نیروی فرانسوی به فرماندهی داوو ارتش پروس را منهزم ساخت. این دو شکست به اعتبار نظامی پروس لطمهٔ زیادی وارد آورد و منجر به سقوط برلین شد.

ینی سری ها [2] (جان نثاران)

سرکردگان ارتش عثمانی از سدهٔ چهارده تا سال ۱۸۲۶. ابتدا ینی سری ها از میان جوانان مسیحی برگزیده می شدند و تحت آموزش شدید انضباطی به صورت مسلمانان متعصب درمی آمدند. ینی سری ها بقدری قدرت پیدا کردند که

1- Jena, Battle of 2- Janissaries.

در دربار سلطان می‌توانستند به برکناری یک سلطان و روی کار آوردن سلطانی دیگر اقدام کنند. در ژوئیهٔ ۱۸۰۷ سلطان سلیم سوم را از سلطنت برداشتند و این آخرین اقدام آنها در این زمینه بود. ینی‌سری‌ها باج‌های سنگینی بر ملل غیر ترک تحمیل کرده بودند که این خود از علل نارضایتی ملیت‌های تحت سلطه بود. در واکنش به این ستم ینی‌سری‌ها، **سلطان محمود دوم** بهانه‌ای پیدا کرد تا آنها را از صحنهٔ سیاسی و نظامی عثمانی بردارد. گارد محافظ سلطان به همراه مردم خشمگین به قرارگاه ینی‌سری‌ها حمله بردند و بین ۶ تا ۱۰ هزار ینی‌سری را کشتند (۱۵ — ۱۳ ژوئن ۱۸۲۶).

یو-۲، رویداد هواپیمای [1]

در یکم مه ۱۹۶۰ یک فروند هواپیمای یو-۲ لاکهید در حین پرواز در ارتفاع زیاد برفراز خاک شوروی سرنگون گردید. یو-۲ که مشغول جاسوسی و عکسبرداری بود در سورد لوفسک فرود آورده شد و خلبان آن فرانسیس گری‌پاورز زندانی گردید. این نخستین هواپیمای جاسوسی آمریکا برفراز شوروی نبود اما نیکیتا خروشچف رهبر شوروی با اغتنام از فرصت، از **پرزیدنت آیزنهاور** رئیس جمهور آمریکا خواست تا از شوروی در این خصوص پوزش‌خواهی کند. آنان قرار بود دو هفته بعد در کنفرانس عالی سران در ژنو شرکت جویند. آیزنهاور حاضر به پوزش‌خواهی نشد و خروشچف کنفرانس عالی سران را به هم زد. اما از آن پس پرواز یو-۲ برفراز شوروی لغو گردید. در ایالات متحده هم به نحوهٔ کسب اطلاعات توسط دولت، و هم به نحوهٔ رهبری سیاست خارجی و دیپلماسی ایرادهایی گرفته شد و **جان کندی** رئیس جمهور بعدی آمریکا و دموکرات‌ها کلاً در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری از این جریان بهره‌برداری کردند. خلبان پاورز در فوریهٔ ۱۹۶۲ به آمریکا بازگردانیده شد و درعوض یکی از جاسوسان برجستهٔ شوروی از آمریکا

1-U-2 Incident.

به شوروی تحویل داده شد. بعدها گفته شد که خروشچف با این عمل، عمداً سبب شکست جمهوریخواهان و پیروزی کندی در انتخابات ریاست جمهوری شده است.

یوگسلاوی[1]

جمهوری فدراتیو سوسیالیستی یوگسلاوی در اروپای خاوری در شبه جزیرهٔ بالکان واقع شده و با آلبانی، یونان، بلغارستان، رومانی، مجارستان، اتریش و ایتالیا همسایه است. مساحت ۲۵۵،۸۰۴ کیلومتر مربع، جمعیت ۲۴ میلیون نفر، پایتخت: بلگراد. صربستان، کرواسی، اسلوونیا، کرناگورا (مونته‌نگرو). بُسنی و هرزگوبن، مقدونیه، و دو ایالت خودمختار وج‌ودینا و کوسوو ایالت های فدرال این کشورند. حرکت‌هایی در جهت وحدت مردم اسلاو در جنوب — یا یوگسلاوی— در سدهٔ ۱۹ آغاز شد و در جنگ جهانی اول و درهم پاشیدن امپراتوری چند ملیتی **اتریش- هنگری** به اوج خود رسید. **پیمان کورفو**، درژوئیهٔ ۱۹۱۷ مقرر کرده بود که پادشاهی متحد صرب‌ها، کروات‌ها و اسلوون‌ها به وجود آید و دودمان پادشاهی **کارا جورجه ویچ** از صربستان پادشاه آن کشور باشند. در ٤ دسامبر ۱۹۱۸ این پادشاهی به وجود آمد و در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۹ رسماً «یوگسلاوی» نام گرفت و **الکساندر** پادشاه کشور در این مورد فرمانی صادر کرد. دولت های نایب‌السطنه پاول (۱۹۷۶— ۱۸۹۳) در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ زیر نفوذ آلمان و ایتالیا درآمد تا اینکه در ۲۸ مارس ۱۹٤۱ افسران نیروی هوایی ضمن کودتایی، دولتی را بر سر کار آوردند که بیشتر هوادار بریتانیا بود. ده روز بعد آلمان‌ها به بلگراد حمله کردند و شهر را با بمب زیرورو کردند و در عرض دو هفته تمامی یوگسلاوی را اشغال نمودند و پتر دوم (۷۰—۱۹۲۳) پادشاه جوان را به تبعید فرستادند. مقاومت در

1- Yugoslavia.

برابر نازی ها توسط گروه های چریکی مختلفی سازماندهی گردید. چتنیک ها به رهبری میخائیلوویچ، و پارتیزان های کمونیست به رهبری تیتو هر یک جداگانه به مقاومت دست زدند. کمک های متفقین که در آغاز منحصراً به چتنیک ها تعلق می‌گرفت به سبب همکاری چتنیک ها با ایتالیا و آلمان، پس از مدتی در اختیار تیتو قرار گرفت. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳ مارشال تیتو در منطقهٔ آزاد شدهٔ یایتسه در بُسنی دولت یوگسلاوی را تشکیل داد. بریتانیا نیز تلاش ناموفقی را در سازش با سلطنت‌طلبان یوگسلاوی مقیم قاهره و لندن انجام داد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ رسماً جمهوری یوگسلاوی در شکل فدراتیو سوسیالیستی اعلام، و مارشال تیتو به ریاست جمهوری برگزیده شد. او کوشید شکل دیگری از سوسیالیسم را در کشور پیاده کند و به کارگران اجازه داده شود خودشان مدیریت کارخانه ها را برعهده گیرند و ضمن آنکه کشور با نظام تک‌حزبی اداره می‌شود هرچه بیشتر لیبرالی گردد و از تمرکز کاسته شود. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۴ چهار قانون اساسی برای یوگسلاوی تدوین شده است مشکل اساسی یوگسلاوی بی‌میلی ایالت های پیشرفتهٔ کرواسی و اسلوونیا در هماهنگ کردن خود با نیازهای ایالت های عقب‌ماندهٔ جنوبی است. در سیاست خارجی، تیتو به‌رغم خصومت استالین و کمینترن با او، باقی ماند و قهرمان بیطرفی مثبت و جنبش عدم تعهد گردید. از سرگیری «مناسبات برادرانهٔ» دو کشور یوگسلاوی و شوروی در زمان خروشچف در مه ۱۹۵۵ نیز مانع از آن نشده است تا یوگسلاوی مداخلهٔ شوروی در مجارستان و چکسلواکی را محکوم نماید. «مجمع کمونیست های یوگسلاو» به منظور حفظ وحدت یوگسلاوی، تیتو را به عنوان رئیس جمهور مادام‌العمر پذیرفت و درپی درگذشت تیتو، شورای ۸ نفری به طور جمعی امور ریاست جمهوری را برعهده گرفت بدین ترتیب که هر یک از این ۸ نفر به نوبت وظایف ریاست جمهوری را در مدتی که بیش از یکسال نشود برعهده می‌گیرد. این سیستم در زمان تیتو و هنگام مرگ وی در ۱۹۸۰ کارآیی خود را نشان داده است، شورای ریاست جمهوری نخست‌وزیری را برای مدت چهارسال برمی‌گزینند در مه ۱۹۸۲خانم میلکا پلانینک (متولد

۱۹۲۵) به جای وِسِلین جورانـویچ — که از فوریهٔ ۱۹۷۷ نخست‌وزیر بـود— به نخست‌وزیری منصوب گردید. یوگسلاوی بـا یونان و ترکیـه عضو **پیمان بالکان** است.

یوم کیپور، نبرد[1] (۱۹۷۳)

جنگ روز کیپـور. حملهٔ ناگهانی مصر و سوریه در «روز کفاره[2]» (یوم کیپور) یعنی مقدّس‌ترین روز در آیین یهود به قوای اسرائیل در مناطق اشغالی. این جنگ به خـاطر آنکه در اکتبر ۱۹۷۳ روی داد به **جنگ اکتبر** نیز معروف است. **انورسادات** و **حافظ اسد** طبق نقشهٔ محرمانه‌ای در روز یکشنبه ٦ اکتبر به نیروهـای اسرائیل حـمله بـردند. مصری‌ها تـوانستند از کانال سوئـز عبور کرده به صحرای سینا برسند.

یونان[3]

کشور یونـان در شبـه جزیرهٔ بـالکـان واقع شده و بـا تـرکیه، بلغـارستان، یوگسلاوی و آلبانـی مـرز خشکی دارد و در ساحل دریاهـای اژه و یـونـان قرار گرفته اسـت. مسـاحت ۱۳۱،۹٤٤ کیلومتر مربع، جمعیت ۱۰ میلیون نفر، پایتخت:آتن. در نیـمهٔ سدهٔ پانزده ترکان عـثمانی بر یونان مسلط شدند. بیداری فرهنگی یـونانـیان در سدهٔ هـجده از عـواملی بـود که آنـانرا به پـایداری در برابر ترکان برانگیخـت. در ۲ — ۱۸۲۱ دست به مقاومت زدند و در ۱۸۲۹ پـادشاهی یونان ایجاد گـردید. قلمرو کشور در سال‌های ۱۸٦۳، ۱۸۸۱ و ۱۹۱۳ گسترش

1- Yom Kippur War. 2- Day of Atonement. 3- Greece.

یافت. بخش‌هایی از مقدونیه و آسیای صغیر درپی **جنگ‌های بالکان** به یونان ملحق شد. درگیری‌های سیاسی شاه **کنستانتین اول** با نخست‌وزیرش **ونیزلوس** به خاطر شرکت یا عدم شرکت در جنگ جهانی، سرانجام به پیروزی هواداران ونیزلوس منتهی گردید ودر ۱۹۱۷ نیروهای یونان در **سالونیک** در کنار متفقین به نبرد پرداختند و در هجوم سال ۱۹۱۸ نیز شرکت کردند. تلاش یونانی ها در تسخیر آناتولی درپی شکست آنان در **ازمیر** (۱۹۲۲) ناکام ماند. سال‌های بین مه ۱۹۲۴ و نوامبر ۱۹۳۵ حکومت یونان جمهوری بود اما بار دیگر پسر **کنستانتین اول** به نام **ژرژدوم** (۱۹۴۷— ۱۸۹۰) به پادشاهی رسید و سلطنت احیا شد. ژرژ دوم در سال‌های ۲۴— ۱۹۲۲ نیز پادشاه یونان بود. در اوت ۱۹۳۶ ژرژ تن به قبول یک دیکتاتوری دست راستی به رهبری ژنرال **مِتاکْساس** داد. متاکساس تا هجوم ایتالیا به آلمان در اکتبر ۱۹۴۰ هنوز قدرت را در دست داشت. ایتالیایی ها دچار شکست شدند و به آلبانی عقب نشستند اما یونانی ها نتوانستند مقاومت را در برابر تهاجم آوریل ۱۹۴۱ آلمان نازی سازمان‌دهی کنند. از ۱۹۴۲ گروهای سلطنت‌طلب و کمونیست در رقابتی شدید با یکدیگر، جنگ پارتیزانی را علیه اشغالگران آلمانی آغاز نمودند. و این نبرد تا اکتبر ۱۹۴۴ که یونان توسط نیروهای انگلیسی آزاد شد ادامه یافت. رقابت دو گروه نامبرده حتی پیش از آزاد شدن سراسر یونان، منجربه درگیری خونین آنها با یکدیگر شد و در کریسمس ۱۹۴۴ در آتن و به‌رغم تلاش‌های نایب‌السلطنه اسقف داما سکینوس کمونیست‌ها و سلطنت‌طلبان به کشتار یکدیگر پرداختند. درپی همه‌پرسی ۱۹۴۱ ژرژ دوم بار دیگر به پادشاهی رسید اما **جنگ داخلی** از مه ۱۹۴۶ تا اکتبر ۱۹۴۹ کشور را فرا گرفت. ژرژ دوم در آوریل ۱۹۴۷ درگذشت و برادرش پل (۶۴— ۱۹۰۱) پادشاه شد. در دوران ۱۷ سالهٔ پادشاهی او، یونان ابتدا توسط فیلد مارشال پاپاگوس، دیکتاتور دست راستی، اداره شد (تا ۱۹۵۵)، سپس رژیم پارلمانی بر سر کار آمد و رقابت میان محافظه‌کاران به رهبری **کارامانلیس** و رادیکال‌ها به رهبری **ژُرژپاپاندرئو** از مشخصه های حکومت پارلمانی این دوره بود. مشکلات **قبرس** و **انوزیس** نیز در

۱۹۲۵) به جای وسلین جورانـویچ — که از فوریهٔ ۱۹۷۷ نخست‌وزیر بـود— به نخست‌وزیری منصوب گردید. یوگسلاوی بـا یونان و ترکیـه عضو پیمان بالکان است.

یوم کیپور، نبرد[1] (۱۹۷۳)

جنگ روز کیپـور. حملهٔ ناگهانی مصر و سوریـه در «روز کفاره[2]» (یوم کیپور) یعنی مقدّس‌ترین روز در آیین یهود به قوای اسرائیل در مناطق اشغالی. این جنگ به خـاطر آنکه در اکتـبر ۱۹۷۳ روی داد به جنگ اکتبر نیز معروف است. انورسادات و حافظ اسد طبق نقشهٔ محرمانه‌ای در روز یکشنبه ۶ اکتبر به نیروهـای اسرائیل حـمله بـردند. مصری‌ها تـوانستند از کانال سوئـز عبور کرده به صحرای سینا برسند.

یونان [3]

کشور یونـان در شبـه جزیرهٔ بـالکـان واقع شده و بـا تـرکـیه، بلغـارستان، یوگسلاوی و آلبانـی مـرز خشکی دارد و در ساحل دریاهـای اژه و یـونـان قرار گرفته است. مسـاحت ۱۳۱،۹۴۴ کـیلومـتر مـربع، جمـعیـت ۱۰ میلـیون نـفر، پایتخت:آتن. در نیـمهٔ سدهٔ پانزده ترکان عـثمانی بر یونان مسلط شدند. بیداری فرهـنگی یـونانـیان در سدهٔ هـجده از عـواملی بـود که آنـانرا به پـایداری در برابر ترکان برانگیخـت. در ۲ — ۱۸۲۱ دست به مقاومت زدند و در ۱۸۲۹ پـادشاهی یونان ایجاد گـردید. قلمرو کشـور در سال‌های ۱۸۶۳، ۱۸۸۱ و ۱۹۱۳ گسترش

1- Yom Kippur War. 2- Day of Atonement. 3- Greece.

یافت. بخش‌هایی از مقدونیه و آسیای صغیر درپی **جنگ‌های بالکان** به یونان ملحق شد. درگیری‌های سیاسی شاه **کنستانتین اول** با نخست‌وزیرش **ونیزلوس** به خاطر شرکت یا عدم شرکت در جنگ جهانی، سرانجام به پیروزی هواداران ونیزلوس منتهی گردید ودر ۱۹۱۷ نیروهای یونان در **سالونیک** در کنار متفقین به نبرد پرداختند و در هجوم سال ۱۹۱۸ نیز شرکت کردند. تلاش یونانی‌ها در تسخیر آناتولی درپی شکست آنان در **ازمیر** (۱۹۲۲) ناکام ماند. سال‌های بین مه ۱۹۲۴ و نوامبر ۱۹۳۵ حکومت یونان جمهوری بود اما بار دیگر پسر **کنستانتین اول** به نام **ژرژدوم** (۱۹۴۷ — ۱۸۹۰) به پادشاهی رسید و سلطنت احیا شد. ژرژ دوم در سال‌های ۲۴ — ۱۹۲۲ نیز پادشاه یونان بود. در اوت ۱۹۳۶ ژرژ تن به قبول یک دیکتاتوری دست راستی به رهبری ژنرال **متاکساس** داد. متاکساس تا هجوم ایتالیا به آلمان در اکتبر ۱۹۴۰ هنوز قدرت را در دست داشت. ایتالیایی‌ها دچار شکست شدند و به آلبانی عقب نشستند اما یونانی‌ها نتوانستند مقاومت را در برابر تهاجم آوریل ۱۹۴۱ آلمان نازی سازمان‌دهی کنند. از ۱۹۴۲ گروهای سلطنت‌طلب و کمونیست در رقابتی شدید با یکدیگر، جنگ پارتیزانی را علیه اشغالگران آلمانی آغاز نمودند. و این نبرد تا اکتبر ۱۹۴۴ که یونان توسط نیروهای انگلیسی آزاد شد ادامه یافت. رقابت دو گروه نامبرده حتی پیش از آزاد شدن سراسر یونان، منجربه درگیری خونین آنها با یکدیگر شد و در کریسمس ۱۹۴۴ در آتن و به‌رغم تلاش‌های نایب‌السلطنه اسقف داما سکینوس کمونیست‌ها و سلطنت‌طلبان به کشتار یکدیگر پرداختند. درپی همه‌پرسی ۱۹۴۱ ژرژ دوم بار دیگر به پادشاهی رسید اما **جنگ داخلی** از مه ۱۹۴۶ تا اکتبر ۱۹۴۹ کشور را فرا گرفت. ژرژ دوم در آوریل ۱۹۴۷ درگذشت و برادرش پل (۶۴ — ۱۹۰۱) پادشاه شد. در دوران ۱۷ سالهٔ پادشاهی او، یونان ابتدا توسط فیلد مارشال پاپاکوس، دیکتاتور دست راستی، اداره شد (تا ۱۹۵۵)، سپس رژیم پارلمانی بر سر کار آمد و رقابت میان محافظه‌کاران به رهبری **کارامانلیس** و رادیکال‌ها به رهبری **ژرژپاپاندرئو** از مشخصه‌های حکومت پارلمانی این دوره بود. مشکلات **قبرس** و **انوزیس** نیز در

همین اوان شدت یافت. در ۱۹٦٤ کنستانتین دوم پادشاه یونان شد و در ۱۹٦۵ توطئهٔ سازمان مخفی ارتش (آسپیدر) به نفع پسر پاپاندرئو، کشف شد. این توطئه بینشی رادیکال داشت. میان سلطنت‌طلبان و هواداران ژرژ پاپاندرئو تنش و درگیری شدت گرفت و در آوریل ۱۹٦۷ سرهنگ‌های یونان قدرت را در دست گرفتند و با ایجاد یک نظام دیکتاتوری خفقانی دست راستی بر یونان حکومت کردند. رژیم **سرهنگان یونان** ابتدا مورد حمایت پادشاه بود اما سرانجام او نیز به تبعید فرستاده شد (دسامبر ۱۹٦۷) و درژوئیهٔ ۱۹۷۳ رسماً رژیم پادشاهی ملغی گردید و بار دیگر در یونان حکومت جمهوری اعلام شد. ناآرامی های ٤ــ ۱۹۷۳ در آتن، و ناکامی دولت سرهنگ‌ها در حل مسألهٔ **قبرس** سبب شد تا سرهنگان قدرت را تسلیم کنند و **کارا مانلیس**، سیاستمدار کهنه‌کار در اوت ۱۹۷٤ نخست‌وزیر شد و در نوامبر همان سال دست به برگزاری انتخابات آزاد زد. «حزب دموکراسی نوین» کارامانلیس اکثریت آراء را به خود اختصاص داد اما در همه‌پرسی سه هفتهٔ بعد در مورد تعیین تکلیف سلطنت، ٦۹ درصد علیه احیاء پادشاهی رأی دادند. قانون اساسی جدید یونان که در ۱۱ ژوئن ۱۹۷۵ به مرحلهٔ اجرا گذاشته شد «جمهوری هلنی» را برقرار کرد و نه روز بعد کنستانتین تساتسوس (متولد ۱۸۹۹) رئیس جمهور شد. یونان در ۱۹۵۲ عضو ناتو و در ۱۹٦۲ عضو وابستهٔ بازار مشترک شد. در یکم ژانویهٔ ۱۹۸۱ به عضویت کامل بازار پذیرفته شد. تنش میان یونان و ترکیه بر سر قبرس و نیز بر سر فلات قارهٔ جزایر دریای اژه چندین بار در ۱۹۵۵، ۱۹٦٤ و ۱۹٦۷ و نیز در فاصلهٔ ۱۵ نوامبر تا ۸ دسامبر ۱۹۷٤ دو کشور را در آستانهٔ جنگ قرار داده است. کارامانلیس در مه ۱۹۸۰ به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد و «حزب سوسیالیستی پان‌هلنی» **آندرئاس پاپاندرئو** در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۱ با پیروزی چشمگیری در انتخابات عمومی به قدرت رسید و پاپاندرئو نخست‌وزیر یونان شد.

یونان، جنگ داخلی[1] (۹ – ۱۹۴۶)

در خلال اشغال یونان در جریان جنگ جهانی دوم «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» به رهبری کمونیست‌ها ارتشی به نام «ارتش آزادی‌بخش خلق ملی» ایجاد کرد و در برابر اشغالگران به مقاومت پرداخت. «جبهه» خواهان برقراری حکومتی نظیر یوگسلاوی تیتو در یونان بود و با بازگشت سلطنت‌طلبان و رژیم سلطنتی به یونان مخالفت می‌ورزید. درپی درگیری‌های زمستان ۵ – ۱۹۴۴، متارکهٔ وارکیزا در ۱۲ فوریهٔ ۱۹۴۵ میان سلطنت‌طلبان و جبهه برقرار شد و با این متارکه عملاً دوسوم خاک یونان در کنترل «جبهه» قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۴۶ مارکوس وافیدس فرماندهٔ سابق «ارتش آزادی‌بخش خلق ملی» در روستاهای شمال کشور «ارتش دموکراتیک یونان» را برپا کرد و از همهٔ روستاییان طلب پشتیبانی نمود. مارکوس در جنگ داخلی بعدی از حمایت یوگسلاوی، آلبانی و بلغارستان برخوردار شد ولی سلطنت‌طلبان یونان بنا به **دکترین ترومن** از کمک‌های مالی و نظامی آمریکا برخوردار بودند. اگر کمک آمریکا نبود رژیم کمونیستی در ۱۹۴۷ در یونان برقرار می‌شد. سرانجام «ارتش دموکراتیک» با تلاش **پاپاگوس** در کوه‌های گراموس نزدیک مرز آلبانی متلاشی گردید (۳۰ اوت ۱۹۴۹) و ۵۰ روز بعد کمونیست‌ها به قبول آتش‌بس تن دردادند. شکست کمونیست‌ها سه دلیل عمده داشت: (۱) نحوهٔ فرماندهی مارکوس ترس مردم عادی را برمی‌انگیخت و مانع از به صحنه آمدن مردم و وقوع انقلاب می‌شد؛ (۲) درگیری و اختلاف تیتو. **استالین** در ۱۹۴۸ سبب شد تا یوگسلاوی دست از حمایت از کمونیست‌های یونان بردارد و «ارتش دموکراتیک» منزوی شود؛ (۳) تلاش مارکوس در تسخیر شهرهای بزرگ، نفرات او را با ارتش تعلیم دیده و مجهز یونان روبرو ساخت. تلفات جنگ داخلی سنگین بود: بیش از ۲۱ هزار سرباز و ۵ هزار غیرنظامی کشته

1- Greek Civil War.

شدند. ۱۲ هزار خانه ویران گردید. سلطنت‌طلبان بیش از ۱۲۰۰ کمونیست را که عمدتاً افراد نیروی مقاومت بودند اعدام کردند. بر سر هم جنگ داخلی بیش از جنگ جهانی دوم احساسات نسل جوان یونان را جریحه‌دار کرد.

یونان سرهنگ‌ها[1]

در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ سرهنگان دست راستی ارتش یونان طی کودتایی حکومت پارلمانی یونان را از میان برداشتند. ژرژ پاپادوپولوس و استیلیانوس پاتاکوس که هر دو درجهٔ سرهنگی داشتند رهبر اصلی کودتا بودند. حکومتی که طی ۷ سال بر یونان اعمال کردند در اروپا به «حکومت سرهنگان یونان» موسوم گردید. سرهنگان که بلافاصله پس از کودتا به خودشان درجهٔ ژنرالی دادند، مدعی بودند که با اقدام خود، یونان را از چنگال حکومت کمونیستی نجات داده‌اند. ابتدا در سراسر یونان حکومت نظامی اعلام کردند و مورد تأیید پادشاه قرار گرفتند اما اقدام بعدی شاه در دسامبر ۱۹۶۷ در سرنگون کردن سرهنگان به نتیجه نرسید و شاه به رم رفت و سرهنگان از آن پس بدون مدعی با حمایت غرب به حکومت اختناق ادامه دادند. پاپادوپولوس نخست‌وزیر و وزیر دفاع و پاتاکوس وزیر کشور شد. او مسئول به زندان انداختن سیاستمداران طیف‌های گوناگون لیبرال، محافظه کار، و رادیکال، مسئول اعمال سانسور بر روزنامه‌ها، بر موسیقی و تئاتر، و فشارهای اجتماعی بود. شعار «نه ریش، نه مینی ژوپ» نشانهٔ مداخلهٔ او در امور ظاهر و لباس پوشیدن یونانیان بود. شواهدی از شکنجه و ددمنشی رژیم سرهنگان سبب شد تا هلند و دولت‌های اسکاندیناوی مسألهٔ حقوق بشر در یونان را به کمیسیون اروپایی حقوق بشر احاله دهند. پاپادوپولوس در مارس ۱۹۷۲ نایب‌السلطنه

1- Greek Colonels.

شد و با دعوی کشف توطئهٔ پادشاه در نیروی دریایی، در تابستان ۱۹۷۳، حکومت سلطنتی را در یونان برانداخت و اعلام جمهوری کرد و خودش هم رئیس جمهور شد. رکود اقتصادی از یکسو، و فشار اختناق از سوی دیگر منجر به شورش دانشجویان آتن در نوامبر ۱۹۷۳ گردید. ارتش شورش را با قدرت سرکوب کرد و بر کنترل خود افزود. پاپادوپولوس مقام ریاست جمهوری را به گیزیکیس سپرد که او نیز به درجهٔ ژنرالی ارتقاء یافته بود. اما این تغییر اوضاع هم بهبودی در کار دولت و مردم پدید نیاورد. اقدام سرهنگان برای ساقط کردن رژیم **ماکاریوس** در**قبرس** و مداخلهٔ آنان در بحران ۱۹۷٤ قبرس و ناکامی یونان در این قضیه، انقلابی را به دنبال آورد و در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۷٤ نیروهای مسلح بناچار به خواست مردم گردن نهادند. گیزیکیس از **کارامانلیس** خواست تا حکومت مشروطه را دایر کند. درپی آن بیست نفر از رهبران طراز اول رژیم سرهنگان به محاکمه کشانده شدند (اوت ۱۹۷۵)، پاپادوپولوس و پاتاکوس که به مرگ محکوم شده بودند با یک درجه تخفیف از مرگ نجات یافتند و محکومیت‌شان به زندان ابد تبدیل گردید.

یونسکو[1]

در ٤ نوامبر ۱۹٤٦ دایر شد تا بنا به آنچه در نظامنامهٔ آن آمده است، از راه برقراری همکاری بین ملت‌ها از راه آموزش و پرورش، علوم و فرهنگ به پیشبرد صلح و امنیت جهان کمک کند. احترام همگانی را به عدالت، حکومت قانون، حقوق بشر، آزادی‌های اساسی تأیید شده در منشور ملل متحد جلب نماید. کنفرانس عمومی، هیئت اجرایی و دبیر کل سه رکن اساسی یونسکو به شمار می‌روند. در رأس دبیرخانه یک مدیر کل قرار می‌گیرد.

1- UNESCO.

فعالیت‌های یونسکو زیر هشت عنوان قرار می‌گیرد: (۱) آموزش و پرورش: ریشه‌کن کردن بیسوادی، تشویق آموزش اساسی، بالا بردن استاندارد آموزش... (۲) علوم طبیعی: ایجاد همکاری گسترده‌تر در میان دانشمندان و تشویق به همگانی کردن و عامه‌فهم کردن علوم... (۳) علوم اجتماعی: تشویق مطالعهٔ مسائل روانی و اجتماعی که متضمن تفاهم متقابل باشد از آن جمله از بین بردن تعصب‌های نژادی و عقیدتی... (٤) فعالیت‌های فرهنگی: گسترش مبادله‌های فرهنگی بین دولت‌های عضو و کمک به اینکه آثار هنری، ادبی و فلسفی در اختیار همهٔ مردم قرار گیرد... (۵) مراوده‌های شخصی: ایجاد اطلاعات مربوط به فرصت‌های کار و مطالعه در خارج و تهیهٔ بورس‌های سفری... (٦) ارتباط همگانی و فراگیر: امکان دادن به‌مردم به اینکه از فعالیت یونسکو و رویدادهای‌مهم آموزشی،علمی و فرهنگی با خبر باشند. به مردم کمک داده شود تا به دانش به راحتی دسترسی پیدا کنند؛ (۷) نوسازی و توان‌بخشی: نظارت بر تأمین نیازهای تحصیلی مدرسه‌ها، کتابخانه‌ها و مجامع علمی که در اثر جنگ صدمه دیده‌اند؛(۸) کمک‌های فنی: تأمین کارشناس در حوزه‌های تحصیلی، علمی و فرهنگی، تربیت معلم، پژوهش‌های علمی، اکتشاف علمی... به دولت‌های عضو در زمینه‌های تربیت معلم، پیکار با بیسوادی، مدرسه‌سازی، بررسی منابع کانی، مهندسی برق و غیره خدمات مشورتی می دهد.

یونکرها [1]

طبقهٔ زمینداران پروس. یونکرها در خاور اِلب املاک پهناور و پر درآمدی داشتند و در ضمن مقام‌های عالی حکومتی و نظامی پروس نیز در اختیارشان

1- Junkers.

بود. در سیاست، ارتجاعی و ضد انقلابی و محافظه‌کار بودند و علیه هر نوع لیبرالیسم، با سرسختی و بیرحمی از منافع خویش دفاع می‌کردند. یونکرها تا سال ۱۹۴۵ و ورود ارتش سرخ به آلمان در موقعیت پیشین خویش باقی مانده بودند. اصل واژه به آلمانی Jungherr بود که به نجیب‌زادگانی اطلاق می‌شد که در ردهٔ افسری خدمت می‌کردند.

یونیتا ← آنگولا

یونیسکان[1]

در سال ۱۹۵۰ به موجب توافقی بین دانمارک، سوئد، نروژ و انگلستان، تصمیم به تحکیم و گسترش همکاری‌های اقتصادی چهار جانبه گرفته شد. افزایش توریسم، مزایای اقتصادی که بریتانیا برای هم‌پیمانان خود قائل می‌شد، و دریافت وام کشورهای اسکاندیناوی از انگلستان، مزایای این پیمان برای شرکای بریتانیا بود.

یونیسف[2]

مجمع عمومی در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ این صندوق را دایر کرد تا زیر نظر شورای اقتصادی و اجتماعی انجام وظیفه کند. مسئولیت نخستین صندوق،

1- Uniscan.

2- United Nations International Children's Emergency Fund (U.N.I.C.E.F).

کمک به بهداشت کودکان و تنظیم برنامه‌های رفاهی کودکان در کشورهای جنگ‌زده (پس از جنگ جهانی دوم) بود اما در حال حاضر کودکان کشورهای جهان سوم را زیرپوشش می‌گیرد. مقر صندوق در نیویورک است. و به کمک داوطلبانهٔ مردم و اعضای سازمان ملل متکی است. جایزهٔ صلح نوبل در ۱۹۶۵ به صندوق تعلق گرفت.

یهود، آژانس[1]

یک سازمان صهیونیستی که رابط دولت اسرائیل با یهودیان سراسر جهان است، بنا به مفاد سر پرستی فلسطین توسط انگلستان، از سوی **جامعهٔ ملل**، این کارگزاری ایجاد شد. در فرمان **جامعهٔ ملل** آمده بود: «باید یک کارگزاری مناسب یهودی ایجاد شود تا به صورت بدنهٔ عمومی و نقش مشورتی و هماهنگی با حکومت فلسطینی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سایر اموری که بر تأسیس کانون ملی یهود تأثیر می‌گذارد عمل کند». اما امروزه آژانس یهود یک سازمان جهانی است که مقر آن در اورشلیم و نیویورک است. به موجب قانون مصوب پارلمان اسرائیل، آژانس یهود دارای حقوق برون‌مرزی در خارج از اسرائیل بوده و مسئول جذب مهاجران یهود به فلسطین، همکاری با یهودیان خارج از اسرائیل، تماس با نهادها و سازمان‌های یهودی که خواهان بنای دولت‌اند، می‌باشد. آژانس در فاصلهٔ ۶۶ – ۱۹۵۲ ۱۸ درصد غرامات پرداخت شده توسط دولت آلمان غربی – به ازای کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم توسط نازی‌ها– را دریافت کرده است. آژانس اطلاعات آماری مربوط به مهاجرت به اسرائیل را نیز جمع‌آوری می‌کند.

1- Jewish Agency.

فهرست راهنما

آ

الف

ب

چ

ر

ز

ژ

ص

ض

ط - ظ

ع

ل

ن

و

هـ

پی افزود

(آخرین رویدادها)

اتحادیهٔ مغرب عربی

در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۸۹ الجزایر، مراکش، لیبی، موریتانی، و تونس دست به ایجاد این اتحادیه زدند. هدف از این اقدام، همکاری‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشورهای مزبور است.

آفریقای جنوبی

پیتر بوتا رئیس جمهور کشور به بیماری قلبی دچار شد و از کار کناره‌گیری کرد. کریس هونین در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۸۹ موقتاً به جای وی برگزیده شد. در راستای امتیاز دادن به سیاهان، نلسون ماندلا، زندانی پر سابقهٔ سیاسی، آزاد شد.

افغانستان

در ۱۹۸۸ به موجب موافقت نامه‌ای که در ژنو با آمریکا و پاکستان امضا شد قوای شوروی به صورت تمام و کمال از افغانستان خارج شدند. ائتلاف هفت‌گانهٔ مجاهدان افغانی (مستقر در پاکستان) و ائتلاف هشت‌گانه (مستقر در ایران) همزمان آمادگی خود را برای تشکیل دولت موقت اعلام کردند. اما چون ائتلاف هفت‌گانه به وعدهٔ خود مبنی بر واگذاری یکصد کرسی در شورای انقلابی افغانستان به ائتلاف هشت‌گانه وفا نکرد، ائتلاف اخیر از شرکت در دولت موقت خودداری ورزید.

الجزایر

در تظاهرات خشونت‌آمیز مردم در اکتبر ۱۹۸۸ معلوم شد که نظام دولتی دچار مشکلاتی است که باید مرتفع شود. شاذلی بن جدید پیرو برقرارشدن آرامش در کشور پاره‌ای اصلاحات را در قانون اساسی پیشنهاد کرد؛ به این ترتیب آزادی‌های سیاسی مردم تا حدی تأمین گردید.

برمه

در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۸۸ ژنرال نه وین رهبر حزب سوسیالیست برمه و رئیس کشور به دنبال یکرشته ناآرامی استعفا داد. ژنرال سین لوین رئیس جمهور و تون نین نخست وزیر شدند. ناآرامی ادامه یافت و مطالبات دموکراتیک مردم رو به فزونی می‌رفت، اما ژنرال سائو مائونگ از نزدیکان نه وین با احراز پست نخست وزیری در سپتامبر ۱۹۸۸ قدرت را به دست گرفت و با قدرت تمام جلو مردم ایستاد و در واقع علیه مردم کودتا کرد.

پاکستان

در اوت ۱۹۸۸ ژنرال ضیاء الحق طی یک حادثهٔ مرموز هوایی کشته شد. غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان شد. در انتخابات نوامبر ۱۹۸۸ حزب مردم به رهبری خانم بی‌نظیر بوتو اکثریت کرسی های پارلمان را به دست آورد و دولت این کشور را تشکیل داد. حزب مردم ۸۰ کرسی، اتحاد دموکراتیک اسلامی ۱۳ کرسی، حزب خلق ۵ کرسی و کاندیداهای مستقل ۷ کرسی در این انتخابات به دست آوردند.

در اوت ۱۹۹۰ غلام‌اسحاق‌خان رئیس جمهور پاکستان با اختیاراتی که قانون اساسی به وی داده بود کابینه وپارلمان را منحل و بی‌نظیر بوتو را برکنار کرد. دولتی نیمه نظامی به دنبال این اقدام جای دولت بوتو را گرفت.

پاناما

در ماه مه ۱۹۸٤ در انتخاباتی که زیرسرنیزهٔ نظامیان برگزار گردید نیکولاس آردیتوبارلتا به‌ریاست‌جمهوری برگزیده‌شد. اماژنرال نوریه گا در سپتامبر ۱۹۸۵ طی کودتایی بارلتا را بر کنار و آرتورو دلوایه را به جای او برگزید. در ناآرامی هایی که در فوریهٔ ۱۹۸۸ روی داد گفته شد که دلوایه قصد سلب قدرت نوریه گا را داشته اما خود وی با پافشاری

نوریه گا مجبور به کناره گیری شد. در این ماجرا ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا از دلوایه حمایت می‌کرد و به قراری که گفته می شد مردم پاناما از نوریه گا پشتیبانی کردند. سرانجام، جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در ۱۹۹۰ طی لشکرکشی به پاناما دولت نوریه گا را سرنگون کرد.

چین

در تغییر و تحول پست ها یانگ شن کن در ۱۹۸۸ به ریاست جمهوری برگزیده شد. لی پنگ به نخست وزیری وزائوزیانگ به دبیر کلی حزب برگزیده شدند. در ۱۹۸۹ به دنبال درگذشت هویا او بانگ رئیس جمهور پیشین تظاهرات انبوه دانشجویان پکن که مطالبات دموکراتیک داشتند سبب روی کارآمدن جناح سرکوب گر هیأت حاکمهٔ حزبی شد. جنبش دانشجویی با به خون کشیده‌شدن تظاهرات آرام دانشجویان در میدان تین آن‌من پکن سرکوب گردید، زائوز یانگ ازپست دبیرکلی برکنار شد و یانگ زمین جای وی را گرفت. بحران ناشی از این اقدام سرکوبگرانه با واکنش های منفی داخلی و جهانی روبه‌رو شده است. ناظران، این تحولات را تا حد زیادی ناشی از تأثیرپرسترویکا و گلاس نوست در شوروی و اروپای خاوری می دانند.

فلسطین

شورای ملی فلسطین که به منزلهٔ پارلمان در تبعید فلسطینی ها عمل می‌کند در نشست روزهای ۱۲ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ در الجزیره با شرکت ۴۸۸ نماینده تصمیم مهم و تاریخی ای اتخاذ نمود. در این نشست عرفات، رئیس کمیتهٔ اجرائی ساف، تشکیل کشور مستقل فلسطینی به پایتختی بیت المقدس را اعلام کرد. مرزهای دقیق این کشور مشخص نیست اما گفته شده است که براساس حقوق تاریخی، طبیعی و قانونی ملت عرب فلسطین، براساس قطعنامه های کشورهای عرب و سازمان ملل متحد، این

کشور تشکیل می‌گردد. رژیم آن دموکراتیک، پارلمانی و مبتنی بر تعدد احزاب سیاسی و احترام به رأی اکثریت خواهد بود. شورای ملی فلسطین قطعنامهٔ ۲۴۲ شورای امنیت را مبنای مذاکرات صلح با اسرائیل قرار داد. و قطعنامهٔ ۲۴۲ شورای امنیت هم حق زندگی را برای تمامی کشورهای منطقه (از جمله اسرائیل) مورد تأکید قرار داده است.

کویت

در اوت ۱۹۹۰ درپی یک بحران ساختگی کوتاه‌مدت بین عراق و کویت، نیروهای عراقی خاک این کشور را تصرف کردند و آنرا بخشی از سرزمین عراق اعلام نمودند. بحران در منطقه بالا گرفت و قدرت‌های جهان خاصه غرب به محاصرهٔ نظامی اقتصادی عراق اقدام کردند. جوامع بین‌المللی هم تقریباً به‌طور یکپارچه این عمل را محکوم کردند.

گلاس نوست

در زبان روسی به معنای شفافیت. روس‌ها از زمان روی کارآمدن میخائیل گورباچف از این واژه برای بیان تغییراتی استفاده می‌کنند که در ساختار سیاسی شوروی خصوصاً و بلوک شرق عموماً روی داده است. دیگر مانند دوران استالین، پردهٔ آهنینی بلوک شرق را از دنیای خارج جدا نمی‌سازد و پرده‌ای هم اگر هست آنقدر شفافیت دارد که بتوان از ورای آن جامعهٔ شوروی و اروپای شرقی را به روشنی دید. در راستای گلاس نوست دگرگونی هایی در شوروی و اروپای خاوری به شرح زیر روی داد:

الف، در شوروی: در ۱۹۸۹ به دنبال انتخاباتی که برگزار شد در کمیته مرکزی حزب کمونیست تغییرات گسترده‌ای به وجود آمد و مخالفان سیاست فضای باز گورباچفی و پرسترویکا از کمیتهٔ مرکزی حزب اخراج شدند. گرومیکو رئیس جمهوری شوروی یکی از این افراد بود.

وی درژوئیه ۱۹۸۹ درگذشت.نام ژدانف، برژنف، وچرنینکو از محل ها حذف گردید. و نقش فعال استالین در جنگ جهانی دوم مورد تکذیب قرار گرفت. در جمهوری آذربایجان و مرکز آن باکو ناآرامی شدت گرفت و ارتش شوروی با مداخلهٔ خود ناآرامی ها را به سرعت سرکوب کرد. این وضعیت در قرقیزستان و تا حدی در ترکمنستان هم با شدتی کمتر تکرار شد.

در جمهوری های بالتیک پارلمان ها اعلام استقلال کردند و ملی گرایان به شیوه ای افراطی خواهان جدایی از شوروی شدند. برخورد مسکو با این حرکت ها برخوردی سیاسی و اقتصادی (نه نظامی) بود و سرانجام بحران استقلال طلبی و موج جدایی خواهی تا حدی فروکش کرد. برخورد سیاسی مسکو و عدم حمایت صمیمانهٔ غرب از این حرکت ها، از عوامل فروکش کردن بحران بوده اند.

ب، درچکسلواکی: لابومیر اشتروگان نخست وزیر در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۸ کناره گیری کرد و لادیسلاو آدامچ جای وی را گرفت. در این کشور بار دیگر هواداران السکاندر دوبچک اظهار وجود کردند. میلوس جاکس نیز به جای گوستاو هوزاک دبیر کل کمونیست شد. و اتسلاو هاول، نویسندهٔ معروف کشور، به ریاست جمهوری و دوبچک به ریاست پارلمان برگزیده شدند (۱۹۹۰). سپس، بریان کالفا نیز نخست وزیر شد.

ج، در لهستان، زبیگنیو مسنو نخست وزیر استعفا داد و میچسلاو راکوفسکی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸ به جای او برگزیده شد. مماشات با **همبستگی** در صدر برنامه های دولت قرار گرفت. مشاور لخ والِسّا به نام تادیوش مازوویتسکی به نخست وزیری رسید و جنبش همبستگی به جای حزب کمونیست دولت را در دست گرفت (۱۹۸۹). اما جنبش همبستگی وقتی به قدرت رسید راه خود را از والسّا جدا کرد و اتحادیه به دو شاخه تقسیم گردید. (۱۹۹۰) اکثر رهبران همبستگی از جمله بوژاک، فراسی

نیوک، و مازوویتسکی در دولت ماندند و راه خود را از راه والسّا جدا کردند. و «جنبش شهروندان برای دموکراسی» را ایجاد کردند.

د، مجارستان: نظام چند حزبی در این کشور مجاز شناخته شد و یانوس کادار جای خود را به کارولیی گروس داد. (۱۹۸۸). مجارستان مرز خود با آلمان غربی را گشود و سیل پناهندگان آلمان شرقی از این طریق به آلمان غربی سرازیر شدند.

هـ، آلمان شرقی

به دنبال باز شدن مرز مجارستان و آلمان غربی، اوضاع در آلمان شرقی بحرانی شد. اریش هونه کر استعفا داد (۱۹۸۹). دیوار برلین برچیده شد. وحدت دو آلمان ، آرمانی که تقریباً محال می نمود درچند قدمی قرار گرفت و طبق برنامه در اوت ۱۹۹۰ این وحدت عملی شد.

و، رومانی

ناآرامی در براشوف آغاز شد (۱۹۸۷) و در ۱۹۸۹ بحران به اوج خود رسید. جبههٔ نجات میهن به رهبری یان ایلیسکو تشکیل شد. چائوشسکو دستگیر و طی محاکمه‌ای کوتاه به اعدام محکوم گردید و با همسرش تیرباران شد (۲۵ دسامبر ۱۹۸۹). یان ایلیسکو قدرت را به دست گرفت و در ۱۹۹۰ در انتخابات همگانی به ریاست جمهوری برگزیده شد.

ز، بلغارستان

ژیوکف برکنار شد. لوکانف به نخست وزیری رسید. در انتخابات آزادی که برگزار شد، بار دیگر حزب کمونیست اکثریت آراء را به خود اختصاص داد.

یمن

یمن شمالی و یمن جنوبی در سال ۱۹۹۰ متحد شدند و به صورت کشور واحدی درآمدند و علی‌عبدالله صالح رئیس جمهور یمن متحد شد.